

## الجامع العباسی

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الاولين والآخرين محمد سيد المرسلين وعلى بنى طالب امير المؤمنين وفضل الوصيين واولادهما الطاهرين صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين اما بعد چون توجه خاطر ملكوت ناظر اشرف اقدس كلب استان على بن ابیطالب شاه عباس الحسينى الموسوى الصفوى بهادر خان كه اسم اشرفش از بينات خلد الله ملكه هویدا وظاهر است بانتشار مسائل دينى واشتہار معارف يقينى مصروف ومعطوفست واراده خاطر اقدس آنست كجميع خلايق وشيعيان وغلaman حضرت امير المؤمنين عليه السلام عارف بمسائل دين مبین وواقف بر احكام حضرات ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين باشند لهذا امر اشرف اقدس عز صدور يافت كه اين تنه دعاگوى بهاء الدين محمد عاملى كتابى ترتيب نمايد كه مشتمل باشد بر مسائل ضرورى دين مثلا وضو وغسل وتيمم ونماز وزكوة وحج وجهاد وزيارت حضرت رسالت پناه وحضرت امير المؤمنين وباقى حضرات ائمه معصومين وايم مولود ووفات ايشان ومسائلى كه اغلب اوقات بان واقع ميشود احتياج مثل مسائل وقف وتصديق وبيع ونكاح وطلاق ونذر وكفاره دادن وبنده آزاد كردن و مقدار خونبهاى قتل آدمى ومقدار خونبهاى قطع اعضاى او وزخمهاى كه شخصى برشخصى زند وادابى كه از حضرات ائمه معصومين صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين نقل شده درباب طعام خوردن و آب نوشيدن ورخت پوشيدن وشكار كردن وامثال آن امتثالا لامر الاشرف الا رفع اين كتاب سمت تحرير يافت ومسائل آنرا بعبارات واضح نزديك بفهم مؤدى ساخت تا جميع خلايق از

[ 3 ]

خواص وعوام از مطالعه آن نفع يابند وبهره مند گردند وثواب آن بزرگوار فرخنده آثار نواب اقدس همایون خلد الله ملكه عايد گردد واين كتابرا بجامع عباسى موسوم ساخت والله ولى التوفيق وعليه التكلان وابواب آن بدین تفصيل است باب اول در طهارت يعنى وضو غسل وتيمم وتوابع آن باب دوم در نمازهاى واجبى وسنتى باب سيم در زكوة وخمس واجبى وسنتى باب چهارم در روزه واجبى وسنتى باب پنجم در حج گذاردن باب ششم در وقف كردن وتصديق نمودن وقرض دادن وبنده آزاد كردن وبا كافرين جهاد كردن باب هفتم در زيارت حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله وحضرت امير المؤمنين وباقى حضرات ائمه معصومين وايم مولود ووفات ايشان باب هشتم در نذر كردن وعهد نمودن وسوگند خوردن وكفاره دادن باب نهم در

بیع کردن ورهن نمودن وشفعه گرفتن وتوابع آن باب دهم در اجاره دادن وعاریت نمودن واحکام غضب کردن وتوابع آن باب یازدهم در نکاح کردن بدوام ومتعه وتحلیل وملک وامثال آن باب دوازدهم در طلاق دادن وخلع وعده داشتن زنان باب سیزدهم در شکار کردن وشروط آن باب چهاردهم در ذبح حیوانات وحلال وحرام آن باب پانزدهم در آداب طعام خوردن وآب نوشیدن ورخت پوشیدن باب شانزدهم در قضا پرسیدن وشروط آن باب هفدهم در اقرار کردن ووصیت نمودن وشروط آن باب هجدهم در قسمت کردن ترکه میت باب نوزدهم در حدودی که در شرع مقرر است بجهت دزدی وزنا ولواطه وسحق وغیرآن باب بیستم در خونبهای قتل آدمی وخونبهای قطع اعضای آدمی وخونبهای زخمی که برآدمی زنند وخونبهای سگ شکاری وسگ گله وسگیکه محافظت باغ یا زراعت کند باب اول در بیان مسائلی که تعلق بطهارت دارد ودر آن دو مطلب است مطلب اول در بیان طهارتی که احتیاج به نیت دارد واین طهارت یا بآب است یا بخاک وطهارت بآب وضو و غسل است وطهارت بخاک تیمم است ودر نماز گذاردن گاهی وضو کافیهست واحتیاج بغسل نیست وگاهی وضو تنها وغسل تنها کافی نیست بلکه وضو وغسل هر دو باید کرد تا نماز صحیح باشد وگاهی هم تیمم وهم وضو باید کرد وگاهی هم غسل وهم تیمم باید کرد تا نماز صحیح باشد وگاهی در نماز گذاردن بهیچیک ازوضو وغسل وتیمم احتیاج نیست واما جائی که در نماز گزاردن وضو کافیهست واحتیاج بغسل نیست آن وقتی است

[ 4 ]

که شخصی بخواب رفته باشد یا بیهوشی (1) او را دست داده باشد یا بول یا غایط یا باد از موضع معتاد بیرون آمده باشد یا زن استحاضه فلیله داشته باشد چنانکه مذکور خواهد شد اما جائی که غسل کافیهست واحتیاج بوضو نیست آنوقتی است که آدمی جنب باشد که چون غسل جنابت کند نماز میتواند گذارد واحتیاج بوضو نیست بلکه اکثر علما فرموده اند که وضو ساختن با غسل جنابت حرام است واما جائی که در نماز گذاردن هم وضو باید ساخت وهم غسل باید کرد آن وقتی است که زن از حیض (2) پاک شده باشد یا از نفاس یا استحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد یا عضوی از اعضای آدمی بعضوی از اعضای میت آدمی می رسد به پنج شرط اول آنکه میت سرد شده باشد دوم آنکه او را غسل نداده باشند سیم آنکه شهید نباشد. که شهید را غسل دادن جایز نیست واگر بدن کسی ببدن او برسد بر آنکس نیز غسل واجب نمیشود چهارم آنکه دو عضویکه بهم رسد حیوة داشته باشد مثل ناخن ومو واستخوان نباشد پنجم آنکه

میت در حال حیوة واجب القتل نشده باشد و خود را غسل میت نداده باشد که اگر واجب القتل شده باشد بحسب شرع بر او واجبست که خود را غسل میت بدهد و چون او را بکشند غسل دادن باو لازم نیست و اگر بدن کسی بدن او برسد بر آنکس نیز غسل واجب نمیشود اما جائی که هم وضو باید ساخت وهم تیمم باید کرد تا نماز صحیح باشد آنوقتی است که زن از حیض یا از نفاس پاک شده باشد یا استحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد یا شخص مس میت کرده باشد و آنقدر آب یافت شود که وضو را کافی باشد و پس پس در اینصورت تیمم بدل غسل باید کرد وضو نیز باید بجا آورد تا نماز صحیح باشد اما جائی که هم غسل باید کرد هم تیمم آنوقتی است که یکی از آن جماعت آنقدر آب یابد که غسل را کافی باشد پس در اینصورت غسل باید کرد و تیمم بدل از وضو باید کرد تا نماز صحیح باشد اما جائیکه بهیچیک از وضو و غسل و تیمم احتیاج نیست آن نماز میت است که احتیاج بآنها ندارد بلکه جنب وزن حیض نماز میت میتواند گذارد فصل باب غصبی وضو و غسل درست نیست و بخاک غصبی نیز تیمم درست نیست و در مکان غصبی نیز وضو و غسل و تیمم صحیح نیست و کفش غصبی نیز حکم مکان غصبی دارد پس در کفش غصبی وضو و تیمم باطل است هر چند زمین مباح باشد اما کفش غصبی در پا داشته باشد و بر آن کفش قرار نگرفته باشد یعنی سنگینی بدن بر آن نباشد وضو و تیمم در آن کفش صحیح است اگر چه نماز درست نیست اما

(1) بسم الله الرحمن الرحيم بلکه هرچه ازاله عقل نماید از دیوانگی و مستی و نحو آن ملحق به بیهوشی است والله تعالی العالم صدر دام ظلّه العالی (2) به ملاحظه بعض اخباری که از معصومین اخبار علیهم السلام وارد شده که غسل از وضو کافی است اگر بعد از پاک شدن از استحاضه و همچنین بعد از باقی اغسال مذکوره خود را محدث بحدث اصغر نمایند و وضو بسازند و در غسلهای مستحبی وضو را پیش از آنها بگیرند رعایت احتیاط و نهایت حرام را مراعی داشته اند انشاء الله تعالی والله العالم صدر دام ظلّه العالی

[ 5 ]

اگر شخصی را در مکان غصبی حبس کرده باشند وضو و غسل و تیمم و نماز آنشخص در آنمکان صحیح است فصل در آداب طهارتخانه رفتن و آن بیست و یک چیز است سه چیز واجب است

و پنج چیز حرام و پنج چیز سنت و هشت چیز مکروه اما آن سه چیز که واجبست اول پوشانیدن عورتین از نامحرم اما از طفل کوچک که تمیز ندارد لازم نیست پوشیدن دوم آنکه از قبله منحرف نشیند یعنی روی و پشت بقبله نکند سیم مخرج بول را بآب مطلق طهارت دادن نه بآب مضاف مثل گلاب و امثال آن و نه بکلوخ که آن مذهب سنیانست اما مخرج غایطرا که حوالی آن آلوده نشده باشد بکلوخ ولته و پنبه و امثال آن طاهر میتوان کرد هر چند که آب میسر باشد اما لازم است که از سه نوبت کمتر نباشد اگر چه بدو نوبت یا کمتر پاک شود و اگر حوالی آن آلوده شده باشد پاک کردن آن بآب میباید و بس اما آن پنج چیز که حرامست اول مخرج غایط را بسرگین پاک کردن هر چند سرگین از حیوانی باشد که گوشت آن حلال است دوم بچیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه و غیر آن سیم باستخوان پاک که آن نیز حرامست چهارم بچیزی پاک کردن که محترم باشد مثل کاغذی که علم دین بر آن نوشته شده باشد و اگر بیکی از سه چیز اول پاک کند طاهر میشود اما آن فعل حرام است اما اگر باخرین پاک کند از روی استخفاف کافر میشود پنجم بدستی استنجا کردن که در آن دست انگشتر باشد که نام محترم بر آن نقش شده باشد مثل نام یکی از ائمه معصومین علیهم السلام هر گاه گمان آن بود که نجس میشود و اما آن پنج چیز که سنت است اول آنست که در جانی نشیند که هیچکس اورانه بیند مثل گودال یا پس دیوار دوم آنکه در وقت داخل شدن بطهارتخانه اول پای چپ خود را پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای راست را سیم آنکه در وقت طهارت کردن سنگینی بدن خود را بر پای چپ اندازد چهارم آنکه سه نوبت از مقعد تا بیخ ذکررا مسح نماید و بعد از آن از بیخ ذکر تاسر حشفه و بعد از آن سه نوبت ذکررا بفشارد پنجم آنکه اول مقعد را طهارت دهد و بعد از آن ذکر را و اما آن هشت چیز که در وقت طهارت کردن بفعل آوردن آن مکروه است اول روی یا پشت خود را بجانب آفتاب یا ماه کردن بعنوانی که نور آفتاب یا ماه بعورتین او بتابد و یا روی بجانب باد بول کردن دوم بدست راست استنجا کردن سیم بول کردن در زمین سخت که بیم آن باشد که قطرات بول برگردد چهارم بول کردن در سوراخهای حیوانات مثل مورچه و مار و امثال آن پنجم طهارت گرفتن در شارع و در جائیکه مردم از

آنجا آب بر میدارند و در جائیکه مردم در آنجا جمع میشوند ششم طهارت کردن در آب خواه روان و خواه ایستاده هفتم طهارت کردن در زیر درختی که میوه داشته باشد یا میوه خواهد داد هشتم حرف زدن در وقت طهارت گرفتن مگر بیکی از چهار چیز اول ذکر خدایتعالی دوم

آیه الکرسی خواندن سیم حکایت اذان یعنی هر چه مؤذن بگوید اینکس نیز بگوید چهارم اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزند آن امر فوت شود فصل بدانکه طهارت یا موقوفست به نیت قربت و بی آن صحیح نیست یا احتیاج به نیت ندارد و بی آن صحیح است نوع اول طهارت حقیقی است و آن ندارد و بمجاز طهارت میگویند آنرا واحکام نوع اول درسه مقصد مبین میشود مقصد اول در بیان احکام وضو بدانکه پنجاه چیز است که تعلق بوضو ساختن دارد از آنجمله بیست و یک امر واجب است و بیست امر سنت و نه امر مکروه اما آن بیست و یک امریکه واجبست اول آنکه مکان وضو ( 1 ) یعنی آنچه در

وقت وضو ساختن برآن قرار گیرد غصبی نباشد پس اگر در زمین غصبی وضوسازد آنوضوباطل است همچنین برفرش غصبی وضوساختن باطل است اگرچه زمین غصبی نباشد اما درجامه غصبی وضو درست است اگر چه نماز درست نیست و در کفش غصبی وضو جایز نیست (2) اگر برآن کفش قرار گرفته باشد ووضو از آفتابه طلا و نقره درستست (3) اگر بردست بریزند اما آن فعل یعنی

ریختن آب از آن آفتابه در دست که رویا دستهارا بآن بشوید حرام است دوم میباید که آب وضو طاهر باشد و مشتبه باب نجس نباشد پس اگر دو کاسه آب بوده باشد و یکی از آنها نجس باشد و ما ندانیم که نجس کدامست از هیچیک وضو ساختن جایز نیست و تیمم لازم است و اگر باب یک کاسه از این دو کاسه وضو سازد و باب کاسه دیگر اولاً اعضای خودرا طهارت دهد و بعد از آن به تتمه آن آب وضو سازد بعضی گمان برده اند که یکی از دو وضو درست خواهد بود اگرچه تا آن شخص دست و روی و پای خودرا طهارت ندهد نماز نمیتواند گذارد اما این گمان باطل است و حق آنست که هیچیک از این دو وضو درست نیست بجهت آنکه آب مشتبه به نجس حکم نجس دارد ووضو بآن صحیح نیست و حدیث باین معنی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام منقول است سیم میباید که آب وضو مضاف نباشد پس بمثل گلاب یا عرق بیدمشک و مانند آن وضو ساختن درست نیست و این مذهب کل علمای ما است مگر ابن بابویه که او وضو را

(1) غصبی نبودن فضائی که در آن وضو میگردند صدر دام ظلّه العالی

(2) موافق با احتیاط است صدر دام ظلّه (3) اگر ظرف منحصر به آنها

نباشد صدر دام ظلّه العالی

بگلاب جایز میدانند و این مذهب بغایت ضعیف است اما اگر دوکاسه باشد یکی آب و یکی گلاب بی بو و بیکدیگر مشتبه باشد و آب دیگر نباشد در اینصورت واجبست که از هر یک یک وضو بسازد که یکی از این دو وضو صحیح خواهد بود چهارم میباید که آب وضو غصبی نباشد که وضو بآب غصبی جایز نیست اگر داند که آب غصبی است و اگر شخصی نداند که آب غصبی است و از آن آب وضو سازد وضوی او درست است و احتیاج بوضوی دیگر نیست اما بر او لازم است که اگر آن آب قیمت داشته باشد قیمت آنرا بصاحبش برساند و اگر داند که آب غصبی است اما نداند که وضو بآب غصبی جایز نیست و بآن آب وضو سازد آن وضو باطل است پنجم میباید که اعضای وضو پاک باشد پیش از وضو ساختن پس اگر دست مثلا نجس باشد یک شستن از برای ازاله نجاست و وضو کافی نیست بلکه اول از اله نجاست باید کرد و بعد از آن بجهت وضو باید شست ششم نیت وضو است و نیت چنین کند که وضوی واجب میسازم از برای مباح بودن نماز تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن نماز دفع حدث گوید هم درست است و این نیت را بهر زبانی که بگوید درست است و اگر بزبان نیورد و این معنی را در دل بگذراند وضو صحیح است هفتم مقارن داشتن نیت است بابتدای شستن رو هشتم شستن روی است و آن از رستنگاه موی سر است تا آخر ذنخ در طول و آنچه انگشت مهین و میانین آنرا فرا گیرد در عرض و آنچه از روی در زیر محاسن باشد و بهیچوجه نمایان نباشد لازم نیست که شسته شود و شستن موی کافیست اما آنچه در بعضی اوقات مینماید شستن آن واجبست و اگر آنچه از محاسن از ذنخ گذشته باشد شستن آن واجب نیست نهم شستن دست راست است از مرفق تا سر انگشتان و اگر شخصی دست زاید داشته باشد و اصلی از زاید معلوم نباشد واجبست که هر دو را بشوید و اگر دست زاید معلوم باشد پس اگر زیر مرفق است باید شست و اگر بالای مرفق است شستن آن لازم نیست دهم شستن دست چپ است بطریق دست راست یازدهم مسح موی سر است که آن بالای پیشانی است یا جای آن اگر موی در آنجا نباشد دوازدهم مسح پای راستست از سر انگشتان تا بند پا سیزدهم مسح پای چپ است بهمان طریق چهاردهم آنکه هر سه مسح بتری وضو باشد نه بآب تازه پس اگر بر دست تری وضو باقی نباشد از موی ریش یا از ابرو فراگیرد مسح نماید پانزدهم موالاتست یعنی پی در پی بجا آوردن افعال وضو پس اگر روی خود را بشوید و بعد از لمحہ دست راست را بشوید فعل حرام کرده اما وضوی او

درست است اما اگر آنقدر صبر کند که روی خشک شود وبعد از آن دست راسترا بشوید وضوی او باطل است و همچنین در باقی اعضا شانزدهم ترتیب وضو است بطریقی که مذکور شد پس اگر دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجبست دست راسترا که بشوید وبعد از آن دست چپ را نوبت دیگر بشوید ودر مسح پا بعضی از مجتهدین جایز داشته اند که پای چپ را اول مسح کند بعد از آن پای راسترا هفدهم آنکه بابت قربت چیز چیز دیگر قصد نکند خنک ساختن اعضا یا چرک از دست و روی برطرف کردن هجدهم آنکه در شستن رو و دستها از بالا گرفته بزیر آید پس اگر بعکس کند وضو باطل است اما سید مرتضی عکس را جایز میدانند و باقی مجتهدین با او موافقت نکرده اند نوزدهم آنکه بجا آورد پس اگر شخصی دیگر آب بر روی او یا بر دست او بریزد آن وضو باطل است مگر آنکه شل باشد یا بیمار و یا قوت آن نداشته باشد که خود افعال وضو را بجا آورد در این صورت واجبست که شخص را بفرماید که او را وضو دهد و اگر آنشخص مزد خواهد واجبست باو مزد دادن اگر قادر بر آن باشد ( 1 )

بیستم آنکه آب وضو بر روی و دستها روان باشد پس اگر دست را تر سازد و بر رو و دستها مالد آنوضو باطلست بیست و یکم تخلیل کردن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتر و زهگیر که تنگ باشد پس بایدکه آنرا حرکت دهد تا آب بزیر آن برسد و اما آن بیست امر که در وضو سنت است اول آنکه چون خواهد که شروع در وضو کند ایندعا بخواند **بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین** دوم آنکه هرگاه از ظرف سر گشاده مثل کاسه یا طاس یا امثال آن وضو سازد باید قبل از آنکه دست در آنظرف کند هر دو دست را از بند دست یکنوبت بشوید اگر بول یا خواب کرده باشد و دو نوبت بشوید اگر غایط کرده باشد سیم آنکه آنظرف سر گشاده را بر جانب راست گذارد چهارم آنکه آبرای آنظرف بدست راست بردارد پنجم آنکه سه نوبت مضمضه کند بیه کف آب ششم آنکه سه نوبت استنشاق کند آن نیز بیه کف آب هفتم مسواک کردن اگر چه بانگشت باشد هشتم آنکه در وقت وضو ساختن رو بجانب قبله باشد نهم آنکه رو را بدست راست بشوید دهم آنکه مسح سر بمقدار عرض سه انگشت باشد یازدهم آنکه بکل کف ( 2 ) دست مسح پا نماید دوازدهم آنکه آب وضو بمقدار یکمد باشد و آن چهار یک صاع است و صاع بوزن پنجاه و شش هزارو

(1) نیت را باید هردو بجای آورند احتیاطا. ( 2 ) بملاحظه خبریکه در این باب وارد شده احتیاط بمسح تمام روی پای را بکل کف دست رعایت نمایند انشاء الله تعالی صدر دام ظلّه العالی.

[ 9 ]

یکصد و شصت جو متوسط است پس مدبوزن چهارده هزار و چهل جو میانه است و آن چهار یک من تبریز است و بیست مثقال تخمینا سیزدهم آنکه در وقت مضمضه کردن ایندعا بخواند اللهم لقنی حتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک و شکرک چهاردهم آنکه در وقت استنشاق ایندعا بخواند اللهم لا تحرمنی طیبات الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و ریحانها و طیبها پانزدهم آنکه نزد شستن رو ایندعا بخواند اللهم بیض وجهی یوم تسود فیہ الوجوه ولا تشود وجهی یوم تبيض فیہ الوجوه شانزدهم آنکه در وقت شستن دست راست ایندعا بخواند اللهم اعطنی کتابی بيمينی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبینی حسابا یسیرا هفدهم آنکه در وقت شستن دست چپ ایندعا بخواند اللهم لاتعطنی کتابی بشمالی و لامن وراء ظهري ولا تجعلها مغلولة إلى عنقی و اعوذ بك من مقطعات النيران هجدهم آنکه در وقت مسح سر ایندعا بخواند اللهم غشني برحمتك وبرکاتك و عفوک نوزدهم در وقت مسح پایها ایندعا بخواند اللهم ثبتنی قدمی علی الصراط یوم تزل فیہ الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یاذا الجلال و الاکرام بیستم آنکه چون از وضو فارغ شود ایندعا بخواند اللهم انی اسئلك تمام الوضوء و تمام الصلوة و تمام رضوانک و الجنة اینست آن بیست چیزکه در وضو سنت است و بدانکه جمعی از مجتهدین را مذهب آنست که روی و دستهارا در وضو دو نوبت باید شست نوبت اول واجب و نوبت دوم سنت اما شیخ ابوجعفر محمد ابن یعقوب کلینی و شیخ محمد ابن بابویه را مذهب آنست که نوبت دوم سنت نیست و این مذهب بسیار قوه دارد و در کتاب مشرق الشمس و حیل المتین بیان آن شده بنا بر این باید که رو و دستها را زیاده از یک نوبت نشوید که اگر دو نوبت بشوید آب نوبت دوم آب وضو نخواهد بود پس مسح سر و پا بآب تازه خواهد شد وضو باطل خواهد شد و اما آن نه چیز که بفعل آوردن آن مکروه است اول استعانت نمودن یعنی دیگری آب در کف دست اینکس بریزد که اینکس روی خود یا دستهای خود را بشوید اما اگر آب وضو بر روی در دست اینکس بیضورت بریزند آنوضو صحیح نیست دوم وضو ساختن بآبیکه در آفتاب گرم شده باشد سیم وضو ساختن از ظرفی که بر آن صورت حیوانی نقش شده باشد چهارم وضو ساختن از ظرفی که طلاکوب یا نقره کوب باشد پنجم وضو ساختن در مسجد از



حدثی که غیر باد و خواب باشد اما از حدث باد و خواب در مسجد وضو ساختن مکروه نیست ششم وضو ساختن بآبیکه رنگ و یا بوی آن تغییر یافته باشد بغیر نجاست هفتم آب وضو را خشک کردن برومال یا

[ 10 ]

بآفتاب یا بغیر آن هشتم وضو ساختن بآبی که سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن حرام است هرگاه آنحیوان طاهر باشد مثل باز و گربه و میمون و غیر آن نهم وضو ساختن بآبی که سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن مکروهست خواه کراهیت شدید باشد مثل استر و خواه کراهیت قلیل مثل اسب فصل وضو جهة سه چیز واجب است و جهة بیست و یک چیز سنت اما آن سه چیزکه وضو جهة آنها واجبست اول نماز که بیوضو (1) درست نیست مگر نماز میت که آنرا

بیوضو میتوان گذاردن چنانکه گذشت بلکه جنب وزن حیض نیز میتوان نماز میت گذارند هر چند قدرت بر غسل داشته باشد دوم طواف خانه کعبه هرگاه طواف واجب باشد اما طواف سنت را بیوضو تواند کرد سیم عضوی از اعضای خود را بخط مصحف ( 2 ) رسانیدن یعنی حرفهای آن و بآنچه قایم مقام حرفست مثل تشدید ( 3 ) و همزه

بشرط آنکه آن عضو حس داشته باشد پس ناخن ( 4 ) و موی خود را بوضو بخط مصحف میتوان رسانیدن و اما آن بیست و یک چیز که وضو جهة آنها سنت است اول قرآن خواندن و نوشتن دوم مصحف برداشتن سیم در آمدن به مسجد چهارم نماز میت گذاردن پنجم سعی در حاجت مؤمنی یا در حاجت خود کردن ششم زیارت قبر مؤمنی کردن هفتم اگر شخصی بخواب رود سنت است که اول وضو سازد بتخصیص اگر آن شخص جنب باشد هشتم اگر شخصی

محتلم شده باشد و خواهد که مجامعت کند سنت است که اول وضو سازد تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزند که از این جماع بهمرسد نهم اگر خواهد با زن آبستن مجامعت کند اول وضو بگیرد تا ایمن شو از آنکه فرزندیکه در شکم مادر است بیفهم و بخیل نباشد دهم اگر شخصی میت را غسل داده باشد و خواهد که مجامعت کند قبل از غسل مس میت سنت است که وضو سازد یازدهم اگر زن حیض داشته باشد سنت است که در وقت هر نماز وضو سازد و مشغول بذکر خدای باشد دوازدهم اگر شخصی از روی میل زنی را ببوسد سنت است که بار دیگر وضو سازد سیزدهم اگر از شخصی مذی بیرون آید و آن آبیست چسبیده که از ملاعبت زنان بهمرسد چهاردهم اگر از شخصی و ذی بیرون آید و آن آبیست غلیظ که بعد از بول بیرون

میاید پانزدهم اگر مرد دست بفرج زن رساند شانزدهم اگر شخصی قی کند واورا از آن قی کراهیت بهمیرسد هفدهم اگر شخصی وضوی ناقص کرده باشد بجهة ضرورتی مثل وضوی جبیره یا تقیه یا بجهة بیماری شخص دیگر او را وضو داده باشد یا بجهة تعجیل غافله بر موزه یا بر چاقشور مسح پاکرده باشد وبعد از وضو ساختن عذر بر طرف شود سنت است که نوبت ( 5 ) دیگر وضو سازد هجدهم اگر شخصی دندان خود را خلال کند واز آن خلال کردن خون بهمیرسد نوزدهم اگر شخص را رعاف یعنی خون دماغ بهم رسیده باشد بیستم اگر کسی زیاده بر چهار بیت از شعر باطل

(1) وملحق بنماز است رکعات احتیاط وقضاء تشهد و سجده فراموش شد که باید وضو را بجهت آنها باقی بدارد واحوط بجا آوردن سجده سهو است با وضو صدر دام ظلّه. ( 2 ) بلکه مد واعراب نیز ملحق بحرف است صدر دام ظلّه. ( 3 ) وملحق بخط مصحف است اسمهای خدا وصفات خاصه او واسمهای پیغمبران واوصیای آنها وحضرت زهرا سلام الله علیهم اجمعین علی الاحوط صدر دام ظلّه العالی. (4) جواز رسانیدن بناخن ودندان و امثال آن معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی. ( 5 ) بلکه البته نوبت دیگر وضو ساختن را ترک ننمایند صدر دام ظلّه.

[ 11 ]

بخواند سنت است وضو سازد وشعر باطل آنست که مشتمل باشد بر مدح شخصی بصفحت چند که در آن شخص نباشد یا مشتمل بر هجو مؤمنی یا بر ترغیب مردم بامر حرام وامثال آن بیست ویکم تجدید وضو یعنی اگر کسی وضو داشته باشد وسنت است که بار دیگر وضو سازد فصل اگر شخصی داند که وضو ساخته اما شک دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه بر او لازم نیست ( 1 ) که وضو سازد وبهمان وضو نماز میتواند کرد واگر داند که حدث کرده اما شک دارد که بعد از آن وضو ساخته یا نه در این صورت لازم است که وضو سازد واگر شخصی داند که ازوهم حدث واقع شده وهم وضو اما نداند که کدام یکی بیشتر است بر این شخص نیز واجبست که وضو سازد مقصد دوم در بیان احکام غسل بدانکه غسلهای مشهور چهل وشش غسل است شش غسل واجب چهل غسل سنت اما شش

غسل واجب اول غسل جنابت دوم غسل حیض سیم غسل استحاضه و متوسط و کثیره که بعد از این مذکور خواهد شد چهارم غسل نفاس پنجم غسل مس میت ششم غسل دادن میت و اما چهل غسل سنت اول غسل جمعه و آن از طلوع فجر روز جمعه تا پیشین روز جمعه اداست و بعد از پیشین تا وقت شام روز شنبه ( 2 ) قضاست و اگر شخصی ترسد که روز جمعه مانعی بهم رسد در روز پنجشنبه و شب جمعه به نیت تقدیم بجا آورد و هر یک از ادا و قضا و تقدیم هر چند به پیشین روز جمعه نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است دوم غسل شبهای افراد ماه مبارک رمضان یعنی شبهای که در شماره طاقست مثل اول و سیم و پنجم و از شب بیستم تا آخر ماه در هر شب مستحب است غسل کردن علاوه بر این در شب بیست و سیم و دو غسل سنت است یکی در اول شب و یکی در آخر شب سیم غسل شب عید ماه رمضان چهارم غسل روز عید ماه رمضان پنجم روز عید قربان ششم شب نیمه ماه رجب هفتم غسل شب نیمه ماه شعبان هشتم غسل روز مبعث و آن بیست هفتم ماه رجب است نهم غسل روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول است دهم غسل روز مباحله و آن بیست و چهارم ماه ذیحجه است یازدهم غسل روز دحو الارض است و آن بیست پنجم ذیقعد است دوازدهم غسل روز عید غدیر است که هجدهم ماه ذیحجه است سیزدهم غسل روز عرفه است که نهم ماه ذیحجه است چهاردهم غسل روز ترویبه است که هشتم ماه ذیحجه است پانزدهم غسل روز نوروز است شانزدهم غسل احرام حج است هفدهم غسل احرام عمره است هجدهم غسل طوافخانه کعبه است نوزدهم غسل زیارت هریک از چهارده معصوم علیهم السلام بیستم غسل توبه است چه هرگاه شخصی از گناه توبه کند سنت است که بعد از توبه کردن غسل کند بیست و یکم غسل جهة داخلشدن حرم مکه است

(1) اولی بلکه احوط ترک است بملاحظه خبریکه در این مقام وارد است و اولی شکستن آن وضو است و وضو دیگر ساختن صدر دام ظلّه العالی. (2) از پیشین روز جمعه تا وقت شام جمعه ترک نیت ادا و قضا نمایند و غسل جمعه را به نیت قربت تنها بجای آورند علی الاحوط صدر دام ظلّه العالی.

بیست دوم غسل جهة داخل شدن مکه است بیست سیم غسل جهة داخل شدن مدینه است بیست چهارم جهت داخل شدن وششم غسل جهة داخل شدن خانه کعبه است بیست وهفتم غسل جهة طلب حاجتست بیست وهشتم غسل جهة استخاره ( 1 )

کردن است بیست ونهم غسل دادن فرزندی که در آنوقت زائیده شود سی ام غسل کردن هرگاه خواهند که بنماز طلب باران روند سی ویکم غسل نمودن شخصی که عمدا ترک نماز کسوف یا خسوف کرده باشد بشرط آنکه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد سی ودوم اگر شخصی را از حلق کشیده باشند بدار که او را مصلوب گویند وشخصی بعد از سه روز بقصد دیدن او برود واورا به بیند سنت است که غسل کند سی وسیم اگر شخصی مس میت کند بعد از آنکه او را غسل داده باشند سنت است که غسل کند سی وچهارم اگر شخصی وزغه یعنی چلباسه را بکشد بعد از آن سنت است که غسل کند سی وپنجم اگر شخصی غسل ناقص کرده باشد بجهة بیماری یا بجهة ضرورت مثل جبیره یا تقیه یا دیگری اورا بواسطه ضعف غسل داده باشد سنت است که عذر بر طرفشود نوبت دیگر ( 2 ) غسل کند سی وششم اگر شخصی غسل رفع حدث

کرده باشد وشک کند که بعد از آن امریکه موجب غسل باشد ازو صادر شده یانه سنت است که نوبت دیگر غسل کند وسی وهفتم غسل جهة رمی جمرات حج است که بعد از این مذکور خواهد شد سی وهشتم اگر شخصی دیوانه بوده باشد وبهوش آید سنت است که غسل کند سی ونهم غسل جهة کفن کردن میت چهلم اگر شخصی جنب بمیرد سنت است که او را قبل از غسل میت یا بعد از آن غسل جنابت دهند فصل سی ودو چیزدر غسل معتبر است هفده واجب وپانزده امر سنت است اما آن هفده چیز که واجب است اول آنکه مکان غسل ( 3 ) غصبی نباشد دوم آنکه آب غسل طاهر باشد

سیم آنکه آب غسل مضاف نباشد مثل گلاب وغیره چهارم آنکه آب غسل غصبی نباشد اما اگر نداند که آب غصبی است وبان آب غسل کند وبعد از آن ظاهر شود که غصبی بود آن غسل صحیح است واحیتاج بغسل دیگر نیست پنجم آنکه هر عضوی از اعضا طاهر باشد پیش از آنکه آب غسل بر آن برسد ششم نیت است ونیت چنین کند که غسل واجبی میکنم از برای مباح بودن نماز تقرب بخدا واگر بجای مباح بودن نماز رفع حدث گوید ( 4 ) صحیح است اما بشرط آنکه زن

استحاضه کثیره یا متوسطه نداشته باشد که اگر داشته باشد بمباح بودن نماز اکتفا نماید ورفع حدث نگوید هفتم غسل ترتیبی کند نیت را مقارن شستن جزئی از سر یا جزئی از گردن سازد واگر غسل ارتماسی کند نیت را مقارن شستن هر جزئی از اجزای بدن که خواهد بکند وباقی بدن را بیفاصله تابع آن کند هشتم شستن سر وگردن است

(1) ظاهر اینست که استخاره که غسل از برای او مستحب باشد طلب خبری است که در بعض اخبار از معصومین اخیار علیهم السلام وارد شده که غیر استخاره دیگری است که معروفست و آن نیز وارد است صدر دام ظلّه. ( 2 ) بلکه البته نوبت دیگر غسل کردن را ترک ننماید احتیاطا صدر دام ظلّه. ( 3 ) ذکر فرمودن غصبی نبودن فضائی که در آن غسل میکنند اهم بود صدر دام ظلّه. ( 4 ) احوط در رفع حدث در غسل ووضو آنستکه نیت رفع حدث کند که چیزیکه مستحب است برای آن وضو یا غسل بعمل آورد مثل خواندن سوره یا آیه از قرآن و قصد وجوب و استحباب نکند واللّه العالم صدر دام ظلّه.

[ 13 ]

وهر یکی را بر دیگری مقدم داشتن جایز است نهم شستن جانب راستست دهم چپ است و ناف و عورتین را با هریک از جانبین که شوید (1) رواست یازدهم در غسل ترتیبی اول سر وگردنرا بشوید وبعده از آن جانب راسترا وبعده از آن جانب چپ را پس اگر شستن یکی از این دو جانبین را بر شستن سر مقدم دارد باجماع آنغسل باطلست اما اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارددر باطل بودن آنغسل خلافتست بعضی برآنند که غسل صحیح است اما اکثر برآنند که غسل باطل ( 2 ) است دوازدهم آنکه خود افعال غسل را بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد چنانکه در وضو مذکور شد سیزدهم آنکه آب بر هریک از اعضا روان باشد پس اگر در غسل ترتیبی دست راتر سازد بر اعضا مالد غسل باطل خواهد بود وهمچنین اگر در غسل ارتماسی در زیر آب نیت کند ومقارن نیت اصلا حرکت نکند در اینصورت نیز غسل باطل است چهاردهم تخلیل نمودن آنچه مانع رسیدن آب باشد بظاهر بدن مثل انگشتر وزهگیر وغیره پانزدهم آنکه در (3) غسل ارتماسی وقتی در آب فرو رود پاها را از زمین قلتین اندکی مرتفع سازد وحرکت دهد تا آب بر کف پایها برسد واگر هر دو پا یا یک پا بر زمین قلتین چسبیده وآب برآن نگذرد غسل باطل خواهد بود شانزدهم بر حکم نیت بودن از اول غسل تا آخر غسل یعنی قصد امریکه منافعی غسل باشد نکند مثل قصد ریا یا خنک ساختن بدن یا چرک برطرف کردن از بدن یا قصد حدث اکبر کردن در اثنای آن اما اگر قصد حدث اصغر کند این غسل نزد بعضی از مجتهدین باطل است

و نزد بعضی باطل نیست چنانکه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد هفدهم آنکه غسل ارتماسی نکند هرگاه احرام یا روزه واجب داشته باشد و افطار بر او حرام باشد که آن غسل باطل است چه سر در آب فرو بردن در احرام و روزه واجب حرام است اما اگر روزه سنتی داشته باشد غسل ارتماسی کند صحیح است و همچنین اگر در روزه واجب بسپهو غسل ارتماسی کند آن غسل صحیح است و هرگاه شخصی بآب غوطه خورد و در زیر آب بیاد آورد که روزه واجب دارد و خواهد که در آنوقت غسل ارتماسی کند باید در وقتیکه خواهد از زیر آب بیرون آید نیت غسل کند و در اثنای بیرون آمدن غسل را تمام کند آن غسل صحیح است و اما آن پانزده چیز که در غسل سنت است اول آنکه اگر مرد یا زن انزال شده باشد قبل از غسل بول کند تا بقیه منی با بول بیرون آید و اگر بول نیاید استبرا ( 4 ) کند بطریقی که در آداب طهارت خانه رفتن مذکور شد دوم آنکه چون دست در آب گذارد ایندعا بخواند بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین سیم آنکه هر دو دست را تا بمرق سه نوبت قبل از غسل بشوید چهارم سه نوبت مضمضه کردن پنجم سه نوبت استنشاق کردن ششم مسواک کردن

(1) با هر دو جانب بشویند خالی از اشکال نیست صدر دام ظلّه العالی. (2) البته متابعت اکثر را نمایند بلی اگر دو باره طرف چپ را بعد از طرف راست بشویند آن غسل صحیح است صدر دام ظلّه. (3) شاید مراد اینست که باید یکزمان آب بتمام بدن احاطه داشته باشد صدر دام ظلّه العالی. (4) معلوم نیست استبراء بمسحات در انزال ثمری داشته باشد صدر دام ظلّه العالی مدی الايام واللیالی بحق محمد والال.

[ 14 ]

هفتم آنکه هریک از سر و جانب راست و جانب چپ راسه نوبت بشوید هشتم دست بردن مالیدن زهم اعضا را پی در پی شستن بی آنکه مکئی در میان شستن اعضا واقع شود دهم شستن سر و گردن را بدست راست یازدهم ایندعا را در اثنای غسل خواندن اللهم طهر قلبی و اشرح لی صدري و اجر علی لسانی مدحتک و الثناء علیک اللهم اجعله لی طهورا و شفاء و نورا انک علی کل شیء قدیر دوازدهم آنکه غسل ترتیبی را بر غسل ارتماسی اختیار نماید

سیزدهم آنکه در وقت غسل کردن قوطه داشته باشد چهاردهم آنکه هرگاه غسل مس میت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل مقدم دارد پانزدهم آنکه چون از غسل فارغ شود ایندعا را بخواند اللهم طهر قلبی و ذک عملی واجعل ما عندک خیر الی اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین فصل اگر شخصیرا در اثنای غسل از غسلهای واجبی حدثی واقع شود مثل بول یا باد پس اگر آنغسل غیر غسل جنابت است غسل را تمام کند و وضو بسازد و براو چیزی دیگر لازم نیست ( 1 ) و اگر غسل جنابت است مجتهدین رادر آن سه قول است بعضی برآنند که غسل راتمام کند و بعد از آن وضو بسازد و بعضی برآنند که غسل راتمام کند و وضو لازم نیست و بعضی برآنند که غسل را از سر گیرد ازین سه قول قول اول بهتر است ( 2 ) و اگر شخصی را انزال منی شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید و نداند که آنرطوبت منی است یا غیر منی پس اگر قبل از غسل بول کرده و استبراء نیز از بول کرده بآنغسل نماز میتواند گذارد و وضو لازم نیست و اگر بول کرده اما استبراء از بول نکرده براو لازم است که وضو بسازد و اگر نه بول کرده و نه استبراء از منی برو لازمست که غسل را از سر گیرد و اگر از منی استبراء کرده اما بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نبوده بآنغسل نماز میتواند گذارد و وضو لازم نیست و اگر بر بول کردن قادر بوده غسل را از سر گیرد ( 3 ) فصل بر جنب هشت امر حرام است و هفت امر مکروه اما هشت امر حرام اول نماز واجب و سنت است مگر نماز میت چنانکه گذشت دوم طوافخانه کعبه سیم عضوی از اعضا خود را بخط مصحف رسانیدن یا بنام خدایتعالی یا بنام یکی از چهارده معصوم علیه السلام بشرطیکه ( 4 ) در وضو مذکور شد چهاردهم قرآن نوشتن چنانکه در کتاب مشرق الشمسین بیان این شده پنجم در مسجد مکه یا مدینه داخل شدن ششم در باقی مساجد درنگ نمودن هفتم سوره عزیمه خواندن خواه کل و خواه بعض اگر چه یک کلمه باشد و سوره های عزیمه چهار است اول اقرا باسم دوم والنجم اذا هوی سیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم چهارم الم تنزیل الکتاب هشتم چیزی در مسجد گذاشتن اما اگر مال او در مسجد باشد از مسجد بیرون آوردن جایز است اما آن هفت امر که بر جنب مکروه است اول عضوی از اعضای خود را بجلد مصحف رسانیدن یا بحاشیه آن دوم زیاده بر هفت ایه از سوره های

- (1) بلکه احوط آنست که از سر گیرد و وضو بسازد صدر دام ظلّه العالی. (2) بلکه بهتر آنستکه غسل را از سر گیرد و وضو نیز بسازد

بنیت احتیاط صدر دام ظلّه العالی. ( 3 ) چه قادر بوده و چه نبوده  
غسل را از سر گیرد صدر دام ظلّه العالی. ( 4 ) وبتفصیلکه در وضو  
گذشت صدر دام ظلّه العالی.

[ 15 ]

غیر عزیمه خواندن و بعضی از مجتهدین مطلق قرآن خواندن را بر  
جنب حرام میدانند سیم مصحف بر داشتن خواه در دست و خواه در  
بغل و خواه در گردن چهارم چیزی خوردن پنجم آب نوشیدن اما اگر  
قبل از این هردو مضمضه و استنشاق کند کراهیت برطرف میشود  
ششم خضاب کردن هفتم روغن بریدن مالیدن فصل در احکام حیض  
بدانکه خون حیض اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بد بوست و اندک  
سوزشی دارد و از جانب چپ ( 1 ) میاید و تازن نه ساله نشود خونی  
که می بیند خون حیض نیست و اگر سن او از پنجاه سال بگذرد و آن  
زن از طایفه قریش یا طایفه نبط نباشد ( 2 ) خون او نیز خون حیض  
نخواهد بود اما اگر یکی از آن دو طایفه باشد تا شصت سال ممکن  
است که خون حیض باشد و اگر دختر بکر را ازاله بکارت شود و خون از  
او آید و معلوم نشود که خون بکارتست یا غیر آن پنبه بخود بر دارد  
و بتطوق و عدم تطوق معلوم نماید و کیفیت معرفت تطوق و عدم  
تطوق آنست که آن زن صاحب خون بر پشت بخوابد نزدیک دیوار یا  
مانند آن و پنبه را بدست راست باندرون فرج کند و اندکی صبر نماید  
بعد از آن پنبه را باهستگی بیرون آورد و ملاحظه کند اگر خون تمام  
روی پنبه راسرخ کرده باشد خون بکارت نخواهد بود و اگر سرخی آن  
بر گرد پنبه بطریق طوق باشد خون بکارتست و میانه مجتهدین  
خلافست در آنکه زن آبستن خون حیض میبندد یا نه بعضی برآنند که  
نمی بیند بجهت آنکه در وقت آبستن خون حیض دو قسم میشود  
قسمی به پستانها میرود شیر میشود و قسمی دیگر از راه ناف  
بشکم طفل میرود و خوراک او میشود پس چیزی زیاده نمیماند که  
بیرون آید و بعضی برآنند که هرگاه مزاج زن گرم باشد و غذاهای که  
مولد خون باشد بسیار تناول نماید میتواند بود که آنچه از شیر و غذای  
طفل زیاده باشد بحیض بیرون آید فصل اگر خون حیض بیرون آید  
از موضع غیر معتاد در زمان عادت حیض بشرایط و موضع معتاد  
مسدود شده باشد و موضع غیر معتاد معتاد شود آنخون که میاید  
خون حیض خواهد بود چنانچه شهید ره در کتاب بیان آورده است  
و حکایت کرده اند از زنی در زمان شیخ ره که خون حیض در زمان عادت  
آنزن از دهان او بیرون میآمد پس مادامیکه خون از دهان زنی چنان  
بیرون آید آنزن حایض خواهد بود و احکام حیض بر او جاری خواهد بود



یعنی تاخون می آید نماز وروزه از آن زن ساقط است ووطی شوهر  
بر او حرام است وبعد از انقطاع خون ازدهن اوپیش از غسل کردن  
خلافست که شوهر او را وطی میتواند کرد یانه چنانچه در موضع  
معتاد گفته خواهد شد فصل مادام که زن حیض داشتند باشد طلاق  
دادن اوصحیح نیست بشرطی چند که انشاء الله تعالی در کتاب  
طلاق مذکور خواهد شد ومجامعت باونیز درقبل حرام است باجماع  
اما وقتی که ازحیض پاک شده باشد وهنوز غسل نکرده باشد در  
جواز مجامعت خلافست بعضی از مجتهدین حرام میدانند وبعضی  
مکروه واحتیاط آنست که قبل از غسل مجامعت نکند اما اگر شخصی  
در وقت

(1) در بعضی اخبار از جانب راست وارد شده پس احتیاط ترک نشود  
صدر دام ظلّه. (2) محل تامل است پس احتیاط ترک نشود صدر دام  
ظلّه العالی.

[ 16 ]

حیض مجامعت کند جمعی از مجتهدین برآنند که اگر مجامعت در اول  
حیض واقع شود واجبست که یک مثقال شرعی طلا کفاره دهد واگر  
در وسط حیض واقع شود نیم مثقال واگر در اخر حیض واقع شود  
چهار یک مثقال وبعضی برآنند که کفاره دادن سنت است وواجب  
نیست (1) فصل خون حیض ازسه شبانه روز کمتر واز ده شبانه روز  
بیشتر نباشد ومدت پاکی میانه دو حیض کمتر ازده شبانه روز  
نمیباشد پس هر خونی که کمتر ازسه شبانه روز باشد خون حیض  
(2) نیست وهمچنین هر خونیکه ازده شبانه روز زیاده باشد آن  
زیادتی خون حیض نیست وبدانکه زن عادت مقرر دارد یا نه وآنکه  
عادت مقرر ندارد یا نوبت اول است که خون حیض میبند یانه پس  
اگر خون ازده روز بگذرد وعادت مقرر داشته باشد همین ایام عادت او  
حیض است ودر باقی روز ها تاایام عادت رسیدن عمل استحاضه کند  
بطریقی که بد ازین مذکور خواهد شد واگر نوبت اول است که حیض  
دیده ومتصل میاید ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی اوقات شبیه  
بحیض است ودر بعضی اوقات شبیه بحیض نیست پس بر او لازم  
است در اوقاتی که خون او شبیه بحیض است نماز وروزه راترک کند  
ودر اوقاتی که خون اوشبیه بحیض نیست عمل استحاضه کند  
بشرط آنکه در اوقاتی که خون او شبیه بحیض است ازسه شبانه

روز کمتر وازده شبانه روز بیشتر نباشد و اگر خون او همیشه بیک طریق باشد در اینصورت ایام حیض خود را بطریق ایام عادت اقوام خود داند اگر عادت ایشان موافق یکدیگر باشد خواه اقوام پدری و خواه اقوام مادری مثل خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان و باقی ایام را استحاضه داند و اگر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند بعبادت اکثر ایشان و اگر اکثر هم معلوم نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل نماید بعبادت همسالان خود بشرطی آنکه همشهری او باشند و اگر ایشان نیز مختلف باشند و اکثر هم معلوم نباشد در ماهی سه روز حیض داند و در ماهی ده روز یاد هرماه هفت روز و در باقی ایام عمل استحاضه کند فصل اگر زن عادت مقرر داشت اما فراموش کرده که عادت او چند روز بود پس اگر اول وقت عادت را داند مثل آنکه داند اول هرماه او عادت او بود یقین خواهد دانست که روز اول و دویم و سیم ماه از ایام حیض او است پس برای واجبست که در این سه روز نماز و روزه راترک کند و اگر وسط عادت را داند مثل آنکه داند که اول هرماه وسط عادت او بود پس یکروز قبل از اول ماه و یکروز بعد از آن حیض خواهد بود بیقین و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجبست و اگر آخر وقت عادت را داند مثل آنکه داند آخر هرماه آخر عادت او بود پس روز آخر و دو روز قبل از آن ایام حیض است و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجبست و اگر داند که روز اول هر ماه در حیض میبود اما نداند که آنروز اول حیض او بود یا وسط یا آخر در اینصورت همان یک روز حیض است

(1) بملاحظه خبر وارد در آن ترک احتیاط را البته ننماید صدر دام ظلّه العالی. (2) اگر از اول روز خون به بیند تا آخر روز سیم حیض است اگرچه شب سیم را نه بیند و چنین است ده روز بیشتر حیض و کمتر طهر والله العالم صدر دام ظلّه العالی.

[ 17 ]

بیقین پس در همین روز ترک نماز و روزه کند و در این چهار صورت در ایامیکه احتمال حیض دارد برای لازمست که عمل مستحاضه بکند و روزه و نماز راترک نکند فصل خون استحاضه اغلب اوقات سیاه و غلیظ نیست و بزردی مایلست و در وقت آمدن سوزش آن کمتر از سوزش خون حیض است و گرمی آن نیز کمتر است و استحاضه سه قسم است قلیه و کثیره و متوسطه قلیه آنست که خون بطرف پنبه که بجانب بیرون فرجست نرسد در اینصورت واجبست که آن پنبه را

ببندازد و پنبه پاک بجای آن بردارد و از برای هر نماز وضو بسازد و متوسطه آنست که خون از طرف دیگر پنبه بگذرد اما از آن لته که در کمر بند میکنند نگذرد و در اینصورت آنچه در قلیه واجبست برونیز واجبست باتغییر دادن لته و یکنوبت غسل کردن از برای نماز صبح و کثیره آنست که خون از لته بگذرد در اینصورت آنچه در قلیه و متوسطه واجبست برونیز واجبست با دو غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین و پسین و یکی از برای نماز شام و خفتن و مادامیکه وضو و غسل را بطریقیکه مذکور شد بفعل نیاورد نماز او صحیح نیست و مجامعت باونیز در قبل حرامست و بعضی برآنند که مجامعت بازن مستحاضه بی آنکه عملهای مذکوره را بفعل آورد مکروه ( 1 ) است و حرام نیست فصل نفاس خونبست که با زائیدن آید یا بعد از زائیدن پس اگر قبل از زائیدن آید نفاس نیست و هرچه بر حیض حرام است مثل نماز و روزه و درنگ کردن در مسجد و غیره بر صاحب نفاس نیز حرام است مجامعت با او کفارہ مجامعت بطریقیست که در حیض مذکور شد و عدد ایام نفاس مقدار عدد ایام حیض است اگر صاحب عادت باشد و غسل نفاس مثل غسل حیض است و اگر زن بزاید و مطلقا خون نبیند غسل براو واجب نمیشود و بدانکه میانه مجتهدین خلافت در آنکه اکثر مدت نفاس چند است اصح آنست که ده روز است و اگر بعد از زائیدن یک لحظه خون ببند و دیگر مطلقا خون نبیند تا روز دهم و در روز دهم نیز یک لحظه خون ببند و نیز منقطع شود در اینصورت کل آن ده روز ایام نفاس او است پس اگر آن ده روز از رمضان باشد و روز اول غسل کرده باشد و تا روز دهم نماز و روزه را بجا آورده باشد آن نماز و روزه باطل خواهد بود و براو قضای آن نمازها واجب نیست اما قضای روزه ها واجبست فصل در احکام غسل دادن میت و مقدمات و توابع آن بدانکه صد و بیست و شش امر است که تعلق بمیت دارد از وقت احتضار یعنی سکر تا وقتیکه او را در قبرستان سپارند از آنجمله بیست و هفت امر واجب است و هفتاد و یک امر سنت و بیست و شش امر مکروه و دو امر حرام و این صد و بیست و شش امر بتفضیل مذکور خواهد

(1) والبتہ قول بحرمت احوط خواهد بود صدر دام ظلہ.

شد اما آنچه از وقت احتضار تا وقتی که شروع در شستن اوکنند بجا باید آورد پانزده امر است یک امر واجب و یازده امر سنت و سه امر

مکروه اما یک امر واجب آنست که روی او را بقبله بگردانند یعنی بر پشت بخوابانند بطریقی که کف پایهای او بجانب قبله باشد و اما یازده امر سنت اول آنکه او را تلقین کلمه اسلام و اقرار بامامت ائمه اثنا عشر علیه السلام نمایند باین طریق که یا عبد الله اذکر العهد الذی فارقتنا علیه من دار الدنيا الی دار الآخرة شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون وان خلیفته من بعده امیر المؤمنین و سید الوصیین علی ابن ابی طالب ثم ولده الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد الباقر ثم جعفر الصادق ثم موسی الکاظم ثم علی الرضا ثم محمد التقی ثم علی النقی ثم حسن العسکری ثم الخلف المنتظر محمد المهدی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین علی هذا حیث و علی هذا مت و علی هذا تبعث انشاء الله تعالی و اگر میت زن باشد بجای یا عبد الله اذکر العهد یا امة الله اذکر العهد بگوید دوم آنکه سوره و الصافات و یس نزد او بخوانند سیم آنکه اگر جان بد شواری دهد او را نقل نماید بجائیکه همیشه در آنجا نماز میکرده تاجان باسانی سپارد چهارم آنکه چون اجابت امر حق نماید چشم و دهان او را بهم آورند پنجم آنکه او را تحت الحنک بندند تا دهانش باز نشود ششم آنکه او را بجادر شبی یا پرده بپوشانند هفتم آنکه هر دو دست او را بپهلوی او بکشند هشتم آنکه بعد از و الصافات و یس آنچه میسر شود از قرآن نزد او بخوانند نهم آنکه اگر شب باشد چراغ نزد او روشن کنند دهم آنکه مومنان را خبر کنند تا بتشییع جنازه او حاضر شوند یازدهم آنکه چون جان سپارد در بر داشتن او تعجیل نمایند و امان آن سه امر یک مکروه است اول آنکه جنب یا حیض نزد او حاضر شوند دوم آنکه بر شکم او آهن گذارند سیم آنکه او را تنها نگذارند فصل سی و پنج امر تعلق بمیت دارد از وقتی که اراده نمایند او را غسل دهند تا وقتی که خواهند او را کفن نمایند دوازده امر واجب است و پانزده امر سنت و شش امر مکروه و دو امر حرام اما دوازده امر واجب اول آنکه در وقت غسل دادن عورتین او را بپوشانند دوم آنکه مرد را مرد بشوید وزن رازن مگر زن شوهر خود را و شوهر زن خود را که هر یک میتوانند دیگر را غسل دهند و آقا کنیز (1) خود را میتوانند غسل دادن اما در غسل دادن کنیز آقا رابعضی توقف کرده اند بجهة آنکه بملک وارث انتقال یافته و مرد دختر سه ساله را وزن پسر سه ساله را

(1) اگر غسل دهنده دیگری نباشد البته غسل دادن کنیز ترک نشود صدر دام ظلّه.

میتواند غسل دادن و حاجت بپوشیدن عورتین نیست و هرگاه زن یافت نشود که زنا غسل دهد شخصی از اقوام آن زن که محرم او باشد از بیرون پیراهن او را غسل دهد و مرد نیز بهمین طریق سیم آنکه بعد از زاله نجاست او را بآب سدر غسل دهند و نیت چنین کند که غسل میدهم این میت را بآب سدر برای آنکه واجبست تقرب بخدا و مقارن نیت و گردن میت را بشوید بعد از آن جانب راست او را و بعد از آن جانب چپ او را بطریق غسل جنابت چهارم آنکه او را بعد از آب سدر بهمین طریق بشویند بآب کافور پنجم آنکه او را بعد از آب کافور بآب خالی بهمین طریق بشویند ششم آنکه در وقت غسل دادن روی میت بجانب قبله باشد بطریق احتضار هفتم آنکه اگر سدر و کافور یافت نشود عوض آنها دو نوبت بآب خالی بشویند هشتم آنکه اگر آب متعذر باشد اوراسه تیمم دهند عوض هر غسل یک تیمم و در تیمم اول نیت چنین کند که تیمم میدهم این میت را عوض آب سدر واجب تقرب بخدا و در نیت تیمم دوم بجای عوض آب سدر آب کافور بگوید و در تیمم سیم عوض آب خالی آورد و مقارن نیت دو کف دست خود را بر خاک زند و پیشانی میت را بآن مسح کند و بعد از آن پشت کف دست راست او را مسح کند و بعد از آن پشت کف دست چپ او را نهم آب غسل طاهر باشد دهم آنکه آب غسل مضاف نباشد یازدهم آنکه آب غصبی نباشد دوازدهم آنکه زمین ( 1 ) و تخته که در آن غسل میدهند غصبی نباشد و اما آن پانزده امر که سنت است اول آنکه خواهند که میت را غسل دهند یقه پیراهن او را تا زها ریدرند اما برخصت وارث اگر بالغ و عاقل باشد و اگر طفل یا مجنون باشد دریدن پیراهن جایز نیست دوم آنکه در وقت پیراهن کردن او را بر پهلو بگردانند بعد از آن بر پشت خوابانیده پیراهن او را از زیر بکشند سیم آنکه انگشتان او را بنرمی بمالند چهارم آنکه در ( 2 ) وقت غسل دادن بطریق حالت احتضار رو بقبله باشد پنجم آنکه جهت آبی که از غسل جدا میشود گودی علی حده بکنند ششم آنکه در وقت غسل دادن میانه میت و آسمان حایلی بوده باشد مثل سقف یا سایبان و غیر آن هفتم آنکه میت را قبل از غسل یا بعد از غسل وضو دهند در این وضو مضمضه و استنشاق سنت نیست هشتم آنکه غسل در وقت غسل دادن در جانب راست میت باشد نهم آنکه قبل از سه غسل دودست خود را تا مرفق بشوید دهم آنکه آب سدر را برهم زند تا کف کند و یکف آن سرمیت را بشوید یازدهم آنکه عورتین میت را قبل از غسل سه نوبت باشند بشوید دوازدهم در هر غسلی از آن سه

(1) ذکر غصبی نبودن فضائیکه در آن غسل میدهند اهم بود صدر دام  
ظله. (2) ظاهر اضافه با سابق است که در ضمن دوازده امر واجبش  
شمردند صدر دام ظله.

[ 20 ]

غسل هریک از سر و جانب راست و چپ سه نوبت بشویند سیزدهم  
آنکه در غسل اول و دوم آهسته دست برشکم میت کشد چهاردهم  
آنکه اگر میت جنب باشد او را بعد از سه غسل یا قبل از غسل غسل  
جنبایت چنانکه قبل ازین گذشت ونیت چنین کند که غسل جنبایت  
میدهم این میت راستت تقرب بخدا پانزدهم آنکه چون از غسلها فارغ  
شوند بدن میت را خشک کنند واما آن شش امر که مکروه است اول  
بآب گرم میت را غسل دادن دویم ناخن میت چیدن سیم محاسن او را  
شانه کردن چهارم موی سر او را تراشیدن پاشانه کردن پنجم موی  
زهار او را تراشیدن ششم چیزی از آب غسل میت در طهارتخانه  
سردادن واما آن دوامر که حرام است اول آنست که اگر میت احرام  
حج یا احرام عمره داشته باشد حرام است که او را بکافور غسل  
دهند دوم حرام است که او را حنوط کنند فصل بیست ونه امر تعلق  
بمیت دارد ازوقتی که ازغسل او فارغ شوند تا وقتیکه برآن نماز  
گذارند نه چیز واجبست ودوازده چیز سنت وهشت چیز مکروه اما آن  
نه چیز که واجب است اول حنوط کردن میت است یعنی کافور  
رسانیدن بهفت عضویکه برآن سجده نماز واقع میشود وآن  
پیشانیست ودوکف دست ودو زانو ودو انگشت بزرک پایها دوم آنکه  
کفن سه پارچه باشد لنک وپیراهن وچادری که میت را سرا پا فرا  
گیرد وآن را لفافه گویند سیم آنکه هیچیک ازاین سه پارچه حریر  
نباشد خواه میت مرد باشد خواه زن چهارم آنکه طلا باف یا نقره باف  
وطلا دوز نباشد پنجم آنکه طاهر باشد ششم آنکه غصبی نباشد  
هفتم آنکه بسیار تنگ نباشد بحیثیتی که بدن میت از زیر آن نمایان  
شود هشتم آنکه قماشی باشد لایق بحال میت پس نسبت ببعضی  
کرباس واجبست ونسبت ببعضی قماش باریک بلند قیمت اما اگر  
قرض میت مساوی ترکه او باشد یا بیشتر قرض خواهانرا میرسد که  
مانع شوند ازکفن کردن او در قماشی بلند نهم آنکه زن هرچند مالدار  
باشد کفن او بر شوهر واجبست بسه شرط اول آنکه زن دائمی  
باشد نه متعه دویم آنکه ناشزه ( 1 ) نباشد سیم آنکه مرد را قدرت  
برکفن بوده باشد پس اگر مرد بی چیز باشد زن را از مال خودش  
کفن باید کرد اما اگر مرد بمیردکفن او برزن واجب نیست و اما آن  
دوازه چیز که سنت است اول آنکه کافور حنوط میت سیزده درهم

شرعی باشد و دو دانگ درهم واگر این مقدار نباشد چهار درهم واگر چهار درهم میسر نباشد یکدرهم دوم آنکه کافور را در کف دست نرم سازند در هاون وغیر آن سیم آنکه آنچه از کافور حنوط زیاده ماند برسینه میت نهند چهارم آنکه جریدتین بامیت گذارند یعنی دوجوب تراز نخل خرما واگر نباشد از

(1) بلکه ناشزه نیز کفن او ظاهرا بر شوهر است صدر دام ظلّه.

[ 21 ]

درخت کنا رواگر نباشد از درخت انار واگر نباشد از درخت بید واگر نباشد از درختهای دیگر ومیاید که هریکی از آن دوجوب بدرازی ساق دست میت باشد یکی رابر پهلوی راست میت گذارند ودیگری را بر پهلوی چپ او وآنکه بر پهلوی راستست میاید که میانه آن وبدن میت کفن حایل نباشد وآنکه بر پهلوی چپ است میاید که میانه آن وبدن میت پیراهن حایل باشد ومیاید که سر جرید تین بچنبر گردن میت برسد پنجم آنکه کفن میت ازینبه باشد نه ازجنس دیگر ششم آنکه سفید باشد نه رنگین هفتم آنکه ریسمانی که کفن بان میدوزند ازکفن بیرون آورده باشند هشتم آنکه مرد را عمامه برسر پیچند که تحت الحنک داشته باشد وهر دوسر عمامه را از زیر تحت الحنک بیرون کنند وبر سینه او اندازند نهم آنکه پارچه که طول آن سه ذرع ونیم باشد بذرع دست بر رانهای میت باینطریق به پیچند که اول سر آن پارچه راشق کنند آنقدر که بدوجانب شق برکمر میت توان بستن بطریق کمر بند وآن پارچه را از عقب از میان دو پای او بیرون کنند واز زیر کمر بند او بیرون آورند وبر رانها او پیچند دهم آنکه زن رابجای عمامه مقنعه بر سر کنند یازدهم آنکه لته پهنی برسینه زن بندند که پستانهای او را بگیرد ودو طرف آن لته را بر پشت او گره زنند دوازدهم آنکه پنبه بسیار بر عورتین میت گذارند واگر چیزی بیرون آید که موجب نقض وضوی زندگان باشد لازم نیست که نوبت دیگر او را غسل دهند وهمچنین اگر او را وضو داده باشند لازم نیست که نوبت دیگر او را وضو دهند وبعضی از مجتهدین برآند که هرگاه ناقص وضو بیرون آید نوبت دیگر غسل باید داد واین قول ضعیف است واما آن هشتم امر که مکروهست اول کفن راباهن یا فولاد بریدن دوم پیراهنی راکه بجهت میت قطع کنند آستین گذاشتن اما اگر میت رادر پیراهن خودش کفن کنند آستین داشتن آن پیراهن مکروه نیست اما مکروهست که تکه داشته باشد سیم ریسمانی که کفن رابان

میدوزند بآب دهن تر ساختن چهارم کفن را بخود کردن پنجم در کتان کفن کردن ششم در قصب قطنی و غیر آن کفن کردن هفتم بسیاهی چیزی در کفن نوشتن هشتم کافور در چشم و گوش میت گذاشتن و بدانکه اگر زن آبستن باشد و بمیرد و فرزندی که در شکم دارد زنده باشد واجبست که شکم او را از جانب چپ او بدرند و فرزند را بیرون آورند و شکم او را بدوزند و اگر فرزند در شکم بمیرد و مادر زنده باشد و نتوان درست بیرون آوردن زنی دست بشکم او برد و طفل را پاره کند و بیرون آورد پس اگر طفل چهار ماهه باشد او را بطریق مقرر سه غسل دهند و در سه پارچه بدستوری که گذشت کفن کنند و

[ 22 ]

دفن نماینده و اگر کمتر از چهار ماهه باشد در لته پیچند و بی غسل دفن نمایند فصل آنچه متعلق بمیت است از وقتی که از کفن کردن او فارغ شوند تا وقتی که او را بخاک سپارند چهل و هفت امر است پنج امر واجبست و سی و سه امر سنت و نه امر مکروه اما پنج امر واجب اول نماز کردن بر میت بطریقی که در کتاب نماز مذکور خواهد شد دوم نقل کردن او بجانب قبر و اگر در دریا بمیرد و خشکی متعذر باشد در خم یا صندوقی گذارند و سر آنرا محکم سازند و اگر خم و صندوق نباشد چیزی سنگینی برویند ند و در این دو صورت بطریقی که در لحد میگذارند رو بقبله کرده در دریا اندازند سیم آنکه او را در قبر بر جانب راست رو بقبله بخوابانند نه بطریقیکه در وقت احتضار مذکور شد اما اگر زن ذمیه بمیرد و فرزندی از مسلمان در شکم داشته باشد و آن فرزند نیز مرده باشد باید که چون او را دفن کنند پشت او را بقبله کنند بجهت آنکه روی طفل در شکم مادر بجانب پشت مادر است چهارم آنکه قبر را بنوعی بپوشانند که بدن میت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون نیاید پنجم آنکه زمین قبر مباح باشد پس اگر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن شده و صاحب زمین بآن راضی نشود واجب است که میت را بجای دیگر نقل کنند و اما آن سی و سه امر که سنت است اول آنکه جماعتی که تشیع جنازه میکنند از عقب جنازه روند یا از دو جانب آن و در پیش جنازه نروند دوم برداشتن جنازه بتربیع یعنی دوش راست میت را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از آن پای راست را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از آن بهمان طریق پای چپ را بدوش چپ برداشتن و بعد دوش چپ او را بدوش چپ برداشتن سیم آنکه چون جنازه را ببیند این دعا بخواند الله اکبر هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا و تسليما الحمد لله الذي تعزز بالقدرة و قهر العباد بالموت و البقا الحمد لله الذي لم يجعلني من السواد المخترم چهارم آنکه مقبره نزدیک را ترجیح دهند بر مقبره دور مگر آنکه در



مقبره دور شخصی از صلحا و اکابر دین مدفون باشد پنجم آنکه عمق قبر بمقدار قد آدمی باشد و اگر تاچنبر گردن باشد سنت بفعل می آید ششم لحد در قبر کردن مگر آنکه از زمین بسیار نرم باشد و ترسند که قبر فرو ریزد هفتم آنکه لحد بجانب قبله باشد هشتم آنکه فراخ باشد آنقدر که در آن توان نشست نهم آنکه میت را در جانب پای قبر لمحه بگذارند بعد از آن دو قدم بجانب قبر نقل نمایند و لمحه بگذارند و باز نوبت دیگر نقل کنند و لمحه بگذارند و بعد از آن

[ 23 ]

بقبر نقل کنند و اگر میت زن باشد این سه نقل سنت نیست دهم آنکه اگر میت مرد باشد اول سراو را داخل قبر سازند بعد از آن باقی بدن را و اگر زن باشد بیکنوبت در قبر نهند یازدهم آنکه وقتی که زن را در قبر می نهند روی قبر را بچادر شبی یا پرده یا امثال آن بپوشند دوازدهم آنکه شخصی که داخل قبر میشود و میت را در قبر میگذارد سر برهنه و پا برهنه باشد سیزدهم آنکه اگر میت زن باشد آن شخص که داخل قبر میشود او را بخاک میسپارد باید که محرم او باشد و شوهر اولی است از جمیع محارم و اگر میت مرد باشد باید که آن شخص بیگانه باشد چهاردهم آنکه در وقتی که میت را در لحد گذارند این دعا بخوانند بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله و ابن عبدک و ابن عبدک و انت خیر منزول به اللهم افسح له فی قبره و الحقه بنبيه اللهم انا لانعلم منه الا خیر و انت اعلم به منا و اگر میت زن باشد بجای عبدک و ابن عبدک امتک و بنت عبدک بگوید و بجای نزل بک و بجای افسح له فی قبره و الحقه بنبيه افسح لها فی قبرها و الحقها بنبيها بگوید و بجای لانعلم منه لانعلم منها و بجای انت اعلم به منا انت اعلم بها منا بگوید پانزدهم آنکه خاک زیر سر میت را بطریق بالش بلند سازند شانزدهم آنکه در قبر زیر رخ میت خاک کربلا گذارند هفدهم آنکه گرههای کفن را بکشایند هجدهم آنکه روی میت را باز کنند نوزدهم آنکه برپس پشت میت کلوخی گذارند تا بر پشت نیفتد بیستم تلقین کردن میت در قبر باینطریق بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لا يبقی الا وجهه و لا يدوم الا ملكه كل شئ هالك الا وجهه له الحكم و اليه ترجعون یا عبد الله اذكر العهد الذي خرجت عليه من دار الدنيا الى دار الآخرة شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الها واحدا احدا صمدا فردا و ترا حيا قيوما دائما ابا لم يتخذ صاحبه ولا ولدا وان محمدا صلی الله علیه و آله خاتم انبيائه و سيد رسله ارسله بالهدى و دین الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون وان عليا صلوات الله عليه ولى الله ووصى رسوله و خليفته من بعده القائم بامرته وان الاوصياء من ولده الحسن والحسين و عليا و محمدا

وجعفرًا وموسى وعليا ومحمدا وعليا والحسن والخلف المنتظر محمد  
المهدى صلوات الله عليهم حجاج الله على الخلق اجمعين يا عبد الله  
اذا جاءك الملكان المقربان الرسولان الكریمان النازلان من عند الله  
تبارك وتعالى يسئلانك عن ربك وعن دينك وعن كتابك وعن نبيك  
وعن

[ 24 ]

امامک ولا تخف ولا تحزن فقل في جوابهما الله ربى ومحمد نبيى  
والاسلام دينى والقرآن كتابى والكعبة قبلتى وعلى امامى والاوصياء  
المذكورون من بعده ائمتى وحججى و اشهد ان الموت حق والقبر  
حق وسؤال منكر ونكير في القبر حق والبعث حق والنشور حق  
والحساب حق والكتاب حق والميزان حق والصراف حق والجنة حق  
والنار حق وان الوقوف بين يدي الله تعالى حق هذا اعتقادى عليه  
حييت وعليه ميت وعليه ابعث انشاء الله تعالى واگر ميت زن باشد  
بجای یا عبد الله اذکر العهد يامة الله اذکر العهد بگويد و بجای یا عبد  
الله اذا جاءك يامة الله وكاف جاءك وباقى كافهاى خطابرا مكسور  
بخواند و بجای فقل ولا تخف ولا تحزن فقولى ولا تخافى ولا تحزنى  
بگويد بيست يكم لحد را بخشت خام وكل پوشيدن بيست دوم در  
وقت لحد پوشيدن اين دعا بخواند اللهم صل وحدته وانس وحشته  
وامن روعته واسكن اليه من رحمتك رحمة تغنيه بهاعن رحمة من  
سواك فانما رحمتك للطالين واگر ميت زن باشد ضمير مؤنث بجای  
مذكر بياورد بيست وسيم آنکه حاضران غير اقوام ميت خاک رابه  
پشت دست برقبر ريزند بيست وچهارم آنکه در وقت خاک ريختن  
بگويند انا لله وانا اليه راجعون بيست وينجم آنکه قبر را بمقدار چهار  
انگشت تاىک وحب بلند سازند بيست وششم آنکه برروى قبر ريگ  
بريزند واگر ريگ سرخ باشد ثواب آن بيشتتر است بيست وهفتم آنکه  
نشانه بر سرقبر ميت نصب نمايند بيست وهشتم آنکه آب برروى قبر  
بريزند باين طريق که از سر گرفته بجانب پايند واز جانب پا بجانب سر  
باز گردند وآنچه از آب بماند در وسط بريزند و بايد که ريختن آب از اول  
تا آخر منقطع نشود بيست ونهم آنکه شخصى که آب ميريزد رو بقبله  
باشد سى ام آنکه بعد از آب ريختن حاضران کف دست برقبر گذارند  
بحييتى که نشان انگشتان بر قبر بماند سى ويکم آنکه در وقت  
دست بر قبر نهادن رو بقبله کنند سى ودوم آنکه در آن وقت سوره  
انا انزلنا في ليلة القدر هفت نوبت بخوانند وبعداز آن ايندعا را يکنوبت  
بخوانند اللهم جاف الارض عن جنبه واصعد اليك روحه ولقه منك  
رضوانك واسكن قبره من رحمتك ما تغنيه من رحمة غيرك واگر  
ميت زن باشد بجای ضمير مذكر ضمير مؤنث بياورد سى وسيم آنکه

ولی میت یا شخصی برخصت اوبعد از رفتن حاضران باواز بلند تلقین میت کند بطریق تلقین در قبر واما آن نه امر

[ 25 ]

که مکروه است اول رفتن عورات با جنازه میت دوم دومیت بر یک جنازه بر داشتن سیم دومیت در یکقبر دفن کردن چهارم زمین قبر را بتخته یاغیر آن فرش کردن پنجم ریختن خویشان میت خاک برقبر میت ششم خاک بیگانه یعنی غیر خاکی که ازقبر بهم رسیده باشد در قبر ریختن هفتم صورت قبر رامسئم کردن یعنی ماهی پشت ساختن هشتم تجدید قبر نمودن بعد ازآنکه منهدم شده باشد نهم برقبر تکیه کردن وپا نهادن ونشستن واین همه وقت مکروهست و بدانکه هر گاه میت در مقبره عام دفن شده باشد وآنقدر وقت گذشته باشد که یقین شود که آن میت خاک شده در اینصورت واجبست (1) که صورت قبر را بر طرف سازند وحرامست که نمایان گذارند بلکه باید که قبر را با زمین برابر سازند تا هرکس خواهد میت خود را در آنجا دفن نماید اما اگر آن میت یکی از بزرگان دین باشد در اینصورت باید که صورت قبر او را نمایان گذارند تا بر زندگان از زیارت او فیض وبمردگان ازجوار قبر او نفعی برسد وسنت است تعزیت دادن اقوام میت رایعنی پرسش نمودن وتسلی دادن ودر وقت تعزیت ایندعا جهة ایشان کردن جبر الله وهنکم واحسن عزاکم ورحم موتاکم ونیز سنت است که تاسه روز هرروز طعام جهة ایشان فرستادن ومکروه است نزد ایشان طعام خوردن مقصد سیم در بیان احکام تیمم بدانکه بیست ویک امر است که تعلق به تیمم کردن دارد دوازده امر واجبست وهفت امر سنت ودو امر مکروه اما دوازده امر واجب اول آنکه مکان تیمم غصبی نباشد بطریقی ( 2 ) که در وضو مذکور شد دوم آنکه آنچه بآن تیمم میکنند خاک باشد چه اصح آنست که تیمم بسنگ واجر ومانند آن درست نیست سیم آنکه خاک تیمم طاهر باشد چهارم آنکه غصبی نباشد پنجم آنکه ممزوج نباشد بغیر خاک پس اگر ممزوج باشد بحیثیتی که نام خاک برآن اطلاق نشود تیمم برو درست نیست ششم آنکه اعضای تیمم قبل از تیمم کردن طاهر باشد هفتم نیت است باینطریق که تیمم میکنم تیمم واجب بدل وضوجهت مباح بودن نماز تقرب بخدا ودر تیمم عوض غسل بجای بدل وضو بدل غسل گوید هشتم آنکه انگشتر وزهگیر وانچه حایل باشد از دست بیرون کند نهم مقارن نیت دوکف دست بر خاک زدن دهم مسح روی کردن بهر دو کف از رستنگاه موی سر تا طرف ( 3 ) بینی یازدهم مسح پشت دست راست بکف دست چپ دوازدهم مسح پشت دست چپ بکف دست راست وبدانکه میانه ء مجتهدین

خلافست بعضی برآنند که در تیممی که بدل وضو ست یکنوبت دستها را بر خاک باید زدن واگر بدل غسل است دو نوبت

(1) معلوم نیست صدردام ظلّه العالی. ( 2 ) وغصبی نبودن فضا نیز بطریقی است که در وضو و غسل گذشت صدر دام ظلّه. ( 3 ) احوط در طرف بینی بلندی آنستکه نزدیک بلبهاست صدر دام ظلّه.

[ 26 ]

یکی از برای مسح رو و یکی از برای مسح دستها و بعضی برآنند که در تیممی که بدل وضو باشد دو نوبت دست بر خاک باید زدن بطریق تیممیکه بدل غسل است و این مذهب اصح ( 1 ) است و اما آن هفت امرکه در تیمم سنت است اول آنکه خاک تیمم خالص باشد یعنی ممزوج بغیر خاک نباشد هر چند اطلاق اسم خاک بر آن توان کرد دوم آنکه خاک تیمم از زمین مرتفع باشد سیم آنکه در وقت زدن کف دست برخاک انگشتان را از یکدیگر دور سازد چهارم آنکه بعد از دستها بر زمین زدن هر دودست را بتکاند پنجم آنکه اگر کف دست کسی راقطع کرده باشند جای قطع را بخاک مسح کند ششم آنکه تیمم را با آخر وقت اندازد هر چند که در آخر وقت آب یافت نخواهد شد هفتم آنکه جهة هر نماز تیمم علیحده کند هر چند تیمم سابق نقض نشده باشد اما آن دو امر که در تیمم مکروهست اول بر یک تیمم کردن دوم بر زمین شوره تیمم کردن مطلب دوم در بیان مسائل طهارتی که احتیاج به نیت ندارد این طهارت را ازاله نجاسات گویند و ازاله نجاسات بدوازده چیز میشود که در شرع آنها را مطهرات گویند اول آب دوم زمین سیم آفتاب چهارم آتش پنجم استحاله ششم انتقال هفتم انقلاب هشتم نقص نهم اسلام دهم زوال عین یازدهم مسح بطاهر دوازدهم تبعیت واحکام این مطهرات دوازده گانه بتفصیل مذکور میشود اما احکام آب که اول پاک کننده هاست بدانکه آب مطلق است یا مضاف و آب مطلق آنست که در عرف و عادت آب گویند بی آنکه قیدی باو باشد و مضاف آنست که با قید آب گویند مثل آب گل و آب غوره و آب مطلق یا جاریست یا غیر جاری و آب غیر جاری چهار قسم است آب مساوی کر و آب کم از کر و آب زیاده بر کر و آب چاه پس آب مطلق به پنج قسم منقسم شده اما آب جاری در شرع آبیست که از زمین بجوشد غیر آب چاه و آن به ملاقات نجاست نجس نمیشود اگر چه کمتر از کر باشد مگر آنکه رنگ یا بو یا طعم آن

بنجاست تغییر یابد و آب باران مادام که میبارد حکم آب جاری دارد و آب حمام نیز حکم آب جاری دارد اگر متصل بماده باشد که آن ماده کر یا زیاده برکر باشد فصل واما آب کر آبیست که مساحت آن درطول و عرض و عمق چهل ودو وجب و هفت ثمن و جب باشد بوجب مستوی الخلقه و آن بوزن یک هزار ودویست رطل بوزن عراق عربست وهر رطلی یکصد و سی درهم شرعیست وهر درهمی چهل و هشت جو متوسط است پس رطل عراق عرب شش هزار ودویست و چهل جو متوسط است پس کر هفت هزار هزار و یکصد و چهل هزار جو متوسطه است واین آب

(1) واگر یکنوبت دست بر خاک زنند و پیشانی و پشت دستها را مسح کنند و نوبت دیگر بزنند و پشت دستها را مسح نمایند احوط است صدر دام ظلّه

[ 27 ]

نجس نیمشود بملاقات نجاست مگر آنکه یابو یا طعم آن بنجاست متغیر شود پس بنا بر این اگر دست شخصی بخون آلوده باشد و در حوضی فرو برد که یک کر باشد بی زیاده و کم آب آن حوض تمام نجس میشود بجهة آنکه معلوم است که اندکی از آن آب بخون تغییر یافته و تتمه آن کم از کر است پس کل آن آب نجس است اما اگر دست شخصی ببول نجس شده باشد و بول خشک باشد و آن شخص دست خود را در آن حوضی که مساوی کر است فرو برد حوض نجس نمی شود و دست آن شخص طاهر میشود بجهة آنکه چیزی از آن آب بنجاست تغییر نیافته اما اگر آب حوض زیاده برکر باشد و قطره خون در آن افتد و بعضی از آن آب برنگ خون تغییر یابد تخمین باید کرد اگر آنچه از آب آن حوض تغییر نیافته مقدار کراست آن آب طاهر است و اگر کمتر است نجس است و اگر در آبی که یک کر است بی زیاده و کم موئی از سگ مثلا در آنجا افتد و شخصی بکاسه آن مورا از روی آب بیکدفعه بردارد اندرون کاسه باآبی که در و درآمده نجس خواهد بود و بیرون کاسه باآبی که مانده طاهر است و اگر آن مو بکاسه در نیامده باشد بعکس خواهد بود یعنی اندرون کاسه باآبی که در آمده طاهر است و بیرون کاسه باآبی که مانده نجس است و اما آب کم از کر نجس میشود بملاقات نجاست هر چند هیچیک از رنگ و بو و طعم آن تغییر نیابد فصل بدانکه در آب چاه میانه مجتهدین خلافت بعضی برآند که مادام که رنگ یابو یا طعم آن بنجاست

تغییر نیابد نجس نمیشود و بعضی برآنند که نجس میشود هر چند  
تغییر نیابد و بعضی برآنند که اگر مقدار یک کر است یا زیاده نجس  
نمیشود مگر بتغییر و اگر کمتر از کر است نجس میشود اگر چه تغیر  
نیابد و مذهب اول اقوی است و واجبست نزد آن مجتهدین که قایلند  
بنجاست آب چاه بملاقات نجاست آنکه کل آب آنرا نرح نمایند اگر  
شتری درو بمیرد یا گاوی یا مسکری مایع بالاصاله در آن افتد یا فقاغ  
یامنی یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس در آن ریخته شود پس اگر  
نرح کل آب متعذر باشد واجبست که چهار مرد بنوبت آب بکشند  
باینطریق که دومرد آب بکشند تا مانده شود پس آن دو مرد دیگر آب  
بکشند چون ایشان مانده شوند آن دومرد اول بکشند و همچنین  
از طلوع فجر تا غروب آفتاب و اگر اسبی یا خری یا گاو ماده در چاه  
بمیرد مقدار یک کر آب از آن بکشند و اگر آدمی در آن بمیرد هفتاد دلو  
بکشند خواه آدمی مرد باشد و خواه زن و خواه بالغ و خواه طفل اما  
اگر کافر

[ 28 ]

باشد در آن خلافت بعضی از مجتهدین کشیدن کل آب را واجب  
میدانند و بعضی زیاده بر هفتاد دلو واجب نمیدانند و اگر غایط تر در  
چاه افتد یا خون بسیار مثل آنقدر خون که از ذبح کردن گوسفند بیرون  
آید پنجاه دلو باید کشید و اگر خون کم ریخته شود مثل آنقدر خون که  
از ذبح کبوتر بیرون آید ده دلو باید کشید و هم چنین اگر غایط خشک  
در چاه افتد و اگر موش در چاه افتد و بمیرد و از هم بپاشد یا سگ افتد  
وزنده بیرون آید هفت دلو بکشند و اگر موش از هم نپاشیده باشد سه  
دلو باید کشید و اگر خرگوش یا روباه یا گوسفند یا خوک یا سگ یا گربه  
در چاه بمیرد چهل دلو بکشند و همچنین اگر بول مرد در چاه ریزد و اگر  
گنجشکی در چاه بمیرد یکدلو باید کشید و هر آبی که مضاف مثل  
گلاب و عرق بیدمشک و غیره بمجرد رسیدن نجاست باو نجس  
میشود اگر چه ده کر باشد و وضو و غسل بان صحیح نیست نزد جمیع  
مجتهدین مگر این بابویه که او تجویز وضو ساختن و غسل کردن  
بگلاب کرده و باقی مجتهدین تجویز نکرده اند دوم از پاک کننده ها  
زمین است که زیر کفش و ته پاها را طاهر میسازد و اگر پای شخصی  
را بریده باشند و بجای پا از چوب چیزی ساخته باشند زیر آن چوب  
رانیز طاهر میسازد سیم از پاک کننده ها آفتابست که طاهر میسازد  
زمین نجس را و حصیر (1) و بوریا را هر گاه نجس باشد و خشک سازد  
و همچنین طاهر میسازد هر چه قابل نقل و تحویل نباشد مثل درخت  
و میوه که بر درخت باشد و درها و پنجره ها که داخل عمارت شده  
باشد و اگر از کل نجس دیواری بطریق چینه بنا شده باشد و آفتاب

بریک روی آن بتابد وکل آن دیوار خشک کند روی دیگر آن دیوار واندرون او همه پاک میشود چهارم ازپاک کننده ها آتش است وآن طاهر میسازد چیزرا که انگشت ( 2 ) یا خاکستر کند اما اگر ازکل نجس خشت بزیند و خشت را آجر سازند در طاهر شدن آن خلافت وهمچنین اگر ازکل نجس کوزه سازند و شیخ طوسی علیه الرحمة بر آنست که این هردو طاهر میشود واین قول قوه ( 3 ) دارد پنجم ازپاک کننده ها استحاله است یعنی تغییر صورت و نام شیء نجس مثل آنکه منی حیوان طاهر شود یاسگ در نمکزار افتد و نمک شود ششم انتقال یعنی نجس ازجائی بجائی نقل شود مثل خون آدمی که بشکم پشه ( 4 ) رود هفتم انقلاب مثل آنکه خمر سرکه شود هشتم نقص مثل شیره انگور که چون او را بجوشانند نجس میشود و چون چهار دانگ آن کم شود طاهر میشود نهم اسلام وآن پاک میسازد کافر را از

( 1 ) در حصیر و بوریا محل تامل است صدر دام ظلّه. ( 2 ) در انگشت احوط اجتناب است صدر دام ظلّه. ( 3 ) بلکه طاهر نشدن قوه دارد که صدر دام ظلّه. ( 4 ) بشرط آنکه در عرف بگویند این خون شپش یا پشه است صدر دام ظلّه.

[ 29 ]

نجاست کفر دهم زوال عین یعنی برطرف شدن نجاست مثل آنکه دهن اسب یا بعضی اعضای آن آلوده بخون شود پس بمجرد آنکه خون برطرف شود طاهر میشود یازدهم مسح بطاهر واین در استنجا از غایط است که چون مخرج رابسه سنگ یا بسه کلوخ یا بسه لته یا غیر آن بشرط آنکه طاهر باشد پاک کنند مخرج طاهر میشود دوازدهم تبعیت مثل آنکه شخصی مسلمان طفلی را از کافر حربی اسیر کند آن طفل به تبعیت آن مسلمان طاهر میشود وهمچنین شیره انگور که چون بجوشد نجس میشود و چون چهار دانگ آن بر طرف شود دیگ و چمچمه آن و رخت و بدن پزنده آن بتبعیت طاهر شدن آن طاهر میشود فصل نجاسات یازده است اول بول دویم غایط بشرط آنکه این هردو از حیوانی باشد که گوشت آن حرام است و خون جهنده داشته باشد سیم خون ازهر حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام مگر خونی که بعد از

ذبح در اعضای حیوان بماند بشرط آنکه در وقت ذبح خون معتاد بیرون آمده باشد پس هر خونی که بعد از بیرون آمدن خون معتاد در اعضای آنحیوان ( 1 ) بماند طاهر است و خوردن آن خون حلال ( 2 )

است و بعضی از فقها برآنند که خوردن وقتی حلال است که با گوشت باشد اما اگر از خونیکه بعد از بیرون آمدن خون ذبح بماند جمع کند خوردن آن بی گوشت حلال نیست چهارم منی از حیوانیکه خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام پنجم سگ غیر سگ آبی که آن طاهر است اما حرام است ششم خوک غیر خوک آبی که حکم سگ آبی دارد اگر سگی بگوسفندی بجهد و بچه از ایشان حاصل شود پس اگر بسگ شبیه باشد نجس است و اگر بگوسفند شبیه است یا بهیچ حیوانی شبیه نیست طاهر است اما اگر سگی بخوکی بجهد و بچه حاصل شود که بهیچ کدام شبیه نباشد در نجس بودن آن میانه مجتهدین خلافت و احتیاط آنست که نجس است هفتم کافر خواه ذمی و خواه حربی و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد اما قلیلی از مجتهدین را مذهب آن است که یهود و نصاری طاهرند و این مذهب ضعیف است هشتم هر چه مست کننده باشد بشرط آنکه در اصل روان باشد و شیخ ابن بابویه جایز میداند نماز کردن جامه که آلوده بخمر باشد و حرام میداند نماز کردن در خانه که در آن خمر باشد نهم شیره انگور هرگاه بجوشد ( 3 ) که چهار دانگه آن کم نشده باشد دهم فقع یعنی بوزه و آن نجس است اگر چه مست کننده نیست یازدهم حیوانی که بمیرد بشرط آنکه در حال حیوة خون جهنده داشته باشد خواه

( 1 ) مگر خون عضویکه خوردن آن حرام است علی الاحوط صدر دام ظلّه. ( 2 ) در غیر حرام کوشد صدر دام ظلّه. ( 3 ) مراد از جوش غلیان است که اسفل آن اعلا و اعلا آن اسفل شود صدر دام ظلّه.

[ 30 ]

گوشت آن حلال باشد و خواه حرام و جمیع اجزای آن نجس است مگر اجزائی که حس نداشته باشد مثل مو و استخوان و شاخ و سم از حیوانی که نجس العین نباشد و سید مرتضی بر آنست که اجزای نجس العین که حس نداشته باشد مثل مو و استخوان سگ و خوک طاهر است و باقی مجتهدین خلاف او کرده اند ( 1 ) فصل اگر سگ ظرفی را بزبان بلیسد و خواهند که بآب قلیل آنرا طهارت دهند باید که



آنرا بخاک پاک ( 2 ) بمالند وبعد از آن دو نوبت بآب بشویند و اگر خاک متعذر باشد بعضی از مجتهدین برآنند که هرچه شبیه بخاک باشد مثل اشنان و سبوس عوض خاک میشود و بعضی برآنند که عوض خاک یکنوبت بآب بشویند و اما اگر آنطرف را بآب کثیر مثل کر یا آب روان طهارت دهند یکنوبت بآب فرو بردن کافیهست ( 3 ) بعد از آنکه او را بخاک مالیده باشند و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر بآب کثیر طهارت دهند خاک مالیدن لازم نیست و قول اول اصح است و اگر خوک ظرفی را بلیسد بعضی برآنند که آنطرف راهفت نوبت بآب باید شستن و بعضی برآنند که بطریق لیسیدن سگ است فصل اگر جامه مثلا بیول نجس شده باشد و خواهند که آنرا بآب قلیل طهارت دهند پس اگر بیول شیر خواره نجس شده باشد بمجرد ریختن آب بر آن طاهر میشود و احتیاج با فشردن نیست اما بسه شرط اول آنکه آن طفل پسر باشد نه دختر دویم آنکه اکثر غذای او شیر باشد سیم آنکه سن او کمتر از دو سال بوده باشد و اگر بیول غیر طفل شیر خواره نجس شده باشد باید که بعد از آنکه آب بر آن بریزند یکنوبت بیفشردن و باز آب بر آن بریزند و نوبت دیگر بیفشردن و اگر بغیر بول نجس شده باشد یکنوبت آب ریختن و یکنوبت افشردن طاهر میشود بعد از ازاله عین نجاست و احتیاج بدو نوبت نیست اما اگر درآب ( 4 ) کر یا آب روان طهارت دهند یکنوبت در آب فرو بردن آن کافیهست بعد از آنکه عین نجاست از آن ازاله شده باشد و افشردن آن لازم نیست و اگر پوست یا دوشک و بالش و مانند آنرا بآب قلیل طهارت دهند احتیاج با فشردن آن نیست و مالیدن آن کافیهست و بدانکه هر گاه جامه مثلا نجس شود بنجاستی که رنگ داشته باشد مثل خون یا غیر آن و آنرا بشویند و رنگ آن نجاست در جامه بماند آن رنگ پاکست و ازاله آن لازم نیست فصل اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ و خم خواهند که بآب قلیل طهارت دهند قدری آب در آن کنند و حرکت دهند تا آب بهمه جای آن برسد و آن آبرو بریزند و باز نوبت دیگر آب کنند و حرکت دهند بریزند آنطرف طاهر میشود و اگر از طرف نجس رادر زمین محکم کرده باشند مثل دیگ دکان طباحی کردن آن لازم نیست و بهمین طریق طهارت میتوان داد و اگر اندکی آب در

( 1 ) دوازدهم عرق جنب از حرام است بنابر احوط بلکه خالی از قوه نیست و ملحق بانست عرق شتر جلال نیز صدر دام ظلّه. ( 2 ) و احوط مالیدن آنست بخاک تر شده نیز و احوط از آن مالیدن دفعه سیم است بآب کل صدر دام ظلّه. ( 3 ) احوط تعداد است صدر دام ظلّه. ( 4 ) گذشت که در کر احوط تعداد است صدر دام ظلّه.

ته آن بماند آنرا بلته یا پنبه پاک بر دارند و بدانکه از ظرف طلا و نقره چیزی خوردن یا چیزی در آن گذاشتن حرام است بر مرد وزن اما آن آب و طعام و میوه که در آن ظرفست حرام نمیشود ولیکن از آن طرف بیرون آوردن بقصد خوردن حرام است و بقصد آنکه بر جائی گذارند و بعد از آن بخورند حلال است و از آفتابه طلا و نقره دست شستن حرام است و همچنین از طاس طلا و نقره آب بر خود یا بر دیگری یا بر جائی ریختن و همچنین از دوات طلا و نقره چیزی نوشتن و از سرمه دان طلا و نقره سرمه کشیدن اما بقلم و میل طلا و نقره چیز نوشتن و سرمه کشیدن حلال است و اگر از طاس و کوزه نقره کوب یا طلا کوب آب خورد و اجبست که لب خود را بنقره آن و طلای آن نرساند و اگر مس مثلا را در آتش گذارند پس اگر طلا از آن حاصل شود حکم ظرف طلا خواهد داشت و اگر مطلقا طلا حاصل نشود میانه مجتهدین در آن خلافت واضح آنست که حکم ظرف مس دارد و غسل در حوض طلا و نقره صحیح نیست خواه غسل ترتیبی باشد و خواه غسل ارتماسی اما اگر زمین آنحوض غیر طلا و نقره باشد غسل در آن صحیح است باتمام رسد باب اول بتوفیق الله تعالی باب دوم از کتاب جامع عباسی در بیان مسائل نماز واجبی و سنتی و در آن مقدمه و سه مطلب است مقدمه بدانکه نماز واجبی دوازده است اول نماز شبانروزی که آنرا نماز یومیة گویند دوم نماز جمعه سیم نماز عید رمضان چهارم نماز عید قربان پنجم نماز طواف خانه کعبه ششم نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هرامر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن هفتم نماز میت هشتم نمازی که بنذر واجب شود نهم نمازیکه بسوگند واجب شود دهم نمازی که بعهد واجب شود یازدهم نمازی که باجاره واجب شود دوازدهم نمازی که از پدر فوت شده باشد (1) بر پسر بزرگتر واجب میشود اما نمازهای سنتی بسیار است و آنچه در این کتاب مذکور میشود بیست و چهار نماز است اول نماز نوافل یومیة که در هر روز و هر شب سنت است که گذارده شود دوم نمازیکه بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منسوبست سیم نمازی که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوبست چهارم نمازی که بحضرت فاطمه زهرا علیهما السلام منسوبست پنجم

(1) یا از مادر فوت شده باشد علی الاحوط صدر دام ظلّه.

نماز جعفر طیار ششم نماز اعرابی ( 1 ) هفتم نماز طلب باران که آنرا نماز استسقاء گویند هشتم نماز عید غدیر نهم نماز روز اول هرماه دهم نماز نافله ماه رمضان یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله دوازدهم نماز شب مبعث سیزدهم نماز روز مباحله چهاردهم نماز زیارت پانزدهم نماز رغایب شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان هجدهم نماز شب عید ماه رمضان نوزدهم نماز ساعت غفلت بیستم نماز وقت اراده سفر بیست ویکم نماز توبه بیست و دویم نماز هدیه میت بیست و سیم نماز روز عاشورا بیست و چهارم نماز روز نوروز مطلب اول در بیان نمازهای واجبی و در آن نه مقصد است مقصد اول در بیان نماز یومیه یعنی نمازهای پنجگانه که در هر شبان روز واجبست بر هر بالغ و عاقل مگر زنی که حیض باشد یا نفساء بدانکه مقدمات نماز یعنی چیزی که پیش از شروع از نماز بفعل باید آورد شش است اول طهارت از حدث دویم نجاست برطرف کردن از بدن و جامه سیم پوشیدن عورت چهارم ملاحظه نمودن مکان نماز که نجس و غصبی نباشد پنجم ملاحظه نمودن وقت نماز ششم تحقیق نمودن قبله و ازین شش چیز اول در باب اول این کتاب بتفصیل مذکور شد و چهار باقی در چهار مبحث مذکور میشود مبحث اول در بیان پوشیدن عورت و آن در نماز واجبست خواه کسی باشد که نگاه کند و خواه نباشد و خواه نگاه کننده محرم باشد مثل زن و کنیز اینکس و خواه نامحرم پس اگر شخصی در خانه تاریک خالی نماز گذارد و عورت خود را نپوشد نماز او باطلست و بر مرد همین پوشیدن قبل و دبر و خصیه واجبست اما بر زن واجبست پوشیدن کل بدن غیر رو و کف دستها و قدمها ( 2 )

اما اگر زن بنده باشد پوشیدن سر و مو براو واجب نیست و برختی که بر آن نماز گذارد بیست و هفت امر متعلق است پنج امر واجب و هفت امر سنت و پانزده امر مکروه اما پنج امر واجب اول آنکه غصبی نباشد دوم آنکه حریر محض نباشد که نماز مرد در حریر محض جایز نیست و شیخ ابن بابویه بر آنست که زنی نیز در حریر محض نماز جایز نیست اما این قول ضعیف است و جایز است مرد آنرا حریر پوشیدن بواسطه ضرورت مثل سرما یا دفع ( 3 ) شپش و در روز جنگ نیز پوشیدن حریر مردانرا جایز است سیم آنکه طلا نباشد که نماز مرد در طلا باطلست چهارم آنکه طاهر باشد مگر در شش جا اول آنکه

(1) چون نماز مستحبی چهار رکعتی معهود از شرع نیست احوط ترک نماز اعرابیست صدر دام ظلّه. (2) احوط شتر باطن قدمین است صدر دام ظلّه العالی بمد الایام واللیالی. (3) اگر بمقدار زمان نماز نیز مدخلیت در دفع آن داشته باشد صدر دام ظلّه

جراحی یادملی داشته باشد که خون از آن روان (1) باشد پس بآن خون نماز صحیح است تاوقتی که آن دمل وجراحی به شود دویم آنکه اگر بول شخصی بتواتر وجامه بآن بول نجس شود در آن حال ودر آن جامه نجس نماز او صحیح است بشرط آنکه در هر شبانه روز یکنوبت آنجامه را طهارت دهد سیم آنکه اگر زنی طفلی را تربیت نماید خواه آنطفل پسر باشد وخواه (2) دختر و غیر از یک جامه نداشته باشد هر چند آن جامه بیول و غایب آنطفل نجس شده باشد نماز او در آنجامه صحیح است بشرط آنکه در هر شبان روزی یکنوبت آنجامه را طهارت دهد وافضل آنست که نماز ظهر و عصر رابعد از طهارت دادن جامه بیفاصله در آخر وقت گذارد وشام وخفتن رادر اول وقت گذارد تاچهار نماز را در جامه طاهر یا جامه قلیل النجاسه در یافته باشد چهارم آنکه خونی باشد کمتر از مقدار در هم بغلی وآن بقدر بند بالای انگشت زهگیر است پس اگر در جامه یادر بدن آنمقدار خون باشد نماز صحیح است وبر طرف کردن آن لازم نیست مگر آنکه از مکان خود بیجامه یابدن سرایت کند یاخون حیض واستحاضه یا نفاس یاخون سگ یاخون خوک یاخون کافر باشد پس دراین هفت جا بر طرف کردن آن از بدن وجامه واجبست اگر چه کمتر از مقدار درهم بغلی باشد پنجم آنکه نجاست در پوششی باشد که ستر عورت بآن نتوان کرد مثل کلاه و بند چاقشور و بند زیر جامه هر چند نجاست آن مغلظه باشد یعنی از آن شش خون باشد که قبل از این مذکور شد (3) ششم هر نجاستی که نماز گذارنده قادر بر ازاله آن نباشد مثل آنکه جامه نجس را بجهت شدت سرما نتواند کندن پس در آنجامه نماز صحیح است اما در غیر مسجد (4) پنجم ازواجبات ساتر آنست که ساتر پوست حیوانی نباشد که خوردن گوشت آن حرام است مثل سمور وروباه وهمچنین مو وپشم آنها اما دو حیوانست که گوشت آنها حرام است وبا وجود این نماز در پوست وپشم آنها صحیح است یکی از آن دو حیوان خزاست وآن جانوریست آبی که در خشکی زنده نمیمانند ودیگری سنجابست وبعضی از مجتهدین منع نماز کرده اند در پوست وپشم سنجاب (5) واما آن هفت امر سنت که تعلق برخت مصلی دارد اول آنکه آنچه پوشش نماز است سفید باشد دویم آنکه بهترین وپاکیزه ترین پوشیدنیهای اینکس باشد سیم

آنکه ممزوج بابریشم نباشد چهارم آنکه اگر سفید نباشد رنگ سیر نداشته باشد پنجم آنکه مصلی دستار بر سر داشته باشد ششم آنکه دستاریکه در آن نماز گذارده تحت الحنک داشته باشد هفتم آنکه درنعل عربی نماز گذاردن واما آن پانزده امر که مکروهست اول

(1) روان بودن خون از او لازم نیست ولی ملاحظه عسر و حرج رافی الجملة در از اله آن نمایند علی الاحوط صدر دام ظلّه. (2) خالی از احتیاط نیست صدر دام ظلّه. (3) ولی احوط آنست که هر یکی از آنها در محل خود باشد مثل کلاه بر سر و بند در زیر جامه. صدر دام ظلّه. (4) ظاهر اگر آن نجاست سرایت بمسجد نکند باکی ندارد چنانچه خواهد آمد صدر دام ظلّه. (5) واین احوط است صدر دام ظلّه.

[ 34 ]

در جامه مصور نماز کردن دوم بر جای نماز ابریشمی نماز گذاردن سیم در لباس سیاه نماز کردن مگر دستار ومسحی که نماز کردن در این هر دو اگر سیاه باشد مکروه نیست چهارم در لباسی که کافر بافته یا دوخته باشد نماز گذاردن پنجم در لنگی که بالای پیراهن بسته باشند نماز کردن ششم نماز کردن در رخت شخصی که نجاست ملاحظه نکند هفتم نماز کردن در رخت شخصی که ازغصب کردن مال مردم ملاحظه نکند هشتم نماز گذاردن ودر دست آن انگشتر آهن باشد نهم بدون ردا نماز گذاردن دهم آنکه زن بدون گردن بند یاقلاده نماز کردن یازدهم آنکه دریا خلخال داشته باشد که صداکند دوازدهم درقبای بند بسته نماز کردن سیزدهم آهن ظاهر باخود داشتن اما اگر پنهان باشد باخود داشتن آن مکروه نیست چهاردهم نماز کردن مرد در جامه زرد یا سرخ پانزدهم اشتمال صما یعنی دوطرف ردارا از زیر بغل بیرون آوردن و بر یکدوش انداختن مبحث دویم درمکان نماز بدانکه سی و سه امر است که بمکان نماز تعلق دارد و امر واجب و چهار امر سنت و بیست و هفت امر مکروه اما دو امر واجب اول آنکه مکان نماز غصبی نباشد که نماز درمکان غصبی باطل است مگر آنکه مالک رخصت دهد وهمچنین درملک شخصی بی رخصت او نماز صحیح نیست و رخصت چهار نوعست اول رخصت صریح مثل آنکه مالک گوید که در منزل من نماز بگذار دویم رخصت ضمنی مثل آنکه بگوید امروز در منزل من باش سیم رخصت فحوی مثل آنکه مهمانی را بمنزل خود آورد چهارم رخصت

شاهد حال و آن در مثل صحرا و حمام و کاروانسراست که حال شاهد است بآنکه مالک بنماز کردن در آن راضی است دویم آنکه مکان نماز نجس نباشد بحیثیتی که نجاست بدن مصلی یا لباس او سرایت کند اگر چه خون کم از درهم بغلی باشد اما اگر مکان خشک باشد و نجاست آن سرایت نه کند نماز در آن صحیح است مگر جای سجده که اگر آن نجس باشد نماز صحیح نیست هر چند خشک باشد و نجاست آن بدن و رخت مصلی نرسد و اما آن چهار امر سنت که تعلق بمکان نماز دارد اول آنکه کل مکان نماز طاهر باشد دویم آنکه مکان پیشانی در بلندی و پستی بامکان ایستادن برابر باشد یا آنکه مکان پیشانی از مکان ایستادن پست باشد سیم آنکه در برابر مصلی ستره باشد و مراد از ستره آنست که دیواری یا حایل در قبله مصلی باشد که میانه مصلی و آن بیش از دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد و اگر عصائی

[ 35 ]

در برابر باشد کافیهست چهارم آنکه نماز واجب در مسجد گذارده شود خصوصا در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و رحمة الله علیه که ثواب یک نماز در مسجد الحرام برابر ثواب صد هزار نماز است و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله برابر ثواب ده هزار نماز است و در هر یک از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است و در مسجد جامع برابر ثواب صد نماز است و در مسجد محله برابر بیست و پنج نماز است و در مسجد بازار ثواب دوازده نماز است اما زن رانماز در خانه افضل است از نماز او در مسجد و نماز او در خانه اندرونی افضل است از نماز او در خانه بیرونی و نماز او در ایوان منزل افضل است از نماز او در صحن منزل و نماز او در صحن منزل افضل است از نماز او بر بام منزل و بر بامیکه فصیل دارد افضل است از بامیکه فصیل ندارد و اما بیست و هفت امر مکروه که تعلق بمکان نماز دارد اول نماز در اندرون حمام گذاردن اما در حمام کن حمام و بر بام حمام مکروه نیست دوم در کشتی نماز گذاردن هرگاه قدرت بر بیرون رفتن ( 1 ) باشد سیم در خانه کعبه نماز واجب گذاردن اما زسنت مکروه نیست چهارم در جائی نماز گذاردن که در برابر آن مصحف گشاده باشد یا کتابی یا کاغذی نوشته بشرط آنکه خط او نمایان باشد پنجم در جائی که در برابر او چراغی باشد یا آتش افروخته ششم در جائیکه در برابر او عورتی خوابید باشد هر چند محرم باشد و پشت او بجانب مصلی باشد هفتم در جائی که شخص روبرو باشد هشتم در جائیکه سلاح بی غلاف در برابر باشد نهم در خانه که مجوسی در آنجا باشد اما در خانه که

یهود و نصاری باشد نماز کردن مکروه نیست دهم در خانه که در آن سگ باشد یازدهم در جائیکه دری گشاده در برابر باشد دوازدهم در گورستان نماز کردن سیزدهم در جائی که چهار پایان در آنجا بسته میشود مثل طویل و مانند آن هر چند چهار پایان در آنجا نباشد چهاردهم در خانه که مست کننده در آن باشد پانزدهم بر روی خرمن گندم نماز کردن هر چند آن را بگل اندوده باشند شانزدهم در محلی که اکثر اوقات آتش در آنجا میسوزانند مثل طون حمام و مطبخ هر چند که در وقت نماز از آتش خالی باشد هفدهم آنکه مرد در جائی نماز گذارد که در پهلوی او یا مقدم بر او زنی نماز گذارد و خواه محرم باشد و خواه نامحرم هر گاه میانه ایشان حایلی نباشد یا مقدار ده ذرع بذرع دست دوری نباشد اما اگر زن در پس سر مرد باشد کراهت بر طرف میشود و احتیاج بحایل یا دوری ده ذرع نیست و بعضی از مجتهدین نماز

(1) احوط ترکست صدر دام ظلّه.

[ 36 ]

مرد وزن را باطل میدانند هر گاه مقارن هم تکبیر احرام گویند والا نماز آنراکه تکبیر احرام بعد از دیگری گفته باطل میدانند ( 1 ) بشرط آنکه زن در پهلوی مرد یا مقدم بر مرد نماز گذارد و حایل یا دوری ده ذرع نباشد هجدهم نماز گذاردن بر آن خاکی که مور چها از سوراخ خود بیرون می آورند نوزدهم در جائی که حیوانات آنجا ذبح میشوند بیستم در شوره زار نماز گذاردن بیست و یکم بر روی برف نماز گذاردن بیست و دوم در گذرگاه آب نماز کردن هر چند که آنجا آب نباشد بیست و سیم بر ریگ روان نماز گذاردن بیست و چهارم در جاده راه نماز کردن بیست و پنجم در زمینی که شقایق در آن روئیده باشد بیست و ششم در خانه که مصور باشد بیست و هفتم در جائی که شتران در آنجا خوابند هر چند که از شتر خالی باشد فصل در احکام مساجد مسجد بنا نهادن و عمارت کردن ثواب عظیم دارد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کس مسجدی بنا کند خدای تعالی خانه در بهشت جهاة او بنا میکند و احادیث در ثواب بنا کردن مسجد بسیار است و بدانکه چهل و یک امر تعلق بمسجد دارد دوازده امر سنت و هفده امر مکروه و یازده امر حرام اما دوازده امر سنت اول آنکه بنای مسجد بسیار بلند و بسیار پست نباشد دوم آنکه طهارتخانه مسجد را نزدیک درمسجد بسازند

سیم آنکه شخصی که داخل مسجد میشود اول پای راست را پیش کند ووقتی که از مسجد بیرون میرود پای چپ را چهارم آنکه پیش از داخلشدن ملاحظه کفش خود کند که نجس نباشد پنجم آنکه در وقت داخل شدن بمسجد این دعا بخواند بسم الله والسلام علی رسول الله وصلوات الله وصلوات ملائکته علی محمد وآل محمد والسلام علیهم ورحمة الله وبرکاته رب اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلك ششم آنکه در وقت بیرون رفتن نیز همین دعا بخواند هفتم بر وضو بودن در وقت داخل شدن هشتم آنکه چون داخل شود دو رکعت نماز تحیت مسجد بگذارد نهم اکثر اوقات بمسجد تردد نمودن ومسجد را خوشبو گردانیدن دهم در مسجد رو بقبله نشستن وحمد خدای بجای آوردن وصلوات فرستادن وحاجت از خدا طلبیدن یازدهم چراغ در مسجد روشن کردن چه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله منقول است که هر کس در مسجدی چراغ روشن کند جمیع ملائکه وحاملان عرش از جهة او استغفار میکنند مادام که آن چراغ روشن باشد دوازدهم مسجد را جاروب کردن خصوصا در روز

(1) واین احوط است صدر دام ظله.

[ 37 ]

پنجشنبه و شب جمعه واز حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که هرکس روز پنجشنبه یا شب جمعه مسجدی را جاروب کند و بمقدار سرمه که بچشم میکشند خاکروبه از مسجد بیرون کند خدای تعالی جمیع گناهان او را میامرزد اما هفده امر مکروه که بمسجد تعلق دارد اول آنکه دیوار مسجد کنگره داشته باشد دویم آواز در مسجد بلند کردن سیم شمشیر از غلاف بیرون کردن چهارم در مسجد شعر خواندن پنجم خواب کردن ششم خرید و فروخت کردن هفتم حکایت امور دنیا کردن هشتم اطفال ودیوانها را گذاشتن که داخل مسجد شوند نهم وضو کردن در مسجد از حدث و بول یا حدث غایب دهم برهنه کردن عورتین یاناف یاران یازانو یازدهم قضا پرسیدن دوازدهم شخصی را حد زدن سیزدهم بر دیوار مسجد صورت چیزی کشیدن که جان نداشته باشد مثل درخت وغیره چهاردهم آب دهن یا بلغم در مسجد افکندن پانزدهم داخل شدن شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیر یا پیاز آید شانزدهم مسجد را مکتب کردن هفدهم بفعل آوردن اهل حرفت خودرا در مسجد بتخصیص سر تراشی هجدهم



در مسجد ترکی یا فارسی یا بزبان دیگر غیر زبان عربی حرف زدن اما آن یازده امر که حرامست اول مسجد را بطلا نقاشی کردن دوم سنگ ریزه که فرش مسجد است از مسجد بیرون کردن سیم در مسجد چیز نجس داخل کردن هر چند سرایت بمسجد نکند (1)

چهارم در نگ نمودن جنب و حیاض و نفاس در مسجد پنجم فروشی که وقف مسجد باشد در غیر مسجد انداختن ششم چیزی را در مسجد طهارت دادن اگر چه در آب کر یا آب جاری باشد هفتم چیزی از زمین مسجد داخل ملک خود یا داخل کوچه کردن هشتم میت در مسجد دفن کردن نهم صورت جاندار در دیوار مسجد کشیدن دهم مصالح مسجدی که منهدم شود و قابل تعمیر نباشد در غیر مسجد بکار بردن یازدهم در مسجد درخت نشانیدن مبحث سیم در ملاحظه نمودن اوقات نمازهای واجبی و سنتی بدانکه اول وقت نماز صبح بر آمدن صبح صادق و وقت آن میکشد تا بر آمدن آفتاب و اول وقت پیشین زیاده شدن سایه شخص است بعد از آنکه بنهایت کوتاهی رسیده باشد چنانکه در این بلاد واقع میشود یا ظاهر شدن سایه است بعد از آنکه بر طرف شده باشد چنانکه در مکه مشرفه واقع میشود و این وقت را زوال گویند و اول وقت عصر و قتیست که از زوال آفتاب مقدار

(1) با عدم سرایت حرمت معلوم نیست و خبر وارد در او زیاده بر نجاست مسریه دلالت ندارد والله هو العالم صدر دام ظلّه.

[ 38 ]

نماز ظهر گذشته باشد نظر بحال مصلی پس اگر متطهر (1) و مقیم باشد مقدار چهار رکعت گذشته باشد وقت عصر داخل شده و اگر محدث باشد مقدار طهارت و چهار رکعت گذشته باشد و اگر مسافر و متطهر باشد مقدار دو رکعت و اگر مسافر و متطهر باشد مقدار طهارت و چهار رکعت گذشته باشد و آخر وقت ظهر و قتیست که تا غروب آفتاب مقدار نماز عصر مانده باشد نظر بحال مصلی چنانچه معلوم شد و این مقدار وقت مخصوص عصر است و مقدار اداء ظهر از اول زوال مخصوص ظهر است و ما بین دو وقت مخصوص مشترکست میان ظهر و عصر و آخر وقت عصر غروب آفتابست (2)

و آن اول وقت نماز شام است و علامت آن بر طرف شدن سرخیست که در جانب مشرق ظاهر میشود و اول وقت نماز خفتن و قتیست که

از غروب آفتاب مقدار سه رکعت گذشته باشد اگر متطهر باشد یا مقدار سه رکعت یا طهارت اگر محدث باشد پس وقت مشترک میشود میان شام و خفتن تا آنکه باقی ماند بنصف شب آنمقدار که نماز خفتن را بآن ادا توان کرد و آن مخصوص نماز خفتن است نظر بحال مصلی چنانکه گذشت و جمعی از مجتهدین برآنند که تا سرخی جانب مغرب بر طرف نشود وقت نماز خفتن داخل نمیشود فصل نماز در اول وقت گذاردن ثواب عظیم دارد بتخصیص نماز صبح و مغرب و تاخیر نماز از اول وقت بغایت مکروهست مگر در چند جا که تاخیر نماز از اول وقت سنت است و از آنجمله دوازده جا که مشهورتر است مذکور میسازیم اول تاخیر نماز خفتن تا وقتی که سرخی مغرب بر طرف شود و بعضی مجتهدین این تاخیر را واجب میدانند دویم تاخیر نماز ظهر در بلادی که هوا بغایت گرم میشود تا وقتی که گرمی هوا کمتر شود سیم تاخیر نماز عصر تا وقتی که سایه که بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص شود چهارم تاخیر زنیکه استحاضه کثیره دارد هر یک از نماز ظهر و عصر را باخر وقت تا چهار نماز را بیکفصل در یابد پنجم تاخیر نماز صبح و ظهر و عصر جهة گذاردن نافله آن ششم تاخیر پیش نماز نماز را تا وقتیکه مأمومین جمع شوند هفتم تاخیر مأمومین نماز را تا وقتی که پیشنماز حاضر شود هشتم تاخیر مسافر نماز را تا فرود آمدن هر گاه آداب نماز را در منزل بهتر بجا تواند آورد نهم تاخیر نماز مغرب و خفتن تا رسیدن بمشعر الحرام چنانچه در کتاب حج مذکور خواهد شد دهم تاخیر نماز مغرب شخصی را که جمعی انتظار او بکشند که با او افطار نمایند و یا خود روزه بوده باشد و بغایت گرسنه شده باشد یازدهم تاخیر مریبه طفل ظهر و عصر را باخر وقت تا چهار نماز را

(1) معلوم نیست گذشتن مقدار طهارت و مثل آن از مقدمات نماز از وقت مخصوص بوده باشد صدر دام ظلّه. (2) احوط تاخیر نینداختن نماز ظهر و عصر است از فرو رفتن قرص آفتاب و اگر تاخیر شد البته پیش از بر طرفشدن سرخی بجای آورد و نیت ادا و قضا نمایند و تاخیر افطار است در روزه از بر طرف شدن سرخی صدر دام ظلّه.

در جامه طاهر یا در جامه قلیل النجاسة در یابد چنانکه در کتاب طهارة مذکور شد دوازدهم تاخیر شخصیکه بقضای نمازهای گذشته مشغول است نماز حاضر را تا آخر وقت وسید مرتضی تاخیر نماز

حاضر را در اینصورت واجب میدانند و مذهب او این است که هر کس را نماز قضا در ذمه باشد واجبست علی الفور بجا آورد و او را جایز نیست که بهیچ امر مباح یا سنت اشتغال نماید تا وقتی که ذمه خود را از همه آن نمازها فارغ سازد اما جمعی کثیر از مجتهدین در این مسأله با سید مرتضی موافقت نکرده اند فصل در احکام اذان گفتن چون وقت هر یک از نمازهای پنجگانه داخل شود اذان گفتن سنت مؤکد است خصوصا از برای نمازی که قرائت آنرا بلند باید خواند و بعضی از مجتهدین اذنانرا از برای آن واجب میدانند و بعضی مخصوص آن میدانند بلکه اذان را از برای هر یک از نمازهای پنجگانه واجب میدانند و بعضی همین از برای نماز صبح و مغرب واجب میدانند و بس و اذان از برای غیر نمازهای پنجگانه سنت نیست بلکه حرام است اما سنت است که سه نوبت الصلوة گفته شود و اذان گفتن از برای نماز یومیه ثواب عظیم است و احادیث در این باب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بسیار است مثل آنکه در حدیث آمده که هر کس در شهری از شهرهای اسلام اذان بگوید بهشت بر او واجب میشود و بدانکه لازم نیست که مؤذن بالغ باشد پس اگر طفل ممیز اذان بگوید کافیهست و اذان زن از برای زنان و از برای مردانی که محرم او باشند جایز است بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود اما اگر زن بسیار پیر باشد و از شنیدن آواز او حظی نباشد جایز است که مردان نامحرم بشنوند آنچه با اذان متعلق است سی امر است نوزده امر سنت است و نه امر مکروه و دو امر حرام اما نوزده امر سنت اول آنکه اذان را در اول وقت گوید دوم مؤذن در وقت اذان گفتن رو بقبله باشد سیم آنکه اذان را بلند بگوید چهارم آنکه ایستاده بگوید پنجم آنکه در وقت اذان وضو داشته باشد ششم آنکه بر جای بلند بایستد هفتم آنکه دو انگشت خود در دو گوش کند هشتم آنکه اذنانرا بتانی بگوید نه بشتاب نهم آنکه در آخر هر فصل سکوت قلیل نماید دهم آنکه اختیار مؤذنی کند که عدالت داشته باشد یازدهم آنکه مؤذن وقت شناس باشد دوازدهم آنکه خوش آواز باشد سیزدهم آنکه حرف نزنند در وقت اذان شنیدن چهاردهم دانستن مؤذن مسائل اذان را بطریقیکه فقها و علما قرار داده اند پانزدهم صلوات فرستادن

[ 40 ]

مؤذن و کسیکه اذان میشوند در وقت نام بردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و شیخ ابن بابویه صلوات فرستان مطلقا واجب میدانند بر هر کس که نام آنحضرت برد یا بشنود و این قول کمال قوت دارد شانزدهم اظهار کردن مؤذن حرف هارا در لفظ الله واله و اشهد و الصلوة هفدهم اظهار کردن حرف حا را در لفظ الفلاح هجدهم آنچه

مؤذن از فصول اذان گوید شنونده نیز آنرا بگوید نوزدهم اعاده نمودن مؤذن اذان صبح را اگر قبل از طلوع فجر بفعل آورده باشد واما آن نه امر که در اذان مکروهست اول حرف زدن مؤذن در اثنای اذان دویم سکوت طویل در اثنای اذان سیم نگاه کردن مؤذن در حال اذان بجانب راست وچپ چهارم هر یک از شهادتین را زیاده از دو نوبت گفتن چنانکه مخالفان میکنند پنجم اذان گفتن در وقت راه رفتن ششم سواره اذان گفتن هفتم اذان گفتن جهة عصر روز جمعه هر گاه نماز جمعه گذارند هشتم اذان گفتن جهة عصر روز عرفه شخصی را که حج میگذارند نهم اذان گفتن جهة عشا در مشعر الحرام شخصی را که حج میگذارد وبعضی از ( 1 ) مجتهدین اذان گفتن در این سه جا حرام میدانند واما آن دو امر که حرام است اول اذان گفتن قبل از آنکه وقت نماز داخل شود مگر اذان نماز صبح که قبل از طلوع فجر جایز است دویم گفتن الصلوة خیر من النوم در اذان صبح مگر بواسطه تقیه که نزد مخالفان گفتن آن سنت است فصل اقامت بعد از اذان سنت مؤکد است وبا آنکه اذان ثواب عظیم دارد ثواب اقامت بیش از ثواب اذان است و سنت است که آواز در اقامت بلند نکند وتائی در آن سنت نیست بلکه ترک تائی سنت است وسید مرتضی علیه الرحمه اقامت را در نمازهای پنجگانه واجب ( 2 ) میدانند وבו اقامت گفتن را حرام میدانند وایستادن را در آن واجب میدانند وبعضی از مجتهدین حرف زدن را بعد از قامت الصلوة حرام میدانند (3) مگر حرفی که بنماز تعلق داشته باشد مثل التماس کردن حاضران از شخصی عادل که پیشنمازی ایشان کند یا امر کردن مأمومین را بآنکه صفهای خود را راست بدارند و مانند این وبدانکه هر گاه شخصی اذان واقامت بجا نیاورده داخل نماز شود سنت است که نماز را قطع کند وهر دو را بجا آورده نماز را از سر گیرد واین مشروط به پنج شرط است اول آنکه بسهو ترک اذان واقامت کرده باشد نه بعد دویم آنکه هنوز در رکعت اول باشد سیم آنکه رکوع نکرده باشد چهارم آنکه وقت نماز آنقدر تنگ نشده باشد که اگر تلافی اذان واقامت نماید بعضی از نماز در خارج وقت واقع شود پنجم آنکه لازم نیاید که بعضی از نماز در مکان غیر

- (1) فرمایش بعض از مجتهدین موافق با احتیاط است ترک نشود صدر دام ظلّه. ( 2 ) ومتابعیت سید اولی بلکه احوط خواهد بود صدر دام ظلّه. (3) ومتابعیت این مجتهدین احوط است صدر دام ظلّه.

مباح یا در جامه غیر مباح واقع شود مثل آنکه صاحب خانه یا صاحب جامه گوید که رخصت است که دو رکعت نماز در خانه من یا در جامه من بگذاری و زیاده از آن رخصت نیست در این صورت جایز نیست که نماز را قطع کند و بعد از گفتن اذان و اقامت نماز را از سر گیرد بجهة آنکه آخر نماز در مکان غیر مباح یا در جامه غیر مباح واقع خواهد شد و واجبست که چون خواهد که بواسطه تلافی اذان و اقامت نماز را قطع کند قبل از قطع بگوید السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته وهر گاه در اثنای اذان از مؤذن حدیثی سرزند سنت است که اذان را قطع کند و وضو بسازد و اذان را از آنجا که قطع کرده با تمام رساند و لازم نیست که اذان را از سر گیرد اما اگر در اثنای اقامت از مؤذن حدیثی واقع شود اقامت را از سر گیرد و سنت است که ما بین اذان و اقامت فاصله واقع شود بدو رکعت یا بیک سجده یا بیک نشستن یا بیک گام برداشتن یا بگفتن سبحان الله یا الحمد لله و اگر فصل بسجده یا بنشستن کند در اثنای آن این دعا بخواند اللهم اجعل قلبی باراً و عیشی قاراً و رزقی داراً و عملی ساراً و اجعلنی عند قبر رسولک صلی الله علیه و آله مستقراً و قراراً و در وقت نشستن نیز همین دعا بخواند سبحان من لا تبید معالمه سبحان من لا ینسی ذکرة سبحان من لا یخیب سائله سبحان من لیس له حاجب یرشی و لا ابواب یغشی و لا ترجمان یناحی سبحان من اختار لنفسه احسن الاسماء سبحان من فلق البحر لموسی سبحان من لا یزداد علی کثرة العطایا الا کرماً و جوداً سبحان من هو هكذا و لا هكذا غیره و بعد از اقامت این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة بلغ محمد صلی الله علیه و آله الدرجة الوسيلة و الفضل و الفضيلة بالله استفتح و بالله استنجح و علی الله اتوکل و بمحمد صلی الله علیه و آله اتوجه اللهم صل علی محمد و آله و اجعلنی بهم عندک و حیها فی الدنیا و الاخرة و من المقربین مبحث چهارم در ملاحظه نمودن قبله بدانکه شخصی که نماز میگذارد از چهار حال بیرون نیست یا در اندرون خانه کعبه است یا بر بام خانه کعبه یا بخانه کعبه آنقدر نزدیکست که اگر خواهد خانه کعبه را تواند دید یا از شهر مکه آنقدر دور است که دیدن خانه او را میسر نیست پس اگر در اندرون خانه کعبه است بهر طرف که نماز بگذارد نماز او صحیح است بلکه در نمازهای چهار رکعتی میتواند که در هر رکعتی رو بدیواری از دیوارهای خانه کعبه کند بشرط آنکه فعل کثیر لازم نیاید و اگر بر بام خانه کعبه باشد نیز این حکم دارد

اما واجبست که آنچنان باشد که در وقت سجده کردن از بام خانه کعبه قدری در قبله او باشد و همچنین اگر در اندرون خانه کعبه باشد و رو بجانب در خانه نماز کند واجبست که قدری از آستان در کعبه در قبله او باشد و اما شخصی که نزدیک خانه کعبه باشد بحیثیتی که کعبه را تواند دید مثل مرد میکه در مکه اندبرو لازم نیست که در وقت نماز خانه کعبه را به بیند اما برو واجبست بطریقی نماز گذارد که اگر از میان دو قدم او تا بمیان پیشانی او در وقت سجود خطی بکشند آن خط راست بخانه کعبه بخورد و بیاید دانست که از خانه کعبه تا آسمان و تا زیر زمین تمام حکم خانه کعبه دارد پس اگر شخصی که بر کوهی که در شهر مکه است یا در چاهی عمیق نماز کند نماز او صحیح است اگر چه خطی که از میان دو قدم او بطریقی که مذکور شد بکشند بر عین خانه کعبه نخورد اما هر گاه بآنچه در حکم خانه کعبه است میرسد کافیتست و نماز درست است و اما آن شخصی که از شهر مکه دور است بحیثیتی که دیدن خانه کعبه او را ممکن نیست مثل آنکه در شهرهای دیگر باشد قبله او عین کعبه (1) نیست بلکه جهة کعبه است یعنی جانبی که خانه کعبه در او است نه همه آن جانب بلکه آن مقدار از آن جانب که مصلی در هر جزئی از اجزای آن تجویز کند که خانه کعبه در آن بوده باشد و حرم کند که از آن مقدار بیرون نیست و آنرا بقبله مساجد و قبرهای مسلمانان معلوم میتوان کرد و بعلاماتی که در میانه فقها مشهور است نیز معلوم میشود مثلا علامت قبله بعضی از عراق عرب مثل بغداد آنست که جدی را بر پس دوش راست بگیرند و علامت بعضی دیگر از آن بلاد مثل شهر موصل آنست که مشرق را بر جانب چپ و مغرب را بر جانب راست بگیرند و علامت قبله بعضی از بلاد شام آنست که جدی را بر دوش چپ گیرند و علامت بعضی از آن بلاد آنست که سهیل را در وقتی که بغایت بلندی رسد در ما بین چشمها گیرند و علامت بلاد یمن آنست که سهیل را در وقت مذکور در پس سر ما بین دوشها گیرند و اکثر این علامات از علم هیئات معلوم شده و دانستن قبله اعتماد بر این علم جایز است (2) اما اگر شخصی در صحرا باشد و از علامات قبله چیزی ظاهر نباشد و شخصی یافت نشود که از قول او ظن قبله بهم رسد بر آن شخص واجبست که نماز را چهار نوبت بچهار جهت بگذارد اگر وقت وسیع باشد و اگر وقت تنگ باشد بهر قدر که وقت گنجد نماز گذارد اگر چه یکنوبت باشد بهر جهت که خواهد فصل اگر بر شخصی بعد از آنکه نماز گذارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او بقبله

(1) قبله کسیکه از شهر مکه دوراست نیز عین کعبه است ولی کفایت می کند ایستادن بجانب او عرفا و مستقبل عرفی کعبه بودن صدر دام ظلّه. (2) یا حصول مظنه در جائی که بآن اکتفا میتوان نمود صدر دام ظلّه.

[ 43 ]

نبوده بلکه پشت او بقبله بوده نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد وقضا کند اگر وقت باقی نباشد واگر ظاهر شود که قبله در جانب راست او یا در جانب چپ نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد واگر وقت گذشته باشد نمازیکه گذارده است کافیهست وقضای آن لازم نیست واگر معلوم شود که قبله در پس پشت او یا در یکی از دو جانب او نبوده در این صورت از چهار حال بیرون نیست یا قبله در ما بین پیش رو وجانب راست بوده یا در ما بین پیش رو وجانب چپ یا در ما بین پس پشت وجانب راست یا در ما بین پس پشت وجانب چپ پس در دو صورت اول اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید واگر وقت باقی نباشد قضا لازم نیست ودر دو صورت آخر نماز را از سر گیرد خواه وقت باقی باشد خواه نباشد وبدانکه گاهی در نماز واجب رو بقبله کردن ساقط میشود مثل آنکه شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد ووقت نماز تنگ باشد پس بر آن شخص واجب است که در اثنای گریختن پشت بقبله نماز بگذارد وهمچنین اگر مالک خانه شخصی را امر کند که از خانه من بیرون رو ودر خانه در طرف قبله نباشد ووقت نماز تنگ باشد اما اگر وقت نماز تنگ نباشد نماز را در وقت گریختن وبیرون رفتن نگذارد بلکه صبر نماید تا وقتیکه عذر بر طرف شود فصل آنچه در نماز معتبر است دوازده نوع است یا فعل است یا ترک فعل وهر یک ازین دو یا واجبست یا سنت وهر یک از این چهار یا بزبانست یا بدل یا باعضا وجمیع آنچه بنماز تعلق دارد از این دوازده نوع بیرون نیست اول آنچه بزبان بجا آوردن آن واجبست مثل تکبیر احرام وقرائت دوم آنچه بدل بجا آوردن آن واجبست مثل رکوع وسجود چهارم آنچه بزبان بجا آوردن آن سنت است مثل خواندن قنوت پنجم آنچه بدل بجا آوردن آن سنت است مثل بخاطر گذراندن معنی آنچه در نماز خوانده میشود ششم آنچه باعضا بجا آوردن آن سنت است مثل دستها برداشتن در حال قنوت هفتم آنچه بزبان ترک آن واجبست مثل تکلم کردن بدو حرف که قرآن

ودعا نباشد هشتم آنچه بدل ترک آن واجب است مثل قصد کردن ریا  
و غیره بعضی افعال نماز نهم آنچه باعضا ترک آن واجب است مثل  
دست بستن در نماز چنانچه مذهب سنیانست دهم آنچه بزبان ترک  
آن سنت است مثل قراءه مأموم با وجود شنیدن قراءه امام یازدهم  
آنچه بدل ترک آن سنت است مثل فکر در کار دنیا دوازدهم آنچه  
باعضا ترک آن سنت است مثل آنکه دست بر کمر زند بطریق  
متکبران

- (1) احوط لزوم است صدر دام ظلّه. ( 2 ) لازم نیست صدر دام ظلّه.  
(3) وزیاده بر آن صدر دام ظلّه العالی. ( 4 ) احوط ترک است صدر دام  
ظلّه العالی.

[ 44 ]

وما در رساله اثنی عشریه که حسب الامر اشرف ارفع بفارسی  
ترجمه شده بیان کردیم که هر یک از این دوازده نوع دوازده قسم  
است و همه اقسام را بترتیب وبتفصیل در آن رساله مذکور ساختیم  
فصل بدانکه در جمیع نمازهای پنجگانه یومیّه سیصد وهفتاد دو فعل  
واجب است به این تفصیل در رکعت اول بیست ویک فعل واجبست  
اول ایستادن دویم رو بقبله کردن سیم نیت کردن چهارم تکبیر احرام  
گفتن پنجم درنگ نمودن در وقت تکبیر ششم قرائت کردن هفتم  
درنگ نمودن بقدر قرائت هشتم خم شدن بجهه رکوع نهم درنگ  
نمودن در رکوع بقدر ذکر گفتن دهم ذکر گفتن یازدهم سر از رکوع  
برداشتن دوازدهم لمحّه درنگ نمودن سیزدهم خم شدن بجهه  
سجود چهاردهم درنگ نمودن در سجود بقدر ذکر پانزدهم ذکر گفتن  
شانزدهم سر از سجده برداشتن هفدهم نشستن در میان دو  
سجده هجدهم لمحّه درنگ نمودن نوزدهم خم شدن بجهه سجده  
دوم بیستم درنگ نمودن بقدر ذکر بیست ویکم ذکر گفتن وباین  
بیست ویک فعل رکعت اول تمام است ودر رکعت دویم از این بیست  
ویکفعل سه فعل کم میشود نیت و تکبیر احرام ودرنگ کردن در تکبیر  
احرام پس افعالی که واجب است در رکعت دویم هجده است وبعد از  
آن چهار فعل دیگر واجب است که آنها را داخل رکعت نمیشمارند اول  
سر از سجده (1) برداشتن دویم نشستن سیم تشهد خواندن چهارم  
درنگ نمودن در تشهد و اگر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیگر  
واجب است اول نشستن بجهه سلام گفتن دویم سلام گفتن سیم



درنگ کردن بقدر سلام گفتن پس در نماز صبح چهل وشش فعل واجب است ودر نماز شام شصت وهشت فعل ودر هر یک از نماز ظهر وعصر وعشا هشتاد وشش فعل واجبت این است جمیع سیصد وهفتاد ودو فعل که واجبت در نمازهای پنجگانه شبانروزی بفعل آوردن آن وبدانکه از جمله این افعال هشت فعل است که احتیاج به بیان دارد وآن نیت است وتکبیر احرام وقیام وقراءة ورکوع وسجود وتشهد وتسلیم وبیان این هشت فعل در هشت فصل تفصیل مییابد فصل اول در بیان آنچه تعلق به نیت دارد بدانکه نیت هر یک از عبادات قصد بجا آوردن آن عبادتست از برای رضای خدا ودر نیت اولاً تعیین نماز باید نمود که کدام نماز است اداست یا قضا واجبت یا سنت بعد از آن قصد کند که آنرا بجای می آورم از برای رضای خدا واین قصد در نهایت آسانست وهیچ اشکالی ندارد ووسواسی که بعضی مردم در نیت میکنند از فعل شیطان است وباین مضمون

(1) یعنی سجده دویم صدر دام ظلّه العالی.

[ 45 ]

حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست وآنکه بعضی گمان برده اند که نیت نماز مرکبست از چند چیز مثل تعیین نماز وآنکه واجب است یا سنت اداست یا قضا این گمان غلط است بلکه این امور منوی اند یعنی نیت بر اینها واقع میشود فصل دویم در بیان آنچه تعلق بتکبیر احرام دارد وآن چهارده امر است هفت امر واجب وهفت امر سنت اما هفت امر واجب اول آنکه بلفظ عربی گفته شود پس اگر بجای الله اکبر خدا بزرگتر است گوید مثلاً نماز باطل خواهد بود دوم آنکه حروف تکبیر احرام را از مخرج خود بیرون آورد بطریقی که مقرر است سیم آنکه مقارن نیت باشد پس اگر اندک فاصله در میان تکبیر احرام ونیت واقع شود مثل اندک سکوتی یا لفظی در میان آخر نیت واول تکبیر احرام در آید مثل آنکه بگوید قربة الی الله هو الله اکبر نماز باطل است چهارم آنکه در میان لفظ الله ولفظ اکبر فاصله در نیاید خواه سکوت وخواه لفظ دیگر پس اگر در میان لفظ الله ولفظ اکبر سکوت کند یا لفظ دیگر در آورد مثل آنکه بگوید الله تعالی اکبر نماز باطلست پنجم آنکه همزه الله وهمزه اکبر را قطع نماید پس اگر وصل سازد همزه الله را بآخر نیت یا همزه اکبر را بهاء الله نماز باطل است ششم آنکه چنان گوید که خود بشنود اگر

چه بنقدیر باشد مثل آنکه کر باشد یا در اثنای فریاد مردم تکبیر را بگوید پس اگر بر تقدیر آنکه اگر کر نمیبود یا فریاد مردم نمیشد تکبیر را می شنید نماز او صحیح است والا باطلست هفتم آنکه اگر گنگ باشد بدل قصد کند وبا انگشت اشاره نماید وزبانرا حرکت دهد واما هفت امریکه در تکبیر احرام بجا آوردن آن سنت است اول دستها را برداشتن در حال تکبیر گفتن تا برابر گوشها دوم آنکه ابتدای تکبیر گفتن بابتدای دست برداشتن باشد وانتهای آن بانتهای آن سیم آنکه کفها در وقت دست برداشتن بجانب قبله باشد چهارم آنکه انگشتان بهم چسبیده باشد مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر میباید دور باشد وانگشت بزرگ را ابهام گویند پنجم آهسته گفتن تکبیر است اگر مأموم باشد وبلند گفتن آن اگر پیشنماز یا منفرد باشد ششم آنکه تکبیر احرام را بعد از شش تکبیری که در اول نماز سنت است بجا آورد یا در اثنای آنها یا مقدم بر آنها هفتم آنکه شش تکبیر سنت را با دعاهای مقرره بفعل آورد باینطریق که سه تکبیر بگوید وبعد از آن این دعا بخواند اللهم انت الملك الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر دیگر بگوید لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشیر لیس الیک والمهدی

[ 46 ]

من هدیت لا ملجا منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک ربنا ورب البیت الحرام وبعد از آن دو تکبیر بگوید وایندها بخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین فصل سیم در بیان آنچه تعلق بقیام دارد وآن هجده امر است پنج امر واجب ده امر سنت سه امر مکروه اما آن پنج امریکه واجب است اول راست ایستادن پس اگر بیضرورت پشت را خم کرده بایستد نماز باطل است هر چند برکوع نرسد دوم استقلال یعنی بر چیزی تکیه کردن بحیثیتی که اگر آنچه برداشته شود مصلی بیفتد اما اگر بیمار باشد تکیه کردن مقدم است برنشسته نماز کردن سیم استقرار یعنی حرکت بسیار نکردن پس اگر در وقتیکه باد تند باشد نماز بگذارد وباد او را بسیار بجنباند وتواند که در جای دیگر نماز گذارد که باد او را بجنباند نماز او باطل است چهارم بر هر دو پا ایستادن پس اگر بی ضرورت بریکپا ایستاده نماز گذارد نماز او باطل است پنجم آنکه قدمها را از یکدیگر دور نگذاردن بحیثیتی که از ایشان متعارف بیرون رود واما آن ده چیز که در وقت قیام سنت است اول بخضوع وخشوع ایستادن بطریقی که غلامان باخلاص در خدمت

آقای خود می ایستند دوم نظر بموضع سجود افکندن نه بجای دیگر سیم قدمها از یکدیگر دور کردن بمقدار سه انگشت تا یکوجب چهارم آنکه قدمها با یکدیگر محاذی باشد نه آنکه یکی پیش باشد و یکی پس پنجم انگشتان پایها بجانب قبله داشتن ششم آنکه هر دو کف دست بر دو ران گذاشتن هفتم آنکه انگشتان دست را ملاصق هم داشتن هشتم آنکه زن قدمها را با یکدیگر جفت سازد واز هم دور نکند نهم آنکه زن کفهای دست خود را برپستان خود گذارد دهم قنوت کردن مرد وزن را در رکعت دویم بعد از قراءه و قبل از رکوع مگر در نماز جمعه که مرد قنوت رکعت دویم را بعد از رکوع میکند واز زن نماز جمعه ساقط است و بدانکه قنوت سنت مؤکد است و معنی دعاست خواه دست خود را در اثنای آن بر دارد وخواه بر ندارد وشیخ ابن بابویه قنوترا واجب میدانند و نماز بی قنوت را باطل میدانند و اگر فراموش شود بعد از سر برداشتن از رکوع سنت است که به نیت قضا بجا آورد و اگر از آنجا نیز فراموش شود بعد از سلام دادن نشسته قضا کند و اگر آنجا نیز فراموش شود در وقت راه رفتن بخاطر رسد همانجا رو بقبله

[ 47 ]

کند و بجا آورد ودر قنوت هفت امر سنت است اول الله اکبر گفتن قبل از قنوت دوم دست بالا کردن تا نزدیک گوش در وقت تکبیر سیم آنکه در وقت قنوت دستها را بالا بدارد برابر روی و محاذی آسمان چهارم آنکه انگشتان را بهم بچسباند مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر دور سازد پنجم تطویل کردن قنوت ششم کلمات فرج در قنوت خواندن و آن این است لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن وما تحتهن وما فوقهن ورب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين بعد از آن بگوید اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا في الدنيا والاخرة هفتم بلند خواندن پیشنماز و منفرد قنوت را و آهسته خواندن مأموم آنرا و اما آن سه امر که در قیام مکروهست اول دست بر کمر زدن بطریق متکبران دویم تورک نمودن یعنی سنگینی خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ انداختن سیم کفها را بعد از قنوت بر رو مالیدن ( 1 ) ودر قنوت کردن بفارسی میانه علما خلافت و اصح آنست که جایز نیست ودر کتاب جبل المتین بیان آن شده فصل چهارم در بیان آنچه تعلق بقراءه فاتحه و سوره دارد و واجبست قراءت فاتحه و سوره در رکعت اول و دویم از نمازهای پنجگانه اما در رکعت سیم و چهارم مصلی مخیر است اگر خواهد فاتحه بخواند و اگر خواهد تسیحات اربع چنانچه بتفصیل

مذکور خواهد شد و آنچه تعلق بقراءت فاتحه و سوره دارد سی و دو امر است یازده امر واجب و ده امر سنت و پنج امر مکروه و شش امر حرام اما یازده امر واجب اول آنکه فاتحه و سوره بزبان عربی خوانده شود پس اگر بزبان دیگر ترجمه آنرا بخواند نماز باطل است دوم حرفها را از مخارج مقررہ اخراج نمودن سیم اعراب الفاظ و تشدید را ملاحظه کردن چهارم موافق یکی از هفت قراءت مشهور خواندن و لازم نیست که از اول تا آخر بیک قراءت بخواند پس اگر بعضی را مثلا بقراءت عاصم و بعضی را بقراءت حمزه و بعضی را بقراءت باقی قراءت بخواند جایز است بلکه سنت است که در قرآن خواندن التزام یکقراءت نکند پنجم مقدم داشتن فاتحه بر سوره پس اگر بسهوا سوره را مقدم دارد نوبت دیگر بعد از فاتحه سوره را بخواند و اگر عمدا سوره را مقدم دارد نماز باطل است ششم آنکه در میان الفاظ قراءت فاصله واقع نشود خواه سکوت طویل و خواه بیک کلمه که غیر قرآن ودعا باشد اما فاصله بهر یک از قرآن ودعا جایز است بشرط آنکه انتظام قراءت فوت نشود هفتم آنکه اگر مصلی مرد

(1) در نماز واجب صدر دام ظلّه.

[ 48 ]

باشد نماز صبح و دو رکعت اول نماز شام و خفتن را بلند بخواند و باقی را آهسته هشتم آنکه در اول فاتحه و سوره بسم الله بخواند و ترک نکند که آن مذهب بعض سنیانست نهم آنکه فاتحه و سوره را از بر بخواند پس اگر از روی نوشته بخواند با آنکه از بر تواند خواند نماز باطل است دهم آنکه در وقت اراده سوره خواندن قصد سوره معین کند قبل از آنکه بسم الله بخواند پس اگر بعد از بسم الله خواندن سوره را تعیین نماید باطل ( 1 ) است یازده آنکه چون سوره الم تر کیف بخواند سوره لایلاف در عقب آن بخواند و چون سوره والضحی بخواند سوره الم نشرح در عقب آن بخواند و اما آن ده امر که در خواندن فاتحه و سوره سنت است اول آنکه قبل از شروع در فاتحه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید دویم ملاحظه نمودن صفات حروف بطریقی که در علم قراءت مقرر است مثل جهر و همس و غنه و غیر آن سیم اشباع ( 2 ) کسره کاف مالک یوم الدین کردن چهار اشباع ضمه دال ایاک نعبد کردن پنجم وقف تام و وقف حسن بجا آوردن و در فاتحه چهار وقف تام است و ده وقف حسن اما چهار وقف

تام بر آخر بسم الله است و بر يوم الدين و بر نستعين و بر ولا الضالين اما ده وقف حسن بر بسم الله است و بر الرحمن و بر الحمد لله و بر رب العالمين و بر الرحمن و بر الرحيم و بر اياك نعبد و بر المستقيم و بر انعمت عليهم و بر غير المغضوب عليهم ششم آنکه پيشنماز قراءت فاتحه و سوره را بمأمومين در نماز جهریه بشنوند بشرط آنکه بسيار بلند بطريق آن نخواند هفتم بلند خواندن پيشنماز و منفرد بسم الله را در ركعتی که فاتحه و سوره را آهسته بايد خواند هشتم آنکه بعد از خواندن هر يك از فاتحه و سوره مقدار يکنفس ساکت شدن نهم آنکه چون سوره والشمس بخواند بعد از اتمام کردن آن صدق الله بگويد و چون سوره اخلاص بخواند بعد از تمام کردن آن كذلك الله ربي سه نوبت بگويد دهم آنکه در نماز صبح سوره بخواند که در درازی آن مثل سوره عم و سوره قيامه باشد و در نماز ظهر و عشا سوره بخواند مثل سوره والشمس و سوره اعلى بخواند و در نماز عصر و شام خفتن مثل سوره انا انزلناه و سوره اذا جاء بخواند و در ظهر روز جمعه سوره جمعه و سوره منافقين بخواند و اما آن پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروهست اول ادغام کردن ميم الرحيم در ميم مالک دويم بعد از فاتحه دو سوره خواندن و بعضی از مجتهدين آنرا حرام میدانند (3) سيم مکرر خواندن یکسوره در دو رکعت مگر سوره اخلاص که مکرر خواندن آن مکروه نيست چهارم عدول نمودن از سوره بسوره ديگر قبل از آنکه نصف سوره اول خوانده

(1) معلوم نيست صدر دام ظلّه. ( 2 ) ولی نه بطريقي که باء از او ظاهر شود که چهار حرف پنج حرف گردد و همچنين در دال نعبد صدر دام ظلّه. (3) در نماز واجب البته متابعت بعضی از مجتهدين را نمايند صدر دام ظلّه العالی.

[ 49 ]

شود و بعد از آن حرام است آنچه مذکور خواهد شد پنجم بسيار کشيدن مد الف خواه مد متصل و خواه مد منفصل و اما آن شش امر که در خواندن فاتحه و سوره بفعل آوردن آن حرام است اول آمين گفتن بعد از خواندن فاتحه دويم سوره طويل خواندن که موجب آن شود که بعضی از افعال واجبی نماز در خارج وقت واقع شود سيم سوره از سوره های عزائم خواندن و سوره های عزائم قبل از اين بتفصيل مذکور شد چهارم خواندن فاتحه يا سوره بطريق تحرير ( 1 ) و نقش

و صوت پنجم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر بعد از خواندن نصف سوره اول نه قبل از آن مگر عدول کردن از سوره اخلاص یا سوره قل یا ایها الکافرون که آن مطلقاً حرام است خواه عدول قبل از خواندن نصف باشد و خواه بعد از آن الا عدول نمودن از این دو سوره بسوره جمعه و سوره منافقین در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که آن جایز است اما بدو شرط اول آنکه اختیار آن دو سوره از روی عمد نکرده باشد دوم آنکه بنصف نرسیده باشد و هر گاه از سوره بسوره ء دیگر عدول کند واجب است که بسمله را اعاده نماید و اکتفا به بسمله که در سوره اول خوانده نکند ششم بلند خواندن زن فاتحه یا سوره را بنوعی که مرد نامحرم بشنود ( 2 ) اما اگر زن بسیار پیر باشد که مرد

را میل باو نباشد جایز است که نامحرم آواز او را بشنود و پد آنکه در رکعت سیم و چهارم اگر بجای فاتحه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بخواند واجب است که آهسته بخواند و اولی آنست که استغفر الله در آخر آن بگوید و اگر مجموع را مکرر سازد تا سه نوبت افضل خواهد ( 3 ) بود و اگر در رکعت اول و دوم خواندن فاتحه

فراموش شو اولی آنست که در رکعت سیم یا چهارم بجای تسبیحات فاتحه بخواند فصل پنجم در بیان آنچه تعلق برکوع دارد و آن بیست و شش امر است شش امر واجب و شانزده امر سنت و چهار امر مکروه اما شش امر واجب اول آنکه آن مقدار خم شود که کف دستها بزانو برسد اما دست بر زانو گذاشتن واجب نیست دویم سبحان ربی العظیم و بحمده گفتن یا سه نوبت سبحان الله و اگر ضرورتی باشد یکنوبت سبحان الله گفتن کافی است سیم درنگ نمودن بمقدار ذکر چهارم آنکه چنان گوید که خود بشنود اگر چه بتقدیر باشد چنانچه در فصل قراءت و تکبیر احرام مذکور شد پنجم سر برداشتن از آن ششم لمحہ درنگ نمودن بعد از سر برداشتن و اما آن شانزده امر که در رکوع سنت است اول آنکه چون خواهد که خم شود الله اکبر بگوید دویم آنکه در حال رکوع زانوها را به پس برد به پیش نیاورد سیم

( 1 ) این عبارت که خالی از غلط که نیست صدر دام ظلّه. ( 2 ) در نماز رعایت احتیاط را نمایند صدر دام ظلّه. ( 3 ) بلکه احوط است صدر دام ظلّه العالی

آنکه پشت خود را راست بدارد بنوعی که اگر قطره آبی بر آن ریخته شود بجای خود ایستد چهارم آنکه گردن را موازی پشت بکشد پنجم آنکه نظر بما بین دو قدم خود اندازد ششم آنکه دو دست خود را از دو پهلوئی خود دور دارد هفتم آنکه دو کف خود را بر دو زانو بگذارد هشتم آنکه انگشتان را از هم دور کند نهم آنکه دست راست را بر زانو پیش از دست چپ گذارد دهم آنکه زن دو کف دست خود را بالاتر از زانو گذارد یازدهم مکرر گفتن سبحان ربی العظیم وبحمده تا سه نوبت وپنج نوبت فاضلتر است وافضل از آن هفت نوبت است دوازدهم آنکه قبل از گفتن سبحان ربی العظیم وبحمده این دعا بخواند اللهم لك ركعت ولك اسلمت ولك امنت وعليك توكلت وانت ربى خشع لك سمعى وبصرى وشعرى وبشرى ولحمى ودمى ومخى وعصبى وعظامى وما اقلته قدماى غير مستنكف ولا مستكبر ولا مستحسر سيزدهم آنکه اگر پیشنماز باشد ذکر رکوع را بلند گوید چهاردهم اگر مأموم باشد آهسته گوید پانزدهم اگر منفرد باشد ذکر را بطریق قراءت خواند در جهر واخفات شانزدهم آنکه چون سر از رکوع بردارد بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمين اهل الكبرياء والعظمة والجود والجبروت واما آن چهار امر که در رکوع مکروهست اول دستها را در وقت رکوع بدو پهلوئی خود چسبانیدن دویم سر بزیر افکندن بر وجهی که سر و گردن موازی پشت نباشد سیم آنکه پیشنماز ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت گوید اگر گمان داشته باشد که بعضی از مأمومین بواسطه ضرورتی تعجیل دارند چهارم دو کف دست را در وقت رکوع در ما بین زانوها گذاشتن ( 1 )

وبعضی از مجتهدین آنرا حرام میدانند فصل ششم در بیان آنچه تعلق بسجود دارد وآن سی وهفت امر است ده امر واجب وبیست وپنج امر سنت ودو امر مکروه اما ده امر واجب اول آنکه بر مجموع هفت عضو سجده کند که آن پیشانیست ودو کف دستها ودو زانو ودو انگشت بزرگ پایها دویم آنکه سنگینی خود را بر کل این هفت عضو اندازد پس اگر بر بعضی مطلقا سنگینی نیندازد نماز باطل است ( 2 ) اما لازم نیست سنگینی انداختن بر همه اعضا برابر باشد سیم آنکه یک ازین هفت عضو مستقر باشد یعنی بر محل خود قرار گرفته باشد پس اگر بر روی برف نرم یا پنبه یا پشم سجده کند بحیثیتی که بعضی اعضا مستقر نباشد نماز باطل ( 3 ) است چهارم آنکه پیشانی را بر خاک ( 4 ) گذارد یا بر چیزیکه از خاک روئیده باشد بشرط آنکه خوردنی وپوشیدنی نباشد بحسب عادت

(1) احوط ترک است صدر دام ظلّه. ( 2 ) معلوم نیست صدر دام ظلّه.  
(3) معلوم نیست صدر دام ظلّه. (4) منحصر در خاک نیست صدر دام  
ظلّه.

[ 51 ]

پنجم گفتن سبحان ربی الاعلیٰ وبحمده یکنوبت تا سه نوبت سبحان  
الله چنانچه در رکوع گذشت ششم درنگ کردن بقدر ذکر هفتم آنکه  
ذکر را چنان گوید که خود بشنود همچنانکه در رکوع گذشت هشتم  
سر از سجده اول برداشتن نهم بعد از سر برداشتن لمحّه درنگ  
نمودن دهم نوبت دیگر سجده کردن بطریق سجده اول واما آن  
بیست وپنج امر که در وقت سجود بفعل آوردن آن سنت است اول  
الله اکبر گفتن بعد از رکوع وقبل از خم شدن بجهت سجود دویم درنگ  
نمودن بقدر الله اکبر گفتن سیم در وقت الله اکبر گفتن دستها را بالا  
بردن تا نزدیک گوشها چهارم آنکه چون خواهد که بسجده رود اول دو  
کف دست بر زمین رساند بعد از آن زانوها را واگر زن باشد زانوها را  
اول بزمین برساند وبعد از آن دستها را پنجم آنکه در وقت سجود  
انگشتان دستها را بهم چسباند واز یکدیگر دور نکند ششم آنکه  
سرهای انگشتان بجانب قبله باشد هفتم آنکه هیچیک از دستها  
پهلوی چسبیده نباشد هشتم آنکه از پیشانی مقدار یکدرهم بسجده  
گاه برساند نه کمتر از آن وبعضی از مجتهدین را مذهب آنست که  
رسانیدن مقدار یکدرهم واجب است نهم آنکه بر خاک سجده کند نه  
بر سنگ وچوب وامثال آن افضل آنست که خاک یکی از چهارده  
معصوم علیهم السلام باشد خصوصا خاک کربلا علی ساکنها السلام  
دهم آنکه قبل از ذکر سجود این دعا بخواند اللهم لک سجدت ویک  
امنت ولک اسلمت وعلیک توکلت وانت ربی سجد وجهی للذی خلقه  
وشق سمعه وبصره والحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن  
الخالقین یازدهم آنکه ذکر را مکرر بگوید چنانکه در رکوع مذکور شد  
دوازدهم آنکه میانه هر یک از هفت عضو وزمین حایلی نباشد بلکه  
باید که همه این هفت عضو برهنه بزمین برسد اگر مصلی مرد باشد  
سیزدهم بینی را هم اعضای سجود گردانیدن چهاردهم بینی را بر  
خاک گذاشتن پانزدهم زانوها را از هم دور داشتن اگر مصلی مرد  
باشد نه زن شانزدهم آنکه چون سر از سجده بردارد الله اکبر بگوید  
هفدهم آنکه در وقت الله اکبر دستها را بالا بدارد بطریقی که قبل از  
این گفته شد هجدهم گفتن استغفر الله ربی واتوب الیه بعد از گفتن  
الله اکبر نوزدهم درنگ نمودن بمقدار الله اکبر گفتن واستغفار کردن  
بیستم آنکه در ما بین دو سجده تورک کند یعنی بر ران چپ نشیند  
وپیشت قدم راست را بر شکم قدم چپ گذارد و اگر زن باشد بر کفل



خود نشیند و زانوها را بالا بدارد و کف پایها بر زمین نهد بیست و یکم آنکه در وقت سجود ساق دستها را

[ 52 ]

بالا گیرد و بر زمین بگذارد و اگر زن باشد بر زمین گذارد بیست و دویم آنکه چون در رکعت اول وسیم در نماز چهار رکعتی سر از سجده و دویم بر دارد و لمحہ بنشیند و این را جلسه استراحت گویند و سید مرتضی علیه الرحمة آنرا واجب میدانند بیست و سیم آنکه در جلسه استراحت تورک کند بیست و چهارم آنکه زن در وقت سجده پیشانی را بر جایی نگذارد که از موی سر او چیزی فاصله شود میانه پیشانی او و سجده گاه هر چند از پیشانی او آنچه واجبست که بسجده گاه برسد رسیده باشد بیست و پنجم آنکه مواضع هفت عضو برابر باشد یعنی بعضی بلند و بعضی پست نباشد و اما تفاوت در بلندی و پستی بمقدار چهار انگشت جایز است و زیاده از این جایز نیست و اما آن دو چیز که در سجود بفعل آوردن آن مکروهست اول پف کردن در موضع سجود بشرط آنکه دو حرف از آن حاصل نشود که اگر دو حرف از آن حاصل شود حرام است و نماز باطل میشود دویم اقعا کردن در ما بین دو سجده یعنی بر عقب پا نشستن و سرهای انگشتان پا را بر زمین گذاشتن این است جمیع آنچه تعلق برکعت اول دارد تتمه در بیان احکام سجود تلاوت قرآن بد آنکه سجدهای تلاوت قرآن پانزده است اول در سوره اعراف دویم در سوره رعد سیم در سوره نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم و هفتم در سوره حج که آنجا دو سجده است هشتم در سوره فرقان نهم در سوره نمل دهم در سوره الم تنزیل یازدهم در سوره ص دوازدهم در سوره فصلت سیزدهم در سوره والنجم چهاردهم در سوره انشقت پانزدهم در سوره اقرأ و از این پانزده سجده چهار واجبست و آن در سوره الم تنزیل است و فصلت و والنجم و اقرأ و یازده باقی سنت است و سجده و قتیست که آیه تمام خوانده شود و در حال سجده پاک بودن از حدث و خبث و رو بقبله کردن و ستر عورت کردن هیچیک لازم نیست اما اولی آنست که بر هفت عضو مقرر سجده کند و اکتفا به پیشانی بر زمین نهادن نکند و بر چیزی که سجده نماز بر آن جایز نیست سجده نکند و در چهار سجده واجب سنت است که این ذکر بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیه و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا و بد آنکه همچنانکه بر خواننده عزایم سجود واجبست بر شنونده نیز واجب است و تاخیر آن از وقت خواندن یا شنیدن جایز نیست و اگر تاخیر شود به نیت قضا

بجا باید آورد و بعضی از مجتهدین برآنند که همیشه اداست پس اگر  
تاخیر شود نیت قضا لازم نیست (1)

(1) نیت قضا وادا نمودن احوط است صدر دام ظله.

[ 53 ]

فصل هفتم در بیان آنچه تعلق بتشهد دارد وآن هجده امر است نه  
امر واجب وهشتم امر سنت ویک امر مکروه اما نه امر واجب اول  
نشستن بمقدار تشهد خواندن دویم درنگ نمودن بآن مقدار سیم  
تشهد خواندن باین طریق اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له  
واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وال محمد  
وحایز است که باشد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله  
اللهم صل علی محمد وال محمد اکتفا ( 1 ) نماید چهارم اخراج حروف  
از مخارج مقررہ نمودن پنجم در اثنای تشهد سکوت طویل نکردن  
ششم کلام اجنبی در میان در نیاوردن هفتم بقدر تشهد الحمد لله  
مکرر گفتن اگر تشهد را نداند ووقت یاد گرفتن تنگ باشد هشتم  
تشهد را بلند خواندن اگر پیشنهاد باشد نهم آهسته ( 2 ) خواندن اگر  
مأموم باشد واما هشتم امریکه سنت است اول تورک نمودن  
بطریقی که در نشستن ما بین دو سجده مذکور شد دویم دستها را  
بر رانها گذاشتن سیم انگشتان بهم چسبانیدن چهارم نظر بر کنار  
خود کردن پنجم پیش از شروع در تشهد بسم الله وبالله وخیر  
الاسماء لله گفتن ششم آنکه بعد از گفتن واشهد ان محمدا عبده  
ورسوله بگوید ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة واشهد  
ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول هفتم آنکه بعد از گفتن  
اللهم صل علی محمد وال محمد بگوید وتقبل شفاعته فی امته  
وارفع درجته الحمد لله رب العالمین هشتم آنکه در تشهد دویم بعد از  
گفتن وان محمدا نعم الرسول بگوید التحیات لله والصلوة الطاهرات  
الطیبات الزاکیات العادیات الرایحات السابغات الناعمات لله ما طاب  
وطهر وزکی وخلص وصفی فله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا  
شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا  
بین یدی الساعة واشهد ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول  
واشهد ان الساعة اتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور  
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الحمد لله  
رب العالمین اللهم صل علی محمد وال محمد وبارک علی محمد وال

محمد وسلم علی محمد وال محمد وترحم علی محمد وال محمد كما  
صلیت وبارکت وترحمت علی ابراهیم وال ابراهیم انک حمید مجید  
واما آن یک امر که مکروهست اقعاست در حال تشهد ومعنی اقعاً در  
بحث سجود مذکور شد فصل هشتم در آنچه تعلق بتسلیم دارد و آن  
هفده امر است پنج امر واجب ودوازده امر سنت اما پنج امر واجب  
اول نشستن بمقدار تسلیم دویم

(1) البته اکتفا ننماید صدر دام ظلّه. ( 2 ) وجوب بعض این نه امر  
معلوم نیست صدر دام ظلّه.

[ 54 ]

درنگ نمودن بآنمقدار سیم گفتن السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته  
(1) چهارم آنکه تسلیم را بعد از فارغ شدن از تشهد بجا آوردن پنجم  
آنکه چنان گوید که خود بشنود اگر چه بتقدیر باشد واما دوازده امری  
که سنت است اول تورک نمودن بطریق تورک در تشهد دویم کفها را  
بر رانها گذاشتن سیم انگشتان را بهم چسبانیدن چهارم قصد بیرون  
از نماز کردن پنجم قصد سلام بر انبیا وائمه وملائکه وجمیع مؤمنین  
انس وحن کردن ششم قصد کردن پیشنماز سلام بر مأمومین در  
ضمن مؤمنین هفتم قصد کردن مأمومین سلام بر پیشنماز در ضمن  
مؤمنین هشتم بلند گفتن پیشنماز سلام را نهم آهسته گفتن مأموم  
آنها ومنفرد مخیر است دهم آنکه پیشنماز ومأموم در وقت سلام  
دادن بجانب ابروی راست بر روی خود اشارت کنند یازدهم آنکه  
مأموم نوبت دیگر بجانب چپ سلام دهد اگر در جانب چپ او شخصی  
باشد وبعضی دیوار را در این مقام قایم مقام شخص دانسته اند  
دوازدهم آنکه منفرد در وقت سلام دادن بگوشه چشم بجانب راست  
اشارت کند تتمه چون مصلی از نماز فارغ شود سنت است که  
بتعقیب اشتغال نماید واول تعقیب سه نوبت الله اکبر گفتن است ودر  
هر نوبت دستها را بنزدیک گوش برساند وبعد از آن بگوید لا اله الا  
الله الها واحدا ونحن له مسلمون لا اله الا الله لا نعبد الا اياه مخلصین  
له الدین ولو کره المشرکون لا اله الا الله ربنا ورب ابائنا الاولین لا اله  
الا الله وحده وحده صدق وعده ونصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب  
وحده فله الملك وله الحمد یحیی ویمیت و هو حی لا یموت بیده  
الخبیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم اهدنی من عندک وافض علی  
من فضلک وانشر علی من رحمتک وانزل علی من برکاتک سبحانک  
لا اله الا انت اغفر لی ذنوبی کلها جمیعا فانه لا یغفر الذنوب کلها  
جمیعا الا انت اللهم انی اسئلك من کل خیر احاط به علمک واعوذ بک  
من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلك عافیتک فی جمیع  
اموری کلها واعوذ بک من خزی الدنیا وعذاب الاخرة واعوذ بوجهک  
الکریم وسلطانک القدیم وعزتک التي لا ترام وقدرتک التي لا یمتنع  
منها شیء من شر الدنیا وعذاب الاخرة ومن شر الالوجاع کلها ولا حول

ولا قوة الا بالله العلى العظيم توكلت على الحى الذى لا يموت وقل الحمد لله الذى لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولى من الذل وكبره تكبيرا وبعد از آن تسبیح فاطمه زهرا عليها السلام را بجا آورد و آن سى و چهار نوبت الله اكبر است و سى و سه نوبت الحمد لله و سى و سه نوبت سبحان الله (2)

(1) يا السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين واحوط گفتن هردو است و در این حال مقدم داشتن السلام علينا را صدر دام ظلّه. (2) واولی گفتن سى و سه نوبت گفتن الحمد لله است بعد از اتمام سبحان الله بقصد احتیاط صدر دام ظلّه.

[ 55 ]

واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که تسبیح فاطمه زهرا عليها السلام در هر شبانه روز بعد از هر نماز دو ستر است نزد من از هزار رکعت نماز که گذارده شود و باید که بعد از تسبیح فاطمه زهرا عليها السلام سوره توحید را دوازده نوبت بخواند و بعد از آن دستها گشوده این دعا بخواند اللهم انى اسئلك باسمك المكنون المخزون الطهر الطاهر المطهر المبارك و اسئلك باسمك العظيم وسلطانك القديم يا واهب العطايا يا مطلق الاسارى يا فكاك الرقاب من النار واسئلك ان تصلى على محمد وال محمد وان تعتق رقبتى من النار وان تخرجنى من الدنيا امنا وتدخلنى الجنة سالما وان تجعل دعائى اوله فلاحا و اوسطه نجاحا و اخره صلاحا انك انت علام الغيوب بعد از آن سجده شکر بجا آورد و ثواب آن بسیار است و از حضرت امام جعفر صادق (ع) منقول است که شخصی که سجده شکر کند و وضو داشته باشد خدای تعالی ثواب ده نماز باو میدهد و ده گناه عظیم باو میبخشد و باید که پیشانی را در وقت سجده بر خاک گذارد و اگر خاک کربلا باشد افضل است و ساق دستها و سینه و شکم بر زمین برساند و این دعا بخواند اللهم انى اشهدك واشهد ملائكتك وانبيائك ورسلك وجميع خلقك انك انت الله ربى والاسلام دينى ومحمدا نبى وعلى ابن ابى طالب والحسن والحسين وعليا ومحمدا و جعفرا وموسى وعليا ومحمدا وعليا والحسن ومحمدا المهدي صلواتك عليهم ائمتى بهم اتولا ومن عدوهم اتبرء بعد از آن سه نوبت بگويد اللهم انى انشدك دم المظلوم وبعد از آن بگويد اللهم انى انشدك بايوائك على نفسك لاوليائك لتظفرنهم بعدوك

وعدوهم ان تصلى على محمد وآل محمد وعلى المستحفظين من آل محمد صلى الله عليه وآله بعد از آن سه نوبت بگوید اللهم انى اسئلك اليسر بعد العسر بعد از آن جانب راست روی خود را بر زمین گذارد و بگوید یا کھفی حین تعینى المذاهب وتضيق على الارض بما رحبت یا بارى خلقى رحمة بى وكان عن خلقى غنيا صلى على محمد وآل محمد وعلى المستحفظين من آل محمد صلى الله عليه وآله بعد از آن جانب چپ رو را بر سجده گاه گذارد و سه نوبت بگوید یا مذل كل جبار ویا معز كل ذليل قد وعزتک بلغ بى مجهودى بعد از آن سه نوبت بگوید یا حنان یا منان یا کاشف الكرب العظام بعد از آن نوبت دیگر پیشانی را بر سجده گاه گذارد و صد مرتبه شکرا شکرا بگوید بعد از آن حاجت خود را از خدای عزوجل بطلبد و چون سر از سجده بر دارد دست راست را سه نوبت بر سجده گاه گذارد و هر نوبت بر جانب چپ رو و پیشانی و جانب راست رو

[ 56 ]

بمالد و بگوید بسم الله الذى لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم اللهم انى اعوذ بك من الهم والحزن والسقم والعدم والصغار والذل والفواحش ما ظهر منها وما بطن مقصد دوم در نماز جمعه است بدانکه میانه مجتهدین در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت امام علیه السلام خلافت واضح آنست که مکلف مخیر است میانه گذاردن نماز جمعه و نماز ظهر اما چون ثواب نماز جمعه بیش از ثواب نماز ظهر است اولی آنست که بجای نماز ظهر نماز جمعه گذارده شود و اگر کسی خواهد که بجهة احتیاط نماز ظهر را بعد از آن بگذارد جایز است و از آن منعی نیست و نماز جمعه دو رکعتست مثل نماز صبح و از هشت کس ساقط است اول از زن دویم بنده سیم مسافر چهارم کور پنجم پیر عاجز هفتم شلی که از راه رفتن عاجز باشد هشتم از کسی که از نزد او تا جائی که نماز جمعه گذارده میشود زیاده بر دو فرسخ باشد و اگر کسی از این جماعت غیر از زن حاضر شود نماز جمعه ازو ساقط (1) نیست و آنچه بنماز جمعه تعلق دارد سی امر است نه امر واجب و بیست و یک امر سنت اما نه امر واجب اول ملاحظه وقت نماز جمعه است و وقت آن از زوال آفتابست تا وقتیکه سایه که بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص شود و بعضی از مجتهدین برآنند که وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر است دویم آنکه بجماعت گذارند چه فرادای گذاردن نماز جمعه حرامست سیم آنکه جماعتی که نماز جمعه میگذارند کمتر از پنج نفر نباشند که یکی از ایشان پیشنماز است چهارم آنکه پیشنماز یا غیر او قبل از نماز جمعه دو خطبه بخواند که هر یک از آن دو خطبه

مشمتمل باشد بر حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر (ص) و آل و وعظ و خواندن یک سوره کوتاه یا یک آیه تام الفایده پنجم آنکه خطیب در وقت خطبه خواندن ایستاده باشد ششم آنکه وضو داشته باشد هفتم آنکه هر دو خطبه را به پنج نفر از حاضران یا زیاده بشنوند هشتم آنکه در ما بین دو خطبه لمحہ بنشیند نهم آنکه هر گاه دو جماعت در دو نماز جمعه گذارند واجبست که میانه ایشان یکفرسخ یا زیاده فاصله بوده باشد پس اگر میانه ایشان کمتر از یکفرسخ باشد و هر دو بیکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطل است والا نماز سابق صحیح است و نماز لاحق باطل و اما آن بیست و یک امر سنت که تعلق بنماز جمعه دارد اول غسل (2) جمعه کردن چنانکه در باب طهارت مذکور شد دویم سر تراشیدن و بسدر و خطمی شستن سیم محاسن شانه کردن چهارم ناخن چیدن پنجم سیل گرفتن ششم بهترین و پاکترین رخوت خود پوشیدن هفتم خود را بیوی خوش معطر ساختن هشتم قبل از

(1) ولی احوط اکتفا نمودن و خواندن نماز ظهر است نیز صدر دام ظلّه العالی. (2) واولی بلکه احوط بملاحظه بعض اخبار ترک نکردن آن است و فقنا و جمیع المؤمنین لذلک انشاء الله تعالی صدر دام ظلّه.

[ 57 ]

زوال پیاده بمسجد رفتن نهم آنکه جماعتی را که در زندان محبوسند رخصت دهند که بنماز جمعه حاضر شوند بعد از آن اگر حبس کردن ایشان موافق شرع باشد ایشان را بزندان باز گردانند دهم آنکه خطیب عادل باشد یازدهم آنکه فصیح و بلیغ باشد دوازدهم آنکه در وقت خطبه خواندن بر شمشیر یا کمان یا عصا تکیه کند سیزدهم آنکه چون بر منبر بر آید سلام بر حاضران کند چهاردهم آنکه بعد از سلام آنقدر بر منبر بنشیند که مؤذن اذان را بگوید و بعد از آن شروع در خطبه نماید پانزدهم آنکه در خطبه بسیار تطویل نکند شانزدهم آنکه حاضران در وقت خطبه خواندن حرف نزنند هفدهم آنکه متوجه شنیدن خطبه باشند و بعضی از مجتهدین این دو امر را واجب میدانند هجدهم آنکه پیشنماز در رکعت اول سوره جمعه بخواند و در رکعت دوم سوره منافقین نوزدهم آنکه در رکعت اول قبل از رکوع قنوت بخواند و در رکعت دویم بعد از رکوع چنانچه در بحث قنوت مذکور شد بیستم آنکه جهر ( 1 ) نماید در قراءت و قنوت و ذکر رکوع و سجود

وتشهد وتسليم بیست ویکم نافله جمعه گذاردن قبل از نماز جمعه  
وآن بیست رکعت است وهر وقت از روز جمعه که میتواند گذارد  
وافضل آنست که شش رکعت را بعد از طلوع آفتاب بانداک زمانی  
بگذارد وشش رکعت بعد از آن بانداک زمانی وشش رکعت قبل از  
زوال بانداک زمانی ودو رکعت بعد از زوال مقصد سیم در نماز عیدین  
یعنی نماز عید ماه رمضان وعید قربان وآن نماز واجبست بر جماعتی  
که نماز جمعه بر ایشان واجبست هر گاه امام علیه السلام ظاهر  
باشد ودر زمان غیبت سنت است حتی بر آنجماعتی که نماز جمعه  
از ایشان ساقط است و افضل آنست که بجماعت گذارده شود وآن  
دو رکعت است بطریق نماز صبح ودر رکعت اول پنج تکبیر قبل از  
رکوع بگوید وبعد از هر تکبیر قنوت بخواند ودر رکعت دویم چهار تکبیر  
بهمان طریق بجا آورد وآنچه باین نماز تعلق دارد بیست ویک امر  
است شانزده امر سنت وپنج امر مکروه اما شانزده امر سنت اول  
ملاحظه نمودن وقتست وآن از طلوع آفتاب روز عید است تا زوال  
دویم غسل کردن سیم خود را معطر ساختن چهارم بهترین رخت  
خود پوشیدن پنجم پیاده وپا برهنه ذکر گویان بمصلی رفتن ششم  
زندانیان را بمصلی بردن بطریقی که در نماز جمعه مذکور شد هفتم  
نماز را بجماعت گذاردن هشتم خواندن سوره سبح اسم ربک الاعلی  
در رکعت اول وسوره والشمس در رکعت دویم نهم بلند خواندن  
فاتحه و

(1) ترک احتیاط در هجدهم و نوزدهم و بیستم در چهار بقرائت نمایند  
صدر دام ظلّه.

[ 58 ]

سوره دهم ایندعا را در قنوت خواندن اللهم اهل الكبرياء والعظمة  
واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوى والمغفرة  
اسئلك بحق هذا اليوم الذي جعلته للمسلمين عيداً ولمحمد صلي  
الله عليه وآله ذحراً وشرفاً وكرامةً ومزیداً ان تصلي على محمد وآل  
محمد وان تدخلنا في كل خير ادخلت فيه محمداً وآل محمد وان  
تخرجنا من كل سوء اخرجت منه محمداً وآل محمد صلواتك عليه  
وعليهم اللهم انا نسئلك خير ما سئلك به عبادك الصالحون ونعوذ بك  
مما استعاذ منه عبادك المخلصون يازدهم آنکه نماز بر روی زمین  
بیحایل واقع شود دوازدهم دو خطبه بعد از نماز خواندن بطریقی که  
در نماز جمعه گذشت سیزدهم آنکه اگر نماز عید رمضان باشد

خطیب در اثنای خطبه آداب فطره دادن را بمردم بیان کند و اگر عید قربان باشد آداب قربان کردن را بیان نماید چهاردهم آنکه خطیب ایستاده خطبه را بخواند پانزدهم آنکه این نماز در صحرا واقع شود مگر در مکه معظمه که در مسجد الحرام اولی است شانزدهم در وقت برگشتن از مصلی از راه دیگر برگردند و اما آن پنج امر مکروه اول حرف زدن در اثنای خطبه دوم سفر کردن بعد از طلوع فجر قبل از نماز عید گذاردن سیم سلاح بسته بمصلی رفتن چهارم نافله گذاردن پیش از نماز و بعد از نماز حتی تحیت مسجد مگر تحیت مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله پنجم منبر مسجد را بمصلی بردن و سنت است که اگر عید ماه رمضان باشد قبل از رفتن بمصلی چیزی خوردن و اگر عید قربان باشد بعد از برگشتن مقصد چهارم در نماز طواف خانه کعبه و آنچه بآن متعلق است چهار امر است دو امر واجب و دو امر سنت اما آن دو امر واجب اول آنکه اگر طواف واجب باشد این نماز را در پس مقام ابراهیم علیه السلام گذارند یا در یکی از دو جانب آن و اگر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد بگذارد دوم آنکه نماز را بعد از فراغ از طواف و قبل از شروع در سعی بگذارند و اما دو امر سنت اول خواندن سوره قل یا ایها الکافرون در رکعت اول و سوره توحید در رکعت دوم آنکه بیفاصله بعد از طواف نماز بگذارد مقصد پنجم در نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن و این نماز دو رکعت است در رکعت اول پنج رکوع واجب است باین طریق که چون بعد از تکبیر احرام فاتحه و سوره بخواند

[ 59 ]

برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد نوبت دیگر فاتحه و سوره بخواند باز برکوع رود تا پنج نوبت و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم بسجده رود و دو سجده بجا آورد و رکعت دوم را نیز باین طریق بگذارد و بعد از آن تشهد بخواند و سلام دهد و این نماز را باین طریق بجا آوردن افضل است و جایز است که در هر رکعت بعد از فاتحه یک آیه از سوره بخواند و برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد از موضع قطع یک آیه دیگر یا زیاده بی فاتحه بخواند و برکوع رود و همچنین کند تا قبل از رکوع پنجم سوره و نماز تمام شود و اول وقت نماز کسوف و خسوف ابتدای گرفتن آفتاب و ماهست و آخر آن شروع در انجلاست و سید مرتضی آخر وقت را آخر انجلا میداند و اگر شخصی این نماز را در وقت ترک کند از روی عمد پس اگر تمام فرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد قضای آن واجبست و اگر بعضی گرفته باشد قضا ندارد و بعضی از مجتهدین قضا را واجب میدانند خواه تمام قرص گرفته



شده باشد وخواه بعض و نماز زلزله در تمام عمر اداست ( 1 ) ودر باد سیاه و سرخ و امثال آن بعضی از مجتهدین برآنند که اگر وقت نماز را نمیگنجد نماز ساقط میشود و بعضی برآنند ( 2 ) که ساقط نمیشود و بعضی برآنند که اگر وقت گنجایش طهارت و یکرکعت داشته باشد نماز واجبست والا ساقط است تتمه هشت امر سنت باین نماز متعلق است اول جهر نمودن مصلی در قرائت خواه در روز این نماز واقع شود و خواه در شب دوم خواندن سوره های طویل مانند سوره انبیا و کهف هر گاه وقت باشد سیم الله اکبر گفتن بعد از سر برداشتن از هر رکوع مگر در رکوع پنجم و دهم که آنجا سمع الله لمن حمده بگوید چهارم قنوت کردن بعد از رکوع پنجم و دهم (3) پنجم آنکه این نماز را در مسجد گذارند یا جایی که سقف نداشته باشد ششم آنکه مقدار زمان هر یک از رکوع و سجود و قنوت مساوی زمان قراءه باشد هفتم آنکه بجماعت گذارده شود خواه همه قرص گرفته باشد و خواه بعضی و شیخ ابن بابویه بر آنست که اگر همه قرص گرفته نشده باشد بجماعت گذاردن جایز نیست هشتم آنکه اگر قبل از تمام انجلا از نماز فارغ شود نماز را اعاده کند و سید مرتضی بر آنست که اعاده نماز در اینصورت واجبست و بدانکه اگر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیه جمع شود و وقت گنجایش هر دو داشته باشد در اینصورت مکلف مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد و اگر وقت یکی مضیق باشد

(1) واحوط مبادرت در اداء آنست صدر دام ظلّه. ( 2 ) البته متابعت این بعض را نمایند صدر دام ظلّه. ( 3 ) ظاهر این است که قنوت مستحب است پیش از رکوع دهم و چهارم و ششم و هشتم و دهم والله العالم صدر دام ظلّه

[ 60 ]

و وقت دیگری موسع تقدیم آنکه وقت آن مضیق است نماید و اگر وقت نسبت بهر یک مضیق باشد واجبست تقدیم نماز یومیه و همچنین اگر این نماز جمع شود با نماز میت یا نماز طواف خانه کعبه اگر واجب باشد و اگر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای یومیه داخل شود جایز است که این نماز را قطع کند اگر وقت تنگ باشد و بنماز یومیه مشغول شود و چون سلام دهد این نماز را از آنجا که قطع کرده با تمام رساند مقصد ششم در نماز میت و این واجب

کفائی است یعنی هر گاه یک شخص بگذارد از همه کس ساقط میشود و نماز کردن بر میت واجب است بشرطیکه مسلمان باشد یا در حکم مسلمان مثل اطفال مسلمان بشرط آنکه شش سال تمام کرده باشد و اگر کمتر از شش سال داشته باشد نماز بر ایشان سنت است و کیفیت این نماز آنست که مصلی اول نیت کند باین قسم که نماز بر این مرده میگذارم واجب تقرب بخدا وبعد از آن تکبیر احرام بجا آورد و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده ورسوله تکبیر دوم بجا آورد بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد وبارک علی محمد و آل محمد و ترحم علی محمد و آل محمد کافضل ما صلیت وبارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید باز تکبیر سیم بجا آورد و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر باز تکبیر چهارم بجا آورد و بگوید اگر میت مرد مؤمن باشد اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزل به اللهم ان لا نعلم منه الا خیر و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و احشره مع من کان یتولاه من الائمة الطاهرين و اگر مخالف و معاند باشد بجای آن بگوید اللهم املا جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه الحیات و العقارب و اگر میت مستضعف باشد یعنی مذهب حق را نداند و عناد هم نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و فهم عذاب الجحیم و اگر اعتقاد میت را مطلقا نداند بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم ان هذه النفس انت احببها و انت امتها اللهم ولها ما تولت و احشرها مع من احبت و اگر میت طفل باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابیوه و لنا سلفا و فرطا و ذخرا و

[ 61 ]

اگر زن مؤمنه باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم ان هذه امتک و ابنت عبدک و ابنت امتک نزلت بک و انت خیر منزل بها اللهم ان لا نعلم منها الا خیرا و انت اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها و ان کانت مسیئة فتجاوز عنها و احشرها مع من کانت تتولاه من الائمة الطاهرين و آخر نماز میت تکبیر پنجم است و بآن ختم نماز میشود تتمه آنچه باین نماز تعلق دارد بعد از نیت و پنج تکبیر و دعاهای نوزده است چهار امر واجب و دوازده امر سنت سه امر مکروه اما چهار امر واجب اول آنکه در وقت نماز گذاردن سر میت بجانب راست مصلی باشد پس اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجب است دویم آنکه میت را در آنوقت بر پشت بخوابانند نه بر پهلو و اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجب است سیم آنکه مصلی از تابوت

میت بسیار دور نباشد چهارم آنکه نماز گذاردن بعد از تغسیل و تکفین باشد و بدانکه آنچه در این نماز مجزیست و کمتر از آن مجزی نیست آنست که بعد از نیت تکبیر احرام بگوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله وبعد از تکبیر دوم بگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد وبعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات وبعد از تکبیر چهارم دعای میت را بجا آورد باین نحو اللهم اغفر لهذا المیت ودر تکبیر پنجم نماز را ختم کند واما آن دوازده امریکه در این نماز سنت است اول مصلی متطهر باشد دویم پیشنماز مخاذی کمر میت ایستد اگر مذکر باشد و مخاذی سینه میت ایستد اگر مؤنث باشد سیم کفش از پا بیرون کردن چهارم نزدیک ایستادن بحیثیتی که اگر بادی وزد دامن مصلی بتابوت برسد پنجم آنکه مصلی در هر یک از پنج تکبیر دستها را بنزدیک گوش رساند ششم آنکه این نماز را بجماعت گذارند هفتم آنکه اگر مأموم همین یک کس باشد در پس سر پیشنماز ایستد اما در غیر این نماز سنت است که در جانب راست پیشنماز ایستد هشتم ایستادن در صف آخر جماعت که ثواب آن بیشتر است نهم نماز گذاردن بر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد بشرط آنکه زنده از رحم جدا شده باشد پس اگر در رحم زنده بوده و مرده جدا شده نماز بر وسنت نیست دهم آنکه نماز میت را در روز گذارند اگر عذری نباشد یازدهم آنکه مرد را بجانب مصلی گذارند وزن را بجانب قبله اگر جمع شوند اما بنوعیکه سینه زن مخاذی کمر مرد شود و اگر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد با ایشان جمع شود او را از زن مؤخر گذارند و بر هر سه یکنماز

[ 62 ]

جایز است و دعا بجهت هر یک بطریقی که مذکور شد بفعول آورد و اگر هر سه را در یک دعا شریک سازد هم جایز است مثل آنکه بگوید اللهم ارحم هؤلاء الاموات دوازدهم آنکه چون از نماز فارغ شود پیشنماز در مکان خود ایستد تا تابوت را بردارند واما آن سه امر که مکروهست اول نماز بر میت در مسجد گذاردن دوم فاتحه ( 1 ) یا سوره در این نماز خواندن هر گاه تقیه نباشد سیم سلام دادن در آخر این نماز در وقتی که تقیه نباشد و بعضی از مجتهدین سلام دادن را در این نماز مکروه نمیدانند و این نماز را جنب وزن حیض دار میتوانند گذارند چنانکه در باب طهارت مذکور شد مقصد هفتم در نمازی که بنذر واجب شود یا بعهد یا بسوگند و بشرط نمازی که بیکی از این سه امر واجب میشود آنست که کیفیت آن مخالف کیفیت نمازهای متعارف شرع نباشد پس اگر نذر کند که پنج رکعت نماز بیک سلام بگذارد یا دو رکعت بچهار رکوع آن نذر باطلست اما اگر نذر کند که

سه رکعت بیکسلاام یا یکرکعت بیکسلاام بگذارد در صحت آن نذر خلافت واضح صحت (2) است و اگر نذر کند که نماز عید را یا نماز کسوف را در غیر وقت عید و کسوف بگذارد اولی (3) عدم صحت است و اگر شخصی نماز واجب مثل یکی از نمازهای یومیه را نذر کند نذر او صحیح است و وجوب آن مؤکد میشود پس اگر بجا نیاید کفاره بر او لازم است و مقدار کفاره در باب نذر مذکور خواهد شد و چون کفاره دهد گناه مخالفت نذر تخفیف مییابد اما گناه ترک نماز بحال خود با قیست و بکفاره دادن تخفیف نمی یابد و اگر شخصی نذر دو رکعت از نمازهای نافله کند بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که واجبست که در هر رکعت بعد از فاتحه سوره را بخواند هر چند در نافله سوره واجب نیست و اگر شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت نماز گذارد مثلا یکرروز عمدا ترک کند نذر او بر طرف (4) میشود و لازم نیست که دیگر روز به گذارد اما کفاره خلاف نذر لازم است و اگر نذر کند که سجده بجا آورد نذر او صحیح است اما اگر نذر کند که رکوعی یا تکبیر احرامی بجا آورد آن نذر باطل است مقصد هشتم در نماز که باجاره واجب میشود هر گاه در ذمت شخصی نماز واجب باشد و واجبست که وصیت کند شخصی را اجاره کنند که نمازیکه در ذمت اوست بگذارد و این وقتیبست که آن شخص پسر نداشته باشد که اگر پسر دارد قضای نماز پدر بر اوست چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و بر پدر واجبست که پسر را بر آن مطلع سازد و چون شخص را بجهت قضای

(1) در جواز خواندن فاتحه با سوره و سلام دادن تامل است صدر دام ظلّه. (2) معلوم نیست پس چنین نذری را ترک نمایند صدر دام ظلّه. (3) بلکه اقوی صدر دام ظلّه. (4) مطلقا معلوم نیست بلکه تفصیل دارد صدر دام ظلّه.

[ 63 ]

نماز میت باجاره گیرند وجه اجاره را از ثلث متروکات اخراج باید کرد و اگر وصیت نکند بر ورثه لازم نیست که اخراج کنند و بعضی از مجتهدین برآنند که وجه اجاره نماز بطریق وجه اجاره حج از اصل ترکه باید داد خواه وصیت کرده باشد خواه نکرده (1) باشد و شخصی را که باجاره میگیرند نماز جهت میت بگذارد میباید که

مسائل ضروری نماز را بداند و عادل باشد و عاجز از بعض افعال نماز مثل قیام و غیر آن نباشد و واجب نیست که بعد از وقوع اجاره علی الفور بآن اشتغال نماید یا اکثر اوقات بآن مشغول باشد بلکه آنقدر کافیست که بعضی اوقات بجا آورد بحیثیتی که بحسب عرف گویند که او اشتغال دارد و کاهلی نمیکند و جایز است که دو شخص را یا زیاده بجهة قضای نماز یک شخص باجاره گیرند اما وقت نماز هر یک از آن جماعت میباید که معین باشد تا دیگری در آن وقت بقضای نماز میت اشتغال ننماید و نماز او بترتیب قضا شود و چون مرد خود را بجهة قضای نماز زن باجاره دهد مخیر است میانه جهر و اخفات ( 2 ) و همچنین اگر زن خود را بجهة قضای نماز مرد باجاره دهد بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود بتفصیلی که قبل از این مذکور شد مقصد نهم در نمازیکه از پدر فوت ( 3 ) شده باشد بر پسر واجبست بدانکه بر پسر واجبست که بعد از فوت پدر آنرا بجا آورد بدو شرط اول آنکه میت را پسری بزرگتر از و نباشد که اگر بزرگتر باشد بر پسر کوچک واجب نیست اما اگر دو پسر داشته باشد یا زیاده که همه در سن برابر باشند واجبست که نماز پدر را بالسویه با یکدیگر قضا کنند و اگر یکنماز باقی بماند مثل آنکه چهار پسر از و بماند و پنج نماز از وفوت شده باشد در اینصورت قضای آن یکنماز بر ایشان واجب کفائست یعنی هر کدام که بجا آورند از دیگران ساقط میشود دویم آنکه پدر وصیت نکرده باشد که شخصی را غیر پسر بزرگتر جهة نماز استیجار نمایند که اگر وصیت کرده باشد قضای نماز پدر از پسر بزرگتر ساقطست ( 3 ) و بعضی از مجتهدین شرط ثالث کرده اند و آن آنست که آن نماز بواسطه بیماری یا عذری از پدر فوت شده باشد پس اگر عمدا بیعذر از وفوت شده باشد قضای آنرا بر پسر لازم نمیدانند و بعضی دیگر شرط رابع کرده اند و آن آنست که پسر بزرگتر در وقت فوت پدر بالغ و عاقل باشد پس اگر طفل یا مجنون باشد قضای نماز پدر را بعد از بلوغ و عقل بر او واجب نمیدانند مطلب دویم در نمازهای سنتی و انواع آن بسیار است و در این کتاب از آنجمله بیست و چهار نماز مذکور میشود چنانچه

( 1 ) واحوط بر ورثه این است که بعض از مجتهدین فرموده اند صدر دام ظلّه. ( 2 ) در جهر و اخفات و امثال آن ظاهر این است که اجیر باید ملاحظه تکلیف خود را نماید صدر دام ظلّه. ( 3 ) نمازیکه از مادر فوت شده نیز پسر بزرگتر بجای آورد علی الاحوط صدر دام ظلّه. ( 4 ) سقوط بمجرد وصیت معلوم نیست پس اگر بعمل نیامد پسر بزرگ ترک نماید صدر دام ظلّه.

قبل از این مذکور شد اول نوافل یومیه است که در هر شبانروزی گذاردن آن سنت است و آن سی و چهار رکعت است هشت رکعت نافله ظهر است مقدم بر ظهر و هشت رکعت نافله عصر است مقدم بر عصر و چهار رکعت نافله مغرب است بعد از مغرب و دو رکعت نشسته که بیکرکعت حسابست و آنرا وتیره گویند نافله خفتن است بعد از خفتن و هشت رکعت نماز نافله شب است و دو رکعت نماز شفع و بیکرکعت نماز وتر است و دو رکعت نماز نافله صبح است مقدم بر صبح و اول وقت نافله ظهر از زوال آفتابست و آخر آن وقتیست که سایه شاخص بمقدار دو قدم بر سایه وقت زوال افزاید در جائیکه وقت زوال شاخص را سایه باشد و در جائی که در وقت زوال شاخص را سایه نماند اول وقت نافله ظهر وقتیست که سایه معدوم میشود آخر آن وقتیست که سایه بعد از عدم بدو قدم برسد و مراد از قدم هفت یک شاخص است و اول وقت نافله عصر فارغ شدن است از نماز ظهر که در اول وقت گذارده شود و آخر آن وقتیست که سایه شاخص بمقدار چهارم قدم برسد و اول وقت نافله مغرب فارغ شدن است از نماز مغرب که در اول وقت گذارده شود و آخر آن بر طرف شدن سرخیست که در جانب مغرب بهم میرسد و اول وقت نافله نماز خفتن فارغ شدنست از نماز خفتن هر گاه که در اول وقت گذارده شود و آخر آن تا نصف شب است و وقت نماز شب از نصف شب است تا طلوع فجر دوم و هر چند بفجر دویم نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است و اگر بعد از گذاردن چهار رکعت فجر دویم طالع شود چهار رکعت باقی نافله را مخفف بگذارد و اگر قبل از گذاردن چهار رکعت طالع شود نافله را قطع کند و بنماز صبح اشتغال نماید (1)

و جایز است که نماز شب را در اول شب بگذارد هر گاه ترسد که در نصف شب بیدار نشود و وقت نماز شفع و وتر بعد از فارغ شدن نماز شب است و افضل آنست که شفع و وتر را ما بین فجر اول و فجر دوم بجا آورد و وقت نافله صبح بعد از فارغ شدنست از شفع (2) و وتر

و وقت آن میکشد تا پیدا شدن سرخی مشرق و ادعیه و آداب نوافل یومیه بسیار است و آنرا در کتاب مفتاح الفلاح بتفصیل مذکور ساختیم و در این کتاب آنچه اهم است مذکور میسازیم بدانکه چون زوال آفتاب متحقق شود یعنی وقت ظهر داخل شود باید که این دعا بخواند که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه تعلیم محمد بن مسلم داده و فرموده که محافظت کن بر آن چنانکه محافظت میکنی بر چشمهای خود و آن اینست سبحان الله ولا اله الا الله والحمد لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك

(1) یا بنافله صبح مشغول شود مادامیکه وقت آن باقی باشد صدر دام ظلّه. (2) اگر شفع ووتر را بعد از فجر اول بجای آورده باشد زیرا که وقت نافله صبح بعد از فجر اول است صدر دام ظلّه

[ 65 ] في الملك ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا بعد از آن وضو سازد و شروع در نافله ظهر کند و در رکعت اول تکبیرات سبعة افتتاحیه را با ادعیه ثلاثه آن بطریقی که در فصل تکبیر احرام مذکور شد بجا آورد و بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد بخواند و در رکعت دویم بعد از فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند پس سلام دهد و بعد از سلام سه تکبیر بگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد و این دعا بخواند اللهم انی ضعیف فقو فی رضاک ضعیفی وخذ الی الخیر بناصیتی واجعل الایمان منتهی رضاک وبارک لی فیما قسمت لی وبلغنی برحمتک کل الذی ارجوا منک واجعل لی ودا و سرورا للمؤمنین و عهدا عندک پس دو رکعت دیگر نافله ظهر بگذارد بطریقی که ذکر شد سوای شش تکبیر افتتاحیه و ادعیه ء آن پس دو رکعت دیگر را نیز بهمین طریق بجا آورد و بعد از هر دو رکعت از این شش رکعت آنچه میسر باشد از تعقیب بجا آورد و بعد از آن اذان ظهر بگوید و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله ظهر را باین طریق بجا آورد و بعد از فارغ شدن از نماز ظهر و متعلقات آن شروع کند در نافله عصر و در هر رکعت بعد از فاتحه هر سوره که خواهد بخواند و چون از دو رکعت اول فارغ شود این دعا بخواند اللهم انه لا اله الا هو الحی القیوم العلی العظیم الحلیم الکریم الخالق الرازق المحیی الممیت المبدئ البدیع لک الحمد ولک المن ولک الکریم ولک الجود ولک الامر و لک وحده لا شریک لک یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ولم یتخذ صاحبة ولا ولدا صلی علی محمد وآله پس حاجت خود بخواهد و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله عصر بگذارد بطریق دو رکعت اول پس این دعا بخواند اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم ورب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل ورب السبع المثانی والقرآن العظیم ورب محمد خاتم النبیین صل علی محمد وآله واسئلك باسمک الاعظم الذی به تقوم السموات والارض وبه تحیی الموتی وترزق الاحیاء وتفرق بین المجتمع وتجمع بین المتفرق وبه احصیت عدد الاجال ووزن الجبال وکیل البحار اسئلك یا من هو کذلک ان تصلی علی محمد وآل محمد پس حاجت خود را بخواهد پس دو رکعت دیگر بگذارد باین طریق و بعد از آن این دعا بخواند اللهم انی ادعوک بما دعاک

به عبدك يونس اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه فنادى في  
الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انى كنت

[ 66 ]

من الظالمين فاستجبت له ونجيته من الغم وكذلك ننجي المؤمنين  
فانه دعاك وهو عبدك وانا ادعوك وانا عبدك وسئلك وهو عبدك وانا  
اسئلك وانا عبدك ان تصلى على محمد وآل محمد وان تستجيب لى  
كما استجبت له وادعوك بما دعاك به عبدك ايوب اذ مسه الضر  
فدعاك انى مسنى الضر وانت ارحم الراحمين فاستجبت له وكشفت  
ما به من ضر و اتيته اهله ومثلهم معهم فانه دعاك وهو عبدك وانا  
ادعوك وانا عبدك وسئلك وهو عبدك وانا اسئلك وانا عبدك ان  
تصلى على محمد وآل محمد وان تفرج عنى كما فرجت عنه وان  
تستجيب لى كما استجبت له وادعوك بما دعاك به يوسف عبدك اذ  
فرقت بينه وبين اهله وهو فى السجن فانه دعاك وهو عبدك وانا  
ادعوك وانا عبدك وسئلك وهو عبدك وانا اسئلك وانا عبدك ان  
تصلى على محمد وآل محمد وان تفرج عنى كما فرجت عنه وان  
تستجيب لى كما استجبت له فصل على محمد وآل محمد پس  
حاجت خود را بخواهد وبعد از آن دو ركعت ديگر نافله عصر را بگذارد  
پس ايندعا بخواند يا من اظهر الجميل وستر القبيح يا من لم يؤاخذ  
بالجريرة ولم يهتك الستر يا كريم الصبح يا عظيم المن يا حسن  
التجاوز يا واسع المغفرة يا باسط اليدين بالرحمة يا سامع كل نجوى  
ويا منتهى كل شكوى يا مبتديا بالنعم قبل استحقاقها يا رباہ يا رباہ يا  
رباہ يا رباہ يا سيداہ يا سيداہ يا غايۃ رغبناہ يا ذا الجلال  
والاکرام اسئلك بحق محمد وعلى وفاطمة والحسن والحسين وعلى  
ومحمد وجعفر وموسى وعلى ومحمد وعلى والحسن ومحمد صاحب  
الزمان سلام الله عليهم اجمعين ان تصلى على محمد وآل محمد وان  
تكشف كبرى وتغفر ذنبى و تنفس همى وتفرج غمى وتصلح شانى  
فى دينى ودينى و آخرتى وان تدخلنى الجنة ولا تشوه خلقى بالنار  
ولا تفعل بى ما انا اهله برحمتك يا ارحم الراحمين پس اذان واقامت  
بگويد براى نماز عصر وبعد از نماز عصر تعقيب بجا آورد وبعد از آن  
بگويد استغفر الله الذى لا اله الا هو الحى القيوم الرحمن الرحيم ذو  
الجلال والاکرام واسئله ان يتوب على توبة عبد ذليل خاضع فقير  
بائس مسكين مستكين مستجير لا يملك لنفسه ضرا ولا نفعا ولا  
حيوة ولا نشورا اللهم انى اعوذ بك من نفس لا تشبع ومن قلب لا  
يخشع ومن علم لا ينفع ومن صلوة لا ترفع ومن دعاء لا يسمع اللهم  
انى اسئلك اليسر بعد العسر والفرج بعد الكرب والرخاء بعد الشدة  
اللهم ما بنا من نعمة فمنك وحدك لا شريك



[ 67 ] لك لا اله الا انت استغفرک واتوب اليك وسنت است كه بعد از نماز عصر هفتاد نوبت استغفار كند وسوره انا نزلنا في ليلة القدر ده نوبت بخواند وبعد از آن دو سجده شكر بجا آورد بطريقي كه قبل از اين مذكور شد وباید كه آخر دعاهائی كه بعد از نماز عصر ميخواند اين دعا باشد اللهم اني وجهت وجهي اليك واقبلت بدعائي عليك راجيا اجابتك طامعا في مغفرتك طالبا ما اويت به علي نفسك مستنجزا وعدك اذ تقول ادعوني استجب لكم فصل علي محمد وآل محمد واقبل الي بوجهك وارحمني واستجب دعائي يا اله العالمين فصل چون وقت نماز مغرب داخل شود بايد كه بي تأخير متوجه بنماز مغرب شود بجهت آنكه وقت آن مضيق است چنانكه قبل از اين مذكور شد وبعد از آنكه نماز مغرب بگذارد وتعقيب را بطريقي كه مذكور شد بجا آورد سه نوبت بگويد الحمد لله الذي يفعل ما يشاء ولا يفعل ما يشاء غيره پس نافله مغرب را بگذارد واز ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين مبالغه و تاكيد در گذاردن نافله مغرب بسيار است چنانچه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست كه آنحضرت فرمودند بحارث بن مغيره كه ترك مكن چهار ركعت را بعد از مغرب در سفر ودر حضر اگر چه گريخته باشي از اعدا واپشان در عقب تو شتابند ومكروهست حرف زدن ميانه چهار ركعت نافله مغرب وهر گاه فوت شود وقت نافله مغرب قضا كند آنها همچو ساير نوافل وچون شروع در نافله مغرب كند هفت تكبير افتتاحيه را با ادعيه ثلثه بجا آورد ودر ركعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد سه نوبت بخواند ودر ركعت دويم بعد از حمد سوره انا انزلناه يكبار واگر خواهد در ركعت اول سوره قل يا ايها الكافرون بخواند ودر ركعت دويم سوره قل هو الله احد واگر در هر دو ركعت بالحمد تنها اكتفا كند جايز است همچنانكه در ساير نوافل وباید كه قرائت را در نافله مغرب وجميع نوافل شب بلند بخواند و بعد از فارغ شدن از دو ركعت اول ايندعا بخواند اللهم انك ترى ولا ترى وانت بالمنظر الاعلى وان اليك الرجعى والمنتهى وان لك الممات والمحى وان لك الاخرة والاولى اللهم انا نعوذ بك ان نذل ونخزي وان ناتي ما عنه تنهى اللهم اني اسئلك ان تصلى علي محمد وآل محمد واسئلك الجنة برحمتك واستعيذ بك من النار بقدرتك واسئلك الحور العين بعزتك وان تجعل اوسع رزقي عند كبر سني واحسن عملي عند اقتراب اجلي و اطل في طاعتك وما يقرب منك ويحظى عندك ويزلف لديك عمري واحسن في جميع

[ 68 ] احوالی واموری ومعرفتی ولا تکلنی الی احد من خلقک وتطول

علی بقضای جمیع حوائجی للدنیا والآخره وابدأ بوالدی وولدی  
وجمیع اخوانی المؤمنین فی جمیع ما سئلتک لنفسی برحمتک یا  
ارحم الراحمین پس شروع کند در دو رکعت دیگر از نافله مغرب ودر  
رکعت اول از این دو رکعت این چند آیه را از اول سوره حدید بخواند  
بسم الله الرحمن الرحيم سبح لله ما في السموات والارض وهو  
العزیز الحکیم له ملک السموات والارض یحیی ویمیت وهو علی کل  
شیء قدير هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بكل شیء علیم هو  
الذی خلق السموات والارض فی ستة ايام ثم استوی علی العرش  
یعلم ما یلج فی الارض وما یدرج منها وما ینزل من السماء وما یرج  
فیها وهو معکم اینما کنتم والله بما تعملون بصیر له ملک السموات  
والارض والی الله ترجع الامور یولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی  
اللیل وهو علیم بذات الصدور ودر رکعت دویم آخر سوره حشر را  
بخواند لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرآینه خاشعاً متصدعاً من  
خشية الله وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی  
لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا  
اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار  
المتکبر سبحان الله عما یشركون هو الله الخالق البارئ المصور له  
الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض وهو العزیز  
الحکیم ودر سجده آخر از این دو رکعت هفت نوبت بگوید اللهم انی  
اسئلك بوجهک الکریم واسمک العظیم وملكک القدیم ان تصلى علی  
محمد وآل محمد وان تغفر لی ذنبی العظیم انه لا یغفر الذنب العظیم  
الا العظیم پس دو سجده شکر بجا آورد و بگوید آنچه قبل از این در  
سجده شکر مذکور شد ودر هر یک شکرا شکرا کافیت بعد  
از آن دو رکعت نماز غفیله ( 1 ) بگذارد وکیفیت آن عنقریب مذکور  
خواهد شد وچون سرخی از جانب مغرب بر طرف شود از برای نماز  
خفتن اذان واقامت بگوید وادعیه پیش از اقامت وبعد از اقامت را بجا  
آورد وچون از نماز خفتن فارغ شود وتعقیب بجا آورد این دعا بخواند  
اللهم بحق محمد وآل محمد صلی علی محمد وآل محمد ولا تؤمنا  
مکرک ولا تنسنا ذکرک ولا تکشف عنا سترک ولا تحرمننا فضلك ولا  
تحل علينا غضبک ولا تباعدنا من جوارک ولا تنقصنا من رحمتک ولا  
تنزع عنا برکاتک ولا تمنعنا عافیتک واصلح لنا ما اعطیتنا وزدنا من  
فضلك المبارک الطیب الحسن الجمیل ولا تغیر ما بنا من نعمتک ولا  
تؤیسنا من

(1) احوط آنستکه دو رکعت نماز غفیله را از نافله مغرب قرار دهد

صدر دام ظلّه

روحک ولا تنها بعد کرامتک ولا تضلنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک  
رحمة انک انت الوهاب پس هر یک از فاتحه وقل هو الله احد وقل  
اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس را ده نوبت بخواند وده نوبت  
بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وده نوبت اللهم  
صل علی محمد وآل محمد وبعد از آن این دعا بخواند اللهم افتح لی  
ابواب رحمتک واسبغ علی من حلال رزقک فمتعنی بعافیة ما ابقیتنی  
فی سمعی وبصری وجميع جوارحی اللهم ما بنا من نعمة فمنک لا  
اله الا انت استغفرک واتوب الیک یا ارحم الراحمین پس دو سجده  
شکر بجا آورد وبعد از آن دو رکعت وتیره را کشسته بگذارد وایستاده  
نیز جایز است وهفت تکبیر افتتاحیه را با ادعیه ثلثه بجا آورد ودر  
رکعت اول بعد از فاتحه سوره تبارک یا سوره واقعه بخواند ودر رکعت  
دویم بعد از فاتحه سوره توحید وبعد از فارغ شدن حاجت خود را  
بخواند فصل در بیان آداب نماز شب چون بنده مؤمن شب از خواب  
بیدار شود اول چیزی که باید بکند آنست که سجده کند پس بگوید در  
سجود یا بعد از سر برداشتن از سجود الحمد لله الذی احيانى بعد ما  
اماتنى والیه النشور الحمد لله الذی رد علی روحی لاحمده واعبده  
پس چون خواهد که شروع در نماز شب کند این دعا بخواند اللهم  
انى اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة واله واقدمهم بین یدی حوائجی  
فاجعلنی بهم وحبیها فی الدنیا والاخرة ومن المقربین اللهم ارحمنى  
بهم ولا تعذبنی بهم واهدنی بهم ولا تضلنی بهم وارزقنی بهم ولا  
تحرمنى بهم واقض لی حوائج الدنیا والاخرة انک علی کل شیء قدير  
وبکل شیء علیم پس افتتاح کند رکعت اول را از نماز شب بتکبیرات  
سبعه افتتاحیه با ادعیه ء ثلثه وافضل آنست که در رکعت اول بعد از  
حمد سوره قل هو الله احد را سی نوبت بخواند ودر رکعت دویم  
سوره قل یا ایها الکافرون را ودر شش رکعت دیگر از نماز شب سوره  
های دراز مانند سوره انعام وکھف وانبیا ویس بخواند واگر وقت تنگ  
شود از خواندن سوره های دراز کافیهست خواندن حمد وقل هو الله  
در هر رکعت وجایز است که اختصار بحمد تنها کند همچو سایر نوافل  
وبدانکه اتفاق کرده اند علمای ما قدس الله ارواحهم بر اینکه قنوت  
همچنانکه سنت است در نمازهای واجبی سنت است در هر رکعت  
دویم از نوافل مگر رکعت دویم شفع که در وقنوت نیست بلکه قنوت  
در رکعت سیم است که آنرا وتر گویند چنانکه عنقریب مذکور میشود  
وکافیهست

از قنوت اینکه بگوید اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا في الدنيا والاخرة انك على كل شئ قدير وسنت است بلند خواندن قنوت اگر چه در نوافل روز باشد وهمچنین سنت است تطویل قنوت خصوصا در نماز شب که وقت آن وسیع است واز قنوتهای مختصر که سزاوار است که در نماز واجب وسنت خوانده شود ایندعاست الهی کیف ادعوك وقد عصيتك وكيف لا ادعوك وقد عرفت حيك في قلبي وان كنت عاصيا مددت اليك يدا بالذنوب مملوة و عينا بالرجاء ممدودة مولاي انت اعظم العظماء وانا اسير الاسراء وانا الاسير بذنبي المرتهن بجرمي الهی لئن طالبتني بذنبي لاطالبنك بكرمك ولئن طالبتني بجريرتي لاطالبنك بعفوك ولئن امرت بي الى النار لاخبرن اهلها اني كنت اقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان الطاعة تسرك والمعصية لا تضرك فهب لي ما يسرك واغفر لي ما لا يضرك يا ارحم الراحمين وسنت است که میانه هر دو رکعت از هشت رکعت نماز شب ایندعا بخواند اللهم اني اسئلك ولم يسئل مثلك انت موضع مسألة السائلين ومنتهى رغبة الراغبين ادعوك ولم يدع مثلك وارغب اليك ولم يرغب الي مثلك وانت مجيب دعوة المضطرين وارحم الراحمين واسئلك بافضل المسائل وانجحها واعظمها يا الله يا رحمن يا رحيم وباسمائك الحسنی وامثالك العليا ونعمك التي لا تحصى وباكرم اسمائك و احبها اليك واقربها منك وسيلة واشرفها عندك منزلة واجزلها لديك ثوابا و اسرعها في الامور اجابة وباسمك المكنون الاكبر الاعز الاجل الاعظم الاكرم الذي تحبه وتهويه وترضى به عمن دعاك فاستجبت له دعاء وحق عليك ان لا تحرم سائلك ولا ترده وبكل اسم هو لك في التوراة والانجيل والزبور والفرقان العظيم وبكل اسم دعاك به حملة عرشك وملائكتك وانبيائك ورسلك واهل طاعتك من خلقك ان تصلي على محمد وآل محمد وان تعجل فرج وليك وابن وليك وتعجل خزي اعدائه وان تفعل بي كذا وكذا بعد از آن حاجت خود را بخواهد وتسيح فاطمه زهرا عليها السلام بجا آورد وبعد از آن دو سجده شكر كند وبخواند در یکی از آن دو سجده این دعا را که منسوبست بحضرت امام زين العابدين صلوات الله عليه الهی وعزتك وجلالك وعظمتك لو اني منذ بدعت فطرتي من اول الدهر عبدتك دوام خلود ربوبيتك بكل شعرة في كل طرفة عين سرمد الابد بحمد الخلائق وشكرهم اجمعين لكنت مقصرا في بلوغ اداء شكر خفي نعمة من

نعمك على ولو انى كربت معادن حديد الدنيا بانيابى وحرثت اراضيها  
 باشغار عينى وبكيت من خشيتك مثل بحور السموات والارضين دما  
 وصديدا لكان ذلك قليلا منى في كثير ما يجب من حفاك على ولو انك  
 الهى عذبتنى بعد ذلك بعذاب الخلائق اجمعين وعظمت للنار خلقى  
 وجسمى وملات طبقات جهنم منى حتى لا يكون في النار معذب  
 غيرى ولا يكون لجهنم حطب سواى لكان ذلك بعدلك على قليلا في  
 كثير ما استوحبه من عقوبتك پس ده نوبت بگويد يا الله يا الله پس  
 ايندعا بخواند صل على محمد وآله وارحمنى وثبتنى على دينك ودين  
 نبيك ولا تزغ قلبى بعد اذ هديتني وهب لي من لذك رحمة انك انت  
 الوهاب فصل بعد از فارغ شدن از هشت ركعت نماز شب وآداب  
 وادعيه شروع كند در دو ركعت شفيع ومفرده وتر وافضل اوقات آن ما  
 بين فجر اول وفجر دويم است ودر هر يك از دو ركعت شفيع بعد از  
 حمد سوره توحيد بخواند واگر خواهد در ركعت اول سوره قل اعوذ  
 برب الغلق ودر ركعت دويم سوره قل اعوذ برب الناس بخواند وبعد از  
 سلام دادن اين دعا بخواند الهى تعرض لك في هذا الليل  
 المتعرضون وقصدك فيه القاصدون وامل فضلك ومعروفك الطالبون  
 ولك في هذا الليل نفحات وجوائز وعطايا و مواهب تمن بها على من  
 تشاء من عبادك وتمنعها من لم تسبق له العناية منك وها انا ذا  
 عبدك الفقير اليك المؤمل فضلك ومعروفك فان كنت يا مولاي في  
 هذه الليلة تفضلت على احد من خلقك وعدت عليه بعائدة من  
 عطفك فصل على محمد وآله الطيبين الطاهرين الخيرين الفاضلين  
 وجد على بطولك ومعروفك يارب العالمين و صلى الله على محمد  
 خاتم النبيين وآله الطاهرين الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم  
 تطهيرا ان الله حميد مجيد اللهم انى ادعوك كما امرت فاستجب لي  
 كما وعدت انك لا تخلف الميعاد پس اشتغال نمايد بگذاردن مفرده وتر  
 وافتتاح كند بتكبيرات سبعة وادعيه ثلثه وبخواند در او بعد از حمد  
 سوره توحيد را سه نوبت ومعوذتين پس بردارد دستها را برابر رو  
 وقنوت كند در حالتيكه بگريد يا بگرياند خود را بايندعا لا اله الا الله  
 الحليم الكريم لا اله الا الله العلى العظيم سبحانه الله رب السموات  
 السبع ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم  
 اللهم انت الله نور السموات والارض وانت الله زين السموات والارض  
 وانت الله جمال السموات والارض وانت الله عماد السموات والارض  
 وانت الله قوام السموات والارض وانت الله صريح المستصرخين

وانت الله غياث المستغيثين وانت الله المفرج عن المكروبين وانت الله  
 المروج عن المغمومين وانت الله مجيب دعوة المضطرين وانت الله  
 اله العالمين وانت الله الرحمن الرحيم وانت الله كاشف السوء وانت

الله بك تنزل كل حاجة يا الله ليس يرد غضبك الا حلمك ولا ينجى من عقابك الا رحمتك ولا ينجى منك الا التضرع اليك فهب لي من لانك يا الهى رحمة تغنينى بها عن رحمة من سواك بالقدرة التى بها احيت جميع ما في البلاد وبها تنشر ميت العباد ولا تهلكنى غما حتى تغفر لى وترحمنى وتعرفنى الاستجابة في دعائى وارزقنى العافية الى منتهى اجلى واقلنى عثرتى ولا تشمت بى عدوى ولا تمكنه من رقبتي اللهم ان رفعتنى فمن ذا الذى يضعنى وان وضعتنى فمن ذا الذى يرفعنى وان اهلكتنى فمن ذا الذى يحول بينك وبينى او يتعرض له في شئ من امرى وقد علمت ان ليس في حكمك ظلم ولا في نعمتك عجلة فانما يعجل من يخاف الفوت وانما يحتاج الى الظلم الضعيف وقد تعاليت عن ذلك يا الهى فلا تجعلنى للبلاء غرضا ولا لنعمتك نصبا ومهلنى ونفسنى واقلنى عثرتى ولا تتبعنى ببلاء على اثر بلاء فقد ترى ضعفى وقلة حيلتى استعيز بك الليلة فاعدنى واستجير بك من النار فاجرنى واسئلك الجنة فلا تحرمنى پس بخواند در قنوت هر دعا كه خواهد وهفتاد نوبت استغفار كند باين طريق استغفر الله ربى واتوب اليه وبعد از آنكه دعا كند از براى چهل شخص يا بيشتر از برادران مؤمن باين طريق اللهم اغفر لفلان و فلان واسم ايشان را ذكر كند تا آخر واگر صد نوبت استغفار كند افضل است وثواب آن بيشتر است پس هفت نوبت بگويد استغفر الله الذى لا اله الا هو الحى القيوم بجميع ظلمى وجرمى و اسرافى على نفسى واتوب اليه پس بگويد رب اسأت وظلمت نفسى وبنس ما صنعت وهذه يداى يا رب جزاء بما كسبت وهذه رقبتي خاضعة لما اتيت وها انا ذا بين يديك فخذ لنفسك من نفسى الرضا حتى ترضى لك العتبي لا اعوذ بك پس سيصد نوبت بگويد العفو العفو پس بگويد رب اغفر لى وارحمنى وتب على انك انت التواب الرحيم وبدانكه قنوت در نماز وتر در ركعت سيم است پس در ركعت دويم شفيع قنوت بخواند واگر وقت تنگ باشد از تطويل قنوت اختصار كند بر آنچه وقت وسعت آن داشته باشد وبعد از سلام تسييح فاطمه زهرا عليها السلام بجا آورد وبعد از آن سجده كند واين دعا بخواند اللهم صلى على محمد وآله وارحم ذلى بين يديك وتضرعى اليك ووحشتى من الناس وانسى بك يا كريم

[ 73 ]

يا كائنا قبل كل شئ يا كائنا بعد كل شئ يا مكون كل شئ لا تفضحنى فانك بى عالم ولا تعذبني فانك على قادر اللهم انى اعوذ بك من كرب الموت ومن سوء المرجع في القبور ومن الندامة يوم القيمة اسئلك عيشة هنيئة وميتة سوية ومنقلبا كريما غير مخز ولا فاضح اللهم ان مغفرتك اوسع من ذنوبى ورحمتك ارحى عندي من

عملی فصل علی محمد وآل محمد واغفر لی یا حیا لا یموت وبعد از فارغ شدن از مفرده وتر و آنچه متعلق است بان از ادعیه و آداب دو رکعت نافله صبح را بگذارد و در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت دویم بعد از حمد سوره قل هو الله پس چون سلام دهد بر پهلوی راست بخوابد رو بقبله و جانب راست رو را بدست راست بگذارد و این دعا بخواند استمسکت بعروة الله الوثقی التي لا انفصام لها و اعتصمت بحبل الله المتین و اعوذ بالله من شر فسقة العرب والعجم ومن شر فسقة الجن والانس ربی الله ربی الله ربی الله امننت بالله و توکلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدرا حسبی الله و نعم الوکیل اللهم من اصبح وله حاجة الی مخلوق فان حاجتی و رغبتی الیک وحدک لا شریک لک الحمد الحمد لله رب الصباح الحمد لله فالق الاصباح الحمد لله ناشر الارواح الحمد لله قاسم المعاش الحمد لله جاعل اللیل سکنا والشمس والقمر حسبانا ذلك تقدير العزيز العليم اللهم صلی علی محمد وآل محمد واجعل فی قلبی نورا و فی بصری نورا و علی لسانی نورا و من بین یدی نورا و من خلفی نورا و عن یمینی نورا و عن شمالی نورا و من فوقی نورا و من تحتی نورا و اعظم لی النور واجعل لی نورا امشی به فی الناس ولا تحرمنی نورک یوم القيمة پس بخواند آیه الكرسی و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و پنج آیه از آخر سوره آل عمران ان فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل والنهار لایات لا ولی الا للذین یدکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و ما للظالمین من انصار ربنا انما سمعنا منادیا ینادی للایمان ان امنوا بربکم فامنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیناتنا و توفنا مع الابرار ربنا و اتنا ما وعدتنا علی رسلك و لا تخزنا یوم القيمة انک لا تخلف المیعاد پس تسبیح فاطمه

[ 74 ]

زهرا علیها السلام بجا آورد و بعد از آن صد نوبت بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده استغفر الله ربی و اتوب الیه بعد از آن هفت نوبت بگوید بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس دو سجده شکر بجا آورد بطریقی که قبل از این مذکور شد و این دعا را نیز بخواند اللهم رب الفجر واللیالی العشر والشفع والتر واللیل اذا یسر ورب کل شیء وآله کل شیء و خالق کل شیء و ملیک کل شیء صل علی محمد وآل محمد و افعل بی و بفلان و فلان یعنی نام برادران مؤمن ببرد ما انت اهله و لا تفعل بنا ما نحن اهله فانک

اهل التقوى واهل المغفرة دویم از نمازهای سنتی نمازیست که بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله منسوبست و آن دو رکعت است در هر رکعتی فاتحه یکنوبت وانا انزلناه پانزده نوبت بخواند و در رکوع نیز انا انزلنا پانزده نوبت بخواند وهمچنین در هر سر برداشتن از رکوع ودر هر سجود ودر هر سر برداشتن از سجود سیم نمازیکه بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منسوبست و آن چهار رکعت است بدو سلام در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند وقل هو الله پنجاه نوبت چهارم نمازیکه بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوبست و آن دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یکنوبت وانا انزلناه صد بار ودر رکعت دویم فاتحه یکبار وقل هو الله صد بار پنجم نمازی که منسوبست بجعفر طیار رضی الله عنه و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول بعد از فاتحه اذا زلزلت بخواند ودر رکعت دویم بعد از فاتحه والعیادیات ودر رکعت سیم بعد از فاتحه اذا جاء ودر رکعت چهارم بعد از فاتحه قل هو الله و قبل از هر رکوع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پانزده نوبت بخواند ودر هر رکوع ( 1 ) ده نوبت ودر هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت ودر هر سجود ده نوبت ودر هر سر برداشتن از سجود ده نوبت پس این تسبیح در این نماز سیصد نوبت گفته میشود این نماز را اگر هر شب گذارند ثواب عظیم دارد واگر میسر نشود هر هفته یکنوبت گذارند والا هر ماه یکنوبت والا هر سال یک نوبت واگر شخصی نوافل یومیة را باین طریق گذارد ثواب هر دو را در می یابد وبعضی از مجتهدین برآنند که نماز واجب یومیة را نیز باینطریق میتوان گذارد ومصلی ثواب هر دو را خواهد یافت وجایز است که در رکعت اول این نماز بجای آن سه سوره سوره قل هو الله بخواند و سنت است که چون از این نماز فارغ شود این دعا بخواند سبحان من لبس العز والوقار سبحان من تعطف بالمجد وتکرم به سبحان من لا ینبغی التسخیر الا له سبحان من احصى کل شیء علمه سبحان ذی المن والنعم سبحان ذی القدرة والکرم سبحان ذی العزة والفضل سبحان

(1) ذکر رکوع وسجود را پیش از تسبیح بگوید علی الاحوط صدر دام  
 ظله



تمت صدقا وعدلا صل علی محمد واهل بینه بعد از آن حاجت خود را بخواهد ششم نماز اعرابی ( 1 ) و آن ده رکعتست دو رکعت بیکسلام بعد از آن هشت رکعت دیگر هر چهار رکعت بیکسلام و وقت آن چاشت روز جمعه است در رکعت اول بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق هفت نوبت بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس هفت نوبت و چون سلام دهد آیه الکرسی را هفت نوبت بخواند و بعد از آن هشت رکعت باقی را بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اذا جاء یکنوبت بخواند و قل هو الله بیست و پنج نوبت و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید سبحان الله رب العرش الکریم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هفتم نماز طلب باران و آنرا نماز استسقا گویند و گذاردن آن بجماعت افضل است و سنت است که امام در خطبه روز جمعه مردم را امر کند بتوبه و بآنکه سه روز بعد از روز جمعه روزه بدارند و در روز سیم که روز دو شنبه است بصحرا روند اگر در مکه نباشند که در مکه این نماز را در مسجد الحرام گذارند و سنت است که با برهنه بخشوع و خشوع و استغفار کنان بصحرا روند و مردان پیر و زنان پیر و اطفال و چهار پایانرا ببرند و اطفال را از مادران جدا سازند و زنان جوان و مخالفان ملت را همراه نبرند و مؤذنان پیش پیش باشند و در وقت نماز بجای اذان سه نوبت الصلوة بگویند و وقت این نماز وقت نماز عید است و آن دو رکعتست بطریق نماز عید مگر دعای قنوت که در قنوت این نماز این دعا بخواند اللهم اسق عبادک و بهائمک و انشر رحمک و احی بلادک المیتة و چون از نماز فارغ شوند پیشنماز بر منبر رود و ردای خود را بگرداند یعنی آنچه بردوش را ستست بر دوش چپ اندازد و بر عکس دو خطبه بخواند و چون از خطبه فارغ شود رو بقبله کند و صد نوبت الله اکبر بگوید و بعد از آن رو بجانب راست کند و صد نوبت لا اله الا الله بگوید بعد از آن رو بجانب چپ کند و صد نوبت سبحان الله بگوید و بعد از آن رو بجانب حاضران کند و صد نوبت الحمد لله بگوید و همه حاضران با او جمیع این ذکرها را باواز بلند بگویند هشتم نماز عید غدیر است و آن دو رکعت است در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند و هر یک از آیه الکرسی و انا انزلناه و قل هو الله را ده نوبت بخواند و اول وقت آن قبل از زوال است به نیم ساعت و سنت است که بعد از نماز دعای طویل که در مصباح مذکور است

(1) چون نماز چهار رکعتی مستحب معهود از شرع نیست پس ترک نماز اعرابی موافق با احتیاط است چنانچه گذشت صدر دام ظلّه.

بخواند وبعد از دعا حاجت خود را بطلبد وخطبه این نماز قبل از نماز  
 است بطریق نماز جمعه و زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 از دور و نزدیک در این روز سنت است ودر حدیث آمده که شهرت عید  
 غدیر در آسمان بیش از زمین است و ثواب تصدق بیکدرهم در این روز  
 برابر ثواب تصدق بهزار هزار درهم است و غسل کردن و روزه داشتن  
 و روزه داران را ضیافت کردن در این روز ثواب عظیم دارد نهم نماز روز  
 اول هر ماه و آن دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یکبار بخواند و قل  
 هو الله سی بار ودر رکعت دوم فاتحه یکبار وانا انزلناه سی بار دهم  
 نماز نافله ماه رمضان و آن هزار رکعتست و گذاردن آن بدو طریق  
 است طریق اول آنکه در شب اول تا بیست شب هر شب بیست  
 رکعت گذارد هشت رکعت میانه شام و خفتن و دوازده رکعت بعد از  
 خفتن ودر شب نوزدهم صد رکعت افزایند وپانصد رکعت که باقی  
 میماند ودر ده شب آخر هر شبی سی رکعت بگذارند هشت رکعت  
 میانه شام و خفتن و بیست و دو رکعت بعد از خفتن ودر شب بیست  
 و یکم صد رکعت افزایند و همچنین در شب بیست و سیم طریق دویم  
 آنکه در هر یک از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم بصد  
 رکعت اکتفا کند واز هشتاد رکعت که میماند چهل رکعت را در چهار  
 روز جمعه بگذارد هر روز ده رکعت چهار رکعت نماز حضرت امیر  
 المؤمنین علیه السلام و دو رکعت نماز فاطمه زهرا علیها السلام  
 و چهار رکعت نماز جعفر طیار و اگر پنج جمعه در ماه رمضان اتفاق  
 افتد مخیر است اگر خواهد در یک جمعه هیچ نگذارد و اگر خواهد چند  
 رکعت از آن جمله در جمعه پنجم بگذارد واز چهل رکعت باقی بیست  
 رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شب جمعه آخر  
 بگذارد و بیست رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در شب  
 شنبه که بعد از جمعه آخر است بگذارد و اگر ماه رمضان از سی روز  
 کمتر باشد نماز شب سی ام ساقط است و قضا آن شرعی نیست  
 و هر چه غیر از آن گذارده نشود قضا آن سنت است یازدهم نماز  
 روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن بیست و هفتم  
 ماه رجب است و این نماز دوازده رکعتست هر دو رکعت بیکسلاام در  
 هر وقت از آن روز که خواهد بگذارد ودر هر رکعت فاتحه یکبار و هر  
 سوره که خواهد یکبار بخواند و چون از نماز فارغ شود در همانجا که  
 نشسته است چهار نوبت بگوید لا اله الا الله والله اکبر والحمد لله  
 سبحان الله ولا حول ولا قوة الا بالله بعد از آن چهار نوبت بگوید الله  
 اکبر لا اشرك به شیئا بعد از آن حاجت خود را بطلبد دوازدهم نماز  
 شب مبعث و این نماز نیز دوازده رکعت است

هر وقت از شب که خواهد بگذارد در هر دو رکعت یکبار سلام بدهد  
 ودر هر رکعت فاتحه یکبار وهر یک از سوره ناس و سوره فلق وقل  
 هو الله بخواند چهار بار وچون از نماز فارغ شود در همانجا که  
 نشسته چهار نوبت بگوید لا اله الا الله والله اكبر والحمد لله وسبحان  
 الله ولا حول ولا قوة الا بالله بعد از آن حاجت خود را بخواند سیزدهم  
 نماز روز مباحله است وآن بیست و چهارم ذیحجه است وآن روز  
 تصدق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است بخاتم واین نماز مثل  
 نماز عید غدیر است چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی  
 الله علیه وآله وباقی ائمه معصومین علیهم السلام وآن دو رکعت  
 است بعد از زیارت کردن وچون زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه  
 السلام کند دو رکعت نماز زیارت حضرت آدم علیه السلام و دو رکعت  
 نماز زیارت حضرت نوح علیه السلام کند چون هر دو در آن مکان  
 مقدس مدفونند و سنت است که نماز زیارت را در بالای سر بگذارند  
 و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شخصی از دور زیارت کند یعنی در  
 شهر دیگر باشد اول دو رکعت نماز زیارت را بجا آورد وبعد از آن زیارت  
 کند پانزدهم نماز رغایب و آنرا در شب جمعه اول ماه رجب میان شام  
 و خفتن باید گذارد بعد از آنکه پنجشنبه را روزه بدارد واین نماز دوازده  
 رکعتست هر دو رکعت بیکسلاام ودر هر رکعت الحمد یکبار بخواند وانا  
 انزلناه سه بار وقل هو الله دوازده بار وچون سلام دهد هفتاد نوبت  
 بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد بعد از آن بسجده رود و هفتاد  
 نوبت بگوید سبح قدوس ربنا ورب الملائكة والروح وچون سر از  
 سجده بردارد هفتاد مرتبه بگوید رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم  
 انک انت العلی الاعظم باز بسجده رود و آنچه در سجده اول گفته  
 بهمان طریق باز بگوید وبعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی بطلبد  
 شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب وآن سی رکعتست هر دو رکعت  
 بیکسلاام در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند وقل هو الله پانزده نوبت  
 هفدهم نماز شب نصف شعبان وآن چهار رکعت است بدو سلام در  
 هر رکعت فاتحه یکبار بخواند وقل هو الله صد بار هجدهم نماز عید  
 ماه رمضان وآن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکبار بخواند وقل  
 هو الله هزار بار ودر رکعت دوم فاتحه یکبار وقل هو الله یکبار  
 نوزدهم نماز ساعت (1) غفلت وآن ساعت ما بین نماز شام و خفتن  
 است واین نماز را نماز غفيله گویند وآن دو رکعتست در رکعت اول  
 بعد از فاتحه این آیه بخواند وذالنون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر  
 علیه فنادی فی الظلمات

(1) احوط آنستکه نماز غفيله را از چهار رکعت نافله مغرب قرار دهند چنانچه گذشت صدر دام ظلّه.

[ 78 ]

ان لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين فاستجينا له ونجينا  
من الغم وكذلك نجى المؤمنين ودر ركعت دويم بعد از فاتحه اين آيه  
بخواند وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو ويعلم ما في البر والبحر  
وما تسقط من ورقة الا يعلمها ولا حبة في ظلمات الارض ولا رطب  
ولا يابس الا في كتاب مبين وبعد از آن دست بردارد واين قنوت  
بخواند اللهم انى اسئلك بمفاتيح الغيب التى لا يعلمها الا انت ان  
تصلى على محمد وآل محمد وان تقضى حاجتى بعد از آن حاجت  
خود را بطلبد بيستم نماز سنتى كه در وقت شروع در سفر بجا آورد  
وآن دو ركعت است در هر يك فاتحه وسوره يكبار بخواند وچون از  
نماز فارغ شود اين دعا بخواند اللهم انى استودعك نفسى واهلى  
ومالى ودينى ودينى و آخرتى و خواتيم عملى بيست ويكم نماز توبه  
وآن دو ركعتست در هر ركعت فاتحه وهر سوره كه خواهد بخواند  
واين نماز را بعد از توبه وغسل توبه بگذارد وچون از نماز فارغ شود  
دعاى توبه را كه در صحيفه كامله مذكور است بخواند بيست ودويم  
نماز هديه ميت است وآن دو ركعتست در ركعت اول فاتحه يكنوبت  
وآية الكرسي يكنوبت ودر ركعت دوم فاتحه يكنوبت وانا انزلنا ده  
نوبت وچون سلام دهد بگويد اللهم صلى على محمد وآل محمد  
وابعث ثواب هاتين الركعتين الى قبر فلان ونام ميت را ببرد ووقت اين  
نماز شب اول دفن ميت است بيست وسيم نماز روز عاشورا وآن  
چهار ركعت است بدو سلام در ركعت اول فاتحه يكنوبت بخواند وقل  
يا ايها الكافرون يكنوبت ودر ركعت دويم فاتحه يكنوبت وقل هو الله  
يكنوبت ودر ركعت سيم فاتحه يكنوبت وسوره احزاب يكنوبت ودر  
ركعت چهارم فاتحه يكنوبت وسوره منافقين يكنوبت و بعد از نماز  
زيارت حضرت امام حسين عليه السلام كند بيست وچهارم نماز روز  
نوروز است وآن چهار ركعت است بدو سلام در ركعت اول فاتحه  
يكنوبت وانا انزلناه ده نوبت و در ركعت دويم بعد از فاتحه ده نوبت قل  
يا ايها الكافرون ودر ركعت سيم بعد از فاتحه ده نوبت قل هو الله احد  
ودر ركعت چهارم بعد از فاتحه هر يك از قل اعوذ برب الفلق وقل  
اعوذ برب الناس ده نوبت وبعد از سلام بسجده رود واين دعا را در  
سجده بخواند اللهم صل على محمد وآل محمد الاوصياء المرضيين  
وعلى جميع اسمائك ورسلك افضل صلواتك وبارك عليهم بافضل  
بركاتك وصل على ارواحهم واجسادهم اللهم بارك على محمد وآل  
محمد وبارك لنا في يومنا هذا الذى فضلته وكرمته و

شرفته وعظمت خطرہ اللہم بارک لی فیما انعمت به علی حتی لا اشکر احدا غیرک و وسیع علی فی رزقی یا ذالجلال والاکرام ووقت این نماز بعد از فارغ شدنست از نماز ظهر وعصر وناقله آن که در اول وقت گذارده شود مطلب سیم در بیان احکام خللی که در نماز واقع میشود ودر آن سه مقصد است مقصد اول در بیان احکام خللی که موجب بطلان نماز است ودر آن بیست و سه امر است اول حدث کردن در اثنای نماز خواه از روی عمد واقع شود وخواه از روی سهو وخواه از روی اختیار وخواه از روی اضطرار وخواه قبل از سر برداشتن از سجده آخر نماز وخواه بعد از آن وشیخ ابن بابویه بر آنست که اگر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجده آخر واقع شود نماز باطل نمیشود وواجب است که وضو بسازد و نماز را با تمام رساند دویم عمدا پشت بقبله کردن بی ضرورت و اگر ضرورت باشد مثل وقت جنگ که خصم رو بقبله باشد ووقت نماز تنگ شده باشد نماز باطل نیست اما اگر پشت بقبله کردن از روی سهو واقع شود در اینصورت شرط بطلان نماز آنست که وقت نماز باقی باشد که اگر بعد از خروج وقت بخاطر رسد که پشت بقبله نماز کرده آن نماز صحیح (1) است چنانکه در بحث قبله مذکور شد سیم انحراف از قبله بجانب یمین یا یسار از روی عمد که بی ضرورت واقع شود اما اگر از روی سهو باشد وقتی آن نماز باطل است که وقت نماز باقی باشد چنانکه سابقا مذکور شد چهارم هر گاه ظاهر شود که غسل یا وضو یا تیمم یا خللی داشته مثل آنکه ظاهر شود که بعضی اعضا را نشسته یا مسح نکرده یا آب وضو یا غسل یا خاک تیمم مضاف بوده یا مشتبه بمضاف یا نجس بوده یا مشتبه بنجس یا آب یا خاک غصبی بوده یا مشتبه بغصبی دانسته وضو یا غسل یا تیمم کرده باشد اما اگر در وقت وضو یا غسل یا تیمم عالم بغصبیت یا اشتباه نباشد و بعد از آن ظاهر شود که غصبی بوده یا مشتبه بغصبی در اینصورت نمازیکه کرده صحیح است پنجم هر گاه نداند که یکرکعت گذارده یا دو رکعت ششم شک در عدد رکعات نماز مغرب کردن هفتم رکنی از ارکان خمسہ نماز که نیت و تکبیر احرام و قیام و رکوع و دو سجده است زیاده یا کم کردن اگر چه از روی سهو باشد هشتم فعل کثیر در اثنای نماز کردن بحیثیتی که در عرف او را مصلی نگویند اگر چه سهوا باشد اما اگر فعل قلیل باشد مثل کفش کردن یا عقرب بیکضرب کشتن یا یک قدم پیش یا پس رفتن نماز باطل نمیشود نهم سکوت طویل کردن

بطریق فعل کثیر که در عرف او را مصلی نگویند دهم یکرکعت یا زیاده فراموش کردن وبخاطر نرسد مگر وقتی در ما بین امری از صادر شده باشد که نماز بآن باطل شود عمدا وسهوا مثل حدث یا پشت بقبله کردن اما اگر در ما بین امری صادر شده باشد که اگر عمدا صادر شود نماز باطل میشود واگر سهوا صادر شود نماز باطل نمیشود مثل تکلم بدو حرف در اینصورت نماز باطل نمیشود وبا تمام باید رساند یازدهم در نماز چهار رکعتی یکرکعت سهوا زیاده کردن بشرط آنکه بعد از رکعت چهارم بمقدار تشهد ننشسته باشد که اگر بقدر تشهد ننشسته ( 1 ) باشد نماز او صحیح است هر چند تشهد نخوانده باشد دوازدهم کل نماز را پیش از وقت بجا آوردن خواه عمدا وخواه سهوا اما اگر بگمان آنکه وقت داخل شده نماز بگذارد ودر اثنای نماز وقت داخل شود در این صورت نماز او صحیح است سیزدهم دانسته در مکان غصبی یا در فرش غصبی یا در جامه غصبی نماز گذاردن چهاردهم در جامه یا بدن نجس که پیش از نماز میدانست که نجس است وبعد از آن فراموش کرد نماز گذاردن پانزدهم بی تقیه عمدا بطریق سنیان دست در نماز بستن شانزدهم در اثنای نماز عمدا چیزی خوردن هر چند اندک باشد هفدهم عمدا بدو حرف ( 2 ) تکلم نمودن هجدهم عمدا بقرهقه خندیدن نوزدهم از برای امور دنیا عمدا گریه کردن بیستم عمدا ترک واجبی از واجبات نماز کردن اگر چه رکن نباشد اما اگر بجهة جهل بمسأله عمدا ترک کند جهر را در جائی که جهر واجب است یا اخفات را در جائی که اخفات واجبست آن نماز صحیح است بیست ویکم عمدا زیاد کردن واجبی از واجبات نماز را اگر چه رکن نباشد بیست ودویم عمدا انحراف قلیل از قبله کردن که بحد یمین یا یسار نرسد بیست وسیم عمدا کشف عورت خود کردن مقصد دویم در بیان احکام خللی که بوقوع آن نماز باطل نمیشود وآن دو نوع است نوع اول در بیان خللی که بواسطه آن سجده سهو واجب نمیشود نوع دویم در بیان خللیکه بواسطه آن سجده سهو واجبست واحکام این دو نوع در دو فصل تفصیل مییابد فصل اول در بیان خللی که بواسطه آن سجده سهو واجب نمیشود وآن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی نماز است که قبل از فوت محل آن بیا آید پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند وبعد از خواندن سوره وقبل از رکوع بیادش آید فاتحه را بخواند

وسوره را معاوده نماید واگر رکوع را فراموش کند وبعد از خم شدن بقصد سجود وقبل از سجود بیادش آید راست ایستد ورکوع را بجا آورد وجایز نیست که اکتفا بان خم شدن کند

- (1) آنچه فرموده اند مضمون خبر وارد در این مقام است ولی منافی با احتیاط نیست پس اعاده نماز را مطلقا ترک ننمایند صدر دام ظله.  
(2) یا زیاده صدر دام ظله.

[ 81 ]

خواه آن خم شدن بعد رکوع رسیده باشد وخواه کمتر از حد رکوع باشد وخواه زیاده بر آن واگر دو سجده یا تشهد اول را فراموش کند وبعد از ایستادن وقبل از رکوع بیادش آید دو سجده و تشهد را بجا آورد ونماز را باتمام رساند واگر یک سجده را فراموش کرده پس اگر بعد از سجده که کرده نشستن وطمأنینه را بجا آورده احتیاج بنشستن وطمأنینه دیگر نیست والا بنشیند وطمأنینه را بجا آورد واحتیاج بسجده سهو نیست واگر پیشنماز در فعلی از افعال نماز شک کند ومأموم آنرا بر فعل آن یا بر عدم فعل واقف سازد بر پیشنماز واجبست که عمل بقول مأموم نماید اگر چه مأموم یک شخص باشد وعادل نباشد در اینصورت بر پیشنماز سجده سهو واجب نیست وواقف ساختن مأموم پیشنماز را جایز است که باشاره انگشتان باشد اگر نزدیک به پیشنماز باشد یا بلفظ قرآن مثل آنکه پیشنماز شک کرده باشد در نماز چهار رکعتی میانه دو وسه یا میانه سه وچهار ومأموم داند که سه رکعت گذارده پس از سوره کهف سیقولون ثلثة بخواند واگر شخصی سهو بسیار در نماز کند بحیثیتی که او را در عرف کثیر السهو گویند در این صورت تلافی آنچه نکرده بر وواجب نیست هر چند محلش باقی باشد وسجده سهو نیز بر او واجب نیست وبعضی از مجتهدین او را وقتی کثیر السهو میگویند که در سه نماز متوالی سه سهو کند یا در یکنماز سه سهو واگر شک بسیار کند بحیثیتی که در عرف او را کثیر الشک گویند ملتفت نشود هر چند محل باقی ( 1 ) باشد ونماز او صحیح است وسجده سهو بر وواجب نیست پس اگر مثلا شک کند در خواندن سوره قبل از رکوع بر وواجبست که بان ملتفت نشده هر چند محل باقی باشد برکوع رود وسوره را نخواند که اگر سوره را در اینصورت بخواند آن نماز باطل است هر چند بعد از خواندن ظاهر شود که سوره را نخوانده بود (2)

فصل دوم در بیان خللی که سجده سهو بسبب آن واجبست و آن در هفت موضع است اول فراموش کردن یک سجده دویم فراموش کردن شهادتین در تشهد سیم فراموش کردن صلوات بر پیغمبر و آل آن (ص) بشرط آنکه محل هر یک از این سه گذشته باشد پس در اینصورت واجبست که آنرا بعد از سلام دادن بجا آورد وبعد از آن دو سجده سهو بجا آورد واگر دو چیز از این سه چیز که مذکور شد فراموش شده باشد واجبست که اول بعد از سلام دادن هر دو را بآن ترتیب که فوت شده بجا آورد وبعد از آن از برای هر یک دو سجده سهو بکند اما لازم نیست که قصد کند که دو سجده اول از جهة خلل اولست و دو سجده ثانی از برای خلل دویم پس اگر در نماز ظهر مثلا تشهد اول را یا یک سجده را از رکعت سیم فراموش کرده باشد اول تشهد را بجا

- (1) اگر داخل فعل دیگر مثل تکبیر رکوع مثلا شده باشد صدر دام
- ظله. (2) احوط اتمام نماز واعاده ء آنست صدر دام ظله العالی.

[ 82 ] آورد و نیت چنین کند که تشهد فراموش شده نماز ظهر را بجا میآورم ادا واجب ( 1 ) تقرب بخدا واگر وقت گذشته باشد بجای ادا قضا بگوید وبعد از آن سجده فراموش شده را بهمین طریق بکند و سجدهای سهو را بعد از آن بجا آورد واگر دو سجده سهو تشهد را بر دو سجده سهو مقدم دارد بهتر است اما واجب نیست و نیت چنین کند که دو سجده سهو را از برای سهوی که در نماز ظهر کرده ام بجا میآورم واجب تقرب بخدا و ذکر ادا و قضا لازم نیست واگر در نمازی که باجاره یا بجهة پدر میکند مثل این سهو واقع شود نیت چنین کند که بنیابت فلان تشهد فراموش کرده را بجا میآورم بجهة آنکه واجب است بر و باصالة و بر من بنیابت ادا تقرب بخدا اما در نیت سجده سهو نام آن شخص بردن واجب نیست و بعضی از مجتهدین واجب میدانند و نیت سجده ء فراموش شده و سجده سهو را واجبست که مقارن سازد به پیشانی بر زمین گذاشتن و ذکر دو سجده سهو این است بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و چون سر از سجده دویم بردارد تشهد باینطریق (2) بخواند اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد بعد از آن سلام دهد و واجبست در آن استقبال قبله و طهارت از حدث و خبث چهارم از هفت موضعی که دو سجده سهو در آن واجبست شک کردنست میانه چهار رکعت و پنج رکعت چنانکه در بحث شکیات مذکور خواهد شد پنجم سلام دادن از روی سهو در غیر محل ششم ایستادن یا نشستن در غیر محل هفتم حرف زدن بزبانه از دو حرف



(3) غیر قرآن و دعا و بعضی از مجتهدین دو سجده سهو را واجب میدانند از برای هر زیاده و نقصی که در نماز واقع شود و نماز را باطل نسازد و این قول احوط ( 4 ) است و وقت آن بعد از سلام دادن است خواه از برای زیاده باشد و خواه از برای کم و بعضی از مجتهدین آنچه از برای نقص است مقدم بر سلام میدانند و اولی آنست که این دو سجده را قبل از فعل منافی و بعد از سلام دادن بیفاصله ( 5 ) بجا آورند مقصد سیم در بیان بیان احکام شک مصلی شک در نماز یا در غیر عدد رکعاتست یا در عدد رکعات و احکام هر یک در بحثی مذکور میشود بحث اول در شک در غیر عدد رکعات بدانکه هر گاه مصلی در فعلی از افعال نماز شک کند خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن پس اگر محل آن فعل نگذشته و اجبست که آنرا بجا آورد مثل آنکه قبل از رکوع شک کند که قراءت کرده یا نه یا بعد از قراءت و پیش از خم شدن بواسطه سجود شک کند که رکوع کرده است

(1) نیت اداء و قضاء نکند و اگر در رکعت اخیر بوده باشد اعاده شهادتین و صلوات و سلام را نمایند اگر سجده فراموش شده و اعاده سلام تنها را اگر صلوات فراموش شده و الله العالم صدر دام ظلّه العالی. ( 2 ) احوط تشهد متعارف است بزیادتی اشهد ان محمدا رسول الله بعد از شهادت بتوحید و پیش از صلوات و خواندن مجموع بقصد قربة مطلقه صدر دام ظلّه العالی. ( 3 ) از روی سهو صدر دام ظلّه ( 4 ) بملاحظه خبر وارد در اینمقام رعایت احتیاط را التبه نمایند صدر دام ظلّه ( 5 ) البته مبادرت در بجای آوردن سجده سهو نمایند صدر دام ظلّه العالی

[ 83 ]

یا نه یا قبل از درست (1) نشستن بواسطه تشهد یا راست ایستادن بواسطه قیام شک کند که سجود کرده است یا نه و اگر محل آن گذشته باشد یا شروع در واجب ( 2 ) دیگر کرده باشد بجای آوردن آن لازم نیست و شک مذکور از معرض اعتبار ساقط است مثل آنکه در اثنای قراءت شک کند که تکبیر احرام را بجا آورده یا نه یا در اثنای سجود شک کند که رکوع کرده یا نه یا در اثنای تشهد شک کند که سجود کرده یا نه یا در وقت شروع در قیام شک کند که سجود کرده یا نه اما در دو صورت آخر بعضی از مجتهدین برآنند که سجود را بجا

باید آورد و بدانکه هر گاه فعلی از افعال مشکوک فیه را در محل تلافی کند و بعد از آن ظاهر شود که آنرا بجا آورده پس اگر آن فعل رکن است نماز باطل میشود و اگر رکن نیست نماز صحیح است و اگر بعد از فوت محل تلافی کند نماز باطل است خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن بحث دوم در شک در عدد رکعات بدانکه شک در عدد رکعات نماز مغرب و نماز صبح موجب بطلان نماز است و همچنین شک میانه یکرکعت و دو رکعت هر چند در نماز چهار رکعتی باشد و هر گاه در نماز چهار رکعتی شک در میانه عدد رکعات واقع شود مشهور از آن دوازده صورتست اول شک کردن میانه دو و سه بعد از اتمام سجدتین و اتمام آن بفرغ شدن از ذکر سجده آخر است اگر چه سر از سجده ( 3 ) بر نداشته باشد پس واجب است که بنا بر سه نهد

و نماز را با تمام رساند و بعد از سلام دادن یکرکعت احتیاط ایستاده بگذارد یا دو رکعت نشسته دویم شک کردن میانه سه و چهار خواه سجدتین را با تمام رسانیده باشد و خواه نرسانیده باشد پس بنا بر چهار نهد و احتیاط بطریق سابق بجا آورد سیم شک کردن میانه دو و چهار بعد از اكمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت ایستاده بجهت احتیاط بگذارد و شیخ ابن بابویه شک میانه دو و چهار را باطل میداند چهارم شک کردن میانه دو و سه و چهار بعد از اكمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت احتیاط ایستاده بگذارد و دو رکعت نشسته و مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد و بعضی از مجتهدین ( 4 ) بر آنند که دو رکعت نشسته را مقدم باید داشت پنجم شک کردن میانه دو و پنج بعد از اكمال سجدتین ششم شک کردن میانه سه و پنج بعد از رکوع اما اگر قبل از رکوع این شک واقع شود آن رکعت را منهدم سازد یا شک او میانه دو و چهار افتد و حکم او مذکور شد اما بر اود سجده سهو واجبست بواسطه

( 1 ) بعد از درست نشستن و پیش از دخول در شهادتین سجده را بجای آورد و نماز را اعاده نماید. صدر دام ظلّه العالی. ( 2 ) واجب دیگر لازم نیست مستحب نیز چنین است بلی دخول در مقدمات مثل خم شدن و امثال آن محل اشکال است پس ترک احتیاط ننماید صدر دام ظلّه العالی. ( 3 ) ولی ترک احتیاط با تمام نماز و اعاده آن ننماید صدر دام ظلّه ( 4 ) عمل بفرمایش بعض از مجتهدین چون موافق با خبری است که در این مقام وارد شده است البته ترک ننماید و دو رکعت نشسته دیگر بعد از دو رکعت ایستاده نیز بجای آورند انشاء الله تعالی صدر دام ظلّه.

زیاده کردن قیام هفتم شک کردن میانه دو و سه و پنج بعد از اکمال سجدتین هشتم شک کردن میانه دو و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین در این چهار صورت مجتهدین را دو وجه است یکی آنکه بنا بر کمتر نهد و نماز را تمام کند و وجه دیگر آنکه نماز باطل است و در صورت آخر وجهی دیگر گفته اند و آن بر چهار نهادن است و دو رکعت نماز ایستاده ایستاده بجا آوردن و دو سجده سهو کردن نهم شک کردن میانه دو و سه و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و این حکم صورت هشتم دارد با زیادتی دو رکعت احتیاط نشسته و اگر خواهد یکرکعت بجای آن ایستاده بگذارد دهم شک کردن میانه چهار و پنج پس اگر بعد از سجود است سلام دهد و دو سجده سهو بجا آورد و اگر قبل از رکوع است آن رکوع را منهدم سازد تا شک میانه سه و چهار شود پس مخیر است در گذاردن یکرکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته و دو سجده سهو بجا آورد و اگر بعد از رکوع است بعضی از مجتهدین نماز را باطل میدانند و بعضی مثل شک قبل از رکوع میدانند یازدهم شک کردن میانه سه و چهار و پنج در اینصورت بعضی از مجتهدین برآنند که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و نماز احتیاط نکند و بعضی برآنند که بنا بر چهار نهد و یکرکعت احتیاط ایستاده بگذارد و دو سجده سهو بجا آورد دوازدهم آنکه شک تعلق برکعت ششم گیرد در این صورت بعضی از مجتهدین برآنند که نماز باطل است و بعضی برآنند که بنا بر کمتر نهد و حکم آن مثل حکم تعلق شک برکعت پنجم است و هر گاه در عدد رکعات نماز سنتی شک واقع شود مصلی مخیر است در بنا بر اقل و بنا بر اکثر و بنا بر اقل افضل است فصل در بیان نماز احتیاط بدانکه آنچه در اصل نماز واجب است در نماز احتیاط واجبست مثل طاهر بودن از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت و نیت قربت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم و چهار امر در نیت آن واجبست که در نماز اصل واجب نیست اول قصد نماز احتیاط دویم تعیین یکرکعت یا دو رکعت سیم تعیین آنکه نشسته میشود یا ایستاده چهارم تعیین نمازیکه احتیاط بجهة اوست و در این نماز بعد از فاتحه سوره نمیباید خواند و فاتحه را بلند خواندن جایز نیست (1) و تسبیحات اربع قایم مقام فاتحه نمیشود و نیت چنین کند که دو رکعت ایستاده میگذارم جهة احتیاط فلان نماز از برای آنکه واجب است ادا تقرب بخدا و اگر نشسته میگذارد قصد نشسته کند و اگر بعد از وقتست قصد قضا کند (2) و هر گاه میانه نماز اصل و نماز احتیاط منافی نماز واقع شود مثل استدبار قبله یا حدث یا فعل کثیر در اینصورت

(1) حتی در بسمله آن علی الاحوط صدر دام ظلّه. ( 2 ) قصد وقضا البته نگذرد بلکه متعرض ادا وقضاً هیچ نشود صدر دام ظلّه.

[ 85 ]

بعضی از مجتهدین برآنند که نماز اصل باطل میشود واولی بطلان است (1) وهر گاه در اثنای ( 2 ) نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بعضی از مجتهدین برآنند که نماز احتیاط را تمام کند و چیزی دیگر لازم نیست و بعضی برآنند که نماز اصل باطل میشود و اعاده آن نماز باید کرد وقول دویم احوط است و اگر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بآن التفات نکند و نماز او صحیح است و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست بوده در این صورت نماز احتیاط نافله میشود و مصلی مخیر است میانه قطع و اتمام آن و بدانکه هر گاه شخصی که نماز احتیاط بر و واجب شده باشد ترک آن کرده نماز را از سر گیرد آن نماز در ذمت او ساقط ( 3 ) نمیشود و واجبست بر و که احتیاطی را که شارع فرمود بجا آورد و اگر نماز احتیاط را بعد از اعاده نماز اصل بجا آورد در این صورت نیز نماز در ذمت او باقیست بجهة آنکه فعل منافی در ما بین نماز اصل و نماز احتیاط واقع شده و آن نمازیست که بخلاف شرع کرده خاتمه در بیان احکام نماز قضا و نماز سفر و نماز خوف و نماز جماعت و در آن چهار فصل است فصل اول در بیان احکام نماز قضا هر گاه نمازی از نمازهای یومیه از شخصی فوت شده باشد و آن شخص در وقت فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس بوده باشد و کافر اصلی نبوده باشد قضای آن نماز برو واجبست پس اگر نماز در وقت جنون یا وقت حیض یا نفاس فوت شود قضا ندارد و همچنین هر گاه کافر اصلی مسلمان شود نماز ایام کفر قضا ندارد و اما کافر مرتد هر گاه مسلمان شود واجبست بر وقضای نمازهای ایام ارتداد و همچنین نمازی که در وقت خواب یا در وقت مستی از شخصی فوت شود قضای آن نماز نیز واجبست و اگر شخصی چیزی بخورد که موجب خوابی شود که همه وقت نماز در خواب باشد پس اگر نمیدانست که خوردن آن موجب اینچنین خوابیست بر وقضای آن نماز واجب نیست و اگر میدانست که موجب آنچنان خوابیست اما آنرا بواسطه معالجه مرض خورده و علاج بقول طبیب حاذق منحصر در آن بوده در اینصورت نیز قضای آن نماز واجب نیست و همچنین قضا ندارد اگر آنرا باکراه بخورد او داده باشند اما اگر نه بواسطه معالجه مرض خورده باشد یا بقول طبیب غیر حاذق تناول نموده باشد یا

علاج منحصر در آن نبوده باشد در این سه صورت ( 4 ) قضا برو واجبست و هر گاه شخصی سنی شیعه شود بر و واجب نیست که نمازیکه در ایام تسنن کرده قضا کند اما واجبست که نمازی که در ایام تسنن برو واجب بوده و از وفوت شده قضا کند و اگر شخصی محدث باشد و تا آخر وقت نماز

(1) البته عمل باین اولویت نمایند و احتیاط سبیل النجاة صدر دام ظلّه. (2) در ظاهر شدن در اثناء یا بعد از فارغ شدن که مسائلی است که مجال ذکر آن در حاشیه نیست صدر دام ظلّه. (3) اگر ترک نماز احتیاط نموده و مبطلی بعمل آمده نماز را از سر گیرد ظاهرا آن نماز از ذمه او ساقط میشود اگر چه معصیت کرده است صدر الملة و الدین دام ظلّه علی رؤس المسلمین. (4) در جمیع صور قضا را ترک نه نمایند صدر دام ظلّه.

[ 86 ]

نه آب یا بد و نه خاک که وضو سازد یا تیمم کند نماز از وساقط میشود اما در وجوب قضای آن میانه مجتهدین خلافت و اولی قضاست (1) اما اگر از وقت آن مقدار زمان گذشته باشد که طهارت و نماز را در آن بجا توان آورد و عمدا نماز نکرده باشد و بعد از آن آب و خاک نیابد در اینصورت قضای آن نماز برو واجبست (2) و بدانکه هر گاه نمازی از شخصی فوت شود و آن شخص در آنوقت صحیح و قادر بر قیام و بر همه افعال متعلقه بنماز بوده باشد آنشخص را جایز است که در ایام بیماری و عدم قدرت بر قیام و بر بعضی افعال آن نماز را بحسب مقدور قضا کند و لازم نیست که منتظر ایام صحت و قدرت بر همه افعال باشد پس بیماریکه قادر بر قیام نباشد جایز است که نشسته نماز کند خواه ادا و خواه قضا و اگر بر نشستن قادر نباشد بر جانب راست خوابیده نماز کند و اگر از آن عاجز شود بر جانب چپ و اگر از آن نیز عاجز باشد بر پشت خوابد بطریق وقت احتضار و رکوع و سجود را با اشاره بسر بجا آورد و اگر از اشارت بسر عاجز باشد بچشم اشارت کند و در این دو صورت سجود را از رکوع منخفص تر سازد و قراءت و باقی اذکار را بجا آورد و اگر از همه آنها عاجز باشد افعال نماز را بترتیب بخاطر بگذراند و اگر بیماری که نشسته نماز میگذارد در اثنای نشستن قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد

وقراءت کند واگر قراءت را تمام کرده باشد این ایستادن بجهة رکوع باشد ودرنگ کردن در این قیام واجبست اگر از قیام عاجز باشد اما در حال انتقال از قعود بقیام یا از قیام ( 3 ) بقعود قراءت نکند واگر

بیماریکه نشسته رکوع میکند بعد از رکوع وقبل از سجود قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد وبعد از آن بجهت سجود خم شود ودرنگ در این قیام لازم نیست ودر همه این احکام میانه اداء وقضا ( 4 ) فرق

نیست تتمه ترتیب در نماز قضا نزد جمعی از مجتهدین واجبست پس هر گاه از شخصی ظهري وعصري فوت شده باشد ونداند که اول کدام فوت شد در اینصورت سه نماز بگذارد یکعصر ما بین دو ظهر یا یک ظهر ما بین دو عصر واگر با ظهر عصر ومغربی فوت شده باشد در اینصورت بنه نماز گذاردن ذمت او بری میشود باین طریق که ظهري بگذارد باز عصری باز مغربى باز عصری باز مغربى باز عصری وبعد از آن ظهري وعصري وظهری بگذارد پس بهفت نماز ذمت او بری میشود واگر با ظهر وعصر ومغرب عشائی فوت شده باشد شانزده نماز بگذارد یکی از این چهار را بکند وسه دیگر را بعد از آن باز یکی دیگر را بگذارد وسه دیگر را بعد از آن باز دیگری وسه دیگر را

(1) بلکه احوط واحوط از آن جمع مابین اداء وقضاء است صدر دام ظلّه. (2) بلکه گذشتن مقدار زمان نماز تنها ظاهرا کافی است صدر دام ظلّه. (3) احوط در انتقال از قیام بقعود قرائت کردن است در حال قعود بنیت قریة مطلقه صدر دام ظلّه العالی. ( 4 ) احوط در قضایا وسعت وقت تأخیر است صدر دام ظلّه العالی.

[ 87 ]

بعد از آن باز دیگری وسه دیگر را بعد از آن واخصر از آن این است که آن هفت نماز را که مذکور شد قبل از عشا وبعد از عشا بگذارد پس پانزده نماز ذمت او بری میشود واگر با آن چهار صبحی فوت شده باشد بیست وپنج نماز بگذارد یکی از این پنج وچهار دیگر بعد از آن باز دیگری وچهار دیگر بعد از آن وهمچنین تا پنج نوبت واخصر از این آنست که چهار روز نماز را بترتیب بگذارد و بعد از آن صبحی بجا آورد تتمه اگر از شخصی یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شود ونداند که کدام نماز است پس اگر در حضر فوت شده صبحی ومغربی

وچهار رکعتی بگذارد وچهار رکعتی را اطلاق کند میانه ظهر وعصر وعشا ودر جهر واخفات آن مخیر است وهمچنین مخیر است میانه جهر واخفات هر نمازی که اطلاق کند میانه نماز جهری و نماز اخفاتی واگر در سفر فوت شده باشد مغربی بگذارد ودو رکعتی مطلق میانه صبح وظهر وعصر وعشا واگر مشتبّه باشد ونداند که آن نماز در سفر فوت شده یا در حضر دو رکعتی بگذارد مطلق میانه صبح وظهر وعصر وعشا وچهار رکعتی مطلق میانه ظهر وعصر وعشا ومغربی بکند واگر دو نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده چهار نماز بگذارد صبحی ودو چهار رکعتی چهار رکعتی اول را اطلاق کند میانه ظهر وعصر وچهار رکعتی دویم را میانه عصر وعشا ومغربی میانه دو چهار رکعتی بگذارد تا ترتیب حاصل شود واگر در سفر فوت شده سه نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح وظهر وعصر وبعد از آن مغربی وبعد از مغرب دو رکعتی مطلق میانه ظهر وعصر وعشا واگر مشتبّه باشد ونداند که آن دو نماز در سفر فوت شده یا در حضر پنج نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح وظهر وعصر وبعد از آن چهار رکعتی مطلق میانه ظهر وعصر وبعد از آن مغربی وبعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر وعصر وبعد از آن چهار رکعتی مطلق میانه عصر وعشا واگر سه نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده پنج نماز یومیّه را بترتیب بگذارد واگر در سفر فوت شده چهار نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح وظهر ودو رکعتی دیگر مطلق میانه ظهر وعصر بعد از آن مغربی وبعد از آن دو رکعتی مطلق میانه عصر وعشا واگر نداند که آن سه نماز در حضر فوت شده یا در سفر هفت نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح وظهر وعصر بعد از آن ظهر وعصری تمام بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر وعصر بعد از آن مغربی بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه عصر وعشا بعد از آن عشا را تمام بگذارد واگر چهار نماز فوت شده باشد پنج نماز حاضر را بگذارد اگر در حضر فوت شده باشد وپنجنماز مسافر را اگر در سفر فوت شده باشد واگر نداند

که این چهار نماز در سفر فوت شده یا در حضر هشت نماز بگذارد صبحی بعد از آن ظهری تمام بعد از آن ظهری قصر بعد از آن عصری تمام بعد از آن عصری قصر بعد از آن مغربی بعد از آن عشائی تمام بعد از آن عشائی قصر وهمچنین اگر پنج نماز شبانروزی فوت شود ونداند که در سفر فوت شده یا در حضر پس هشت نماز بهمین طریق بگذارد وبدانکه سه نماز است از نمازهای واجبی که قضا ندارد نماز جمعه وعید قربان وعید رمضان واما نماز آیات غیر زلزله پس اگر بعضی قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد وبعد از خروج وقت بر

آن مطلع شده باشد قضا ندارد و اگر قبل از خروج وقت مطلع شده  
و عمدا بجا نیاورده یا فراموش کرده بعضی از مجتهدین قضای آنرا  
واجب میدانند و بعضی واجب نمیدانند و اولی (1) وجوبست و اگر همه  
قرص آفتاب یا ماه گرفته شد بر جمیع تقادیر قضا لازم است خواه بعد  
از خروج وقت بر آن مطلع شده باشد و خواه قبل از آن و خواه عمدا  
بجا نیاورده باشد و خواه فراموش شده باشد و اما نماز زلزله در تمام  
عمر اداست فصل دوم در بیان احکام نماز سفر و اجبست بر مسافر  
که هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت بگذارد به هشت  
شرط اول قصد مسافت و آن هشت فرسخ شرعی است یا قصد  
چهار فرسخ بشرط آنکه اراده بازگشتن در همانروز یا در همان شب  
داشته باشد و فرسخی سه میل است و میلی چهار هزار گز است بگز  
دست و گزی بیست و چهار انگشت است که بعرض در پهلوی هم  
باشد و انگشتی هفت جو متوسط است که بعرض در پهلوی هم  
باشد و جوی هفت مواز مویهای یال یا بوبست که در پهلوی هم باشد  
پس فرسخ شرعی بگز شرعی دوازده هزار گز است و بانگشت  
دویست و هشتاد و هشت هزار انگشت است و بجو یک هزار هزار  
و سیصد و شانزده هزار جو است و بموی یا بو چهارده هزار هزار  
و سیصد و دوازده هزار مو است و این هشت فرسخ را در شرع برابر  
میدانند بیکروزه راهی که شتر بار دار برود بشرط آنکه آنروز معتدل  
باشد در درازی و کوتاهی و آن راه معتدل باشد در آسانی و دشواری  
و اگر موضعی باشد که دو راه داشته باشد یکی هشت فرسخ  
و دیگری کمتر در اینصورت جایز است از راه دور رفتن بقصد نماز قصر  
کردن و لازم نیست از راه نزدیکتر رفتن و نماز را تمام کردن و بدانکه اگر  
شخصی قصد مسافت نکند مثل آنکه در طلب غلام گریخته خود از  
شهر بیرون رود بقصد آنکه هر جا غلام را یا بد برگردد در اینصورت آن  
شخص را قصر کردن نماز جایز نیست هر چند از هشت فرسخ  
بیشتر رود اما در وقت برگشتن بشهر قصر کند اگر میانه او و شهر  
هشت فرسخ

(1) بلکه ظاهر اقوی وجوبست صدر دام ظله.

شرعی باشد یا بیشتر دوم آنکه از موضع اقامت آنمقدار برود که اذان  
را نشنود و دیوارها را تمیز نکند و این مقدار را حد ترخص گویند سیم  
آنکه سفر معصیت نباشد پس غلام گریخته وزن ناشزه و شکار کننده



که بمحض لهو ولعب شکار کند و شخصی که مقصد او امر حرام باشد هیچیک از اینها را قصر نماز جایز نیست چهارم آنکه سفر همه وقت نماز را فرا گرفته باشد پس اگر بسفر رود بعد از آنکه از اول وقت مقدار طهارت و نماز تمام گذشته باشد در اینصورت این نماز را تمام گذارد و قصر (1) جایز نیست و همچنین هر گاه از سفر بوطن آید و از وقت نماز مقدار طهارت و یکرکعت مانده باشد نماز را تمام بگذارد پنجم آنکه کثیر السفر نباشد یعنی در عرف او را کثیر السفر نگویند مثل مکاری و ملاح و بعضی از مجتهدین برآنند که وقتی کثیر السفر میشود که سه سفر کند و در ما بین این سه سفر ده روز در وطن خود توقف نکند و در غیر وطن خود نیز ده روز بقصد توقف نایستد پس ما دام که کثیر السفر باشد او را قصر کردن نماز جایز نیست ششم آنکه در اثنای سفر بوطن خود نرسد پس اگر مسافر در اثنای سفر بوطن خود عبور کند نماز را تمام کند هر چند قصد اقامت ده روز ننماید هفتم آنکه در اثنای سفر بموضعی (2) نرسد که او را در آنموضع ملکی باشد اگر چه یکدرخت باشد و ششماه در آن موضع توطن کرده باشد خواه آنمدت ششماه متوالی باشد و خواه متفرق پس هر گاه مسافر بچنین موضعی برسد واجبست که نماز را تمام کند اگر چه قصدش این باشد که زیاده بر یکروز یا کمتر در آنجا نباشد هشتم آنکه در اثنای سفر بیکی از چهار موضع که آن مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد کوفه و حایر کربلاست نرسد و مراد از حایر زمینی است که متوکل آب فرات را در آن سرداده بود تا مرقد مقدس حضرت امام حسین علیه السلام خراب شود پس آب بر دور آن زمین بر بالای هم ایستاده و یک قطره داخل آن نشد و آن را حایر جهة آن گفتند که آب حیران وار برگردان ایستاده بود و نتوانست که داخل آنموضع شود و آن صحن آستانه (3) مقدس است با عماراتی که در آنست پس هر گاه مسافر بیکی از آن چهار موضع برسد و قصد اقامت ده روز نکند برو لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیر است میانه قصر و اتمام و اگر نماز را تمام گذارد ثواب آن بیشتر خواهد بود و قول مشهور آنست تخیر میانه قصر و اتمام مخصوص مواضع اربع است و سید مرتضی با بعضی از مجتهدین برآنند که فرقی میانه این چهار مواضع و مشاهد مقدسه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نیست و ظاهر کلام ایشان آنست که اتمام نماز در همه این

- (1) قصر جایز بلکه ظاهرا لازم است ولی بملاحظه بعض اخبار دیگری که در این مقام وارد شده تمام را نیز بجای آورد صدر دام ظلّه.  
(2) احوط جمع است مگر آنکه منزلی داشته باشد که ششماه

متوالی توطن کرده باشد صدر دام ظله. ( 3 ) احوط اقتصاد به بیست و پنج ذراع است از چهار طرف قبر مطهر صدر دام ظله.

[ 90 ]

مواضع بر مسافر واجبست وقصر جایز نیست وابن بابویه بر آنست که در چهار موضع مذکور قصر واجبست واتمام جایز نیست واصح قول مشهور است وواجب نیست در نیت نماز قصد قصر یا اتمام کردن اما جایز است در اثنای نماز عدول کردن بقصر بعد از نیت اتمام وعدول کردن با تمام بعد از نیت قصر اما در صورت اولی وقتی عدول بقصر جایز است که برکعت سیم شروع نکرده باشد وهر گاه نماز در یکی از چهار موضع فوت شود مجتهدین را در کیفیت قضای آن سه احتمال است اول آنکه همچنانکه مکلف در ادا مخیر بود در قضا نیز مخیر است اگر چه قضا را در غیر چهار موضع بجا آورد دویم آنکه اگر مکلف قضا را در یکی از آن چهار موضع بجا میاورد مخیر است اما در غیر آن مخیر نیست بلکه قصر لازم است سیم آنکه مطلقا قصر لازم است خواه قضا در یکی از آن چهار موضع واقع شود وخواه در غیر آن واصح احتمال اولست ( 1 ) تتمه هر گاه شخصی بقصد سفر از شهر بیرون رود بموضعی رسد که از شهر تا آنموضع هشت فرسخ باشد ودر آنموضع انتظار قافله کشد وقافله دیر بهم رسد در اینصورت واجبست که از روزیکه بآن موضع رسیده تا سی روز نماز را قصر کند وبعد از سی روز نماز را تمام هر چند داند که قافله ساعتی دیگر میرسد وهمچنین هر مسافریکه در اثنای سفر بموضعی رسد ودر بودن ده روز در آنموضع متردد باشد پس ما دام که تردد او باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند وبعد از آن نماز را تمام گذارد اگر چه یک نماز باشد وبدانکه هر گاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز کند ودر اثنای آن ده روز از آن موضع بیرون رود بموضعی که حد ترخص است واز موضع اول تا این موضع کمتر از هشت فرسخ باشد پس اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول عزم داشته که معاودت کند وده روز مجدد در آنجا توقف نماید در اینصورت در وقت رفتن بموضع دویم ودر وقت معاودت ودر وقت توقف نماز را تمام بگذارد واگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول بعزم سفر بیرون رفته باشد نه بعزم آنکه بعد از عود ده روز در آنجا توقف نماید وعزم عدم توقف باقی باشد در اینصورت نماز را در وقت رفتن چون بمحل ترخص رسد ودر وقت برگشتن وتوقف نمودن قصر ( 2 ) کند و هر گاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز نماید وبعد از آن عزم را تغییر دهد وقصد سفر کند پس اگر بعد از عزم اقامت یک نماز را تمام گذارده باشد

باقی نمازها را که در آنموضع می گذارد تمام گذارد والا قصر کند  
وجایز است مسافر را در اثنای گذاردن نماز قصر قصد اقامت

(1) بلکه احتمال سیم احوط است صدر دام ظلّه. (2) احوط جمع  
است صدر دام ظلّه.

[ 91 ]

ده روز نماید پس در این حال لازم است که آن نماز را که شروع در آن  
کرده تمام بگذارد وسنت است که مسافر بعد از هر نماز قصر سی  
نوبت بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر فصل  
سیم در بیان نماز خوف بدانکه خوف موجب قصر نماز میشود خواه  
در سفر باشد وخواه در حضر وحضرت رسالت پناه صلی الله علیه  
وآله مکرر نماز خوف را بجماعت گذارده اند پس هر گاه خوف حاصل  
شود واعدا در غیر جهة قبله باشند واهل اسلام اراده نمایند که نماز  
را بجماعت گذارند وترسند که در اثنای نماز اعدا بر ایشان حمله آورند  
دو فرقه شوند اگر احتیاج بزیاذه از دو فرقه نباشد یکفرقه نماز را  
بجماعت گذارند وفرقه دیگر حراست ایشان نمایند و پیشنماز با  
یکفرقه یکرکعت بگذارد وچون برکعت دویم بر خیزد فرقه که اقتدا  
کرده اند قصد انفراد کنند ورکعت دویم را منفردا بگذارند وچون فارغ  
شوند بحراست اشتغال نمایند وفرقه دیگر آیند ورکعت اول خود را  
برکعت دویم پیشنماز اقتدا کنند وچون پیشنماز بتشهد نشیند ایشان  
بر خیزند ورکعت دویم را انفراد بگذارند وپیشنماز تشهد را تطویل  
نماید تا با ایشان تشهد را بفعل آورده سلام دهند واگر نماز مغرب  
باشد پیشنماز مخیر است بهر یک از این دو فرقه که خواهد یکرکعت  
بگذارد وبفرقه دیگر دو رکعت وجایز است که پیشنماز نماز را با  
یکفرقه بآخر رساند ونوبت دیگران نماز را با فرقه دیگر بگذارد واین  
نماز دویم پیشنماز نافله خواهد بود واگر اعدا در جهة قبله باشند  
ونمایان باشند پیشنماز اهل اسلام را دو صف سازد وصفی پیش  
وصفی پس وهر دو صف با او برکوع روند وچون او بسجود رود صف  
اول با او بسجود روند وصف دویم با او سجود نکنند بلکه ایستاده  
بحراست مشغول باشند وچون پیشنماز برکعت دویم شروع نماید  
بسجود روند وصف اول بحراست اشتغال نمایند وچون برکوع رود هر  
دو صف با او رکوع کنند وچون بسجود رود صف اول با او سجود کنند  
وصف دویم حراست نمایند وچون با صف اول بتشهد مشغول شود  
صف دویم بسجود روند وبعد از تشهد هر دو صف با او سلام دهند

و بدانکه در نماز خوف چون محل ضرورتست سلاح با خود داشتن واجبست هر چند سلاح نجس باشد و اگر کلاه خود پیشانی را بپوشد و نتوان دور کردن در وقت سجود دور کردن آن لازم نیست و نماز صحیح است تتمه هر گاه جنگ درگیرد در آن وقت بهر طریق که ممکن باشد ایستاده یا سواره یا در حالت راه رفتن نماز بگذارد پس اگر رو به قبله کردن در کل نماز متعذر باشد در بعضی که تواند بکند اگر چه تکبیر احرام باشد و بس و

[ 92 ]

سجده بریال اسب یا کوهه زین کند و اگر رکوع و سجود متعذر باشد اشارت بسر کافیت و اگر نتواند بچشم اشارت کند و اگر حال بجائی رسد که اشارت نیز ممکن نباشد عوض هر رکعت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بگوید پس عوض نماز مغرب سه نوبت بگوید و عوض هر یک از چهار نماز دیگر دو نوبت و نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم بجا آورد فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که نماز جماعت افضل است از نماز منفرد به بیست و چهار درجه و جماعت در نمازهای پنجگانه یومیه مستحب است باستحباب مؤکد و در نماز جمعه واجب است خواه سنت گذارده شود و خواه واجب و در نماز عید قربان و عید ماه رمضان هر گاه واجب باشد و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحب است اما در نماز سنتی جماعت حرامست مگر در شش جا اول نماز طلب باران دویم نماز عید قربان سیم نماز عید رمضان وقتی که سنت باشد چهارم نماز عید غدیر پنجم نماز بر میتی که بشش سال نرسیده باشد ششم نمازیکه یکنوبت پیشنماز گذارده باشد و جمعی حاضر شوند و خواهند که در آن نماز باو اقتدا کنند پس جایز است که پیشنماز آن نماز را نوبت دیگر بنیت سنت بگذارد و جمعی که با او آن نماز را گذارده بودند نیز جایز است که نوبت دیگر با او آن نماز را بنیت سنت بگذارند و بدانکه مشروع بودن نماز جماعت مشروطست بچهارده شرط اول آنکه پیشنماز بالغ باشد و بعضی از مجتهدین جایز داشته اند که طفل نزدیک بلوغ پیشنمازی کند و این مذهب ضعیف است دوم آنکه شیعه اثنی عشری باشد سیم آنکه عادل باشد اگر چه بنده باشد و بعضی از مجتهدین تجویز نکرده اند که بنده پیشنمازی غیر بنده کند و هر گاه بعد از نماز جماعت ظاهر شود که پیشنماز عادل نبوده بر مأمومین لازم نیست که نماز را اعاده کنند خواه وقت نماز باقی باشد و خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شود نیت انفراد کنند و آنچه بنیت اقتدا واقع شده صحیح است چهارم آنکه ایستاده نماز گذارند پس اگر بجهت بیماری نشسته نماز گذارد جایز نیست شخصی را که

قادر بر ایستادن باشد یاو اقتدا کند اما کسی که قدرت بر ایستادن ندارد جایز است پنجم آنکه از اخراج بعض حروف و فاتحه و سوره واذکار واجبی عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد او را جایز نیست که پیشنمازی شخصی کند که بر آن قادر باشد و جایز است که پیشنمازی مثل خود کند ششم آنکه مرد باشد هر گاه پیشنمازی مردان کند چه زنی پیش نمازی مردان کردن جایز نیست اما پیشنمازی زنان کردن جایز است مرد را وزن را و خنثی را جایز است که پیشنمازی زنان کند اما پیشنمازی مردان و مثل خود

[ 93 ]

جایز نیست هفتم آنکه مأموم تقدم بر پیشنماز نکند یعنی جای ایستادن او نزدیکتر بقبله نباشد اما در پهلوئی پیشنماز ایستادن او جایز است و بعضی از مجتهدین آنرا نیز جایز میدانند ( 1 ) و اگر سجده گاه مأموم بواسطه درازی قد او بقبله نزدیکتر باشد بعضی از مجتهدین نماز مأموم را جایز میدانند ( 2 ) و همچنین هر گاه مأمومین بر دور کعبه نماز گذارند جایز نیست که احدی از ایشان بکعبه نزدیکتر باشد از پیشنماز و اگر در اندرون خانه کعبه نماز گذارند جایز است که یکصف در پس سر پیشنماز و یک صف در پیش ایستند و بروی پیشنماز و جایز است که بر دور پیشنماز ایستند و او در میان دایره ایستد و اگر کشتی که مأمومین در آن نماز گذارند بوزیدن باد مقدم بر کشتی پیشنماز شود واجب است که مأمومین نیت انفراد کنند که اگر بر نیت جماعت نمایند نماز ایشان باطل است هشتم آنکه مأموم از پیشنماز بسیار دور نباشد ( 3 ) بحیثیتی که بخلاف عادت رسد اما اگر بعضی از مأمومین بواسطه تعدد صفها بسیار دور شوند قصور ندارد نهم آنکه مکان پیشنماز از مکان مأمومین آنقدر بلند نباشد که نتوان آنرا گام زدن ( 4 ) اما جایز است که مکان مأموم بلندتر باشد از مکان پیشنماز بزیاده از یک گام اما هر گاه زمین سر بالا یا سر اشیب باشد نماز جماعت در آن جایز است خواه مأموم بلندتر باشد خواه پیشنماز دهم نیت اقتدا کردن بعد از آنکه پیشنماز تکبیر احرام بگوید و اگر بی نیت اقتدا متابعت کند و امری که بر منفرد واجبست مثل ذکر رکوع و سجود بجا نیاورد نماز او باطل است اما بر پیشنماز نیت پیشنمازی واجب نیست مگر در نمازی که جماعت در آن واجبست مثل نماز جمعه که در آن بر پیشنماز نیت نماز جماعت واجبست یازدهم آنکه پیشنماز نزد مأمومین معین باشد پس اگر دو پیشنماز نماز گذارند و مأموم بیکی غیر معین اقتدا کند نماز او باطل است دوازدهم آنکه پیشنماز زیاده از یک شخص نباشد پس اگر اقتدا بدو

شخص کند نماز او باطل است اما اگر پیشنمازی را بیهوشی یا حدیثی واقع شود در اینصورت به واسطه این عذر مأموم را جایز است که در باقی نماز اقتدا به پیشنماز دیگر کند و بعضی از مجتهدین برآنند که بی عذر نیز جایز است در اثنای اقتدا به پیشنماز عدول به پیشنماز دیگر کردن خصوصا اگر پیشنماز دویم افضل و اتقی باشد سیزدهم آنکه مأموم پیشنماز را ببندد یا شخصی از مأمومین را ببندد که پیشنماز را بیواسطه ببندد بواسطه یا بوسایط پس اگر پرده یاد دیواری حایل باشد بحیثیتی که مأموم نه پیشنماز را ببندد و نه کسی را که بواسطه یا بوسایط

(1) واحوط نیز جایز نبودن است صدر دام ظلّه. (2) واحوط جایز نبودن است صدر دام ظلّه. (3) بملاحظه خبریکه تحدید دوریرا بمالا یتخطی فرموده البته زیاده بر خطوه متعارفه از سر مأموم تا موقف امام دور نباشد صدر دام ظلّه العالی. (4) بلکه مقدار یکه آنرا عرفا بلندتر از مکان مأمومین میگویند نباشد صدر دام ظلّه.

[ 94 ]

پیشنماز را ببندد نماز باطل است و اگر حایل کوتاه باشد چنانکه پیشنماز در وقت تشهد دیده نشود اما در وقت قیام دیده شود در اینصورت نماز جماعت صحیح (1) است اما اگر زن بمرد اقتدا کند و حایل در میان باشد نماز زن صحیح است چهاردهم آنکه صورت نماز پیشنماز مخالف صورت نماز مأموم نباشد پس در وقتیکه پیشنماز مثلا نماز کسوف میگذارد جایز نیست که شخصی در نماز صبح یا ظهر باو اقتدا کند و جایز است در نماز واجبی اقتدا کردن بشخصی که نماز سنت میگذارد در شش (2) صورت که قبل از این مذکور شد و همچنین جایز است اقتدا کردن در نماز ظهر بنماز عصر و بر عکس و در نماز ادا بنماز قضا و بر عکس و در نماز دو رکعتی بنماز سه رکعتی یا چهار رکعتی و بر عکس و چون نماز مأموم کمتر باشد مخیر است اگر خواهد انتظار پیشنماز کشد تا وقتی که سلام دهد او نیز سلام دهد و اگر خواهد بی انتظار سلام دهد اما انتظار افضل است اما اگر نماز مأموم اطول باشد مخیر است اگر خواهد قبل از آنکه پیشنماز سلام دهد برخیزد و تتمه نماز خود را بجا آورد و اگر خواهد انتظار سلام دادن او بکشد و بعد از آن نماز خود را تمام کند و انتظار افضل است تتمه بر مأموم واجبست متابعت کردن پیشنماز یعنی هیچیک

از اقوال و افعال نماز را قبل از پیشنهاد بفعل نیاورد اما با هم بجا آوردن جایز است مگر تکبیر احرام که آنرا واجبست که مأموم بعد از پیشنهاد بجا آورد پس اگر با هم تکبیر احرام را بجا آورند نماز مأموم باطل خواهد بود و بعضی از مجتهدین برآنند که متابعت پیشنهاد در اقوال سوای تکبیر احرام واجب نیست پس اگر مأموم ذکر رکوع یا سجود یا امثال آن را قبل از پیشنهاد بجا آورد قصوری ندارد و این قول اصح است و هر گاه بعضی افعال را پیش از پیشنهاد عمدا بجا آورد نماز او باطل نمیشود پس اگر قبل از پیشنهاد از رکوع کند واجبست که در رکوع توقف کند تا پیشنهاد رکوع را بجا آورد و نماز او صحیح (3) است مگر در یکصورت و آن آنست که عمدا برکوع رود قبل از آنکه پیشنهاد قراءت را تمام کند اما اگر از روی سهو قبل از پیشنهاد رکوع کند در اینصورت واجبست که سر از رکوع بردارد و متابعت پیشنهاد کند در رکوع و جایز است مأموم را سلام دادن قبل از آنکه پیشنهاد سلام دهد خواه ضرورت داشته باشد و خواه نه اما بعد از آنکه نیت افراد کند و همچنین جایز (4) است که در اثنای نماز نیت افراد نماید و تتمه ء نماز را منفردا بگذارد مگر نمازی که جماعت در آن واجبست مثل نماز جمعه و نماز عید وقتی که واجب شود و هر گاه مأموم در اثنای نماز نیت افراد کند پس اگر افراد کند او قبل از آنست که پیشنهاد حمد خوانده

(1) مشکل است صدر دام ظلّه العالی. (2) در بعضی از آنها معلوم نیست صدر دام ظلّه. (3) ترک احتیاط با تمام نماز و اعاده آن ننمایند صدر دام ظلّه العالی. (4) بملاحظه اخبار وارده از اهل بیت اطهار صلوات الله عليهم اجمعین بدون عذر و علت نیت افراد ننمایند صدر دام ظلّه العالی.

لازم است که او حمد و سوره را بخواند اگر محل سوره باقی باشد و اگر بعد از خواندن پیشنهاد (1) حمد را منفرد شده اکتفا بخواندن پیشنهاد کند در خواندن حمد و خود سوره را بخواند اگر محل سوره باقی باشد و اگر در اثنای خواندن پیشنهاد (1) حمد را یا سوره یا تسبیحات اربع نیت افراد کند لازم است که آنچه پیشنهاد نخوانده

بخواند واز مأموم غیر از قراءت حمد و سوره و تسبیحات ( 2 ) اربع چیزی ساقط نمیشود خواه قراءت پیشنماز را بشنود ( 3 ) و خواه نشنود اما تکبیر احرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام دادن بر مأموم واجبست و بفعل آوردن پیشنماز ازو ساقط نمیشود و بعضی از مجتهدین قراءت مأموم را حرام میدانند و بعضی مکروه مگر آنکه مأموم قراءت پیشنماز را بهیچ وجه نشنود در این صورت قراءت او را مکروه نمیدانند و بدانکه هر گاه شخصی وقتی برسد که پیشنماز در رکوع باشد در اینصورت نیت اقتدا کند و برکوع رود حکم آن دارد که کل رکعت را در یافته باشد هر چند بعد از فارغ شدن پیشنماز از ذکر رکوع رسیده باشد و اگر ترسد که تا بصف مأمومین رسیدن پیشنماز سر از رکوع بردارد در اینصورت مخیر است اگر خواهد ( 4 ) همانجا که رسیده نیت اقتدا کند و تکبیر احرام بگوید و برکوع رود و رکوع کرده خود را بصف رساند و اگر خواهد دو سجده را نیز آنجا بجا آورد و بعد از آن خود را بصف رساند و سنت است که در وقت رفتن بجانب صف پای خود را بر روی زمین بکشد و گام بر ندارد و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از رکوع برداشته و بسجود نرفته یا وقتی که در سجده اول باشد در این دو صورت سنت است که بنیت اقتدا تکبیر احرام بجا آورد و با پیشنماز سجده کند و چون پیشنماز برکعت دوم برخیزد با او برخیزد و نیت کرده نماز را از سر گیرد و بعضی از مجتهدین برآنند که نیت اول کافیتست و احتیاج به نیت دیگر نیست و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از سجده دوم برداشته بنشده نشسته باشد سنت است که بعد از نیت و تکبیر احرام با او بنشیند و ذکر خدا بجا آورد پس اگر تشهد آخر باشد مأموم آنقدر صبر کند که پیشنماز سلام دهد و بعد از آن برخیزد و نماز را بهمان نیت اقتدای سابق تمام کند و اگر تشهد اول باشد با پیشنماز برخیزد و نماز را بهمان نیت با تمام رساند و هر گاه مأموم دو رکعت آخر را با پیشنماز دریافته باشد مخیر است در دو رکعت باقی که منفردا میگذارد در میانه حمد و تسبیح اگر چه پیشنماز در دو رکعت فاتحه نخوانده باشد و بعضی از مجتهدین برآنند که هر گاه پیشنماز در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده باشد و اکتفا به تسبیح کرده باشد بر مأموم واجبست که در یکی از دو رکعت فاتحه بخواند و اکتفا به

( 1 ) احوط در نیت انفراد قبل از رکوع مطلقا خواندن حمد و سوره است صدر دام ظلّه. ( 2 ) سقوط تسبیحات از مأموم معلوم نیست ولی بملاحظ خبریکه در این مقام وارد است بنیت قربه مطلقه بخواند خالی از شبهه است صدر دام ظلّه. ( 3 ) با نشنیدن قرائت جهریه امام



قرائت را بنیت قربه مطلقه بخوانند صدر دام ظلّه العالی. ( 4 ) ولی  
آنقدر دور نباشد که مانع از تحقق جماعتست صدر دام ظلّه العالی.

[ 96 ]

تسبیح نکند و اگر شخصی بواسطه تقیه به پیشنماز سنی اظهار  
اقتدا نماید واجبست که آهسته قرائت کند و اگر مجال سوره خواندن  
نماند فاتحه کافیهست و اگر مطلقاً قرائت نکند نماز او باطل است و اگر  
در اثنای قرائت کردن او پیشنماز برکوع رود او نیز بر رکوع رود و از  
قرائت آنچه تواند بجا آوردن در وقت خم شدن و در حال رکوع قبل از  
ذکر بجا ( 1 ) آورد تتمه سنت است که صفهای نماز جماعت راست  
بدارند وصف اول را مخصوص اهل فضل و تقوی گردانند و اگر مأموم  
یک شخص باشد در جانب راست پیشنماز ایستد اگر مرد باشد و اگر  
زن یا خنثی باشد در پس سر پیش نماز ایستد و اگر زن پیشنمازی  
زنان کند داخل صف ایشان ایستد و تقدم بر ایشان نکند و نیز سنت  
است که پیشنماز در ذکر رکوع و سجود و قنوت جهر نماید و نماز را  
تطویل ننماید بسوره های دراز خواندن یا بتطویل قنوت یا ذکر رکوع  
و سجود و امثال آن و هر گاه پیشنماز در اثنای نماز واقف شود که  
شخصی داخل مسجد شد و اراده نماز جماعت دارد انتظار او بکشد  
بتطویل ذکر یا قرائت تا آن شخص رکعت را در یابد و میباید که مدت  
انتظار زیاده از مقدار ذکر رکوع نباشد و هر گاه داند که جماعتی حاضر  
خواهند شد که با او اقتدا کنند انتظار آمدن آنجماعت بکشد آنقدر که  
وقت فضیلت نماز فوت نشود و مکروهست که پیشنماز جولاه باشد  
اگر چه عالم باشد یا حجام باشد اگر چه زاهد باشد یا دباق باشد اگر  
چه عابد باشد و همچنین مکروهست که کور باشد یا افلج یا جذام یا  
برص داشته باشد مگر آنکه پیشنمازی جماعتی کند که در این علتها  
مثل او باشد و همچنین مکروهست اقتدا کردن شخصی که وضو دارد  
بشخصی که نماز را بواسطه ضرورت بتیمم میگذارد باب سیم از  
کتاب جامع عباسی در بیان احکام زکوة واجبی و سنتی و خمس  
واجبی و در آن سه مطلب است فصل اول بدانکه در باب زکوة دادن  
مبالغه بسیار در حدیث وارد است از آنجمله از حضرت رسالت پناه  
صلی الله علیه و آله منقولست که فرموده زکوا اموالکم حتی تقبل  
صلوتکم یعنی زکوة مال خود بدهید تا نماز شما قبول شود و نیز از  
آنحضرت منقولست که فرمود مانع الزکوة فی النار یعنی منع کننده  
زکوة در آتش خواهد سوخت و در حدیث نیز این مضمون وارد است  
که شخصی که زکوة مال

خود نمیدهد خدای تعالی در روز قیامت مار و افعی بر او میگذارد که دست او را بگزد و طوق گردن او باشد و هر شتر و گاو و گوسفندی که زکوة او را نداده باشند آنشخص را در زیر دست و پای خود میگیرند و شاخ داران او را شاخ میزنند تا وقتی که حساب خلائق بآخر رسد فصل دویم بدانکه زکوة در نه چیز واجب است طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و بر شخصی واجب است که بالغ و عاقل باشد و بنده نباشد و مالک نصاب باشد بتفصیلی که مذکور خواهد شد و قدرت داشته باشد که در مال خود تصرف نماید پس در مالی که غصب شده باشد زکوة نیست و زکوة طلا و نقره دادن وقتی واجبست که سه شرط بهم رسد شرط اول آنکه سکه داشته باشد اگر چه آن سکه متروک شده باشد و کسی بآن معامله نکند پس در شمشه طلا و نقره و طلا الات و نقره الات زکوة نیست و همچنین در زر مطلس اگر چه مردم بآن معامله کنند شرط دوم آنکه هر یک از طلا و نقره بنصاب رسیده باشد و نصاب طلا بیست مثقال شرعیست و در کمتر از بیست مثقال زکوة نیست و اگر بر بیست مثقال یکمثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده زکوة نیست تا بچهار مثقال رسد و همچنین اگر بر بیست و چهار مثقال یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده زکوة نیست تا وقتی که بچهار مثقال برسد و بر این قیاس و نصاب نقره دویست درهم است و در کمتر از آن زکوة نیست و همچنین اگر بر دویست درهم چیزی زیاده شود در آن زیاده زکوة نیست تا وقتیکه بچهل درهم برسد و بر این قیاس و زکوة طلا و نقره یک دانگ و نیم ده یکست پس زکوة بیست مثقال طلا نیم مثقال است و زکوة هر چهار مثقال که بعد از بیست مثقال بهم رسد ده یک مثقال است و زکوة دویست درهم نقره پنج درهم است و زکوة چهل درهم که بعد از دویست درهم بهم رسد یکدرهم است شرط سیم حولست یعنی آنکه نصاب مدت یازده ماه در ملک اینکس باشد و در این یازده ماه سکه دار باشد پس در اول ماه دوازدهم زکوة واجب میشود و اگر در اثنای این مدت چیزی از مقدار نصاب تلف شود یا بقرض بشخصی داده شود یا بعضی را طلا الات یا نقره الات یا مطلس سازد زکوة ساقط میشود هر چند تعمد کرده باشد تا زکوة بر او واجب نشود و بدانکه قرض داری مانع زکوة نمیشود پس اگر شخصی مالک دویست درهم باشد و دویست

درهم یا زیاده قرض داشته باشد زکوة دادن برو واجب است هر چند مالک

[ 98 ]

چیز دیگر نباشد فصل سیم در بیان زکوة گندم وجو وخرما ومویز زکوة در این اجناس اربعه واجب میشود بدو شرط اول آنکه خود این اجناس را کاشته باشد یا قبل از آنکه گندم وجو وانگور دانه بندد وخرما زرد یا سرخ شود بملک او در آید پس اگر گندم وجو وانگور بعد از دانه بستن وخرما بعد از آنکه سرخ یا زرد شود بملک شخصی در آید زکوة بر او واجب نیست شرط دوم آنکه بنصاب رسیده باشد وآن سیصد صاع شرعیست وصاع شرعی یکهزار ویکصد وهفتاد درهم شرعیست ودرهم شرعی بوزن چهل وهشت جو میانه است پس صاع بوزن پنجاه وشش هزار ویکصد وشصت جو میانه است چنانکه در بحث وضو مذکور شد وهر چه از نصاب زیاده باشد اگر چه آن یکمن باشد یا کمتر زکوة دادن آن واجبست وزکوة این اجناس ده یکست اگر باب روان یا آب باران یا بی احتیاج باب دادن حاصل شود ونصف ده یکست اگر باب چاه وگاو وامثال آن حاصل شده باشد واگر بهر دو حاصل شده باشد حکم بر اغلب است واگر برابر باشد چهار دانگ ونیم از ده یک آن باید داد پس اگر شصت خروار گندم بهر دوآب بالسویه حاصل شود زکوة آن چهار خروار ونیم است واعتبار نصاب این اجناس بعد از وضع خراج ( 1 ) وتخم وحصه بر زکر ونقصان گاو ومصالح الاملاک است واگر آب یا زراعت را قبل از دانه بستن خریده باشد قیمت آنرا نیز بیرون ( 2 ) کند وبعد از بیرون کردن اینها اگر مقدار نصاب بماند زکوة واجبست واگر کمتر بماند ساقط است وانگوری که عادت نیست که آنرا مویز کنند ورطبی که عادت نیست که آن را خرما کنند تخمین باید کرد که اگر مویز وخرما شود بنصاب میرسد یا نه اگر بنصاب رسد زکوة واجب است والا ساقط است وتا وقت دادن زکوة هر چه صاحب مال ازین اجناس تصرف نماید از انگور ورتب وغیره واجبست که مقدار زکوة آنرا معلوم خود سازد تا در وقت دادن زکوة عوض آن بمستحق رساند وهر گاه زکوة این اجناس را یکنوبت داده باشد دیگر دادن زکوة آنها واجب نیست اگر چه چند سال بر آن بگذرد فصل چهارم در بیان زکوة شتر وگاو گوسفند زکوة اینها واجب است بچهار شرط اول آنکه مدت یازده ماه در ملک اینکس باشند دوم آنکه در مدت مذکور قوت آنها از چریدن باشد نه از مال مالک سیم آنکه در مدت مذکور شتر وگاو را کار نفرمایند ( 3 ) مثل بار کردن وزمین شیار کردن چهارم آنکه بنصاب رسد پس در کمتر از پنج

(1) خراج سلطان شیعه موضوع نیست بلی آنچه از عین جنس میبرد زکوة آن مقدار را جایز است ندهند صدر دام ظلّه العالی. ( 2 ) احوط وضع نکردن مؤنه است خصوصا آنچه پیش از دانه بستن بوده است صدر دام ظلّه العالی. ( 3 ) چون در گوسفند کار فرمودن آن متعارف نیست صدر دام ظلّه العالی.

[ 99 ]

شتر زکوة نیست و تا به بیست و شش شتر نرسد زکوة هر پنج شتر یک رأس گوسفند است و چون به بیست و شش رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که یکسال تمام کرده باشد و داخل سال دویم شده باشد و چون بسی و شش رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که داخل سال سیم شده باشد و چون بچهل و شش رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و چون بشصت و یک رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که در سال پنجم داخل شده باشد و چون بهفتاد و شش رسد زکوة آن دو نفر شتر ماده است که داخل در سال سیم شده باشد و چون بنود و یک رسد زکوة دو نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و چون بصد و بصد و بیست و یک رسد (1) زکوة آن در هر چهل نفر یکشتر ماده است که در سال سیم داخل شده باشد و در هر پنجاه نفر یکنفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و گاو تا سی نرسد زکوة ندارد و چون بسی رسد زکوة آن یکفرد گوساله است خواه نر و خواه ماده که در سال دویم داخل شده باشد و چون بچهل رسد زکوة یکفرد گوساله است که در سال سیم داخل شده باشد و گوسفند تا بچهل نرسد زکوة ندارد و چون بچهل رسد زکوة یکرأس گوسفند است و چون بصد و بیست و یک رسد زکوة دو رأس گوسفند است و چون بدویست و یک رسد زکوة سه رأس گوسفند است و چون بسیصد و یک رسد زکوة چهار رأس گوسفند است و چون بچهار صد رسد زکوة در هر صد رأس یکرأس است و هر عددی که مذکور شد از شتر و گاو و گوسفند آنها در شرع نصاب گویند و هر چه در ما بین دو نصاب واقع است زکوة ندارد و گوسفند یکی بزرکوة داده میشود و اجبست که کمتر از هفت ( 2 ) ماهه نباشد و بیمار و عییناک و لاغر و آبستن ( 3 ) نباشد و اگر تازه زائیده باشد تا پانزده روز نگذرد بزرکوة نمیتوان داد فصل پنجم در مستحقان زکوة و ایشان هشت فرقه اند اول و دوم فقرا و مساکین

اند یعنی کسانی که مالک قوت یکساله خود و عیال خود نباشد و کسبی و صنعتی نداشته باشد که بآن وفا کند بشرط آنکه سید نباشد مگر آنکه زکوة دهنده سید باشد چه زکوة سید بر سادات رواست سیم جماعتی اند که حاکم شرع ایشانرا بواسطه اخذ زکوة از مردم وضبط محاسبه و قسمت آن تعیین نموده باشد و شرط نیست که این جماعت فقرا و مساکین باشند پس هر چند مالدار

(1) احوط آنست که بهر یک از چهل و پنجاه که تمام عدد را بگیرد یا کمتر باقی میماند بآن حساب کند بس در صد و بیست و یک اختیار چهل و در صد و پنجاه مثلا اختیار پنجاه نمایند انشاء الله تعالی او در کار نیز رعایت این احتیاط را مراعی دارند صدر دام ظلّه العالی. (2)

واحوط آنست که کمتر از یکساله نباشد صدر دام ظلّه العالی. (3)

علی الا حوط و در تازه زائیده احوط گذشتن دو راه است بر او وقوع گوسفندیکه مهیا از برای خوردن نموده اند ندهند صدر دام ظلّه العالی.

[ 100 ]

باشند آنچه حاکم شرع بحق السعی ایشان تعیین نماید میتوانند گرفت چهارم جماعت کافر که در جهاد مدد اهل اسلام میکنند پنجم هر بنده که در خدمت آقای خود مشقت و آزار کشد پس او را از زکوة میتوان خریدن و آزاد کردن و همچنین بنده که شرط کرده باشد که مبلغی بآقا دهد و بعد از آن آزاد باشد هر گاه عاجز باشد از تحصیل کل آن مبلغ یا بعض آن پس آنمبلغ را یا تتمه آنرا از زکوة آقای او میتوان داد تا آزاد شود ششم جماعتی که قرض بسیار بر آورده باشند و از دادن آن عاجز باشند بشرط آنکه آن قرض را در معصیت صرف نکرده باشند هفتم سبیل الله مثل پل ساختن و مسجد عمارت کردن و مدرسه جهة طالبان علم ساختن که بعلمی مشغول باشند که در آخرت نفعی از آن بایشان رسد هشتم ابن سبیل یعنی شخصی را که در شهر خود مالدار و غنی باشد اما بغربت افتاده و پربیشان شده باشد باو زکوة میتوان داد بشرط آنکه سفر او سفر معصیت نباشد و شخصی نیابد که از او قرض بگیرد یا چیزی از اموال که در شهر خود دارد بفروشد فصل ششم در بیان زکوة فطره بدانکه هر شخصی که عاقل و بالغ باشد و قادر بر قوت یکساله خود و عیال خود باشد خواه خود و عیال او روزه ء ماه رمضان گرفته باشند

وخواه نگرفته باشند بر او واجب است که از خود واز هر یک از عیالان مقدار یکصاع یعنی یکمن ویک چهار یک بوزن تبریز تخمینا از گندم یا جو یا خرما یا مویز یا برنج یا کشک یا شیر یا آنچه در اغلب اوقات قوت اهل آن ملک باشد بمستحق رساند و مقدار صاع قبل از این نیز مذکور شد ووقت دادن بمستحق نیت چنین کند که این جنس را بمستحق میدهم بجهة زکوة فطره واجب تقرب بخدا وکسیکه فقیر بود ویرا سنت است که زکوة فطره را اخراج نماید وکیفیت آن چنانست که یکصاع را نیت کند و بدست عیال بدهد تا یک یک بدست گیرند آنگاه از ایشان بستاند و بمستحق برساند و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است و جایز است دادن قیمت آن جنس بمستحق و اگر در شب عید رمضان مهمانی قبل از شام برسد فطره او بر اینکس واجبست خواه طعام این کس را خورد و خواه نخورد و همچنین هر غلام و کنیز که گریخته یا غایب باشند فطره ایشان نیز بر اینکس واجب است ما دام که مردن ایشان معلوم نباشد و وقت دادن زکوة فطره از اول شب عید است تا وقت ظهر روز عید و حرام است تاخیر آن بعد از آن پس اگر تاخیر کند به نیت قضا باید داد و بعضی از مجتهدین برآنند که تا آخر روز عید

[ 101 ]

بنیت ادا میتوان داد و بعد از آن قضاست مطلب دوم در بیان زکوة سنتی بدانکه زکوة در هشت چیز سنت است اول اسب مادیان است و زکوة هر اسبی در سالی دو مثقال شرعی طلاست اگر پدر و مادرش هر دو اصیل باشند یکمثقال است اگر یکی از ایشان اصیل باشد یا هیچیک اصیل نباشند بشرط آنکه تمام سال در صحرا بچرند یعنی علیق ایشان از مال مالک نباشد دوم از آنچه زکوة دادن در آن سنت است مالیست که مالک آن کاری کرده باشد که بواسطه آن کار زکوة در آن واجب نشده باشد مثل آنکه در اثنای سال بشخصی قرض دهد یا زر سکه دار را مطلق سازد یا از نصاب اول شتر یا گاو یا گوسفند چیزی بشخصی ببخشد پس مثل اینها زکوة دادن سنت است سیم از آنچه زکوة در آن سنت است حاصل مستقلات است مثل دکان و حمام و کاروانسرا و امثال آن پس سنت است که یک دانگ و نیم ده یک حاصل آنرا بزکوة بدهد هر چند بنصاب نرسد و حول نگذرد چهارم از آنچه زکوة در آن سنت است هر چیزیست که از زمین بروید و بکیل و وزن در آید مثل برنج و نخود و عدس و ماش و مانند آن و نصاب حول آن بطریق نصاب و حول گندم و جو و خرما و مویز است و همچنین در عشر و نصف عشر اما در سبزیها و خربزه و خیار و مانند آن زکوة سنت نیست پنجم مالی است که از آنچه زکوة دادن آن سنت است چند سال در دست مالک نباشد و بعد از چند سال بدست مالک آید

سنت است که زکوة یکساله آنرا بدهد ششم از آنچه زکوة در آن سنت است مالیست که مالک در آن شک داشته باشد که بنصاب رسیده یا نه سنت است که ما دام که شک داشته باشد زکوة آنرا هر ساله داده باشد هفتم از آنچه زکوة دادن آن سنت است مال تجارت است یعنی هر گاه شخصی متاعی چند بجهة تجارت بخرد یا ملکی را اجاره کند بقصد آنکه باجاره دهد که فایده از آن حاصل کند پس هر گاه رأس المال بنصاب طلا ونقره برسد ودر مدت یک سال نقصان نکند زکوة دادن آن سنت است هشتم از آنچه زکوة دادن آن سنت است مال طفل است هر گاه ولی طفل بآن تجارت کند از برای طفل وشرط زکوة تجارت بهمرسد سنت است که ولی از آن زکوة بدهد مطلب سیم در بیان احکام خمس بدانکه خمس در هفت چیز واجبست اول غنیمتی که از کافران حربی بدست آید هر مقدار که باشد دویم هر کانی که بهمرسد مثل فیروزه ومس وگل ارمنی ومانند آن بشرط آنکه بعد از اخراجات ضروری مثل کندن و صاف نمودن قیمت آنچه بماند بیست مثقال شرعی باشد و

[ 102 ]

بعضی (1) از مجتهدین را مذهب آنست که دادن خمس آن واجبست هر چند قیمت آن از بیست مثقال کمتر باشد سیم هر چه از دریا بغواصی بیرون آورند مثل مروارید ومرجان وغیر آن هر گاه قیمت آن بیست مثقال ( 2 ) طلا شود چهارم مال حلال هر گاه بمال حرام مخلوط شود وقدر حرام وصاحب آن معلوم نباشد اما اینقدر معلوم باشد که از پنج یک زیاده نیست در اینصورت خمس آنرا میباید داد هر مقدار که باشد وباقی حلال میشود واگر معلوم باشد که از پنجیک زیاده است خمس را باید داد وآن زیادتی را تخمین باید کرد وبفقرا ومساکین تصدق باید نمود پنجم زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد واجبست که خمس آن زمین یا خمس قیمت آن یا خمس حاصل هر ساله آنرا بدهد ششم زری که در زمین یافت شود پس اگر در بلاد کافران حربی یافت شده باشد دادن خمس آن واجبست خواه اثر اسلام بر آن باشد وخواه نباشد وباقی از آن شخص است که یافته است وهمچنین اگر در بلاد اسلام یافت شده باشد واثر اسلام بر آن نباشد که اگر اثر اسلام بر آن باشد لقطه ( 3 ) است واحکام بعد از این مذکور خواهد شد هفتم فایده که از تجارت یا زراعت یا حرفت ومانند آن بهمرسد پس هر گاه آن فایده زیاده از کل اخراجات یکساله اینکس باشد خمس زیاده را باید داد پس اگر شخصی از سود تجارت بیست تومان مثلاً حاصل کرده باشد و اخراجات لایق بحال او ده تومان شود ده تومان از آن بیست تومان بجهة اخراجات بردارد واز ده تومان

که میماند دو تومان بخمس بدهد و بر این قیاس است فایده که از زراعت و حرفت حاصل شود و اگر در آنسال پیشکشی ( 4 ) بشخصی بدهد یا زن بخواهد یا غلام ( 5 ) یا کنیزک بخرد یا او را جریمه کنند از جمله اخراجات سال حسابست پس آنچه بعد از وضع کل آنها بماند دادن خمس آن واجبست هر قدر که باشد و بدانکه نصف خمس تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد و نصف دیگر بسادات یعنی جمعیکه از جانب پدر بهاشم که جد حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله منسوبست اگر چه از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نباشند بشرط آنکه شیعه اثنی عشری باشد و ایتمام یا مساکین یا ابنای سبیل باشد و نصفی که باین جماعت متعلق است صاحب مال میتواند که خود میانه ایشان قسمت نماید و اما آن نصف که تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد در زمان غیبت بر صاحب مال واجب است که بجهت دهد تا مجتهدان را میانه آن جماعت قسمت نماید (6)

(1) فرمایش بعض از مجتهدین احوط است صدر دام ظلّه. ( 2 ) هرگاه قیمت آن یکمقال شود احتیاط رعایت نمایند صدر دام ظلّه العالی.  
(3) معلوم نیست پس خمس آن را البته بدهد صدر دام ظلّه العالی.  
(4) که غرض عقلائی در آن داشته باشد صدر دام ظلّه. ( 5 ) اگر ذی آن غلام و کنیز داشتن باشد صدر دام ظلّه. ( 6 ) اذن مجتهد نیز کفایت میکند صدر دام ظلّه.

[ 103 ]

باب چهارم از کتاب جامع عباسی در بیان احکام روزه واجب و سنتی و در آن چهار مطلب است مطلب اول در بیان محرّمات و مبطلات روزه بدانکه هشت چیز است که بفعل آوردن آن در روزه واجب حرام است و اگر بفعل آورند روزه باطل میشود اول چیزی خوردن و آشامیدن هر چند خوردن و آشامیدن آن خلاف عادت باشد و بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که خوردن چیزی که خلاف عادتست مثل پوست تخم مرغ و برگ درخت و مانند آن روزه را باطل نمیکند و این مذهب ضعیف است و هر گاه بلغم از دماغ یا از سینه بدهن آید فرو بردن آن روزه را باطل میسازد و اگر تشنگی یا گرسنگی بر شخصی



غالب شود چنانچه تحمل نتواند کرد در آنوقت بخورد اما زیاده ( 1 ) بر آنچه دفع مضرت کند نخورد و بر او واجبست ( 2 ) که لقمه را بزرگ کند و همچنین جرعه آب را که مدت خوردن و آشامیدن دراز نشود دویم از آنچه روزه را باطل میسازد انزال منی است عمدا بهر طریق که باشد اما اگر روزه دار در روز محتلم شود روزه او باطل نمیشود و لازم نیست که همانوقت غسل کند مگر آنکه وقت نماز تنگ شود و اگر داند که چون در روز خواب کند محتلم خواهد شد خواب کردن او از روی عمد و اختیار حرام است سیم از آنچه روزه را باطل میسازد داخل کردن حشفه است عمدا در قبل یا دبر مرده یا زنده پس روزه فاعل و مفعول هر دو باطل میشود و اگر شخصی زن خود را در روز بزور جماع کند کفاره خود و آن زن در گردن مرد است و اگر زن مرد را بزور جماع و ادارد کفاره زن و مرد بر زنست چهارم از آنچه روزه را باطل میسازد عمدا بر جنابت ماندن است تا وقت صبح پس قضا و کفاره لازم میشود و همچنین اگر زن تاخیر غسل حیض یا استحاضه یا نفاس کند تا وقت صبح داخل شود و اگر جنب بخوابد بقصد آنکه آخر شب غسل کند و تا صبح بیدار نشود نه قضا برو لازمست نه کفاره و اگر قصد آن داشت که غسل نکند هم قضا و هم کفاره لازمست و اگر غسل کردن و نکردن بخاطرش نرسیده باشد قضا لازمست نه کفاره ( 3 ) و همچنین اگر از خواب اول بیدار شود و نوبت دوم بخواب رود بگمان آنکه بجهت غسل کردن در آخر شب بیدار خواهد شد و تا صبح بیدار نشود قضا لازمست نه کفاره ( 4 ) و اگر در اینصورت گمان بیدار شدن نداشته باشد کفاره نیز لازم میشود و اگر نوبت سیم بخواب رود و تا صبح بیدار نشود قضا و کفاره برو لازمست هر چند بقصد غسل کردن بخواب رود و گمان داشته باشد که در شب بجهت غسل کردن بیدار خواهد شد

( 1 ) لزوم آن معلوم نیست صدر دام ظلّه. ( 2 ) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی. ( 3 ) احوط کفاره است نیز صدر دام ظلّه. ( 4 ) کفاره نیز احوط است صدر دام ظلّه.

پنجم از آنچه روزه را باطل میکند رسانیدن گرد غلیظ است عمدا بحلق و همچنین رسانیدن دود غلیظ و بخار غلیظ پس هر گاه یکی

ازین سه چیز را بخلق رساند از روی عمد قضا برو لازم است اما کفاره ندارد ششم از آنچه روزه را باطل میکند قی کردنست از روی عمد و آن موجب قضاست و کفاره لازم نیست و بعضی (1) از مجتهدین کفاره را نیز لازم میدانند اما اگر بی اختیار آید یا از روی سهو قی کند چیزی لازم نمیشود هفتم از آنچه روزه را باطل میکند فرو رفتن در آب است از روی عمد و آن قضا واجب است و بعضی از مجتهدین (2)

کفاره را نیز واجب میدانند و اگر جنب روزه واجب داشته باشد و غسل ارتماسی کند آن غسل باطل است هشتم از آنچه روزه را باطل میسازد دروغ گفتن است بر خدا مثل آنکه بگوید که فلان چیز را خدای تعالی حرام کرده یا فلان را حلال و این قول خلاف واقع باشد و همچنین دروغ گفتن بر پیغمبر (ص) بر یکی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و آن موجب قضاست و بعضی از مجتهدین (3) کفاره را نیز واجب میدانند و بعضی هیچیک را واجب نمیدانند

مطلب دوم در بیان روزه های واجب و سنت و مکروه و حرام و در آن چهار فصل است فصل اول در بیان روزه های واجب و آن بر هشت قسم است اول روزه ماه رمضان است و ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان بیکی از سه چیز اول آنکه معلوم شود که از ماه شعبان سی روز گذشته دوم آنکه شیاع یعنی جمعی کثیر که از سخن ایشان ظن حاصل (4) شود اخبار نمایند که ماه را دیده اند سیم آنکه دو مرد

عادل گواهی دهند که ماه را دیده اند پس اگر دو زن عادل یا آنکه یک مرد عادل گواهی دهند که ماه را دیده اند بگواهی ایشان ثابت نمیشود مگر آنکه بسر حد شیاع رسد و بحساب تقویم و غیر آن داخل شدن ماه ثابت نمیشود دوم از روزه های واجب روزه قضا ماه رمضان است و واجبست بجا آوردن آن پیش از آنکه رمضان آینده داخل شود پس اگر بر شخصی ده روز مثلا از قضا ماه رمضان واجب باشد قضا آنرا تاخیر میتواند کرد تا وقتی که بمه ماه رمضان آینده ده روز بماند پس اگر همیشه عازم بوده که آن ده روز را قضا کند و چون بمه ماه رمضان ده روز بماند مانعی از روزه داشتن بهمرسد مثل آنکه بیمار شود یا زن حیض بیند در اینصورت همین قضا ده روز واجبست و بس و اگر ببعذر تا رمضان آینده تاخیر کرده باشد ده روز را قضا کند و بجهت هر روز مقدار یکم (5) گندم یا برنج یا نان یا مانند

(1) چون ظاهر بعض اخبار لزوم کفاره است پس رعایت احتیاط را موافق فرمایش بعض از مجتهدین نمایند صدر دام ظلّه العالی. (2) در اینجا نیز فرمایش بعض از مجتهدین احوط است صدر دام ظلّه. (3)

در اینجا نیز فرمایش بعضی از مجتهدین احوط است و احوط الحاق حضرت زهرا سلام الله علیها است باین حکم صدر دام ظلّه العالی. (4) معلوم نیست صدر دام ظلّه. (5) ولی احوط دو مد است صدر دام ظلّه العالی.

[ 105 ]

آن تصدق کند ومدی چهار یک صاع است یعنی بوزن چهارده هزار چهل جو میانه است وهمچنین قضا وتصدق لازم است اگر عزم بر قضا نداشته باشد تا وقتی که بر رمضان آینده مقدار مدت قضا بماند ودر اینمدت بیمار شود یا زن حیض بیند وبدانکه قضای ماه رمضان را پیش از پیشین فاسد میتوان ساخت بخوردن وجماع وغیر آن وبعد از پیشین حرام است پس اگر بعد از پیشین فاسد سازد بخوردن وغیر آن قضا وکفاره لازم میشود وکفاره آن ده مسکین را طعام دادنست واکر از آن عاجز شود سه روز روزه بدارد سیم از روزه های واجبی آنست که شخصی خود را بشخصی باچاره دهد که قضای روزه میت او کند پس بر او واجبست که بسیار تاخیر در قضا نکند ونوعی نماید که در عرف گویند که او مشغول است بقضای روزه چهارم از روزه های واجبی روزه ایست که بر پدر اینکس واجب ( 1 ) بوده وپدر در حال حیات ( 2 ) با وجود قدرت بر قضای آن قضا نکرده باشد پس بر پسر بزرگتر واجبست که آنرا قضا کند واکر میت دو پسر داشته باشد که سال یکی بیشتر باشد وسال یکی کمتر اما آنکه سال او کمتر است بالغ شده باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که قضا بر آنکس است که بالغ است اما اصح آنست که قضا بر آنکس است که سال او بیشتر است واکر هر دو در سن برابر باشند هر یک نصفی قضا کنند اگر عدد قضا جفت باشد واکر طاق باشد قضای یکرروز آن واجب کفائست یعنی هر کدام که آنروز را قضا کنند از دیگری ساقط میشود پس اگر هر دو آنروز را روزه بدارند وبعد از پیشین مقارن هم افطار نمایند کفاره آن نزد بعضی از مجتهدین واجب کفائست وبعضی ( 3 ) بر آنند که هر دو بالسویه واجبست قسم پنجم از روزه های واجبی آنست که بنذر یا عهد یا سوگند واجب شود واین بر دو قسم است مطلق ومعین مطلق آنست که نذر کند که یکرروز روزه بدارد وتعیین زمان ومکان ننماید ومعین بر سه قسم است اول آنکه تعیین زمان کند مثل روزه اول ماه رجب دوم آنکه تعیین مکان کند مثل یکی از عتبات عالیات سیم آنکه تعیین زمان ومکان هر دو کند مثل روزه اول ماه رجب در مکه معظمه پس هر گاه از روزه داشتن در آن زمان یا در آن مکان مانعی مثل بیماری یا سفر ضروری یا حیض بهم

رسد قضا باید کرد قسم ششم از روزه های واجبی روزه دو ماهست بجهة كفاره فاسد کردن روزه ماه رمضان پس هر گاه شخصی بالغ عاقل از روی عمد در روز ماه رمضان روزه را بخوردن یا آشامیدن یا جماع کردن یا مانند آن باطل سازد مخیر است در آنکه دو ماه

(1) روزه واجب بر مادر را نیز قضا نماید علی الاحوط چنانچه گذشت صدر دام ظلّه (2) مگر فوت در سفر که قدرت بر قضا در آن شرط نیست صدر دام ظلّه (3) فرمایش این بعض احوط است صدر دام ظلّه.

[ 106 ]

روزه بدارد یا یک بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد هر مسکین را یک مد نزد بعض مجتهدین و دو مد نزد بعض دیگر و اگر روزه ماه رمضان را بچیزی حرام فاسد سازد مثل خمر یا طعام غصبی خوردن یا زنا کردن یا در حیض جماع کردن در اینصورت سه كفاره بر او لازم است یعنی دو ماه روزه بدارد و یک بنده آزاد کند و شصت مسکین را طعام دهد قسم هفتم روزه اعتکافست که بتفصیل عنقریب مذکور میشود هشتم روزه كفاراتست که در بحث كفارات مذکور خواهد (1) شد فصل دویم در بیان روزه سنتی و انواع آن بسیار است و ما در این کتاب بیست نوع از آن که مشهورتر است مذکور میسازیم اول روزه روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول است دویم روزه روز مبعث آنحضرت و آن بیست و هفتم رجب است سیم روزه روز عید غدیر و آن هجدهم ذی الحجه است چهارم روزه سه روز از هر ماه یعنی پنجشنبه هفته اول ماه و پنجشنبه هفته آخر ماه و چهارشنبه اول دهه دوم ماه پنجم روزه ایام بیض و آن نیز سه روز است سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه ششم روزه روز عرفه که نهم ماه ذی الحجه است بدو شرط اول آنکه محقق باشد که نهم ماهست دویم آنکه از روزه داشتن ضعف حاصل نشود بحیثیتی که نتواند بفریاد بدعا اشتغال نماید هفتم روزه روز مباحله و آن بیست و چهارم ماه ذیحجه است و آنروز تصدق کردن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است انگشتر خود را در اثنای رکوع هشتم روزه اول ماه ذی حجه است تا روز نهم نهم روزه کل ماه رجب دهم روزه کل ماه شعبان یازدهم روزه دحو الارض است و آن بیست و پنجم ذی قعدة

است دوازدهم روزه نه روز اول ماه محرمست سیزدهم روزه روز عاشورا که روز دهم محرم است تا وقت عصر وبعد از آن افطار بآب نمایند یا بخاک کربلا ( 2 ) بنیت شفا بشرط آنکه زیاده بر یک نخود

نخورده باشد چهاردهم روزه پنجشنبه وجمعه پانزدهم روزه یوم ترویه وآن هشتم ماه ذی حجه است شانزدهم روزه شش روز بعد از عید ماه رمضان هفدهم روزه پانزدهم ماه جمادی الاولی هجدهم روزه داود پیغمبر علیه السلام وآن همیشه یکروز در میان ماه روزه داشتن است نوزدهم روزه یوم الشک بنیت سنت وآن آخر شعبان است هر گاه احتمال اول ماه رمضان داشته باشد بیستم روزه بیست و نهم ذی قعدة است فصل سیم در بیان روزه حرام وآن نه قسم است

(1) قسم نهم روزه روزیکه در شب آن خوابیده است پیش از نماز عشا و بیدار نشده تا نصف آنشب چنانچه در کفارات خواهد آمد صدر دام ظلّه العالی. (2) مدرکی در افطار بخاک کربلا در روز عاشورا غیر از فرمایش مرحوم شیخ در مصباح متعجّد بنظر نرسیده پس در غیر حال نا خوشی که بتواند آن را بنیت شفا بخورد چنانچه فرموده اند البته ترک نمایند صدر دام ظلّه

[ 107 ]

اول روزه عید ماه رمضان وعید قربان باجماع اهل اسلام دویم روزه یوم الشک به قصد آنکه روزه ماه رمضان است اما بقصد قضا یا نذر حرام نیست سیم روزه صمت یعنی در اثنای نیت روزه قصد کند که از اول روز تا شب حرف نزند چهارم روزه وصال وآنرا دو تفسیر است اول آنکه در وقت نیت روزه قصد تاخیر افطار کند وشام وسحور را یکی نماید دوم آنکه دو روز متوالی روزه بدارد بی آنکه در شب روزه بگشاید پنجم ( 1 ) روزه زن بنیت سنت بیرخصت شوهر ششم روزه غلام وکنیز بنیت سنت بیرخصت آقا هفتم روزه بیمار هر گاه از روزه گمان مضرت ( 2 ) داشته باشد یا طیب حاذق گوید که روزه مضرت میرساند هر چند آن طیب کافر باشد وهمچنین اگر طیب حاذق گوید که علاج آن بیمار منحصر است در مجامعت و تاخیر مجامعت تا شب خطر عظیم دارد در اینصورت مجامعت در روز ماه رمضان واجب میشود پس اگر زن یا کنیزک اینکس روزه واجب داشته باشند وعورتی دیگر که روزه بر او واجب نباشد یافت نشود زن خود یا کنیز

خود را میتواند که بزور مجامعت کند و بر ایشان ممانعت آنقدر که  
توانند لازم است و چون یکی از ایشان را مجامعت کند واجبست که  
کفاره او را بدهد هشتم از روزه های حرام روزه مسافر است بنیت  
و خوب هر گاه سفر او مباح باشد مگر در سه جا که روزه واجب در  
سفر مباح در آن سه جا جایز است و حرام نیست اول روزه نذری که  
سفر او و حضرا قید شده باشد دوم روزه سه روز در وقت حج هر گاه  
قربانی یافت نشود چنانکه در باب حج مذکور میشود سیم روزه  
هجده روز شخصی را که در حج قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون  
رود چنانکه در باب حج مذکور خواهد شد نهم از روزه های حرام روزه  
ایام تشریق است و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی حجه  
است شخصی را که در منی باشد که اگر در غیر منی باشد روزه آن  
حرام نیست بلکه ثواب دارد فصل چهارم در بیان روزه مکروه و آن  
چهار است اول روزه سنتی ( 3 ) در سفر دوم روزه سنتی که  
شخصی که مؤمنی او را دعوت کرده باشد بطعام سنت است که  
افطار کند و اظهار نکند که روزه دارد سیم روزه یوم عرفه هر گاه شک  
در اول ماه داشته باشد یا روزه موجب ضعف شود بر وجهی که  
بفراغت اشتغال بدعا نتواند نمود چهارم روزه مهمان به نیت سنت  
بی رخصت صاحب خانه و بعضی از مجتهدین برآنند که روزه صاحب  
خانه نیز بی رخصت مهمان مکروهست مطلب سیم در بیان باقی  
احکام روزه و در آن چهار فصل است فصل اول

(1) این قسم و قسم ششم تفصیلی دارد که منافی با وضع حاشیه  
است صدر دام ظلّه. ( 2 ) کماینکه ملاحظه آن لازم است شرعا صدر  
دام ظلّه. (3) بلکه احوط ترک است صدر دام ظلّه.

[ 108 ]

در بیان نیت روزه بدانکه شش امر در نیت روزه معتبر است اول نیت  
را قبل از طلوع فجر بجا آوردن دویم قصد قربت سیم تعیین آنکه این  
روزه واجبست یا سنت چهارم تعیین آنکه از ماه رمضانست یا نذر یا  
کفاره پنجم تعیین آنکه اداست یا قضا و بعضی برآنند که در روزه ماه  
رمضان نیت ادا لازم نیست ششم استدامت حکمی یعنی در اثنای  
روز قصد فعلی نکند که روزه را باطل میکند مثل خوردن و آشامیدن  
و جماع کردن و مانند آن پس اگر شخصی در اثنای روزه قصد چنین  
فعلی کند گناه کار است اگر چه آنرا بفعل نیاورد و میانه مجتهدین

خلافست که آیا بمجرد این قصد روزه باطل میشود یا نه و بر تقدیر بطلان آیا همین قضا لازم است یا کفاره نیز لازم میشود و در این نیز خلافست واضح آنست که قضا لازم است اما کفاره لازم نیست و بدانکه اگر شخصی نیت روزه واجبی را فراموش کند و قبل از پیشین بباد او آید و آنوقت نیت کند روزه او صحیحست و در روزه سنتی هر وقت بخاطر رسد اگر نیت کند ثواب روزه آنروز را دارد اگر چه پیش از شام بیک لحظه نیت کند فصل دوم در ذکر جماعتی که روزه ایشان صحیح نیست اول شخصی که از روزه داشتن بواسطه پیری مشقت (1) عظیم یابد پس عوض هر روز یک مد گندم یا مانند آن تصدق نماید دویم شخصی که تشنگی بر او غالب باشد و مشقت عظیم از روزه داشتن کشد او نیز عوض هر روز یکمد گندم یا مثل آن تصدق نماید و هر وقت که عذر او بر طرفشود قضا کند سیم زنی که حامله باشد و گمان آن داشته باشد که از روزه داشتن باو یا بحمل او ضرر میرسد حکم او حکم صاحب تشنگی است چهارم زنی که بطفل شیر میدهد خواه طفل خود و خواه طفل غیر را هر گاه از روزه داشتن شیر او وفا بطفل نکند و او حکم حامله دارد پنجم زنی که حیض داشته باشد یا نفاس یا آنکه استحاضه داشته باشد و غسل واجب را بفعل نیاورده باشد ششم بیماری که از روزه داشتن ضرر یابد هفتم مسافر چنانکه قبل از این مذکور شد هشتم طفلی که بعد از طلوع فجر بالغ شود روزه آنروز از او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر قبل از پیشین بالغ شود روزه آنروز از او صحیح است نهم شخصی که مست باشد روزه او صحیح نیست و قضای آنروز بر او واجبست دهم شخصی که کافر اصلی بوده باشد و بعد از طلوع فجر مسلمان شود روزه داشتن آنروز از او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر قبل از پیشین مسلمان شود روزه آنروز از او صحیح است و قضای روزه های گذشته از او ساقط است اما هر گاه مرتد شود و باز توبه کند بر او لازم است قضای روزه واجبی که در ایام رده از او فوت شده اما اگر سنی شیعه شود حکم کافر اصلی

(1) با نبودن ضرریکه شرعا رعایت آن لازم است صحیح نبودن معلوم نیست در این جماعت و جماعت دوم صدر دام ظلّه العالی.

دارد که قضای روزه بر او واجب نیست فصل سیم در بیان امری چند که بفعل آوردن آنها در ماه رمضان سنت است و آن دوازده امر است

اول آنکه در وقت دیدن هلال این دعا بخواند و بعضی از مجتهدین خواندن ایندعا را در وقت دیدن هلال واجب میدانند و میباید که در وقت خواندن ایندعا رو بجانب قبله کند نه بجانب هلال و دعا اینست الحمد لله الذی خلقنی وخلقک وقدر منازلک وجعلک مواقیت للناس اللهم اهله علينا اهلالا مبارکا اللهم ادخله علينا بالسلامة والاسلام والیقین والایمان والبر والتقوی والتوفیق لما تحب وترضی دوم مباشرت با حلال خود کردن در شب اول ماه رمضان سیم افطار کردن بشیرینی چهارم تعجیل افطار قبل از نماز اگر انتظار او کشند که با او افطار کنند پنجم سحور خوردن و هر چند بطلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است ششم خواندن این دعا نزد افطار اللهم لك صمنا وعلی رزقك افطرنا فتقبله منا ذهب الظماء وابتلت العروق وبقی الاحر اللهم تقبله منا واعنا علیه وسلمنا فیه وتسلمه منا هفتم خواندن دعاهائی که در روزها و شبهای ماه رمضان مقرر است هشتم گذاردن هزار رکعت نماز بطریقی که در باب نماز مذکور شد نهم خواندن سوره روم و عنکبوت در شب بیست و سیم دهم غسل کردن در هر شبی که طاقست مثل شب سیم و یازدهم و بیست و یکم اما در شب بیست و سیم دو غسل سنت است یکی در اول شب و یکی در آخر شب چنانکه در بحث طهارت مذکور شد یازدهم آنکه در این ماه تخفیف نماید بر غلام و کنیز خود در خدمت یعنی خدمت دشوار ایشان را نفرماید دوازدهم وداع ماه رمضان در روز آخر ماه خواندن فصل چهارم در ذکر آنچه روزه دار را بفعل آوردن آن مکروهست و آن یازده امر است اول شعر خواندن اگر چه مدح حضرات مقدسات (ع) باشد دوم هر فعلی که موجب ضعف باشد مثل مکث بسیار در حمام و خون گرفتن و مانند آن سیم زنان را بوسیدن یا دست بازی کردن چهارم شیاف برداشتن پنجم حقنه ( 1 ) کردن ششم سقز خاییدن هفتم در گوش یا بینی چیزی چکانیدن هر گاه بحلق نرسد که اگر بحلق رسد روزه باطل میشود هشتم شکوفه و گل بو کردن بتخصیص نرگس نهم پیراهن بر خودتر کردن دهم سرمه که مشک یا صبر داشته باشد در چشم کشیدن یازدهم زنان را در آب مکث کردن مطلب چهارم در اعتکاف و آن مکث صائم است در مسجد

(1) احوط بلکه اقوی مفطر بودن حقنه بمایع است صدر دام ظلّه  
العالی



جامع سه روز یا زیاده بقصد قربت ودر آن ثواب عظیم است خصوصا اگر در ده روز آخر ماه رمضان واقع شود و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله همیشه در دهه آخر ماه رمضان اعتکاف میفرمودند و بی روزه داشتن اعتکاف جایز نیست و از سه روز کمتر نمیباشد و در غیر مسجد جامع صحیح نیست و هر گاه شخص بنیت سنت دو روز اعتکاف نماید روز سیم واجب میشود و اگر پنج روز یا هشت روز اعتکاف کند روز ششم یا نهم واجب میشود و بر این قیاس و جایز نیست اعتکاف کننده را که از مسجد بیرون رود مگر از برای حاجت ضروری که در مسجد بر نیاید یا عیادت مؤمنی یا رفتن بوداع او یا مشایعت جنازه او و مانند آن و چون از مسجد بیرون رود حرام است نشستن و در سایه راه رفتن و نماز گذاردن در غیر مسجدیکه در آن اعتکاف کرده مگر بواسطه ضرورت مثل آنکه بجهة غلبه ضعف بنشیند یا راه تشیع منحصر در مسقف باشد یا آنقدر وقت نماند که نماز را در مسجد تواند گذارد مگر در مکه معظمه و جایز است که هر گاه بواسطه ضرورتی از مسجد بیرون رود نماز را هر جا که خواهد بگذارد (1) و نیز حرام است در اعتکاف واجب روزه را فاسد ساختن

و در شب جماع کردن و در روز و شب بوی خوش شنیدن و زنان را بوسیدن یا دست بیدن ایشان رسانیدن و هر چه روزه را باطل میسازد اعتکاف را نیز باطل میسازد و اگر اعتکاف واجب را در روز ماه رمضان بجماع فاسد سازد دو کفاره لازم میشود یکی بجهة ماه رمضان و یکی بجهة اعتکاف و اگر در شب بجماع فاسد سازد یک کفاره بجهة اعتکاف لازم است و بس و همچنین اگر روزه اعتکاف را در روز بغیر جماع فاسد سازد و اگر معتکف زوجه معتکفه خود را در اعتکاف واجب باکراه مجامعت کند چهار کفاره بر او واجب میشود دو کفاره از جهة خود و دو کفاره از جهة زوجه خود باب پنجم از کتاب جامع عباسی در بیان حج و شروط آن و در آن مقدمه و هفت مطلب است مقدمه بدانکه حج کردن از اعظم ارکان دین است و چون واجب شود تاخیر کردن آن گناه عظیم است و در حدیث باین مضمون وارد است که هر گاه بر شخصی حج واجب شود و بحج نرود با آنکه مانع شرعی نداشته باشد پس چون بمیرد در وقت مردن مسلمان نخواهد مرد بلکه یا جهود خواهد مرد یا ارمنی و روایات بسیار در کثرت ثواب حج از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله و حضرات ائمه معصومین

(1) بلکه بدون ضرورت در غیر همان مسجد نگذارد صدر دام ظلّه

العالی

صلوات الله عليهم اجمعين وارد شده از آنجمله منقولست که شخصی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد وگفت یا رسول الله من از خانه خود بغزم حج بیت الله بیرون آمده بودم وچون بدانجا رسیدم وقت حج فوت شده بود و من مرد غنی ومالدارم پس امر فرما که مال خود را در وجهی از وجوه صرف نمایم که ثواب آن مثل ثواب حج باشد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روی مبارک خود بآن شخص کرد وفرمود که بکوه ابوقبیس نظر کن اگر آن کوه تمام طلای سرخ شود وآنرا در راه خدا صرف نمائی ثواب آن بثواب حج نمیرسد بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که شخصی که اراده حج کند چون بمهیا ساختن یراق واسباب راه حج اشتغال نماید هر نوبت که یکچیز از آن اسباب ویراق را که از زمین بردارد ویا بر زمین گذارد حق تعالی ده ثواب از برای او مینویسد وده گناه او را می بخشد وده در جه جای او را در بهشت بلندتر میسازد وشتتری که آن شخص بر او سوار است هر بار که پاشنه از زمین بر میدارد یا بر زمین میگذارد مثل آن ثوابها خدایتعالی از برای آنشخص مینوسد مطلب اول در بیان بعضی از آداب حج چون عزم حج جزم شود باید که ذمت خود را از حق مردم خلاص سازد ووصیت کند وچون خواهد که از منزل خود بیرون آید عیال وبار ماندگان خود را جمع سازد ودو رکعت نماز سنت بگذارد وبعد از آن ایندعا بخواند اللهم انی استودعک الساعة نفسی واهلی ومالی ودینی ودنیای وآخرتی وخواتیم عملی اللهم احفظ الشاهد منا والغائب اللهم احفظنا واحفظ علینا اللهم اجعلنا فی جوارک اللهم لا تسلبنا نعمتک ولا تغیر ما بنا من عافیتک وفضلک وبعد از آن وداع عیال واطفال خود کند وتحت الحنک بسته عصای با دام تلخ بدست گرفته از منزل خود بیرون آید ودر وقت بیرون آمدن بگوید بسم الله امنت بالله توکلت علی الله اکبر الله اکبر الله اکبر وبعد از آن سه نوبت بگوید بالله اخرج وبالله ادخل وعلی الله توکل پس بگوید اللهم افتح لی فی وجهی هذا بخیر واختم لی بخیر وقنی شر کل دابة انت اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم وچون از خانه بیرون آید بر در خانه رو بقبله بایستد وفاتحه وآیه الکرسی یکنوبت پیش رو یکنوبت بر دست راست ویکنوبت بر دست چپ بخواند وبعد از آن این دعا بخواند اللهم احفظنی واحفظ ما معی وسلمنی وسم ما معی وبلغنی وبلغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل یا ارحم الراحمین بعد از آن نیت حج کند باینطریق که متوجه خانه

خدا میشود که حج اسلام را بجا آورم برای آنکه بر من واجبست  
تقرب بخدا و پای در رکاب کند و بگوید بسم الله الرحمن الرحيم بسم  
الله وبالله والله اكبر و چون بر پشت مرکب قرار گیرد این دعا بخواند  
الحمد لله الذي هدانا للاسلام ومن علينا بمحمد صلى الله عليه و آله  
سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الى ربنا لمنقلبون  
والحمد لله رب العالمين اللهم انت الحامل على الظهر والمستعان  
على الامر اللهم بلغنا بلاغا الى الخير بلاغا يبلغ الى مغفرتك اللهم لا  
ضير الا ضيرك ولا خير الا خيرك ولا حافظ غيرك وسنت است که در  
هر منزل که فرود آید در وقت فرود آمدن این دعا بخواند رب انزلني  
منزلا مباركا وانت خير المنزلين و دو رکعت نماز بگذارد و چون از آن  
منزل کوچ کند نیز دو رکعت نماز بگذارد و بدانکه بهترین روزها از برای  
سفر شنبه و سه شنبه و پنجشنبه است و در روز دو و شنبه سفر  
بغایت بد است و همچنین در روز جمعه قبل از نماز و اگر ضرورت شود  
که در روز بد سفر کند باید که تصدق کند و متوجه سفر گردد که  
تصدق تلافی بدی آنروز میکند و سنت است فراخ دستی در این سفر  
مبارک و سعی در خوبی توشه و بسیاری آن در حدیث آمده که  
اسراف مذموم است مگر در راه حج و سنت است خوش خلقی با  
همراهان و ملازمان و مکاریان و خشم فرو خوردن از ایشان از حضرت  
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کس که براه خانه  
خدا میرود اگر سه خصلت در او نباشد حج او هیچ است و آن خوش  
خلقی است و خشم فرو خوردن و صلاح و تقوی شعار خود کردن  
مطلب دویم در بیان شرایط و خوب حج بدانکه تا هفت شرط بهم  
نرسد حج واجب نمیشود شرط اول بلوغ است پس بر طفل حج  
واجب نمیشود هر چند مالدار باشد اما اگر ولی او را بحج برد و احرام  
به بندد و قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر بالغ شود و باقی افعال  
حج را بجا آورد حج او صحیح است و از حج اسلام (1) مجزیست شرط  
دوم عقل است پس مجنونی که هیچ وقت بهوش نیاید یا اگر بهوش  
آید مدت هشیاری او افعال حج را نگیرد بر او حج واجب نیست اما  
اگر قبل از وقوف عرفات یا وقوف مشعر هشیار شود و باقی افعال را  
در زمان هشیاری بجا آورد حکم او حکم طفل است شرط سیم حریت  
است پس بر بنده حج واجب نیست هر چند بعضی از او آزاد باشد  
و اگر برخست آقا حج کند ثواب دارد اما این حج از حج اسلام مجزی  
نیست و هر گاه بعد از آزادی استطاعت حج بهمرساند

(1) ولی اگر استطاعتش تا سال دیگر باقی است حج ثانی از او فوت نشود صدر دام ظلّه.

[ 113 ]

نوبت دیگر حج بر او واجبست مگر آنکه قبل از یکی از دو وقوف آزاد شود که در اینصورت حکم طفل ( 1 ) و مجنون دارد بطریقی که دانسته شد شرط چهارم استطاعت یعنی قادر بودن بر خرج راه در رفتن و برگشتن از چهار پایان و خیمه و خدمتکاران و باقی ضروریات بحسب حال اینکس و اگر شخصی گوید که خرج راه تو در عهده من است و بر سخن او اعتماد باشد در اینصورت حج واجبست و همچنین اگر خود بعضی از خرج راه داشته باشد و تتمه را شخصی که بر او اعتماد باشد متعهد شود و از جمله استطاعت نفقه عیال و بازماندگان واجب النفقه از وقت رفتن تا رسیدن بمنزل خود خواه خود قدرت بر آن داشته باشد و خواه دیگری متعهدان شود و نیز از جمله استطاعت قدرت بر وفای دین مثل قرض و مهر زن ( 2 ) و غیر آن پس ما دام که قادر بر وفای آن نباشد حج واجب نمیشود و اگر زن در راه حج احتیاج بمحرم داشته باشد و محرم بجهت رفاقت او اجرتی خواهد قدرت بر اجرت آن محرم نیز داخل استطاعتست پس اگر بر اجرت او قادر نباشد حج بر او واجب نمیشود شرط پنجم صحت بدنست بحیثیتی که از رفتن بحج مشقت شدیده لازم نیاید شرط ششم امنیت راهست پس ما دام که گمان نا امنی ( 3 ) باشد رفتن واجب نیست شرط هفتم آنکه آنقدر وقت باشد که خود را بمکه معظم رساند و افعال حج را بفعل آورد پس اگر وقت تنگ باشد حج در آنسال ساقط است و هر گاه بر زن واجب شود میتواند که بی رخصت شوهر به حج رود اما حج سنتی بیرخصت شوهر نمیتواند کرد مطلب سیم در بیان انواع حج و ذکر مواقیت بدانکه حج بر سه نوع است حج تمتع و حج قرآن و حج افراد و حج تمتع بر شخصی واجب میشود که منزل او از مکه معظمه شانزده فرسخ شرعی دور باشد و حج قرآن و حج افراد بر شخصی واجب میشود که از اهل مکه معظمه باشد یا دوری منزل او از آنمکان مقدس کمتر از آن مقدار باشد و اول افعال حج تمتع احرام عمره است از میقات و میقات مکانیست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله قرار داده اند که حاجیان از آنجا احرام بندند و آن پنج موضع است که هر یکی از آن مواضع میقاتگاه عمره حج تمتع جمعی است یکی ذوالحلیفه است و آن میقات جمعیست که از راه مدینه مقدسه می آیند دویم جحفه است و آن میقات جمعی است که از راه شام می آیند سیم یلملم است و آن

میقات جمعی است که از راه یمن می آیند چهارم قرن المنازل است  
و آن میقات جمعی است که از راه طایف می آیند پنجم عقیق است و آن  
میقات جمعی است که از راه عراق عرب می آیند و بدانکه احرام بستن  
قبل از رسیدن بمیقات صحیح نیست مگر آنکه

(1) مشکل است صدر دام ظلّه. (2) مطلقا معلوم نیست صدر دام  
ظلّه. (3) بگمانی که سفر را حرام نماید صدر دام ظلّه

[ 114 ]

شخصی بنذر یا عهد یا سوگند بر خود لازم سازد که قبل از رسیدن  
بمیقات احرام به بندد و همچنین گذشتن حاجیان از میقات بی احرام  
حرام است و اگر از میقات بی احرام بگذرد واجبست که بر گردند و از  
میقات احرام به بندند مطلب چهارم در بیان افعال حج تمتع بر سبیل  
اجمال بدانکه افعال حج تمتع هجده است باین ترتیب یعنی باید که  
هر یک این هجده فعل را بترتیبی که مذکور میشود بجا آورد اول  
احرام عمره بستن است دوم طواف خانه کعبه است سیم دو رکعت  
نماز طواف کردن چهارم سعی میان صفا و مروه کردن پنجم تقصیر  
است یعنی چیزی از موی یا ناخن گرفتن و باین پنج فعل افعال عمره  
تمتع تمام است ششم احرام حج بستن است هفتم وقوف  
عرفاتست هشتم وقوف مشعر است نهم جمره عقبه را بهفت  
سنگریزه زدن دهم قربانی کردن یازدهم سر تراشیدن یا تقصیر کردن  
دوازدهم طواف زیارت کردن سیزدهم دو رکعت نماز طواف در مقام  
حضرت ابراهیم (ع) گذاردن چهاردهم سعی ما بین صفا و مروه کردن  
پانزدهم طواف نساء کردن شانزدهم دو رکعت نماز طواف نسا کردن  
هفدهم سه شب ایام تشریق در منی بودن هجدهم در هر یک از  
ایام تشریق هر یک از جمرات ثلثه را بهفت سنگریزه زدن و این آخر  
افعال واجبه حج است و چون از اینها فارغ شود سنت است که بمکه  
عود نماید جهت بجا آوردن طواف وداع و باقی سنتها که بعد از این  
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی مطلب پنجم در بیان افعال حج  
تمتع است بر سبیل تفصیل و در آن چهار مقصد و خاتمه است مقصد  
اول در بیان احرام بستن و مقدمات و شروط آن و در آن دو فصل است  
فصل اول در ذکر اموری که قبل از شروع در احرام بجا آوردن آن سنت  
است و آن هشت امر است اول آنکه از اول ماه ذیقعد از موی سرو  
موی محاسن مطلقا چیزی نگیرد دوم بر طرف کردن موی زهار و موی  
زیر بغل بتراشیدن یا بنوره گذاشتن و بنوره افضل است سیم سبیل

گرفتن چهارم ناخن چیدن پنجم مسواک کردن ششم غسل احرام کردن و بعضی از مجتهدین آنرا واجب میدانند و اگر بعد از غسل وقبل از احرام بخواب رود یا حدثی کند یا چیزی بخورد یا بپوشد یا بیوید که بر محرم خوردن و پوشیدن و بوئیدن آن حرام باشد غسل را اعاده کند هفتم نماز احرام گذاردن و آن شش رکعتست بسه سلام واکتفا بچهار رکعت و دو رکعت نیز جایز است و سنت است که در رکعت اول بعد از فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون ودر

[ 115 ]

رکعت دوم بعد از فاتحه قل هو الله بخواند هشتم آنکه بعد از نماز ایندعا بخواند الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین اللهم انی اسئلك ان تجعلنی ممن استجاب لک وامن بوعدک واتبع امرک فانی عبدک و فی قبضتک لا اوقی الا ما و قیت ولا اجد الا ما اعطیت و قد ذکرته الحج فاسئلك ان تعزم لی علیه علی کتابک و سنة نبیک صلی الله علیه و آله و تقوینی علی ما ضعفتم و تسلم منی مناسکی فی یسر منک و عافیة و اجعلنی من وفدک الذی رضیت و ارتضیت و سمیت و کتبت اللهم انی خرجت من شقة بعیدة و انفقت حالی ابتغاء مرضاتک اللهم فتمم لی حجتی و عمرتی اللهم انی ارید التمتع بالعمرة الی الحج علی کتابک و سنة نبیک صلواتک علیه و آله فان عرض لی عارض یحبسنی فخلنی حیث حبستنی بقدرتک الذی قدرت علی اللهم ان لم تکن حجة فعمرة احرم لک شعری و بشری و دمی و عظامی و مخی و عصبی من النساء و الثیاب و الطیب ابتغی بذلک وجهک و الدار الاخرة و بدانکه حیض مانع احرام نیست و همچنین مانع غسل احرام نیست اما مانع نماز احرام است فصل دوم در بیان باقی امور متعلقه باحرام و آن چهل و سه امر است سه امر واجب و چهار امر سنت و دوازده امر مکروه و بیست و چهار امر حرام اما سه امر واجب اول نیت است باین طریق که احرام عمره تمتع می بندم از برای آنکه واجبست تقرب بخدا دوم مقارن داشتن نیت است به تلبیات اربع یعنی بعد از نیت بیفاصله واجبست که یکنویت بگوید لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک سیم پوشیدن دو جامه احرام است مرد انرا از هر چه جایز است نماز در آن یکی را لنگ کند و یکی را بردوش اندازد بشرط آنکه دوخته و شبیه بدوخته نباشد مثل کینگ و زره و زنانرا جایز است در حال احرام پوشیدن دوخته و حریر و اما چهار امر سنت اول آنکه مرد تلبیات را بلند بگوید دوم آنکه تلبیاتی که مذکور میشود اضافه کند بتلبیات واجب و آن اینست ان الحمد و النعمة و الملک لک لا شریک لک لبیک لبیک ذی المعارج لبیک لبیک داعیا الی دار السلام لبیک لبیک غفار الذنوب لبیک لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک ذا الجلال و الاکرام لبیک

لیک تبدئ والمعاد الیک لیک لیک لیکن یستغنی و نغتر الیک لیک لیک  
مرهوبا و مرغوبا الیک لیک لیک الہ الحق لیک لیک ذا النعماء  
والفضل الحسن الجمیل لیک لیک کشف الکروب لیک لیک عبدک  
وابن عبدیک لیک لیک یا کریم لیک سیم از سنتیهای احرام آنست  
که کل تلبیاتیکه

[ 116 ]

مذکور شد اکثر اوقات بگوید خصوصا در هشت جا اول بعد از نماز  
خواه واجب و خواه سنت دویم هر وقت شتری که بر آن سوار است  
از هر جا برخیزد سیم هر گاه در راه بر بلندی مثل پشته یا کوهی بر  
آید چهارم هر گاه بسر اشویی در آید پنجم هر گاه از خواب بیدار شود  
ششم در وقت سحر هفتم هر گاه سوار شود یا فرود آید هشتم هر  
گاه در راه بشخصی بر خورد چهارم از سنتیهای ( 1 ) احرام آنکه چون  
خانهای مکه معظمه را به بیند تلبیاترا قطع کند و بعضی از مجتهدین  
برآنند که در آنوقت قطع تلبیات واجبست و اما آن دوازده امر که در  
احرام مکروهست اول حمام رفتن دویم شستن جامه احرام هر چند  
چرکین شود سیم بو کردن میوه مثل سیب و به ( 2 ) و غیر آن چهارم  
تکلم کردن بغیر تلبیات و قرآن و ذکر خدا و حاجت ضروری پنجم در  
جواب احدی لیک گفتن ششم خوابیدن بر فرشی که سفید نباشد  
هفتم تراشیدن سر شخصی که احرام نداشته باشد که اگر احرام  
داشته باشد تراشیدن سر او حرام است هشتم غسل کردن از برای  
خنک ساختن بدن نه بجهت سنت مثل غسل جمعه و غیر آن نهم آنکه  
جامه احرام از غیر پنبه باشد دهم آنکه جامه احرام میل میل باشد  
یعنی خطها داشته باشد یازدهم آنکه سیاه باشد دوازدهم آنکه در  
ابتدای احرام جامه احرام چرکین باشد اما اگر در اثنای احرام چرکین  
شود پوشیدن آن مکروه نیست و اما آن بیست و چهار امر که در حال  
احرام بجا آوردن آن حرام است اول شکار کردن یا شخصی را شکار  
فرمودن یا گفتن که فلانجا شکاری هست یا نمودن شکار یا آلات  
شکار مثل باز و سگ و دام و تیر و تفنگ بشخصی دادن که شکار کند  
و این امور حرام است بدو شرط اول آنکه آن جانور آبی نباشد چه  
شکار کردن جانوران آبی در حال احرام حرام نیست و مراد از جانور  
آبی حیوانیست که در آب تخم کند پس شکار کردن قاز و اوردک  
و باقی حیوانات که در خشکی تخم کنند حرام است دویم آنکه  
خوردن گوشت آن جانور حلال باشد مثل آهو و کلنگ و غیر آن پس  
شکار کردن حیوانی که گوشت آنها حرام است مثل خوک و پلنگ  
و چرخ و باز در حال احرام حلالست اما از جمله جانورانی که گوشت  
آنها حرام است شش جانور است که آنها را شکار کردن در حال

احرام حرام است و آن شیر و روباه و خرگوش و خار پشت و سوسمار و بیبوعست و اگر شخصی آنها را در حال احرام شکار کند آن شکار ملک او نمیشود و واجب است که آنها را کند و خوردن گوشت شکار بر محرم حرام است اگر چه دیگری آنها را شکار کرده باشد و هر شکاری را که محرم بکشد میته است

(1) بلکه احوط است صدر دام ظلّه. (2) احوط ترک است صدر دام ظلّه العالی.

[ 117 ]

و خوردن گوشت آن بر محرم و غیر محرم حرام است دوم از بیست و چهار امر که در حال احرام حرام است جماع کردنست و مقدمات آن مثل بوسه و دست بازی کردن با حلال خود و عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری پس اگر عقد نکاح کند آن عقد باطل است اما رجوع در طلاق و کنیزک خریدن بقصد آنکه بعد از احرام مباشرت کند جایز است سیم گواه شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن بان چهارم بو کردن مشک و عنبر و عود و صندل و مانند آن و در بو کردن گل نرگس و بنفشه و مانند آن میانه مجتهدین خلافت واضح آن است که بو کردن آنها نیز حرام است اما شنیدن بوی مشک و عنبر و غیر آن که بر خانه کعبه میمالند جایز است و همچنین جایز است شنیدن بویهای خوش که در ما بین صفا و مروه میباشد پنجم بینی گرفتن محرم از چیزهای بد بو ششم روغن بر بدن مالیدن خواه خوش بو باشد خواه نباشد هفتم پوشیدن مرد رختی را که دوخته باشد یا شبیه بدوخته چنانکه قبل از این مذکور شد هشتم پوشیدن چیزیکه پشت پارا پیوشد نهم انگشتی در انگشت کردن بجهت زینت نه بجهت آنکه سنت است دهم پوشیدن مرد سر و گوش خود را اگر چه بارتماس باشد یازدهم آنکه مرد در وقت راه رفتن در سایه چیزی رود که آنچه بر بالای سر او باشد نه در پهلو او مثل سایه دیوار اما در سایه کجاوه و مانند آن راه رفتن مرد را جایز است هر چند بالای سر او باشد (1) و همچنین جایز است در وقت فرود آمدن که در سایه چیزی براه رود و بنشیند هر چند آنچه در بالای سر او باشد مثل خیمه و غیر آن دوازدهم مو از سر یا بدن جدا کردن سیزدهم ناخن چیدن اگر چه ناخن انگشت زیادی باشد چهاردهم کشتن شیش یا از بدن یا از جامه خود بدور انداختن پانزدهم سرمه سیاه در چشم کشیدن شانزدهم حنا بستن برای زینت هفدهم در آئینه نگاه کردن هجدهم



دندان کردن نوزدهم سلاح پوشیدن بیستم خون از بدن بیرون آوردن اگر چه بمسواک کردن باشد اما اگر از خاریدن کر خون بیرون آید قصوری ندارد بیست و یکم جدالست یعنی لا والله و بلی والله (2)

گفتن مگر بجهت اثبات حق یا نفی باطل بیست و دویم پوشیدن زن طلا آلات یا نقره آلاتی که عادت او نباشد که مثل آنرا بیوشد بیست و سیم اظهار کردن زن زیور خود را بشوهر یا بر جمعی که محرم او باشند بیست و چهارم روی خود را بچیزی پوشیدن که بر روی او برسد پس میباید که پوششش روی زن بنوعی باشد که مطلقا بروی او نخورد (3) مقصد دویم

(1) احوط ترک است صدر دام ظلّه (2) بلکه مطلق قسم خوردن علی الاحوط صدر دام ظلّه (3) بیست و پنجم قطع اشجار و گیاه حرم که دوازده میل در دوازده میل است صدر دام ظلّه العالی.

[ 118 ]

در بیان طواف و مقدمات و شروط آن بدانکه اول افعال عمره تمتع بعد از احرام طواف خانه کعبه است و چهل امر بان متعلق است و مجموع آن در دو فصل تفصیل مییابد فصل اول در بیان آنچه پیش از طواف بجا آورده میشود و آن شانزده امر است چهار امر واجب و دوازده امر سنت اما چهار امر واجب اول طهارت از حدث اکبر و اصغر هر گاه طواف واجب باشد اما در طواف سنت طهارت از حدث اصغر سنت است دویم ازاله نجاست از رخت و بدن سیم ستر عورت بطریق نماز چهارم ختنه پس اگر شخصی را ختنه نکرده باشند طواف او باطل است و اما آن دوازده امر که پیش از طواف سنت است اول غسل است جهت داخل شدن حرم مکه معظمه دویم اذخر خاییدن قبل از داخل شدن در حرم سیم نعلین کردن و پیا برهنه براه رفتن چهارم نعلین خود را بدست خود گرفتن پنجم در وقت داخل شدن این دعا خواندن اللهم انک قلت فی کتابک و قولک الحق و اذن للناس فی الحج یا توک رجالا و علی کل ضامر یا تین من کل فج عمیق اللهم انی ارجو ان اکون ممن اجاب دعوتک و قد جئت من مشقة بعیده و من فج عمیق سامعا لندائک و مستجیبا لک و مطیعا لامرک و کل ذلک بفضلک علی و احسانک الی فلک الحمد علی ما وفقتنی له ابتغی بذلک الزلفه عندک و القرية الیک و المنزلة لیک و المغفرة لذنوبی و التوبة علی منها بمنک اللهم صل علی محمد و آل محمد و حرم بدنی علی

النار وامنى من عذابك وعقابك يا كريم ششم غسل کردن بجهة داخل شدن مکه معظمه وابن غسل زن حیض دار را نیز سنت است هفتم غسل کردن بجهة داخل شدن در مسجد الحرام هشتم داخل شدن در مسجد الحرام از دری که آنرا باب بنی شیبه گویند نهم آنکه در بیرون در مسجد الحرام ایستد و بگوید السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته وبعد از آن بگوید بسم الله وبالله ما شاء الله والسلام علی انبیاء الله ورسله والسلام علی رسول الله والسلام علی ابرهیم خلیل الله والحمد لله رب العالمین دهم بخضوع و خشوع داخل مسجد الحرام شدن یازدهم آنکه چون داخل شود رو بجانب کعبه مشرفه کند و دستها برداشته ایندعا بخواند اللهم انی اسئلك فی مقامی هذا فی اول مناسکی ان تقبل توبتی وان تجاوز عن خطیئتی وتضع عنی وزری الحمد لله الذی بلغنی بینه الحرام اللهم انی اشهد ان هذا بیتک الحرام الذی جعلته مثابة للناس وامنا مبارکا وهدی ورحمة للعالمین

[ 119 ]

اللهم انی عبدک والبلد بلدک والبیت بیتک جئت اطلب رحمتک اؤم طاعتک مطیعا لامرک راضیا بقدرک اسئلك مسألة الفقیر الیک الخائف بعقوبتک بمتوبتک اللهم افتح لی ابواب رحمتک واستعملنی بطاعتک ومرضاتک دوازدهم آنکه بنزدیک حجر اسود آید ورو بجانب حجر کند و ایندعا بخواند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله سبحانه الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر من خلقه واکبر مما اخاف واحذر لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیئ قدیر اللهم صل علی محمد وآل محمد وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین بعد از آن حجر را ببوسد و اگر بواسطه کثرت ازدحام نتواند بوسیدن دست خود را بان رساند ودست خود را ببوسد و اگر دست نتواند رسانید بجانب حجر بدست راست اشارت کند و ایندعا بخواند اللهم انی اؤمن بوعدک واوفی بعهدک اللهم امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لیشهد لی بالموافاة اللهم تصدیقا بکتابک وعلی سنة نبیک اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله امنت بالله وکفرت بالجبیت والطاغوت واللات والعزی وعبادة الشیطان وعبادة کل ند یدعا من دون الله اللهم الیک بسطت یدی وفيما عندک وعظمت رغبتی فاقبل سعیتی واغفر لی وارحمنی اللهم انی اعوذ بک من الکفر والفقر ومواقف الخزی فی الدنیا والاخرة وچون از این دعا فارغ شود شروع در طواف کند فصل دویم در بیان باقی اموری که متعلق است بطواف وآن بیست و سه امر است یازده امر واجب ودوازده امر سنت اما یازده امر واجب اول نیت

طواف باینطریق که طواف عمره تمتع میکنم از برای آنکه واجب است تقرب بخدا ونیت را مقارن طواف سازد بر وجهی که جزء اول جانب چپ او در ابتدای طواف محاذی جزء اول حجر اسود باشد واین بدو طریق میشود یکی آنکه در مقابل حجر اسود بایستد ومقارن نیت خود را بگرداند تا در ابتدای طواف کردن کل بدن او بمحازات کل حجر اسود بگذرد طریق دویم آنکه در مقابل حجر اسود نایستد بلکه آنرا جانب چپ خود گیرد وبعضی از اجزای بدن خود را پیش بدارد ومحاذی جزء اول حجر اسود نماید وشروع در طواف کند تا کل بدن او به محاذات کل حجر بگذرد وطریق اول افضلست دویم استدامت حکمی یعنی در اثنای طواف واجبی قصد امری نکند که منافی طواف باشد مثل آنکه حدت کند وقصد آنکه طواف را با تمام

[ 120 ]

نرساند سیم آنکه در حال طواف میباید که خانه کعبه بر دست چپ (1) او باشد چهارم آنکه دوری طواف کننده از خانه کعبه در کل جهات کمتر از دوری مقام ابراهیم علیه السلام باشد از خانه کعبه پنجم آنکه گشتن برگرد خانه کعبه کمتر از هفت نوبت وزیاده بر هفت نوبت نباشد وهر نوبت را یک شوط گویند وهر هفت شوط یک طواف است واگر بعد از فارغ شدن شک کند که هفت شوط کرد یا کمتر یا بیشتر التفات نکند وطواف او صحیح است اما اگر شک او قبل از فارغ شدن باشد در اینصورت از سه حال بیرون نیست اول آنکه شک کند میانه هفت شوط وزیاده دوم آنکه شک کند میانه هفت شوط وکمتر سیم آنکه یقین داند که هفت شوط نکرده و شک او میانه هفت شوط باشد مثل آنکه شک کند میانه چهار وپنج یا میانه پنج وشش پس در صورت اول برکنی که حجر اسود دروست رسیده باشد طواف او صحیح (2) است واگر بر آن رکن نرسیده باشد طواف او باطل است واز سر باید گرفت ودر صورت دوم وسیم مطلقا طواف او باطل است خواه برکن رسیده باشد وخواه نرسیده باشد وطواف را از سر باید گرفت ششم آنکه چهار شوط اول از پی یکدیگر باشد یعنی فاصله در میان واقع نشود پس اگر فاصله در میان واقع شود طواف را از سرگیرد خواه فاصله بجهة ضرورت واقع شده باشد مثل نماز واجب که وقت آن تنگ شده باشد وخواه بی ضرورت واقع شده باشد اما در میان شوط چهارم وپنجم ومیان سه شوط آخر جایز است که فاصله واقع شود مثل نماز سنتی که وقت آن تنگ شده باشد یا قضای حاجت مؤمنی یا داخل شدن بخانه کعبه وهمچنین در سه شوط آخر جایز است قطع شوط کردن بجهة امثال آن امور اما واجبست که در وقت قطع طواف مکانی را که در آنجا قطع شده نشان کند تا چون بر

سر اتمام آن آید زیاده و کم نشود هفتم آنکه حجر را بکسر حاء مهمله و سکون جیم داخل طواف سازد و آن دیوار است کوتاه در جانب ناودان خانه کعبه هشتم آنکه در وقت طواف چیزی از بدن داخل شاذروان کعبه نباشد بلکه باید که کل بدن خارج از شاذروان باشد و آن بنائست در بیخ خانه کعبه متصل بان از نشانه دیوار قدیم خانه کعبه چه خانه کعبه قدیم از این وسیع تر بوده و شاذروان جای دیوار قدیم است پس اگر طواف کنان دست بدیوار کعبه گذارد طواف باطل است بجهت آنکه دست او داخل خانه کعبه خواهد بود نهم آنکه در طواف بطریق متعارف راه رود پس اگر بر یکپا یا بر چهار دست و پا یا خیز کنان طواف کند صحیح نخواهد بود دهم آنکه

- (1) حق در آنمقداریکه حجر اسماعیل علیه السلام است صدر دام  
ظله. (2) البته اکتفا باین طواف ننمایند صدر دام ظله.

[ 121 ]

آخر شوط هفتم جای باشد که ابتدای طواف را از آنجا کرده بی زیاده و نقصان یازدهم آنکه دو رکعت نماز طواف کردن در پس مقام ابراهیم (ع) (1) یا در پهلوی آن مخیر است و در قرائت این دو رکعت میانه جهر و اخفات و اگر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد آیند و رکعت را میتواند گذارد و سنت است که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم سوره جحد یعنی قل یا ایها الکافرون و اما دوازده امر سنت که تعلق بطواف دارد اول آنکه چون داخل مسجد الحرام شود بهیچ امری اشتغال ننماید الا بمقدمه یازدهم و دوازدهم طواف که قبل از این مذکور شد و بعد از آن بیفاصله شروع در طواف عمره کند مگر آنکه وقت نماز واجب داخل شده باشد یا نرسد که نماز جماعت از او فوت شود دویم بوسیدن حجر اسود در هر شوط و همچنین رخ خود را بر آن گذاشتن سیم بوسیدن هر رکنی از چهار رکن خانه کعبه بتخصیص رکن یمانی و رکن عراقی چهارم آنکه یکطرف ردای خود را از زیر بغل راست بیرون آورد و بر دوش چپ اندازد و دوش راست را برهنه گذارد پنجم گام خود را در حین طواف کوتاه گرداند چه بواسطه هر گامی شش هزار حسنه جهت اینکس نوشته میشود ششم نزدیک شاذروان طواف کردن هر چند گام کمتر شود چه نزدیکی تلافی زیادتی گام میکند هفتم آنکه راه رفتن در اثنای طواف نه تند باشد و نه آهسته

بلکه میانه باشد هشتم آنکه در اثنای طواف ایندعا بخواند اللهم انى اسئلك باسمك الذى يمشى به على ظلل الماء كما يمشى به على جدد الارض واسئلك باسمك الذى تهتز له اقدام ملائكتك واسئلك باسمك الذى دعاك به موسى من جانب الطور فاستجب له والقيت عليه محبة منك واسئلك باسمك الذى غفرت به لمحمد صلى الله عليه وآله ما تقدم من ذنبه وما تاخر و اتممت عليه نعمتك ان تفعل بى كذا وكذا وبعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی بخواهد نهم آنکه در اثنای طواف هر گاه محاذی در خانه کعبه شود صلوات بفرستد دهم آنکه هر وقت که در اثنای طواف بدیوار کوتاهی که در طرف ناودان خانه کعبه است برسد ایندعا بخواند اللهم ادخلنى الجنة برحمتك وعافنى من السقم واوسع على من الرزق الحلال وادء عني شر فسقة الجن والانس وشر فسقة العرب والعجم يازدهم آنکه چون در شوط هفتم بمستجار رسد وآن در زمان سابق در خانه

(1) احوط ترک نماز طواف است در پهلوى مقام با امکان صدر دام  
ظله.

[ 122 ]

کعبه بوده والجال بسته شده وعلامات نمایانست پس باید که روبان کند و خود را بآن بچسباند و ایندعا بخواند اللهم البيت بيتك والعبد عبدك وهذا مكان العائذ بك من النار ودر آن وقت بگناهان خود یک یک اقرار نماید چه در حدیث وارد است که هر مؤمنی در آنمکان شریف اقرار بگناهان خود کند البته حق تعالی گناهان او را می بخشد دوازدهم آنکه بعد از اقرار بگناهان خود ایندعا بخواند اللهم من قبلک الروح والفرج والعافية اللهم ان عملى ضعيف فضاعفه لى واغفر لى ما اطلعت عليه منى وخفى على خلقك وچون در مقابل ركن يمانى آید بگوید استجیر بالله من النار اللهم قنعنى بما رزقنى وبارک لى فيما اتيتنى وبعد از گذاردن دو رکعت نماز طواف سنت است که نزدیک حجر اسود آید و آنرا بیوسد و بجانب چاه زمزم آید و یک دلو یا دو دلو آب بکشد و از آن بخورد و بر سر و تن خود بریزد و در وقت ریختن بگوید اللهم اجعله علما نافعا و رزقا واسعا وشفاء من كل داء وسقم وبعد از آن متوجه ما بین صفا و مروه شود مقصد سیم در بیان سعی ما بین صفا و مروه و مقدمات و شروط بدانکه آنچه تعلق بسعی صفا و مروه دارد هجده امر است ده امر واجب و هشت امر سنت اما ده

امر واجب اول نیت سعی است باینطریق که سعی میکنم میان صفا و مروه هفت شوط در عمره تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا دوم آنکه در وقت نیت پا شنه ء پای او بزینہ اول از صفا چسبیده باشد سیم مقارن ساختن نیت بابتدای رفتن بجانب مروه چهارم استدامت حکمی یعنی قصد امری که منافی نیت است نکند پنجم آنکه از راه متعارف ما بین صفا و مروه رود نه از راه مسجد الحرام و غیر آن ششم آنکه سعی از هفت شوط کمتر یا بیشتر نباشد هفتم موالات یعنی هر هفت شوط از پی هم باشد بطریقیکه در طواف مذکور شد و بعضی از مجتهدین برآنند که موالات شرط نیست هشتم جمیع مسافت ما بین صفا و مروه را قطع کند و چیزی در میان نگذارد پس چون از صفا بمروه رسد چنان کند که سر انگشتان پا بزینہ اول مروه برسد و چون خواهد که از مروه بصفا رود پا شنه پا را بزینہ اول مروه ملصق سازد پس بجانب صفا رود و این قاعده را منظور دارد تا هفت شوط را با تمام رساند نهم آنکه اگر طواف بروز کرده باشد سعی را بروز دیگر تاخیر نکند بلکه شب بجا آورد و اگر شب طواف کرده سعی را در آن شب بجا آورد و بعضی از مجتهدین تاخیر بروز

[ 123 ]

دیگر را جایز داشته اند دهم آنکه سعی بعد از طواف واقع شود پس اگر قبل از طواف بفعل آورد سعی باطل خواهد بود و اما آن هشت امریکه در سعی سنت است اول آنکه چون از مسجد الحرام بجهة سعی بیرون رود باید از در صفا بیرون رود جای آن در الحال داخل مسجد است اما دو ستون بجهة علامت آن گذاشته اند پس باید که از ما بین آن دو ستون بگذرد دوم طهارت از حدث اکبر و اصغر سیم ازاله نجاست از بدن و رخت چهارم آنکه چون از مسجد الحرام بیرون آید ببالای صفا رود رو بکعبه ایستد در مقابل رکنی که حجر اسود در او است و هفت نوبت الله اکبر بگوید و هفت نوبت الحمد لله و هفت نوبت لا اله الا الله و سه نوبت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و بعد از آن سه نوبت صلوات بفرستد و سه نوبت الله اکبر الحمد لله علی ما هدانا و الحمد لله ما ابلانا و الحمد لله الحی القیوم و الحمد لله الحی الدائم و سه نوبت بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله لا نعبد الا اياه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون و سه نوبت بگوید اللهم انی اسئلك العفو و العافیة و الیقین فی الدنیا و الاخرة و سه نوبت بگوید اللهم اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار بعد از آن صد نوبت الله اکبر بگوید لا اله الا الله صد نوبت و الحمد لله صد نوبت سبحان الله صد نوبت و بعد از آن بگوید

لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده ونصر عبده وغلب الاحزاب وحده  
فله الملك وله الحمد اللهم بارك لي في الموت وفيما بعد الموت  
اللهم انى اعوذ بك من ظلمة القبر ووحشته اللهم اظلنى في  
عرشك يوم لا ظل الا ظلك استودع الله الرحمن الرحيم الذى لا تضيع  
ودايعة دينى و نفسى واهلى ومالى وولدى اللهم استعملنى على  
كتابك وسنة نبيك وتوفىنى على ملة ابراهيم واعذنى من مضلات  
الفتن پس سه مرتبه الله اكبر بگويد ودو مرتبه ديگر دعای استودع  
الله تا آخر بخواند پس يكمرتبه الله اكبر وايندعا را بخواند اللهم اغفر  
لى كل ذنب اذنبته قط فان عدت فعذ على بالمغفرة فانك انت الغفور  
الرحيم اللهم افعل بى ما انت اهله فانك ان تفعل بى ما انت اهله  
ترحمنى وان تعذبنى وانك انت غنى عن عذابى وانا محتاج الى  
رحمتك ارحمنى اللهم افعل بى ما انت اهله فانك ان تفعل بى ما  
انت اهله فانك ان تفعل بى ما انا اهله تعذبنى ولن تظلمنى اصبحت  
اتقى عذابك ولا اخاف جورك فيا من هو عدل لا

[ 124 ]

يجوز ارحمنى واگر فرصت خواندن كل ايندعا وذكرها نداشته باشد  
آنچه از آنجمله ميسر باشد بخواند وچون فارغ شود از صفا بزير آيد  
وشروع در سعى نمايد وبدانكه بر بالای صفا رفتن و آنجا ايندعاها را  
خواندن مرد انرا سنت است وزنان را سنت نيست پنجم از سنتيهای  
سعى آنست كه در آخر شوط اول چون بمروه رسد بر بالای آن رود  
مقابل خانه كعبه ايستد و ادعيه كه در بالای صفا خوانده آنجا نيز  
بخواند ششم آنكه پياده سعى كند مگر آنكه ترسد كه بواسطه تعب  
نتواند بتوجه تمام مشغول دعا شود هفتم آنكه در اول هر شوط و آخر  
آن تند براه نرود مگر در ما بين مناره وكوچه عطاران كه آنجا تند رفتن  
اولى است خواه پياده باشد وخواه سواره واين تند رفتن مردانرا  
سنت است وزنان را سنت نيست هشتم در اثنای سعى ايندعا  
بخواند اللهم اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت الاعز الاجل الاكرم  
يا ذاالمن والفضل والكرم والنعماء والوجود اغفر لى ذنوبى انه لا يغفر  
الذنوب الا انت مقصد چهارم در بيان احكام تقصير واحرام حج بدانكه  
بعد از فارغ شدن از سعى بايد تقصير كند يعنى از ناخن بگيرد خواه  
دست وخواه پا يا از موى بدن چيزى ازاله كند اگر چه بقدر سر مو  
باشد خواه بمقراض وخواه بكندن وخواه بنوره كشيدن وخواه  
بتراشيدن اما تراشيدن همه سر جايز است نيست و نيت چنين كند  
كه تقصير ميكند در عمره تمتع از براى آنكه واجبست تقرب بخدا  
ومقارن نيت بتقصير مشغول شود وچون تقصير بفعل آورد جميع  
آنچه باحرام حرام شده بود حلال ميشود (1) وتقصير آخر افعال عمره

است و سنت است که تقصیر در مروه واقع شود و مکروهست طواف خانه کعبه بعد از سعی و قبل از تقصیر و واجبست که تقصیر با حرام حج اشتغال نماید و جمیع آنچه در احرام عمره مذکور شد از مقدمات و غیر آن در احرام حج معتبر است و میقات این احرام شهر مکه است و نیت چنین کند که احرام حج تمتع بجاه میآورم از برای آنکه واجب است تقرب بخدا و نیت را مقارن تلبیات سازد و سه امر در این احرام سنت است اول آنکه در روز هشتم ماه ذیحجه واقع شود دوم آنکه در مسجد الحرام (2) باشد و افضل آنست که در زیر ناودان خانه کعبه واقع شود سیم بلند گفتن تلبیه در مکانی که آنجا احرام بسته اگر پیاده باشد و اگر سوار باشد در وقت برخواستن شتریکه بر آنسوار است از جا که بعد از احرام بستن بعرفات رود از وقت پیشین تا وقت شام در عرفات توقف نماید و چون شام شود بمشعر الحرام رود

(1) غیر از سر تراشیدن صدر دام ظلّه العالی (2) مهما امکن احرام در مسجد الحرام ترک ننمایند صدر دام ظلّه.

[ 125 ]

تا طلوع آفتاب آنجا توقف نماید بعد از آن بمنی رود و در آنجا روز عید میلی را که جمره عقبه گویند بهفت سنگریزه بزند و بعد از آن قربانی کند و بعد از آن سر بتراشد و بمکه مراجعت نماید بجهة طواف زیارت و سعی و طواف نسا و بعد از آن بمنی عود نماید بجهة بودن آنجا در شبهای تشریق و رمی جمرات ثلثه و این اعمال در چهار فصل بتفصیل مذکور میشود فصل اول در بیان احکام و قوف عرفات بدانکه مراد از وقوف عرفات بودن در آن موضع شریف است از پیشین تا شام خواه ایستاده باشد و خواه نشسته و خواه تکیه کرده و خواه پیاده و خواه سواره و پیش پیش از داخل شدن در عرفات هفت امر سنت است اول آنکه رفتن از مکه بجانب عرفات در روز هشتم ماه ذیحجه باشد نه قبل از آن و آن روز را یوم ترویبه گویند اما اگر بیمار شود یا از کثرت ازدحام مردم در راه ملاحظه نماید قبل از یوم ترویبه بیکروز یا دو روز یا سه روز از مکه بیرون رفتن او قصوری ندارد دوم آنکه چون متوجه عرفات شود این دعا بخواند اللهم الیک صمدت وایاک اعتمدت ووجهک اردت اسئلک ان تبارک لی فی رحلی وان تقضی لی حاجتی وان تجعلی ممن تباهی به الیوم من هو افضل منی سیم آنکه در راه عرفات چون بمنی رسد ایندعا بخواند اللهم هذہ منی وهی ما مننت به علینا من المناسک فاسئلک ان تمن علی



بما مننت به علی انبیائک فانما انا عبدک وفی قبضتک چهارم آنکه  
 ظهر وعصر ومغرب وعشا را در منی بگذارد پنجم آنکه در شب نهم  
 ماه ذیحجه که شب عرفه است در منی تا طلوع فجر توقف نماید  
 ششم آنکه نماز صبح را نیز در منی بگذارد و افضل آنست که تا طلوع  
 آفتاب در منی توقف نماید بعد از آن از منی متوجه عرفات گردد هفتم  
 آنکه خیمهء خود را در بیرون زمین عرفات بزنند در مکانیکه بعرفات  
 متصل است و آنمکانرا نمره گویند و واجب است که اول وقت پیشین  
 نیت وقوف عرفات کند باین طریق که توقف در عرفات میکنم از این  
 وقت تا شام در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا  
 ویر حکم نیت بماند تا وقت شام وبعد از دخول در عرفات دوازده امر  
 سنت است که در اثنای وقوف بفعل آورد اول غسل کردن جهة  
 وقوف نیت چنین کند که غسل وقوف عرفات میکنم از برای آنکه  
 سنت است تقرب بخدا و باید که این غسل بعد از ظهر در اول وقوف  
 واقع شود دوم با وضو بودن سیم ظهر وعصر را در اول وقت باهم  
 جمع کردن بیک اذان ودو اقامه چهارم بر پا ایستادن

[ 126 ]

از وقت ظهر تا وقت شام پنجم رو بقبله بودن از اول وقت تا آخر وقت  
 ششم خاطر خود را به هیچ امری مشغول نساختن مگر توجه بدرگاه  
 الهی هفتم آنکه میانه او و آسمان حایلی نباشد مثل خیمه وغیرآن  
 هشتم گناهان خود را یک یک شمردن واستغفار کردن نهم دعا کردن  
 از برای برادران مؤمن و باید که کمتر از چهل نفر نباشد دهم آنکه صد  
 نوبت الحمد لله و صد نوبت لا اله الا الله و صد نوبت الله اکبر و صد نوبت  
 سبحان الله بگوید یازدهم آنکه صد نوبت قل هو الله احد بخواند  
 دوازدهم آنکه ایندعا را بخواند اللهم انی عبدک فلا تجعلنی من اخیب  
 وفدک وارحم مسیری الیک من الفج العمیق اللهم رب المشاء کله  
 فک رقبتی من النار واوسع علی من رزقک الحلال وادء عنی شر  
 فسقة الجن والانس وشر العرب والعجم اللهم لا تمکر بی ولا  
 تخدعنی ولا تستدرجنی اللهم انی اسئلك بحولک وقوتک وجودک  
 وکرمک و منک وفضلک یا اسمع السامعین ویا ابصر الناظرین ویا  
 اسرع الحاسبین ویا ارحم الراحمین ان تصلى علی محمد و آل محمد  
 بعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی طلب نماید وبعد از آن رو  
 بجانب آسمان کند و بگوید اللهم حاجتی الیک الی ان اعطیتنیها لم  
 یضرنی ما منعت وان منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیت اسئلك خلاص  
 رقبتی من النار اللهم انی عبدک وملك یدک وناصیتی بیدک واجلی  
 بعلمک اسئلك ان توفقنی لما یرضیک عنی وان تسلم منی مناسک  
 الی اربتها ابرهیم خلیک علیه السلام ودللت علیها نبیک محمدا  
 صلی الله علیه و آله اللهم اجعلنی ممن رضیت عمله واطلت عمره

واحیته بعد الموت حیوة طيبة لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قذیر اللهم لك الحمد کالذی نقول وخیرا مما نقول وفوق ما یقول القائلون اللهم لك صلوتی ونسکی ومجیای ومماتی ولك مرائی وبک حولی ومنک فوتی اللهم انی اعوذ بک من الفقر ومن وساوس الصدر ومن شتات الامر ومن عذاب القبر اللهم انی اسئلك خیر الریح واعوذ بک من شر ما یحیی به الی الریح واسئلك خیر اللیل وخیر النهار اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری نورا وفی لحمی ودمی وعظامی وعروقی ومقامی ومقعدی نورا ومقصدی نورا و مدخلی نورا ومخرجی نورا واعظم بی نورا یا رب یوم القاک انک علی کل شیء قذیر برحمتک یا ارحم الراحمین وبدانکه دعاهای روز عرفه که از حضرات ائمه معصومین صلوات الله

[ 127 ]

علیهم اجمعین نقل شده بسیار است وافضل آن دعاها دو دعاست یکی دعای حضرت امام حسین علیه السلام که مشهور است ودیگر دعای امام زین العابدین علیه السلام که در صحیفه کامله مذکور است وچون هر یک از این دو دعا بغایت طویل بود در این مختصر مذکور نشد فصل دوم در احکام وقوف بمشعر الحرام چون وقت مغرب داخل شود پیش از نماز مغرب از عرفات متوجه مشعر الحرام شود چون اراده بیرون آمدن از عرفات کند ایندعا بخواند اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف وارزقنيه ابدًا ما ابقیتنی واقلبنی الیوم مفلحًا موفقًا منجحًا مستجابًا لی مرحومًا مغفورًا بافضل ما ینقلب به الیوم احد من وفدک واجعلنی من حجاج بیت الحرام واجعلنی الیوم من اکرم وفدک علیک واعطنی افضل ما اعطیت احدا منهم من الخیر والبرکة والرحمة والرضوان والمغفرة وبارک لی فیما ارجع الیه من اهل و مال او قلیل او کثیر وبارک لهم فی برحمتک یا ارحم الراحمین وباید که در وقت رفتن بجانب مشعر بتانی راه رود ودر کمال خضوع وخشوع در اثنای راه رفتن باستغفار و طلب خلاصی از آتش دوزخ مشغول باشد وچون بمشعر الحرام رسد واجبست که نیت کند باینطریق که از این وقت تا طلوع آفتاب توقف میکنم در مشعر الحرام در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا وسنت است که در آنجا نه امر بجا آورد اول آنکه قبل از بار فرود آوردن نماز مغرب وعشا را بیک اذان ودو اقامه بجا آورد دوم آنکه نافله مغرب را بعد از عشا بگذارد سیم آنکه آنشب را که شب عید قربانست احیا بدارد چهارم آنکه تا صبح بذکر و دعا وتلاوت قرآن مشغول باشد واز جمله دعاها ایندعا را بخواند اللهم هذه جمع اللهم

انی اسئلک ان تجمع لی فیها جوامع الخیر اللهم لا تؤیسنی من الخیر الذی سنلتک ان تجمعہ لی فی قلبی ثم اطلب بہ الیک ان تعرفنی ما عرفت اولیائک فی منزلی هذا وان اتقینی جوامع الشر پنجم آنکه اول شب غسل کند و نیت چنین کند که غسل بودن در مشعر الحرام میکنم از برای آنکه سنت است تقرب بخدا ششم آنکه تا طلوع آفتاب طاهر از حدث اکبر و اصغر باشد هفتم آنکه اگر حج اول باشد بر بالای کوهی که در مشعر الحرام واقع است برود و در آنجا ذکر الهی بجا آورد هشتم آنکه هفتاد سنگریزه که بجهت رمی جمرات مقرر است از مشعر الحرام بردارد و واجبست که آنشب تا صبح در مشعر الحرام باشد نهم چون فجر طالع شود اولی آنست که نیت علیحده بجهت وقوف مشعر کند باینطریق که توقف میکنم در

[ 128 ]

مشعر الحرام در حج تمتع ازین وقت تا طلوع آفتاب از برای آنکه واجب است تقرب بخدا و بحمد الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و دعا کردن اشتغال نماید و از جمله دعاها ایندعا بخواند اللهم رب المشعر الحرام فک رقبتی من النار و اوسع علی من رزقک الحلال الطیب و ادرء عنی شر فسقة الانس و الجن و العرب و العجم اللهم انت خیر مطلوب الیه و خیر مدعو و خیر مسئول و بکل و افدة جائزة فاجعل جائزتی فی موطنی هذا ان تعیل عثرتی و تقبل معذرتی وان تجاوز عن خطیئتی ثم اجعل التقوی من الدنیا زادی نهم آنکه چون آفتاب بر آید بجانب منی رود و جایز است زنانرا و شخصی را که ضرورتی داشته باشد آنکه قبل از طلوع فجر از مشعر الحرام بجانب منی رود فصل سیم در بیان رفتن بجانب منی از مشعر الحرام و بیان افعال ثلثه مناسک منی که روز عید قربان در منی واجب است که بعمل آورد چون از مشعر الحرام متوجه منی شود و در راه بموضعی رسد که آنرا وادی محشر گویند سنت است که در آنموضع موازی صد گام تند رود و ایندعا بخواند اللهم سلم عهدی و اقبل توبتی واجب دعوتی و اخلفنی فیمن ترکت بعدی و چون بمنی رسد واجب است که افعال ثلثه مناسک منی را در روز عید قربان بترتیب بجا بیاورد فعل اول رمی جمره عقبه است یعنی زدن میلی که آنرا جمره عقبه گویند بهفت سنگریزه و در رمی جمره عقبه هشت امر واجب است و دوازده امر سنت اما هشت امر واجب اول نیت کردن باینطریق که این میل را میزنم بهفت سنگریزه در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب است تقرب بخدا دوم نیت را مقارن شروع در رمی کردن سیم استدامت حکمی یعنی مدام بر حکم نیت بودن تا آخر رمی چهارم هفت سنگریزه را یک یک انداختن پس اگر هفت را بیک دفعه اندازد یکی از آنها حسابست و باقی محسوب نیست پنجم هر

یک از هفت سنگریزه را بآن میل رسانیدن ششم مجموع هفت سنگریزه را از زمین حرم بر چیده باشد هفتم آنکه همه آنسنگ ریزه ها بکر باشد یعنی بهیچ یک از آنها رمی نشده باشد هشتم آنکه رمی بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان باشد واما آن دوازده امر سنت که در رمی جمره عقبه معتبر است اول آنکه در وقت رمی وضو داشته باشد دوم آنکه پیاده باشد نه سواره سیم آنکه در وقتیکه هفت سنگریزه را در دست داشته باشد وخواهد که بمیل بزند ایندعا بخواند اللهم هؤلاء حصیاتی فاحصهن لی وارفعهن فی عملی چهارم آنکه در وقت انداختن هر یک از آن سنگریزه

[ 129 ]

الله اکبر بگوید وایندعا بخواند اللهم ادحر عنی الشیطان اللهم تصدیقا بکتابک وعلى سنة نبيک صلى الله عليه وآله اللهم اجعله حجا مبرورا وعملا مقبولا وسعيا مشکورا وذنبا مغفورا پنجم آنکه در وقت جمره عقبه رو بجرمه کند وپشت بقبله ششم آنکه دوری او از جمره در وقت رمی ده زرع یا پانزده زرع شرعی باشد هفتم آنکه آنسنگریزه را بر شکم انگشت زهگیر گذارد وبه پشت بند اول انگشت شهادت بیندازد هشتم آنکه آنسنگریزه را بر چیده باشد نه آنکه سنکرا بشکند وپسنگریزه های آن رمی کند نهم آنکه سنگریزه ها را از مشعر الحرام بر چیده باشد دهم آنکه سنگریزه ها را بشوید یازدهم آنکه هر یکی از سنگریزه ها بمقدار بند بالای انگشت باشد دوازدهم آنکه هر یک از سنگریزه ها رنگی مختلف داشته باشد فعل دوم از افعال ثلثه مناسک منی که روز عید بجا آوردن آن واجب است قربانی کردنست ودر آن ده امر واجب است وشنش امر سنت اما ده امر واجب اول آنکه قربانی گوسفند یا بز یا گاو یا شتر باشد واگر غیر از اینها را مثل اسب یا آهو قربانی کند آن قربانی صحیح نیست دوم آنکه اگر قربانی گوسفند باشد کمتر از هفت ماهه نباشد واگر بز یا گاو باشد یکسال تمام کرده باشد ودر سال دوم داخل شده باشد واگر شتر باشد پنجسال تمام کرده ودر سال ششم داخل شده باشد سیم آنکه بیمار نباشد وکری نداشته باشد ولاغر و لنگ وخصی وگوش بریده نباشد و شاخ او نشکسته باشد چهارم آنکه کل آن از یک شخص باشد پس جایز نیست که دیگری در قربانی او شریک باشد پنجم آنکه در وقت کشتن قربانی نیت چنین کند که این قربانی را میکشم در حج اسلام و حج تمتع از برای آنکه واجب است تقرب بخدا ششم آنکه نیت را مقارن اول ذبح سازد اگر قربانی غیر شتر باشد و مقارن اول نحر سازد اگر قربانی شتر باشد ونحر آنست که کاردی یا حربه در کویکه میانه بیخ گردن وسینه شتر واقع است بزند هفتم استدامت حکمی یعنی بر حکم نیت بودن تا آخر ذبح و تا آخر نحر

هشتم آنکه خود مباشر کشتن قربانی گردد یا کسی را نایب خود سازد و نیت چنین کند که این قربانی را میکشم بنیابت فلان در حج اسلام و حج تمتع از برای آنکه واجبست باصالة ویر من بنیابة تقرب بخدا واولی آنست که هر دو نیت کنند نهم قربانی کردن در روز عید واقع شود اگر متعذر باشد در باقی ایام ماه ذیحجه جایز است دهم آنکه بعضی از آنرا تصدق کند و بعضی را خود بخورد و بعضی را هدیه کند و اما شش امری که در قربانی کردن سنت است اول آنکه اگر قربانی گوسفند یا بز باشد باید که نر باشد و اگر

[ 130 ]

شتر یا گاو باشد باید که ماده باشد دوم آنکه فریبهی آن نمایان باشد نه آنکه در فریبهی ولاغری میانه باشد سیم آنکه آنرا در عرفات حاضر کرده باشد چهارم آنکه اگر قربانی شتر باشد دست چپ او را ما بین زانو وپاشنه بندد پنجم آنکه اگر شخصی را در کشتن قربانی نایب خود سازد دست خود را در وقت کشتن بر دست او گذارد ششم آنکه در وقتی که خواهد قربانی کند ایندعا بخواند و جهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلواتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللهم منک ولک بسم الله وبالله والله اکبر اللهم تقبل منی ومقارن آن بکشتن مشغول شود فعل سیم از افعال ثلثه مناسک منی که روز عید قربان بفعل آوردن واجب است که بعد از قربانی کردن از موی خود چیزی ازاله کند خواه تراشیدن (1) و سر خواه بغیر آن وزنرا تراشیدن سر جایز نیست ودر ازاله کردن

موسه امر واجب است وهفت امر سنت اما سه امر واجب اول نیت کردن باینطریق که از موی بدن چیزی ازاله میکنم در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا دوم مقارن داشتن نیت است بمو ازاله کردن سیم استدامت حکمی واما آن هفت امر سنت اول آنکه در وقت ازاله کردن مو رو بقبله باشد دوم آنکه در آنوقت بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیمة سیم آنکه در تراشیدن سر شروع بجانب راست کند چهارم آنکه کل سر را بتراشد پنجم آنکه اگر بر سر مو نداشته باشد پاکی را بر سر بگرداند و بر سر بگذارد ششم آنکه موی را در منی دفن کند هفتم آنکه بعد از مو ازاله کردن ناخن بچیند وسبیل بگیرد وبعد از فارغ شدن از افعال ثلثه مناسک منی حلال میشود باو جمیع آنچه باو حرام شده بوده مگر زن وبوی خوش فصل چهارم در بیان باقی افعال حج چون مناسک منی را بجا آورد واجب است که بمکه مراجعت نماید بجهة بجا آوردن پنج امر وآن طواف حج ودو رکعت نماز آن

وسعی ما بین صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آن و چون سه امر اول را بفعل آورد بوی خوش برو حلال میشود اما زن وقتی حلال میشود که طواف نسا را با بدو رکعت نماز آن بجا آورد و واجب است که آن پنج امر را بترتیبی که مذکور شد بفعل آورد و جمیع آنچه در طواف عمره وسعی آن مذکور شد از امور واجبی و سنتی در این دو طواف وسعی معتبر است و فرق همین در نیت است پس در طواف حج نیت چنین کند که طواف حج اسلام حج تمتع میکنم از برای آنکه واجب است تقرب بخدا و در طواف نساء نیت چنین کند که طواف نساء

(1) سر تراشیدن از برای کسیکه اول حجتش باشد بلکه مطلقا احوط است صدر دام ظلّه.

[ 131 ]

میکنم در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا و نیت نماز این دو طواف و نیت سعی ما بین صفا و مروه باین طریق کند و چون ازین پنج امر فارغ شود واجب است که بمنی عود کند برای چهار امر اول در منی سه شب ایام تشریق بودن و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه است و جایز است شخصی را که در احرام عمره و حج شکار و مباشرت با زن نکرده آنکه شب سیم در منی نماند و آنکه وقت ظهر دوازدهم از منی بیرون رود مگر آنکه در وقت مغرب شب سیزدهم در منی باشد که در اینصورت بودن آنشب در منی واجب است و بیرون رفتن واجب نیست و در هر یکی از این سه شب تا صباح ماندن در منی لازم نیست بلکه آنقدر توقف کند که نصف شب بگذرد و بعد از آن بیرون رود میتواند و جایز است بجای آنشب در منی ماندن در مکه بماند بشرط آنکه تا صبح عبادت مشغول شود دوم رمی کردن جمره اولی در هر یکی از روزهای تشریق بهفت سنگریزه سیم رمی جمره وسطی در این سه روز بهمان طریق واجبست این ترتیب را مرعی داشتن و وقت رمی آن طلوع آفتابست تا وقت شام و اگر شخصی را عذر باشد جایز است که شب رمی کند و بدانکه آداب سنتی این رمی قبل از این مذکور شد و فرقی نیست الا در دو امر اول آنکه هر یکی از جمره اولی و وسطی را در وقت رمی بر دست راست گیرد دوم آنکه بعد از رمی هر یک از این دو جمره اندکی نزدیک آن ایستد و بحمد و صلوات و دعا اشتغال نماید اما بعد از رمی جمره عقبه ایستادن نزد آن سنت نیست و بدانکه این

رمی آخر افعال واجبه حج است و جایز است که از منی بوطن خود رود بی آنکه بمکه معاودت نماید اما معاودت بمکه بجهة وداع خانه کعبه سنت است پس چون خواهد که بمکه معاودت کند سنت است که در مسجد خیف شش رکعت نماز بگذارد هر دو رکعت بیک سلام وبعد از آن متوجه مکه شود و آداب دخول مکه در مسجد الحرام از غسل وغیر آن بطریقیست که قبل از این مذکور شد و بدانکه داخلشدن در خانه کعبه سنت است و واجب نیست و آداب آن نه امر است اول غسل کردن دوم حلقه در را در وقت دخول بگیرد سیم آنکه کمال خضوع و خشوع در وقت داخل شدن بجای آوردن چهارم آنکه در وقت داخل شدن بگوید اللهم انک قلت ومن دخله کان امنا فامنی من عذابک عذاب النار پنجم آنکه بر سنگ سرخی که ما بین دو ستون خانه کعبه فرش است دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه سوره حم سجده بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه از آیات قرآن بعدد

[ 132 ]

آیات حم سجده بخواند و آن پنجاه و چهار آیه است ششم آنکه در هر کنجی از چهار کنج خانه کعبه دو رکعت نماز بگذارد وبعد این دعا بخواند اللهم من تهیا وتعبا واعد واستعد لوفادة الی مخلوق رجاء رفته و جوائز و نوافله و فواضله فالیک کان یا سیدی تهیثی و تعبیتی و اعدادی و استعدادی رجاء وفدک و نوافلک و جوائزک فلا تخیب الیوم رجائی یا من لا تخیب سائله و لا ینقص نائله فانی لم اتک الیوم بعمل صالح قدمته و لا شفاعة مخلوق رجوته و لکن اتیتک مقرا بالذنوب و الاساءة علی نفسی فانه لا حجة لی و لا عذر فاسئلك یا من هو کذلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعطینی مسئلتی و تقیلنی عثرتی و تقیلنی برغبتی و لا تردنی محروما و لا مجبوها و لا خائبا یا عظیم یا عظیم یا عظیم ارجوک للعظیم اسئلك یا عظیم ان تغفر لی الذنب العظیم لا اله الا انت هفتم آنکه در درون خانه کعبه سر بسجود نهد و این دعا بخواند اللهم لا یرد غضبک الا حلمک و لا ینجی الا التضرع الیک فهب لی یا الهی من لدنک فرجا بالقدرة الی بها تحیی اموات العباد و بها تنشر میت البلاد و لا تهلکنی یا الهی غما حتی تستجیب لی دعائی و تعرفنی الاجابة فی دعائی اللهم ارزقنی العافیة الی منتهی اجلی و لا تشمت بی عدوی و لا تمکنه من عنقی من الذلی یرفعنی ان وضعتنی و من الذلی یضعنی ان رفعتنی و ان اهلکتنی فمن الذلی یرض لک فی عبدک او یسئلك عن امرک و قد علمت یا الهی ان لیس فی حکمک ظلم و لا فی نعمتک عجلة و انما یعجل من یخاف الفوت و انما یحتاج الی الظلم الضعیف و قد تعالیت یا الهی عن ذلک علوا کبیرا فلا تجعلنی للبلاء غرضا و لا لنعمتک نصبا

ومهلنى ونفسنى و اقلنى عثرتى ولا تبعنى ببلاء على اثر بلاء فقد  
تراى ضعفى وقلة حيلتى وتضرعى اليك ووحشتى من الناس  
وانسى بك يا كريم اعوذ بك فاعذنى واستجير بك فاجرنى و استعين  
بك على الضراء فاعنى واستنصر بك فانصرنى واتوكل عليك فاكفنى  
واومن بك فامنى واستهديك فاهدنى واسترحمك فارحمنى  
واستغفرک مما تعلم فاغفر لى و استرزقک من فضلک الواسع  
فارزقنى ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم هشتم آنکه در وقت  
بيرون آمدن از خانه کعبه حلقه در خانه را بگیرد بگوید الله اکبر الله  
اکبر الله اکبر اللهم لا تجهد بلائى ولا تشمت بى اعدائى فانک الضار  
النافع نهم آنکه چون از خانه

[ 133 ]

بزیر آید دو رکعت نماز بگذارد در نزدیکی کعبه بحیثیتی که در خانه  
کعبه دست چپ او باشد خاتمه در بیان آداب وداع خانه کعبه وآن ده  
امر است اول آنکه هفت شوط طواف وداع را بجا آورد و نیت چنین کند  
که طواف وداع خانه کعبه میکنم سنت تقرب بخدا دوم آنکه در هر  
شوط استلام حجر اسود و رکن یمانی کند و اگر در هر شوط نتواند  
شوط اول و دوم استلام نماید سیم آنکه بعد از فارغ شدن از طواف  
التزام مستحار کند بطریقیکه در طواف عمره مذکور شد چهارم آنکه  
در نزد حجر الاسود آید و شکم خود را بکعبه بچسباند و دست چپ  
خود را بر حجر اسود گذارد و دست راست را از جانب در بخانه کعبه  
بچسباند و بگوید الحمد لله و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد وآله  
اللهم صلی علی محمد عبدک و رسولک و امینک و حبیبک و نجیبک  
و خیرتک من خلقک اللهم کما بلغ رسالتک وجاهد فی سبیلک و صدع  
بامرک و اودى فیک حتى اتاه الیقین اللهم اقلبنى مفلحا منجحا  
مستجابا لى بافضل ما یرجع به احد من وفدک من المغفرة والبركة  
والرحمة والرضوان والعافية مما یسعنى ان اطلب فاسئلك ان  
تعطينى مثل الذى اعطيته او فضلا من عندک تزیدنى علیه اللهم ان  
امتنى فاغفر لى وان احیبتنى فارزقنىه من قابل اللهم لا تجعله آخر  
العهد من زیارة بیتک اللهم انى عبدک وابن عبدک وابن امتک حملتنى  
على دابتك و سیرتنى فى بلادک حتى ادخلتنى حرمک وامنک وقد  
کان من حسن ظنى بک ان تغفر لى ذنوبى فازدد عنى رضا و قربنى  
اليک زلفا ولا تباعدنى وان کنت لم تغفر لى فمن الان فاغفر لى قبل  
ان تناک عن بیتک فهذا اوان انصرافى ان کنت اذنت لى غير راغب  
عنک ولا عن بیتک ولا مستبدل بک ولا به اللهم احفظنى من بين یدی  
ومن خلفى وعن یمینى وعن شمالى حتى تبلغنى اهلى فاذا  
بلغتنى اهلى فاکفنى مؤنة عبادک و عیالى فانک ولى ذلک من  
خلقک و منى پنجم آنکه بعد از دعا خواندن بجانب چاه زمزم آید



وقدري از آن آب بنوشد وبعد از آن متوجه بيرون رفتن از مسجد الحرام شود ششم آنکه در اثنای بيرون آمدن بگويد ايون تايون عابدون لربنا حامدون الی ربنا راغبون الی الله راجعون انشاء الله تعالی هفتم آنکه نزد در مسجد الحرام سجده طويل با کمال خضوع و خشوع بجا آورد هشتم آنکه بر در مسجد الحرام ايستد و بگويد اللهم انی انقلب على لا اله الا الله نهم آنکه بيکدرهم شرعی خرما بخرد و تصدق کند دهم آنکه قصد او

[ 134 ]

همیشه اين باشد که نوبت ديگر بحج آيد مطلب ششم در بيان احکام حج آمدن و حج افراد که قبل از اين مذکور شده بود که حج قرآن و حج افراد بر شخصی واجب است که از اهل مکه معظمه باشد يا آنکه دوری او از آنمکان مقدس کمتر از شانزده فرسخ شرعی باشد و اگر دوری اين کس از آنمکان مقدس شانزده فرسخ باشد و زياده حجي که بر او واجب ميشود حج تمتع است و افعال حج تمتع را بتفصيل مذکور ساختيم و افعال حج قرآن و حج افراد مثل افعال حج تمتع است و لکن عمره حج تمتع قبل از حج است و طواف نسا ندارد و عمره حج قرآن و حج افراد بعد حج است و طواف نسا دارد و افعال اين دو نوع بيک طريقست لکن در حج قرآن مخير است ميانه آنکه نيت احرام را مقارن تلبیات يا مقارن اشعار يا مقارن تقليد سازد و معنی اشعار و تقليد مذکور خواهد شد و احرام هر يك از حج قرآن و حج افراد واجب است که از ميقات باشد يا از مسکن خود هر گاه از مسکن او بمکه نزديکتر باشد از ميقات يا از مکه هر گاه مسکن او از مکه باشد و باقی افعال بطريق افعال حج تمتع است پس چون احرام به بندد متوجه عرفات گردد و بعد از وقوف عرفات متوجه مشعر الحرام شود و بعد از وقوف مشعر الحرام بمنی رود و رمی جمرات و قربانی و تقصير بجا آورد و بمکه باز گردد و طواف و دو رکعت نماز آن را بجا آورد و سعی ما بين صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آنرا بطريقيکه قبل از اين مذکور شد بعمل آورد و چون از اين افعال فارغ شود عمره مفرده را بجا آورد باين طريقيکه یکی از ميقاتها يا از نزديکترين موضعی بحرم احرام عمره مفرده به بندد و طواف عمره و دو رکعت آن و سعی میان صفا و مروه و تقصير و طواف نسا و دو رکعت آن بجا آورد و مراد از اشعار آنست که جانب راست کوهان شتری را که بجهت قربانی ميبرد که در منی قربان کند زخم زند و آنجا نبرا بخون آنزخم الوده کند و مراد از تقليد آنست که گردن قربانی که ميبرد نعلين بياویزد که در آن نعلين نماز کرده باشد مطلب هفتم در بيان احکام حج بنيابت و در آن دو فصل است فصل اول در بيان نايب گرفتن بجهت ميت و حی بدانکه چون شخصی فوت شود و ترکه وافی گذارد و حج اسلام بر او

واجب شده باشد و در ذمه او مستقر گشته باشد واجبست که در آنسال شخصی را باجاره گیرند که بنیابت او حج بجا آورد اگر وقت حج باقی باشد والا سال دیگر خواه میت وصیت کرده باشد که حج جهة او کنند و خواه وصیت نکرده باشد اما اگر قبل از آنکه حج در ذمه او مستقر گردد فوت

[ 135 ]

شود نایب گرفتن واجب نیست و حج در ذمت وقتی مستقر شود که شخصی با وجود استطاعت رفتن بحج حج را تاخیر کند تا آنقدر وقت بگذرد که گنجایش حج بجا آوردن داشته باشد پس اگر بعد از استطاعت و قبل از گذشتن مدت مذکور فوت شود حج ساقط است و نایب گرفتن لازم نیست و اجرت حج مقدم است بر میراث و حکم سایر قروض دارد پس هر گاه میت مشغول الذمه باشد بحج و قرض نیز داشته باشد واجب است که اول اجرت المثل حج و قرض را از متروکات و افیه او بیرون کنند و آنچه بعد از آن بماند بوارث میرسد و اگر چیزی نماند از متروکات او چیزی بوارث نمیرسد و همچنین اگر همه متروکات او مساوی اجرت المثل حج باشد کل متروکات او را باجرت حج باید داد و وارث از متروکات او محروم میشود و هر گاه شخصی تبرع نماید و بی اجرت بنیابت میت حج بجا آورد در اینصورت حج از ذمه میت ساقط میشود و لازم نیست که نایب بحجه او بگیرند و همچنین اگر شخصی به تبرع از مال خود شخصی را باجاره بگیرد که بنیابت آن میت حج کند و بدانکه میانه مجتهدین خلافت در آنکه نایب از کجا متوجه حج شود بعضی برآنند که از آنجا که فوت شده واجب است متوجه حج شود و بعضی برآنند که توجه از میقات کافیست و بعضی برآنند که اگر متروکات میت وفا کند از محل فوت متوجه شود و اگر بآن وفا نکند از میقات و این قول بصواب نزدیکتر است و ظاهر قول دوم باین قول باز میگردد و اگر حج در ذمه شخصی مستقر شده باشد اما بواسطه مانعی که بعد از استقرار بهم رسد مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند بحج رفتن واجبست که شخصی را باجاره بگیرد که بنیابت او حج کند هر گاه امید آن نداشته باشد که مانع بر طرف شود والا بر او واجبست که خود حج کند و اگر بعد از آنکه نایب بنیابت او حج گذارده باشد مانع او بر طرف شود بر او واجب است که خود حج کند و حج که نایب او کرده کافی نیست اما اگر حج گذاردن بر او واجب شده باشد و قبل از آنکه در ذمه او مستقر شود او را مانعی از رفتن بحج پیش آید در اینصورت در وجوب نایب گرفتن میانه مجتهدین خلافت بعضی برآنند که حکم شخصی دارد که او را بعد از استقرار حج مانعی بهم رسد و بعضی برآنند که از این شخص حج ساقط است ما دام که مانع باقی باشد نایب گرفتن

واجب نیست خواه امید بر طرف شدن مانع داشته باشد و خواه نداشته باشد واقرب قول اولست فصل دوم در بیان شروطی چند در نیابت حج معتبر است

[ 136 ]

وآن شش امر است اول آنکه نایب بالغ باشد و بعضی از مجتهدین نیابت غیر بالغ را جایز داشته اند بشرط آنکه تمیز داشته باشد و بر سخن او اعتماد باشد دویم آنکه عادل باشد پس حرامست که غیر عادل را نایب حج سازند اما اگر غیر عادل را نایب کرده باشند و دانند که حج را بفعل آورده در اینصورت حج او کافیهست و احتیاج بنایب عادل گرفتن نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که هر گاه ظن غالب باشد که نایب افعال حج را بجا آورد نایب گردانیدن او جایز است سیم آنکه در ذمه نایب حج واجب نباشد چهارم آنکه افعال حج را بالتمام داند یا شخصی عادل با او باشد که در وقت بجا آوردن هر فعلی را ازو تعلیم گیرد پنجم آنکه در نیت قصد کند که این افعال را بنیابت فلانی بجا می آورم ششم آنکه آن شخصی که نایب بنیابت او حج میگذارد باید که شیعه اثنی عشری باشد پس نایب مخالف مذهب شدن جایز نیست مگر آنکه پدر نایب یا جد پدری او نایب باشد که در این دو صورت نیابت کردن او جایز است با وجود آنکه مخالف مذهب باشد و بعضی از مجتهدین این دو صورترا نیز جایز نداشته اند ( 1 )

و جایز است که زن نایب مرد شود و بر عکس و همچنین جایز است که غلام یا کنیزی که عادل باشند برخصت آقای خود نایب شوند و اگر نایب در اثنای راه فوت شود پس اگر فوت او قبل از احرام و داخل شدن حرم واقع شود نایب دیگر باید گرفت که از آنجا که او فوت شده روانه حج شود و ورثه او را از وجه اجاره موازی مسافتی که قطع کرده میرسد و بس و تتمه بورثه صاحب مال میرسد و اگر فوت او بعد از احرام و داخل شدن حرم باشد و از باقی افعال چیزی بجا نیاورده باشد آنچه بفعل آورده کافیهست و احتیاج به نایب گرفتن دیگر نیست اما میانه مجتهدین خلافتست بعضی برآنند که در اینوقت کل مبلغی که وجه اجاره اوست بوارث ( 2 ) او میرسد و السلام علی من

اتبع الهدی

(1) احوط نیز جایز نبودن است صدر دام ظلّه. ( 2 ) احوط تصالح و تراضی است صدر دام ظلّه.

دبیاچه باب ششم جامع عباسی بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خاتم النبيين محمد المصطفى وخير الوصيين امير المؤمنين على المرتضى والهنا الائمة النجبا عليهم الصلوة من العلى الاعلى اما بعد چون همگی همت عالی زهمت بندگان همایون اشرف ارفع اقدس اعلى كلب آستانه خير البشر مروج مذهب حق ائمه اثنى عشر شاه عباس الحسينى الموسوى الصفوى بهادر خان خلد الله ملكه وسلطانه وافاض على العالمين بره واحسانه بر احياء معالم شريعت سيد المرسلين و اعلاى اعلام مذهب حق ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين مقصور ومحصور است و اراده خاطر ملكوت ناظرش معطوفست بر آنكه شيعيان ومحبان حضرت امير المؤمنين على عليه السلام عالم بمذهب حق آنحضرت باشند لهذا استاد بنده اعنى حضرت خاتم المجتهدين و خلاصة المتقدمين وزبدة المتأخرين بهاء الملة والشريعة والحقيقة والدين محمد العاملى رحمه الله را مامور ساخته بودند بتصنيف كردن كتابى كه مشتمل باشد بمسائل وضو وغسل وتيمم ونماز وزكوة وروزه وحج وجهاد وزيارت حضرت رسالت پناهى صلى الله عليه وآله و حضرات ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين وايام مولود ايشان و مسائل ضرورى كه بيشتراوقات بان احتياج واقع ميشود چون بيع وتوابع آن ونكاح وطلاق وغير آن وحضرت خاتم المجتهدين امثالاً لامره الاشرف شروع در تاليف آن كتاب نموده آنرا موسوم بجامع عباسى ساخت مشتمل بر بيست باب و چون بعد از اتمام پنج باب آن در دوازدهم ماه شوال سنه هزار و سى و يك هجرى بجوار رحمت ايزدى پيوست

در ثانی الحال امر اشرف اعلى عز صدور یافت كه پانزده باب تتمه آن كتاب سمت اتمام وصورت اختتام پذيرد وداعى دولت قاهره نظام بن حسين ساوجى امثالاً لامره الاشرف المطاع لا زال نافذا في الاقطار والارباع شروع در اتمام آن نموده والله الموفق للاتمام والميسر للاختتام كه منظور نظر كيما اثر نواب همایون ارفع اقدس گردد باب ششم از كتاب جامع عباسى در وقف كردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد كردن و با كفار جهاد كردن باب هفتم در زيارت حضرت رسالت پناه (ص) و حضرت امير المؤمنين (ع) و باقى حضرات ائمه

معصومین علیهم السلام وایام مولود ووفات ایشان باب هشتم در بیان نذر وعهد نمودن و سوگند خوردن و کفاره دادن باب نهم در بیع کردن ورهن نمودن وشفعه گرفتن و توابع آن باب دهم در بیان اجاره دادن و رعایت نمودن و احکام غصب و توابع آن باب یازدهم در نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک آن باب دوازدهم در طلاق و خلع و عده داشتن زنان باب سیزدهم در شکار کردن و شروط آن باب چهاردهم در ذبح حیوانات و حلال و حرام باب پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن باب شانزدهم در قضا رسیدن و شروط آن باب هفدهم در اقرار کردن و وصیت نمودن باب هجدهم در قسمت کردن ترکه باب نوزدهم در حدودی که در شرع مقرر است بجهة دزدی و زنا و لواطه و سحر و غیر آن باب بیستم در بیان خونبهای آدمی و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای زخمی که بر آدمی زنی و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کند باب ششم از کتاب جامع عباسی در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و جهاد با کفار کردن و در آن چهار مطلب است مطلب اول در بیان وقف کردن و توابع آن و در آن سه فصل است فصل اول در شروط وقف بدانکه شروط وقف شانزده است اول اهلیت و اقف یعنی قدت عاقل پس وقف غیر بالغ و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست و کسی که گاهی دیوانه باشد و گاهی نباشد در وقت غیر دیوانگی وقفش صحیح است

[ 139 ]

و در وقف طفلی که ده سال داشته باشد میانه مجتهدین خلافت اصح عدم صحت است و گویا آنجماعتی که گفته اند وقف او صحیح است مستند شده اند بحدیثی که واقع شده در جواز صدقه او و حمل کرده اند تصدق را بر وقف چه نیز صدقه جاریه است و همچنین وقف مست و بیهوش و قرض داری که حاکم شرع او را از مالش منع کرده صحیح نیست و همچنین وقف غلام نیز صحیح نیست دوم نیت و اقف پس وقف غافل و کسی که در خواب باشد یا مست یا بیهوش باشد صحیح نیست و اگر بعد از وقف کردن و قبض دادن دعوا نماید که وقف بی نیت واقع شده آن دعوی مسموع ( 1 ) نیست و خلافت میانه مجتهدین که آیا قربت در وقف شرط است یا نه اقرب آنست که شرطست پس وقف کافر صحیح ( 2 ) نیست سیم ملکیت و اقف پس اگر ملک دیگری را وقف کند صحیح نیست و اگر چه مالکش بعد از وقف ( 3 ) اجازت دهد چهارم ایجاب چون وقت و آنچه با قرینه دلالت بر وقف کند پنجم قبول مقارن ایجاب از بطن اول در وقف اولادی و در بطون دیگر قبول شرط نیست هر گاه وقف بر کسی باشد که در او

قبول ممکن باشد و اگر وقف بر طفلی باشد قبول ولی او با صرفه و غبطه کافست و در وقف بر فقرا قبول شرط نیست چه در اینصورت قبول ممکن نیست و همچنین قبول شرط نیست اگر وقف بر مصالح مسلمانان باشد چون وقف بر مساجد و مشاهد و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که در اینصورت قبول حاکم شرع لازم است (4) ششم

معلق نساختن وقف بشرطی یا صفتی غیر واقع پس اگر چیزی را وقف کند و آنرا بر شرط یا صفت واقعی که عالم بوقوع آن باشد معلق سازد صحیح است مثل آنکه گوید این را وقف کردم اگر امروز جمعه باشد هفتم دوام وقف است پس اگر وقف را مقارن مدتی سازد آن وقف نخواهد بود بلکه آنرا حبس میگویند و بانقضای مدت باطل میشود و همچنین است اگر شرط کرده باشد که هر وقت که خواهد رجوع کند موقوف علیه و اگر وقف کند بر کسیکه منقرض شود غالباً بعد از انقراض او میان فقهاء خلافت بعضی گفته اند که راجع بواقف میشود در حالت حیات او و منتقل بوارث او میگردد بعد از وفات او و بعضی بر آنند که بورثه موقوف علیه راجع میشود و بعضی گفته اند که در ابواب البر صرف باید کرد و اصح قول (5) اول است و اگر در اول منقطع باشد همچو وقف بر معدوم آنگاه بر موجود اقوی آنست که باطل است و اگر در وسط منقطع شود چون وقف بر زید

(1) تفصیلی دارد که بیان منافی با وضع حاشیه است صدر دام ظلّه.  
(2) کافر که منکر صانع نیست تحقق قربه از او مانعی ندارد صدر دام ظلّه.  
(3) ولی اگر چنین اتفاقی افتاد مالک مجیز رعایت احتیاط را نموده و ثانیاً بهمان نحو وقف نماید صدر دام ظلّه. (4) فرمایش بعضی از مجتهدین خالی از قوه نیست صدر دام ظلّه. (5) محتاج بتامل است صدر دام ظلّه

[ 140 ]

آنگاه بر غلام شخصی آنگاه بر فقرا در این دو احتمال است یکی صحت طرفین و بطلان در وسط و عود حاصل آن بواقف و وارث او و اگر در هر دو طرف منقطع باشد مثل اول اقوی بطلانست هشتم قبض موقوف علیه از بطن اول در وقف اولادی چه در بطون دیگر قبض شرط نیست و قبض ولی طفل یا حاکم شرع در صغیر کافست پس بنا بر این شرط اگر واقف پیش از قبض بمیرد وقف او باطل است و در

قبض فوریت شرط نیست پس هر گاه قبض کند صحیح است و در قبض اذن واقف شرط است و هر گاه واقف تولیت آن چیزی را که وقف بر فقرا کرده جهة خویش شرط کرده باشد در مدت حیات قبض فقرا شرط نیست بلکه قبض او کافیهست زهه آنکه از نفس خود بیرون کند پس اگر بر خود وقف کند صحیح نیست و اگر بر خود وقف کند بعد از آن بر فقرا مجتهدین را در این دو قول است اصح آنست که باطل است و اگر وقف بر خود وقف کند در او دو احتمال است یکی آنکه نصفش صحیح باشد و نصف باطل دوم آنکه تمام باطل باشد و اگر شرط کند که قرضهای خود را از وقف بدهد یا نفقه او در مدت حیات از وقف باشد باطل است و اگر شرط کند که نفقه اهل و عیال از وقف باشد صحیح است زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیهما السلام این شرط کرده اند پس در اینصورت اگر ایشان اکتفا بوقف کنند و واجب النفقه باشند نفقه ایشان آیا ساقط میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست و همچنین در نفقه زوجه خلافست دهم آنکه آنچه واقف وقف کرده عین باشد و از آن منتفع شوند پس وقف در اینصورت وقف صحیح نیست و همچنین صحیح نیست وقف هر چه خورند از مأكولات زیرا که اصل آن باقی نماند و خلافست میانه مجتهدین که وقف درهم و دینار جایز است یا نه بعضی از مجتهدین نقل اجماع کرده اند که وقف آنها جایز نیست و اصح آنست که جایز است (1) زیرا که جهة زینت نفع از آنها میتوان گرفت یازدهم آنکه صحیح باشد که آنرا مالک شوند پس اگر شراب یا خوک را وقف کنند صحیح نیست دوازدهم آنکه بیان مصرف کند پس اگر بیان مصرف نکند صحیح نیست (2) سیزدهم آنکه موقوف علیه موجود باشد در ابتداء وقف پس اگر بر معدوم وقف کند صحیح نیست و اگر چه طفل در شکم باشد (3) و اگر بر موجود وقف کند و بعد از آن بر موجود آیا وقف باطل است یا نه در این مسأله مجتهدین را دو قول است اصح

(1) مشکل است صدر دام ظلّه. (2) مطلقا معلوم نیست صدر دام ظلّه. (3) حکم ببطلان وقف بر طفل در شکم خالی از اشکال نیست صدر دام ظلّه.

آنست که باطلست چهاردهم آنکه موقوف علیه را صحیح باشد مالک شدن چیزی پس وقف بر ملک و جن و دواب و بنده اگر چه مدبر و مکاتب مشروط باشد صحیح نیست و بر جمادات وقف صحیح نیست و اگر وقف بر مساجد و مشاهد و منبرها و پلها کنند صحیح است زیرا که فی الحقیقه راجع بمسلمانان میشود پانزدهم آنکه موقوف علیه مشخص باشد پس اگر بر یکی از دو شخص وقف کنند یا بر یکی از دو مسجد صحیح نیست شانزدهم آنکه وقف ( 1 ) کردن بر موقوف علیه جایز باشد پس اگر وقف کند بر زنا کنندگان ( 2 ) و قطاع الطریق باطل است و هم باطل است اگر مسلمان وقف کند چیزی را بر نوشتن توریة و انجیل و کتب انبیاء سابق که الحال دین ایشان منسوخ است یا وقف بر عبادت خانه یهود و نصاری و وقف کردن بر جهود آن جایز است بمذهب بعضی از مجتهدین در این مقام اشکال کرده اند و جواب این اشکال چنین گفته اند که وقف بر عبادت خانه ایشان معصیت محض است بخلاف وقف بر جهود آن چه از این حیثیت که ایشان مخلوق الله تعالی اند جایز است و احتمال دارد از ایشان فرزندان مسلمان در وجود آیند و وقف کردن جهود بر اینها جایز است و بعضی از مجتهدین وقف کردن آتش پرستان را بر آتشکده باطل میدانند و هر گاه شروط وقف متحقق شود موقوف علیه مالک میشود منافعی را که بعد از وقف کردن حاصل میشود و در منافعی که در حالت وقف کردن موجود باشد چون صوف و ووبر گوسفند خلافت میانه مجتهدین و اگر وقف مشروط باشد بر شرطی در آنچه واقف شرط کرده صرف باید کرد و جایز نیست فروختن وقف و اگر ترسند که ضایع شود یا آنکه میانه موقوف علیهم در وقف اولادی نزاع واقع شود که منجر بخراب شدن وقف شود میانه مجتهدین در این خلافت اقرب آنست که جایز است فروختن آنچه وقف شده در این صورت بقیمه آنچه مثل آنچه بخرند فصل دوم در بیان تصدق نمودن بدانکه در تصدق نمودن ثواب بسیار وارد شده و صدقه پنهانی افضل است از آشکارا چنانچه در تصریح حدیث بان واقع شده مگر آنکه توهم کنند که تصدق نمیکند چه در اینصورت آشکارا باید داد و در تصدق چهار چیز شرط است اول ایجاب چون تصدق و آنچه بدان ماند دوم قبول چون قبلت سیم اقباض باذن مالک چه بدون اذن مالک صحیح نیست چهارم نیت قربت و حرام است بر بنی هاشم اخذ تصدقات واجبی چون زکوة و احب از غیر بنی هاشم

(1) حاصل این شرط آنستکه باید مصرف وقف مانعی شرعا نداشته باشد پس وقف بر نوشتن توریة و انجیل و مثل آن باطل است و وقف بر



خارج مذهب یا معصیت کار بملا حظه لکل کند حری اجر وامثال آن مانعی از صحت ندارد والله العالم صدر دام ظلّه العالی. ( 2 ) ودر این جواب بحثی هست که همین علت را در ماده وقف بر زنا کنندگان وقطاع الطریق نیز میتوان گفت چه از حیثیتی که ایشان مخلوقند باید جایز باشد و حال آنکه تصریح کرده اند که بر وقف بر ایشان جایز نیست جواب از این آنچه توان گفت آنست که وقف بر معاونت زانی وقطاع الطریق مقصود واقف معاونت ایشان است نه مخلوقیت خدایتعالی بخلاف وقف بر جهود چه در آن جهودیت مقصود واقف نیست.

[ 142 ]

چنانچه در بحث زکوة مذکور شد اما از بنی هاشم بر بنی هاشم جایز است و غلامیکه بنی هاشم آزاد کرده باشد جایز است که از تصدقات واجبی بگیرد و جایز است بنی هاشم که تصدقات سنتی را بگیرند و واجبی نیز جایز است هر گاه خمس وفا بمعاش ایشان نکند بمقدار معاش بگیرد و جایز ( 1 ) است تصدق بر جهود و اگر چه بیگانه باشد پس هر گاه تصدقات واجبی داده شود جایز نیست رجوع در آن و تصدقات سنتی نیز همین صورت دارد خواه قابض ذی رحم باشد و خواه اجنبی و بعضی از مجتهدین گفته اند که رجوع میرسد هر گاه اجنبی باشد و اصح قول اولست فصل سیم در بیان سکنی و عمری یعنی شخصی بدیگری گوید که در این خانه ساکن باش تا زنده باشی و در آن سه چیز شرط است اول ایجاب چون اسکنتک و اعمرتک و ارقبتک و آنچه بدنیها ماند دویم قبول سیم قبض و هر گاه ساکن گردانیدن مقید بعمر خود یا عمر ساکن یا مدت معین باشد لازم می شود بقبض او و بعد از مدت هر کدام که شرط کرده باشد بمالک منتقل میشود پس اگر گوید که مر تراست که در این خانه ساکن باشی تا زنده باشی تا هر گاه ساکن بمیرد منتقل بمالک میشود و اگر در اینصورت مالک بمیرد ورثه مالک را نمیرسد که ساکن را بیرون کنند و اگر گوید در این خانه ساکن باش تا وقت فوت من پس هر گاه مالک بمیرد ساکن بیرون میرود اما اگر ساکن پیش از مالک بمیرد مالک را نمیرسد که ورثه ساکن را در مدت حیات خویش بیرون کند و اگر مقید بوفات نکرده باشد هر گاه خواهد ساکن را میتواند بیرون کرد و هر چیزی را که جایز بود وقف کردن آن سکنی و عمری آن نیز جایز است و باطل میشود سکنی و عمری آن بفروختن خانه و هر گاه سکنی مطلق واقع شود ساکن خود و اهل فرزندان او ساکن میشوند و اگر شرط کرده باشد جماعت دیگر را سوی آنها جایز است و هر گاه غلام خود را یا اسب خود را در راه خدای تعالی حبس نماید

یا گوید غلام خدمت خانه کعبه کند یا مسجد الحرام کند لازم است تا آنکه اسب و غلام زنده باشد و اگر گوید خدمت شخصی کند و معین نه کند آنشخص را وبمیرد بورته خودش منتقل میشود مطلب دوم در بیان قرض دادن ودر آن دو موقفست موقوف اول درثواب قرض دادن بدانکه در قرض دادن ثواب عظیم است چنانچه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم منقولست که آنحضرت فرمود که در شبی که مرا بمعراج بردند بر در بهشت دیدم که نوشته بود صدقه

[ 143 ]

دادن ده مثل آن چیز ثواب دارد وقرض دادن هجده مثل آن ثواب دارد وآنچه در بعضی روایات وارد شده که صدقه دادن دو مثل ثواب قرض دادن دارد مراد از آن صدقه بر خویشانست وعلما چه این صدقه بر ایشان افضل از قرض دادن است ودر قرض دادن سه چیز لازم است اول ایجاب چون اقرضتک یا تصرف فیه یا انتفع به وعلیک رد عوضه وآنچه بدینها ماند دوم قبول چون قبلت وآنچه دلالت بر رضای بر ایجاب کند سیم آنکه واقع شود هر یک از ایجاب وقبول از جایز التصرف پس از دیوانه و مست و مفلسی که حاکم او را منع کرده باشد از مالش وطفلی که پانزده سال نداشته باشد اگر مرد باشد و اگر زن باشد نه سال نداشته باشد معتبر نیست وقرض دادن بنده جایز است وفرقی نیست میانه ذکور وانات وقرض دادن آنچه مثل داشته باشد جایز است اما آنچه مثل نداشته باشد دو قولست ووعده در قرض دادن معتبر نیست پس فی الحال قرض دهنده میتواند مال خود را بالتامام طلبید و اگر چه متفرق داده باشد موقف دوم در اموریکه بقرض دادن متعلق است بدانکه بقرض دادن بیست امر متعلق است پنج امر واجب وهفت امر حرام وچهار سنت وچهار امر مکروه اما پنج امر واجب اول رد کردن مثل آنچه گرفته باشد دوم آنکه هر گاه قرض گیرنده همانچه گرفته باشد یا مثل آن را رد کند قبول کردن قرض دهنده واجبست اگر چه نرخ مضاعف بهم رسانیده باشد و اگر از مثل نیز متعذر باشد قیمت او را در روزی که رد میکند بدهد و اگر مثل نداشته باشد قیمت همان روزیکه بقرض گرفته بدهد سیم آنکه در خاطرش همیشه باشد که آنرا بدهد هر گاه قدرت بهم رساند چهارم آنکه اگر قرض گیرنده بگذارد که سال بر آن بگذرد وطلا و نقره سکه دار باشد وبنصاب رسیده باشد زکوة بر او واجبست پنجم آنکه سعی کند در دادن مال بقرض دهنده واما آن هفت امر حرام اول شرط زیاده و نقصان کردن در مقدار ووصف خواه جنس باشد که زیاده و نقصان در او حرام باشد مثل طلا و نقره وگندم و جو وآنچه بکیل ووزن در آید یا آنچه نباشد پس اگر شرط نباشد که خانه خود را باجاره بکمتر از اجرت واقعی دهند یا زیاده از اجرت واقعی یا آنکه

هدیه بیاورد یا جهة او کاری کند جایز نیست اما اگر زیاده بدهد بی شرط جایز است و در بعضی احادیث وارد شده که جایز است عوض دراهم غله در اهم صحاح

[ 144 ]

بدهند یا بدل درهم کهنه درهم تازه بدهند و اگر شرط کند که عوض درست شکسته بدهد یا ناقص در قیمت شرط لغو است و اگر شرط گرو یا ضامنی کند جهت این قرض یا آنکه در شهر دیگر رد کند جایز است و اگر شرط گرو کند یا ضامنی جهت قرض دیگر جایز نیست دویم قرض دادن آنچه بکیل و وزن در آیات بی آنکه بکشند سیم اسراف کردن قرض گیرنده در نفقه بلکه باید که اکتفا بقلیل کند چهارم طلب کردن قرض دهنده مال خود را از کسیکه قادر بر دادن نباشد بلکه میباید که با او مدارا کند پنجم طلب کردن اوست مال خود را از کسی که ملتجی بحرم کعبه شده باشد مگر آنکه در حرم قرض داده باشد و بعضی از مجتهدین مدینه طیبه و مشاهده مشرفه را نیز ملحق بکعبه ساخته اند ششم قرض گرفتن کسیکه قادر بر دادن آن نباشد هفتم نماز کردن قرض دار در اول وقت ( 1 ) و اما چهار امر سنت اول قرض دادن دویم ظاهر ساختن قرض گیرنده مالدار و مفلسی خود را بر قرض دهنده سیم وفا کردن بشرطیکه کرده باشند چهارم آنکه اگر هدیه جهت قرض گیرنده بیاورد با مال خود حساب کند و اما چهار امر مکروه اول مال دار را قرض بی ضرورتی اما اگر ضرورت باشد جایز است چه در احادیث وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرت حسنین علیهم السلام در حین وفات قرض گذاشتند دویم قصد زیادتی کردن هر یک از قرض دهنده و گیرنده بی آنکه بلفظ بگویند سیم فرود آمدن قرض دهند در خانه قرض گیرنده چهارم زیاده از سه روز در خانه او بودن و بعضی از مجتهدین این را حرام ( 2 ) میدانند مطلب سیم در بیان بنده آزاد کردن و در آن ثواب بسیار است و در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که هر کس بنده آزاد کند حق سبحانه و تعالی بعوض هر عضوی از اعضای آن بنده عضوی از آن کس از آتش دوزخ آزاد گرداند اگر مرد باشد و اگر زن باشد بعوض هر دو عضو او یک عضو او را از آتش دوزخ آزاد گرداند و اقسام آزادی پنجست اول واجب چنانچه در بحث کفاره خواهد آمد یا آنکه نذر کند آزادی غلام را یا آنکه در حال خریدن غلام آقای او شرط کند که آزاد کند ( 3 ) دویم سنت چون آزاد کردن بنده مؤمن که از خویشان او باشند که بخردن آزاد نشود چون برادر و عم و خال و همچنین سنت است آزاد کردن غلامی که مؤمن باشد و هفت سال خدمت او کرده باشد

(1) اگر تمکن از اداء دارد وقرض دهنده مطالب است علی الاحوط  
صدر دام ظلّه. (2) واین احوط است صدر دام ظلّه (3) بتفصیلی که  
خواهند فرمود صدر دام ظلّه العالی

[ 145 ]

سیم مکروه چون آزاد کردن بنده که از کسب عاجز باشد یا طفل  
باشد و معاش ایشان را تعیین نکند چهارم حرام چون آزاد کردن بنده  
کافر پنجم مباح چون آزاد کردن ولد الزنا و مستضعف و آزادی بچهار  
چیز حاصل میشود اول مباشرت دویم سرایت سیم مالک شدن  
چهارم عوارض و در آن چهار موقوفست موقوف اول مباشرت است و آن  
بر چهار قسمست قسم اول آزاد کردن بنده و در آن هفت چیز  
شرطست اول صیغه چون انت حر یعنی تو آزادی و اگر گوید اعتقتک  
یعنی آزاد گردانیدم ترا و قصد انشا کند مجتهدین را در این دو قولست  
اصح آنست که باین قول نیز آزادی واقع میشود و بغير از این دو لفظ  
آزادی بهم نمیرسد از کتابتها و اشارتها و اگر چه بآن قصد آزادی کند  
مگر آنکه قادر بر گفتن نباشد یا گنگ باشد چه در اینصورت اشارت  
و نوشتن یا قرینه بر قصد قایم مقام گفتن این دو لفظ میشود دویم  
آنکه صیغه از بالغ و عاقل مختار قصد کننده جایز التصرف واقع شود  
پس اگر آزاد کردن بنده از طفل و اگر چه ده ساله باشد و دیوانه  
وکسی که او را باکراه بر آن دارند و مست و غافل و مفلسی که حاکم  
شرع او را از مالش منع کرده باشد که بقرض خواهان او دهد  
و بیماری که در بیماری (1) زیاده از سه یک مال خود آزاد کند واقع  
شود باطلست (2) سیم آنکه مجرد سازد آزادی را از شرط و صفت

اما جایز است که چیزی با آزادی شرط کند پس اگر شرط خدمت  
غلام کند جهة خود یا غیر خود در زمانی معین جایز است و اگر در  
آنزمان غلام بگریزد آزادی او باطل نمیشود و بر غلام اجرت آنزمان  
لازمست و اگر مولی بمیرد و بعد از آن غلام پیدا شود آیا ورثه او را  
میرسد که آنقدر زمان او را خدمت فرمایند مجتهدین را در این دو قول  
است اصح آنست که نمیرسد و همچنین در آنکه اگر اول شرط کند که  
آنچه شرط کرده اگر غلام بفعل نیاورد همان بنده باشد مجتهدین را  
در این دو قول است اصح آنست که شرط باطل است چهارم آنکه  
قصد قربت کند پس اگر کافری بنده آزاد کند صحیح نیست و بعضی  
این شرط را نمیدانند و آزاد کردن کافر را صحیح میدانند و بعضی از

مجتهدین گفته اند که اگر کفر او سبب انکار نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یا قرآن است صحیح است و اگر سبب انکار خدای تعالی است باطل است پنجم آنکه غلام مسلمان باشد پس اگر غلام کافر باشد آزاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را

(1) که بآن بیماری بمیرد صدر دام ظلّه. ( 2 ) در آن مقدار زیاده علی الاحوط وبا اجازه ورثه اشکالی در صحت نیست چنانچه خواهند فرمود صدر دام ظلّه.

[ 146 ]

شرط نمیدانند و بعضی دیگر میگویند اگر نذر کند آزاد کردن غلام کافر را جایز است ششم آنکه مالک غلام باشد پس اگر غلام دیگری را آزاد کند صحیح نیست و اگر صاحب غلام بعد از آن راضی شود و اذن دهد مجتهدین را در آن دو قول است اصح آنست ( 1 ) که جایز است هفتم آنکه جنایتی از غلام بر کسی واقع نشده باشد چه در این صورت آزاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین تعیین را شرط کرده اند پس اگر گوید یکی از دو غلام من آزاد است صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این شرط را نمیدانند و میگویند مخیر است در معین ساختن یکی از دو غلام تتمه هفت امر تعلق بآزاد کردن دارد چهار امر مستحب است و سه مکروه اما چهار امر مستحب اول آزاد کردن غلام مؤمن دویم آزاد کردن غلام مؤمنی که هفت سال خدمت او کرده باشد سیم آنکه هر گاه غلام خود را حد بزند سنت است که او را آزاد کند چهارم یاری کردن غلامی را که آزاد کرده باشد و از کسب عاجز شده باشد و اما آن سه چیز مکروه اول آزاد کردن غلام ناصبی دویم جدا کردن طفل از مادرش و بعضی از مجتهدین ( 2 ) آنرا حرام میدانند سیم آزاد کردن غلامیکه از کسب و کار عاجز شده باشد قسم دویم کتابت است و کتابت آنست که کسی با غلام خویش گوید که مبلغ معین بده و آزاد باش و این بر دو قسمست قسم اول مطلق است که اقتصار بصیغه و عوض و نیت و وعده بکند و هر گاه غلام چیزی را از آن مبلغ بدهد بقدر آن آزاد میشود قسم دویم مشروط و آنچنانست که آقا بگلام گوید که هر گاه از عوض عاجز شوی همان بنده باشی و شروط کتابت دوازده است اول صیغه و در مطلق چنین گوید که کاتبک علی ان تؤدی الی کذا فاذا ادیت فانت حر یعنی

مکاتب ساختم ترا باینکه ادا کنی بمن مبلغی معین وهر گاه ادا کنی آزاد باشی ودر مشروط چنین گوید که کاتبیک علی ان تؤدی الی کل شهر کذا فاذا ادیت فانت حر وان عجزت فانت رق یعنی مکاتب ساختم تو را باینکه ادا کنی بمن در هر ماهی این مبلغ معین را وهر گاه ادا کنی آزاد باشی واگر عاجز شوی تو همان بنده باشی دویم قبول غلام این معنی را سیم هر یک از آقا و غلام بالغ باشند پس اگر طفل باشند صحیح نیست واگر چه ده ساله باشند واگر چه ولی او اذن دهد چهارم آنکه هر یک از این هر دو عاقل باشند پس کتابت دیوانه که همیشه دیوانگی او بیک حال باشد صحیح

(1) احوط آنست که ثانیاً مالک او را آزاد نماید صدر دام ظلّه ( 2 ) البته فرمایش بعضی از مجتهدین را ترک نمایند صدر دام ظلّه.

[ 147 ]

نیست واگر ولی او اذن دهد صحیح ( 1 ) است واگر دیوانگی او دوری باشد یعنی گاهی باشد وگاهی نباشد در حالتی که نباشد صحیح است واگر آقای غلام دعوی نماید که کتابت ( 2 ) در حالت طفولیت یا جنون واقع شده و غلام منکر باشد قول آقا مقدم است هر گاه حالت جنون ظاهر باشد واگر عکس باشد قول غلام مقدمست پنجم قصد است پس اگر غافلی یا مستی صیغه بگوید باطل است ششم جواز تصرفست پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع برای قرض خواه او را از مالش منع کرده باشد و بیماری ( 3 ) که ثلث مالش وفا بازادی نکند و زیاده از ثلث شود صحیح نیست مگر باجارت وارث و از مرتد ملی نیز صحیح نیست مگر باذن حاکم شرع و بعضی از مجتهدین برآنند که مراعات اسلامش باید کرد هفتم اختیار است پس از کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست هشتم آنکه غلام مسلمان باشد چه کتابت غلام غیر مسلمان صحیح نیست زیرا که در آن حدیثی وارد نشده نهم آنکه تمام غلام را مکاتب سازد پس اگر نصف او را مکاتب سازد صحیح نیست دهم آنکه عوضی که غلام میدهد میباید که عین باشد پس اگر دین باشد صحیح نیست یازدهم آنکه آن عوض چیزی باشد که مولی مالک آن تواند شد پس اگر شراب و خوک باشد جایز نیست دوازدهم آنکه مالی که غلام میدهد میباید که جنس و قدر و وصف آن معلوم باشد تتمه هر گاه بر آقا زکوة واجب باشد واجبست ( 4 ) بر او که از سهم رقاب چیزی بغلام بدهد تا عوض

مال کتابت بدهد و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مکاتب مطلق داشته اند و هر گاه آقا چیزی باو دهد واجبست (5) بر او که قبول کند و سنت است بر آقا که اگر چیزی از زکوة نیز بر او واجب نباشد از خود چیزی بگلام بدهد و هر گاه گلام عاجز آید صبر نماید تا آنکه چیزی بهم رساند و مکروهست مکاتب ساختن گلام غیر امین و غلامی که قادر بر کسب نباشد و همچنین مکروهست مال کتابت را زیاده از قیمت گلام قرار دادن و خواص کتابت سیزده امر است اول وقوع کتابت میانه گلام و آقا دوم آنکه عوض و معوض ملک باشد سیم بودن گلام مکاتب میانه درجه استقلال و عدم استقلال چهارم آنکه از میان غلامان مکاتب مالک میشود (6) و تصرف او صحیح است پنجم ثابت شدن بر آقا ارش جنایتی که آقا بر او کرده باشد و اگر بر آقا نیز جنایتی از گلام واقع شده باشد آقا ارش آنرا از او میگیرد ششم آنکه مضاربه بمال خود نمی

(1) معلوم نیست صدر دام ظلّه ( 2 ) مسأله محل اشکال است صدر دام ظلّه ( 3 ) در شروط آزاد کردن بنده گذشت صدر دام ظلّه ( 4 ) معلوم نیست صدر دام ظلّه ( 5 ) معلوم نیست صدر دام ظلّه ( 6 ) ظاهراً منافی با آنستکه فرمودند عوض و معوض ملک سید است و مسأله محتاج بمراجعه است صدر دام ظلّه.

[ 148 ]

تواند کرد و اگر چه آقا اذن دهد اما از غیري بمضاربه میتواند گرفت هفتم قرض نمیتواند داد اگر چه آقا اذن دهد اما قرض میتواند گرفت هشتم آنکه گلام خود را مکاتب نمیتواند ساخت مگر با غبطه و صرفه نهم تزویج نمیتواند کرد و خاصه نیز بهم نمیتواند رسانید دهم وصیت و هبه قبول نمیتواند کرد از کسی که بر و آزاد شود یازدهم کنیزک مکاتبه نمیتواند شوهر کرد دوازدهم کفاره از او صحیح نیست مگر روزه داشتن الا باذن آقا سیزدهم آنکه مکاتب میتواند گلام خود را تعزیر کند بلکه بعضی از مجتهدین برآنند که هر گاه گلام او کاری کند که مستوجب حد باشد حد نیز میتواند زد قسم سیم تدبیر است یعنی آقا بگلام خود گوید که تو بعد از مردن من آزادی و آیا تدبیر نسبت بغیر آقا نیز واقع میشود مثل آنکه آقا بکنیز خود گوید که تو بعد از مردن شوهرت آزادی میانه مجتهدین در این خلافت و آنچه در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده آنست که این نیز

تدبیر است و تدبیر بر سه قسم است اول تدبیر واجب مثل آنکه بصیغه نذر گوید که لله علی عتق عبیدی بعد وفاتی یعنی خدای راست بر من آزاد کردن بنده من بعد از وفات من و رجوع در این قسم تدبیر جایز نیست دوم تدبیر مستحب و آن مطلق تدبیر است و رجوع در آن جایز است سیم تدبیر مکروه چون تدبیر کافر و ناصبی و شروط تدبیر شش است اول صیغه چون انت حر بعد وفاتی یعنی تو بعد از وفات من آزادی و آنچه دلالت بر آن کند و اشارت اخرس بجای صیغه گفتن اوست دویم آنکه صیغه از بالغ و عاقل واقع شود پس از طفل و دیوانه صحیح نیست سیم آنکه جایز التصرف باشد پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین تدبیر سفیه را صحیح میدانند چهارم آنکه قصد کند پس از غافل و مست و خفته و کسیکه او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست پنجم آنکه قصد قربت کند پس تدبیر کافر صحیح نیست و بعضی از مجتهدین نیت قربت را شرط نینمایند و میگویند تدبیر وصیتی است آزاد کردن نه آزاد کردن عتق پس تدبیر کافر صحیح است بنا بر این قول ششم آنکه تدبیر را از شرط مجرد گرداند پس اگر معلق بشرطی سازد چون آمدن زید از سفر مثلا صحیح نیست و مدبر همان بنده است آقا میتواند که در او تصرف کند بفروختن و بخشیدن و غیر آن و اگر او را بفروشد یا ببخشد آیا تدبیر او باطل میشود

[ 149 ]

یا نه مجتهدین را در این دو قولست اکثر برآنند که باطل میشود و اگر مدبر بگریزد تدبیرش باطل میشود و صحیح است تدبیر کنیز حامله بی آنکه طفل او داخل باشد و عکس آن نیز جایز است و سنت است گواه گرفتن دو عادل بر تدبیر قسم چهارم ام ولد است و او کنیزیست که از آقای خود حامله شود و در او دو چیز شرط است شرط اول آنکه از آقای خود حامله شود بطفل آزادی در حالتی که ملک او باشد پس اگر وطی کننده غلام باشد یا کنیز دیگری را بشبیه دخول کند و بعد از آنکه حامله شود مالک او گردد ام ولد نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در اینصورت نیز ام ولد میشود و همچنین اگر ولد بنده باشد مثل آنکه کنیز شخصی را بنکاح در آورد و شرط کند که ولد او بنده آقا باشد آنگاه حامله شود و بعد از آن کنیز را بخرد ام ولد نمیشود اما اگر کنیز خود را بشخصی تزویج نموده باشد آنگاه خود وطی کند فعل حرام کرده اما اگر کنیزک آبستن شود ام ولد (1)

میشود شرط دویم آنکه فرزند او از کافر و قاتل و کسی که میراث نبرد نباشد و سه چیز از خواص استیلا داشت اول آنکه جایز است که او را



مدبر سازد دویم آنکه جایز است که او را مکاتب سازد سیم آنکه فروختن او جایز نیست مگر در عوض قیمت او چه هر گاه آنشخصی که او را خریده باشد ودخول کرده وفرزندی از او حاصل نموده از قیمت او عاجز شود او را میتواند فروخت وبعضی از مجتهدین سوای اینموضع در نوزده موضع دیگر فروختن او را جایز داشته اند لیکن آنچه در حدیث وارد شده همین یک موضع است که مذکور شد موفق دویم سرایت است یعنی هر گاه شخصی نصف غلامی را آزاد کند تمام او آزاد میشود و اگر غلام میانه دو شخص بشراکت باشد حصه شریک نیز آزاد میشود ولازم است بر آزاد کننده حصه خود که قیمت حصه شریک را نیز بدهد ودر سرایت چهار چیز شرط است اول آنکه مالدار باشد آنقدر مال که زیاده از خانه وخادم وچهار پایان وجامه معتاد ونفقه یکساله او وعیال او باشد وبمقدار قیمت حصه شریک شود واگر مغلس باشد غلام خود سعی میکند وبعضی گفته اند که اگر قصد اضرار شریک کند قیمت حصه شریک را میدهد اگر مالدار باشد واگر مغلس باشد غلام خود سعی کند واگر غلام از دادن قیمت حصه شریک عاجز آید نصف او آزاد است ونصف او بنده وکسبش نیز اینحال دارد وخلافست میانه مجتهدین که در وقت دادن قیمت

## (1) مشکل است صدر دام ظله

[ 150 ]

بشریک آزاد میشود یا بعد از دادن اصح قول دوم است چه آزادی بعد از مالک شدن میشود وآن بعد از دادن قیمت حصه شریک است دویم آنکه باختیار آزاد کند پس اگر نصف او از پدر ومادر بمیراث بدو منتقل شود سرایت در او جاری نیست سیم آنکه حقی باو متعلق نگردد از حقوقی که مانع فروختن او باشد چون وقف وتدبیر چهارم آنکه اول حصه خود را آزاد کند پس اگر اول حصه شریک را آزاد کند سرایت نیست موفق سیم ملک است یعنی مالک شدن مرد یازده کس را اول پدر دویم مادر سیم جد چهارم جد پنجم فرزندان خواه ذکور وخواه انثی ششم فرزند فرزند وهر چند پائین آید هفتم خواهر هشتم عمه نهم خاله وهر چند بالا رود دهم دختر برادر وهر چند پائین آید یازدهم دختر خواهر وهر چند پائین آید چه هر گاه اینها را کسی مالک شود فی الحال آزاد میشوند ودر آزاد شدن محرمات رضاعی بر مرد خلافتست میانه مجتهدین اشهر آنست که آزاد میشوند واگر نصف اینها به سبب خویشی آزاد شود آیا نصف دیگر

اینها بسرایت آزاد میشود و قیمت نصف را بصاحبش میباید داد اصح آنست که اگر با اختیار مالک شود و مالدار باشد لازمست و اگر بی اختیار مالک شود یا آنکه مفلس باشد لازم نیست و بر زن غیر از پدر و مادر هر چند بالا روند و فرزندان هر چند پائین آیند کسی دیگر بخریدن آزاد نمیشود موقوف چهارم عوارض است بدانکه هر گاه یکی از هشت امر عارض شود بنده آزاد میشود اول آنکه غلام کور شود چه در اینصورت آزاد میشود دوم آنکه جذام بهمرساند سیم آنکه برص بهم رساند و بعضی از مجتهدین باین علت آزاد نمیگردانند ( 1 )

چهارم آنکه آقای غلام بعضی از اعضای غلام را قطع نماید مثل آنکه گوش و بینی او را ببرد پنجم آنکه غلام لنگ زمین گیر شود ششم آنکه غلام پیش از آقای خود در دیار کفار مسلمان شود هفتم آنکه هر گاه شخص مالداري بمیرد و میراث خوار نداشته باشد سوای میراث خوار بنده حاکم شرع او را از مال میت میخرد و آزاد میسازد و مال او را باو میدهد و اگر مالکش نفروشد حاکم شرع او را جبر میکند بر فروختن هشتم آنکه هر گاه یکی از پدر یا مادر آزاد باشد فرزند آزاد میشود هر گاه مولی شرط بندگی ( 2 ) فرزند نکند مطلب

چهارم در بیان جهاد با کفار کردن و در آن هفت فصل است فصل اول در ثواب جهاد بدانکه جهاد از اعظم ارکان اسلام است و در آیات قرآنی مبالغه بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب بر آن و سر زنش آنکسانی که بی مانعی جهاد نکنند واقع شده و احادیث

(1) احوط آنست مالک در این حال او را آزاد نماید چون دلیل واضحی بر انعقاد بنظر نرسیده صدر دام ظلّه (2) نفوز این این شرط خالی از اشکال نیست پس ترک کنند او را صدر دام ظلّه

[ 151 ]

در فضیلت جهاد و مرابطه یعنی نگاه داشتن سر حدهای مسلمانان بشمار است از آنجمله از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله وسلم منقولست که فرموده والذی نفسی بیده لغزوة فی سبیل الله و روحه خیر من الدنیا وما فیها یعنی قسم بآنکسی که نفس من بید قدرت اوست که هر رفتنی بجنگ در راه خدایتعالی و هر آمدنی بهتر است از دنیا و آنچه در اوست و نیز از آنحضرت منقولست که الخیر کله فی السیف و تحت ظل السیف ولا یقیم الناس الا بالسیف و السیوف مقالید الجنة و النار یعنی تمام خیر در شمشیر

است و در زیر سایه شمشیر و مردمان راست نمیشوند مگر بشمشیر و شمشیر کلید بهشت و دوزخ است و هم از آنحضرت منقولست که هیچ قطره پیش خدای تعالی دو ستر نیست از قطره خونی که در راه او ریخته شود و هم از آنحضرت منقولست که رباط لیلۃ فی سبیل الله خیر من صیام شهرین یعنی نگاهداشتن سر حدهای مسلمانان یکشب جهت رضای خدای تعالی بهتر است از دو ماه روزه داشتن فصل دوم در بیان جهاد و شروط آن بدانکه جهاد واجبست بنص و اجماع و واجب بودن آن کفایتی است یعنی هر گاه جماعتی که مقاومت با دشمنان کنند و کافی بوده باشند و متعهد جنگ شوند از دیگران ساقط میشود بشرطیکه امام ایشان را با اسم نخوانده باشد پس اگر امام جماعتی را با اسم طلبیده باشد جهة مصلحتی جهاد بر ایشان واجب عینی است و هر گاه بنذر یا باجاره بر خود واجب گردانند یا در وقت بهم رسیدن هر دو لشکر یا صف بستن هر دو لشکر حاضر شوند در این صورتهای نیز جنگ کردن واجب عینی میشود و هر گاه مسلمانان اندکی باشند و تا همه جمع نشوند مقاومت با عدو نکنند در اینحال نیز جهاد واجب عینی بر همه میشود و هر گاه دوازده شرط بهم رسد جهاد واجبست شرط اول آنکه مرد باشد پس بر زنان و خنثی مشکل جهاد واجب نیست شرط دوم آنکه بالغ باشد پس بر طفل واجب نیست تا آنکه بالغ شود شرط سیم آنکه عاقل باشد پس بر دیوانه واجب نیست شرط چهارم آنکه آزاد باشد پس بر بنده واجب نیست و هم چنین بر مدبر یعنی بنده که مولای او با او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد واجب نیست و همچنین بر مکاتب یعنی بنده که مولای او با او قرار داده باشد که هر گاه مبلغی بدهد آزاد شود واجب نیست و اگر چه اکثر او بسبب دادن اکثر آن مبلغ آزاد شده باشد

[ 152 ]

و اگر امام بندهای جماعتی را باذن ایشان بجنگ برد جایز است جهة آنکه از ایشان منتفع میتوان شد شرط پنجم آنکه پیر نباشد چه پیران عاجزند و قوت جنگ کردن ندارند شرط ششم آنکه دانا باداب جنگ باشد چه اگر دانا نباشد (1) واجب نیست شرط هفتم آنکه کور و لنگ نباشد بشرطیکه قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد شرط هشتم آنکه بیمار نباشد و اگر در اینصورتها که از رفتن بجنگ عاجز باشد اما قدرت داشته باشد که کسی را باجرت بگیرد آیا واجبست بر او که کسی را باجرت بگیرد یا نه مجتهدین را در این دو قولست شرط نهم آنکه قادر باشد بر نفقه جهت خود در سفر و عیال خود در حضر شرط دهم آنکه قادر باشد بر چاروائی (2) که بر و سوار شود پس اگر یافت

نشود واجب نیست خواه مسافت دور باشد و خواه نزدیک و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مسافت هشت فرسخ است قدرت بر چاروا نیز شرطست و اگر کسی نفقه و راحله بکسی دهد تا آنکه جنگ کند در اینصورت واجبست جنگ رفتن اما اگر باجرت بگیرد واجب نیست قبول کردن شرط پانزدهم آنکه قرضداری نباشد که وعده او رسیده باشد و صاحب قرض مطالبه نماید و قدرت بر دادن آن داشته باشد چه در اینصورت جنگ رفتن او جایز نیست مگر آنکه قرض را ادا کند یا ضامنی ورهنی بقرض خواه دهد و او را راضی گرداند و اگر او را امام با اسم طلبیده باشد واجبست که جنگ رود اگر چه قرض خواه اذن ندهد اما سنت است که متعرض جاهائی که گمان کشته شدن داشته باشد نشود یعنی پیش صف نایستد و مبارز نطلبد و اگر وعده قرضخواه نرسیده باشد یا رسیده باشد و قادر بر دادن نباشد مجتهدین را در این دو قولست اصح آنست که در این هر دو صورت قرض خواه را منع نمیرسد شرط دوازدهم رضای والدین پس اگر بشخصه امام کسی را نطلبیده باشد بدون رضای پدر و مادر جنگ نمیتواند رفت و هر گاه این دوازده شرط بهم رسد واجبست در حالت حضور امام که خود جنگ رود یا کسی را باجرت بگیرد که عوض او جنگ رود مگر آنکه امام او را با اسم طلبیده باشد که در اینصورت نایب نمیتواند فرستاد چنانچه سابقا مذکور شد و هر گاه عاجز شود مثل آنکه بیمار شود مخیر است در بر گردیدن خواه هر دو لشکر بیکدیگر رسیده باشند و خواه نرسیده باشند اما اگر عذر غیر بیماری باشد مثل آنکه آقای غلام از رخصت دادن پشیمان شود و غلام را طلب نماید در اینصورت اگر هر دو لشکر

- (1) ولی اگر دانا شدن ممکن است واجب است دانا شوند صدر دام
- ظله (2) این شرط با تمکن از پیاده روی معلوم نیست صدر دام ظله

[ 153 ]

بیکدیگر نرسیده اند واجبست که بر گردد و اگر بهم رسیده باشند جایز نیست و در حالت غیبت امام نیز جهاد واجبست ( 1 ) هر گاه دشمنان بسر دیار مسلمانان آیند و از ایشان باسلام آسیب رسد فصل سیم در بیان آنکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجبست بدانکه سه طایفه اند که قتال کردن با ایشان واجبست طایفه اول حربی و ایشان دو گروه اند گروه اول مردان جوانند که غیر خدای را پرستش

میکنند چون آفتاب پرستان و ستاره پرستان و بت پرستان و غیر اینها گروه دوم جماعتی اند که هیچ چیز را پرستش نمی نمایند چون ملحدان و دهریان و با این هر دو جماعت جهاد کردن در حال حضور امام واجبست تا آنکه مسلمان شوند و از این دو طایفه جزیه قبول نمیتوان کرد طایفه دویم اهل کتابند و ایشان نیز دو قوم اند قوم اول جماعتی اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری داشته اند چون جهود ان که توریة کتاب ایشان است و موسی کلیم علیه التحیه و التسلیم پیغمبر ایشان و نصاری که انجیل کتاب ایشانست و عیسی علیه السلام پیغمبر ایشان قوم دوم آنکه کتابی ندارند و پیغمبری نداشته اند اما بشبه کتابی و پیغمبری قایل اند چون مجوسان که میگویند کتابی موسوم بژند و پا ژند دارند و پیغمبری زردشت نام داشته اند و در احادیث وارد شده که ایشان کتابی داشته اند آنرا سوخته اند و پیغمبری داشته اند که او را کشته اند و پیغمبر ایشان کتابی بدیشان آورده بود که بر پوست دوازده هزار گاو نوشته بودند و جهاد با این دو فرقه نیز واجبست تا آنکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرایط و شرایط جزیه دوازده است شرط اول قبول نمودن جزیه است و آن مقدار است که امام یا نایب امام هر ساله در آخر سال بر سرهای مردان عاقل بالغ این دو طایفه اگر چه پیر و لنگ و زمینگیر باشند یا بر زمینهای ایشان مقرر فرماید و میانه مجتهدین خلافتست که آیا بنده جزیه میدهد یا نه اقرب آنست که نمیدهد و بعضی از مجتهدین فرق کرده اند میان بنده جهودی که ملک مسلمان باشد و میان بنده جهودی که ملک جهودی باشد پس بر اول واجب میدانند و بر دوم واجب میدانند و خلافت میان مجتهدین که آیا جزیه را مقداری معین است چنانچه در حدیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مقرر کرده بود که فقرای ایشان هر سال دوازده درهم بدهند و متوسط ایشان بیست و چهار درهم بدهند و مالدار ایشان صد و چهل و هشت درهم یا آنکه مقدار جزیه

(1) ولی این قسم را دفاع مینامند صدر دام ظلّه

[ 154 ]

غیر معین است و تعیین آن منوط بامامت و اصح قول دوم است چه او مناسب است بمذلت و خواری ایشان و آنچه در حدیث مذکور از تعیین آن وارد شده محمول است بر آنکه رای شریف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آنوقت بجهت مصلحتی بر آن قرار گرفته

بود واگر در اثناى سال جمعى از اين دو طايفه مسلمان شوند جزيه از ايشان ساقط ميشود شرط دوم التزام نمودن احكام مسلمانانست شرط سيم آنكه آنچه بمنافات با امان دارد نكنند مثل عزم كردن بر حرب مسلمانان ومعاونت وامداد مشركان وبا اين سه شرط اگر خلل رسانند حربى ميشوند خواه در عقد جزيه نكردن اينها را با امام شرط کرده باشند خواه نكرده باشند خواه عمدا کرده باشند خواه سهوا شرط چهارم آنكه زنا با زنان مسلمانان نكنند وهمچنين ايشان را نكاح نمايند شرط پنجم آنكه ترك فتنه كردن كنند باينكه مسلمانان را از راه نبرند شرط ششم آنكه ترك را زدن مسلمانان كنند شرط هفتم آنكه جاسوسان كفار را در خانه خود راه ندهند وكفار را بر اسرار مسلمانان عالم نسازند وخبرى از اخبار مسلمانان بايشان ننويسند شرط هشتم آنكه مردان وزنان مسلمانان را نكشند اين پنج شرط را اگر امام در عقد جزيه با ايشان شرط کرده باشد وايشان عمل بان نكنند حربى ميشوند شرط نهم آنكه سب حق سبحانه وتعالى ورسول صلى الله عليه وآله نكنند واستخفاف دين وكتاب مسلمانان نمايند چه اگر عيادا بالله سب از ايشان واقع شود واجب القتل ميشوند وترک استخفاف دين را اگر در جزيه شرط کرده باشند وبخلاف آن كنند حربى ميشوند شرط دهم آنكه اظهار منكرات در شهر اسلام نكنند چون شراب وگوشت خوك خوردن ونكاح مادر وخواهر وغير اينها كردن شرط يازدهم آنكه احداث عبادتخانهها در دار اسلام نكنند واواز خود را در خواندن كتابهاى خود بلند نسازند وناقوس نزنند وخانهاى خود را بلندتر يا برابر خانهاى مسلمانان نسازند بلكه پست بسازند وبابن شروط اگر خلل رسانند ودر عقد جزيه شرط کرده باشند كه آنها را نكنند حربى ميشوند شرط دوازدهم آنكه بطريقى بگردند كه از مسلمانان متميز شوند باينكه لباس ايشان غير لباس مسلمانان باشد يا چارواى سوارى ايشان غير چارواى سوارى مسلمانان باشد وبر يكطرف سوار شوند يعنى هر دوپاى خود را بر يكجانب آويزند وبر اسب سوار نشوند وبر زمين نشينند وشمشير وسلاح نه

[ 155 ]

بندند ونصارى زنا بر ميان نبنند وزنان ايشان نيز بنوعى بگردند كه از زنان مسلمانان متميز شوند ودر جاده راه نروند بلكه از جاده منحرف شوند ولقب وكنيت بر مولود خود نگذارند واين شرط دوازدهم را مجتهدين ذكر کرده اند اما در حديث مذکور نيست وجايز نيست ذمى كه در حجاز توطن كند ومراد از حجاز مکه ومدينه وطايف وحوالى آنهاست واگر بگذرد و توطن نكند جايز است وجايز نيست ايشانرا مصحف خريدن واگر بخرند مالك آن نيمشوند و بعضى از

مجتهدین کتب احادیث را بآن ملحق ساخته اند و بعضی از مجتهدین آنرا مکروه میدانند طایفه سیم از سه طایفه که قتال کردن با ایشان واجبست چون یا غیان و خوارج و ایشان طایفه اند که از امام زمان روی گردان و یا غی شده باشند و قتال با ایشان واجبست تا آنکه بامام بگروند یا کشته شوند و هر گاه که متفرق شوند خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای آنهایی که بجنگ آمده باشند خواهند بود یا نه بر تقدیر اول واجبست که ایشانرا بکشند و در عقب گریختهای ایشان رفته بگیرند و بکشند و بر تقدیر ثانی احتیاج باینها نیست بلکه وقتی که شکست خوردند و گریختند کافیت و باجماع مجتهدین ذریت اینطایفه و زنان ایشان را مسلمانان مالک نمیشوند و همچنین مالک نمیشوند چیزی از مالهای اینطایفه را که در لشکر گاه نباشند خواه قابل نقل و تحویل باشد و خواه نباشد مالک نمیشوند و در مالهای ایشان که در لشکر گاهست میانه مجتهدین خلافت که آیا لشکریان مالک آن میشوند یا نه اصح آنست که مالک آن نمیشوند فصل چهارم در کیفیت جهاد کردن با کفار بدانکه در جهاد با کفار کردن بیست و هفت امر متعلق است سه امر واجب و ده امر حرام و شش امر سنت و هشت امر مکروه اما سه امر واجب اول دعوت کردن باسلام است زیرا که جایز نیست ابتدا بقتال کردن با کفار مگر بعد از آنکه امام یا نایب او ایشانرا بشهادتین و اقرار بوحدانیت خدایتعالی و عدل او و نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اولادش و جمیع شرایع و احکام آن دعوت کند و اگر بی آنکه امام کفار را دعوت باسلام نماید مسلمانان یکی از ایشان را بکشند گناه دارد اما قصاص و دیت بر او نیست و این دعوت را لازم است جماعتی را که دعوت بایشان نرسیده باشد و عالم به بعثت رسول صلوات الله علیه و آله نبوده باشند اما جماعتی را که دعوت بایشان رسیده باشد و عالم به بعثت و دعوت رسول (ص) باشند

[ 156 ]

لازم نیست لیکن سنت است دوم مبارزت نمودن هر گاه امام التزام بر آن نماید سیم ابتدا بقتال دشمن نزدیک کردن مگر آنکه از دشمنان دور ترس بیشتر باشد یا با دشمنان نزدیک امام جهت مصلحتی صلح کرده باشد و بعضی این را سنت میدانند اما آن ده امریکه حرامست اول در چهار ماه حرام قتال کردن و آن رجب و ذیقعد و ذیحجه و محرم است و بدین سبب این چهار ماه را ماههای حرام میگویند و جهاد کردن در این ماهها با جماعتی که حرمت این ماهها را دانند و با مسلمانان جنگ نکنند باجماع حرامست و اما با جمعیکه حرمت این ماهها را ندانند و با مسلمانان جنگ کنند جنگ کردن با ایشان در این

ماهها حرام نیست دوم مبارزت نمودن با منع امام سیم گریختن از جنگ دشمنانیکه دو مثل مسلمانان باشند اگر چه گمانش باشد که کشته میشود بعد از آنکه صفها راست شده باشند مگر آنکه قصد داشته باشد که با دشمنان حيله کند مثل آنکه پشت بآفتاب نماید یا بر بلندی بر آید که خود را بجاهائی که آب داشته باشد رساند یا پشت بکوه دهد یا در گریختن غرضش آن باشد که بجماعتی دیگر از مسلمانان ملحق شود واگر زیاده بر دو مثل باشند باجماع فقها ایستادن واجب نیست اما اگر گمان فتح داشته باشد در اینصورت جهاد سنت است چهارم کشتن زنان کفار اگر چه معاونت کفار کنند وهمچنین حرامست کشتن اطفال ودیوانهای ایشان پنجم کشتن پیر مردان ایشان که از جنگ کردن وتدبیر نمودن ایشان مایوس باشند اما کشتن بندگان ایشان هر گاه جنگ کنند لازمست ششم گوش وبینی ایشان را بریدن هفتم غدر کردن با ایشان یعنی کشتن ایشان بعد از آنکه امام ایشان را امان داده باشد هشتم غلول کردن یعنی چیزی از غنیمت را پنهان کردن نهم جنگ کردن با کفار بعد از صلح دهم زهر در آب ایشان ریختن هر گاه بغیر آن ممکن باشد وبعضی از مجتهدین آنرا مکروه میدانند وبعضی برآنند که اگر گمانش آن باشد که در آن دیار مسلمانی هست حرامست واما آن شش امریکه سنت است اول آنکه در وقت بهم رسیدن هر دو صف جهة قتال ایندعا بخواند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله میخوانده اند اللهم منزل الكتاب سریع الحساب مجری السحاب انهم الاحزاب یا صریخ المکروبین یا مجیب دعوة المضطربین یا کاشف الكرب العظیم اکشف کربی وغمی فانک تعلم حالی وحال اصحابی فاکفنی بقوتک عدوی دویم

[ 157 ]

آنکه در حالت اختیار باید که قتال در وقت زوال آفتاب یا بعد از گذاردن نماز ظهر وعصر باشد چرا که در آنوقت درهای آسمان گشاده است وفتح ونصرت ورحمت نازل میشود ونزدیک بشب است وکشتن کمتر بوقوع میآید واگر کسی از جنگ مسلمان بگریزد خلاص میشود سیم آنکه امام در راه رفتن لشکر را بتعجیل نبرد بلکه بمدارا برد چهارم آنکه با صاحب تدبیر آن لشکر مشورت نماید پنجم آنکه اختیار منزل جائی نماید که آب وعلف در آن بسیار باشد ششم آنکه اگر چاروائی از لشگری مانده شود وچاروای دیگر نداشته باشد که بار خود را بردارد امام بار او را بر چاروای خود بر دارد وجایز است قتال کردن بهر نوع که فتح در آن ممکن باشد چون خراب کردن منازل وقلاع کافران وسنگ انداختن بمنجنیق بر ایشان ومنع کردن از تردد قافله بسوی ایشان وکشتن ایشان اگر چه در میان ایشان زنان واطفال وپیران



واسیران مسلمانان کشته شوند و بآتش سوزانیدن ایشان و بریدن درختان ایشان و منع کردن آب از ایشان با احتیاج جایز است و در روایتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده که منع کردن آب حلال نیست و بعضی از مجتهدین روایت مذکور را حمل بر آن کرده اند که زهر در آب ایشان ریختن بی احتیاج حلال نیست و اما آن هشت امریکه مکروهست اول بدست خود پدر کافر خود را کشتن دوم شبیخون بر اعدا بردن بغیر حاجت سیم پیش از زوال قتال کردن بغیر حاجت چهارم چارواهای خود را پی کردن بی مصلحتی اگر چه از رفتن بازمانده باشند و با مصلحت کشتن بهتر است اما پی کردن چارواهای کافران جایز است چه آن سبب ضعف ایشان میشود پنجم مبارزت نمودن در صف بی اذن امام و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند ششم نگاهداشتن اسیر جهت کشتن و چیزی باو ندادن تا آنکه بمیرد و در حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم هیچکس را بدین طریق نکشته مگر عقبه بن ابی معیط را هفتم هر گاه فتح بغیر خراب کردن قلاع و منازل ایشان ممکن باشد خراب کردن آنها و آب بر ایشان سردادن و ایشان را بآتش سوختن و درختان ایشان را بریدن خصوصا درخت خرما بی احتیاج مکروهست هشتم کشتن چارواهای ایشان بعد از آنکه جنگ تمام شده باشد اما در حال جنگ جایز است چنانچه گذشت فصل پنجم در امان دادن کفار بدانکه احاد مسلمانان را جایز است

[ 158 ]

که احاد کافرانرا امان دهند و غلام مسلمانان و زنان ایشان را جایز است که کافران را امان دهند اما امان دادن دیوانه و نا بالغ و مسلمانانی که باکراه کافر را امان دهد و کسی که عقل او بخوردن شراب یا داروی بیهوشی یا خواب کردن رفته باشد صحیح نیست و اسیران مسلمانانی که در دست کفار باشند و بی اکراه بعضی از کافران را امان دهند صحیح است و همچنین امان دادن تاجران مسلمانانی که بدیار کفار تردد مینمایند و مسلمانانی که کافران ایشان را باجرت گرفته باشند صحیح است بشرطیکه امان دادن در دیار کفر واقع شده باشد و هر گاه یکی از مسلمانان ادعا نماید که یکی از کفار را امان داده و ممکن باشد یعنی پیش از گرفتار شدن باشد قولش مقبولست و اگر بعد از آنکه گرفتار شود ادعا نماید قولش مقبول نیست و امان را دو لفظ است اول احرزتک یعنی پناه دادم ترا دوم امتک یعنی امان دادم ترا و آنچه صریحا دلالت بر آن کند حکم این دو لفظ دارد مثل آنکه گوید اذمتک یعنی امان دادم ترا یا آنکه بگوید انت فی ذمة الاسلام یعنی تو در امان اسلامی و اگر چیزی بنویسد که دلالت کند بر آنکه نوشتن بقصد امان واقع شده

صحیح است خواه آن نوشته بلغت عربی باشد و خواه بفرسی مثل آنکه نوشته باشد که مترس و همچنین اگر اشارت کند بطریقی که امان از آن مفهوم گردد و هر گاه امان داده شود و اجبست وفا کردن بان بهر طریقیکه شرط شده باشد بشرطیکه متضمن شرط نا مشروع نباشد و آنچه کفار را بگمان امان اندازد و بسبب آن داخل بلاد اسلام شوند و اجبست که ایشانرا نکشند و بگذارند که بمنازل خود روند و وقت امان دادن پیش از گرفتار شدنست پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست و اما امام را بعد از گرفتار شدن کفار و غلبه بر ایشان امان دادن جایز است فصل ششم در صلح کردن با کفار بدانکه هر گاه امام مصلحت در صلح کردن با کفار بیند و ترک جنگ را با ایشان صلاح داند جایز است که با ایشان صلح کند و میباید که صلح کمتر از یکسال نباشد و اگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده سال نیز جایز داشته اند واضح آنست که آنمقدار وقت که امام مصلحت در آن داند صلح جایز است و اگر در صلح کردن محتاج بدادن چیزی باشد آیا دادن آن و اجبست یا نه میان مجتهدین خلافت قول اقرب آنست که واجب نیست و متولی عقد صلح غیر از امام و نایب او کسی دیگر نمیتواند شد یعنی همچنانکه هر یک

[ 159 ]

از مسلمانان را جایز بود که هر یک از کافران را امان دهد صلح آنچنان نیست و هر گاه امام با کفار صلح کند بر او و اجبست که ایشان را و اموال ایشان را نگاه دارد و هر شرط مشروعی که در صلح واقع شود وفا بان کند و اگر امام بعد از آنکه با کفار صلح کرده باشد بمیرد بر امامی که بعد از اوست لازمست که وفا بشرط او نماید و هر گاه کافران کاری کنند که منافی صلح باشد باطل میشود و همچنین هر گاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد و جماعت دیگر بر صلح قائم باشند صلح نسبت بجماعت اول باطل است و هر گاه بر امام ظاهر شود که کفار صلح را بر هم خواهند زد یا از ایشان خیانتی ظاهر خواهد شد جایز است که صلح را بر طرف کند بشرطیکه مجرد گمان نباشد بلکه ظن او غالب باشد و هر گاه میان کفاری که امام با ایشان صلح کرده باشد نزاع واقع شود و دعوی خود را بامام رفع نمایند لازمست بر امام بطریق اسلام میانه ایشان حکم کند و اگر جهودان و نصاری دعوی خود را با امام رفع نمایند مخیر است که میانه ایشان بطریق اسلام حکم کند یا از ایشان اعراض نماید و جواب ایشان ندهد فصل هفتم در بیان غنیمت و احکام آن و کیفیت قسمت آن میانه جهاد کنندگان بدانکه غنیمت مالیست که جهاد کننده گان بر سبیل قهر و غلبه گرفته باشند و آن بر سه

قسمت قسم اول آنکه قابل نقل و تحویل باشد چون اثاث البیت و آنچه بدان ماند اما رخت پوشیدنی و عمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسبی که در معرکه بر او سوار باشند یا در دست داشته باشند بکسانی تعلق دارد که ایشان را کشته باشند و آیا انگشتری و میان بند و همیان کفار تعلق بکشنده گان ایشان دارد یا نه میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که تعلق بکشنده گان دارد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر امام شرط کرده باشد که اینها از کشنده باشد از اوست والا داخل غنیمت است و غنیمت را بعد از آنکه جمع کرده باشند اول میباید که امام اجرت جماعتی را که بجهة مصلحتی ایشان باجرت گرفته باشد بدهد و اجرت نگاهدارنده چهار پایان و علف ایشان را در مدت احتیاج بیرون کند آنگاه خمس آنرا بیرون کند و بمسئول آن رساند آنگاه بزنان و اطفال و غلامان و کافران که بمدد مسلمانان آمده باشند و در جنگ گاه حاضر باشند آنچه صلاح داند بدهد بشرط آنکه کمتر از حصه ء جهاد کنندگان باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر

[ 160 ]

آقا غلام خود را اذن داده باشد که بجهاد رود او نیز داخل جهاد کننده گان است و موافق حصه ایشان میبرد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر غلام اسب داشته باشد یک سهم جهت اسب آقای او دهند و کمتر از یک سهم بغلام دهند و غلامی که او را مدبر کرده باشند یعنی آقای او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ آقای او کشته شود و ثلث مال آقا برابر قیمت او باشد از ثلث مال آقا آزاد میشود و او نیز در حصه حصه نیز از غنیمت مساوی جهاد کننده گان میبرد آنگاه امام غنیمت را میانه جهاد کنندگان مسلمانان که در جنگ گاه حاضر باشند و اگر چه جنگ نکرده باشند یا پیش از قسمت غنیمت لاحق شوند قسمت نماید باین طریق که کسی را که صاحب یک اسب است اگر چه در جنگ باو محتاج نباشد یا جنگ در دریا باشد دو سهم دهد و اگر زیاده از یک اسب داشته باشد سه سهم دهد و پیاده را یک سهم بدهد و اگر جماعتی یک اسب داشته باشند و در جنگ بنوبت بر او سواری کنند هر یک را سهمی دهد آنگاه یک سهم اسب را میان ایشان قسمت نماید و اگر اسب شخصی پیش از آخر شدن جنگ و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصه ندارد و اگر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت بمیرد سهمش تعلق بورثه او دارد و سنت است که قسمت غنیمت در دیار کفار واقع شود و تأخیر قسمت بیعذر مکروهست و سنت است که امام در قسمت ابتدا بجماعتی کند که نزدیک بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم باشند و اگر در نزدیکی مساوی باشند ابتدا

بجماعتی کند که پیش از همه بجنگ رفته باشد و اگر در آن مساوی باشند ابتدا بجماعتی کند که سن ایشان زیاده باشد و بعد از ایشان انصار را مقدم بدارد و بعد از آن عرب را و بعد از آن عجم را و امام را میرسد که جهت خود آنچه خواهد جدا کند چون کنیزکان خوب و متاعهای نفیس که تعلق به پادشاهان داشته باشد قسم دویم آنچه قابل نقل و تحویل نباشد چون شهرها و دیهکدها و زمینها و خانها و آنچه بدینها ماند که بقهر و غلبه گرفته باشند و در وقت جنگ آبادان باشد بعد از اخراج خمس از آنها یا از حاصل آنها ما بقی تعلق بمسلمانان دارد و مخصوص بجهاد کننده گان نیست و متولی آن امام یا نایب اوست که حاصل آنرا صرف مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سر حدها و بستن

[ 161 ]

پلها و معونت جهاد کننده گان و ما یحتاج عاملان شهرها و قاضیان ولایتها و مؤذنان و آنچه بدینها ماند و فروختن و وقف نمودن و هبه کردن اینها جایز نیست و آنچه از اینها در وقت جنگ خراب باشد یا بی جنگ بدست آید مخصوص بامام است و لشکریرا در آن دخلی نیست و آنچه بدست لشگری افتد که بی اذن امام بجنگ رفته باشد آن نیز تعلق بامام دارد قسم سیم اسیرانی اند که در جنگ گاه بدست افتند و غیر بالغ و زنان ایشان بمجرد اسیر گشتن ملک آنانی میشوند که ایشان را گرفته باشند و کشتن ایشان جایز نیست اما مردان بالغ ایشان اگر در وقت جنگ بدست افتند امام مخیر است میان کشتن ایشان با بریدن دست و پای ایشان و گذاشتن که خون از آن برود و بمیرند و اگر بعد از جنگ بدست آیند و مسلمان شوند کشتن ایشان جایز نیست و امام مخیر است میان بند نهادن و سر دادن و فدیة گرفتن و آزاد کردن خاتمه در بیان امر بمعروف و نهی از منکر بدانکه امر بفعل نیک واجب چون نماز واجب و اجبست و بفعل نیک سنت چون نماز سنت سنت است و نهی کردن از فعل منکر یعنی قبیح چون زنا و اجبست و نهی کردن از فعل مکروه سنت است و در این هر دو ثواب بسیار است و واجب بودن امر بمعروف واجب و نهی از منکر اجماعیست و هیچیک از مجتهدین را در وجوب این هر دو خلافی نیست اما خلاف در آنست که آیا وجوب این بحسب عرفست یا بحسب شرع اقوی قول دوم است و نیز میان مجتهدین خلافست که آیا واجب کفائست که چون جمعی بان قیام نمایند از دیگران ساقط میشود یا بر همه کس واجبست بعضی بر اول رفته اند بعضی بر ثانی باینمعنی که هر گاه شخص را امر بمعروف و نهی از منکر کند و آن شخص قبول نکند بر دیگران نیز واجبست بجای آوردن آن تا آنکه او قبول کند اقوی قول دوم است و تا پنج شرط بهم نرسد واجب نمیشود اول آنکه کسی

که امر بفعل نیک و نهی از فعل بد میکند می باید که عاقل و بالغ باشد دوم آنکه بداند که فعل نیک نیکست و فعل بد بد تا آنکه ایمن باشد از غلط کردن سیم آنکه بداند که اگر امر کند یا نهی نماید در آن شخص اثر میکند پس اگر اثر نمیکند واجب نیست چهارم آنکه آن شخصیکه اراده دارد که بفعل نیک او را راغب سازد و یا از فعل بد نهی او کند عازم باشد که فعل نیک را بکند و فعل بد را نکند پس اگر توبه کرده باشد امر یا نهی او واجب نیست

[ 162 ]

پنجم آنکه امر بفعل نیک و نهی از فعل بد مستلزم ضرر او یا مفسده او یا ضرر مسلمانان نه باشد پس اگر مستلزم ضرر یا مفسده باشد واجب ( 1 ) نیست و بعد از آنکه این شروط متحقق شود هر گاه شخصی داند که بمجرد اظهار آزردگی ترک میکند واجبست که اظهار آن نماید و همچنین اگر داند که باظهار کراهیت بر طرف نمیکند بلکه بدوری کردن از او بر طرف میکند واجبست که ازو دوری کند و اگر بداند که باینها بر طرف نمیشود تا آنکه بزبان اظهار نکند واجبست که بزبان اظهار کند بآنکه وعظ بگوید و او را بنرمی نصحت کند و اگر بنرمی بر طرف نکند سخنان درشت گوید تا آنکه ترک کند و اگر داند که بآن بر طرف نمیکند واجبست که او را بزند و اگر داند که بزدن بر طرف نمیکند و محتاج آنست که عضوی را ازو مجروح سازد یا او را بکشد یا جایز است بی اذن امام یا نه سید مرتضی رحمه الله بر اینست که جایز است بی اذن امام و اصح آنست که محتاج باذن امامست و همچنین خلافت میان مجتهدین که اقامت حدود بی اذن امام جایز است یا نه اما در حالت غیبت بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که آقا غلام خود را میتواند حد زد هر گاه مشاهده کند یا غلام اقرار کند یا گواهان عادل گواهی دهند که غلام کاری کرده که مستحق حد شده باشد بشرطیکه ضرر بر نفس یا مال یا بر یکی از مسلمانان نرسد و همچنین بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر حد بر پسر خود میتواند زد و شوهر بر زن خود خواه شوهر وزن هر دو آزاد باشند و خواه بنده یا یکی از ایشان بنده باشد و فرق نیست میان ء رجم و جلد و بعضی از مجتهدین رجم را تجویز نکرده اند و شرط نیست در زن آنکه دخول باو کرده باشد و آیا میباید که زن بنکاح دائمی باشد یا آنکه متعه نیز این حکم دارد میان مجتهدین در این مسأله خلافت و اقرب آنست که بر متعه این حکم جاری است و همچنین خلافت میان مجتهدین در آنکه آقای غلام و پدر و شوهر هر گاه فقیه جامع الشرائط باشند میتوانند حد زد یا مطلقا جایز است ایشانرا اصح آنست که مطلقا جایز است چرا که فقیه جامع الشرائط

چنانچه مذکور خواهد شد میتواند که مطلقاً حد بزند و خلافت میان مجتهدین که آیا در حالت غیبت امام مجتهد ( 2 ) میتواند اقامت حدود کردن اقوی آنست که میتواند بشرطی که مستلزم قتل و جرح نباشد

(1) بلکه در بعض صور حرام خواهد بود صدر دام ظلّه ( 2 ) مجتهد تکلیف خود را میداند صدر دام ظلّه العالی.

[ 163 ]

باب هفتم از کتاب جامع عباسی در زیارت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام مولود و وفات ایشان و در آن چهار فصل است فصل اول در ثواب زیارت هر یک از ایشان بدانکه سنت مؤکده است حاجیان و غیر ایشان را که حضرت رسول صلی الله علیه وآله را در مدینه طیبه زیارت کنند و در حدیث وارد شده که امام جبراً و قهراً مردمان را بزیارت بدارد اگر ترک زیارت کنند زیرا که مستلزم جفاست چنانچه در حدیث از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وارد شده که کسی که حج کند و زیارت من در مدینه نکند بر من جفا کرده باشد و جفا کار بعرضه محشر آید و جفا بر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله حرامست و نیز آنحضرت فرموده که هر که مرا زیارت کند واجب میشود که روز قیامت او را شفاعت کنم و هر که را واجب شود که من شفاعت کنم واجبست که به بهشت رود و هم آنحضرت فرموده که آن کسانی که زیارت قبر من کنند بعد از فوت من چنانست که از دار کفر بسوی من هجرت کرده باشند و اگر استطاعت آمدن نداشته باشند از دور بر من سلام فرستند که بمن میرسند و هم از آنحضرت منقول است که خطاب بحضرت امام حسین علیه السلام کرده فرمودند ای فرزند من هر کس که مرا در حیات و در ممات زیارت کند یا پدر یا برادر ترا که حسینی من او را روز قیامت زیارت کنم و از گناهان خالص گردانم و هم از آنحضرت منقول است که هر امامی را در کردن دوستانش عهدیست و از امام وفای بآن عهد زیارت کردن قبر اوست پس هر کس یک امام را زیارت کند و رغبت در زیارت او نماید هر آینه آن امام روز قیامت شفیع او باشد و هم از آنحضرت منقولست که وقتی حضرت امام حسن علیه السلام از او سؤال نمود که یا رسول الله کسی که زیارت ما کند چه ثواب دارد آنحضرت فرمودند هر کس که مرا یا پدر ترا یا برادر ترا یا ترا در حیات و ممات زیارت کند هر آینه بر من واجب میشود که او را روز

قیامت از آتش دوزخ نگاهدارم وهم از آنحضرت منقولست که حضرت فاطمه زهرا علیه السلام را خطاب کرده فرمودند که هر کس مرا یا ترا که فاطمه سه روز زیارت کند واجب میشود مر او را بهشت پس فاطمه علیه السلام از آنحضرت سؤال نمود که در حال حیات یا

[ 164 ]

ممات فرمودند هم در حال حیات وهم در حال ممات واز حضرت امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام منقولست که هر کس زیارت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را پیاده بجا آورد خدایتعالی عوض هر گام او یک حج وعمره بنویسد و اگر پیاده از زیارت آنحضرت بر گردد بهر گامی دو حج و دو عمره بنویسد و نیز آنحضرت فرموده که کسی که آنحضرت را زیارت کند و عارف بحق او باشد یعنی یقین داند که امام مفترض الطاعة است خدای تعالی جهت او حج مقبولی وعمره مبروری بنویسد وبخدا قسم آتش دوزخ نمیچشد پایهائی که خاک آلوده شده باشد در زیارت او خواه در سواری و خواه در پیادگی و نیز از آنحضرت منقولست که فرمودند که هر کس یکی از ما را زیارت کند چنانست که حضرت پیغمبر را زیارت کرده باشد و از حضرت علی بن موسی علیه السلام منقولست که خطاب با حمد بزنتی کرده فرمودند که روز عید غدیر نزد قبر آنحضرت حاضر شو که خدایتعالی در آنروز از هر مؤمنی ومؤمنه ومسلمی ومسلمه گناهان شصت ساله را می بخشد ودو برابر آنچه در ماه رمضان و شب قدر و شب فطر از آتش دوزخ آزاد میسازد در آنروز آزاد میگرددانند ویکدرهم تصدق در آنروز برابر هزار درهمست در غیر آنروز پس در این روز تصدق کن بر برادران مؤمن خود و حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام در ثواب زیارت حضرت امام حسین علیه السلام فرموده که هر کس که در مشهد آنحضرت حاضر شود و زیارت او کند ودو رکعت نماز بگذارد در دیوان اعمال او حج مبروری نوشته میشود و اگر چهار رکعت نماز بگذارند حج وعمره نوشته میشود وهمچنین است ثواب زیارت کردن هر امامی که اطاعت او واجب باشد و در زیارت حضرت امام حسین علیه السلام ثواب بسیار است و در بعضی روایات وارد شده که زیارت آنحضرت فرض است بر هر مؤمن ومؤمنه وتارک او تارک خدا ورسول خداست و باعث عقوب پیغمبر ونقص در ایمانست وواجبست بر هر مالدارى که هر سال یکبار زیارت او کند وکسی که یکسال بر او بگذرد و زیارت آنحضرت نکند یکسال از عمر او کم میشود و زیارت آنحضرت عمر را دراز میکند وایام زیارت او از عمر اینکس حساب نمیشود و بهر گامی حجی مبرور و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد

کند مییابد و بهر درهمی که در آن راه صرف میکند ثواب دو هزار درهم دارد و هر کس

[ 165 ]

که او را زیارت کند و عارف بحق او باشد خدایتعالی گناهان پیشین و آینده او را میبخشد و زیارت آنحضرت در روز عرفه مقابل بیست حج و بیست عمره مبروره است که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام بجای آورده باشد و در بعضی روایات وارد شده که زیارت آنحضرت در روز عرفه با عارف بودن بحق او مقابل هزار حج مقبولست و هزار هزار جهاد است در راه خدایتعالی با پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و زیارت آنحضرت در اول ماه رجب مغفرت گناهانست و در نصف شعبان مضافه میکنند با او صد و بیست پیغمبر و در شب قدر سبب آمرزش همه گناهانست و در یکسال جمع کردن زیارات او میان عرفه و فطر و شب نصف شعبان معادل هزار حج و هزار عمره مبروره است و قضای هزار حاجت دنیا و آخرت میکند و زیارت عاشورا با معرفت بحق او مثل زیارت خداست در عرش و مراد از این کلام کنایت از ثواب بسیار است و بزرگی بیشمار مثل کسی که خدایتعالی او را بعرش برد و زیارت اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر از علامات ایمانست و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد از شهدای بدر و هر کس بر بلندی رود و سر بسوی آسمان کرده توجه بقبر او کند و بگوید السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک ورحمة الله وبرکاته ثواب حج و عمره در دیوان اعمال او بنویسند و در روایت وارد شده که نماز کردن در مشهد منور آنحضرت هر رکعتی معادل هزار حج و هزار عمره است و هزار بنده که آزاد کند و هزار جنگ در راه خدایتعالی کند با حضور پیغمبر مرسل و یک نماز واجب گذاردن معادل حج است و نماز سنت معادل عمره و از حضرت امام حسن عسکری منقولست که فرموده هر کس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را زیارت کند هرگز درد چشم نه بیند و بیمار نشود و مبتلا نمیرد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خود فرموده که هر که مرا زیارت کند خدایتعالی گناهان او را بیامرزد و فقیر و محتاج نمیرد و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که پرسیدند از او که زیارت پدر تو مثل زیارت امام حسین علیه السلام است آنحضرت فرمودند آری و گفتند که هر که پدرم را در بغداد زیارت کند حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما را زیارت کرده باشد و از حضرت امام موسی



علیه السلام منقول است که فرمودند زیارت فرزندم علی پیش خدای تعالی برابر هفتاد حج مبرور است تا هفتاد هزار حج واز حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند که زیارت پدر تو افضل است یا زیارت امام حسین علیه السلام فرمودند که زیارت پدرم زیرا که پدرم را زیارت نمیکنند مگر خاصان شیعه و مراد بخاصان شیعه جماعتی اند که قایلند بامامت دوازده امام علیهم السلام چه جماعت ناووسیه که تا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام امام میدانند وواقفیه که تا حضرت امام موسی کاظم علیه السلام امام میدانند وکیسانیه که بامامت محمد بن حنفیه قایل اند و غیر اینها از فرق شیعه زیارت حضرت امام حسین علیه السلام میکنند و زیارت حضرت امام رضا (ع) نمیکنند مگر خواص شیعه و بهتر آنست که حضرت امام رضا علیه السلام را در رجب زیارت کنند واز حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که با حمد بزنتی نوشتند که برسان بشیعه من که زیارت من پیش خدایتعالی مقابل هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله است احمد بزنتی گوید از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند که زیارت پدر تو مقابل هزار حجست آنحضرت فرمودند که مقابل هزار هزار حجست واز حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که مرا از راه دور زیارت کند او را در سه موضع یاری کنم آنگاه که نامه از چپ و راست پیران شود و هنگام گذشتن از صراط و هنگام کشیدن اعمال فصل دویم در آداب زیارت بدانکه بیست وویک امر تعلق بزیارت دارد اول غسل کردن پیش از دخول بر روضه دویم آنکه تا داخل شدن با طهارت باشد پس اگر در میانه حدثی واقع شود اعاده غسل باید کرد سیم آنکه جامه نو پاک پوشد و بر در مشهد بایستد و دعای منقول بخواند و اذن دخول بطلبد پس اگر در آنحال او را رقت بهم رسد داخل شود والا انتظار بکشد که هر گاه رقت بهم رسد ( 1 ) داخل شود چهارم داخل شدن بخشوع و خشوع و در حین دخول پای راست را مقدم دارد در وقت بیرون آمدن پای چپ را پنجم آنکه خود را بضریح بچسباند و بعضی توهم کرده اند که دور ایستادن بهتر است و این غلط است چه در احادیث وارد شده که بر ضریح تکیه باید کرد و بوسیدن ضریح جایز است و در بوسیدن آستانها حدیثی وارد نشده و بعضی از مجتهدین امامیه برآنند که جایز است ششم آنکه رو بقبله نکند بلکه رو بضریح و پشت بقبله کردن در حالت زیارت بهتر است هفتم زیارت بطریق منقول

(1) ولی اگر انتظار کشید و رقت بهم نرسد داخل شدن را ترک نکند و مراقبت نفس خود را نماید و بآداب شرعیه در مقام مجاهده با او

برآید که بزودی رقت پیدا کند وفقنا الله و جميع المؤمنين لذلك انشاء  
الله تعالى صدر دام ظله العالی.

[ 167 ]

کردن چنانچه در فصل آینده مذکور خواهد شد وقول السلام عليك  
كافيه و بعضی از مجتهدین حاضر شدن در آنجا را كافی میدانند  
هشتم جانب راست روی خود را بر ضریح نهادن و در وقت فارغ شدن  
از زیارت دعا کردن نهم جانب چپ روی خود را بر ضریح نهادن و سؤال  
نمودن از خدایتعالی بحق او و بحق صاحب قبر که او را از اهل بهشت  
بگرداند بشفاعت صاحب قبر و مبالغه در دعا کردن و الحاح نمودن دهم  
بر سر بالین آمدن و رو بقبله نمودن و دعا کردن یازدهم دو رکعت نماز  
زیارت کردن بعد از زیارت و اگر زیارت حضرت رسول صلی الله علیه  
و آله باشد سنت است که نماز زیارت را در میان منبر آنحضرت و قبر او  
گذارد و اگر زیارت حضرات ائمه معصومین علیهم السلام باشد در  
بالین سر باید گذارد و در این نماز رخصت از ائمه علیم السلام وارد  
شده که رو بقبر میتوان کرد اگر چه مستلزم پشت بقبله کردن باشد  
اما اگر چنان کند که رو بصریح کند و پشت بقبله نکند ( 2 ) بهتر است

دوازدهم بعد از نماز زیارت دعای منقول خواندن و آنچه بخاطرش  
رسد از امور دین و دنیا طلب نمودن و دعا برای جمیع خلائق نمودن  
بهتر است چه آن باجابت نزدیکتر است سیزدهم در آنمکان تلاوت  
قرآن نمودن و ثواب آنرا بصاحب ضریح هدیه کردن چه نفع آن باز باو  
میرسد و سبب تعظیم صاحب قبر است چهاردهم احضار قلب است  
در جمیع احوال بحسب استطاعت و توبه کردن از جمیع گناهان  
پانزدهم تصدق نمودن بر خدمتکاران و نگاهبانان آنمقام و محتاجان  
آنجا چه ثواب تصدق در آن مقام مضاعف میشود شانزدهم تعظیم  
ایشان چه فی الحقیقه تعظیم ایشان تعظیم صاحب قبر است  
هفدهم آنکه هر گاه از زیارت بر گردد باز زیارت رود تا در آن شهر  
است هجدهم آنکه هر گاه رفتن او نزدیک آید و داع بدعای منقول کند  
نوزدهم آنکه سؤال کند از خدای تعالی عود بدان مقام را بیستم آنکه  
در وقت بیرون آمدن از آنمقام روی بصریح کرده پس پس بیرون آید  
بیست و یکم آنکه زود از آنمقام بیرون رود چه حرمت و تعظیم در آن  
بیشتر است و اشتیاق باز آمدن زودتر بهم رسد فصل سیم در بیان  
زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و حضرت امیر  
المؤمنین علی (ع) و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم  
اجمعین بدانکه زیارت حضرت رسالت

پناهی صلی الله علیه وآله وحضرت امیر المؤمنین وحضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بطرق متعدده واقع شده و چون این مختصر گنجایش جمیع آنها نداشت لهذا در این رساله اختصار رفت بزیارت مختصری جهت هر یک از حضرات که از کتب احادیث معتمده چون کتاب من لا یحضره الفقیه ابن بابویه وکامل زیارات ابن قولویه و تهذیب حدیث شیخ طوسی و مصباح کبیر و صغیر او و غیر اینها از کتب ادعیه و مزار و غیر آن انتخاب شده زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بدان وفق الله تعالی وایانا که هر گاه اراده داخل شدن مدینه کنی پیش از دخول در آن باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله بفعل آری و بادابی که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل علیه السلام داخل مسجد آنحضرت شوی و در بالای سر آنحضرت روی خود را بقبله کرده پهلوی چپ را بجانب ضریح مقدس آنحضرت کنی و پهلوی راست را بجانب منبر آنحضرت و این دعا را که ابن عمار بطریق صحیح از حضرت بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده بخوانی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد انک رسول الله وانک محمد بن عبد الله و اشهد انک قد بلغت رسالات ربک و نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل الله و عبت الله حتی اتاک الیقین بالحکمة و الموعظة الحسنة و ادیت الذی علیک من الحق وانک قد رؤفت بالمؤمنین و غلظت علی الکافرین فبلغ الله بک اشرف محل المکرمین الحمد لله الذی استنقذنا بک من الشریک و الضلالة اللهم اجعل صلواتک و صلوات ملائکتک المقربین و عبادک الصالحین و انبیائک المرسلین و اهل السموات و الارضین و من سبح لک یا رب العالمین من الاولین و الاخرین علی محمد عبدک و رسولک و نبیک و نحبیک و ولیک و حبیبک و صفیک و خاصتک و صفوتک من بریتک و خیرتک من خلقک اللهم اعطه الدرجة و الوسيلة من الجنة و ابعته مقاما محمودا و العطية يعطيه به الاولون و الاخرون اللهم انک قلت و قولک الحق ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما و انی اتیت نبیک مستغفرا تأبیا من ذنوبی و اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة محمدا صلی الله علیه وآله یا محمد انی اتوجه الی الله ربی و ربک لتغفر لی

ذنوبی وبعد از آن نیت زیارت کن باینطریق که زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله میکنم سنت تقرب بخدا پس از آن بگوی السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک قد نصحت لامتك وجاهدت فی سبیل الله وعبدته حتی اتیک الیقین فجزاک الله افضل ما جازى نبیا عن امته اللهم صل علی محمد وآل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید آنگاه اگر حاجتی داشته باشی ضریح مقدس آنحضرت را پس پشت خود گذاشته رو بقبله کن و دستهای خود را برداشته از حق سبحانه و تعالی طلب حاجت نمای که باجابت مقرون گردد وبعد از آن دعائی که حضرت اما زین العابدین علیه السلام میخوانده اند بخوانی که اللهم الیک الجات امری والی قبر محمد صلی الله علیه وآله عبدک ورسولک استندت ظهری والقبلة الی رضیت لمحمد استقبلت اللهم انی اصیحت ولا املک لنفسی خیر ما ارجو لها ولا ادفع عنها شر ما علیها واصیحت الامور بیدک ولا فقیرا افقر منی انی لما انزلت الی من خیر فقیر اللهم ارددنی منک بخیر ولا راد لفضلك اللهم انی اعود بک من ان تبدل اسمی او تغیر جسمی او تزیل نعمتک عنی اللهم زینی بالتقوی وحملمنی بالنعم واعمرنی بالعافیة وارزقنی شکرا العافیة آنگاه نزد منبر آنحضرت رفته چشم وروی خود را بر آن بمال چه در ح دیث وارد شده که مالیدن چشمهای خود بر منبر آنحضرت شفای چشمهاست ودر میان منبر و قبر آنحضرت آمده جهت مطالب دنیوی و اخروی دعا کن چه از حضرت رسالت پناهی منقولست که میانه منبر و قبر من روضه ایست از ریاض جنت آنگاه دو رکعت نماز زیارت حضرت بگذار وبعد از فارغ شدن از نماز تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کرده جهت مطالب دنیوی و اخروی خود دعا کن که باجابت مقرون گردد آنگاه بگوی اللهم انی صلیت هاتین الركعتین هدیه منی الی سیدی ومولای محمد بن عبد الله رسولک ونبیک اللهم فصل علی محمد وآله و تقبلها منی واجزنی علی ذلک جزاء المحسنین اللهم لک صلیت ولک رکعت ولک سجدت وحدک لا شریک لک لانه لا یكون الصلوة والركوع الا لک لانک انت الله لا اله الا انت اللهم صل علی محمد وآل محمد و تقبل منی زیارتی واعطنی سؤلی بمحمد و

آله الطاهرین زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بدانکه مکان قبر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در احادیث اهل بیت علیهم السلام مختلف وارد شده چه در بعضی از احادیث آمده که آنحضرت

در گورستان بقیع مدفون گشته و در بعضی احادیث وارد شده که قبر آنحضرت میانه قبر حضرت رسالت پناه و منبر او واقع شده و رئیس المحدثین محمد بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده که صحیح آنست که آنحضرت در خانه خود مدفونست و چون بنی امیه مسجد مدینه را بزرگ کردند قبر آنحضرت داخل مسجد شده و الحال در پشت خانه که حضرت مدفونست علامت ضریح مقدس آنحضرتست پس هر گاه بدانجا رسی بعد از آنکه غسل زیارت آنحضرت کرده باشی نیت زیارت کن که زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام میکنم سنت تقرب بخدا آنگاه بگوی السلام علیک یا بنت رسول الله السلام علیک یا بنت نبی الله السلام علیک یا بنت خلیل الله السلام علیک یا بنت امین الله السلام علیک یا بنت خیر خلق الله السلام علیک یا بنت افضل انبیاء الله ورسله و ملائکته السلام علیک یا بنت خیر البریه السلام علیک یا سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین السلام علیک یا زوجة ولی الله و خیر الخلق بعد رسول الله السلام علیک یا ام الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة السلام علیک ایتها الصدیقة الشهیدة السلام علیک ایتها الرضیة المرضیة السلام علیک ایتها الفاضلة الزکیة السلام علیک ایتها المظلومة المغصوبة السلام علیک ایتها الحوراء الانسیة السلام علیک ایتها النقیة النقیة السلام علیک ایتها المحدثة العلیة السلام علیک ایتها المطهرة المقهورة السلام علیک یا فاطمة بنت رسول الله و رحمة الله و بركاته و صلی الله علیک و علی روحک و بدنک اشهد انک مضیت علی بینة من ربک وان من سرک فقد سر رسول الله صلی الله علیه و آله و من جفاک فقد جفا رسول الله صلی الله علیه و آله و من وصلک فقد وصل رسول الله صلی الله علیه و آله لانک بضعة منه و روحه التی بین جنبیه كما قال علیه افضل سلام الله و صلواته اشهد الله و رسوله و ملائکته انی راض عن رضیت عنه ساخط علی من سخطت علیه متبرئ ممن برات منه موال لمن و الیت و معاد لمن

[ 171 ]

عادیة میغض لمن ابغضت محب لمن احببت و کفی بالله شهیدا و حسبیا و جازیا و مثیبا بعد از آن صلوات بر حضرت رسالت پناه فرستاده دو رکعت نماز زیارت حضرت فاطمه علیها السلام بجای آرو دعائی که مذکور شد بخوان و چون بگورستان بقیع رسی حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام را زیارت کن و نیت چنین کن که زیارت حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام میکنم سنت تقرب بخدا آنگاه بگوی السلام علیکم ائمة الهدی

السلام عليكم حجج الله على اهل الدنيا السلام عليكم ايها القوامون في البرية بالقسط السلام عليكم اهل الصفة السلام عليكم اهل النجوى اشهد انكم قد بلغت من نصحتكم وصبرتم في ذات الله وكذبتم واسئ عليكم فعقرتم واشهد انكم الائمة الراشدون وان طاعتكم مفترضة وان قولكم الصدق وانكم دعوتكم فلم تجابوا وامرتم فلم تطاعوا وانكم دعائم الدين واركان الارض لم تزالوا بعين الله ونسخكم في اصلاب المطهرين ونقلكم في ارحام المطهرات لم تدنسكم الجاهلية ولم يشرك فيكم فتن الالهواء طبتم وطاب سنتكم انتم الذين من بكم علينا ديان الدين فجعلكم في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه وجعل صلواتنا عليكم رحمة لنا وكفارة لذنوبنا واختاركم لنا وطيب خلقنا بما من علينا من ولايتكم وكنا عنده مسلمين بعلمكم مقرين بفضلكم معترفين بتصديقنا اياكم وهذا مقام من اسرف واخطا واستكان واقر بما جنى ورجا بمقامات الخلاص وان يستنقذه بكم مستنقذ الهلكى من النار فكونوا في شفعاء فقد وفدت اليكم اذ رغب عنكم اهل الدنيا واتخذوا آيات الله هزوا واستكبروا عنها انگاه سر و دستهای خود را سوى آسمان بکن وایندعا را بخوان یا من هو قائم لا یسهو ودائم لا یلهو ومحیط بكل شیء لك المن بما وفقنتی وعرفنتی ائمتی علیهم السلام اذ ضل عنهم عبادک ووجدوا معرفتهم واستحقوا بحقهم ومالوا الی سواهم وكانت المنة لك ومنک علی مع اقوام خصصتهم بما خصصتني به فلك الحمد اذ كنت عبدک في مقامی هذا مذکورا مكتوبا لا تحرمنی ما رجوت ولا تخیننی فیما دعوت انگاه هر دعائی که خواهی بکن که مستجابست بعد از آن دو رکعت نماز زیارت هر امامیکه کرده

[ 172 ]

بگذار زیارت قبر عم حضرت رسول صلی الله علیه وآله حمزه که در احد مدفونست بکن که از جمله مستحباتست پس چون بدانجا رسی بگو السلام علیک یا عم رسول الله وخیر الشهداء السلام علیک یا اسد الله واسد رسوله واشهد انک قد جاهدت فی الله ونصحت لرسول الله وصبرت بنفسک وطلبت ما عند الله ورغبت فیما وعد الله وچون بقبر شهداء رسی بگو السلام علیکم بما صبرتم فنعمة عقبی الدار وانتم لنا فرط وانا بکم لاحقون وچون خواهی که وداع حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله نمائی باید که غسل کنی زیارت آنحضرت را بطریقیکه مذکور شد بجا آری پس بگو اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر نبیک فان توفیتنی قبل ذلک فانی اشهد فی مماتی علی ما اشهد فی حیاتی ان لا اله الا انت وان محمدا عبدک ورسولک وانک اخترت من خلقک ثم اخترت من اهل بیته الائمة الطاهیرین الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا فاحشرنا

معهم وفى زميرتهم وتحت لوأئهم ولا تفرق بينى و بينهم فى الدنيا  
والاخرة يا ارحم الراحمين وچون خواهى كه وداع ائمه يقيع عليهم  
السلام كنى بطريقكه مذکور شد زیارت ایشانرا بفعل آر انگاه بگوى  
السلام عليكم ائمة الهدى ورحمة الله وبركاته استودعكم الله واقراً  
عليكم السلام آمنا بالله وبالرسول وبما جئتم به ودلتم عليه اللهم  
فاكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتى اياهم  
وارزقنى العود ثم العود زیارت حضرت امير المؤمنين عليه السلام  
بدان وفقك الله وايانا كه هر گاه اراده زیارت حضرت امير المؤمنين  
عليه السلام نمائى در نجف اشرف ميبايد كه غسل كنى وبأدابی كه  
در فصل سابق مذکور شد بأهستگى وسكینه ووقار متوجه مرقد  
منور مطهر آنحضرت شوى تا آنكه بمرقد رسى انگاه روى خود را بآن  
حضرت كرده پشت بقبله كن ونيت چنين كن كه زیارت حضرت امير  
المؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام ميكنم سنت تقرب بخدا  
پس بگوى السلام عليك يا ولى الله انت اول مظلوم واول من غصب  
حقه صبرت واحتسبت حتى اتاك اليقين واشهد انك لغيت الله وانت  
شهيد عذب الله قاتلك بانواع العذاب وحدد عليه العذاب جنتك عارفاً  
بحقك مستقر پشانك معاديا لاعدائك ومن ظلمك القى على ذلك  
ربى ان شاء الله تعالى ان لى ذنوبا كثيرة فاشفع لى عندك ربك فان  
لك عند الله تبارك وتعالى جاها وشفاعة وقد قال الله عزوجل ولا  
يشفعون الا

[ 173 ]

لمن ارتضى انگاه بگوى الحمد لله الذى اكرمنى بمعرفته ومعرفة  
رسوله ومن فرض طاعته رحمة منه وتطولا منه ومن على بالايمن  
الحمد لله الذى سيرنى فى بلاده وحملنى على دوابه وطوى لى  
البعيد ودفع المكروه عنى حتى ادخلنى حرم اخى نبيه وارانيه فى  
عافية الحمد لله الذى هدانا لهذا وما كنا لنهتدى لولا ان هدانا الله  
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده  
ورسوله جاء بالحق من عنده واشهد ان عليا عبد الله واخو رسول الله  
اللهم عبدك وزائرک متقرب اليك بزيارة قبر اخى رسولك وعلى كل  
ماتى حق لمن اتاه وزاره وانت خير ماتى واکرم مزور فاسئلك يا الله  
يا رحمن يا رحيم يا جواد يا واحد يا احد يا نور يا فرد يا صمد يا من لم  
يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد ان تصلى على محمد وآل محمد  
واهل بيته وان تجعل تحفتك اياى من زيارتى فى موقفى هذا فكاك  
رقبتي من النار واجعلنى ممن يسارع فى الخيرات ويدعوك رهبا  
ورغبا واجعلنى من الخاشعين اللهم انك بشرتني على لسان نبيك  
محمدا صلى الله عليه وآله فقلت وبشر الذين امنوا ان لهم قدم صدق  
عند ربهم اللهم فانى بك مؤمن وبجميع انبياءك فلا تقفنى بعد

معرفتهم موقفا تفضحني به على رؤس الخلايق بل قفني معهم  
وتوفني على التصديق لهم فانهم عبيدك وانت خصصتهم بكرامتك  
وامرتني باتباعهم أنگاه نزدیک ضريح مقدس أنحضرت رفته بگوی  
السلام من الله على محمد بن عبد الله امين الله على رسله وعزائم  
امره ومعدن الوحي والتنزيل والخاتم لما سبق والمفتاح لما استقبل  
المهيمن على ذلك كله والشاهد على خلقه والسراج المنير والسلام  
عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل على محمد واهل بيته المظلومين  
افضل واكمل وارفع و اشرف ما صليت على احد من انبيائك ورسلك  
واصفيائك اللهم صل على محمد وامير المؤمنين عبدك وخير خلقك  
بعد نبيك واخي رسولك الذي انتجته من خلقك والدليل على من  
بعثته برسالاتك وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك  
والسلام عليك ورحمة الله وبركاته اللهم صل على محمد وآله الائمة  
من ولده والقوامين بامرک من بعده المطهرين الذين ارتضيتهم انصارا  
لدينك و حفظة لسرك والشهداء على خلقك واعلاما لعبادک ما  
استطعت السلام على

[ 174 ]

الائمة المستودعين السلام على خالصة الله من خلقه السلام على  
الائمة المتوسمين السلام على المؤمنين الذي قاموا بامرک وازروا  
اولياء الله وخافوا بخوفهم السلام على الملائكة المقربين أنگاه بگو  
السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا صفوة الله السلام عليك يا  
ولى الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا عمود الدين  
ووارث علم الاولين والآخرين وصاحب الميثم والصراط المستقيم  
اشهد انک قد اقامت الصلوة واتييت الزکوة وامرت بالمعروف ونهيت عن  
المنکر واتبعت الرسول و تلوت الكتاب حق تلاوته وجاهدت في سبيل  
الله حق جهاده ونصحت لله ولرسوله ووجدت بنفسک صابرا محتسبا  
ومجاهدا عن دين الله موقنا لرسول الله طالبا ما عند الله راغبا فيما  
وعد الله ومضيت للذي كنت عليه شهيدا وشاهدا ومشهودا فجزاک  
الله عن رسوله وعن الاسلام واهله افضل الجزاء لعن الله من قتلک  
ولعن الله من خالفک ولعن الله من افترى عليك وظلمک ولعن الله من  
غضبک ومن بلغه ذلك فرضى به انا الى الله منهم برئ لعن الله امة  
خالفتک وامة جحدت ولايتک وامة تظاهرت عليك وامة قتلک وامة  
جازت عنک وخذلتک الحمد لله الذي جعل النار مثويهم وبئس الورد  
المورود وبئس ورد الواردين وبئس درک المدركين اللهم العن قتله  
انبيائك واوصياء انبيائك بجمع لعناتک واصلهم حر نارک اللهم العن  
الجوابيت والطواغيت و الفراعنة واللات والعزى والجبت وكل ند يدعى  
من دون الله وكل مفتر على الله اللهم العنهم واشياعهم واتباعهم  
واولياتهم واعوانهم ومحبيهم لعنا كثيرا أنگاه سه مرتبه بگوی اللهم



العن قتلة امير المؤمنين أنگاه سه مرتبه بگوي اللهم العن قتلة الحسين انگاه بگوي اللهم عذبهم عذابا لا تعذبه احدا من العالمين فضاعف عليهم عذابك كما شاقوا ولاة امرک واعد لهم عذابا لم تحله باحد من خلقك اللهم ادخل على قتلة انصار رسولك وقتلة انصار امير المؤمنين وعلى قتلة انصار الحسن وقتلة انصار الحسين وقتلة من قتل في ولاية آل محمد اجمعين عذابا مضاعفا في اسفل درک من الجحيم ولا تخفف عنهم من عذابها وهم فيها ملبسون ملعونون ناكسون رؤسهم عند ربهم قد عابنوا الندامة والخزي الطويل

[ 175 ]

لقتلهم عترة انبيائك ورسلك واتباعهم من عبادك الصالحين اللهم العنهم في مستسر السر وظاهر العلانية في سمائك وارضك اللهم اجعل لي لسان صدق في اوليائك وحثت الي مشاهدتهم حتى تلحقني بهم وتجعلني لهم تبعا في الدنيا والاخرة يا ارحم الراحمين أنگاه در بالاي سر آنحضرت بنشين وبگو سلام الله وسلام ملائكته المقربين والمسلمين لك بقلوبهم والناطقين بفضلك والشاهدين على انك صادق امين صديق عليك يا مولاي السلام من الله وعلى روحك و بدنك اشهد انك طهر طاهر مطهر اشهد انك يا ولي الله وولى رسوله بالبلاغ والاداء واشهد انك حبيب الله وانك باب الله وانك وجه الله الذي يوتى به وانك خليل الله وانك عبد الله واخى رسوله اتيتك وافدا لعظيم حالک ومنزلتک عند الله وعند رسوله صلى الله عليه وآله اتيتك متقربا الى الله بزيارتك خلاص نفسي متعوذا بك من نار استحقها مثلي بما جنينته على نفسي اتيتك انقطاعا اليك والى ولدك الخلف من بعدك على تزكية الحق فقلبي لك مسلم وامرى لك متبع ونصرتى معدة وانا عبد الله ومولاك في طاعتك الوافد اليك والتمس بذلك كمال المنزلة عند الله وانت من امرنى الله بصلته وحثنى على بره ودلنى على فضله وهدانى الى حبه ورغبنى في الوفاة اليه والى طلب الحوائج عنده انتم اهل بيت يسعد من تولاكم ولا يخيب من اتاكم ولا يخسر من يهواكم ولا يسعد من عاداكم ولا احد احد افرع اليه خيرا لى منكم انتم اهل بيت الرحمة ودعائم الدين واركان الارض و الشجرة الطيبة اللهم لا تخيب توجهى برسولك وال رسولك اللهم انت مننت على بزيارة مولاي وولايته ومعرفته فاجعلنى ممن ينتصر به وينصره ومن على بنصرك لدينك في الدنيا والاخرة اللهم انى احى على ما حى به على بن ابى طالب واموت على ما مات عليه على بن ابيطالب عليه السلام أنگاه دو ركعت نماز بالاي سر آنحضرت بگذارد وجهت مطالب دنيوى واخروى خود دعا كن كه محل اجابت دعاست بعد از آن بگو اللهم انى صليت هاتين الركعتين هدية منى الى سيدى ومولاي وليك واخى رسولك امير

المؤمنين وسيد الوصيين على بن ابي طالب عليه السلام فصل على  
محمد وآل محمد وتقبلهما مني واجزني على ذلك جزاء المحسنين  
اللهم لك

[ 176 ]

صليت ولك ركعت ولك سجدت وحدك لا شريك لك لانه لا تكون  
الصلوة والركوع والسجود الا لك لانك انت الله الذي لا اله الا انت  
اللهم صلى على محمد وآل محمد وتقبل مني زيارتي واعطني  
سؤلي بمحمد وآله الطاهرين أنگاه حضرت آدم و نوح عليهما السلام  
را زيارت کن چه ابن بابويه در کتاب من لا يحضره الفقيه نقل نموده  
که استخوان آدم وحسد نوح عليهما السلام در آن مکان شريف  
مدفونست پس هر گاه خواهی که آدم را زيارت کنی نیت زيارت کرده  
بگو السلام عليك يا صفى الله السلام عليك يا حبيب الله السلام  
عليك يا نبى الله السلام عليك يا امين الله السلام عليك يا خليفة  
الله في ارضه السلام عليك يا ابا البشر صلوات الله وسلامه عليك  
وعلى روحك وبدنك وعلى الطاهرين من ولدك وذريتك صلوة لا  
يحصيها الا هو ورحمة الله وبركاته ودر زيارت نوح عليه السلام بعد از  
نیت زيارت بگو السلام عليك يا نبى الله السلام عليك يا صفى الله  
السلام يا ولى الله السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا شيخ  
المرسلين السلام عليك يا امين الله في ارضه صلوات الله وسلامه  
على روحك وبدنك وعلى الطاهرين من ولدك ورحمة الله وبركاته  
أنگاه جهت هر يك از ایشان دو ركعت نماز بگذارد ودعائى كه مذکور  
شد بخوان وهر گاه اراده نمائى كه بوطن خود روى ووداع حضرت  
امير المؤمنين على عليه السلام کنى بطريقى كه مذکور شد زيارت  
آنحضرت بجا آر بعد از آن بگو السلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة  
الله وبركاته استودعك الله واسترعيك واقراء عليك السلام امنا بالله  
والرسل وبما جاءت به ودلت عليه اللهم فاكثبنا مع الشاهدين اللهم لا  
تجعله آخر العهد من زيارتى اياه فان توفيتنى قبل ذلك فانى اشهد  
في مماتى ما شهدت عليه في حيوتى ان الائمة على بن ابي طالب  
والحسن والحسين وعلى ومحمد وجعفر وموسى وعلى ومحمد  
وعلى والحسن ومحمد بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله  
وسلامه عليهم اجمعين واشهد ان من قتلهم وحاربهم مشركون ومن  
رد عليهم في اسفل درك الجحيم واشهد ان من حاربهم لنا اعداء  
ونحن منهم براء وانهم حزب الشيطان وعلى من قتلهم لعنة الله  
والملائكة والناس اجمعين اللهم انى اسئلك بعد الصلوة والتسليم ان  
تصلى على محمد وآل محمد ولا تجعل آخر العهد من زيارته وان  
جعلته فاحشرنى مع هؤلاء الائمة المسلمين

اللهم وذل قلوبنا لهم بالطاعة والناصحة والمحبة وحسن الموازرة والتسليم زیارت حضرت امام حسین علیه السلام بدان وفقك الله وایانا که هر گاه اراده زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کنی در کربلا معلما باید که در نهر فرات غسل کنی وجامهای پاک بپوشی وپای برهنه بروی چه در حدیث وارد شده که راه رفتن در آن حرم محترم چنان باشد که در حرم خدا ورسول خدا راه رود ودر راه تکبیر وتهلیل وتسبیح بگو وسلام وصلوات بر محمد وآل محمد بفرست تا آنکه بدر حایر آنحضرت رسی ومراد بحایر دیواربست که الحال بر دور گنبد حضرت کشیده اند وبواسطه آن حایرش میگویند که متوکل عباسی خواست که کسی بزیارت قبر آنحضرت نرود آب را در آنجا سرداد تا قبر آنحضرت را خراب کند آب چون بحوالی قبر رسید بر بالای یکدیگر جمع شده پیش نرفت وحیران واربر دور آن پایستاد پس چون بدر حایر آنحضرت رسی بگو السلام علیک یا حجة الله واین حجتہ السلام علیک یا ملائكة الله وزوار قبر الحسین بن نبی الله آنگاه داخل حایر شو وبعد از آنکه ده گام برداشته باشی توقف کن وسی مرتبه الله اکبر بگو آنگاه متوجه آنحضرت شو ورو بحضرت کرده قبله را در میان هر دو کتف بگیر وبگو السلام علیک یا حجة الله وبن حجتہ السلام علیک یا قتیل الله واین قتیلہ السلام علیک یا ثار الله واین ثاره السلام علیک یا وتر الله الموتور فی السموات والارض اشهد ان دمک سکن فی الجنة واقشعرت له اظلة العرش وبکی له جمیع الخلائق وبکت له السموات والارضون وما فیهن وما بینهن ومن ینقلب فی الجنة والنار من خلق ربنا وما ترى وما لا ترى اشهد انک حجة الله واین حجتہ واشهد انک قتیل الله واین قتیلہ واشهد انک ثار الله واین ثاره واشهد انک بلغت عن الله عزوجل ووقیت ووافیت وجاهدت فی سبیل ربک ومضیت للذی کنت علیه شهیدا ومشهدا وشاهدا ومشهودا انا عبد الله ومولاک وفی طاعتک و الوافد الیک التمس بذلك کمال المنزلة عند الله وثبات القدم فی الهجرة الیک و السبیل الذی لا یختلج دونک من الدخول فی کفالتک التی امرت بها من اراد الله بدا بکم من ار الله تراکم ویکم بین الله الکذب ویکم یباعد الزمان الکلب ویکم فتح الله ویکم یختم الله ویکم یمحوا الله ما یشاء ویکم یفک الذل من رقابنا ویکم

يدرك الله فترة كل مؤمن يطلب وبكم ينبت الارض اشجارها وبكم يخرج الاشجار باثمارها وبكم ينزل السماء مطرها وبكم يكشف الله الكرب وبكم ينزل الله الغيث وبكم يسبح الله الارض التي تحمل ابدانكم لعن الله امة قتلتكم وامة خالفتكم وامة جحدت ولايتكم وامة طاهرت عليكم وامة شهدت ولم يستشهد الحمد لله الذى جعل النار ماويهم وبئس المورد المورد والحمد لله رب العالمين صلى الله عليك يا ابا عبد الله انا الى الله ممن خالفك برئ انا الى الله ممن خالفك برئ انگاه ببالين آن حضرت رفته فرزند او على بن الحسين على اكير را زيارت كند وبعد از آنكه نيت زيارت كنى بگو السلام عليك يا بن رسول الله السلام عليك يا بن امير المؤمنين عليه السلام عليك يا بن الحسن والحسين السلام عليك يا بن خديجة وفاطمة صلى الله عليك صلى الله عليك صلى الله عليك لعن الله من قتلك لعن الله من ظلمك انا الى الله منهم برئ انگاه بسر قبور شهداء رفته بگو السلام عليكم والله فزتم والله فزتم والله يا ليتنى كنت معكم فافوز فوزا عظيما انگاه ببالاي سر آنحضرت آمده نماز زيارت بگذار ودعائى كه بعد از نماز زيارت مذكور شد بخواند ودعا كند جهت مطالب دنيوى واخروى خویش وبرادران مؤمن وعيالان خویش كه دعا در زير قبه امام حسين عليه السلام مستجابست ورد نميشود بعد از آن كه اراده كنى از گنبد حضرت بيرون آئى چنان كن كه پشت بحضرت نكنى ودر وقت بيرون آمدن بگو انا لله وانا اليه راجعون تا آنكه قبر آنحضرت از نظر غايب شود انگاه متوجه زيارت حضرت عباس بن على بن ابى طالب شو ودر وقتى كه در گنبد رسى بگو سلام الله وسلام ملائكته المقربين وانبيائه المرسلين وعباد الصالحين وجميع الشهداء والصديقين الزاكيات الطيبات فيما يفتدى به ويروح عليك يا بن امير المؤمنين اشهد لك بالتسليم والتصديق والوفاء والنصحية لخلف النبى صلى الله عليه وآله وسلم المرسل والسيط المنتجب والدليل العالم والوصى المبلغ والمظلوم المهتمم فجزاك الله عن رسوله وعن امير المؤمنين وعن الحسن وعن الحسين افضل الجزاء بما صبرت واحتسبت واعنت فنعم عقبى الدار لعن الله من قتلك ولعن الله من جهل حقه واستخف بحرمتك لعن الله من حال بينك وبين ماء الفرات اشهد انك قتلت مظلوما و

[ 179 ]

ان الله منجز لكم ما وعدكم جنتك يا بن امير المؤمنين وافدا اليكم فمعكم معكم لا مع عدوكم انى بكم وبآبائكم من المؤمنين ولمن خالفكم وقتلكم من الكافرين قتل الله امة قتلكم بالايدي والالسن انگاه داخل گنبد شده روى خود رابر قبر آنحضرت نهاده بگو السلام عليك ايها العبد الصالح المطيع لله ولرسوله ولامير المؤمنين

والحسن والحسين صلوات الله عليهم السلام عليك ورحمة الله وبركاته ومغفرته ورضوانه على روحك وبدنك واشهد انك مضيت على ما مضى به البديرون والمجاهدون في سبيل الله المناصحون له في جهاد اعدائه المبالغون في نصرة اوليائه الذابون عن احبائه فجزاك الله افضل الجزاء واوفر الجزاء واوفى جزاء احد ممن وفى بيعته واستجاب له دعوته واطاعوه ولاة امره اشهد انك قد بالغت في النصيحة و اعطيت غاية المجهود فبعثك الله من الشهداء وجعل روحك مع ارواح السعداء واعطاك من جنانه افسحها منزلا وافضلها عرفا ورفع ذكرك في الطيبين وحشرك مع النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا اشهد انك لم تهن ولم تنكل وانك مضيت على بصيرة من امرك مقتديا بالصالحين ومتبعا للنبيين فجمع الله بيننا وبينك وبين رسوله واوليائه في منازل المحسنين فانه ارحم الراحمين وهر گاه خواهى كه عباس على را وداع كنى بگو استودعك الله واسترعيك واقراء عليك السلام امنا بالله وبكتابه وبما جاء من عند الله اللهم اكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعل آخر العهد من زيارتى قبر ابن اخى رسولك صلى الله عليه وآله وارزقنى زيارته ابدا ما ابقيتنى واحشرنى معه ومع آبائه في الجنان وعرف بينى وبينه وبين رسولك واوليائك اللهم صل على محمد وآل محمد وتوفنى على الايمان بك والتصديق برسولك والولاية لعلى بن ابى طالب والائمة من ولده والبراءة من عدوهم فانى قد رضيت يا رب بذلك وبعد از آن جهت خود و پدر ومادر خود وبرادران مؤمن خود دعا كن وهر گاه خواهى كه وداع حضرت امام حسين عليه السلام كنى بطريقي كه مذکور شد زيارت آنحضرت كرده بگو السلام عليك ورحمة الله وبركاته نستودعك وعليك السلام امنا بالله وبالرسول وبما جاء به ودل عليه واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعله آخر العهد منا ومنه اللهم

[ 180 ]

انا نسالك ان تنفعنا بحبه اللهم ابعنه مقاما محمودا الا تنصر به دينك وتقبل به عدوك وتنشر من نصب حربا لال محمد فانك وعدته ذلك وانت لا تخلف الميعاد السلام عليك ورحمة الله وبركاته أنگاه روى خود را بجانب مشهد كرده بگو اشهد انكم شهداء نجباء جاهدتم في سبيل الله وقتلتم على منهاج رسول الله صلى الله عليه وآله وابن رسوله صلى الله عليه وآله وسلم تسليما انتم السابقون والمهاجرون والانصار اشهد انكم انصار الله وانصار رسوله وسلم تسليما اللهم لا تشغلنى في الدنيا عن شكر نعمتك ولا باكتار تلهينى عجائب بهجتها وتفتنى بزهرات زهرتها ولا بالاقلال يضر بعملى كده وتملاء صدرى همه اعطنى من ذلك غنا عن اشرار خلقك وبلاغا انال

به رضاك يا رحمن اسئلك السلام عليكم يا ملائكة الله وزوار قبر ابي عبد الله آنگاه طرف راست روى خود را بصريح مقدس بمال وبعد از آن طرف چپ را وچنان بيرون رو كه پشت بصريح مقدس نكنى تا آنكه قبر از نظر غايب شود زيارت حضرت امام موسى وامام محمد تقى عليهمما السلام بدان وفقك الله وايانا كه هر گاه ببغداد رسى و اراده زيارت حضرت امام موسى كاظم وامام محمد تقى عليهمما السلام نمائى غسل كن و رختهاى پاك بپوش و متوجه زيارت شو و چون بمشهد مقدس ايشان رسى نزديك قبر حضرت امام موسى عليه السلام رفته نيت زيارت كن وبگو السلام عليك يا ولى الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا نور الله الساطع في ظلمات الارض ايتيك زائرا عارفا بحقك معاديا لاعدائك مواليا لاوليائك فاشفع لى عند ربك آنگاه حاجتى كه دارى بخواه كه محل اجابتست بعد از آن نزديك قبر حضرت امام محمد تقى عليه السلام رفته نيت زيارت آنحضرت كن وبگو اللهم صلى على محمد بن على الامام البر التقى الرضى المرضى وحجتك على فوق الارضين ومن تحت الثرى صلوة كثيرة نامية زاكية مباركة متواصلة مترادفة كافضل ما صليت على احد من اوليائك السلام عليك يا ولى الله السلام عليك يا نور الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا امام المؤمنين ووارث النبيين وسلالة الوصيين السلام عليك يا نور الله في ظلمات الارض ايتيك زائرا عارفا بحقك معاديا لاعدائك مواليا

[ 181 ]

لاوليائك فاشفع لى عندك ربك آنگاه حاجتى كه دارى بخواه كه باجابت مقرون گردد بعد از آن بر بالين حضرت امام محمد تقى عليه السلام جهت هر يك دو ركعت نماز زيارت بگذار ودعائى كه مذکور شد بخوان وهر گاه خواهى كه ايشانرا وداع كنى بطريقى كه مذکور شد زيارت كن آنگاه بگو السلام عليكم ورحمة الله وبركاته يا ولى الله استودعكما و اقرء عليكمما السلام امنا بالله وبالرسول وبما جئتما به ودللتما عليه اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعل آخر العهد من زيارتى اياهما وارزقنى مرافقتهم واحشرنى معهما محبتهمما والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته زيارت حضرت امام رضا عليه السلام بدان وفقك الله تعالى وايانا كه هر گاه بمشهد مقدس رسى وخواهى كه زيارت حضرت امام رضا عليه السلام بجا آرى اول غسل زيارت كن ودر وقت غسل كردن ايندعا بخوان اللهم طهرنى وطهر قلبى واشرح لى صدرى واجر على لسانى مدحتك والثناء عليك فانه لا قوة الا بك اللهم اجعل لى طهورا وشفاء آنگاه جامهاى پاك پوشيده پاى برهنه با سكينه ووقار تكبير و تهليل گويان داخل روضه شو ودر آن وقت بگو بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا

شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وان عليا ولي الله پس  
چون بضريح مقدس آنحضرت رسي رو بغير كن وقبله را در ميان هر  
دو كتف خود بگير وبگو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له  
واشهد ان محمدا عبده ورسوله وانه سيد الاولين والاخرين وانه سيد  
الانبياء والمرسلين اللهم صل على محمد وآل محمد عبدك ورسولك  
ونبيك وسيد خلقك اجمعين صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم  
صل على امير المؤمنين علي بن ابيطالب عبدك واخي رسولك الذي  
انتجته لعلمك وجعلته هاديا لمن شئت من خلقك والدليل على من  
بعثت برسالاتك وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك  
والمهيمن على ذلك كله والسلام عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل  
على فاطمة بنت نبيك وزوجة وليك وام السبطين الحسن والحسين  
سيدي شباب اهل الجنة الطهر الطاهرة التقية الرضية الزكية سيده  
نساء العالمين اهل الجنة صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم  
صل على الحسن والحسين سيدي نبيك

[ 182 ]

وسيدي شباب اهل الجنة العالمين في خلقك والداين علي من  
بعثت برسالاتك وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك اللهم  
صل على علي بن الحسين عبدك القائم في خلقك والدليل على من  
بعثت رسالاتك وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك سيد  
العابدين اللهم صل على محمد بن علي عبدك وخليفتك في ارضك  
باقر علم النبيين اللهم صل على جعفر بن محمد الصادق عبدك وولي  
دينك وحجتك على خلقك اجمعين الصادق البار اللهم صل على  
موسى بن جعفر عبدك الصالح ولسانك في خلقك والناطق بحكمك  
والحجة على بريتك اللهم صل على علي بن موسى الرضا المرتضى  
عبدك وولي دينك القائم بعدلك والداعي الى دين آبائه الصادقين  
صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على محمد بن علي  
عبدك والقائم بامرک الداعي الى سبيلك اللهم صل على علي بن  
محمد عبدك وولي دينك اللهم صل على الحسن بن علي العامل  
بامرک القائم في خلقك وحجتك المودى عن نبيك وشاهدك على  
خلقك المخصوص بكرامتك الداعي الى طاعتك وطاعة رسولك  
صلواتك عليهم اجمعين اللهم صل على حجتك ووليک القائم في  
خلقك صلوة تامة باقية تعجل بها فرجه وتنصره بها وتجعلنا معه في  
الدنيا والاخرة اللهم انى اليك اتقرب بحبهم واوالى وليهم واعادى  
عدوهم فارزقنى بهم خير الدنيا والاخرة واصرف عنى بهم شر الدنيا  
والاخرة واهوال يوم القيمة انكاه بر بالين آنحضرت بنشين وبگو  
السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا  
نور الله في ظلمات الارض السلام عليك يا عمود الدين السلام عليك

يا وارث ابراهيم خليل الله السلام عليك يا وارث اسماعيل ذبيح الله  
السلام عليك يا وارث موسى كليم الله السلام عليك يا وارث عيسى  
روح الله السلام عليك يا وارث محمدا بن عبد الله خاتم النبيين وحبیب  
رسول رب العالمين رسول الله السلام عليك يا وارث امير المؤمنين  
على ولي الله السلام عليك يا وارث فاطمة الزهراء السلام عليك يا  
وارث الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة السلام عليك يا  
وارث على بن الحسين سيد العابدين السلام عليك يا وارث محمد بن  
على باقر علوم الاولين والآخرين السلام عليك يا وارث جعفر بن  
محمد الصادق البار التقى السلام عليك يا وارث موسى بن جعفر

[ 183 ]

السلام عليك ايها الصديق الشهيد السلام عليك ايها الوصي البار  
التقى اشهد انك قد اقامت الصلوة واتيت الزكوة وامرت بالمعروف  
ونهيته عن المنكر وعبدت الله حتى اتاك اليقين السلام عليك يا ابا  
الحسن ورحمة الله وبركاته أنگاه روى خود را بر ضريح مقدس  
آنحضرت نهاده بگو اللهم صمدت اليك من ارضى وقطعت البلاد رجاء  
رحمتك فلا تخيبنى ولا تردنى بغير قضاء حاجتى وارحم تقلى على  
قبر ابن اخى رسولك صلواتك عليه وآله باهى انت وامى اتيتك زائرا  
وافدا عايذا مما جنيت على نفسى واحطت على ظهري فكن لى  
شافعا الى الله يوم فقرى وفاقى فلك عند الله مقاما محمودا وانت  
عنده وجهه أنگاه دست راست خود را سوى آسمان بردار ودست چپ  
خود را بضريح دراز كن وبگو اللهم انى اتقرب اليك بحبهم وبموالاتهم  
واتولى آخرهم بما توليت اولهم وابرء من كل وليجة دونهم اللهم العن  
الذين بدلوا نعمتك واتهموا نبيك وجحدوا آياتك وسخروا بامامك  
وحملوا الناس على اكتاف آل محمد اللهم انى اتقرب اليك باللعة  
عليهم والبراءة منهم فى الدنيا والاخرة يا رحمن أنگاه پيايى پاى  
آنحضرت آمده بگو صل الله عليك يا ابا الحسن صلى الله على روحك  
وبدنك صبرت وانت الصادق المصدق قتل الله من قتلک بالايدى  
والالسن اللهم العن قتلة امير المؤمنين وقتلة الحسن والحسين  
وقتلة اولاد رسول الله صلى الله عليه وآله أنگاه ببالاتى سر رفته دو  
ركعت نماز زيارت بگذارد در ركعت اول بعد از فاتحه سوره يس بخوان  
و در ركعت دوم بعد از فاتحه سوره الرحمن واگر بخاطر نداشته باشد  
از روى قرآن ميتواند خواند واگر مىسر نشود هر سوره كه خواهى  
بخوان وبعد از فراغ از نماز زيارت دعائى كه مذکور شد بخوان وهر  
گاه كه خواهى آنحضرت را وداع كنى بگو السلام عليك يا مولاي  
وابن مولاي ورحمة الله وبركاته انت لنا جنة من العذاب وهذا اوان  
انصرافى عنك غير راغب عنك ولا مستبدل بك ولا مؤثرا عليك ولا  
زاهدا فى قربك وقد حدث بنفسى للحدثان وترك الالهل والاولطان



فكن لى شافعا يوم حاجتى وفقرى وفاقتى يوم لا يغنى عنى  
حميمى ولا قرابتى يوم لا يغنى عن والدى اسئل الله الذى قدر على  
فرق مكانك ان لا يجعله آخر العهد

[ 184 ]

من رجوعى واسئل الله الذى ابكى عليك عينى ان يجعله سببا لى  
وذخرا واسئل الله الذى ارانى مكانك وهدانى للتسليم عليك وزيارتى  
اياك ان يوردنى حوضك ويرزقنى مرافقتك فى الجنان السلام عليك  
يا صفوة الله السلام عليك يا امير المؤمنين ووصى رسول رب  
العالمين وقايد الغر المحجلين السلام على الحسن والحسين سيدى  
شباب اهل الجنة السلام على على بن الحسين ومحمد بن على  
وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلى بن موسى ومحمد بن  
على وعلى بن محمد والحسن بن على ومحمد بن الحسن صاحب  
الزمان صلوات الله عليهم السلام ورحمة الله وبركاته السلام على  
ملئكة الله الحافظين السلام على ملائكة الله المقيمين المسبحين  
الذين هم بامرهم يعملون السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اللهم  
لا تجعله آخر العهد من زيارتى اياه فان جعلته فاحشرنى معه ومع  
آبائه الماضين وان ابقيتنى يا رب فارزقنى زيارته ايدا ما ابقيتنى انك  
على كل شئ قدير استودعك الله واسترعيك واقراء عليك السلام  
أما بالله وبما دعوت اليه فاكتبنا مع الشاهدين اللهم ارزقنى حبهم  
ومودتهم ايدا ما ابقيتنى السلام عليك وعلى ملائكة الله وزوار قبر  
ابن نبى الله وچون بيرون آتى پشت بضريح مقدس آنحضرت نكنى تا  
أنكه قبر از نظر پنهان شود زيارت حضرت امام على نقى وامام حسن  
عسكرى عليهما السلام بدان وفقك الله تعالى وايانا كه چون بسامره  
رسى وخواهى كه زيارت قبر حضرت امام على نقى وامام حسن  
عسكرى عليهما السلام كنى بايد كه اول غسل زيارت كرده جامهاى  
پاك پيوشى وچون بجائى رسى كه قبر ايشانرا مشاهده كنى بگو  
السلام عليكما يا وليا الله السلام عليكما يا حجتى الله السلام عليكما  
يا نورى الله فى ظلمات الارض اتيتكما عارفا بحقكما معاديا لاعدائكما  
مواليا لاوليائكما مؤمنا بما أمنتما به كافرا بما كفرتما به محققا لما  
حققتما مبطلا لما ابطلتما اسأل الله ربه وربكما ان يجعل حظى من  
زيارتى اياكم الصلوة على محمد وآل محمد وان يرزقنى مرافقتكما  
فى الجنان مع آبائكما الصالحين واسئله ان يعتق رقبتى من النار  
ويرزقنى شفاعتكما ومصاحبتكما ويعرف بينى وبينكما ولا يسلبنى  
حبكما وحب آبائكما

الصالحين وان لا يجعله آخر العهد من زيارتكما وان يجعل محشري معكما في الجنة برحمته اللهم ارزقني حبهما وتوفني على ملتتهما اللهم العن ظالمي آل محمد حقهم وانتقم اللهم العن الاولين منهم والآخرين وضاعف عليهم العذاب الاليم وبلغ بهم واشياعهم ومحبيهم وشيعتهم اسفل الدرك من الجحيم انك على كل شئ قدير اللهم عجل فرج وليك واجعل فرجنا مع فرجه يا ارحم الراحمين أنكاه جهت خود ومؤمنين ومؤمنات دعا كن كه محل اجابت دعواتست بعد از آن جهت هر يك از امامين معصومين دو ركعت نماز زيارت بگذار ودعاى مذكور بعد از نماز بخوان وبعضى از مجتهدين داخل شدن بگنبد اين دو امام را جاز نميدانند زيرا كه اين هر دو امام در خانه خود مدفونند پس داخل شدن بخانه شخصى بى اذن او جاز نيست وشيخ طوسى طاب ثراه فرمود كه اگر داخل شود گناه ندارد چه در احاديث اهل بيت وارد شده كه ايشان اموال خود را بر شيعيان خود حلال کرده اند وهر گاه خواهى كه وداع ايشان كنى بگوئى السلام عليكما يا وليا الله استودعكما واقراء عليكما السلام امنا بالله وبالرسول وبما جئتما به ودللتما عليه اللهم اكتبنا مع الشاهدين زيارت حضرت صاحب الزمان عليه السلام بدانكه چون اراده زيارت آنحضرت نمائى در سامره بايد كه غسل كنى جهت زيارت وجامهاى پاك بپوشى ودر سردابه آنحضرت رفته بگوئى السلام على الحق الجديد والعالم الذى علمه لا يبيد السلام على محيى المؤمنين ومميت الكافرين السلام على مهدي الامم وجامع الكلم السلام على خلف السلف وصاحب الشرف السلام على حجة المعبود وكلمة المحمود السلام على معز الاولياء ومذل الاعداء السلام على وارث الانبياء وخاتم الاوصياء السلام على الامام المنتظر والغائب المستتر السلام على السيف الشاهر والقمر الزاهر والنور الباهر السلام على شمس الظلام وبدر التمام السلام على ربيع الايام وفطرة الانام السلام على صاحب الصمصام وفلاق الهمام السلام على صاحب الدين المأثور والكتاب المسطور السلام على بقية الله في ارضه وحجته على عباده والمنتهى اليه موارث الانبياء ولديه موجود آثار

الاصفياء السلام على المؤتمن على السر والعلن ولى الامم السلام على المهدي الذى وعد الله عزوجل به الامم يجمع به الكلم ويلم به الشعث ويملا به الارض قسطا وعدلا ويمكن له وينجز به وعد المؤمنين اشهد انك والائمة من ابائك ائمتى وموالى في حيوه الدنيا ويوم يقوم الاشهاد اسئلك يا مولاي ان تسال الله تبارك وتعالى في

صلاح شانی وقضاً حوائجی وغفران ذنوبی والاخذ بیدی فی دینی  
ودنیای و آخرتی ولکافه اخوانی المؤمنین والمؤمنات انه غفور رحیم  
وصلی الله علی سیدنا محمد رسول الله وآل محمد الطاهرين آنگاه  
دو رکعت نماز ( 1 ) بگذار وایندعا بخوان اللهم عظم البلاء وبرح الخفاء  
وانکشف الغطاء و ضاقت الارض ومنعت السماء والیک یا رب  
المشتکی وعلیک المعول فی الشدة و الرخاء اللهم صل علی محمد  
وآله الذی فرضت علینا طاعتهم فعرفتنا بذک منزلتهم فرج عنا بحقهم  
فرجا عاجلا کلمح البصر او هو اقرب من ذک یا محمد یا علی  
انصرانی فانکما ناصری واکفیانی فانکما کافینی یا مولای یا صاحب  
الزمان الغوث الغوث ادرکنی ادرکنی فصل چهارم در بیان ایام  
مولود حضرت رسالت پناه وامیر المؤمنین وائمه معصومین صلوات  
الله علیهم اجمعین وایام وفات ایشان محمد بن عبد الله ابن عبد  
المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلی الله علیه وآله کنیت او  
ابوالقاسم ومولود او در مکه واقع شده روز جمعه وقت طلوع فجر  
هفدهم ربیع الاول عام الفیل وآنچه در بعضی احادیث صحیحه وارد  
شده که مولود آنحضرت روز دوازدهم ربیع الاول بوده موافق قول  
سنیانست ودر حدیث نیز وارد شده که هر گاه دو حدیث مخالف وارد  
شده باشد عمل بحدیثی باید کرد که موافق قول سنیان نباشد لهذا  
اصحاب ما عمل بان نکرده اند والده آنحضرت آمنه بنت وهب بن عبد  
مناف است حامله شد باو از پدر او عبد الله بن عبد المطلب بن  
هاشم بن عبد مناف در ایام تشریق که آن یازدهم ودوازدهم  
وسیزدهم ماه ذی الحجه است در خانه ایشان بمنای نزدیک جمره  
وسطی ودر این مقام بحثی هست وجواب آن نیز در کتب مذکور  
است وروز مبعث او برسالت بیست وهفتم رجب است واز سن  
مبارکش چهل سال گذشته بود ودر شب بیست وهفتم و

( 1 ) واگر دوازده رکعت نماز بگذار چنانچه در بعض کتب مزار ومأثور  
ومذکور است البته اولی خواهد بود صدر دام ظلّه العالی

[ 187 ]

روز آن دوازده رکعت نماز زیارت آنحضرت سنت است ودر بیست  
ویکم ماه رمضان آنحضرت را عروج بمعراج واقع شد ودر سال  
سیزدهم از مبعث در شب پنجشنبه از مکه هجرت بمدینه کرد ودر  
همین شب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بجای حضرت  
پیغمبر صلی الله علیه وآله خوابید ونفس خود را فدای آنحضرت نمود

تا آنکه در قرآن بدینواسطه مدح آنحضرت وارد شده و در دهم ماه ربیع الاول حضرت خدیجه مادر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در حباله خویش در آورد و آنحضرت در آنوقت بیست و پنجساله بود و خدیجه چهل ساله و در همین روز جد آنحضرت وفات یافت و در آنوقت آنحضرت نه ساله بود و در دوازدهم ماه رمضان سال دهم از بعثت خدیجه بنت خویلد وفات یافت و وفات آنحضرت روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر در سال یازدهم از هجرت او که از مکه بمدینه واقع شده بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که وفات او در هجدهم ربیع الاول بود و سن شریفش شصت و سه سال بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اسم مبارکش علی و کنیتش ابوالحسن پدرش ابوطالب برادر پدر مادری عبد الله پدر حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله و مادر او فاطمه بنت اسد ابن هاشم و حضرت امیر المؤمنین و برادرانش اول هاشمی اند که متولد شده اند از دو هاشمی ولادتش در اندرون خانه کعبه سیزدهم رجب و در بعضی روایات هفتم شعبان وارد شده بعد از تولد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بسی سال روز نصب آنحضرت بامامت هجدهم ذی الحجة سال دهم از هجرت و در همین روز سال سی و چهارم از هجرت عثمان بن عفان کشته شده خلق بر آنحضرت بیعت کردند و در همین روز موسی علیه السلام بر ساحران غالب آمد و در همین روز ابرهیم علیه السلام از آتش نجات یافت و در همین روز موسی وصی خود یوشع و سلیمان آصف را تعیین نمودند و سایر اوصیای انبیا درین روز تعیین شده اند و در روز بیست و چهارم این ماه حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام با جهودان مباحله کردند و در این روز حضرت امیر المؤمنین تصدق بانگشتری خود نمود و آیه انما ولیکم الله در آن باب نازل شد و در بیست و پنجم این ماه امیر المؤمنین

[ 188 ]

و فاطمه علیهما السلام با وجود گرسنگی و احتیاج خود قرصهای نان را بر مسکین و یتیم و اسیر تصدق نمودند و در آن باب سوره هل اتی نازل شد و در بیست و ششم ماه مذکور عمر را زخم زدند و در بیست و هفتم آن ماه سال بیست و سیم از هجرت عمر فوت شد و وفات حضرت امیر المؤمنین در مسجد کوفه شب جمعه بیست و یکم شهر رمضان سال چهارم از هجرت واقع شده و در همین شب عیسی علیه السلام را با آسمان بردند و در این شب موسی بن عمران بجوار رحمت ایزدی پیوست و وصی او یوشع بن نون وفات یافت مدفن همیونش نجف اشرف سن شریفش شصت و سه سال حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بنت رسول صلی الله علیه و آله مولود او در مکه واقع

شد بعد از مبعث به پنجسال ایام وفات او در مدینه بعد از وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بصد روز ودر مدفن او خلافت اصح آنست که در خانه خود باشد چنانچه مذکور شد وبعد از آنکه بنی امیه مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله را بزرگ ساختند آنخانه داخل مسجد شد وآن در میانه منبر و قبر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله است ودر بقیع نزد چهار امام احتیاطا زیارت او باید کرد ودر نصف رجب در ماه پنجم از هجرت تزویج حضرت فاطمه زهرا با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد ودر آنوقت سن حضرت فاطمه علیها السلام یازده سال بود ودر همین روز در سال دوم از هجرت تحویل قبله بجانب کعبه شد حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام سید شباب اهل جنت مادر او فاطمه کنیت ابومحمد مولا او مدینه روز سه شنبه نصف ماه رمضان در سال دوم از هجرت وبعضی از مجتهدین سال هشتم از هجرت گفته اند مدفنش در بقیع ایام وفات او روز پنجشنبه هفتم (1) ماه صفر سال چهل ونه از هجرت و بعضی پنجاه گفته اند سن شریفش چهل وهشت سال بود وبعضی چهل وهفت سال نیز گفته اند حضرت امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام سید شباب اهل جنت مادر او فاطمه زهرا کنیت او ابو عبد الله مولدش مدینه آخر ماه ربیع الاول سال سیم از هجرت وبعضی از مجتهدین روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان گفته اند وبعضی بیست وپنجم ماه شعبان سال چهارم از هجرت مدفنش کربلا روز

(1) در بعضی از روایات غیر از این وارد شده است صدر دام ظلّه.

[ 189 ]

شنبه دهم محرم وبعضی روز دوشنبه وروز جمعه نیز گفته اند در سال شصت ویکم از هجرت سن شریفش پنجاه وهشت سال حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام کنیت او ابومحمد مادرش شاه زنان بنت شیرویه بن کسری پرویز وبعضی گفته اند که دختر یزدجرد است مولدش مدینه روز یکشنبه پنجم ماه شعبان بسی و سه سال از هجرت وبعضی سی وهشت گفته اند مدفنش بقیع پیش عم خود حضرت امام حسن علیه السلام روز وفاتش شنبه دوازدهم محرم الحرام سال نود وپنج از هجرت سن شریفش پنجاه وهفت سال حضرت امام محمد باقر علیه السلام کنیتش ابوجعفر والده اش ام عبد الله بنت الحسن بن علی و او اول

علوی است که از دو علوی بوجود آمده مولدش مدینه روز دوشنبه سیم ماه صفر سال پنجاه و هفت از هجرت و آنچه مذکور شد علامه و شیخ شهید در تحریر و دروس نقل کرده اند و چون وفات حضرت امام حسین علیه السلام در سال شصت و یک از هجرت واقع شده پس در روز شهادت آنحضرت حضرت امام محمد باقر علیه السلام چهار سال داشته باشد چنانچه صدوق علیه الرحمة در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده مدفنش بقیع در پهلوی پدر خود ایام وفاتش روز دوشنبه هفتم ذی حجه سال صد و چهارده از هجرت و بعضی صد و شانزده گفته اند سن شریفش پنجاه و هفت سال حضرت امام جعفر صادق علیه السلام کنیتش ابو عبد الله مادرش ام فروه و بعضی گفته اند که اسم مادرش فاطمه است و لقب او ام فروه بوده مولدش مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه از هجرت مدفنش در بقیع در پهلوی پدر خود ایام وفاتش منتصف شهر رجب و بعضی شوال گفته اند سال صد و چهل و هشت از هجرت سن شریفش شصت و پنجسال حضرت امام موسی کاظم علیه السلام کنیتش ابوالحسن و ابو ابراهیم و ابو علی مادرش حمیده بربریه مولدش ابواکه منزلی است ما بین مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال صد و بیست و هشت از هجرت و بعضی صد و بیست و نه گفته اند مدفنش مقبره قریش در بغداد وفاتش در روز بیست و چهارم رجب سال صد و

[ 190 ]

هشتاد و سه هجریه و بعضی روز جمعه بیست و پنج رجب سال صد و هشتاد و یک گفته اند سن شریفش پنجاه سال حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام کنیتش ابوالحسن مادرش ام ولد مولدش مدینه روز پنجشنبه پانزدهم ذی قعدة و بعضی بیست و سیم گفته اند سال صد و چهل و هشت هجری مدفنش طوس خراسان سال دویست و سه از هجرت سن شریفش پنجاه و پنجسال حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام کنیتش ابوجعفر پدرش حضرت امام رضا علیه السلام مادرش ام ولد از اهل بیت ماریه قبطیه مولدش مدینه در نصف ماه رمضان سال صد و نود و پنج هجری مدفنش مقابر قریش بقرب جدش در بغداد ایام وفاتش آخر ذی قعدة و بعضی روز سه شنبه یازدهم ذی قعدة سال دویست و بیست هجری گفته اند سن شریفش بیست و پنج سال حضرت امام علی نقی علیه السلام کنیتش ابوالحسن پدرش محمد جواد و مادرش سمانه ام ولد مولدش مدینه منتصف ذی حجه و بعضی بیست و هشتم گفته اند سال دویست و دوازده هجری مدفنش بخانه خود بسر من رای روز دو شنبه سیم رجب سال دویست و پنجاه و چهار

وبعضی دوم رجب نیز گفته اند سن شریفش چهل ویکسال ونه ماه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام کنیتش ابومحمد پدرش حضرت امام علی نقی علیه السلام مادرش حدیث ام ولد مولدش مدینه در دهم ربیع الاخر وبعضی روز دوشنبه چهارم ماه مذکور نیز گفته اند سال دویست وسی و دو هجری مدفنش در خانه پدرش در سر من رای روز یکشنبه وبعضی روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت هجری گفته اند سن شریفش بیست و هشت سال و شیخ مفید علیه الرحمه فرموده که از بیرون خانه زیارت ایشان باید کرد چه بی اذن داخل خانه غیر نمیتوان شد واضح آنست که جایز است دخول در آن چه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام مال خود را بر شیعه خود حلال کرده اند چنانچه در احادیث وارد شده حضرت امام محمد مهدی علیه السلام کنیتش ابوالقاسم مادرش صیقل لقبش نرجس وبعضی مریم بنت زید گفته اند مولدش سر من رای در شب نصف شعبان سال دویست و پنجاه و چهار وبعضی دویست و پنجاه و

[ 191 ]

پنج گفته اند واین آنشخص است که ظهور او پیش همه متیقن است وپیر خواهد گردانید زمین را از عدل چنانچه از جور پر شده است باب هشتم از کتاب جامع عباسی در بیان نذر کردن وعهد نمودن وسوگند خوردن وکفاره دادن ودر آن سه مطلب است مطلب اول در نذر کردن وعهد نمودن ودر آن دو فصل است فصل اول در بیان شروط نذر بدانکه نذر آنست که شخصی فعلی یا ترک فعلی را جهت شکر نعمت یا دفع بلا یا زجر نفس بر خود لازم سازد وهشت شرط بنذر متعلق است شرط اول آنکه صیغه را بلفظ بگوید مثل آنکه لله علی ان رزقنی الله ولدا ومالا او شفانی من مرضی او ان ترکت الصلوة او زینت ادیت عشرة مثقال ذهب یعنی خدای راست بر من که اگر مرا فرزندی یا مالی ارزانی دارد یا از مرض شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا زنا کنم ده مثقال طلا تصدق دهم واگر مطلق گوید خدای راست بر من ده مثقال طلا تصدق کنم بی آنکه جهت شکر یا دفع بلائی یا زجر نفسی باشد میانه مجتهدین در این خلافت اصح آنست که صحیح است پس اگر بلفظ نگوید قصد کند وفا کردن بان سنت ( 1 )

است شرط دوم آنکه نذر کننده بالغ وعافل باشد پس نذر طفل ودیوانه صحیح نیست شرط سیم آنکه مختار باشد پس نذر کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست شرط چهارم آنکه قصد کند پس نذر مست وبیہوش وخفته صحیح نیست شرط پنجم آنکه قصد قربت کند پس نذر کافر صحیح نیست اما اگر بعد از نذر مسلمان شود وفا

کردن بآن سنت است شرط ششم آنکه باذن پدر وشوهر و آقا بود پس نذر پسر وزن و غلام بدون اذن صحیح نیست ( 2 ) شرط هفتم آنکه آنچه را که نذر میکند میباید که مقدور نذر کننده باشد پس اگر ممتنع باشد خواه ممتنع عقلی چون جمع میانه دو نقیض یا ممتنع عادتی چون رفتن باسماں صحیح نیست شرط هشتم آنکه آن چیزی را که نذر میکند میباید که طاعت باشد چون نماز وروزه و حج و جهاد و غیر آن از عبادات یا فعل او را حج باشد پس اگر معصیت باشد صحیح نیست اما اگر مباح باشد میانه

(1) بلکه احوط است صدر دام ظلّه العالی ( 2 ) صحت نذر پسر بدون اذن پدر بعید نیست بلی اگر پدر بخواهد حل کند میتواند و در زن زیاده از آنچه منافی با حق شوهر اوست ظاهراً دلیلی ندارد صدر دام ظلّه العالی.

[ 192 ]

مجتهدین خلافت اقرب متابعت نذر است در اینصورت بحسب دین و دنیا و یا مساوی بودن اولی مراعات نذر است در فعل و ترک چنانچه در احادیث وارد شده فصل دوم در احکام نذر کردن بدانکه نذر بطلاق زوجه و آزادی بنده پیش شیعه صحیح نیست و اگر نذر طهارت کند به تیمم با وجود آب یا نذر نماز کمتر از دو رکعت کند جایز نیست و بعضی از مجتهدین نذر یک رکعت را نیز جایز دانسته اند و اگر نذر حج پیاده کند از شهری که نذر کرده لازم است که متوجه مکه مشرفه شود و بعضی از مجتهدین گفته اند میباید که از پنج محلی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله جهت احرام بستن مقرر کرده چنانچه در کتاب حج مذکور شده است تا مکه پیاده برود و اگر در اینصورت راه او بر دریا واقع شود باید که در کشتی ( 1 ) بایستد و اگر با وجود قدرت پاره راه سوار شود واجبست که بر گردد و آن راه را پیاده برود و بعضی از مجتهدین برآنند که در برگردیدن نیز پیاده برود و اگر نذر بیت الله الحرام کند منصرف بکعبه میشود و همچنین اگر نذر بیت الله کند آن نیز بکعبه منصرف میشود و بعضی از مجتهدین این نذر را باطل میدانند و اگر نذر روزه چند روز معین کند مخیر است در آنکه آن روزها را پی در پی بدارد یا متفرق مگر آنکه در صیغه نذر قصد گرفتن پی در پی کرده باشد و اگر نذر روزه عیدین کند صحیح نیست و همچنین نذر روزه ایام تشریق که یازدهم و دوازدهم



وسیزدهم ذیحجه است کسی را که در منا باشد صحیح نیست  
و همچنین اگر زن نذر کند که در ایام حیض روزه دارد یا مسافر نذر کند  
که روزه ماه رمضان را در سفر بگیرد صحیح نیست و اگر نذر کند که  
روزه را در مکان شریف بدارد لازمست وفا کردن بآن نذر و اگر مکان  
شرافتی نداشته باشد میان مجتهدین در آن خلافت اصح آنست  
که در اینصورت متابعت نذر لازم است و اگر نذر کند روزه داشتن  
زمانی در حدیث واقع شده پنجاه روز روزه بگیرد مگر آنکه قصدش  
کمتر از پنجاه باشد و اگر نذر آزاد کردن غلام قدیم خود غلامی کند که  
شش ماه خدمت او کرده است آزاد میشود و اگر نذر کند که اول بنده  
را که مالک شود آزاد باشد بعد از آن چند بنده را بیکدفعه مالک شود  
همه آزاد میشوند

(1) معلوم نیست صدر دام ظله

[ 193 ]

و اگر نذر کند که آنچه کنیز او اول دفعه بزاید آزاد باشد پس اگر  
بیکدفعه دو طفل بزایات هر دو آزاد است و در نذر آزاد کردن بنده  
کوچک و بزرگ و ذکر و انثی و صحیح و مریض مخیر است و اگر نذر کند  
تصدق بمال بسیاری در حدیث وارد شده که هشتاد درهم یا بیشتر  
باید که تصدق کند و اگر نذر تصدق بجمیع مال خود کند و از آن ضرر باو  
رسد باید که همه اموال خود را قیمت کند و بتدریج تصدق نماید و اگر  
نذر کننده از نذر عاجز شود نذر ساقط میشود و اگر بعد از عجز قدرت  
پیدا کند همان نذر واجب میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در  
وقتی که عاجز میشود میباید که کفاره بدهد و در بعضی احادیث اهل  
بیت علیهم السلام وارد شده که هر گاه کسی نذر روزه کند و بعد از  
آن عاجز شود بعوض هر روزی نیم من تبریز گندم تصدق نماید  
و مجتهدین این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه این تصدق سنت است  
و حکم عهد نمودن در جمیع شرایط و احکام حکم نذر کردن دارد مگر  
در صیغه که عوض لله علی در عهد عاهدت الله باید گفت مطلب  
دویم در بیان سوگند خوردن و اقسام و شروط بدانکه سوگند خوردن  
بر چهارده قسمست اول قسم خوردن بر چیزهای گذشته و این قسم  
کفاره ندارد و اگر چه دروغ قسم خورد و اینقسم قسم را غموس  
گویند و داخل گناهان کبیره ( 1 ) کرده اند دوم قسم بر چیزهای  
مستقبل سیم قسم بر فعل واجب چهارم قسم بر فعل سنت پنجم  
قسم بر فعل مکروه ششم قسم بر فعل مباح هفتم قسم بر فعل

معصیت هشتم قسم بر ترک واجب نهم قسم بر ترک سنت دهم قسم بر ترک معصیت یازدهم قسم بر ترک مکروه دوازدهم قسم بر ترک مباح سیزدهم قسم بر مذکورات چهاردهم دیگری را قسم دادن بر مذکورات و باز منقسم میشود سوگند خوردن به پنج قسم اول واجب چون سوگند خوردن جهت خلاص نمودن مسلمانی یا مال او یا عرض او از دست ظالمی یا دفع ظلمی از او و اگر در این صورت توریه کند که از دروغ خلاص شود بهتر است ( 2 ) دوم حرام چون سوگند خوردن بدروغ و بغير نامهای خدای تعالی چون سوگند خوردن باصنام و مانند آن و سوگند خوردن فرزند وزن و غلام بی اذن پدر و شوهر ( 3 ) و آقا در غیر واجبات و ترک محرّمات سیم سنت چون سوگند خوردن جهت چیزی که در آن مصلحتی

(1) اگر دروغ قسم بخورد صدر دام ظلّه العالی. (2) بلکه احوط است صدر دام ظلّه العالی (3) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی

[ 194 ]

باشد چون اصلاح میانه دو خصم چهارم مکروه چون سوگند خوردن جهت چیزی بغير نامهای خدایتعالی و غیر اصنام چون سوگند بپدر و مادر خوردن و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانند و چون سوگندی که متعلق او مکروه باشد و سوگند خوردن راست نیز بی احتیاج مکروهست پنجم مباح چون سوگند خوردن بر فعل مباح و شروط سوگند خوردن هفت است اول آنکه بنام خدایتعالی باشد چون والذی نفسی بیده الذی خلق الحبة وبرئ النسمة ومقلب القلوب والابصار و مانند اینها باسماى مخصوص باو چون والله وباللّٰه والرحمن والقدیم والباری و مانند اینها یا باسماى مشترک که آنها را اغلب بر خدایتعالی اطلاق کنند چون رب وخالق وباری ورازق و بغير از اینها چون موجود وخبیر وسمیع و بصیر سوگند خوردن صحیح نیست (1) و اگر بقدره الله و علم الله سوگند خورد و باینها قصد معانی آنها کند صحیح نیست و اگر باینها قصد کند که خدا قادر است و عالم است صحیح است و اگر گوید بجلال الله وبعظمة الله و بکبرياء الله وبعزة الله واقسم بالله واحلف بالله او اقسمت بالله او احلفت بالله او اشهد بالله سوگند منعقد میشود و اگر این مذکورات بی لفظ الله واقع شود منعقد نمیشود و اگر گوید وحق الله نیز منعقد میشود و بعضی از مجتهدین اینقول را منعقد نمیدانند و اگر سوگند خورد به برأت از خدا

ورسول وائمه عليهم السلام بآنکه گوید از دین خدا وائمه بری باشم آیا سوگند منعقد میشود یا نه مجتهدین را در این دو قولست اصح آنست که منعقد نمیشود و بعضی از مجتهدین سوگند بمخلوقات عظیم الهی را جایز میدانند چون سوگند بحضرت رسالت پناه وائمه معصومین عليهم السلام وقرآن وکعبه وکواکب و سوگند بطلاق زوجه یا ظهار یا آزاد کردن بنده منعقد نمیشود دوم آنکه شخصی که سوگند میخورد میباید که بالغ وعاقل باشد پس سوگند طفل و دیوانه صحیح نیست و اگر طفلی دعوی احتلام کند تصدیقش باید کرد و محتاج بقسم دادن او نیست چه احتیاج بقسم دور لازم میآید سیم آنکه مختار باشد پس سوگند کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه قصد کند پس سوگند مست و خفته و بیهوش صحیح نیست پنجم آنکه متعلق سوگند میباید که فعل واجب

(1) اگر قاصد بوده بآنها خداوند عالم جلت الائه را احوط انعقاد است

صدر دام ظلّه

[ 195 ]

یا مندوب یا مباح یا ترک حرام یا مکروه باشد بحسب دین و دنیا ششم آنکه متعلق سوگند فعل مستقبل باشد چه سوگند بر ماضی خوردن صحیح نیست خواه مثبت و خواه منفی و در آن گناهست و کفاره نیست و اگر چه دروغ باشد عمدا چنانچه مذکور شد هفتم آنکه متعلق قسم مقدور باشد پس اگر مقدور نباشد صحیح نیست و اگر مقدور باشد و سوگند خورنده از آن عاجز آید ساقط میشود مطلب سیم در کفاره دادن و در آن دو فصل است فصل اول در اقسام کفارات بدانکه کفاره سوای آنچه در مجرمات احرام مذکور شد بر بیست و چهار قسم است قسم اول کفاره ظهار است یعنی کسی بزن خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر منست بعد از آنکه این را بگوید حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت میدهد آنگاه جبرش میکند بطلاق دادن یا کفاره دادن و دخول کردن و کفاره آن این است که بنده آزاد کند و اگر از آن عاجز باشد دو ماه پی در پی روزه دارد و اگر از آن عاجز آید شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را نیم من گندم بوزن تبریز دوم کفاره کسی که مؤمنی از روی خطا بکشد نیز مثل کفاره ظهار است و بعضی از مجتهدین برآنند که در کفاره ظهار واجبست که به برأت از خدا ورسول وائمه سوگند خورد و خلاف کند و با عجز از کفاره ظهار کفاره ء یمین بر و لازم میشود و بعضی از

مجتهدین کفاره بریدن یا تراشیدن زن گیسوی خود را در مصیبت  
و غیر مصیبت مثل کفاره ظهار ( 1 ) میدانند سیم کفاره افطار قضای

ماه رمضان بعد از زوال چه برو واجبست که ده مسکین را طعام یا  
جامه دهد و اگر از آن عاجز شود سه روز پی در پی روزه دارد چهارم  
کفاره افطار کردن یکروز ماه رمضان و افطار روزه نذر معین و کفاره آن  
همان سه چیز است که در کفاره ظهار گذشت اما در دادن هر یک از  
آنها مخیر است و بعضی از مجتهدین آنرا مرتبه ( 2 ) گفته اند یعنی

قابل بترتیب کفاره شده اند و اصح تخیر است و بعضی از مجتهدین  
در کفاره زنیکه گیسوی خود را در مصیبت بریده باشد نیز حکم بتخیر  
کرده اند پنجم کفاره خلاف کردن نذر و در آن میانه مجتهدین خلافت  
اصح آنست که مثل کفاره افطار ماه رمضان در ترتیب مخیر است

( 1 ) و این فرمایش بعضی از مجتهدین احوط است صدر دام ظله ( 2 )  
و این احوط است صدر دام ظله العالی

[ 196 ]

ششم کفاره خلاف کردن سوگند و آن آزاد کردن بنده است یا طعام  
دادن یا جامه دادن ده مسکین و اگر ازین هر دو عاجز آید سه روز  
روزه داشتن هفتم کفاره خلاف کردن عهد و آن مانند کفاره ء خلاف  
کردن سوگند است و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر عهد روزه است  
کفاره آن چون کفاره افطار ماه رمضان است و اگر غیر صوم است  
مثل کفاره سوگند خوردن است هشتم کفاره کندن زن گیسوی خود  
را و خراشیدن روی خود را در مصیبت و آن مثل کفاره سوگند خوردن  
است نهم کفاره کسی که جامه خود را از برای مردن فرزند خود یا  
زن خود پاره کند و آن چون کفاره سوگند خوردن است و اگر چه زن  
متعّه باشد اما اگر از برای کنیز یا جهت غیر مصیبت پاره کند کفاره  
ندارد و بعضی از مجتهدین اینها را نیز حرام میدانند دهم کفاره کشتن  
مسلمانی بنا حق عمدا و کفاره آن کفاره جمعست یعنی هر سه  
خصال کفاره در آن واجبست یازدهم کفاره افطار روزی از ماه رمضان  
بر چیزی حرام چه نزد اکثر مجتهدین در آن نیز هر سه خصال کفاره  
واجبست دوازدهم کفاره کسی که زن شوهر دار یا زنی را که در  
عده باشد نکاح کند آنست که ازو مفارقت کند و پنج من گندم بوزن  
تبریز تصدق نماید و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند سیزدهم  
کفاره جماع کردن بازن خود در حالت حیض و آن در اول حیض یک

دینار است یعنی یکمئقال شرعی طلا و در وسط حیض نصف دینار و در آخر حیض ربع دینار و بعضی از مجتهدین این را نیز سنت میدانند و اگر با کنیز در حالت حیض دخول کند در هیچ حال کفاره ندارد چهاردهم کسی که سوگند ببرات از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام خورد و خلاف آن نماید ده مسکین را طعام دهد و استغفار کند پانزدهم کفاره کسی که نذر روزه معینی کند و از آن عاجز آید آنست که دو مد بمسکین تصدق کند و با عجز از آن بهر چه استطاعت داشته باشد صدقه دهد و بعضی از مجتهدین کفاره را در اینصورت ساقط میدانند شانزدهم کفاره کسی که پیش از گذاردن نماز خفتن خوابش بر دو بعد از نصف شب بیدار شود آنست که آنروز را روزه دارد و اگر عمدا بخواب رفته باشد یا نماز غیر خفتن باشد این حکم ندارد چه روایت در اینصورت وارد نشده هفدهم

[ 197 ]

کفاره کسیکه غلام خود را زیاده از حد بزند آنست که او را آزاد کند هجدهم کفاره غیبت استغفار کردن است برای کسی که غیبت او کرده باشد نوزدهم کفاره ء خندیدن گفتن اللهم لا تمقتنی است یعنی بار خدا یا مرا دشمن مدار و از جمله اعدا مشمار بیستم کفاره منصب داری از جانب پادشاه ظالم آنست که حاجت برادران مسلمان برآرد بیست و یکم کفاره مجلس گفتن سبحان ربك رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین بیست و دویم کفاره کسی که بعد از سه روز بدیدن کسی رود که او را از حلق کشیده باشند آن است که غسل کند بیست و سیم کفاره کسی که بعد از سه روز بدیدن شخصی رود که بدارش کشیده باشند نیز غسل کردنیست بیست و چهارم کفاره کسی که نماز کسوف را در وقتی که تمام قرص گرفته باشد عمدا ترک نماید اینست که غسل کند و نماز را قضا کند فصل دویم در شروط کفاره و آن یازده است اول آنکه نیت کفاره کند دویم آنکه قصد قربت نماید سیم آنکه کفاره را از عوض مجرد سازد پس اگر غلامی را آزاد کند بشرطی که او چیزی دهد صحیح نیست چهارم آنکه سبب آزاد کردن فعل حرام نباشد چون بریدن گوش و بینی چه اگر بریدن گوش و بینی قصد آزاد کردن جهة کفاره کند صحیح نیست پنجم تعیین کفاره با تعداد اقسام آن اما باتحاد تعیین لازم نیست ششم آنکه بنده را که در کفاره آزاد میکند باید که مسلمان باشد یا طفلی که پدر او مسلمان باشد پس آزاد کردن کافر صحیح نیست هفتم آنکه بنده کسی باشد که بخردن او آزاد نشود پس اگر پدر خود را بخرد و قصد کفاره کند صحیح نیست هشتم آنکه بنده سالم باشد از عیوبی که موجب آزادی او شود یعنی کور و لنگ و زمینگیر و مجذوم و غیر آن نباشد و اگر بیمار باشد یا

افتی داشته باشد صحیح است نهم آنکه بنده ملک او باشد پس غلام غیر و غلامی که بر کسی جنایتی کرده باشد یا مدبر باشد یا مکاتب مطلق که چیزی داده باشد صحیح نیست دهم آنکه تمام بنده را آزاد کند پس اگر نصف او را در کفاره آزاد کند صحیح نیست مگر آنکه قصد سرایت کند یازدهم آنکه آزاد کردن را معلق بشرطی نسازد پس آزاد کردن مدبر و مکاتب در کفاره مجزی نیست و فرقی نیست در کفاره میانه غلام و کنیز حاضر و غایب و گریخته

[ 198 ]

هر گاه داند که زنده است و کفاره بنده در جمیع آنچه از خصال کفاره مذکور شد ضد کفاره آزاد است چه کفاره بنده روزه داشتن است نه آزاد کردن و طعام دادن مگر آنکه آقای غلام او را چیزی دهد که در آنوقت میتواند بنده آزاد کرد یا طعام داد و در اطعام لازم است که عددی را که شارع مقرر کرده از مساکین طعام دهد و اگر عدد یافت نشود بآنچه یافت شود بدهد تا آن عدد تمام شود و اگر یافت نشود مگر اطفال دو طفل را عوض یک مسکین حساب کند و در اطعام سیر شدن تمام عدد لازمست و قوت غالب در طعام کافست و افضل نان و گوشت است و معتبر در لباس دو جامه است پیراهنی و ردائی و قیمت لباس و طعام مجزی نیست باب نهم از کتاب جامع عباسی در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن و در آن چهار مطلب است مطلب اول در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن و در آن چند فصل است فصل اول در بیان اقسام تجارت و کسب و آن بر پنج قسمست قسم اول در تجارت و کسب واجب و آن وقتی واجبست که قوت شخصی و قوت عیال واجب النفقه او موقوف بر آن باشد و مطلق تجارت که بآن نظام نوع انسانی تمام میشود واجب کفائی است قسم دوم در تجارت و کسب سنت و آن تجارتیست که قصد وسعت بر اهل و عیال و نفع رسانیدن بمسلمانان کند قسم سیم در تجارت و کسب مباح و آن تجارتیست که غرض از آن زیاده شدن مال باشد بر استغنا قسم چهارم در تجارت و کسب حرام و آن تجارت کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی قبیح و آن بر چهل و یک قسمست اول خریدن و فروختن چیزهایی که نجس باشد خواه نجاست آن اصلی باشد چون نجاست خمر و انواع نیذها و فقاها و میتة و پوست و گوشتی که در صحرا افتاده باشد و حال آنها معلوم نباشد یا در دست کافر باشد و خونی که در وقت بریدن سر حیوانی که خون جهنده داشته باشد بر آید سوای خون دل که خریدن و فروختن آن جایز است و چون نجاست خوک و

سگ چه خریدن و فروختن همه اینها جایز نیست اما بیع سگ شکاری و سگی که محافظت گله میکند و سگی که حراست زراعت یا باغ مینماید جایز است ( 1 ) و خواه نجاست آن عارضی باشد مانند چیزهایی که روان باشد و قابل پاک کردن نباشد چون دو شاب روانی که موش در آن مرده باشد سوای روغن نجس که نزد مجتهدین خریدن و فروختن آن جایز است جهت سوزانیدن در جائی که سقف نداشته باشد و خلافت میان مجتهدین که آب نجس را خرید و فروخت میتوان کرد اقوی ( 2 ) آنست که جایز است و همچنین جایز است خریدن و فروختن چیزهایی که نجس شده باشد و قابل پاک کردن باشد چون جامه نجس نوع دوم خریدن و فروختن تریاق فاروق جهت داخل بودن شراب ( 3 ) و گوشت افعی نوع سیم خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را نخورند و در خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را خورند میان مجتهدین خلافت اقوی آنست که حرامست ( 4 ) سوای بول شتر

بجهت شفا نوع چهارم خریدن و فروختن آلات قمار و لهو چون نرد و شطرنج و دف و نی و عود و غیر اینها نوع پنجم خریدن و فروختن انگور و شیره خرما برای آنکه شراب کنند نوع ششم خریدن و فروختن چوب بواسطه آنکه بت تراشند نوع هفتم خریدن و فروختن سلاح جنگ چون تیرو نیزه و شمشیر باعدای دین و ساختن سلاح جهت ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که در وقت جنگ فروختن آنها حرامست نه در حالت صلح و در فروختن سلاح بکسانی که را هزنی مسلمانان میکنند میان مجتهدین خلافت اصح آنست که حرامست نوع هشتم عمل صورتهای سایه دار و اجرت گرفتن بر آن و در عمل صورتهائی که سایه نداشته باشد چون نقش پرده میان مجتهدین خلافت اصح آنست که حرامست نوع نهم عمل غنا ( 5 ) و آن تحریر آواز است بطریق سرود و دستان و اجرت بر آن گرفتن و از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام رخصت وارد شده در خوش خواندن زنانیکه در عروسی چیزی خوانند بشرط آنکه سخنان باطل نگویند و مردان آواز ایشان را نشنوند و همچنین حرامست هجو کردن مؤمنان و غیبت ایشان نوع دهم عمل سحر و کهنات و شعبده و اجرت گرفتن بر آنها و قمار باختن نوع یازدهم قصابی کردن

(1) ملکیت وجواز خصوص بیع در بعض از مذکورات معلوم نیست  
صدر دام ظلّه. (2) محل تامل است صدر دام ظلّه. (3) اگر معلوم بوده  
باشد والا بیع آن مانعی ندارد صدر دام ظلّه العالی. (4) اگر عرفاً  
مالیت پیدا کند بیع آن مانعی ندارد صدر دام ظلّه. (5) او ازیکه  
مخصوص مجلس لهُو ولعب است غنا است اگرچه در غیر آنمجلس  
خوانده شود صدر دام ظلّه العالی.

[ 200 ]

یهود و نصاری نوع دوازدهم فروختن آنچه در آن نفع نباشد چون  
حشرات و فضلات انسان و کرمها سوای کرم ابریشم و کرمی که جهت  
مکیدن خون بر عضوی از اعضای بیمار می چسباند چه در این هر دو  
میانه مجتهدین خلافت اقرب آنست که فروختن آنها جایز است  
و همچنین جایز است فروختن زنبور عسل بشرط آنکه تسلیم آن  
ممکن باشد و مشاهده آن توان کرد نوع سیزدهم خریدن و فروختن  
مصحف اما فروختن غلاف و کاغذ و جلد آن جایز است و همچنین  
فروختن مصحف بکافر حرامست و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر  
کافر مصحف بخرد بیع صحیح است اما حاکم شرع حیرش میکند بر  
فروختن بمسلمانان نوع چهاردهم خریدن و فروختن کتابهایی که حکم  
آن منسوخ باشد چون توریة و انجیل و زبور و نوشتن و نگاهداشتن آنها  
بغیر نقض نوع پانزدهم خریدن و فروختن چیزهایی که مغشوش  
بچیزی باشد که ظاهر نباشد چون آب در شیر نوع شانزدهم خریدن  
و فروختن حیوانی که مسخ شده باشد چون میمون مگر فیل که  
باستخوان آن منتفع میتوان شد و در حدیث وارد شده که حضرت امام  
ناطق جعفر الصادق علیه السلام شانه از استخوان فیل داشته اند  
نوع هفدهم خریدن و فروختن جانوران درنده سوای آنچه بان توان  
شکار کرد چون پارس و باشه و باز و شاهین و چرز و غیره و در خریدن  
و فروختن خرس و شیر و پلنگ و گرگ خلافت اصح آنست که  
حرامست و بعضی از مجتهدین بر حرمت آن نقل اجماع نموده اند  
و بعضی دیگر فروختن درنده ها را جایز داشته اند هر گاه قابل تزکیه  
باشند چه انتفاع از پوست ایشان میتوان یافت نوع هجدهم خریدن  
و فروختن مال غیر چون مغصوب و دزدیده و لقطه پیش از تعریف  
یکسال و موقوفات عامه و خاصه چون وقف اولادی سوای موضعی  
که استثنا شده چنانچه در بحث وقف مذکور شد و همچنین خریدن  
و فروختن خاکه طلا و نقره که در دکان زرگری بهم رسد جایز نیست  
نوع نوزدهم فروختن کنیزی که از آقا فرزند داشته باشد در غیر  
موضعی که استثنا کرده اند چنانچه در باب ششم در بحث استیلاد



مذکور شد نوع بیستم خریدن و فروختن چیزهاییکه مشترک باشد چون آب دریا و خاک صحرا پیش از آنکه در آن تصرف کنند نوع بیست و یکم خریدن و فروختن زمینهایی که امام آن را

[ 201 ]

بقهر و غلبه گرفته باشد و خانها و درختهایی که در وقت فتح در آنها باشد نوع بیست و دوم خریدن و فروختن شاخ نتاج نوع بیست و سیم خریدن و فروختن بچه که در شکم مادر و پشت پدر باشد تنها بی آنکه چیزی بآن ضم کنند نوع بیست و چهارم خریدن و فروختن چیزی بشرط دست سودن باینطریق که بایع بمشتری گوید که هر متاعی که تو دست بر آن نهی فروختم بتو بمبلغ معین نوع بیست و پنجم خریدن و فروختن بشرط انداختن باینمعنی که بایع بمشتری گوید هر متاعی را که پیش تو اندازم فروختم بتو باین مبلغ نوع بیست و ششم خریدن و فروختن بشرط سنگ زدن باینمعنی که بایع بمشتری گوید هر متاعی را که سنگ تو بر آن خورد فروختم بتو بمبلغ معین نوع بیست و هفتم خریدن و فروختن بعد از ندای روز جمعه و در اینصورت بیع صحیح است اما این فعل حرامست نوع بیست و هشتم خریدن و فروختن چیزی که بکیل و وزن در آید پیش از آنکه آنرا قبض کند بغیر آن کسی که از او خریده است اما باو فروختن بمثل آنچه بآن خریده جایز است و اگر بغیر مثل آن بفروشد بزیاده و کم باو فروختن جایز نیست نوع بیست و نهم خریدن و فروختن دین و منفعت آن نوع سی ام خریدن و فروختن آزاد نوع سی و یکم بیع بنده گریخته و مرغ در هوا نوع سی و دوم بیع دین بدین نوع سی و سیم سلم و سلف خریدن گوشت و نان و آنچه وصف آن نتوان کرد نوع سی و چهارم بزیاده و کم خریدن و فروختن دو جنس متفق که بکیل و وزن در آید نوع سی و پنجم بیع میوها پیش از آنکه ظاهر شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر زیاده از یکسال باشد یا آنرا با چیزی دیگر ضم کنند جایز است و خریدن و فروختن پشمی که بر پشت حیوانات باشد تنها نیز جایز نیست نوع سی و ششم بیع سبزیها پیش از ظاهر شدن نوع سی و هفتم بیع مزابنه و آن بیع میوه و خرماست بآن میوه و خرمائی که از آن درخت باشد سوای عریه یعنی یکدرخت خرمائی که در خانه یا باغ داشته باشد چه در حدیث وارد شده که اگر کسی در باغی یکدرخت خرما داشته باشد آنرا بمیوه همان درخت میتواند (1)

فروختن نوع سی و هشتم بیع محافله و آن بیع زراعتست بهمان جنس بشرط آنکه از آن زمین حاصل شود نوع سی و نهم بیع طفل و دیوانه و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را باکراه بر آن دارند و مفلسی که او را از مالش حاکم شرع منع کرده باشند

(1) تفصیلی دارد که میان آن منافی با وضع حاشیه است صدر دام  
ظله

[ 202 ]

نوع چهل فروختن گرو کننده متاعی را که پیش شخصی کرده باشد بی اذن او نوع چهل ویکم خریدن و فروختن کسی که در مسجد اعتکاف کرده باشد اما آن بیع صحیح است قسم پنجم تجارت و کسب مکروه و آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی مرجوع و آن بر بیست و هشت قسم است اول فروختن گندم و جو دوم فروختن کفن سیم فروختن بنده چه در حدیث وارد شده که بدترین مردمان کسی است که بنده میفروشد چهارم قصابی و سلاخی کردن پنجم جولاهی کردن ششم حجامت کردن بشرط اجرت هفتم زایانیدن زنان بشرط اجرت هشتم معامله با ظالم کردن نهم معامله کردن با کردان و سفلگان و دونان و صاحب عیب چون کسی که برص و جذام داشته باشد دهم معامله کردن با اهل کتاب چون یهودی و نصاری و مجوس یازدهم صرافی کردن دوازدهم زرگری کردن سیزدهم ولی طفل بآنچه طفل پیدا کرده و همچنین تجارت بمال کسی که از حرام پرهیز نکند مکروهست چهاردهم خصی کردن و بریدن و کوفتن خصیتین حیوان و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند پانزدهم اجرت گرفتن بر کتابت قرآن با شرط و عشرهای آنرا بطلا نوشتن و بعضی از مجتهدین آنرا حرام میدانند شانزدهم فروختن چیزی زیاده از آنچه خریده باشد بمؤمن با احتیاج هفدهم فروختن املاک مگر آنکه بقیمت آن ملکی بهتر از آن بخرند هجدهم فروختن کنیز حامله که او را خریده باشد و بعد از چهار ماه باو دخول کرده باشد نوزدهم خریداری نمودن خویشانی که بخریدن برو آزاد نشوند چون برادر و عم و خال بیستم فروختن زره و خود و کفش باعدای دین در غیر حال صلح بیست و یکم فروختن انگور و چوب بشراب فروش و بت تراش نه بقصد شراب ریختن و بت تراشیدن بیست و دویم نوحه کردن بیاطل و اجرت گرفتن بر آن اما اجرت گرفتن بر نوحه کردن بحق جایز است زیرا که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وصیت کرده بود که درهمی چند بنوحه گران دهند که در موسم حج در منی فضایل ایشانرا بخوانند بیست و سیم آرد خریدن جهت قوت خود و کراهت خریدن نان از آن بیشتر است بیست و چهارم فروختن هر یک از کنیز و فرزند او را در مدت دو سال و بعضی از مجتهدین تا هفت سال گفته اند و بعضی

دیگر این را حرام میدانند و همین حکم دارد تفرقه میان طفل و پدر وجد و برادر و خواهر گاهی که مادر نداشته باشد

(1) البته فرمایش بعضی از مجتهدین رعایت نموده احتیاط نمایند صدر دام ظله. (2) و نه با علم باینکه شراب میکند و بت میتراشد اگر چه قاصد نباشد صدر دام ظله. (3) نوحه کردن بیاطل و اجرت گرفتن حرام است صدر دام ظله (4) البته فرمایش بعضی از مجتهدین را رعایت نمایند صدر دام ظله.

[ 203 ]

بیست و پنجم فروختن هر یک از دو جنس مختلف را بدیگری نسیه و اگر چه در قدر مساوی باشند هر گاه قابل کیل و وزن باشد بیست و هشتم فروختن آب نهر مملوک و آبی که بآن احتیاج نداشته باشد بیست و نهم فروختن فرزند کنیزی که از زنا حاصله شده باشد و بعد از چهار ماه باو دخول کرده باشد بیست و دهم مسلم خریدن شیره انگور چه احتمال دارد در وقتی که مشتری خواهد شراب شده باشد فصل دوم در آداب تجارت بدانکه شصت و هشتم امر تعلق بتجارت دارد دو امر واجب و سی و یک امر سنت و بیست و شش امر مکروه و نه امر حرام اما دو امر واجب اول آنکه متاع او اگر مشتمل باشد بر عیب مخفی آنرا بمشتری اظهار کند دوم آنکه هر گاه دو جنس را که گمان ربا در آن رود و بزیاده فروخته باشد آن زیاده را بصاحبش بدهد و اما سی و یک امر سنت اول دانا بودن (1) بآنکه کدام بیع صحیح

است و کدام باطل و اگر چه بتقلید مجتهد باشد تا آنکه از ربا سالم ماند دوم استخاره کردن در خریدن و فروختن سیم حلیم بودن چهارم آنکه در خرید و فروخت تقاضا نکند و مسامحت کند خصوصا در متاعی که در آن عبادت کنند پنجم کم خریدن و زیاده فروختن ششم پیش از همه کس بطلب روزی رفتن هفتم دعای منقول خواندن در وقتی که اراده داخل شدن بیزار کند هشتم دعای منقول خواندن مشتری پیش از خریدن نهم سه نوبت تکبیر و یکنوبت شهادتین گفتن مشتری در وقت خریدن دهم طلب خیر و برکت کردن در خریدن و فروختن و سهولت در آنها یازدهم ابتدا کردن فروشنده بفروختن دوازدهم برابر دانستن خرید از آن یعنی تفاوت نهادن ایشان را اما اگر علما را جهت فضیلت و علم تفاوت گذارد جایز است سیزدهم آنکه اگر مشتری از خریدن پشیمان شود بایع متاع خود را بگیرد و قیمت آنرا باز دهد

چهاردهم آنکه اگر قسمی از اقسام تجارت بر ودشوار شود بقسمی دیگر که آسان باشد انتقال کند و اگر در شهری میسر نشود بشهر دیگر برود پانزدهم هر گاه خریدار پیدا شود فی الحال بفروشد و مشتری را انتظار نفرمایند شانزدهم آنکه بر اندک فایده اکتفا کند و بسیار نخواهد بلکه بمقدار قوت یکروزه بر مشتریان قسمت کند هفدهم آنکه اگر در متاع او عیبی باشد آنرا اظهار کند هر گاه آن عیب ظاهر باشد هجدهم آنکه با کسی

(1) در خبر است که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمه و نیز وارد است الفقه ثم اتجر پس دانا شدن باحکام شرعیه لازم است صدر دام ظلّه.

[ 204 ]

معامله کند که در چیزی سود وی کرده باشد نوزدهم آنکه در خریدن و فروختن قسم نخورد بیستم آنکه قوت یکسال را جمع کند بیست و یکم آنکه در معاش حد وسط را نگاه دارد یعنی نه اسراف کند و نه بسیار بر خود تنگ گیرد بیست و دوم آنکه در وقت نماز اول نماز بگذارد آنگاه بتجارت مشغول شود بیست و سیم آنکه اگر کسی جهت او هدیه بیاورد عوض آن دهد بیست و چهارم آنکه در دکان خود باز کند و طلب روزی نماید اگر چه مایه نداشته باشد بیست و پنجم پنهان کردن مال خود اگر چه از برادر باشد بیست و ششم خریدن املاک بیست و هفتم خواب مقرر خود را در شب کردن بیست و هشتم آنکه برای تجارت کردن در شهری نماید که نقصان بامور دینی او رسد چون نایاب بودن آب بجهت وضو پس باید که بشهر دیگر انتقال ( 1 ) کند بیست و نهم آنکه بعد از خریدن غلام و کنیز تغییر اسم ایشان بدهد سی ام آنکه شیرینی بخورد ایشان بدهد سی و یکم آنکه چیزی بجهت ایشان تصدق کند و اما بیست و شش امر مکروه اول داخل شدن بیازار پیش از همه کس دوم مدح بایع و ذم مشتری متاع را سیم پوشیدن ( 2 ) عیب ظاهر چهارم سوگند خوردن در حال فروختن پنجم خریدن و فروختن میانه صبح و طلوع آفتاب ششم فروختن بزبانه از آنچه خریده باشد بکسی که او را وعده احسان کرده باشد هفتم ظاهر ساختن متاع خوب و پنهان کردن متاع بد هر گاه بدی محسوس باشد و اگر در حس در نیاید اظهار واجبست چنانچه گذشت هشتم کم کردن از قیمت بعد از بیع خواه پیش از جدا

شدن از یکدیگر باشد و خواه بعد از آن نهم فروختن ( 3 ) متاع در موضعی که تاریک باشد و عیب ظاهر نشود دهم زیاده کردن بر قیمت متاع در وقت فریاد کردن دلال بلکه صبر کند تا او خاموش شود آنگاه زیاده کند یازدهم سمساری کردن شهری جهت کسی که از غیر آن شهر باشد و عالم بقیمت متاع آن شهر نباشد و بعضی از مجتهدین آنرا حرام میدانند دوازدهم کیل و وزن کردن کسی که عالم بآن نباشد تا آنکه از زیاده و کم فروختن ایمن باشد سیزدهم خریدن و کیل جهت ( 4 ) موکل چیزی که خود داشته باشد و همچنین چیزی که موکل در فروختن کسی را که وکیل کرده باشد برای خود خریدن و حکم دلال حکم وکیل است و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند چهاردهم کاهلی کردن در خرید و فروخت پانزدهم

( 1 ) البته با نبودن ضرر و عسر و حرج ترک انتقال را نمایند صدر دام ظلّه. ( 2 ) البته ترک پوشیدن عیب ظاهر را نمایند صدر دام ظلّه العالی. ( 3 ) احوط ترک است صدر دام ظلّه العالی. ( 4 ) در صورتیکه وکالت شامل آن خریدن باشد دام ظلّه العالی.

[ 205 ]

کاریکه مستلزم دنائت باشد بنفوس خود کردن بلکه متوجه کار بزرگ باید شد چون خریدن ملک و بنده و شتر شانزدهم بیفایده در بازار گردیدن هفدهم متوجه کارهای ظالمان شدن هجدهم امین ساختن شراب خوار را نوزدهم برداشتن متاع باستین چه آن محل ضایع شدن متاع است بیستم نسبت دادن فایده و نقصان باصل ماهه چنانچه گوید که اصل ماهه من صد دینار است و هر ده دینار را یکدینار میخواهم بیست و یکم سفر دریا کردن جهت تجارت هر گاه ظن غالب سلامتی باشد یعنی در غیر تلاطم امواج دریا بیست و دوم آنکه بایع اگر میان مشتریان تفاوت نهد آنکس که تفاوت جهت او واقع شده قبول تفاوت کند بیست و سیم بسیار بیکار گردیدن بیست و چهارم تجارت کردن بمالی که احتمال حرام و حلال داشته باشد چون مال کسی که ربا خوار باشد یا جهالت حال آنمال بیست و پنجم دیدن غلام و کنیز قیمت خود را در وقت خریدن بیست و ششم زینت دادن مال خود را بقصد آنکه جاهلی بآن رغبت کند اما اگر آن عادت او شده باشد نه بقصد مذکور جایز است و اما آن نه امریکه حرامست اول زیاده خریدن و کم فروختن آنچه بکیل و وزن در آید دوم مغشوش

ساختن چیزی که ظاهر نباشد سیم زیاده کردن در قیمت متاع بعد از آنکه کسی که اراده خریدن آن کرده باشد وعازم صیغه گفتن شده باشد تا آنکه بایع پشیمان شود یا کم کردن قیمت آن مثل آنکه در زمان خیار بمشتری گوید که من مثل این متاع را بکمتر از آنچه خریده می‌دهم تا آنکه مشتری پشیمان شود و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند چهارم تفاوت میانه نقد ونسیه نهادن در فروختن چیزی پنجم خریدن و فروختن بعد از ندای نماز روز جمعه ششم زیاده کردن در قیمت متاع کسی را که اراده خریدن نداشته باشد تا آنکه مشتری در خریدن آن حریص شود و در اینصورت اگر چه بیع صحیح است اما مغبون اختیار فسخ دارد هفتم چهار فرسخ پیش رفتن بقافله جهت خرید و فروختن تا با جماعتی که عالم بنرخ شهر نباشند معامله کند اما اگر اتفاقی باشد یا بیشتر از چهار فرسخ باشد رفتن جایز است و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند و آیا در اینصورت بیع صحیح است یا نه و هر گاه در آن غبن باشد بایع را دعوای غبن میرسد یا نه در اینها میانه مجتهدین خلافت هشتم نگاهداشتن گندم و جو و خرما و مویز و روغن جهت

[ 206 ]

گران شدن بشرطی که غیر از وکسی دیگر نداشته باشد و مردم بآن محتاج باشند و بعضی از مجتهدین روغن زیت و نمک را نیز باینها الحاق کرده اند و بعضی دیگر این را حرام نمیدانند و در احادیث اهل بیت علیهم سلم وارد شده که حد نگاهداشتن در گرانی سه روز است و در ارزانی چهل روز بعد از آن حاکم شرع او را جبر میکند بفروختن و میانه مجتهدین خلافت که آیا نرخ را حاکم تعیین میکند یا نه اصح آنست که بدست صاحب است نهم بسفر دریا رفتن جهت تجارت با خوف هلاک یعنی در وقت تلاطم امواج آن فصل سیم در اقسام بیع کردن بدانکه بیع برده قسمست قسم اول آنکه متاع و قیمت آن هر دو حال باشد و این قسم را نقد گویند و در جائی که بیع مطلق کنند یا شرط حال بودن قیمت متاع نمایند منصرف باینقسم میشود و شروط آن چهارده است اول ایجاب چون بعتک هذا یعنی فروختم بتو این کتاب را مثلا بصد دینار دوم قبول چون قبلت یعنی قبول دارم این بیع را سیم آنکه ایجاب و قبول را بلفظ گویند پس با قدرت بلفظ اشارت و کتابت کافی نیست و خلافت میانه مجتهدین که اگر بلفظ نگویند و اکتفا بدادن قیمت و گرفتن متاع کنند آیا جایز است و آنرا بیع میگویند یا نه اکثر مجتهدین برآنند که اینقسم را بیع نمیگویند و هیچکدام (1) مالک نمیشوند مگر بعد از تلف شدن یکی از متاع یا قیمت آن چهارم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی

ادا کنند چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع یا امر گویند صحیح نیست پنجم آنکه هر یک از فروشنده و خریده بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشد چه خرید و فروخت طفل و اگر چه ده ساله باشد و دیوانه و اگر چه ولی ایشان اذن دهد و مست و خفته و بیهوش و اگر چه بعد از آنکه بهوش آیند اذن دهند و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش بواسطه قرض خواهان منع کرده باشد و کسی که او را باکراه بر بیع دارند صحیح نیست اما اگر بعد از اکراه اذن بآن بیع دهد صحیح است ششم آنکه هر یک از ایشان آزاد باشد چه خرید و فروخت غلام بی اذن آقا صحیح نیست هفتم آنکه مشتری مسلمان باشد هر گاه متاع مصحف یا بنده مسلمان باشد چه اگر اینها را کافر بخرد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند بلکه گفته اند که این بیع صحیح است اما حاکم او را جبر میکند بفروختن آنها بمسلمانان چنانچه گذشت هشتم آنکه فروشنده مالک باشد یا در حکم مالک پس اگر مالک نباشد صحیح

(1) بیع میگویند و هر دو مالک میشوند و در لزوم آن ترک احتیاط را اگرچه ضعیف است نمایند صدر دام ظله

[ 207 ]

نیست و موقوفست برضای مالک نهم آنکه آن متاع چیزی باشد که مالک آن توان شد پس خرید و فروخت شراب و خوک و حشرات و فضلات انسان چون موی و ناخن صحیح ( 1 ) نیست و میانه مجتهدین خلافت در جواز فروختن شیر آدمی اقرب آنست که جایز است دهم آنکه متاع نجس نباشد یا قابل پاک ساختن نباشد چه بیع نجس چنانچه گذشت صحیح نیست یازدهم آنکه متاع عین باشد پس بیع دین و منفعت آن صحیح نیست دوازدهم آنکه فروشنده قادر بر تسلیم آن باشد پس خرید و فروخت مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته صحیح نیست سیزدهم آنکه متاعی که میفروشند میباید که وقف نباشد چه اگر وقف باشد صحیح نیست مگر واقف اولادی بشرط آنکه میانه موقوف علیهم نزاع باشد بطریقی که سبب خراب شدن وقف گردد چه در آنصورت بعضی از مجتهدین گفته اند که آنرا میتوان فروخت و بقیمت آن ملک دیگر خرید چنانچه گذشت چهاردهم آنکه متاعی را که میفروشند اگر قابل کیل و وزن باشد میباید که معلوم باشد بکیل یا وزن یا آنکه ذکر جنس یا وصف آن کند پس اگر مجهول باشد صحیح نیست و اگر چه مشاهده کند و لکن در خانه

وزمین ذکر زرع و عدد در آنها کافیت و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر نسبت بیکی از فروشنده یا خرنده مجهول باشد صحیح است مثل آنکه مشتری گوید بیایع که بفروش این متاع را بقیمتی که بدیگری فروخته و همچنین قیمت متاع میباید که معلوم باشد قسم دوم آنکه هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسبه باشد و اینقسم را دین بدین گویند و این حرامست چه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله از آن بیع نهی کرده اند قسم سیم آنکه متاع حال باشد و قیمت آن نسبه و اینقسم را بیع نسبه گویند و شروط اینقسم را زیاده بر چهارده شرطی که در قسم اول مذکور شد مشخص بودن وعده و قیمت آنست پس اگر قیمت و وعده مشخص نباشد چون آمدن حاجیان از حج یا رسیدن محصول صحیح نیست قسم چهارم آنکه متاع نسبه باشد و قیمت آن نقد و اینقسم را سلف و سلم گویند و شروط اینقسم زیاده بر چهارده شرطی که در قسم اول مذکور شد قبض قیمت است در مجلس و ذکر وعده در این عقد لازمست و میباید که در موعد وجود آن جنس ممکن باشد قسم پنجم آنکه متاع را بفروشد بی آنکه ذکر مایه کند و اینقسم را مساویه گویند و شروط آن چهارده شرطیست که در قسم اول مذکور

(1) عدم صحت بیع موی مطلقا معلوم نیست صدر دام ظله

[ 208 ]

شد قسم ششم آنکه متاع را زیاده از آنچه خریده بفروشد و اینقسم را مراتبه گویند و شروط اینقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور ذکر مایه است با زیادتی بر آن در عقد و بیع و اگر بوعده خریده باشد میباید که بمشتری بگوید که من بوعده خریده ام و مکروهست در این بیع نسبت دادن فایده باصل مایه مثل آنکه گوید که این متاع را من بصد دینار خریده ام و آنرا زیادتی هر ده دینار بیکدینار بتو میفروشم قسم هفتم آنکه متاع را بآنچه خریده بفروشد و اینقسم را تولیه گویند و شروط اینقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور علم باصل مایه است و آنکه بقیمتی که خریده بفروشد بی زیاده و نقصان قسم هشتم آنکه متاع را بکمتر از آنچه خریده بفروشد و اینقسم را مواضعه گویند و شروط اینقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور اخبار باصل مایه است و در اینقسم نیز نسبت دادن نقصان باصل مایه مکروهست چنانچه در مراتبه مذکور شد قسم نهم آنکه دو متاع متساوی را که قابل کیل و وزن باشند بیکدیگر فروختن و آنرا ربا گویند



وشروط اینقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور عدم زیاده ونقصان است در قدر ونقد ونسیه چه اگر زیاده ونقصان بفروشنند وبخرند جایز نیست واگر چه آن زیادتی حکمی باشد چون شرط کردن ساختن انگشتری جهت بایع مثلا وأنچه در بعض احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده که فروختن درهم تازه بدرهم کهنه بشرط زرگری جایز است مراد بدرهم کهنه مغشوش است پس زرگری آن در برابر غش آن دیگری خواهد بود وزیاده بر آن نخواهد بود وهمچنین طلا ونقره مغشوش را بجنس خالص آن نمیتوان فروخت هر گاه مقدار غش معلوم نباشد اما اگر معلوم باشد زیاده نمیتوان فروخت واگر بایع ومشتري پدر وپسر وزن وشوهر وآقا وغلام باشند ایشان اگر زیاده وکم متاعی متفق که قابل کیل ووزن باشد بفروشنند صحیح است واگر یکی مسلمان ودیگری کافر حربی باشند در اینصورت زیاده از جنس بکافر میتواند فروخت اما زیاده باو نمیتواند داد وآیا میانه مسلمان وجهود ربا هست مجتهدین را در آن خلافت اقرب آنست که ربا هست ودر فروختن طلا و نقره که آنرا صرف گویند زیاده بر شروط مذکوره قبض در مجلس شرطست پس اگر پیش از آنکه خرنده وفروشنده قبض کنند متفرق شوند باطلست واگر بعضی را قبض کنند

[ 209 ]

همان بعض را که قبض کرده اند صحیح است واگر در دو جنس متفق زیادتی واقع شود با علم واجب است بر گیرنده آن که زیاده را بصاحبش باز دهد اگر او را بشناسد وبعد از فوت وفات او بورثه او برساند واگر او را نشناسد جهت او تصدق کند (1) واگر مقدار زیاده را نداند اما صاحب آنرا شناسد با او مصالحه کند واگر صاحبش را نیز نشناسد خمس از آن بیرون کند وباقی حلالست (2) واگر بحرام بودن ربا جاهل باشد استغفار کند وگناه ندارد وآیا در اینصورت زیادتی را بصاحبش باید داد یا نه مجتهدین را در این دو قول است اقوی آنست که رد آن برو واجبست ومیتوان خلاص شدن از ربا بآنکه بگرداند یا ناقص چیزی از غیر جنس آن یا آنکه ناقص را بجنس دیگر بفروشد وبزیاده بخرد یا آنکه زیادتی را ببخشد (3) قسم دهم آنکه دو جنس مختلف باشد چه آنرا زیاده وکم نقد میتوان فروخت اما اگر هر دو قابل کیل ووزن باشند نسیه فروختن مکروهست واگر چه بی زیاده ونقصان بفروشد فصل چهارم در بیان آنچه در بیع کردن داخل است وقاعده کلی در آن آنست که هر چه در عرف آنرا داخل دانند در بیع کردن داخلست قسم اول زمین وعرصه وساحت پس هر گاه عقد بیع بر اینها واقع شود چشمه وچاه آب در بیع آن زمین داخلست

ودرختهایی که در آن باشند یا زراعتی که شده باشد داخل نیست  
اگر چه بایع در وقت بیع گفته باشد که فروختم بتو این زمین را بجمیع  
حقوق آن اما اگر گفته باشد که فروختم این خانه را با آنچه در بر آن  
بسته شود یا این زمین را با آنچه در اوست در اینصورت درخت  
وزراعت داخلست اما سنگهایی که در زمین مدفون باشد داخل  
نیست (4) وبایع را در این وقت لازمست که سنگها را از آن زمین  
بیرون کند واجرت مدت کندن سنگها بر بایع لازم نیست واگر چه زیان  
آن بسیار باشد اما بر بایع لازمست که بعد از بیرون آوردن سنگها  
آنچه از زمین نا هموار شده باشد هموار کند (5) قسم دوم باغ  
وبستان پس هر گاه عقد بیع بر هر دو واقع شود درخت وزمین ودیوار  
داخلست وایا عمارتی که در باغ وبستان واقع است وخنهائی که  
چوب بر آن میاندازند وبر آن بالا میروند جهت پرانیدن جانوران و  
محافظت انجیر وانگور در آن داخل است یا نه میانه مجتهدین  
خلافست اقرب آنست که داخل نیست قسم سیم خانه وداخل است  
در آن زمین وعمارت وبالا خانه و

(1) احوط اذن از حاکم شرع یا مأذون از قبل او است صدر دام ظلّه  
العالی (2) اگر علم بزباده بر خمس ندارد صدر دام ظلّه العالی. (3)  
اگر از روی حقیقت باشد بسیار مشکل است صدر دام ظلّه. (4)  
معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی. (5) معلوم نیست صدر دام ظلّه.

[ 210 ]

پائین خانه مگر آنکه هر یک بسر خود خانه باشد وآنچه در آن خانه  
ثابت باشد داخلست خواه از اجزای آنخانه باشد چون سقف ودرهای  
نشانیده وحلقها وآنچه بدان در را بندند وخواه از اجزای خانه باشد  
لیکن بواسطه آسانی ساخته باشند چون نردبانی که در جائی  
نشانیده باشند بنوعی که نتوان او را از جائی بجائی دیگر نقل نمودن  
ودر جهای چوب که ثابت ساخته باشند ومیخهائی که در آن کوفته  
باشند اما دست آسیا و خمها وطرغارها وچوبهای کازری که نشانیده  
باشند وگنجهای مدفون وسنگهای پنهان وفرش خانه وچارو ورفها که  
بر میخهای کوفته گذاشته باشند وریشمان و دلو خورد و قفل داخل  
نیست قسم چهارم قریه ودهکده پس اگر بیع باین هر دو واقع شود  
عمارت وساحتیهائی که احاطه آنجاها کرده باشد وراهها در آن داخل

است و آیا درختهایی که در میان آن باشد داخلست یا نه در آن میانه مجتهدین خلافت اقرب آنست که داخل نیست و همچنین مزرعه‌های حوالی قریه داخل آن نیست مگر با قرینه که دلالت بر داخل بودن آن کند قسم پنجم درخت و داخل است در آن شاخها و برگهای تر و آیا شاخ و برگ خشک و برگ درخت توت در آن داخل است یا نه میانه مجتهدین خلافت اما میوه درخت داخل نیست و اگر درخت را مشتری بکند حق بایع ساقط میشود و میوه درخت خرما که در آنرا در ماده نشانیده باشد داخل نیست مگر آنکه مشتری شرط کرده باشد و مشتری در اینصورت لازمست که بگذارد که میوه برسد اگر ضرر بدرخت نرساند و اجرت آنزمان را نگیرد که از بایع طلب کند و اگر گذاشتن میوه تارسیدن بدرخت ضرر رسد مشتری میتواند قطع آن کرد و در ارش خلافت قسم ششم خریدن غلام و در آن داخل نیست مالی که مولی تملیک او کرده باشد بنا بر آن قولی که گفته اند که غلام مالک چیزی نمیشود مگر آنکه شرط کند بشرط آنکه ربا نشود و جامه‌هایی که پوشیده باشد آیا داخلست یا نه میانه مجتهدین خلافت اقرب اینست که آنچه در عرف ( 1 ) حکم بآن کند داخل است فصل پنجم در بیان اقسام خیار بدانکه اصل بیع کردن لزوم است مگر در شانزده موضع که رد کردن جایز است اول خیار مجلس و آن مخصوص به بیع کردنست و هر یک از بایع و مشتری را اختیار فسخ میرسد اگر در مجلس باشند بچهار شرط اول آنکه در

(1) اولی واگذار نمودن بعرفست در تمام شش قسم و آن با زمان و اشخاص و اوقات و غیر آن مختلف میشود خصوص درخت خرما مؤثر ظاهراً دلیل بخصوص دارد صدر دام ظله

[ 211 ]

عقد بیع شرط سقوط خیار مجلس نکرده باشند چه اگر سقوط آن کرده باشند اختیار فسخ ندارند دوم آنکه بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست سیم آنکه هر یک از فروشنده و خریدنده از یکدیگر با اختیار متفرق نشده باشند چه اگر با اختیار متفرق شده باشند خیار مجلس نیست اما اگر باکراه ایشان را از یکدیگر متفرق سازند ساقط نمیشود و اگر یکی از ایشان بمیرد آیا حکم جدا شدن دارد یا نه مجتهدین را در این خلافت و اگر یکی از ایشان دیوانه شود خیار ساقط نمیشود بلکه ولی ایشانرا با صرفه و غبطه اختیار فسخ هست چهارم آنکه چیزی که خرید و فروخت بر آن واقع

میشود یکی از آن یازده کس نباشد که بر مشتری آزاد میشود چه اگر یکی از آن یازده کس باشد اختیار فسخ ندارد و خریدن غلام نفس خود را بمذهب بعضی از مجتهدین که جایز داشته اند اختیار فسخ ندارد و همچنین بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر پدر طفل چیزی از مال خود بجهت فرزند صغیر خود بخرد خيار مجلس ندارد دوم خيار حيوان یعنی مشتری حیوانرا اختیار فسخ هست از وقت بیع تا سه روز و بعضی از مجتهدین برآنند که با بیع نیز مخیر است در این سه روز اگر قیمت حیوان نیز حیوان باشد بدو شرط اول آنکه در عقد بیع شرط سقوط آن نکرده باشد چه با شرط سقوط ساقط میشود دوم آنکه تصرف در حیوان نکرده باشد باجاره و هبه و غیر آن چه با تصرف حیوان خيار ساقط است و اگر عیبی در این سه روز خيار حیوان را حادث شود از غیر جهة مشتری مجتهدین را در این سه قولست اصح آن است که مشتری مخیر است در فسخ یا نگاهداشتن آن حیوان که عیب دارد یا گرفتن تفاوت میانه صحیح و معیوب بودن آن و اگر در این سه روز بی آنکه تقصیر کند تلف شود از مال با بیع است سیم خيار شرط و این خيار در جمیع عقود جاریست سوای عقد نکاح و در وقف و ابرا و در طلاق نیز جاری نیست و شروط خيار شرط در بیع پنجست اول آنکه شرطی نباشد که منافی بیع باشد چون شرط آنکه نفروشد (1) دوم آنکه منافی شرع (2) نباشد چون شرط آنکه آزاد نکند یا وطنی نکند یا اگر کسی آنرا بدزد عوض آنرا با بیع بدهد سیم آنکه مضبوط باشد پس اگر شرط مجهول کند چون آمدن حاجیان از حج باطل است چهارم آنکه شرط را در عقد بیع کرده باشد چه اگر در عقد بیع نکرده باشد اختیار فسخ

(1) شرط نفروختن در مقدار از زمان معین مانعی ندارد صدر دام ظلّه العالی. (2) منافی شرع بودن بشرط آنکه او را وطنی نکند معلوم نیست و در پنجم تفصیلی است که در حاشیه مجال ذکر آن نیست صدر دام ظلّه العالی.

[ 212 ]

ندارد پنجم آنکه تصرف در متاع نکرده باشد چه با تصرف چون دخول کردن خيار شرط ساقط میشود و همچنین اگر آن متاع تلف شود نیز خيار شرط ساقط میشود آنگاه اگر مثل داشته باشد طلب مثل یا قیمت میکند و این خيار شرط در بیع بحسب رای هر یک از با یع و

مشتریست پس اگر هر یک از ایشان جهت خود یا اجنبی شرطی کند جایز است و اگر در وقت فروختن شرط سکنی یکساله یا دو ساله کند جایز است و خیار شرط بطریق میراث بورثه منتقل میشود تتمه تکلیفات نسبت بقبول شرط وتعلیق بر شرط چهار است اول آنکه قابل هیچکدام نیست چون ایمان بخدا وائمه علیهم السلام و به واجبات قطعیه وبتحریم محرمات قطعیه دوم آنکه قابل شرط وتعلیق بر شرط هست چون آزاد کردن غلام و شرط نمودن که مبلغی بدهد ومدبر ساختن او ونذر کردن چون اعتکاف داشتن در مسجد چه آن قابل تعلیق است بنذر وشبه آن وقابل شرط هست که هر وقت که خواهد در آن رجوع کند سیم آنکه قابل شرط هست وقابل تعلیق نیست چون بیع کردن و صلح نمودن واجاره گرفتن ورهن دادن چه انتقال بعد از رضای ایشانست ورضا نیست مگر با حزم ودر صورت تعلیق حزم نیست چهارم آنکه قابل تعلیق باشد وقابل شرط نباشد چون نماز وروزه یا نذر یا یمین موضع چهارم خیار تاخیر وآنچنانست که بایع چیزی را که بفروشد تمام آن متاع یا بعض آنرا تسلیم مشتری نکند ومشتری نیز همه قیمت آن یا بعض آنرا ببایع بدهد یا آنکه شرط وعده نکرده باشد تا سه روز بایع صبر میکند وبعد از سه روز مخیر است در فسخ وامضی موضع پنجم خیار چیزهائیکه در آن روز تا شب ضایع شود یا قیمت آن ناقص گردد پس اگر کسی اینچنین چیزها را بفروشد تا شب صبر میکند اگر مشتری قیمت آنرا بیاورد مالک میشود واگر نیاورد بایع مخیر است در فسخ واگر مشتری بعض از قیمت آنرا نقد قرار داده باشد و بعضی را نسیه ونقد را ندهد آیا بایع مخیر است در فسخ یا نه مجتهدین را در این دو قول است اقرب آنست که اختیار ندارد وهمچنین خلافت در آنکه آنچه بوعده قرار داده باشد ودر وعده ندهد موضع ششم خیار رویت وآنچنانست که شخصی متاعی را بی آنکه بیند بوصف بخرد پس اگر بعد از دیدن بخلاف آن صفت باشد مخیر است در فسخ ونگاهداشتن آن واگر بعضی را دیده باشد وباقی را بوصف

[ 213 ]

خریده باشد آنگاه بر خلاف صفت واقع شود تمام را رد میتواند کرد نه آنکه بعضی را نگاه دارد وبعضی را رد کند موضع هفتم خیار غبن وآن چنانست که هر گاه شخصی متاعی را بخرد یا بفروشد بعد از آن ظاهر شود که در وقت عقد آنمتاع زیاده از آن یا کمتر از آن قیمت داشته آنکسی که مغبونست مخیر است در فسخ بسه شرط اول آنکه تصرفیکه مانع رد باشد در آنمتاع ( 1 ) نکرده باشد چون فروختن مشتری وتلف شدن در دست او وبعضی از مجتهدین گفته اند که در

اینصورت نیز بایع را میرسد که فسخ کند و الزام مشتری نماید بر رد کردن قیمت متاع یا مثل آنمتاع و بعضی از مجتهدین گفته اند که بایع را در اینصورت میرسد که آنمتاعی را که مشتری فروخته از آن شخصی که خریده بگیرد دوم آنکه در وقت خرید و فروخت عالم بقیمت آن نباشد چه اگر در آنوقت عالم باشد اختیار فسخ ندارد سیم آنکه زیادتی و نقصان فاحش باشد بحسب عرف و عادت پس اگر اندک زیادتی و نقصان باشد که در عرف آنرا زیاده و نقصان نگویند اختیار فسخ نیست موضع هشتم خیار عیب و آن ثابت است در هر چیزی که از خلقت اصلی زیاده یا کم باشد و آن بر بیست و هشت قسمست اول دیوانه بودن غلام و کنیز دوم برص داشتن سیم مجذوم بودن چهارم قرن داشتن یعنی در فرج کنیز چیزی باشد که مانع از دخول کردن باشد پنجم بر آمدن پشت یا سینه غلام و کنیز ششم گریختن ایشان بعادت نه آنکه از روی ترس جانی پنهان شوند چه بان گریختن رد نمیتواند کرد هفتم خنثی بودن هشتم خصی بودن و اگر چه قیمت بدان زیاده شود نهم لنگ بودن دهم کور یا احوال بودن یا علت سبل در چشم داشتن یازدهم کربودن دوازدهم کافر بودن غلام و کنیز هر گاه مشتری شرط اسلام کرده باشد بر قول بعضی ( 2 ) از مجتهدین سیزدهم نبودن موی بر پشت زهار غلام ( 3 ) چهاردهم مستحق بودن حد یا تعزیری که سبب هلاک شود یا مستحق قتل یا بریدن عضوی باشد پانزدهم موی در سر نداشتن کنیز شانزدهم خون حیض ندیدن کنیز جوان را بقول بعضی هفدهم بودن ثفل و درد زیاده بر عادت در روغن و زیت هجدهم حامله بودن کنیز نوزدهم بیمار بودن اگر چه تب یكروز باشد ( 4 ) بیستم گنبدیدن دهن بر قول بعضی از مجتهدین بیست و یکم زنا کار بودن غلام و کنیز بر قول بعضی از مجتهدین بیست و دوم

( 1 ) پیش از ظاهر شدن عین و احوط تصالح و تراضی است صدر دام ظلّه العالی. ( 2 ) موارد از جهت عیب است والا ردا از جهت تخلف شرط ظاهرا مانعی ندارد صدر دام ظلّه. ( 3 ) ظاهرا تفاوتی میان غلام و کنیز نیست صدر دام ظلّه. ( 4 ) بنابر مشهور صدر دام ظلّه.

بول کردن غلام وکنیز بزرگ در جامه خواب بر قول بعضی از مجتهدین بیست و سیم دزدی و خیانت کردن غلام وکنیز بشرط آنکه تمیز داشته باشند نه آنکه طفل باشند بیست و چهارم احمق بودن ظاهری بیست و پنجم شراب خوار ( 1 ) بودن بیست و ششم آنکه متاعی که خریده نجس باشد واگر چه قابل پاک ساختن بود نقصان بهم رسد بیست و هفتم بی ختنه بودن غلام بر قول بعضی از مجتهدین بشرط آنکه مشتری نداند که او را ختنه نکرده اند بیست و هشتم بی قوت بودن دست راست غلام یا قوت داشتن دست چپ او پس مشتری هر گاه عالم باین عیوب شود اختیار فسخ دارد بچهار شرط اول آنکه تصرف در آن متاع نکرده باشد چه با تصرف رد نمیتواند کرد اما ارش که تفاوت میانه قیمت بی عیبی و عیب دار بیست میگیرد دویم آنکه عیب پیش از بیع کردن باشد سوای چهار عیب اول که آن چهار عیب از وقت عیب تا یکسال اگر بهم رسد مشتری فسخ آن میتواند کرد هر گاه تصرف در آن نکرده باشد سیم آنکه مشتری پیش از بیع کردن عالم بعیب نباشد چه اگر عالم باشد رد نمیتواند کرد وارش نیز نمیتواند گرفت چهارم آنکه در وقت بیع کردن خیار عیب را ساقط نکرده باشد خواه بتفصیل و خواه باجمال چه اگر ساقط کرده باشد رد نمیتواند کرد وگرفتن ارش در چهار موضع ثابت میشود اول آنکه هر گاه مشتری تصرف کرده باشد در متاع عیناک چنانچه گذشت دوم آنکه هر گاه مشتری کسی را بخرد که بر او آزاد شود در اینصورت نیز رد نمیتواند کرد وارش نمیتواند گرفت سیم آنکه در صورتی که مشتری اختیار فسخ داشته باشد و فسخ نکند ارش میگیرد چهارم آنکه هر گاه متاع در دست مشتری عیب بهم رسانیده باشد و بایع شرط کرده باشد که هر گاه عیناک شود ارش بدهد نهم خیار تدلیس و آن چنانست که شخصی کنیزی را مثلا فروخته باشد بشرط آنکه سرخ روی و جعد موی باشد و روی او را بسرخاب سرخ کرده باشد و موی دیگری را بموی او وصل نموده باشد پس در اینصورت اگر مشتری عالم بان نبوده باشد و بعد از آن عالم شود اختیار دارد که فسخ کند وهمچنین هر گاه کسی گوسفندی که چند روز شیر او را ندوشیده باشد بفروشد بشرط آنکه شیر او مقدار معینی باشد و بعد

(1) علی اطلاقه معلوم نیست صدر دام ظلّه

از آن ظاهر شود که شیر او کمتر از آن بوده در اینصورت نیز مشتری مخیر است در فسخ بشرطی که کمتر از سه روز شیر او کم شود والا اختیار فسخ ندارد ( 1 ) واگر شیر آن گوسفندی که او را سه روز ندوشیده باشد کم نشود و همان عادت او شود آیا مشتری اختیار فسخ آن دارد یا نه میانه مجتهدین خلافت اقراب آنست که اختیار فسخ ندارد و آیا این حکم در غیر گوسفند میروود یا بنا بر آنکه در حدیث گوسفند واقع شده مخصوص گوسفند است میانه مجتهدین خلافت اقراب آنست که در غیر گوسفند نیز میروود (2) و همچنین آب قنات یا آسیا را بند کردن که در نظر مشتری بسیار نماید و بعد از آن ظاهر شود که آب آن کم بوده اختیار فسخ دارد و در خیار تدلیس هر گاه فسخ نکند و راضی بنگاه داشتن شود ارش نمیگیرد مگر در شرط بکارت چه هر گاه شرط کرده باشد که کنیز بکر باشد و بعد از آن ظاهر شود که بکارت نداشته در اینصورت بنا بر قول مشهور ارش میگیرد و در فسخ حضور حاکم شرع و بایع شرط نیست دهم خیار اشتراط و آن چنانست که متاعی را که بشرطی میفروشد شرط در آن سالم نباشد پس با عدم آن شرط با اشتراط آن اختیار فسخ هست و چون فروختن بشرط آنکه هر گاه در موعد معینی رد ثمن نماید مسلط بر فسخ بیع باشد یازدهم خیار شرکت و آن چنانست که متاعی را که بکسی میفروشد ممزوج سازد بمثل آن بچینیتی که از یکدیگر جدا نتوان کرد چه در اینصورت مشتری اختیار فسخ و شرکت هر دو دارد دوازدهم خیار دشواری تسلیم کردن چه هر گاه بایع متاعی را بگمان آنکه میتواند تسلیم کردن بفروشد بعد از آن دشوار شود برو تسلیم آن چون فروختن کیوتری که از عادت او این باشد که هر روز باز آید مشتری مخیر است میانه فسخ و طلب مثل یا قیمت آن سیزدهم خیار رد کردن بعضی از متاع و آنچه چنانست که کسی دو غلام را مثلا بیکدفعه خرد آنگاه ظاهر شود که یکی از آنها ملک دیگری بوده مشتری مخیر است میانه فسخ بیع هر دو غلام یا نگاهداشتن یک غلام را بحصه او از قیمت و طلب کردن قیمت دیگر را از بایع چهاردهم خیار تغلیس و آن چنانست که شخصی متاعی را بمفلسی بفروشد و بعد از آن حاکم شرع او را از مالش منع کند جهت قیمت کردن مال او بر قرض خواهان چه در اینصورت صاحب متاع مخیر است در فسخ کردن بیع و گرفتن متاع خود و میانه امضا و شریک بودن

(1) محتاج بمراجعه است صدر دام ظلّه ( 2 ) پس گوسفند واقع در حدیث من باب المثال خواهد بود صدر دام ظلّه



باقرض خواهان در مال آن مفلس پانزدهم خیار تلف شدن ( 1 )

و غصب کردن چه اگر متاعی که بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از قبض در مدت خیار تلف شود بسببی از جانب بایع یا اجنبی مشتری مخیر است در فسخ بیع و همچنین اگر متاعی را که بایع فروخته پیش از قبض مشتری غصب کنند و رد آن ممکن نباشد مشتری مخیر است در فسخ آن و آیا اجرت مدت غصب را مشتری از بایع میگیرد یا نه در این خلافت و اگر بایع در تسلیم تأخیر کند اجرت مدت تأخیر بر او لازمست شانزدهم خیار اجاره و آن چنانست که هر گاه مشتری جاهل باشد از آنکه زمینی که بایع باو فروخته در اجاره دیگری بوده چه در اینصورت اختیار فسخ دارد و همچنین هر گاه جاهل باشد از آنکه سنگهایی که در زمین مدفون باشد از بایع ( 2 ) است مخیر است در فسخ آن و اجتماع اقسام خیار از خواص این کتابست خاتمه در بیان احکام بعد از بیع بدانکه بایع را بعد از بیع کردن و قیمت گرفتن تسلیم مبیع بمشتری لازمست هر گاه آنچه قابل نقل و تحویل باشد اما آنچیزی که قابل نقل و تحویل نباشد چون زمین و عمارت و باغ و درخت تخلیه است یعنی خالی کردن و دست از تصرفات آن بازداشتن بانکه رخت خود از آنجا بیرون بردن و اگر در زمین زراعت رسته باشد چیدن و در آنچه قابل نقل باشد اگر قابل کیل و وزنست کیل و وزن کردن و اگر حیوانست نقل کردن و در غیر اینها بدست گرفتن و آنچه بعد از بیع و پیش از قبض زیادتی در متاع بهمرسد مال مشتریست و جایز است که بایع در بیع استثنا کند آنچه خواهد و اگر مبیع حیوان باشد و استثنای کله و پوست آن کند در آن مجتهدین را پنج قولست اول آنکه بیع صحیح است دوم آنکه باطلست سیم آنکه حیوان را توان ذبح نمود صحیح است و الا باطل چهارم آنکه اگر حیوانی باشد که ذبح آن نتوان کرد شریکست در قیمت کله و پوست آن پنجم آنکه مطلقا نسبت بکله و پوست در آن شریکست و اصح اقوال قول دوم ( 3 ) است و اجرت کیل و وزن کننده و شمرنده متاع و فروشنده آن بر بایع است و اجرت نقد کننده قیمت و وزن کننده آن و خرنده متاع و نقل کننده آن بر مشتریست بشرط آنکه بی رضای ایشان نیامده باشند بلکه بایع و مشتری ایشانرا آورده باشند و دلال امین است اگر متاع در دست او بی تعدی و تقصیری فوت شود ضامن نیست

(1) مسائل مذکوره در این موضع محتاج بشرح و تفصیل است صدر دام ظلّه (2) شاید مراد این است که جاهد بود بعد از بیع معلوم شد که از بایع نیست صدر دام ظلّه (3) معلوم نیست صدر دام ظلّه

[ 217 ]

واگر میانه مالک و دلال اختلاف واقع شود در تقصیر نکردن در قیمت متاع یا تقصیر کردن قول قول دلال است با قسم مطلب دوم در بیان رهن کردن یعنی گرو کردن و در آن دو فصل است فصل اول در شروط گرو کردن بدانکه گرو گذاشتن کسی که بر ذمت او دینی باشد جهت اعتماد مشروعست خواه در سفر و خواه در حضر و آنچه در آیه کریمه واقع شده که در سفر جایز است بنابر غالبست چه بیشتر اوقات در سفر کسی بهم نمیرسد که تمسک بنویسد اکتفا بگرو میکنند و این رهن عقدیست لازم از طرف کسی که گرو میکند باینمعنی که دیگر نمیتواند تصرف در آن گرو کردن و آنرا از گرو گیرنده گرفتن تا وقتی که دین او را ادا کند و در آن نه شرطست اول آنکه گرو کننده بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد پس گرو کردن طفل و دیوانه و کسی که او را باکراه بر آن دارند (1) و اذن دهد و مست و بیهوش و مغلسی که حاکم

شرع او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست اما ولی طفل میتواند که با مصلحت طفل مال او را گرو کند جهت دینی که بواسطه مصلحت طفل گرفته باشد یا جهت او گرو بکیرد دوم ایجاب چون راهنتک هذا علی الدین الفلانی یعنی گرو کردم این عین را پیش تو جهت فلان دین سیم قبول چون قبلت و آنچه دلالت کند بر آن و میباید که قبول بعد از ایجاب بیفاصله واقع شود چهارم آنکه ایجاب و قبول را بلفظ بگویند با قدرت و با عاجز بودن مثل لنگ اشارت و کتابت نیز جایز است و بغير عربی و بغير صیغه ماضی نیز جایز است پنجم قبض کردن گرو و در قبض کردن اذن گرو کننده شرطست پس اگر پیش از قبض گرو کننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن قبض نماید گرو باطل میشود و بعضی از مجتهدین قبض را شرط نمیدانند و استدامت قبض شرط نیست پس اگر بعد از قبض گرو کننده در آن تصرف کند گرو باطل نمیشود ششم حاضر بودن گرو گیرنده در قبض پس اگر در غیبت او گرو کنند یا آنکه گرو گیرنده یا وکیل او حاضر نشود و قبض نکند صحیح نیست هفتم آنکه گرو عینی باشد که ممکن باشد قبض آن و صحیح باشد مالک شدن آن و جایز باشد فروختن آن پس گرو کردن دین و منفعت چون سکنی خانه و خدمت غلام و گرو کردن ملک غیر بی اذن صاحبش و گرو کردن شراب و خوک و اگر چه جهود باشد و نزد مسلمانی گرو کند و پیش جهودی دیگر بگذارد صحیح نیست

اما اگر شیره انگور را گرو کند صحیح است ولیکن در وقتی که شراب شود از گرو بیرون می رود و چون سرکه شود باز گرو میشود و اگر در حالتی که شراب شود و صاحبش آنرا بریزد و شخصی که بنزد او گرو است آنرا جمع کند آیا مالک آن میشود بعد از آنکه سرکه شود یا همان ملک کسی است که گرو کرده در این مجتهدین را دو قولست اصح آنست (1) که اگر بقصد سرکه شدن جمع نموده باشد مالک آن میشود و اگر بقصد شراب بودن جمع کرده مالک آن نمیشود و همچنین صحیح نیست گرو کردن مصحف و بنده مسلمان نزد کافر و بعضی آنرا جایز دانسته اند و گفته اند واجبست که در اینصورت بمسلمانان بسپارند و گرو کردن کتب فقه و حدیث نزد یهودی مکروهست و همچنین مکروهست گرو کردن کنیز خوبروی نزد فاسق مگر آنکه محرم او باشد و میانه مجتهدین خلافت در آنکه گرو کردن چیزی که قبض آن نتوان کرد چون مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته آیا جایز است یا نه و همچنین خلافت میان مجتهدین در گرو کردن کنیزی که از او فرزند داشته باشد اصح آنست که گرو میتواند کرد بواسطه قیمت دادن او و گرو کردن مکاتب و مدبر صحیح است و گرو کردن زمین وقف و زمین خراجدار جایز است هشتم آنکه گرو جهت دینی باشد که در ذمه ثابت باشد پس جایز نیست گرو کردن برای دینی که در ذمت ثابت نباشد چون گرو کردن جهت دینی که خواهد گرفت و بجهت جنایتی که بر شخصی بکند و برای اجرت کسی که او را گرفته باشد که بنده گریخته او را از شهر بر گرداند پیش از بر گردانیدن او و در گرو کردن غلام جهت مال کتابت میانه مجتهدین خلافت اقوی آنست که جایز است نهم آنکه گرو جهت دینی باشد که استیفای آن دین از گرو ممکن باشد پس گرو کردن بر اجاره متعلقه بدن شخصی معین چون خدمت او صحیح نیست چه اگر او بگریزد نمیتواند که گرو را بفروشد و شخصی دیگر را جهت آن عمل اجاره کند فصل دوم در احکام گرو کردن بدانکه عقد رهن قابل شرطست پس هر شرطی که منافی آن نباشد جایز است چون شرط کردن آنکه گرو در دست عادل باشد با آنکه گرو گیرنده وکیل باشد در فروختن گرو در وعده در اینصورت گرو کننده او را از وکالت

نمی‌تواند عزل کرد اما اگر گرو کننده بمیرد گرو باطل می‌شود و اگر گرو گیرنده بمیرد گرو او باطل نمی‌شود بلکه بورثه او منتقل می‌شود و اگر

(1) معلوم نیست صدر دام ظله

[ 219 ]

در گرو کردن شرطی کند که جایز نباشد چون شرط آنکه منافع گرو از گرو گیرنده باشد صحیح نیست ( 2 ) و اگر شرط کند که منافع گرو نیز گرو باشد صحیح است و بعد از آنکه گرو کننده چیز را گرو کند دیگر او را تصرفی که منافی دین گرو گیرنده باشد صحیح نیست چون فروختن و هبه نمودن آن و دخول کردن بآن مگر باذن گرو گیرنده و همچنین گرو گیرنده را تصرف در آن صحیح نیست مگر باذن گرو کننده و وعده در گرو کردن شرط نیست اما اگر شرط کند لازمست و اگر بعد از وعده گرو کننده از دادن دین امتناع نماید پس اگر گرو گیرنده وکیل در فروختن باشد میتواند که گرو را بفروشد و دین خود را بردارد و زیادتی را باز دهد و اگر وکیل نباشد بی رخصت او نمیتواند فروخت و اگر غایب باشد یا رخصت ندهد حاکم شرع آنرا بفروشد و دین او را بدهد و اگر گرو کننده گرو گیرنده را اجازت دهد که گرو را پیش از وعده بفروشد جایز نیست او را تصرف کردن در قیمت آن تا هنگام رسیدن وعده و اگر چیزی را گرو کند که بسیار نماند جایز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد و بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که فروختن آن صحیح است و قیمت آن داخل گرو است و گرو در دست گرو گیرنده امانت است پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول اوست در عدم تقصیر با قسم و قول قول گرو کننده است در قیمت گرو و مقدار دین و اگر گرو تلف شود و گرو کننده چیزی دیگر بدهد محتاج بصیغه دیگر نیست و اگر دو متاع را جهت دو دین گرو کند هر گاه یکی از آنها را بدهد هر دو را جهت یک دین نمیتواند نگاهداشت و همچنین اگر دو دین باشد یکی با گرو و دیگری بی گرو پس هر گاه دین با گرو را ادا نماید نمیتواند گرو را جهت دین بی گرو نگاهداشت و هر گاه گرو کننده دین او را بدهد گرو بدهد گرو گیرنده را نمیرسد که گرو را به فروشد و گرو گیرنده را نمیرسد که گرو کننده را تکلیف کند بآنکه دین او را از غیر گرو بدهد و اگر چه قادر بر آن باشد و گرو گیرنده را حاضر گردانیدن گرو لازم نیست پیش از گرفتن مال خود و اگر چه در مجلس حاکم باشد و آنچه خرج حاضر ساختن گرو شود بعد از دادن دین از مال گرو کننده است

واگر گرو حیوانی باشد بیمار خرج او بگرو کننده تعلق دارد ونفقه ء آن بروسست ودر بعضی احادیث واقع

(1) علی اطلاقه معلوم نیست صدر دام ظلّه

[ 220 ]

شده که اگر قابل آن باشد که برو سوار شوند یا شیر داشته باشد که بخورند جایز است که سوار شوند و شیر خورنده نفقه او را بدهد و قول اصح آنست که تصرف در آن بی اذن گرو کننده جایز نیست ونفقه بر اوست واگر گرو گیرنده نفقه کند از گرو کننده بستاند ( 1 )

مطلب سیم در شفعه گرفتن وآن چنانست که دو شخص ملکی بمشاع داشته باشند یکی از ایشان پیش از دیگری مالک شده باشد هر گاه آن شخص دیگر حصه خود را بفروشد شریک سابق آن حصه را مستحق میشود و آنچه دیگری قیمت آن میدهد همان قیمت او میدهد بسیزده شرط شرط اول آنکه آنچه را که شریک فروخته باشد قابل نقل نباشد بحسب عادت زیرا که در آنچه قابل نقل وتحویل است شفعه نیست وبعضی از مجتهدین گفته اند که شفعه در حیوان نیز هست وهر گاه زمین را بفروشند درخت خانه رد ولاب به تبعیت در آن شفعه میرود شرط دوم آنکه قابل قسمت باشد پس آنچه قابل قسمت نباشد چون حمام کوچک و دکانچهای کوچک ونهرو راه تنک شفعه ندارد شرط سیم آنکه آنچه را قسمت نکرده باشند چه هر گاه قسمت کرده باشند شفعه ندارد مگر آنکه در نهرو راه شریک باشند چه در اینصورت با قسمت نیز شفعه دارد هر گاه هر دو را باهم بفروشند اما اگر زمین را بی نهرو راه بفروشند در اینصورت نیز شفعه ندارد شرط چهارم آنکه زیاده از دو شریک نباشند وبعضی از مجتهدین برآنند که در غیر حیوان زیاده از دو شریکرا شفعه میرسد اما در حیوان زیاده از دو شریک را شفعه نمیرسد شرط پنجم آنکه حصه شریک بخردن و فروختن منتقل شود بدیگری چه اگر بغیر خرید و فروخت چون میراث یا هبه یا صلح منتقل شود شریک دیگر را شفعه نمیرسد وبعضی از مجتهدین گفته اند که هبه معوضه شفعه دارد شرط ششم آنکه کسی که شفعه میطلبد جهود یا مرتد نباشد ومشتری مسلمان باشد پس هر گاه مشتری مسلمان باشد و شریک جهود یا مرتد باشد شفعه نمیرسد واگر مشتری کافر باشد وکسی که شفعه می خواهد مرتد باشد آیا او را شفعه میرسد یا نه میانه مجتهدین خلافت وهمچنین میانه مجتهدین

خلافست در آنکه اگر بعد از عقد بیع شریک مرتد شود او را شفعه میرسد یا نه شرط هفتم آنکه حصه شریکی که شفعه میطلبد وقف نباشد چه هر گاه وقف

(1) با قصد رجوع واذن کر و دهنده اگر ممکن بوده صدر دام ظلّه

[ 221 ]

باشد او را شفعه نمیرسد وسید مرتضی رضی الله عنه گفته که هر گاه آنکسی که وقف بر او شده یک کس بیش نباشد او را شفعه میرسد ودر صورتی که بیع وقف اولادی جایز است چنانچه در باب وقف گذشت وشریک او شفعه (1) میگیرد شرط هشتم آنکه یکی از دو شریک مقدم باشد در خریدن و فروختن چه هر گاه هر دو بیکدفعه خریده و فروخت باشند هیچکدام را شفعه نمیرسد شرط نهم آنکه آن شخصی که شفعه میطلبد میباید که عالم بقیمت آن باشد و عالم بقیمتی که شریک او آنرا فروخته است نیز باشد چه با جهالت هر دو او را شفعه گرفتن صحیح نیست (2) شرط دهم آنکه قادر باشد بر قیمت دادن وگرفتن آن پس اگر قادر نباشد یا قادر باشد و قیمت ندهد شفعه ساقط است اما اگر گوید که قیمت آنرا حاضر ندارم و غایبست صبر کن تا حاضر سازم مهلتش دهد تا زمانی که حاضر سازد در آن زمان و سه روز دیگر مگر آنکه در مهلت ضرری بمشتری رسد چه در اینصورت شفعه ساقطست شرط یازدهم آنکه در دست مشتری پیش از آنکه شفعه بطلبد تلف نشده باشد چه اگر تلف شده باشد شفعه ساقطست شرط دوازدهم آنکه طلب شفعه فی الفور کند چه اگر عالم باشد بفروختن شریک و طلب شفعه نکند یا آنکه بعد از دانستن فروختن شریک حصه خود را نیز بفروشد شفعه در اینصورت ساقطست و اگر طالب شفعه غایب باشد یا طفل یا دیوانه یا بیمار یا بیهوش یا محبوس باشد شفعه ایشان ساقط نمیشود بلکه هر گاه عالم شوند میرسد ایشان را که شفعه بگیرند ولی طفل و دیوانه با صرفه و غبطه ایشان شفعه میگیرد شرط سیزدهم آنکه در وقت گرفتن آنچه بگوید که گرفتم این زمین را مثلا بشفعه چه اینقول بجای عقد بیع است و محتاج بعقد بیع جدید نیست و اگر مشتری در آنچه تصرف کرده باشد مثل آنکه آنرا فروخته باشد شریک را میرسد که آنرا باطل سازد و از آنکس بگیرد و آنچه از منافع بهم رسد پیش از آنکه شریک شفعه بطلبد مال مشتریست و شفعه ساقط نمیشود به

پشیمان شدن مشتری از خریدن یا رد کردن بایع بواسطه عیب وشفیع میتواند که آنرا بشریک رد کند جهت عیب یا جاهل بودن او بعیب اما اگر رد نکند تفاوت قیمت آنرا از بایع نمیتواند گرفت مگر آنکه مشتری آن تفاوت را از بایع گرفته باشد واگر میانه کسی که شفعه میخواهد ومیانه مشتری نزاع شود در انتقال او به بیع یا بمیراث

(1) احوط نگرفتن شفعه است در این صورت صدر دام ظلّه (2) معلوم نیست صدر دام ظلّه

[ 222 ]

یا بهبه پس اگر گواه نداشته باشد قول قول مشتریست بر نفی استحقاق شفعه وقول قول مشتریست در قیمت با قسم بر قول مشهور واگر هر دو گواه داشته باشند گواه مشتری مقدمست مطلب چهارم در بیان توابع بیع کردن ودر آن سه فصل است فصل اول در حکم جماعتی که حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد بسبب تعلق حق گیری بمال ایشان یا جهت حفظ مال ایشان از ضایع شدن وآنها ده قومند قوم اول طفلان چه ایشان از مال خود ممنوعند تا وقتیکه بالغ وصاحب رشد شوند وبالغ شدن در مردان بیکی از سه چیز است پانزده ساله شدن یا موی درشت بر پشت زهار ایشان بر آمدن یا محتمل شدن ودر زنان بدو چیز نه ساله شدن یا حیض دیدن وصاحب رشد وقتی که میشوند که ایشانرا آزمایش کنند باینکه به بینند که مال خود را در چیزهای صحیح صرف میکنند (1) یا نه قوم دوم دیوانگان وایشان از مال خود ممنوعند تا آنکه عاقل شوند وولی اطفال ودیوانگان پدر است وجد پدری هر چند بالا روند واگر هر دو جمع شوند هر دو در ولی بودن شریکند واگر ایشان نباشند که پدر یا جد او را وصی کرده باشد و هر گاه او نیز نایاب باشد حاکم شرع ولی است یا امینی که حاکم او را نصب نماید قوم سیم سفیهان چه ایشان نیز از مال خود ممنوعند تا آنکه سفاهت ایشان بر طرف شود واگر عقلی داشته باشند وبر طرف شده باشد ولی ایشان جماعت مذکوره اند واگر سفیه بالغ شده باشد ولی ایشان حاکم شرعست (2) وهر گاه سفاهت ظاهر شود از مال خویش ممنوعند خواه حاکم شرع ایشان را منع کرده باشد از مال ایشان و خواه نکرده باشد اما هر گاه سفاهت بر طرف شود تا حاکم شرع حکم نکند منع ایشان بر طرف (3) نمیشود وبعضی از

سنيان بر اين رفته اند كه هر گاه سفيه بيست و پنجساله شود ديگر در مال خود تصرف ميتواند كرد اگر چه سفيه باشد و بر سفيه هر گاه پيش از سفاهت حج واجب شود ميتواند كه حج واجب خود را بفعل آورد بشرط آنكه خرج راه حج را بديگري بسپارند و حج نيز ميتواند كرد هر گاه خرج سفر و حضر او برابر باشد و اگر خلاف كنند سوگند يا نذر خود را كفاره آن روزه گرفتن است قوم چهارم بيماراني كه در آن مرض فوت شوند چه ايشان از زياده بر سه يك مال خویش ممنوعند

- (1) معيار آنست كه عرفا بگويد سفيد است ورشيد نيست صدر دام
- ظله (2) احوط جمع است ميانه حاكم شرع و جماعت مذکورين صدر
- دام ظله (3) على الاحوط صدر دام ظله

[ 223 ]

باينمعنى كه اگر سى تومان داشته باشند و يكسى ببخشند ده تومان آن صحيح است و باقى باطل است (1) قوم پنجم جماعتى كه متاعى فروخته باشند چه ايشان از تصرف در قيمت آن متاع ممنوعند تا آنكه متاع را تسليم مشترى نمايند قوم ششم جماعتى كه متاعى خريده باشند و قيمت آن را نداده باشند چه ايشان نيز ممنوعند از تصرف در آن متاع تا قيمت آنرا ندهند قوم هفتم غلامانى كه آقاهائى با ايشان قرار کرده باشند كه مبلغى معين بدهند و آزاد شوند چه ايشان از آنچه پيدا کنند سواى نفقه و آنچه باقا ميدهند ممنوعند تا آنكه آنچه آقا بايشان قرار داده باشد بدهند قوم هشتم جماعتى كه از دين اسلام بر گردیده باشند و پدران ايشان كافر بوده باشند چه ايشان از مال خود ممنوعند تا آنكه مسلمان شوند قوم نهم جماعتى كه مال خود را جهت دينى پيش كسى گرو کرده باشد چه ايشان از تصرف در آنمال ممنوعند تا وقتى كه دين را بدهند قوم دهم مفلسانى كه مالهاى ايشان از قرضخواهان ناقص باشد چه ايشان از تصرف در مال خود سواى نفقه و جامه خود و اهل و عيال واجب النفقه خود ممنوعند بچهار شرط اول آنكه قرض قرضخواهان پيش حاكم شرع ثابت شده باشد دوم آنكه وعده قروض ايشان رسیده باشد سيم آنكه اموال ايشان از قرض قرضخواهان ناقص باشد چهارم آنكه قرضخواهان از حاكم التماس كنند كه ايشانرا از مالشان منع كند چه بعد از اين چهار شرط حاكم شرع جميع اموال ايشان را قيمت مينمايد و بر قرضخواهان فراخور قرض ايشان قسمت ميكند



باینطریق که مفلسان وقرضخواهان را حاضر می سازد وقرض خواهانی که گروی داشته باشند گرو را بفروشد وبعوض قرض او میدهند وقرضخواهان دیگر را در آن دخلی نیست وصاحبان متاعی را که متاع ایشان موجود باشد مخیر می سازد ایشانرا که اختیار متاع خود کنند یا آنکه با قرضخواهان شریک باشند بعد از آن جماعتی را که مفلس بر ایشان جنایتی کرده باشد حق ایشان را بدهد آنگاه حیواناتی که محتاج بنفقه باشند اول بفروشد وبنده پس از آن متاع وقماش ومنقولات را بفروشد آنگاه زمین را بفروشد وخدمتکاران مفلس وخانه او را نمیتوان فروخت هر گاه محتاج بآنها باشد وایا بعد از فروختن چیزهای مفلس وقرض خواهان او دادن منعی که حاکم شرع او را کرده زایل میشود یا محتاجست بحکم حاکم میانه مجتهدین خلافت

(1) احوط تصالح است و تراضی است صدر دام ظله

[ 224 ]

واقرب آنست که بمجرد قسمت منع بر طرف میشود وقرض خواهان را نمیرسد که بعد از آنکه آنچه داشته ازو گرفته باشند او را تکلیف نمایند که برای ایشان کار کند واگر چه صاحب ( 1 ) کسب باشد یا آنکه اگر کسی چیزی باو ببخشد تکلیفش نمایند که قبول کند یا جهت ایشان قرض نماید وهمچنین تکلیف نمیتوان کرد زنان را بشوهر کردن بواسطه گرفتن مهر از ایشان وجایز نیست حبس کردن او بعد از قسمت کردن اموال بلکه واجبست که او را مهلت دهند تا آنکه حق سبحانه وتعالی او را مستغنی کرداند فصل دوم در ضامن شدن وان بر سه قسمست اول متعهد شدن که بر ذمه شخصی باشد و شروط آن هفت است اول ایجاب چون ضمانت عنه یعنی ضامن شدم از فلان شخص بر آنچه در ذمه اوست وآنچه صریحا دلالت بر آن کند وبا قدرت تلفظ کتابت و اشارت کافی نیست اما از اخرس اشارت وکتابت کافیست دوم قبول کسی که او را ضامن میسازد وبعضی از مجتهدین گفته اند که رضای او کافیست اگر چه بلفظ نگوید اما رضای کسی که از جانب او ضامن میشود دخل ندارد ولیکن اگر بی رضای او ضامن شود مالی که میدهد رجوع باو نمیتواند کرد اما اگر برضای او ضامن شود رجوع میکند واگر کسی که بواسطه مال او ضامن شده چیزی بضامن ببخشد ضامن نمی تواند از آنکس که جهت او ضامن شده بگیرد وفوریت قبول شرط

نیست سیم آنکه ضامن بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشد پس ضامن طفل و دیوانه و سفیه و مغمی علیه و مست و بیهوش و خفته صحیح نیست چهارم آنکه ضامن آزاد باشد چه ضامنیت بنده بی اذن مولی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که صحیحست و بعد از آزادی میدهد و با اذن مولی ضامن او صحیح است و تعلق بذمت بنده میگیرد نه بمال مولی و بعضی از مجتهدین گفته اند که تعلق بمال مولی میگیرد پنجم آنکه ضامن مالدار باشد یا آنکه کسی که جهت مال او ضامن میشود در وقت ضامن شدن عالم بمفلسی او باشد اما استمرار مالداری ضامن شرط نیست پس اگر در اثنای ضامن شدن مال او تلف شود ضامن باطل نمیشود ششم آنکه ضامن را معلق بشرطی نسازد چه اگر معلق بشرط سازد صحیح نیست اما اگر ضامن را معلق بشرطی نسازد لیکن دادن مال را معلق بر شرط سازد صحیح است هفتم آنکه مالی که ضامن متعهد آن میشود میباید که در ذمه آنکسی که از او ضامن میشود ثابت باشد پس اگر

(1) مشکل است پس ترک احتیاط ننمایند صدر دام ظله

[ 225 ]

در ذمه او ثابت نباشد ضامن صحیح نیست چون ضامن مال جعاله پیش از فعل و ضامن مال کتابت و ضامن مال امانت و ودیعت و مال شرکت و مضاربت و بعد از آنکه شروط ضامنیت بهم رسد منتقل میشود مال از ذمه آن شخصی که از جانب او ضامن شده است بذمه او و ضامن حال و مؤجل جایز است و در مؤجل اگر ضامن بمیرد ضامن مؤجل حال میشود و جایز است که شخصی از ضامن ضامن شود و همچنین از او قسم دوم حواله چه حواله نیز انتقال مال است از ذمته بدمته دیگر و شروط آن شش است اول ایجاب چون احلتک بالدین الفلانی علی فلان یعنی حواله کردم ترا بقرض تو بر فلان کس دوم قبول چون قبلت و قبول حواله بر مالدار واجب نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که قبول این حواله بر مالدار واجبست و احادیثی که بدین مضمون وارد شده محمول بر استحبابست سیم رضای آنکس که حواله میکند و کسی که او را حواله کرده و کسی که حواله بر او کرده باشد چهارم آنکه حق ثابت باشد در ذمه کسی که حواله میکند پس حواله کردن چیزیکه بقرض خواهد گرفت صحیح نیست پنجم آنکه معلق نسازد حواله را بر شرط ششم آنکه عالم باشد بقدر دین

وهر گاه شروط حواله متحقق شود منتقل میشود مال از ذمه کسی که حواله میکند بذمه کسی که حواله برو میکند وحواله کردن آن کسی که حواله برو کرده شده است بر کسی دیگر جایز است و همچنین بر کسی دیگر وحواله بغیر جنس نیز جایز است چنانچه اگر بر ذمه او دراهم باشد بدنانبر حواله کند قسم سیم کفاله وآن ضامن شدن بدن شخصی است که بر او حق گیری ثابت باشد وشروط آن پنج است اول ایجاب چون کفلتک یعنی کفیل شدم جهت تو فلانی را دوم قبول کسی که از برای او کفیل میشود وبعضی از مجتهدین رضای کسیکه ضامن بدن او میشود شرط کرده اند سیم تعیین آنکسی که ضامن بدن او میشود پس اگر گوید که ضامن بدن یکی از دو شخص شدم صحیح نیست وهمچنین تعیین مدت ضمان جایز است چهارم آنکه ضمان را معلق بر شرط نسازد چه اگر معلق بر شرط سازد باطلست پنجم آنکه بر او حد نباشد چه کفیل شدن کسیکه برو حد لازم باشد صحیح نیست وبعد از آنکه این شروط بهم رسد کفیل شدن صحیح است وکفیل شدن حال مؤجل جایز است وهمچنین بوعده نیز هر گاه وعده مشخص باشد وهر گاه عقد کفاله مطلق واقع شود منصرف بحال میشود وبتسلیم کردن آنشخصی که

[ 226 ]

ضامن بدن او شده کفیل بری الذمه میشود بشرطی که در وقت تسلیم کردن ظالمی نباشد که او را برهاند چه درین وقت بتسلیم کردن بری از او نمیشود وبری الذمه نمیشود بتلف شدن آنچه‌ی که بر ذمه او باشد واگر از حاضر ساختن او امتناع نماید حاکم شرع او را حبس فرماید تا او را حاضر گرداند یا آنچه در ذمه اوست از عهده بیرون آید وبعد از گرفتن آنچه بر دست او بود بروست ضامن رجوع میکند بر آنکسی که ضامن بدن او شده واگر چه باذن او ضامن نشده (1) باشد واگر آن شخص بگریزد یا غایب شود غایب شدنی که خبر او منقطع شده باشد آیا ضامن را لازم است که آنچه بر ذمه اوست بدهد یا نه میانه مجتهدین در این مسأله خلافت اقراب (2) آنست که میباید داد واگر غایب شدن او بطریقی نباشد که خبر او منقطع شده باشد ضامن را مهلت دهد تا او را حاضر سازد ودر حکم ضامن شدنست رها کردن قرض دار کسی را از دست او از روی قهر وغلبه چه در اینصورت برو لازمست که او را رد کند یا آنچه بروست بدهد وباطل میشود کفاله بمردن کسی که ضامن بدن او شده باشد ودر اینصورت دادن مالی که بر ذمه او بوده ضامن را لازم نیست وحاضر ساختن مرده برو لازم نیست مگر آنکه حاضر ساختن آن مرده جهت گواهی دادن برو باشد چه در اینصورت حاضر ساختن مرده برو

لازمست اگر چه او را دفن کرده باشند و اگر ضامن بمیرد آیا بر ورثه او لازم است که آن شخص را حاضر سازند یا نه مجتهدین را در این دو قول است فصل سیم در بیان صلح کردن و آن عقیدست که شارع آنرا وضع کرده است جهت قطع نزاع و آن بر سه قسمست قسم اول میانه مسلمانان و اهل کتاب چنانچه در بحث جهاد با کفار مذکور شد قسم دوم میانه زن و شوهر چنانچه در بحث طلاق خواهد آمد قسم سیم میانه دو خصم در اموال و صلح عقیدست لازم و شروط آن شش است اول ایجاب چون صالحتک هذا بهذا یعنی مصالحه کردم فلان دعویرا بتو بمبلغ معین مثلا دوم قبول چون قبلت و هر چه دلالت کند بر رضای بر ایجاب سیم آنکه ایجاب و قبول از بالغ عاقل رشید مختار جایز التصرف واقع شود پس مصالحه طفل و دیوانه و سفیه و کسی که او را باکراه بر آن دارند یا مست یا بیهوش باشد یا کسی که حاکم شرع بسبب افلاس از مالش او را منع کرده باشد بواسطه قرضخواه صحیح

(1) معلوم نیست صدر دام ظلّه (2) معلوم نیست صدر دام ظلّه.

[ 227 ]

نیست چهارم آنکه صلح بر چیزی واقع شود که عوض آن توان گرفت پس اگر عوض نتوان گرفت صحیح نیست چون صلح کردن با زن تا آنکه اقرار کند زوجیت او چه در اینصورت اگر آن زن چیزی دهد که او ترک دعوی کند جایز نیست پنجم آنکه صلح با عوض واقع شود پس اگر صلح بی عوض واقع شود صحیح ( 1 ) نیست و همچنین اگر بر عوضی واقع شود که حق گیری باشد نیز باطل است ششم آنکه صلح بر حلال ساختن حرام و حرام ساختن حلال واقع نشود چه اینچنین صلح باطل است و در صلح طلا و نقره قبض در مجلس شرط نیست چه آن مخصوص است چنانکه گذشت و بعد از آنکه این شروط بهم رسد صلح لازم میشود چه آن عقیدست لازم از هر دو طرف و صلح عقیدست بسر خود و بعضی از مجتهدین گفته اند که تابع بیع است هر گاه در آن عینی منتقل شود و فرع اجاره است هر گاه در آن منفعتی منتقل شود و فرع هبه است هر گاه در آن عینی منتقل شود بی عوض و فرع ابرا است هر گاه در آن اسقاط حقی شود و فرع عاریتست هر گاه در آن منفعتی منتقل شود بی عوض و صلح همچنانکه با اقرار جایز است با انکار نیز جایز است و در حالت انکار مستلزم اقرار نیست خلاف مر سنیانرا که گفته اند که صلح کردن با

انکار اقرار را لازم دارد و صحیحست صلح کردن بر عین بعین و بر منفعت بمنفعت و بر عین بمنفعت و منفعت بعین خواه جنس آنچه دعوی میکند و بغير جنس آن و جایز است صلح کردن بزیاده از قیمت متاعی که نزاع در آن کنند و بکمتر از قیمت آن و همچنین صحیح است صلح کردن بچیزی حال از چیزی که بوعده باشد و بوعده از چیزی که حال باشد باب دهم از کتاب جامع عباسی در بیان اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن و در آن چهار مطلب است مطلب اول در اجاره دادن و در آن سه فصل است فصل اول در شروط اجاره بدانکه اجاره مالک ساختن منفعت معلوم است مرشخصی را بعوض معلومی و شروط آن پانزده است اول ایجاب چون اجرتک هذا بهذا یعنی اجاره دادم بتو فلان زمین را بمبلغی معین مثلا و بلفظ عاریت و بیع صحیح نیست اگر چه قصد اجاره کند دویم قبول چون قبلیت و آنچه دلالت کند بر رضای بر ایجاب سیم آنکه هر یک از مؤجر و مستاجر بالغ و عاقل و مختار و

(1) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی

[ 228 ]

جایز التصرف باشند پس اجاره طفل و دیوانه و عاقل و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست و مغلس اگر چیزی را باجاره دهد صحیح نیست اما اگر خود را باجاره دهد صحیح است چهارم آنکه آنچه اجاره میکنند چیزی باشد که آنرا توان دید یا وصف آن توان کرد بنوعی که جهالت ازو بر طرف شود پس در اجاره دادن حمام مثلا ناچار است از دیدن خانهای آن و بزرگی و کوچکی صحن آن و تون و جائی که خاکستر و آبخانه ریزند و طهارتخانه و مصرف آب آن یا وصف کردن آن حمام بنوعی که جهالت ازو بر طرف شود و در اجاره زمین ناچار است از دیدن یا وصف کردن که جهالت بر طرف شود و تعیین منفعت از زراعت و غیر آن در اجاره حیوان لابد است از تعیین مدت راکب و تعیین مرکوب بمشاهده یا بوصفی که جهالت بر طرف گردد و ذکر منازل و حمل نفقه و تقدیر آن و دیدن آنچه کم شود هر روز باکل معتاد لازم نیست مگر با شرط و اما اگر کم شود بی اکل یا با اکل غیر معتاد بر داشتن بدل آن لازم است اگر چه شرط عدم ابدال کرده باشد پنجم آنکه آنچه باجاره میدهند چیزی باشد که اصل او باقی ماند و ازو نفع گیرند پس اجاره درخت جهت خوردن میوه آن و هیمه جهت سوزانیدن و طعام جهت خوردن و گوسفند جهت خوردن

گوشت و شیر او صحیح نیست اما در اجاره گرفتن دایه جهت شیر دادن طفل میانه مجتهدین خلافت است اقرب آنست که جایز است و آیا جایز است که گوسفند را اجاره کنند جهت شیر دادن بره درین نیز میانه مجتهدین خلافت است اقرب آنست که جایز است و همچنین اجاره کردن بوهای خوش که ببوئیدن کم نشود جایز است و همچنین اجاره حمام جهت نشستن در آن جایز است و ریختن آب تابع آنست و آیا اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن جایز است یا نه میانه مجتهدین در این خلافت ششم آنکه آنچه را که اجاره میکنند باید که منفعت آن منتقل باشد و در اجاره کردن سیب جهت بوئیدن و درخت جهت نشستن در سایه آن میانه مجتهدین خلافت است اما اجاره درخت جهت خشک کردن رخت بر آن صحیح است هفتم آنکه آن منفعت مباح باشد پس اگر خانه را جهت ریختن شراب اجاره کنند صحیح نیست هشتم آنکه منفعت مملوک باشد پس اجاره دادن کسی ملکی را که از دیگری غصب کرده باشد صحیح نیست نهم آنکه نفع گرفتن از آن چیزی که اجاره میگیرند ممکن باشد پس اجاره نمودن زمین بی آب جهت زراعت کردن صحیح

[ 229 ]

نیست و همچنین اجاره نمودن گوسفند جهت شیار کردن زمین بعوض گاو یا جهت بار برداشتن عوض شتر صحیح نیست چه ارتفاع در این دو صورت ممکن نیست دهم آنکه قادر باشد بر تسلیم آن پس اجاره حیوان و بنده گریخته در مدتی که گریخته باشد صحیح نیست یازدهم آنکه منفعت چیزی نباشد که بحسب شرع و عرف از آن ممنوع باشند پس اجاره شخصی جهت کندن دندانانی که درد نمیکند یا جنب و حیاض جهت جاروب کردن مسجد صحیح نیست اما اگر اجاره کنند جهت کندن دندانانی که درد میکند صحیح است و هم چنین صحیح نیست اجاره کردن کافر مصحف را جهت نظر کردن در آن و مسلمان را جهت خدمت کردن دوازدهم آنکه ممکن باشد که مستاجر را منفعت حاصل شود پس اجاره کردن کسی که حج برو واجب باشد جهت حج کردن از غیر صحیح نیست سیزدهم آنکه منفعت معلوم باشد چون خیاطی کردن مشخص پس اگر مجهول باشد صحیح نیست چهاردهم آنکه عوض منفعت معلوم باشد بمشاهده آن یا بوصفی که جهالت را بر طرف سازد و اگر قابل کیل و وزن باشد بکیل و وزن در آوردن پس اگر مجهول باشد صحیح نیست پانزدهم آنکه عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اگر عیب داشته باشد مخیر است میانه فسخ و امضای با ارش عیب و هر گاه این شروط متحقق شده باشد اجاره لازمست و فسخ آن نمیشود مگر باطل شدن عینی که اجاره کرده باشد چون خراب شدن خانه و غرق

شدن زمین در آب وگریختن کسی که او را باجاره گرفته اند خواه تلف پیش از قبض باشد وخواه بعد از قبض وچون ساکن شدن درد دندان در حال آمدن دلاک وباطل نمیشود بمنع کردن مؤجر مستاجر را از تصرف کردن در عین وغصب نمودن عین پیش از قبض ومغلس بودن مستاجر وخلافست میانه مجتهدین که آیا اجاره بموت یکی از موجر ومستاجر باطل میشود یا نه بعضی گفته اند که باطل میشود وبعضی برآنند که باطل نمیشود خواه پیش از استیفاء منفعت باشد وخواه بعد از آن وبعضی گفته اند که بموت مستاجر باطل میشود نه بموت موجر واستاد فقیر اعنی شیخ الطایفه بهاء الملة والدین محمد العاملی طاب ثراه درین مسأله متوقف بود جهت تعارض ادله ( 1 ) واگر موجر موقوف علیه باشد وبمیرد پیش از انتهای مدت اجاره میانه مجتهدین درین خلافست بعضی برین رفته اند که اقرب آنست که باطل است (2) ومستاجر

(1) ظاهرا ترجیح با ادله باطل نشدن بموت است مطلقا صدر دام  
ظله العالی ( 2 ) ولی دور نیست که با اجازه طبقه بعداز او صحیح  
گردد صدر دام ظله.

[ 230 ]

برای بقیه اجرت بورثه موجر رجوع میکند ودر این مسأله نیز استاد فقیر اعنی شیخ الطایفه بهاء الملة والدین محمد العاملی طاب ثراه متوقف بود جهت تعارض ادله وباطل نمیشود اجاره بفروختن عین اما اگر مشتری جاهل باجاره باشد مخیر است در فسخ وامضا واگر اجیر معین بیمار شود اجاره باطل میشود اما اگر معین نباشد یا معین باشد و مضمون باشد باطل نمیشود والزام میکنند او را در اجاره گرفتن شخصی جهت کردن انکار و بمجرد عقد موجر مالک اجرت میشود ومستاجر مالک منفعت اما تسلیم اجرت موقوف ( 1 ) است بر تسلیم عین واگر اجرت بر عمل باشد بعد از انقضای عمل اجرت لازمست ودر حکم تسلیم عین است دادن موجران عین را ونگرفتن مستاجر وهر گاه مدتی بگذرد که انتفاع از آن عین ممکن باشد ومستاجر منتفع نشود اجرت ثابت میشود وآیا نفقه کسیکه باجرت میگیرند وعلیق چاروائی که کرایه میکنند وآب دادن او بر کسی است که او را اجاره کرده یا بر صاحب او است میانه مجتهدین در اینمسأله خلافست اقرب آنست که بر صاحب چارواست وبر آن کسی که اجیر

شده نه بر آنکه اجاره کرده اما ما یحتاج چاروای اجاره از زین ولجام بر کسی است که باجاره میگیرد وسنت است که اجرت اجیر را پیش از گرفتن مشخص کنند وهنوز عرق او خشک نشده باشد که باو دهند ومکروهست چیزی را که بتقصیر در دست او فوت شود در وجه اجرت او حساب کنند فصل دوم در آنکه در چند موضع اجاره حرامست ودر چند موضع مکروه ودر چند موضع جایز بدانکه در پانزده موضع اجاره حرامست ودر هشت موضع مکروه ودر شانزده موضع جایز اما در پانزده موضعی که حرامست اول اجاره کسی جهت ساختن شطرنج ونرد وآلات قمار ولهو دوم اجاره کسی که سرود بیاطل کند سوای عروسی که در آن جایز است ( 2 ) سیم اجاره کسی جهت برداشتن شراب یا مرده یا خوک جهت خوردن اما اگر از برای سرکه کردن باشد یا آنکه مرده را از محله جهت بوی بد بردارد صحیح است وهمچنین است برداشتن شراب جهت جهود ( 3 ) چهارم اجاره کتابت کننده جهت نوشتن شعر باطل وکتب اهل ضلال جهت غیر نقض وحجت بر ایشان پنجم اجاره دادن خانه بجهود که در آن عبادت کند یا شراب بگذارد و همچنین اگر خانه را بمسلمان اجاره دهد جهت شراب گذاشتن ششم اجاره

(1) احوط عدم توقف تسلیم اجرت است بر تسلیم عین وبر عمل صدر دام ظله (2) اگر مراد بیاطل محرم است در عروسی نیز جایز نیست صدر دام ظله. (3) احوط ترک است صدر دام ظله.

[ 231 ]

دادن سگ گیرنده وخوک هفتم اجاره دادن خروس که بنماز بیدار کند هشتم اجاره گرفتن کسی جهت پیشنمازی کردن وقضا نمودن واذان گفتن وغسل وکفن ودفن مردگان کردن اما رزق از بیت المال گرفتن ایشان جایز است نهم اجاره دادن زمینی که آب بر آن ننشیند جهت زراعت کردن دهم اجاره دادن زمین بآنچه از آن زمین بیرون آید یازدهم اجاره دادن طفل ومجنون وسفیه ومغلس دوازدهم اجاره گوسفند نر که بر ماده اندازند اما اگر برای صاحب گوسفند هدیه بیاورند حلالست سیزدهم اجاره کسی جهت ساختن صورتهای سایه دار چهاردهم اجاره شخصی جهت تعلیم قدر واجب از قرآن ومعارف الهی ومسائل شرعیه پانزدهم اجاره دادن نفس خود را جهت حج



کسی که حج بر او واجب باشد ( 1 ) واما آن هشت موضعی که مکروهست اول اجاره مسلمان جهت خدمت جهود دوم اجاره بر تعلیم قرآن غیر واجب و کتابت آن و نوشتن عشرهای آن بطلا سیم اجاره حجامت کننده با شرط اجرت چهارم اجاره کسی برای پاک کردن طهارتخانه پنجم اجاره شخصی جهت گریه کردن بیاطل اما جهت نوحه بحق جایز است ششم اجاره دادن نفس خود را جهت زایانیدن زنان بشرط اجرت هفتم اجاره حجام جهت ختنه کردن هشتم اجاره دادن کنیز بغیر امین واما شانزده موضعی که جایز است اول اجاره مصحف جهت حفظ و نظر کردن وهمچنین اجاره کتب فقه و حدیث و آداب عبادت دوم اجاره گرفتن کتابت کننده جهت تعلیم شعر مباح و علم حساب و نوشتن خط سیم اجاره کردن کسی جهت هر عمل مباحی که خواهد چهارم اجاره کردن شخصی جهت حج که بر او حج واجب نباشد پنجم اجاره کردن کسی برای ساختن مسجد و پیل ششم اجاره کردن جهت نماز میت ( 2 ) هفتم اجاره کردن قنات جهت زراعت کردن بآب آن هشتم اجاره عقار یعنی زمینها نهم اجاره زیور جهت زینت دهم اجاره درهم و دینار جهت نظر کردن و زینت یازدهم اجاره رخت جهت زینت دوازدهم اجاره درخت برای خشک کردن رخت بر آن یا نشستن در سایه آن سیزدهم اجاره چهار پایان جهت خوردن کردن گندم و جو و غیره چهاردهم اجاره خانه جهت مسجد کردن و رخت برای نماز گذاردن در آن پانزدهم اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن

(1) یعنی حج بر آنکه میخواهد اجیر شود واجب باشد صدر دام ظلّه العالی (2) احوط ترک است صدر دام ظلّه.

[ 232 ]

از آن و بعضی از مجتهدین ( 1 ) این را جایز نمیدانند شانزدهم اجاره سگ شکاری و باز و چرغ و پارس جهت شکار فصل سیم در احکام اجاره کردن بدانکه مستاجر امین است پس با تلف کردن عین ضامن نیست و اگر شرط ضمان کند در عقد فاسد میشود ( 2 ) و در هجده موضع ضامن است اول با تعدی و تقصیر و خلافست میانه مجتهدین که ضامن قیمت روز تقصیر است یا روز تلف اصح آنست که ضامن قیمت روز تلف است دوم کارز اگر جامه را پاره کند ضامن است و اگر

جامه کسی را بسبب اشتباه بدیگری دهد نیز ضامن است سیم  
حمال اگر چیزی را بشکند ضامن است چهارم ساریان ضامن است  
چیزی را که تلف کند پنجم ملاح اگر در حفظ کشتی تقصیر کند ضامن  
است ششم طبیب هفتم کجال هشتم بیطار نهم اجیر آنچه را عمل  
کرده اگر جهت گرفتن اجرت نگاهدارد و تلف شود ضامن است دهم  
معلم اطفال اگر چه برای تأدیب اطفال را بزند بحدی که بجنایت رسد  
ضامن است یازدهم کسی که ختنه میکند اگر قطع حشفه کند یا بی  
اذن ولی طفل او را ختنه نماید و سرایت کند بجنایت طفل ضامن  
است دوازدهم اگر کسی را بجهت کندن دندانانی که درد کند اجاره  
کنند و او دندان صحیح را بکند ضامن است سیزدهم خیاط آنچه را  
ضایع کند از جامه ضامن است چهاردهم طباح آنچه را ضایع کند  
ضامن است پانزدهم جولاه آنچه را ضایع کند ضامن است شانزدهم  
خباز اگر نان را بسوزاند ضامن است هفدهم چوپان گوسفند اگر  
خواب کند و غافل شود و تقصیر کند در حفظ گوسفندان آنچه ضایع  
شود از گوسفندان ضامنست هجدهم حمامی اگر چیزی باو سپارند  
و او در حفظ آن تقصیر کند و تلف شود ضامنست و اگر میانه موجر  
و مستاجر نزاع واقع شود در اصل اجاره قول قول منکر اجاره است با  
قسم و در رد کردن آن قول قول مالکست با قسم و در هلاک شدن  
متاع قول قول مستاجر است با قسم و در کیفیت اذن در فعل قول  
قول مالک است و در قدر اجرت قول قول مستاجر است و در مدت  
اجاره قول قول موجر است و در تعدی قول قول مستاجر است مطلب  
دویم در بیان عاریت دادن و امانت نزد کسی سپردن و در آن دو فصل  
است فصل اول در عاریت دادن و آن عقدیست جایز و هر یک

(1) فرمایش بعضی از مجتهدین احوط است صدرا دام ظلّه ( 2 ) ضمان  
در بعضی از این هجده موضع محل تامل است یا محتاج بتفصیل است  
صدرا دام ظلّه العالی

[ 233 ]

از ایشان را میرسد رجوع کردن الا در دفن میت مسلمان که در آن  
رجوع بعد از دفن جایز نیست چه شکافتن قبر حرامست تا آنکه  
استخوان او پوسیده شود و بعضی از مجتهدین استثنا کرده اند چیزی  
را نیز که رجوع کردن بآن ضرر رسد بکسی که آنرا عاریت کرده چون  
پارچه چوبی که جهت بستن رخنه کشتی بعاریت گرفته باشد در  
دریا رجوع بآن نمیرسد (1) چه آن موجب ضرر است و شروط آن هفت

است اول ایجاب و آن هر چیز است که دلالت کند بر عاریت گرفتن چیزی از کسی و اشارت و ایما نیز در آن کافیهست دوم قبول و آن رضای بایجابست خواه قولی مثل آنکه قبول دارم و خواه فعلی چون گرفتن بعاریت سیم آنکه کسی که عاریت می‌دهد و میگیرد باید که بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد پس عاریت طفل و مجنون بی اذن ولی ایشان و سفیه و بنده بی اذن مولی و کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه کسی که عاریت می‌دهد مالک باشد پس عاریت مستاجر صحیح است و عاریت غاصب صحیح نیست پنجم آنکه آنچه را که بعاریت میگیرند میباید که عینی باشد که اصل آن باقی باشد و از آن منتفع توان شد چون عاریت گرفتن سگ و پارس جهت شکار و گربه برای گرفتن موش و گوسفند نر بواسطه جهانندن بر گوسفند ماده و عاریت کردن طعام و میوه جهت خوردن صحیح نیست اما اگر گوسفند را برای شیر دادن عاریت کنند مجتهدین آنرا استثنا کرده اند و در غیر گوسفند خلافست اقوی آنست که مخصوص گوسفند است ششم آنکه کسی که عاریت میکند میباید که اهلیت آن داشته باشد که باو توان داد پس اگر کسی که احرام بسته باشد جهت حج عاریت شکار کند صحیح نیست هفتم آنکه عاریت گرفتن جهت نفع حرام نباشد پس عاریت گرفتن خانه جهت ریختن شراب در آن جایز نیست و عاریت گرفتن کنیز جهت تمتع گرفتن ازو بغیر آنکه لفظ تحلیل یا اباحت گویند جایز نیست و مکروهست عاریت کردن پدر و مادر غلامی را جهت خدمت کردن آنغلام و آنچه بعاریت میگیرند امانت است در دست عاریت گیرنده پس اگر بی تقصیر تلف شود او ضامن نیست اگر چه بسبب استعمال کردن ناقص شود مگر آنکه شرط ضمان با تلف کرده باشد یا آنکه آنچه بعاریت گرفته طلا و نقره باشد چه بتلف آنها ضامنست خواه سکه دار باشد

(1) البته رجوع نماید صدر دام ظلّه

[ 234 ]

و خواه بی سکه و اگر میانه عاریت دهنده و گیرنده در تلف متاع نزاع شود قول قول عاریت گیرنده است با قسم و اگر دعوی رد کردن نماید قول قول عاریت دهنده است با قسم فصل دوم در امانت نزد کسی نهادن و شروط آن نیز هفت است اول ایجاب بطریقی که در عاریت گذشت دوم قبول بطریقی که در عاریت مذکور شد سیم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد چه اگر یکی

از ایشان طفل باشد یا دیوانه یا سفیه یا مست یا بیهوش یا کسی باشد که باکراه او را بر آن دارند یا غلامی بی اذن آقا باشد امانت صحیح نیست و قبول امانت کردن سنت است و حفظ نمودن آن بقدر امکان بعد از قبول واجبست و همچنین رد آن بر مالک واجب است و در وقت رد کردن آن گواه گرفتن سنت است و ممزوج ساختن امانت بمال خود یا بمال غیر خواه بجنس آن باشد و خواه بغير جنس آن حرامست و امانت گیرنده امین است پس اگر تلف شود ضامن نیست اما در هشت موضع ضامن است اول بتصرف کردن در آن چون پوشیدن دوم ضایع گردانیدن چون گذاشتن در جائی که ظالم به بیند و بقهر و غلبه بگیرد یا آنکه متاعی باشد که در بعضی فصلها چون تا بستان از هم باز باید کرد و باز نکند سیم خلاف کردن قول مالک اگر تعیین موضع کند مگر آنکه از تلف ترسد چهارم بکسی دیگر بامانت سپردن بی اذن مالک بی احتیاج و اگر چه عادل باشد پنجم تقصیر کردن در ما یحتاج آن چون علف حیوان ششم انکار کردن امانت هفتم اهمال کردن در دادن بصاحب آن یا آنکه صاحبش بطلبد هشتم عازم بودن بر ندادن بصاحب و باطل میشود امانت بمردن و جنون و بیهوشی هر یک از ایشان اگر چه کم باشد و همچنین بعزل نفس خود و اگر میانه امانت گیرنده و امانت دهنده در انکار امانت نزاع واقع شود قول قول امانت گیرنده است و قول قول (1) مدعی قیمت است با تعدی و قول قول امانت گیرنده است در اینکه گوید رد کردم بکسیکه امانت بمن داده بود اما اگر گوید رد کردم بوارث او قول قول وارث است با قسم مطلب سیم در بیان احکام غصب کردن و توابع آن و در آن سه فصل است فصل اول در احکام غصب کردن بدانکه غصب گرفتن مال غیر است از روی تعدی و غلبه پس اگر کسی را از مالش منع کنند و متصرف آن نشوند او را غاصب نمیگویند و تصرف در آنچه قابل نقل باشد

(1) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی

[ 235 ]

نقل کردن آنست و در چاروا سوار شدن بر او و در فرش نشستن بر آن و در عقار دخول نمودن در آن و در خانه دخول در آن و بیرون کردن صاحب خانه ( 1 ) کافیست و غصب کردن حرامست بحسب عقل و کتاب و حدیث و اجماع و تصرف کردن غاصب در آن مال حرامست

سواى رد كردن بصاحبش چه رد آن واجب است اگر چه متعذر باشد چون چوب در عمارت ولوح در كشتى واگر چه محتاج بويران كردن آن باشد اما اگر در دريا باشد ولوح در پائين كشتى باشد رد آن بعد از اخراج بساحل ( 2 ) واجبست واگر از رد نمودن عين مقصوب متعذر باشد واجبست رد كردن مثل آن واگر مثل نداشته باشد واجبست كه قيمت اعلى بدهد واگر آن عين در دست غاصب تلف شود ومثل آن داشته باشد وغاصب امتناع از دادن ( 3 ) مثل آن نمايد يا آنكه مثل آن موجود نباشد در آن پنج قولست اول قيمت اعلى از روز غصب تا روز تلف دوم قيمت اعلى از روز تلف تا روز ناياب بودن سيم قيمت اعلى از روز غصب تا وقت رد آن چهارم قيمت روز اقباض واگر پيش غاصب زيادتى بهم رسد خواه منفصل باشد چون فرزند يا متصل چون فريبهى واجبست بر غاصب تا روز ناياب بودن چهارم قيمت اعلا از روز غصب كه با اصل بمالك رد كند واگر غاصب آن عين را ندهد وبدل او را بدهد مالكش صاحب بدل ميشود ( 4 ) اما غاصب مالك آن عين نميشود وهر گاه گندم وجو را غاصب زراعت كند همه آن ملك مالكست واگر غاصب در آن تصرف كند بچيزى كه قيمت آن زياده شود چون درو كردن و آرد كردن گندم وتعليم كاري بگلام كسى غاصب مالك آن نميشود بلكه لازمست كه رد كند بصاحب آن عين را با زيادتى واگر بسبب زيادتى غاصب قيمت ناقص شود لازم است كه آن عين را با ارش نقصان رد كند واگر غاصب آنرا ممزوج سازد بمساوى آن يا بهتر از آن شريكست با مالك آن پس در اينصورت اگر حق مالك را از اعلى بدهد واجبست بر او كه قبول كند واگر بكمتر از آن در قيمت ممزوج سازد مخير است مالك در گرفتن آن عين با ارش يا مثل آن واگر مالك بقدر حق خود از ادون خواهد واجبست بر غاصب كه بدهد واگر زياده از حق خود خواهد حرامست واگر ممزوج سازد با غير جنس حكم آن دارد كه آن چيز را تلف كرده پس در اينصورت ضامن مثل است وممزوج ساختن گندم

(1) غصب استيلا ودر تحت يد تسلط در آوردن مال غير است عمدا وعدوانا سوار شدن و نشدن وامثال آن ميزان نيست صدر دام ظلّه العالى (2) وجوب اخراج پيش از رسيدن بساحل در مقروض متن معلوم نيست صدر دام ظلّه (3) محض امتناع غاصب از مثل باعث انتقال بقيمت نميشود والله تعالى صدر دام ظلّه (4) در غير بدل حيلوله بايد تامل نمود صدر دام ظلّه

بجو اتلاف نیست بلکه او را تکلیف میکند جدا کردن از یکدیگر و اگر چه برو دشوار باشد و اگر ریسمان را غصب کند و بآن قبائی بدوزد واجبست شکافتن و بیرون آوردن ریسمان مگر آنکه ترسد که بسبب بیرون آوردن ریسمان قبا ضایع بشود چه در اینصورت ( 1 ) لازم است قیمت آنرا بدهد و همچنین میدهد ( 2 ) اگر بآن ریسمان جراحت حیوانی را دوخته باشد مگر آنکه از تلف شدن و ناقص شدن ایمن باشد که در اینصورت میتواند شکافت و آنرا بیرون آورد و اما اگر آن حیوان بمیرد آیا آنرا میتواند شکافت و ریسمان را بیرون آورد ( 3 ) یا نه

میانہ مجتهدین درین خلافت و اگر کسی با کنیزی که غصب کرده دخول کند و کنیز بکر باشد از روی جهالت باید که کنیز را با مهر المثل او یا ده یک قیمت او بصاحبش رد کند و اگر نباشد او را با بیست یک قیمت او رد کند و بعضی از مجتهدین برآنند که بر غاصب لازمست که کنیز را رد کند با اکثر امرین از ارش ده یک قیمت او در صورت اولی و اگر بکارت کنیز را بانگشت ببرد دیت بکارت را با کنیز رد کند و اگر بعد از آنکه بکارت او را بانگشت برده باشد دخول کند دیت بکارت را با کنیز و آنچه مذکور شد از مهر المثل یا ده یک قیمت او با اجرت المثل ایامی که کنیز را داشته بدهد و اگر کنیز حامله شود فرزند در اینصورت از غاصب است و قیمت فرزند را در روزی که وضع حمل کنیز میشود بصاحبش میدهد یا تفاوتی که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد و اگر در وقتی که کنیز از غاصب حامله باشد شخصی چیزی بر شکم آن کنیز زند که طفل او بیفتد غاصب از آنکس دیت جنین آزاد میگیرد و صاحب کنیز از غاصب دیت جنین بنده میگیرد و اگر در حالت دخول کردن هم کنیز و هم غاصب عالم باشند پس اگر باکراه دخول کرده باشد صاحب کنیز مهر المثل و فرزند و ارش نقصان و اجرت ایامی که پیش غاصب بوده با کنیز میگیرد و بر غاصب حد لازمست و اگر کنیز در دخول اطاعت او کرده باشد هر دو را حد میزنند و در مهر خلافت میانہ مجتهدین و اگر غاصب کنیز را بفروشد و مشتری با علم بغصب بودن دخول کند حکم او حکم غاصب است و اگر گوسفند نری را غصب کنند و بر گوسفند ماده کشند نتاج آن هر دو از صاحب گوسفند ماده است اگر چه آن از غاصب باشد اما غاصب

( 1 ) معلوم نیست صدر دام ظلہ ( 2 ) معلوم نیست صدر دام ظلہ ( 3 )

ظاہرا مانع ندارد صدر دام ظلہ العالی

اجرت وارث نقصان را بصاحب گوسفند نر می‌دهد و اگر زمین کسی را غصب نمایند و زراعت کنند مالک آن زمین را از آن زراعت را می‌رسد اگر چه نزدیک بچیدن شده باشد و اگر غاصب آنچه را غصب کرده بفروشد موقوف بر اجازت مالکست و مشتری ضامن عین و منفعت آنست و اگر مشتری عالم بآن بوده باشد واجبست که آنرا بصاحبش رد کند در اینصورت مشتری رجوع بر غاصب نمیکند و اگر عالم بآن نبوده باشد رجوع بر غاصب میکند و مالک مخیر است در رجوع کردن بر غاصب یا مشتری پس اگر رجوع کند بر مشتری مشتری که عالم بر غصب نبوده رجوع میکند بر غاصب و اگر رجوع می‌کند بر غاصب غاصب رجوع میکند بر مشتری که عالم بر غصب بوده اگر چه مشتری بدیگری فروخته باشد و همچنین اگر چند مرتبه بیع کرده باشند همه ضامن اند و مالک مخیر است که از هر کدام از ایشان که خواهد بگیرد و اگر غاصب گوش و بینی غلام کسی را ببرد آن غلام آزاد میشود و صاحب غلام قیمت او را از غاصب می‌گیرد و اگر شراب را غصب کند و پیش غاصب سرکه شود آیا غاصب ضامن آنست یا نه میانه مجتهدین در این خلافست فصل دوم در بیان آنکه غاصب در چند موضع ضامن عین و منفعت است و آن در دوازده موضعست اول غصب کردن غلامی که صاحب صنعتی باشد چه غاصب او را با اجرت منفعت او ضامن است و اگر صاحب چند صنعت باشد اجرت صنعت اعلی را ضامنست دوم غصب کردن کنیز و وطنی کردن او چه ضامنست کنیز را و مهر المثل او را باده یک قیمت او اگر بکر باشد و بیست و یک قیمت او اگر بکر نباشد سیم غصب کردن سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت زراعت کند و سگی که پاسبانی باغ و خانه نماید چه غاصب این سگها را و منفعت اینها را ضامنست چهارم غصب کردن مدرسه یا رباط و منع کردن مستحقین آنها را از داخل شدن در آنها چه در این صورت غاصب عین و منفعت آنها را ضامن است پنجم غصب کردن زیت و جوشانیدن آن بحیثیتی که کم شود چه غاصب آنرا و آنچه کم شده باشد از آن ضامنست ششم غصب کردن میوه پس غاصب ضامنست آن میوه را و

قیمت آنرا اگر قیمت داشته باشد قیمت روزی که غصب کرده است هفتم غصب کردن غلام و خصی کردن او چه قیمت خصیتین را با

غلام ضامن است هشتم غصب کردن طلا و نقره و زرگری کردن آنها چه غاصب ضامن مثل آنهاست بنقد بلد و اجیست که زرگری کرده بصاحب بدهد و اگر بشکند و بصاحبش دهد قیمت زرگری آنها را نیز ضامن است نهم غصب کردن شیره انگور و شراب شدن در دست غاصب چه غاصب قیمت آن شیره را ضامن است و آیا لازمست که شراب را هم بصاحب آن دهد میانه مجتهدین در این خلاف است اقرب آنست که آنها نیز بدهد و اگر غاصب شراب را بدهد و در دست صاحب سرکه شود آیا رد مثل آن بر غاصب لازمست یا نه در این نیز میانه مجتهدین خلافتست اما اگر در دست غاصب سرکه شود سرکه را با تفاوت قیمت سرکه و شیره انگور بصاحبش رد کند اگر قیمت آن سرکه کمتر از شیره باشد دهم غصب کردن جنسی و بکمتر از آن در قیمت ممزوج ساختن چه غاصب قیمت آنها ضامنست یازدهم غصب کردن طفل آزادی و در نزد غاصب تلف شدن چه قیمت آنها ضامن است دوازدهم غصب کردن شراب جهودی که پنهان خورد فصل سیم در اسباب ضمان بدانکه اسباب ضمان شصت و چهار امر است سی و هشت امر در فصول اجاره و عاریت و غصب مذکور شد و بیست و شش امر دیگر این است که مذکور میشود اول فوت کردن مال غیری را بنفس خود پس اگر غلام کسی مال شخصی را فوت کند بر ذمه او ثابت میشود که بعد از آزادی بدهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مولی از کسب غلام میدهد دوم سبب تلف شدن آن چون کندن چاه در غیر ملک خود بقصد افتادن چیزی در آنجا یا چیزهای لغزنده در راه انداختن که پای کسی بلغزد و نقصانی باو رسد سیم باختیار زیاده (1) از قدر حاجت آب در ملک خود بستن با آنکه داند که ضرر بغیری میرسد چهارم بقدر حاجت آب در ملک خود بستن با آنکه داند که ضرر بغیری میرسد پنجم آتش بزراعت خود زدن با آنکه داند که سرایت بزراعت دیگری میکند ششم باز کردن سر مشک آب یا ظرفی که در آن روغن یا عسل یا دو شاب باشد تا آنچه در آنست

(1) احوط در آب در ملک خود انداختن و آتش بزراعت خود زدن ضمان است اگرچه زاید بر قدر حاجت نباشد و نداند که ضرر میرساند صدر دام ظلّه العالی

بریزد یا آفتاب آنها نرم سازد یا بملاقات نجاست نجس شود هفتم باز کردن در خانه که محبوسى در آن باشد تا آنکه بگریزد هشتم آنکه



چیزی را به بیع فاسد یا غیر آن تصرف کرده باشد نهم سردادن چاروای خود که ضرری بغیر رساند دهم تقصیر دلال در محافظت متاع و مال یازدهم تقصیر گرو گیرنده در محافظت گرو دوازدهم تقصیر باغبان و برزگر در محافظت باغ و زراعت سیزدهم تعدی شریک از آنچه شریک او در تصرف در مال شراکت اذن داده باشد یا تقصیر کردن او در محافظت مال شرکت چهاردهم تقصیر کردن عامل مضاربه و تعدی از اذن مالک چه با تلف در اینصورت ضامنست پانزدهم امتناع وکیل از تسلیم مال موکل بی سبب شرعی و تلف شدن آن شانزدهم تعدی وکیل از آنچه موکل تعیین کرده هفدهم تقصیر کردن کسی که چیزی یافته باشد در حفظ و در تملک آن و در صورتی که کسی وصف آن کند و باو دهد بی اذن حاکم آنگاه گواه بگذرد که مالک دیگری بوده و آن تلف شده باشد هجدهم تدلیس کردن در نکاح چه مدلس مهر را ضامنست نوزدهم اگر صدق در دست شوهر پیش از قبض زن فوت شود قیمت آنرا از وقت مطالبه تا وقت تلف آن ضامن است بیستم هر گاه زن نشوز کند و شوهر او را بزند بنوعی که تلف شود یا عضوی از اعضای او مجروح گردد ضامن است بیست و یکم افساد نکاح چون شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را و غیر آن بیست و دوم هر گاه عوض چیزی که زن در خلع کردن میدهد تلف شود ضامنست عوض آنرا بیست و سیم ضمان قیمت بهیمة با دخول کردن باو بیست و چهارم ضمان دیت آدمی و اعضای او وارش نقصان بطریقی که در آخر این کتاب مذکور خواهد شد بیست و پنجم حیوان ماکول اللحم یا غیر آنرا کشتن چه کشنده تفاوت میان زنده و کشته او را ضامنست اگر تفاوتی داشته باشد و اگر تفاوتی نداشته باشد ضامن قیمت آنست و ششم چاروای کسی که در شب یا روز نقصانی بزراعت یا غیر آن رساند صاحبش با تقصیر ضامنست مطلب چهارم در توابع اجاره و عاریت و غصب و در آن چند فصل است فصل اول در مزارعه یعنی برزگر گرفتن که زراعت کند و حصه از حاصل بر دارد و شروط آن نه است اول ایجاب چون زارعتک یعنی برزگر کردم ترا بآنکه در

محصول شریک باشی بحصه معلومی و کار کنی دوم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضای ایجاب سیم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشد چه اگر طفل یا دیوانه باشد صحیح نیست چهارم آنکه جایز التصرف باشد چه اگر مغلس یا مست یا بیهوش یا خفته یا غاصب باشد صحیح نیست پنجم تعیین مدت زراعت و ضبط و حفظ آن بماه و سال ششم آنکه منتفع شدن بآن زمین ممکن باشد چه اگر آنزمین آب نداشته باشد از نهر یا چشمه یا چاه برزگر مخیر

است در فسخ وهمچنین اگر آب زمین در اثناى مدت منقطع شود برزگر مخیر است پس اگر فسخ کند اجرت آنچه کار کرده است میگیرد هفتم آنکه برزگر حصه داشته باشد هشتم آنکه قدر حصه مشخص باشد چه با جهالت آن صحیح نیست نهم آنکه حصه مشترک باشد چه اگر مقسوم باشد صحیح نیست و مکروه است که مالک با حصه چیزی از طلا و نقره شرط کند و غیر طلا و نقره مکروه نیست و هر گاه این شروط بهم رسد عقد مزارعه لازم میشود و هیچکدام را اختیار فسخ نمیرسد مگر آنکه هر دو راضی شوند بفسخ و باطل نمیشود بمردن هر یک از ایشان و هر گاه عقد مزارعه مطلق واقع شود برزگر مخیر است در زراعت بهر نوعی که خواهد زراعت کند و اگر مالک نوعی را معین کند آن نوع متعین میشود و در اینصورت اگر خلاف نوع مالک کند بچیزی که ضرر بمالک رسد مالک مخیر است میانه فسخ و امضا و با فسخ اجرة المثل میگیرد و با امضا تفاوت و اخراجات زمین و خراج ( 1 ) سلطان بر مالک است مگر آنکه مالک شرط کرده باشد که برزگر بدهد و اگر مالک شرط کند که زمین ازو باشد و تخم و گاو و عمل از دیگری جایز است و بعضی از مجتهدین برآنند که هر گاه عقد مزارعه مطلق واقع شود تخم برزگر را باید داد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مزارعه در اینصورت باطل است و جایز است که شرط کنند که تخم از هر دو باشد خواه در حصه موافق باشند و خواه مختلف و خواه در تخم مساوی باشند و خواه مختلف و هر گاه مزارعه فاسد شود زراعت از کسی است که تخم داده و بر او اجرت زمین زراعت لازمست و جایز است که مالک حصه برزگر را بخرص و تخمین از او بچیزی قبول کند و قبول برزگر در اینصورت لازم نیست پس اگر قبول کند مالک را

(1) تمام اخراجات زمین بر مالک بودن معلوم نیست صدر دام ظلّه  
العالی

[ 241 ]

میباید آنچه قرار داده بدهد هر گاه زراعت از آفت سماوی بسلامت بماند چه اگر بافت سماوی نقصان واقع شود چیزی بر مالک نیست (1) و اگر از آنچه تخمین کرده زیاده شود آن زیاده حلالست و اگر در عاریت زمین میانه مالک و برزگر نزاع شود یعنی برزگر گوید که این زمین عاریتست نزد من و مالک منکر عاریت باشد و گوید بحصه بی

اجرتست قول قول مالکست در عدم عاریت و مر او راست اجرة المثل با قسم خوردن برزگر مادامی که آنچه دعوی میکند کمتر از اجرة المثل نباشد اما اگر گوید که این زمین را از من غصب کرده در اینصورت قسم میخورد و اجرة المثل وارث میگیرد با نقصان وازاله زراعت میتواند کرد فصل دوم در مساقات یعنی باغبان گرفتن که از میوه باغ حصه در عوض کار کردن آن داشته باشد و شروط آن ده چیز است اول ایجاب چون ساقیتک علی اشجاری یعنی باغبان گردانیدم ترا که عمل کنی در درختهای باغ من و حصه معینه از حاصل آن ببری دوم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضای ایجاب سیم آنکه بالغ و عاقل باشند چهارم آنکه جایز التصرف باشند پنجم آنکه مدت معین باشد و در آمدت وجود میوه ممکن باشد پس اگر مدتی باشد که میوه در آمدت ظاهر نشود باغبان در اینصورت چیزی از آن میوه نمیرد و اگر در آن مدت ظاهر شود و کامل نشود باغبان در اینصورت شریکست و آیا کار کردن باغبان تا وقت رسیدن میوه لازمست بر او یا نه میانه مجتهدین در این مسأله خلافت اقرب آنست که واجب نیست ششم آنکه حصه عامل معین باشد چه اگر معین نباشد صحیح نیست و اگر مالک با حصه چیزی از طلا یا نقره را شرط کند مکروهست اما غیر طلا و نقره مکروه نیست هفتم آنکه در عوض عمل میوه باشد پس اگر شرط کند حصه از اصل را با میوه صحیح نیست هشتم آنکه درخت را نشانده باشد پس اگر نشانیده باشد یا قرار داده باشد که بنشانند و در درخت شریک باشد صحیح نیست نهم کار کردن چه اگر محتاج بکار کردن نباشد مثل آنکه میوه رسیده باشد صحیح نیست دهم آنکه درختی باشد که میوه داشته باشد چه در درخت بی میوه چون چنار و توت خلافت و بعضی از مجتهدین برآنند که جایز است و هر گاه این شروط بهم رسد

(1) مشکل است صدر دام ظلّه العالی

[ 242 ]

عقد مساقات لازم میشود و هیچکدام را فسخ جایز نیست مگر بر رضای یکدیگر و هر گاه مطلق واقع شود واجبست بر باغبان هر عملی که صلاح میوه در آن باشد بعمل آورد و اخراجات بر مالکست مگر با شرط و نفقه جماعتی که در کار کردن مدد باغبان کنند بر باغبان است و باغبان مالک حصه خود میشود بظاهر شدن میوه و اگر عقد مساقات باطل شود مالک را لازم است که اجرت ( 1 ) باغبان را

بدهد و هر گاه باغبان از کار کردن امتناع نماید یا بگریزد و کسی بعوض او برضا و رغبت کار نکند پس اگر حاکم شرع شخصی را از مال باغبان یا از بیت المال چیزی دهد که بعوض او کار کند مالک را فسخ نمیرسد (2) و اگر آن نیز متعذر باشد مالک مخیر است در فسخ

بدانکه باغبان امین است پس اگر دعوی تلف کند با عدم دعوی خیانت یا عدم تقصیر نماید قولش مسموع است و مالک را میرسد که امینی همراه او کند و اجرت او بر مالکست و اگر نگاهداشتن او ممکن نباشد آیا مالک او را بیرون میتواند کردن یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که جایز است فصل سیم در شریک شدن و آن جمع شدن حقوق چند مالک است در یک چیز و اسباب شرکت چهار چیز است اول میراث دویم خریدن سیم ممزوج کردن دو جنس متفق بحیثیتی که هر گاه ممزوج سازند از یکدیگر ممیز نشوند خواه مزج اختیاری باشد و خواه غیر اختیاری چهارم جمع کردن چند کس چیزی را و اقسام شرکت نیز چهار است اول شرکت اموال دوم شرکت ابدان در آنچه کسب کنند با اتفاق یکدیگر در کسب سیم شرکت معاوضه و آن چنانست که دو کس با یکدیگر قرار دهند که در آنچه کسب کنند شریک باشند و در آنچه نقصان بدیشان رسد چون غرامت جراحی که بر کسی زنند بر هر دو باشد چهارم شرکت وجوه و آن چنانست که دو مغلس یک متاعی را بنسیه بخرند و در نفع با هم شریک شوند یا آنکه مغلسی متاع مالدار را بفروشد بزیاده تا آنکه او را نفعی باشد و غیر شرکت اموال از اقسام شرکت پیش شیعه معتبر نیست و شروط آن ده چیز است اول آنکه هر یک از شریکان بالغ و عاقل باشند دوم آنکه جایز التصرف باشند سیم ایجاب چون اشتراکنا یعنی شریک شدیم چهارم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند برضای بایجاب پنجم آنکه سرمایه باشد ششم آنکه

(1) علی الاحوط صدر دام ظلّه (2) علی الاحوط صدر دام ظلّه

[ 243 ]

جنس و مقدار سرمایه معلوم باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست و میباید که مال و جنس هر دو متفق باشد که بعد از آنکه ممزوج سازند از یکدیگر متمیز نشوند پس اگر هم چنین نباشد صحیح نیست هفتم آنکه سرمایه حاضر باشد پس اگر غایب باشد یا دین باشد صحیح نیست هشتم آنکه نفع میانه ایشان بالسویه باشد بقدر مال ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شرط تفاوت کنند

جایز است و بعضی برآنند که اگر کار کننده زیادتی را بردارد با شرط صحیح است نهم آنکه مدت قرار ندهند چه این عقیدست جایز هر وقت که خواهند قسمت میتوانند کرد دهم آنکه هر یکی از ایشان دیگری را وکیل کند در تصرف کردن بفروختن و خریدن چه تصرف هیچکدام بدون اذن آن دیگری در مال ممزوج صحیح نیست و با اذن اقتصار بر آن کند که شریک گفته پس اگر تعدی کند از آن ضامنست و در سه موضع عقد شرکت منفسخ میشود اول رجوع هر یک از شریکان هر وقت که خواهند دوم دیوانه شدن هر یک از ایشان سیم مردن هر یک از ایشان و شریک امین است پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست وقول او مقبول است در تلف هر گاه دعوی سبب ظاهری (1) کند چون غرق شدن و امثال آن و همچنین قول او مقبول

است در عدم خیانت و عدم تقصیر و همچنین قول او مقبولست اگر دعوی کند که آنچه خریده برای نفس خود خریده یا بشراکت خریده فصل چهارم در مضاربه کردن و آنچه آنست که شخصی مال خود را بکسی دهد که تجارت بآن کند و حصه از نفع آن بردارد و شروط آن پانزده است اول ایجاب چون ضاربتک یعنی مضاربه کردم این مال را بآنکه تجارت کنی بآن و نفع آن میانه من و تو نصف باشد دوم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضای بایجاب سیم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشند چهارم آنکه جایز التصرف باشند پنجم کسیکه آن مال را میدهد مالک باشد یا وکیل یا ولی مالک باشد ششم آنکه سرمایه باشد هفتم آنکه سرمایه نقد باشد چه اگر متاع باشد صحیح نیست هشتم آنکه سرمایه معلوم القدر باشد و آیا مشاهده آن کافیست یا نه در آن خلافتست نهم آنکه سرمایه نقره و طلا یا سکه دار رایج الوقت باشد چه اگر بی سکه باشد یا فلوس یا مغشوش باشد صحیح نیست و همچنین اگر سرمایه دین باشد نیز صحیح نیست دهم آنکه سرمایه در دست کسی باشد که مضاربه بآن میکند پس اگر مالک

(1) فرقی میان سبب ظاهر و غیر ظاهر ظاهر ظاهر نیست صدر دام ظله

[ 244 ]

شرط کند که در دست او باشد صحیح نیست و اگر در دست هر دو باشد آیا صحیح است یا نه در آن خلافتست یازدهم کار کردن چه نفع در برابر کار کردن است و آن هر چیز است که مالک متولی آن میتواند شد چون باز کردن متاع و بیچیدن آن و خرید و فروختن آن

و در صندوق نهادن آن و آنچه بدان ماند دوازدهم آنکه عمل تجارت باشد پس مضاربه در غیر تجارت کردن صحیح نیست سیزدهم آنکه فایده مخصوص عامل و مالک باشد پس اگر شرط کنند که فایده را باجنبی دهند صحیح نیست اما اگر مالک جهت غلام خود چیزی شرط کند صحیح است چهاردهم آنکه فایده مشترک باشد میانه ایشان پس اگر مالک شرط کند که فایده از او باشد یا از عامل صحیح نیست پانزدهم آنکه حصه معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع اما اگر گوید که از فایده آنها صد دینار از تو باشد صحیح نیست و عقد مضاربه عقدیست جایز هر وقت که خواهند فسخ میتوانند کرد خواه مال نقد شده باشد و خواه نشده باشد و هر گاه فسخ کنند و متاع نقد نشده باشد و فایده ظاهر باشد عامل بفروشد و اگر مالک از فروختن امتناع نماید حاکم او را بر فروختن جبر کند و منفسخ میشود مضاربه بمردن یا دیوانه شدن هر یک از ایشان و هر شرط مشروعی که مالک در عقد کند صحیح است مثل آنکه بمال او سفر نکند یا از شخصی معین متاع را بخرد اما اگر شرط کند که عامل ضامن باشد و چیزی که از مایه نقصان شود بر عامل باشد یا شرط مدتی کند صحیح نیست و نفقه عامل در سفر از اصل مالست و عامل همچون وکیل است و تصرفات او همه صحیح است با غبطه و عالم بودن باذن مالک و آنکه از قیمت واقعی کمتر بفروشد و بظهور فایده کار کننده مالک حصه خود میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند هر گاه که نقد شود مالک میشود و عامل امین است و قولش مقبولست در مقدار مایه و تلف و تقصیر نکردن و نقصان شدن مقدار فایده و قول مالک مقبول است در رد کردن متاع و آنکه اذن در نسیه فروختن متاع نداده و مقدار حصه عامل از فایده فصل پنجم در وکیل کردن کسی جهت تصرف در چیزی بالذات و در آن چند موقفتست موقوف اول در شروط وکالت و آن ده چیز است اول ایجاب و آن هر لفظی است که دلالت کند بر ثابت گردانیدن شخصی دیگری را در تصرف کردن در مال او چون وکلتک یا استنتبک یعنی وکیل کردم ترا یا نایب گردانیدم ترا دوم قبول و آن هر لفظی است

[ 245 ]

که دلالت کند بر رضای بایجاب خواه قولی چون قبلت و خواه فعلی چون خرید و فروخت و مقارنه قبول مرایجاب را شرط نیست چه کسی را که غایبست میتوان وکیل کرد سیم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل و جایز التصرف باشند چه وکیل کردن طفل و دیوانه و سفیه صحیح نیست ( 1 ) اما ولی ایشان وکیل جهت ایشان تعیین میتواند کرد و نیز وکیل کردن کسی که او را باکراه بر آن دارند و مست

وخته و بیهوش صحیح نیست و همچنین وکیل کردن مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد در مال صحیح نیست اما در غیر مال صحیح است چون طلاق و خلع و وکیل کردن بنده کسی را در چیزی که اذن مولی در آن شرطست نیز صحیح نیست اما در آنچه اذن مولی در آن شرط نیست چون طلاق زوجه صحیح است اما غلامی که مکاتب باشد وکیل تعیین میتواند کرد چهارم آنکه احرام نبسته باشد چه وکالت محرم در نکاح و خریدن و فروختن شکار صحیح نیست پنجم آنکه معتکف نباشد چه اگر در مسجد اعتکاف کرده باشد وکیل نمیتواند شد که خرید و فروخت کند در مسجد ششم آنکه وکالت معلق بر شرط متوقعی نباشد چه اگر موقوف بر شرط متوقع باشد چون آمدن مسافر و طلوع آفتاب صحیح نیست اما اگر در وکالت شرط کند که بعد از مدتی تصرف کند جایز است هفتم آنکه آن چیزی را که جهت آن وکیل تعیین کند میباید که ملک او باشد پس وکیل کردن جهت فروختن مال غیر یا مالی که خواهد خرید یا طلاق زوجه که نکاح خواهد کرد صحیح نیست هشتم آنکه آن چیزی را که وکیل جهت آن تعیین میکند میباید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس وکیل کردن مسلمان در خریدن یا فروختن شراب صحیح نیست نهم آنکه آن چیز قابل وکالت باشد چه اگر قابل وکالت نباشد صحیح نیست پس وکیل کردن برای نماز گذاردن در حالت حیات او صحیح نیست دهم آنکه آن چیزی که وکیل جهت آن تعیین میکند میباید که معین باشد پس اگر غیر معین باشد چون خریدن غلامی صحیح ( 2 ) نیست تا آنکه ذکر وصف آن کند و هر گاه این شروط متحقق شود وکالت صحیح است و آن عقیدست جایز و در دوازده موضع فسخ میشود اول عزل موکل با علم وکیل بعزل سوای وکالت گرو گیرنده در فروختن گرو در وعده چه این قسم وکالت بعزل موکل باطل نمیشود ( 3 ) دوم انکار وکیل وکالت را سیم مردن هر یک ایشان چهارم دیوانه شدن هر یک از ایشان و اگر چه جنون دوری باشد پنجم بیهوش شدن هر یک از ایشان ششم منع کردن حاکم شرع

( 1 ) وکالت سفیه ظاهرا صحیح است صدر دام ظله ( 2 ) معلوم نیست صدر دام ظله العالی ( 2 ) اگر در ضمن عقد شرط نشده باشد باطل میشود بلکه مطلقا خالی از مناقشه نیست و در رهن گذشت صدر دام ظله

موکل را جهت سفاهت یا افلاس هر گاه وکیل کرده باشد در مالیات اما اگر مفلس یا سفیه کسی را وکیل کرده باشند در طلاق زوجه مثلاً بمنع حاکم وکالت او باطل نمیشود هفتم آنکه موکل بنده شود مثل آنکه موکل کافر حربی باشد و مسلمانان او را بگیرد و بنده کند چه وکالت او در اینصورت باطل میشود هشتم آنکه آنچه را که وکیل جهت آن تعیین کرده باشد موکل خود آنرا بفعل آورد نهم خاین شدن وکیل دهم گریختن غلامی که آقا او را وکیل کرده باشد یازدهم تلف شدن غلامی که جهت فروختن او وکیل تعیین کرده باشد دوازدهم بفعل آوردن موکل چیزی که منافی وکالت باشد چون فروختن غلامی که وکیل برای فروختن او تعیین کرده بود و میباید که وکیل اقتضار کند بر آنچه موکل تعیین کرده چه با تعدی از آن ضامنست اگر تلف شود و هر گاه وکالت در فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا میکند فروختن را بقیمت وقت در آن شهر بشرط آنکه کسی نباشد که زیاده از قیمت وقت بخرد و آیا در اینصورت جایز است تسلیم متاع بی آنکه قیمت را مشتری حاضر سازد یا نه در آن خلافت میان مجتهدین اقرب آنست که جایز نیست و اگر وکیل کند او را در خریدن و فروختن خریدن وکیل بجهت نفس خود حرام است و اگر او را وکیل کند در خواستن زن دختر خود را بجهت زن موکل نمیتواند (1) نکاح کرد و وکیل بی اذن موکل تعیین وکیل نمیتواند کرد مگر آنکه آن وکیل صاحب جاه باشد (2) یا آنکه آنچه بجماعت محتاج باشد اما با اذن جایز است و هر گاه موکل وکیلی برای وکیل تعیین کند پس وکیل ثانی وکیل موکل است و بمردن وکیل اول و عزل او وکالت وکیل ثانی باطل نمیشود اما اگر گفته باشد که ثانی نیز وکیل باشد بمردن او و عزل او باطل میشود (3) و وکیل امین است و در آنچه بی تقصیر و تعدی او تلف شود ضامن نیست و اگر چه او را باجرت گرفته باشد و با تقصیر و تعدی وکالت او باطل نمیشود و قول او مقبول است در دعوی نمودن بآنکه عالم بعزل نبوده یا تفریط نکرده و تعدی از اذن موکل ننموده و در تلف مال نیز قول او مقبول است موقوف دوم در چیزهایی که قابل نیابت نیست و آنها هجده چیز اند اول وضو و غسل و تیمم کردن با قدرت چه با عدم قدرت جایز است نایب گرفتن جهت استعانت در آنها دوم نماز واجب در حال حیات سوای دو رکعت نماز حج واجب با تعذر آن چه در آن نایب میتوان گرفت سیم روزه واجب



(1) در هر دو مقام اگر وکالت شامل خود وکیل بوده جایز است و می تواند بلی در صورت عدم تصریح شاید کراهتی داشته باشد صدر دام ظله (2) صاحب جاه بودن مدخلیتی ندارد مگر آنکه استظهار شود که اذن موکل او را شامل است چنانچه در حاجت بجماعت چنین است صدر دام ظله العالی (3) معلوم نیست صدر دام ظله

[ 247 ]

در حال حیات چهارم اعتکاف واجب پنجم حج واجب با قدرت بر رفتن چه اگر از رفتن عاجز باشد جایز است نایب گرفتن ششم سوگند خوردن و نذر کردن چه دیگری بنیابت او سوگند نمیتواند خورد و نذر کرد هفتم غصب کردن چه دیگری بعوض ( 1 ) او غصب نمیتواند کرد هشتم میراث بردن چه میراث بنیابت کسی نمیرد نهم تنبیب یعنی بنوبت خوابیدن پیش زنان دهم ظهار کردن یعنی کسی با زن خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر و خواهر منست چه در اینصورت نیز نیابت جایز نیست یازدهم سوگند خوردن بر دخول نکردن با زن خود دوازدهم لعان کردن با زن خود بطریقی که مذکور خواهد شد سیزدهم رضاع چه هر گاه زنی را جهت شیر دادن گرفته باشند نایب نمیتواند گرفت ( 2 ) چهاردهم انقضای عدت پانزدهم قسامه بخش کننده کنز شانزدهم جنایت هفدهم التقاط ( 3 ) واحتطاب واحتشاش یعنی برچیدن وهیمة کرد کردن و علف درویدن هجدهم اقامت شهادت مگر بر وجه شهادت بر شهادت چه در اینصورت حاکم جهت او نایب میتواند گرفت موقوف سیم در چیزهایی که قابل نیابت هست و آنها سی و هشت چیز اند اول اخراج زکوة و خمس و قسمت تصدقات دوم خریدن و فروختن ( 4 ) بنیابت کسی که احرام بسته باشد سیم قبض کردن قیمت متاع چهارم گرو کردن و قبض گرو پنجم مصالحه ششم حواله هفتم ضامن شدن هشتم شریک شدن نهم مضاربه دهم برزگر گرفتن یازدهم باغبان گرفتن دوازدهم وکیل گرفتن سیزدهم عاریه گرفتن چهاردهم طلب شفعه کردن و گرفتن آن پانزدهم اجاره کردن شانزدهم ابرای ذمه از حقی نمودن هفدهم نکاح کردن مگر نکاح جهت کسی که احرام بسته باشد هجدهم تعیین کردن صداق نوزدهم خلع بیستم رجعت کردن بیست و یکم در عده رجعیه رجعت کردن بیست و دوم طلاق دادن بیست و سیم جعالة و مزد بیست و چهارم بخشیدن و وقف کردن بیست و پنجم قصاص کردن بیست و ششم قبض دیت بیست و هفتم قبض حقوق چون میراث و وصیت بیست و هشتم عقد جزیه و قبض آن بیست و نهم

جهاد با عدم تعیین آن سی ام کشتن گوسفند در هدی سی ویکم  
حد زدن آدمی سی ودوم اثبات حدود آدمی سی وسیم تیر انداختن  
واسب دوانیدن

(1) مراد واضح نیست صدر دام ظلّه العالی (2) محتاج بتامل و  
تفصیل است صدر دام ظلّه (3) معلوم نیست صدر دام ظلّه (4) احوط  
منع است صدر دام ظلّه العالی

[ 248 ]

سی وچهارم آزاد کردن بنده ومکاتب ومدبر ساختن سی وپنجم قضا  
(1) پرسیدن سی و ششم دعوی نمودن سی وهفتم اثبات کردن  
حجت‌های مدعی وحقوق او سی وهشتم طواف نسا ورمی کردن  
جمره جهت کسی که فراموش کرده باشد موقف چهارم در اقسام  
وکالت وآن بر سه قسمست اول وکالت حرام چون وکالت ذمی جهت  
دعوی کردن بر مسلمانان از جانب مسلمانان وذمیان ووکیل شدن او  
از جانب مسلمانان جهت فروختن چیزهای حرام چون شراب  
وگوشت خوک اگر چه وکیل جهود باشد دوم وکالت مکروه چون  
وکالت مسلمان برای ذمی بر مسلمان وبعضی از مجتهدین این قسم  
را نیز حرام میدانند سیم وکالت جایز وآن بر هفت قسمست اول  
وکالت از جانب حاضر در طلاق زوجه وبعضی از مجتهدین این قسم  
را جایز نمیدانند دوم وکالت از جانب سفیهان باذن حاکم سیم وکالت  
زنان جهت نکاح کردن وطلاق از جانب غیر چهارم وکالت فاسق در  
تزویج دختر یا پسر خود بایجاب وقبول پنجم وکالت غلام باذن آقا  
ششم وکالت کافر هفتم وکالت مغلّس وسنت است که وکیل صاحب  
بصیرت تمام باشد وعارف بلغتی که بآن مکالمه میکند باشد  
وواجبست بر او تسلیم کردن آنچه در دست اوست با طلبیدن موکل  
بشرط آنکه تسلیم ممکن باشد چه اگر در آن حال تسلیم نکند وتلف  
شود ضامن است اما اگر تسلیم نکردن جهت گواه گرفتن باشد جایز  
است (2) وواجبست بر وکیل گواه گرفتن در دادن دین موکل وتسلیم  
متاع چه بی گواه صحیح نیست واما اگر در ودیعت وکیل باشد واجب  
نیست گواه گرفتن وحرامست (3) بر وکیل خریدن آنچه وکیل در  
فروختن آن باشد از جهت خود بی اذن موکل وحرامست برو نکاح  
کردن دختر خود اگر وکیل باشد در نکاح کردن زوجه جهت موکل  
وسنت است بر صاحب جاه وثروت که بنفس خود مرتکب دعوی

نشود و وکیل تعیین کند وثبوت وکالت بیکی از دو چیز میشود باقرار موکل پیش حاکم شرع یا بگواهی دادن دو گواه عادل پیش او وعزل وکیل ثابت میشود بعلم وکیل اگر چه خبر دهنده یکمرد عادل بوده باشد چنانچه در روایت هشام بن سالم وارد شده ( 4 ) فصل ششم در اسب دوانیدن وتیر انداختن وشروط آنها هفده است اول ایجاب وقبول از بالغ عاقل جایز التصرف وبعضی مجتهدین برآنند که این جعاله است وایجاب در آن کافیهست دوم حیوانیکه

(1) قضاوة وحکم قابل نیابت بودن معلوم نیست صدر دام ظله العالی. (2) جواز وجوب در هردو مقام معلوم نیست صدر دام ظله العالی (3) مکرر هر دو صورت گذشت صدر دام ظله العالی ( 4 ) ولی رعایت احتیاط منافی با روایت نیست صدر دام ظله العالی

[ 249 ]

بآن پیش دستی توان کرد چون اسب وشتر واستر وخر وفیل پس غیر اینها جایز نیست ( 1 ) چون کیوتر وشاطری وکشتی گرفتن وسنگ برداشتن وآیا اگر اینها بیعوض باشند حرامست یا نه در آن خلافت بعضی از مجتهدین کشتی گرفتن بی عوض را جایز داشته اند سیم تعیین عوض یعنی آنچه را که قرار میدهند که سابق بگیرد میباید که مقدار آن معلوم باشد بمشاهده یا بوصف وجایز است که دین باشد خواه حال وخواه موجل وهمچنین جایز است که عوض از متسابقان باشد یا از یکی از ایشان یا از اجنبی یا از بیت المال چهارم تعیین جنس آلتی که بسبب آن پیش دستی میکنند چون دو اسب یا دو تیر بیکان دار بمشاهده اما تعیین آن دو شخص لازم نیست پنجم برابر بودن هر دو اسب مثلا در احتمال پیش دستی نمودن یعنی یکی ضعیف ودیگری قوی نباشد ششم آنکه هر دو از یک جنس باشند پس اگر یکی اسب باشد ودیگری استر صحیح نیست اما اگر در صفت مختلف باشند چون عربی ویا بو صحیح است هفتم آنکه هر دو بیکبار بدوانند که اگر پیش وپس بدوانند صحیح نیست اما مساوات در مکان ایستادن شرط نیست هشتم گردانیدن عوض جهت سابق در اسب دوانیدن یا محلل پس اگر بغیر از ایشان دهند صحیح نیست ومحلل کسی است که میان دو کس که گرو می بندند در میاید اگر یکی از ایشان سبقت نمود او عوض میگیرد واگر سبقت نکرد غرامت نمیکشد نهم علم بعدد تیر انداختن در محاطه ودر میادریه خلافت

دهم علم بعدد زدن تیر بر نشانه مثل آنکه گوید که هر پنج تیر از جمله بیست تیر بر نشانه زند عوض ازو باشد یازدهم علم بصف زدن مثل آنکه شرط کند که تیر از نشانه بگذرد یا بر نشانه خورد یا پیش نشانه بیفتد یا بر جانب نشانه بخورد یا بر نشانه خورد بهر طریقی که باشد وبا اطلاق منصرف باخیر میشود دوازدهم آنکه هر دو در عدد وزدن وسایر احوال مساوی باشند سیزدهم آنکه عالم باشند بقدر نشانه بمشاهده یا بتقدیر چه نشانه مختلف میباشد چهاردهم تعیین اندازه پس اگر معین نباشد صحیح نیست پانزدهم پیش دستی کردن به تیر زدن بر نشانه نه بر دور انداختن پس اگر گوید عوض از کسی باشد که دورتر بیندازد صحیح نیست شانزدهم آنکه ابتدای مسافت وانتهای آن مشخص باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست هفدهم

(1) خصوصیتی بنظر نمیر سند واحوط مطلقا ترک است باید ملاحظه شود صدر دام ظله العالی

[ 250 ]

آنکه زدن نشانه ممکن باشد پس اگر ممکن نباشد چون زدن از پانصد زراع راه صحیح نیست فصل هفتم در اقسام غلبه در تیر انداختن وآن بر سه قسمست اول مبادرت مثل آنکه گوید هر کس پنج تیر از جمله بیست تیر بیشتر بزند او سابقست و عوض مال از اوست پس اگر یک از ایشان پنج تیر از جمله ده تیر بزند و دیگری چهار تیر از جمله ده تیر بزند اول سابقست واکمال در اینصورت لازم نیست دوم مخاطه یعنی کم کردن آنچه برابر زنند مثل آنکه گوید هر که پنج تیر از بیست تیر بزند سابقست پس اگر هر دو پنج تیر از ده تیر بزند طرح مینماید یعنی میاندازند تا بیست کامل شود سیم مفاضله مثل آنکه گویند هر کدام بیشتر از بیست تیر بزند یکی یا دو یا سه او سابقست و سبق در رمایه باطل میشود بمردن اندازنده وایا بمردن اسب دواننده باطل میشود یا وارث او اسب میدواند در آن خلافتست فصل هشتم در جعاله وآن مالیتست که شخصی جهت آوردن غلام گریخته یا چاروای یا غی شده یا عملی تعیین میکند وشروط آن پنجست اول ایجاب وآن هر لفظی است که دلالت کند بر آنچه مذکور شد دوم قبول فعلی چون لفظی در جعاله لازم نیست سیم آنکه بالغ وعافل وجایز التصرف باشند چهارم آنکه عامل را تحصیل آن عمل ممکن باشد پنجم آنکه عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجاره گرفتن جهت آن

وتعیین عمل و عوض شرط نیست پس اگر بگوید هر کس بنده گریخته مرا بر گرداند نصف او یا عوض آن ازو باشد جایز است اما اگر عوض را مشخص سازد ذکر قدر آن شرط است و با جهالت منصرف باجره المثل میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر گریخته را از شهری که مالک او در آنست بیاورد یک مثقال طلا بگیرد و اگر از غیر آن شهر برگرداند چهار مثقال و مستند این قول حدیثی است ضعیف اما مشهور و اصح آنست که منصرف باجره المثل میشود و اجرت او آنگاه لازم میشود که او را تسلیم مالک نماید پس اگر بدر خانه مالک رساند و هنوز تسلیم او نکرده باشد که بگیرد مستحق اجرت نمیشود و اگر پیش از تسلیم بمیرد بعضی از مجتهدین بر آنند که مستحق اجرت میشود و اگر شخصی گم شده کسی را بیاورد بی آنکه صیغه واقع شده باشد مستحق چیزی نمیشود و لازمست برو رسانیدن آن بمالک او و اگر با وقوع صیغه زیاده از یک کس بیاورند همه در اجرت برابر شریکند مگر آنکه

[ 251 ]

مالک شرط تفاوت میانه ایشان کرده باشد و اگر در مقدار آنچه مالک قرار داده یا در جنس آن نزاع کنند هر دو سوگند خوردن و ثابت میشود آنچه کمتر باشد از اجرت بر آنچه دعوی بر آن میکنند مگر آنکه مالک زیاده از اجرة المثل را دعوی کند چه در اینصورت زیاده متعین است و اگر در اصل جعاله نزاع کنند قول قول مالکست فصل نهم در لقطه و آن برداشتن چیز است که اگر بر ندارند ضایع شود و این بر سه قسمست قسم اول انسان و آنرا لقیط و منبوذ و ملقوط گویند و آن هر طفل ضایعی است که کسی نداشته باشد که او را بزرگ کند و محافظت او نماید زیرا که اگر کسی داشته باشد که حاکم شرع او را بر نفقه او جبر تواند کرد چون پدر یا جد یا آقا در غلام جبر کردن او لازمست و بر داشتن او واجب کفائست هر گاه از تلف شدن او ترسند و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند و اگر دو کس یا زیاده بر سر برداشتن طفل نزاع کنند سابق اولیست و اگر بیکدفعه بردارند آنکس که از شهر باشد اولی است بمحافظت از آنکه از دهکده باشد آنکس که در دهکده باشد اولی است از کسی که در صحرا منزل داشته باشد و همچنین اولی است مالدار از مفلس و ظاهر العداله از مجهول الحال و اگر در جمیع آنچه مذکور شد مساوی باشند قرعه بزنند نام هر کدام که بیرون آید از آنکس است و شروط آنکسی که لقیط را بر میدارد سه چیز است اول آنکه بالغ و عاقل باشد دوم آنکه آزاد باشد چه برداشتن غلام بی اذن آقا صحیح نیست مگر در وقتی که از تلف شدن طفل بترسد و کسی دیگر سوای او نباشد چه در اینصورت واجبست بر غلام برداشتن او سیم آنکه مسلمان باشد هر

گاه طفل مسلمان باشد یعنی در دار الاسلام افتاده باشد یا در دار الحرب بآنکه در او مسلمانی باشد و بعضی از مجتهدین اسلام را شرط نمیدانند چه میگویند چه غرض از التقاط محافظت است و آن در کافر نیز ممکن است و بعضی از مجتهدین شرط عدالت در بردارنده کرده اند و نفقه طفل اگر مال داشته باشد از مال اوست و اگر نداشته باشد استعانت بسطون جویند و اگر ممکن نباشد بر مسلمانان واجبست بذل نفقه او و اگر ایشان نباشند یا ندهند کسی که آن طفل را برداشته است اگر از مال خود بدهد و قصد کند که رجوع نماید جایز است و بعضی از مجتهدین رجوع را جایز نمیدانند و بعضی دیگر گفته اند که اگر طفل غلام باشد جهت نفقه که باو داده او را با احتیاج باذن حاکم

[ 252 ]

شرع میتواند فروخت و اگر استعانت از غیر ممکن بوده او از مال خود نفقه کرده رجوع نمیتواند کرد و آنکس که او را بر گرفته نمیتواند که بی اذن حاکم نفقه خود را از مال طفل برداشت مگر با احتیاج و قول قول بردارنده طفل است با قسم در قدر نفقه که معروف است و همچنین قول قول اوست در اصل نفقه و در تقصیر نکردن و اگر طفل تلف شود او ضامن نیست مگر با تقصیر در محافظت او و اگر کسی دعوی نماید که طفل فرزند من است و ثابت سازد باو ملحق میشود و اگر طفل بعد از آنکه بالغ شود انکار کند فرزند وی را اعتبار ندارد و عاقله او امامست هر گاه کسی میراث خوار و ضامن جریره او نباشد پس دیت خطای او بر امامست و حکم کرده میشود بازادی او اگر کسی دعوی بندگی او کند چه اصل در هر کس آنست که آزاد باشد و اگر بنده او را بکشد بنده را در عوض او باید کشت اما اگر آزادی او را بکشد او را در عوض او نمیتوان کشت چه احتمال دارد که طفل بنده باشد و اگر کسی زخمی بر او زند میرسد او را که بعد از بالغ شدن بر او زخم زند یا دیت گیرد قسم دوم حیوان و آنرا ضاله گویند و آن هر حیوانیست ضایع که در دست کسی نباشد و اگر او را بر ندارند ضایع شود و برداشتن او مکروهست و آنچه در احادیث وارد شده است در نهی برداشتن او معمولست بر آنکه بردارنده بقصد تملیک بردارد چه اگر بان قصد بردارد حرامست و شیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن او را مخصوص حاکم شرع دانسته و سنت است برداشتن حیوانی که اگر بر ندارند تلف شود و در غیر آبادانی جهت نگاه داشتن اما اگر در آبادانی بردارد حرامست و در اینصورت ضامن آنست و اگر نفقه بدهد او را رجوع بر مالک نمیرسد سوای گوسفند که آنرا میتوان بر داشت و مخیر است در اینصورت میانه نگاهداشتن او و دادن بحاکم شرع و در اینصورت اگر تلف شود ضامن نیست و اگر

گوسفند را در صحرائیکه آب نباشد بگیرند خوردن آن فی الحال حلالست باجماع مجتهدین وضامنست قیمت آنرا هر گاه صاحب آن پیدا شود و شتر و گاو را نمیتواند گرفت اگر صحیح باشند یا در موضعی باشند که آب و گیاه باشد پس اگر در اینصورتها بگیرد ضامن میشود وبری الذمه نمیشود مگر بدادن آنها بحاکم یا بصاحب آن واگر رها کند بری الذمه

[ 253 ]

نمیشود وخر را نیز در صحرا میتوان گرفت چه صبر بر تشنگی ندارد و بعضی از مجتهدین گرفتن آنرا نیز منع کرده اند و جایز است برداشتن سگ شکاری و سگ کله و سگی که محافظت باغ و زراعت کند و بعد از یکسال از تعریف کردن انتفاع گرفتن از آنها جایز است و ضامنست بردارنده آنها قیمت متعارف آنها را هر گاه صاحب آنها پیدا شود واگر طفل یا مجنون حیوانی را بگیرند ولی ایشان یکسال تعریف میکند و بعد از آن مخیر است با غبطه و صرفه طفل در نگاهداشتن آن حیوان و مالک شدن و نفقه یافت شده لازم است و رجوع میکند بر صاحب اگر در برابر آن عوض نباشد چون سوار شدن اسب و شیر دادن گوسفند و حیوان یافت شده امانت است تا یکسال و بعد از آن قصد ملکیت میتوان کرد و بعضی از مجتهدین نیز یکسال تعریف را در ضاله شرط نمیدانند و بعضی گفته اند تعریف در گوسفند سه روز است آنگاه فروختن و تصدق کردن بقیمت آن وضامنست هر گاه صاحب پیدا شود و نفقه دادن او وضامن بودن قیمت آن قسم سیم لقطه اموال و آن برداشتن هر مالیهست ضایع جهت نگاه داشتن از برای صاحب آن و برداشتن آن مکروهست اگر چه اعتماد بر نفس خود داشته باشد مگر آنکه ترسد که تلف شود چه در اینصورت مکروه نیست و اگر اعتماد بر خود نداشته باشد برداشتن آن حرامست و در بردارنده لقطه حرم مکه عدالت شرطست پس اگر فاسق باشد برداشتن آن حرامست و عادل مخیر است میانه نگاهداشتن یا بحاکم سپردن آن واگر فاسقی لقطه را بردارد حاکم از او بر گیرد یا کسی را همراه او سازد که تا یکسال تعریف آن کند و بعد از یکسال اگر آن فاسق قصد تملک کند حاکم شرع باو میدهد و آنکه ضامن از او بگیرد و آنچه در غیر حرم مکه معظمه از صحرا و بیابان یا در زمینهاییکه بحسب ظاهر مالک نداشته باشد پیدا شود از طلا و نقره و جواهر و اثر اسلام نداشته باشد یعنی اسم خدایتعالی یا رسول صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه علیهم السلام یا یکی از پادشاهان مسلمان بر آن نقش نکرده باشند از کسی است که آنرا یافته باشد اگر چه زیاده از یکدرهم باشد واگر اثر اسلام بر آنها باشد یا در معموره باشد و صاحب نداشته باشد مشهور میانه مجتهدین

آنست که اگر زیاده از یکدرهم بوده باشد یکسال تعریف آن لازمست  
آنگاه اگر قصد تملک کند مالک آن میشود و اگر

[ 254 ]

صاحب آن پیدا شود ضامنست و آنچه در بلاد اسلام در ملک شخصی پیدا شود صاحب آنرا خبر دار کند پس اگر دعوی کند که ازوست باو دهد وگواه وقسم برو لازم نیست و اگر گوید که از من نیست پس اگر اثر اسلام بر آن نباشد از کسی است که آنرا یافته باشد و اگر اثر اسلام بر آن باشد حکم لقطه بر آن جاری دارد و آنچه مذکور شد از حکم طلا و نقره اگر در دیار کافران پیدا شود از کسی است که بیابد خواه در معموره باشد و خواه در غیر معموره و خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نداشته باشد و تعریف لازم نیست و اگر زمینی که در ویافته باشند مالکی داشته باشد او را واقف میسازد پس اگر گوید که او مال من نیست از آن کسی است که یافته و در روایت صحیح محمد ابن مسلم از امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام مطلق واقع شده که آنچه در خرابه یافته باشند آنکسی که یافته اولی است بآن خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نه و محدثین حمل کرده اند بر آنکه مراد امام در آنچه اثر اسلام داشته باشد آنست که بعد از تعریف باشد و در حدیث صحیح وارد شده که آنچه در شکم چاروا یافته شود از طلا و نقره و جواهر باید از کسی که خریده باشد او را واقف سازد پس اگر بشناسد که تعلق باو دارد و اگر نه از آنکس است که آنرا یافته هر گاه اثر اسلام در آن نباشد و اگر اثر اسلام داشته باشد تعریف یکسال لازم است اما آنچه در حرم مکه بیابند بی تعریف یکسال مالک آن نمیتواند شد و اگر چه کمتر از یکدرهم باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر در حرم مکه نیز درهم مطلس بیابند بی تعریف از یا بنده است و اگر بنده لقطه حیوان و مال را بردارد و بعد از یک سال تعریف تلف کند ضمان تعلق برقه او میگیرد که بعد از آزاد شدن بدهد تتمه احکام لقطه چهار چیز است اول واجب و آن تعریفست یعنی شناسانیدن کسی که آنرا برداشته یا نایب او بآنکه فریاد کند همان روز تا شب آنگاه هر روز یکبار یا دو بار آنگاه هر هفته یکبار یا دو بار آنگاه هر ماهی بحیثیتی که فراموش نشود تا یکسال و واقع کرداند تعریف آنرا در مکانهایی که آنجا مردم جمع میشوند چون بازارها و درهای دروازه ها و مسجدها و در صباخها و شامها و روزهای عید و جمعها و در وقت داخل شدن قافله بشهر یعنی یا بنده در اینقسم جاها و وقتها تعریف لقطه کند و آنرا بشناساند و در فریاد کردن ذکر جنس بکند چون طلا و نقره و اگر در غربت یافته باشد بعد از تعریف بشهر خود



میتواند برد و سال را در شهر خود تمام کرد و اگر در صحرا یافته باشد در هر جا که خواهد تعریف کند و آنچه باقی بماند بر نفس خود قیمت کند یا بدیگری بفروشد و قیمت آنرا اگر نگاهدارد ضامن نیست و اگر منتفع شود ضامن است و اگر در سال تعریف لقیط فوت شود ضامن نیست و اگر زیادتی بهم رسد خواه منفصل چون فرزند و خواه متصل چون فربھی در این یکسال از مالکست و بعد از یکسال از ملنقط است بعد از نیت تملیک دوم ضمان با تملک و تقصیر در حفظ و بدون تملک امانتست سیم تملک و آن بعد از تعریف کردن یکسال است با قصد مالک شدن چهارم رد بمالک و آن واجبست هر گاه بدو گواه عادل ثابت سازد که ملک اوست و بیک گواه ثابت نمیشود و وصف کردن آن کافی نیست و اگر چه ظن صدق او داشته باشد بلکه در اینصورت رد کردن جایز ( 1 ) است پس اگر در اینصورت برد کردن امتناع نماید حاکم شرع جبرش نمیکند و اگر در صورت وصف رد کند آنگاه گواهی دهند که ملک غیر بوده غیر انتزاع عین میکند و با تلف رجوع مینماید بر هر کدام که خواهد و اگر بر آنکس رجوع کند که بوصف کننده رد کرده است او را رجوع میرسد بر وصف کننده بشرط آنکه در وقت دادن اقرار بملکیت او نکرده باشد چه در اینصورت رجوع نمیتواند کرد و اگر هر یک گواه بگذرانند بعد از آنکه باول داده باشد و گواهان ایشان را بر دیگری ترجیح نتوان داد قرعه بزنند باسم هر یک از ایشان که بیرون آید باو دهند پس اگر باسم دوم بیرون آید انتزاع میکنند از اول و اگر تلف شده باشد ضامن نیست کسی که باول داده است اگر بحکم حاکم شرع داده و اگر بی اذن حاکم داده ضامن است تکمله بدانکه التقات پنج قسمست قسم اول واجبست و آن برداشتن طفلی است که اگر او را بردارند ضایع شود و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند قسم دوم حرام و آن وقتی است که شخصی بر میدارد داند که خیانت میکند یا فاسق باشد در لقطه حرم قسم سیم سنت و آن برداشتن مالیهست که اگر او را بردارند ضایع شود قسم چهارم مکروه و آن بر چند قسمست اول مطلق برداشتن آن دوم برداشتن فاسق غیر لقطه حرم را سیم بر داشتن لقطه مال و حیوانرا چهارم برداشتن چیزیکه قیمت آن کم باشد و منفعت آن بسیار چون عصا و میخ و نعلین و مطهره و تازیانه و بعضی از مجتهدین برداشتن نعلین و مطهره و تازیانه را حرام میدانند

پنجم برداشتن چیزی که کمتر از یکدرهم باشد در حرم مکه قسم پنجم لقطه مباح وان از یکدرهم است در غیر حرم مکه و آنچه بر باینده لقطه واجبست دو چیز است اول نگاهداشتن دوم گواه گرفتن در طفل و آنچه برو سنت است نیز دو چیز است اول گواه گرفتن در لقطه مال و حیوان دوم شناسانیدن بگواه بعضی از اوصاف آنرا تا آنکه فایده گواهی حاصل شود و آنچه برو مکروهست تعریف کردن در مسجد است و آنچه بر صاحب کم شده واجبست آنست که هر گاه یا بنده آنچه یافته باشد باو رد کند قبول نماید و اگر در صورتی که یا بنده قصد تملک آن کرده باشد و عیناک شود چون آنرا با ارش نقصان آن رد نماید قبول کند فصل دهم در احیای موات و آن زمینهای است که کسی متصرف آنها نباشد و معطل افتاده باشد بواسطه منقطع ( 1 ) شدن آب از آنها یا از جهت مستولی شدن آب بر آنها و این زمینها ملک امامست پس اگر مسلمانی تصرف کند در آنها بعمارت کردن مالک میشود بهفت شرط اول آنکه اگر امام ظاهر باشد باذن او عمارت کند و در غیبت او هر کس که عمارت آن کند او اولی است در تصرف در آنها از دیگری تا عمارت او باقی باشد دوم آنکه مملوک مسلمانی یا کسی که امام با او صلح کرده باشد نباشد پس اگر زمین موات ملک کسی باشد عمارت کردن آن بی اذن مالک آن صحیح نیست اما اگر مالک او ( 2 ) غایب باشد و کسی آنرا عمارت کند تا آمدن غایب او اولی است از دیگری تا آنکه عمارت او قائم باشد و اگر عمارت او خراب شود و دیگری عمارت کند ثانی اولی است بتصرف در آن زمین سیم آنکه کسی که عمارت میکند میباید که مسلمان باشد پس اگر جهود باشد و امام او را اذن دهد مجتهدین را در آن قول است چهارم آنکه آن شخصی که اراده عمارت زمین موات دارد میباید که کاری کند که در عرف و عادت گویند که آن زمین را احیا کرده پس گردانیدن دیوار در آن زمین یا چیدن سنگها یا بستن مرزها در آن کافی نیست چه اینها افاده ملکیت نمیکند بلکه افاده اولویت تصرف او میکند و اگر زمین منتقل شود ازو بدیگری آن دیگری اولی است ازو و اگر بمیرد وارث او اولی است و اگر آنزمین را بفروشد آن بیع صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که آنچه مذکور شد از دیوار گردانیدن و سنگ چیدن و مرز بستن افاده ملکیت میکند

(1) مخصوص باین دو صورت نیست صدر دام ظلّه ( 2 ) مرا ومدرك در  
هر دو صورت صدر دام ظلّه العالی

[ 257 ]

پنجم آنکه زمین موات مکان عبادت نباشد چون عرفات و مشعر و منی  
ششم آنکه مکانی نباشد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله  
آنها جهت مصلحت مسلمانان مخصوص چیزی ساخته بود چنانچه  
بقیع را که از نخلستانهای مهاجران بوده مخصوص ساخته بودند  
برای خریدن چارواهای زکوة و تصدقات و جزیه و همچنین است حکم  
زمینهایی که آنحضرت صلی الله علیه وآله مقاطعه کرده باشند با  
جماعتی چنانچه وادی عقیق را با بلال بن الحارث بجزی قطع کرده  
بودند و کسی از صحابه در آن تصرف نکرده بود تا زمان خلافت عمر  
که او بلال را از آن منع کرد هفتم آنکه حریم عمارت نباشد چه هر  
چیزی در مباح حریمی دارد و آن بر چند قسم است قسم اول حریم  
خانه و آن مقدار خاک ریز و برف انداز آنست و جائی که آب باران از  
ناودان بر آن ریزد و ممر داخل شدن بآن خانه دوم حریم دیوار و آن  
بمقدار ریختن خاک آنست هر گاه خراب شود سیم حریم شهر و آن  
حوالی آن شهر است جهت جمع شدن اهل آن شهر و اسب دوآبیدن  
و خاک ریزی کردن و محل خریدن چهار پایان اهل آنشهر چهارم حریم  
نهر و آن بمقدار ریختن خاک آنست و راه رفتن بر دو جانب آن پنجم  
حریم چاهی که شتران را آب میدهند و آن چهل ذرعست پس اگر  
کسی خواهد که جهت آب دادن شتران خود چاهی بکند در آن چهل  
ذرع نمیتواند کند و در بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه  
صلی الله علیه وآله فرموده که حریم چاه در جاهلیت پنجاه ذرع بوده  
و در اسلام بیست و پنج ذرعست ششم حریم چاهی که بشتر آب  
میکشند جهت زراعت کردن بآن آب و آن شصت ذرعست هفتم حریم  
چشمه و آن در زمین نرم هزار ذرعست و در زمین سخت پانصد ذرع  
است پس دیگر را نمیرسد که در اینمقدار از زمین حوالی آن چشمه  
چشمه دیگر احداث کند و در بعضی احادیث جهت حریم قنات نیز  
همین مقدار وارد شده هشتم حریم راه و آن در زمین موات هفت  
ذرعست و این حریمها در زمین مواتست و حریم در زمین معموره  
نیست فصل یازدهم در مشترکات بدانکه منافع مشترکه بر پنج  
قسم است قسم اول راهها و فایده این آنست که در رفتن و نشست  
در آن ضرر بجماعتی که از آن راه میروند نرساند و اگر جهت خرید  
و فروخت در راه بنشیند پس اگر راه وسیع باشد که بمترددین ضرر  
نرساند جایز است اما با ضرر جایز نیست و اگر خود از آنجا برخیزد

ومتاع خود آنجا بگذارد دیگری نمیتواند آنجا نشست اما اگر متاع خود را نیز بردارد و قصد داشته باشد که باز بهمان مکان عود نماید میانه مجتهدین در آن خلافت ائمه است که حق اواز آن مکان باطل شد به برخواستن اواز آن مکان و بنای دکه در راه کردن جایز نیست و اگر در راه چیزی چون بویا سایه کند بشرطیکه ضرر بمترددین نرساند جایز است و اگر دو کس بیکدفعه در مکانی خواهند که بنشینند ائمه است که قرعه بزنند بنام هر کدام که بیرون آید او اولی است و هوای راههایی که در آن تردد مینمایند حکم زمین موات دارد که هر کس احداث چیزی در آن میتواند کرد بشرطیکه ضرر بمترددین نرسد اما در راهی که مخصوص جماعتی باشد احداث چیزی نمیتوان کرد مگر باذن ایشان قسم دوم مسجدها و فایده آن معلومست و هر کس سبقت کند بگرفتن محلی او اولی است از دیگری بآن مکان و هر گاه برخیزد و دیگری بنشیند ثانی اولی است و اگر چه بقصد وضو ساختن برخواسته باشد مگر آنکه رخت خود را در آنجا گذاشته باشد قسم سیم موقوفات عامه چون مدرسهها و رباطها و فایده آنها نزول طلبه علم و قوافل است در آنها پس هر کس که ساکن حجره از آنها شود و از آنجماعت باشد که اهلیت سکنی آنجا داشته باشد او اولی است از دیگری تا در آنجاست و بیرون کردن او جایز نیست اگر چه بسیار در آنجا بماند بشرط آنکه واقف شرط مدتی معین نکرده باشد چه در اینصورت بانقضای آنمدت او را بیرون میتوانند کرد و همچنین بیرون میتوان کرد اگر واقف شرط کرده باشد که ساکن باید که بطلب علم مشغول باشد و آنکس بآن مشغول نباشد و جایز است که ساکن حجره کسی را با خود شریک نکند مادامیکه بر صفتی باشد که واقف شرط کرده و هر گاه از آن حجره بیرون رود حق او از آن مکان باطل میشود و آیا اگر رخت او در آنجا باشد حق او باطل میشود یا نه در اینمسأله میانه مجتهدین خلافت قسم چهارم معدنهای و کانهها و آن بر دو قسمست اول کانههای ظاهری که محتاج بخرج نیست چون نمک و نغط و کبریت و قیر و مومیائی و سرمه و یاقوت چه اینها مشترکست میانه مسلمانان و بعضی از مجتهدین اینها را مخصوص امام میدانند و اگر کسی از آنها چیزی بردارد منع او نمیتوان کرد و تا حاجت او تمام نشود دیگری نمیتواند گرفت و اگر دو کس یا زیاده بر آن سبقت کنند و

اجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه بزنند و احتمال قسمت و سبقت محتاج نیز دارد و اگر در جانب نمکزار چاهی در زمین موات بکنند و آب بدانجا آرند و نمک کنند مالک آن میشوند و غیره با او در آن نمک شریک نیست دوم معدنهای باطنی که محتاج بخرج و عمل است چون کان طلا و نقره و آهن و مس و رصاص و بلور و فیروزج و آن نیز مشترکست میانه مسلمانان و بعضی از مجتهدین آنها را نیز مخصوص امام میدانند پس اگر ظاهر باشد باحیا کردن مالک آن میشود و اگر ظاهر نباشد و شخصی آنرا ظاهر کند و احیا نماید پس اگر در ملک او باشد مالک آن میشود و همچنین اگر در زمین موات باشد باحیا کردن مالک آن میشود و اگر معادن در زمینی پیدا شود که بایع احیا کرده باشد مالک اوست خواه ظاهر باشد و خواه مخفی و تعلق باحیا کننده دارد اما اگر پیش از احیا ظاهر باشد ملک او نمیشود و اگر چاهی بکند و بمعدن رساند همان اشتراک باقیست و میانه مسلمانان مشترکست و مالک آن نمیشود قسم پنجم آنها و آن بر شش قسمست اول آنکه در ظرفی یا حوضی کرده باشند و آن ملک کسی است که ظرف و حوض از اوست و اگر چه از مباح گرفته باشد و جایز است فروختن آب آنها دوم آب چاهی که کسی در ملک خود یا در زمین مباح بکند چه در اینصورت او مالک آن میشود و کسی را بی اذن او در آن تصرف جایز نیست و فروختن آن کیلا و وزنا جایز است با کراهیت و فروختن همه آب چاه جایز نیست چه تسلیم آن متعذر است و هر گاه چاه قدیمی که پر از خاک شده باشد کسی آنرا پاک کند مالک آن میشود و اگر کسی چاهی در زمین مباح بکند نه بقصد مالک شدن بلکه جهت نفع گرفتن از آن او اولی است بآن وقتی که آنجا باشد و هر گاه از آنجا مفارقت کند هر که سابق باشد در آنجا او اولی است بارتفاع از آن و مخصوص احدی نیست و هر گاه کسی چاهی در ملک خود بکند همسایه خود را منع نمیتواند کرد از چاه کردن دیگر عمیق تر از آن چاه اگر چه آب چاه ( 1 ) او بآن چاه سرایت کند سیم آب چشمه و باران و آب ایستاده در زمین مباح نه از روی مالک شدن مشترکست میانه مسلمانان و مخصوص احدی نیست و از آنها هر کس آنچه بردارد مالک میشود چهارم آب نهرهای بزرگ چون آب فرات و دجله بغداد که میانه مسلمانان مشترکست پنجم نهرهای کوچک که ملک کسی

(1) علی الاطلاق معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی

نباشد آن نیز میانه مسلمانان مشترکست و اگر آب آن کم باشد و وفا بهمه نکند اول ابتدا بکسی کنند که نزدیک دهنه باشد و اگر جهت زراعت باشد تا بند نعلین باو آب دهند و اگر برای درخت غیر خرما باشد تا قدم و جهت درخت خرما تا ساق و بعد از آن آنجماعت آبر را سردهند بکسانی که در پهلوئی ایشان باشند و سردادن پیش از آن قدری که مذکور شد واجب نیست اگر چه بمتاخر نرسد پس اگر از اول چیزی باقی نماند ما بقی را حقی نیست ششم آب نهر مملوک که جدا کرده باشند از مباح چنانکه کسی زهری از فرات مثلا بریده باشد مالک آن آب میشود و هر کس که در آن نهر کاری کرده شریکست در آن بقدر نفقه و عمل خود اگر بهمه وفا کند والا بقدر حصه و نصیب خود قسمت کنند باب یازدهم از کتاب جامع عباسی در بیان نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک و یمین و در آن مقدمه و سه مطلب و خاتمه است مقدمه در بیان فضیلت نکاح و اقسام آن بدانکه احادیث در فضیلت نکاح کردن بسیار وارد شده و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا بر سه حدیث اقتصار رفت از آنجمله در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام آمده که هیچ فایده مسلمانرا بعد از حصول اسلام بهتر از زن صالحه نیست که هر گاه او را ببند خوشحال شود و هر گاه ازو غایب شود حفظ ناموس و مال او کند و هم در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام واقع شده که دو رکعت نمازیکه صاحب زن بگذارد بهتر است از هفتاد رکعت نمازیکه عزب بگذارد و نیز در حدیث آمده که بدترین مردهای مسلمانان آنکسانی اند که عزب مرده باشند و اقسام نکاح کردن نظر بنکاح کننده پنج است اول واجب و آن وقتی است که نفس او مشتاق باشد و ترسد که اگر نکاح نکند در زنا افتد دوم سنت و آن وقتی است که خوف زنا نباشد و قادر بر نفقه و مهر باشد سیم حرام چون زیاده بر چهار زن آزاد و دو کنیز بعقد در آوردن مرد آزاد را و زیاده بر دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن بنده را و نکاح کردن کافر و سنی زن مسلمان را چهارم مکروه و آن وقتی است که نفس او مشتاق نباشد و عاجز از نفقه باشد بر قول بعضی از مجتهدین پنجم مباح و آن ماعدای چهار قسم مذکور است و اقسام نکاح نظر بمنکوحه نیز

پنجست اول واجب چون نکاح زن یا کنیزی که بر ایشان ترسند از افتادن بزنا دوم مستحب چون نکاح خویشان جهت صله رحم سیم حرام چون نکاح زنانی که بسبب رضاع و غیر آن حرام شده باشند و همچنین زنان کافره غیر یهودیه و اهل کتاب را بعقد دوام خواستن

ونکاح جماعتی از زنان که در میان ایشان یکی از محرمان باشد چون مادر یا خواهر ومشتبه باشند چه نکاح جمیع آنها حرام است چهارم مکروه چون نکاح زنان سفیه وزنی که عقیم باشد یعنی ازو فرزند بهم نرسد ونکاح دختر زنیکه نگاه بعورت او کرده باشند پنجم مباح وان ماعدای چهار قسم مذکور است وباز نکاح کردن منقسم میشود بر سه قسم اول نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از یکدیگر شود واینقسم را نکاح دایمی گویند قسم دوم نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از همدیگر نشود وانرا نکاح متعه گویند قسم سیم نکاح کردن کنیز وان بر سه قسمست اول کنیز غیر را بعقد خواستن دوم کنیز غیر را بتحلیل خواستن چنانچه مذکور خواهد شد سیم خریدن کنیز چه بمجرد خریدن وطی او حلال میشود مطلب اول در بیان نکاح متعه بدانکه مشروع بودن نکاح متعه پیش فرقه ناحیه اثنی عشریه اجماعیست ومشروعیت آن بنص قرآن واحادیث موافق ومخالف ثابتست خلافا للمخالفین چه ایشان میگویند که مشروع بودن آن نسخ شده واحادیثی که در باب نسخ شدن آیه کریمه قرآنیه نقل کرده اند همه معارض یکدیگرند وقول عمر که دو متعه در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم حلال بوده ومن نهی میکنم از آن دلالت بر آن میکند که نسخ نشده بود وبواسطه قول عمر آیه صریحه قرآنیه را نسخ کردن معقول نیست زیرا که اگر عمر باجتهاد خود حرام کرده اجتهاد در مقابله نص قرآنی خطاست واگر بطریق روایت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بوده چگونه اینچنین حکمی بر جمیع صحابه تا زمان خلافت عمر مجهول بوده باشد ودر صحاح ترمذی هروی که یکی از علمای مخالفین است مذکور است که شخصی از اهل شام از عبد الله عمر پرسید که پدر تو متعه را نهی کرده است او در جواب شامی گفت اگر چه پدرم نهی کرده اما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله نهی نکرد وحلال کرده است وکاری که آنحضرت کرده باشد جهت قول پدرم ترک

[ 262 ]

نمیتوان کرد ومتعه کردن بر سه وجهست وجه اول سنت چون متعه کردن مؤمنه عقیفه وجه دوم حرام چون متعه کردن زن بت پرست ودشمن اهل بیت علیهم السلام وسنیان را متعه کردن زن مسلمان حرامست وجه سیم مکروه چون متعه کردن زن فاحشه ودختر بکر (1) بیرخصت پدر او وبدانکه شروط نکاح متعه شش است اول ایجاب چون انکحتک یا متعتک یعنی نکاح کردم ترا یا متعه کردم ترا اگر زن وشوهر تلفظ کنند واگر وکیل ایشان تلفظ کند وکیل زن چنین گوید که

متاع موكلتى من موكلك يعنى متعه كردم وكيل كننده خود را براى وكيل كننده تو دوم قبول چون قبلت در صورت اول و قبلت لموكلى در صورت دوم سيم آنكه ذكر مدت وكمى وزياتى آن در عقد معتبر نيست پس اگر مدت را در عقد ذكر نكند ميانه مجتهدين خلافت بعضى برآنند در اين حكم تاملى هست بلكه ما بين علماء ذكر مدت ميباشد وبدون ذكر مدت عقد باطل ميشود وبعضى گفته اند كه نكاح دايمى ميشود چهارم ذكر مهر پس اگر ذكر مهر نكند عقد باطل است بخلاف نكاح دايمى كه اگر ذكر مهر نكند صحيح است وكمى وزياتى آنرا مقدارى نيست وبعضى از مجتهدين برآنند كه بكمتر از يكدرهم عقد نبايد كرد پنجم آنكه زن مسلمان باشد يا اهل كتاب ودر مجوسى اشكال است ششم آنكه زنان اهل كتاب را اگر متعه كنند ايشان را منع نمايند از خوردن شراب و گوشت خوك واستعمال محرمات وعقد متعه قابل شرط مشروعست چون شب يا روز پيش او آمدن ويكمرتبه يا دو مرتبه دخول كردن بشرط آنكه زمان مشخص باشد چه اگر زمان مجهول باشد صحيح نيست ومتعه محتاج بطلاق نيست بلكه هر گاه مدت تمام شود از شوهر جدا گردد ومتعه را نفقه دادن لازم نيست وميراث از شوهر نميبرد واگر در عقد متعه شرط ميراث بردن كند آيا ميراث ميبرد يا نه در آن خلافت ولعان وايلا در متعه نيست چنانچه در دايمى هست بطريقى كه مذكور خواهد شد وآيا با متعه ظهار ميتوان كرد يعنى باو ميتوان گفت كه پشت تو همچون پشت مادر منست چنانچه بتفصيل خواهد آمد خلافت وگواه گرفتن در عقد متعه سنت نيست چنانچه در نكاح دايمى سنت است اما اگر ترسد از آنكه او را گويند كه زنا ميكند سنت است كه گواه بگيرد وسنت است كه متعه را از حالش سؤال كنند هر گاه باو بدگمان باشند وخلافت ميانه مجتهدين كه

(1) بلكه احوط ترك است صدر دام ظله

[ 263 ]

آيا زياده از چهار متعه جمع كردن جايز است يا مثل نكاح دايمى زياده از چهار حرام است اولى آنست كه زياده از چهار متعه جمع نكنند مطلب دوم در بيان نكاح كنيز وآن بر سه قسمست قسم اول عقد وآن مخصوص كنيز غير است وخلافت ميانه مجتهدين كه عقد كردن كنيز جايز است يا نه بعضى از مجتهدين گفته اند جايز است بدو شرط اول ترسیدن از وقوع در زنا دوم مفلسى كه قدرت نداشته



باشد بر خواستن زن آزاد و فرزند این کنیز اگر شوهرش آزاد باشد آزاد است و اگر آقای کنیز شرط کرده باشد که فرزندی که بهم رسد بنده باشد آیا باین شرط فرزند بنده میشود یا نه میانه مجتهدین خلافت قول مشهور آنست که بنده میشود ( 1 ) و شروط آن شش است اول ایجاب دوم قبول بطریقی که مذکور شد سیم اذن صاحب چه عقد غلام و کنیز بی اذن آقا صحیح نیست و موقوف بر اجازه اوست و بعضی از مجتهدین برآنند که باطل است و در اینصورت فرزندی که بهم رسد بنده است اگر چه آزادی را شوهر کرده باشد هر گاه با علم دخول کند چهارم اذن زن آزاد چه اگر کسی بی اذن او کنیزی را عقد کند و اگر چه آن زن آزاد دیوانه یا پیر یا کوچک باشد جایز نیست پنجم آنکه زیاده از دو کنیز نباشد اگر شوهر آزاد باشد بقول بعضی از مجتهدین و بعضی زیاده از یک کنیز را نیز جایز نمیدانند ششم آنکه زیاده از چهار کنیز نباشد اگر شوهر بنده باشد قسم دوم مالک شدن کنیز چه بتملک دخول کردن او جایز است و عقد و ملک با هم جمع نمیشوند چه هر گاه کنیز غیری را عقد کند آنگاه بخرد نکاح فاسد میشود و بملکیت دخول میکند و اینقسم منحصر در عددی نیست چه میتواند شخصی بملک هزار کنیز خود را دخول کردن بخلاف عقد و هر گاه آقا کنیز خود را بدیگری تزویج کند جایز نیست او را دخول کردن بان کنیز مگر بعد از طلاق شوهر و انقضای عده او و فسخ عقد او نمیتواند کرد هر گاه شوهر غلام او نباشد اما اگر غلام او باشد تفریق میانه ایشان میتواند کرد و سنت است بر آقا که هر گاه کنیز خود را بغلام خود نکاح کند چیزی از مال خود بان کنیز بدهد که بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین این چیز دادن را واجب میدانند ( 1 ) و اگر یکی از غلام یا کنیز را بدیگری بفروشد مشتری مخیر است در فسخ عقد و امضاء آن و اگر فوراً فسخ نکند دیگر او را در فسخ اختیاری نیست و عقد بجای خود باقی است

( 1 ) گذشت که نفوذ این شدت خالی از اشکال نیست پس ترک کنند آنرا صدر دام ظلّه العالی. ( 2 ) این قول احوط است صدر دام ظلّه العالی

و هر گاه آقا کنیز خود را بدیگری عقد کند بر آقا لازمست که روز ازو خدمت بگیرد ( 1 ) و شب بگذارد که پیش شوهر خود رود و اگر آقا کنیز

خود را همراه بسفر برد وشوهر او خواهد که همراه او رود آقا منع شوهر او نمیتواند کرد ومیانه ء دو کنیز خوابیدن جایز است بخلاف دو زن آزاد که خوابیدن میانه ایشان مکروهست وهمچنین مکروهست دخول کردن بر کنیز هر گاه طفلی آنجا باشد که نگاه کند ووطی کنیز فاجره و کنیزی که از زنا بهم رسیده باشد جایز است و منی در غیر فرج کنیز ریختن نیز جایز است وهیچیک از دو شریک را وطی کردن کنیز مشترک جایز نیست ودر تحلیل خلافت قسم سیم اباحه وتحلیل است وآن چنانست که شخصی ب دیگری دخول کردن کنیز خود را حلال کند واینقسم از خواص فرقه ناجیه اثنی عشریه است وخلافت میانه مجتهدین که اینقسم داخل قسم اول است یا داخل قسم ثانی سید مرتضی رضی الله عنه داخل قسم اول میداند وشروط اینقسم شش است اول ایجاب چون احلت لک وطی امتی هذه یعنی حلال کردم بر تو دخول کردن فلان کنیز خود را و آیا بلفظ اباحت جایز است یا نه در آنخلافت دوم قبول چون قبلت سیم آنکه شخصی که تحلیل میکند میباید که مالک کنیز باشد پس تحلیل کنیز غیر جایز نیست چهارم آنکه مالک کنیز دیوانه وطفل ومست وخفته وبیهوش نباشد ومغلسی که حاکم شرع بواسطه قرض خواهان او را از مالش منع کرده باشد نیز نباشد پنجم آنکه کسی که وطی کنیز را بر او حلال میکند میباید که شخصی نباشد که وطی او حرام باشد مثل آنکه کنیز مسلمانرا بکافر تحلیل کند یا کنیز شیعه را بسنی چه اینها جایز نیست ششم آنکه آن کنیز شوهر نداشته باشد پس هر گاه این شروط بهم رسد وطی کردن کنیز بمجرد گفتن صاحبش که دخول کردن او را بر تو حلال کردم حلال میشود وتعیین مدت شرط نیست واقتصار بر قول صاحب کنیز باید کرد پس اگر بوسه دادن یا خدمت گرفتن کنیز را یا دست مالیدن بدن او را حلال کند دخول کردن باو جایز نیست اما اگر دخول کردن را حلال کند بوسه دادن ودست مالیدن بدن او جایز وحلالست اما خدمت گرفتن حلال نیست وفرزندی که ازین کنیز بهم رسد اگر پدر او آزاد باشد وصاحب کنیز شرط نکرده باشد که فرزند او بنده باشد آزاد است ( 2 ) والا بنده

مطلب سیم در نکاح

(1) این قول خالی از اشکال نیست بلکه احوط عدم انتفاع آقا است در وقتی که مانع از انتفاع زوج باشد مگر باذن زوج وهمچنین احوط عدم مسافرت کنیز است بدون اذن زوج والله هوالعالم صدر دام ظلّه العالی (2) گذشت بیان احسن از این بیان صدر دام ظلّه العالی

دایمی و مقدمات و شروط آن و در آن سیزده فصل است فصل اول در بیان مقدمات نکاح بدانکه شصت و نه امر بنکاح متعلق است یک امر واجب و سی و چهار امر سنت و هشت امر حرام و بیست و شش امر مکروه اما یک امر واجب اجابت خواستگاری کردن مؤمنی است که قادر بر نفقه دادن باشد اگر چه در نسب ( 1 ) موافق نباشد و در این

صورت اگر ولی اذن ندهد گناه دارد و اما سی و چهار امر سنت اول خواستگاری کردن پیش از عقد دوم دو رکعت نماز گذاردن پیش از عقد سیم استخاره کردن چهارم بعد از نماز و استخاره دعای منقول خواندن پنجم دو رکعت نماز حاجت گذاردن ششم دعای بر آمدن حاجت کردن هفتم اختیار دختر بکر نمودن هشتم اختیار زنی کردن که از شان او زاییدن باشد یعنی خویشان او زاینده باشند نهم اختیار زن صاحب اصل کردن یعنی زنی را بخواهد که پدر و مادر او صالح و مؤمن باشند دهم اختیار زن صاحب جمال کردن بشرطیکه مهر او کم باشد و قصد جمال او نکند یازدهم اختیار زنی کردن که خویش او باشد جهت صله رحم خلاف مر سنیان را که ایشان نکاح خویشان را مکروه میدانند دوازدهم اختیار مؤمنه کردن زیرا که نکاح زنی که سنی باشد مکروه است سیزدهم عقد را در نکاح دائمی ظاهر کردن چهاردهم گواه گرفتن بر عقد پانزدهم خطبه خواندن پیش از عقد و میباید که این خطبه مشتمل باشد بر حمد خدایتعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام و گفتن الحمد لله کافیست و بعضی از سنیان خطبه خواندن را واجب میدانند شانزدهم شب عقد کردن خلاف مر سنیان را که ایشان در روز جمعه سنت میدانند هفدهم دیدن روی و دستهای زنی که اراده نکاح او داشته باشد و ایستاده و نشسته دیدن او هجدهم طعام دادن جماعتی از فقرای مؤمنان یکروز یا دو روز و بعضی از سنیان این طعام دادن را واجب میدانند و سنت است که این طعام دادن در روز باشد نوزدهم اجابت کردن و رفتن بمجلس عروسی و خوردن طعام آن اگر چه روزه سنتی داشته باشد خصوصا اگر داند که افطار نکند صاحب طعام آزرده میشود و اما اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر چیزهای حرام رفتن بانجا حرام است مگر آنکه کسی ( 2 ) باشد که او را از آن منع تواند کرد یا آنکه بواسطه خاطر او چیزهای حرام را بر طرف کند و اگر ندانسته

( 1 ) اگر مراد کفو نبودنست بر فرض وجوب اجابت در این صورت وجوب معلوم نیست و مؤاخذه بودن ولی طفل نیز محل نظر است

بآن مجلس رود پس اگر قدرت داشته باشد واجبست که برخیزد  
و برود و اگر رفتن از آن مجلس دشوار باشد در نشستن آنجا گناه  
ندارد و اگر مجلس عروسی مشتمل بر صورتهای سایه دار باشد  
بعضی از مجتهدین برآنند که اگر آن صورتهای در قاب و قالی و فرش  
باشد جایز است رفتن بآن مجلس و بعضی گفته اند که اگر بر بالش  
باشد نیز رفتن بآنجا جایز است و اگر دو کس بیکدفعه کسی را  
بعروسی خبر کنند بخانه آنکسی رود که بخانه او نزدیکتر باشد  
ببیستم رخصت خواستن ( 1 ) از پدر در عقد کردن دختر بکر بیست  
و یکم وکیل کردن زن برادر بزرگ را در عقد کردن هر گاه پدر نباشد  
بیست و دویم اختیار کردن عقد برادر بزرگ اگر هر یک از برادران او را  
جهت شخصی عقد کرده باشند ( 2 ) بیست و سیم دو رکعت نماز

گزاردن هر یک از زن و شوهر پیش از دخول بیست و چهارم دعای  
منقول خواندن بعد از نماز هر یک از ایشان را بیست و پنجم امر کردن  
مردمانی که آنجا حاضر باشند در وقت دعا خواند با نکه آمین گویند  
بیست و ششم دست بر پیشانی زن نهادن و روی او را بقبله کردن  
پیش از دخول و دعای منقول خواندن و طلبیدن فرزند صالح و تمام  
اعضا و موزهای زن را از پای او کندن و پاهای او را بآب شستن و در  
دور خانه ریختن که برکات بسیار بوقوع آن افعال در آنخانه بهمرسد  
بیست و هفتم دخول کردن در شب بیست و هشتم در وقت دخول  
و بعد از دخول بسم الله الرحمن الرحیم گفتن بیست و نهم با وضو  
بودن هر یک از زن و شوهر سی ام غلام خود را رخصت نکاح دادن  
اگر خواهد که نکاح کند سی و یکم منی را در خارج فرج ریختن هر گاه  
کنیز حامله خریده باشد و بعد از چهار ماه خواهد که با او دخول کند  
سی و دوم مشخص کردن مهر پیش از دخول اگر در وقت عقد  
مشخص نکرده باشند سی و سیم بیشتر از یک زن آزاد نخواستن  
سی و چهارم چشم خود را در وقت جماع پوشیدن و اما آن هشت امر  
حرام اول خواستگاری کردن زنی که او را دیگری خواستگاری کرده  
باشد و اجابت نموده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند  
دوم خواستگاری کردن زنی که در عده رجعیه باشد خواه بصریح  
و خواه بکنایه و در عده وفات خواستگاری بصریح حرامست اما بکنایه  
جایز است سیم عقد کردن وکیل زن او را برای خود چهارم نکاح کردن  
کسی که احرام بسته باشد پنجم نکاح کردن زن مسلمانی را بکافر  
ششم تزویج کردن

(1) بلکه احوط است صدر دام ظلّه العالی ( 2 ) یعنی عقد فضولی  
صدر دام ظلّه العالی

[ 267 ]

زن مؤمنه جهت سنی و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند  
هفتم تزویج کردن مسلمان زن کافره را هشتم غارت کردن چیزی که  
در عروسی نثار کنند هر گاه دانند که صاحب آن راضی نیست و اما  
بیست و شش امر مکروه اول ترک نکاح کردن جهت ترسیدن از  
پریشانی و مفلسی دوم نکاح کردن بقصد مال و جمال چه در حدیث از  
ائمّه معصومین علیهم السلام وارد شده که اگر کسی زنی را بقصد  
مال و جمال نکاح کند از هر دو محروم میشود و اگر بقصد سنت  
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نکاح کند حضرت حق سبحانه  
و تعالی هر دو را باو روزی کند سیم عقد کردن در وقتی که قمر در  
برج عقرب باشد چهارم عقد کردن در سه روز آخر ماه پنجم ترک بسم  
الله کردن در حالت دخول ششم زیاده از دو روز طعام دادن هفتم در  
حال جماع نگاه بفرج زن کردن و کراهت دیدن اندرون آن بیشتر است  
و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و در حدیث آمده که اگر  
فرزندی در اینحال حاصل آید کور خواهد آمد هشتم سخن گفتن در  
حال جماع خصوصا مرد را مگر ذکر خدایتعالی چه در حدیث آمده که  
اگر در حال جماع سخن گویند فرزندی که حاصل شود گنگ خواهد  
بود نهم طعام عروسی را مخصوص مالداران ساختن اما اگر بعضی  
مفلس و بعضی مالدار باشند جایز است دهم رفتن بمجلس عروسی  
کافر یازدهم غارت کردن آنچه در عروسی نثار کنند هر گاه ندانند ( 1 )  
که صاحب آن راضی نیست دوازدهم شوهر کردن زن مرد فاسق را  
خصوصا اگر شراب خوار یا سنی یا مستضعف ( 2 ) باشد سیزدهم  
نکاح کردن زنانی که سیاه باشند سوای زنان نوبی چهاردهم نکاح  
کردن زنی که سفیه یا احمق باشد پانزدهم نکاح کردن زنان فاحشه  
و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند هر گاه توبه ظاهر نکرده  
باشد شانزدهم نکاح کردن زنان دیوانه و سلیطه و حسود و بد خلق  
و عقیم هفدهم زنی را که اراده نکاح او داشته باشد صریح گفتن که  
جماعی که ترا راضی کند در نزد منست یا بکنایه گفتن که من بسیار  
جماعم هجدهم عقد کردن زنی که او را زایانیده و تربیت کرده باشد  
و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند نوزدهم نکاح کردن دختر

زنیکه او را زایانیده و تربیت کرده باشد بیستم نکاح کردن دختر زنیکه پدر او آن زن را خواسته باشد وبعد از آنکه او را طلاق داده باشد از شوهر دیگر بهم رسیده باشد بیست و یکم نکاح کردن زنیکه با مادر او یک شوهر کرده

(1) البته در این صورت ترک غارت نمایند صدر دام ظلّه ( 2 ) سابقا در محرماتش شمردند صدر دام ظلّه

[ 268 ]

باشد غیر از پدر او بیست و دوم نکاح کردن دختر بکر بی رخصت ( 1 ) پدر او بیست و سیم نکاح کردن (2) خواهر زنیکه او را طلاق باین داده باشد فی الحال بر قول بعضی از مجتهدین بیست و چهارم منع کردن زن از عیادت و تعزیت خویشان بیست و پنجم ریختن منی در غیر فرج زن آزادی که بعقد دوام او را خواسته باشد بی اذن او و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند ( 3 ) و هر گاه این عمل کند سنت است که ده مثقال طلا دیت نطفه بآن زن دهد اما در متعه و شیر دهنده و عقیم و زنان مسن و سلیطه و کنیز بی اذن ایشان جایز است ( 4 ) بیست و هشتم خوابیدن میان دو زن آزاد اما میان دو کنیز مکروه نیست فصل دوم در بیان شروط عقد نکاح دایمی و آن شانزده است اول ایجاب چون زوجتک یعنی زن گوید بمرد که تزویج کردم ترا دوم قبول چون قبلت النکاح یعنی مرد گوید قبول دارم نکاح را و قبلت گفتن بی آنکه لفظ نکاح را بآن ضم کنند نیز کافیهست و اگر در لفظ ایجاب و قبول موافق نباشند چنانچه مذکور شد جایز است و مقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست و اگر هر یک از زن و شوهر شخصی دیگر را وکیل کنند وکیل زن چنین گوید زوجت موکلتی من موکلک یعنی نکاح کردم وکیل کننده خود را جهت وکیل کننده تو پس وکیل مرد گوید قبلت لموکلک یعنی قبول کردم نکاح را جهت وکیل کننده خود سیم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی گویند چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع گویند جایز نیست اما اگر بصیغه امر گویند بعضی از مجتهدین آنرا جایز داشته اند چهارم آنکه در صیغه قصد انشا کنند یعنی قصد ماضی نکنند چه اگر قصد ماضی کنند صحیح نیست پنجم آنکه ایجاب و قبول را بصیغه عربی بگویند هر گاه قدرت بر صیغه عربی داشته باشند اما اگر بر آن قادر نباشد بهر لغتی که دانند صحیح است ششم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را

بلفظ نگویند با قدرت پس اگر اشاره کنند صحیح نیست اما اگر قادر بر گفتن لفظ نباشند اشاره کافیهست هفتم آنکه عقد را معلق بر شرط نسازند پس اگر معلق بر شرط سازند صحیح نیست اما اگر در عقد شرط مشروعی (5) کنند صحیح است هشتم آنکه ایجاب و قبول در یک مجلس واقع شود بیفاصله پس اگر در دو مجلس واقع شود یا با فاصله باشد اگر چه اندک باشد صحیح نیست اما اگر فاصله سعال باشد صحیح است نهم آنکه هر یک از زن و شوهر بالغ باشند پس اگر طفل باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست

(1) البته ترک نمایند صدر دام ظلّه (2) گذشت که احوط ترک است صدر دام ظلّه العالی (3) فرمایش بعضی از مجتهدین را رعایت نمایند صدر دام ظلّه (4) در بعضی از این مذکورات خالی از اشکال نیست صدر دام ظلّه (5) تفصیلی دارد که مجال ذکر آن نیست صدر دام ظلّه.

[ 269 ]

دهم آنکه هر یک از ایشان عاقل باشند چه اگر دیوانه باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست یازدهم آنکه عقد بقصد واقع شود پس اگر از مست یا بیهوش یا خفته بوقوع آید صحیح نیست اگر چه بعد از آنکه بخود آیند اذن دهند دوازدهم آنکه هر یک از ایشان مسلمان باشند چه اگر یکی کافر باشد یا آنکه زن مؤمنه باشد و شوهر سنی نیز صحیح نیست سیزدهم آنکه آزاد باشند چه عقد بنده بی اذن آقا صحیح نیست چهاردهم آنکه زن یکی از آنهایی نباشد که بر مرد حرامست پانزدهم آنکه زن در حال عقد مشخص باشد پس اگر ولی یکی از دو دختر خود را عقد کند بی آنکه مشخص سازد صحیح نیست شانزدهم آنکه در عقد وکیل مخالفت قول موکل نکند چه مثلا اگر زن شخصی را وکیل نماید که او را بیانصد درهم نقره عقد بندد پس اگر آن شخص بدویست درهم عقد کند صحیح نیست بر قول بعضی از مجتهدین و آیا قدرت داشتن شوهر بر نفقه و مهر شرطست یا نه در آن خلافت میان مجتهدین اقرب آنست که شرط نیست و اگر بعد از عقد کردن از نفقه دادن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد فصل سیم در جماعتی که ولی عقدند و آنها سه قومند قوم اول پدر و جد پدری چه ایشان ولی طفل و دیوانه و سفیه اند تا وقتی که بالغ و عاقل شوند و از سفاقت برآیند و با وجود ایشان کسی

دیگر ولی ایشان نیست ( 1 ) و خلافت میان مجتهدین که جد در حالت فوت پدر ولی است یا آنکه در ولایت او زندگی پدر شرطست اقرب آنست که ولی است اگر چه پدر مرده باشد و اگر پدر وجد کسی را وصی طفل سازند آیا آن وصی را ولایت نکاح آن طفل هست یا نه میان مجتهدین درین نیز خلافت اقوی آنست که او را ولایت نکاح هست و اگر طفل فاسد العقل بالغ شده باشد وصی با احتیاج او بنکاح میتواند برای او نکاح کرد و اگر ولی طفل یا دیوانه جهت ایشان نکاح کنند ایشان را بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ نیست مگر در چهار موضع اول آنکه او را بهم جنس نکاح نکرده باشند دوم آنکه تزویج او با کسی کرده باشند که آلت مردی نداشته باشد سیم آنکه زنی برای او نکاح کرده باشند که صاحب عیب باشد چهارم آنکه جهت او کنیزی خواسته باشند یا دختر خود را بغلامی داده باشند چه بر قول بعضی از مجتهدین ایشان را اختیار فسخ هست بعد از بالغ شدن خصوصا بمذهب جمعی از مجتهدین که در حلال بودن

(1) احوط در سفیه و مجنون اذن حاکم است نیز صدر دام ظلّه  
العالی

[ 270 ]

کنیز خواستن ترس افتادن بزنا را شرط میدانند چه بر اینمذهب طفلان را بعد از بلوغ میرسد که فسخ کنند و هر گاه هر یک از پدر وجد برای طفل جدا گانه عقد کنند کسی که پیشتر کرده باشد صحیح است و اگر هر دو بیکدفعه عقد کرده باشند عقد جد صحیح است و یکی از چهار امر ولایت پدر وجد ساقط میشود اول آنکه بنده باشند دوم آنکه ناقص عقل باشند سیم آنکه کافر باشند و طفل مسلمان چه کافر را ولایت بر فرزند مسلمان نیست اما بر فرزند کافر هست چهارم آنکه احرام بسته باشند جهت حج یا عمره چه اگر محرم در حالت احرام عقد کند صحیح نیست و هر گاه یکی ازین چهار امر حادث شود ولایت پدر وجد ساقط میشود و بامام انتقال مییابد قوم دوم آقای بندگان چه آقا را ولایت نکاح بندگان خود هست و اگر ایشان بآن راضی نباشند آقا بتعدی ایشان را بیکدیگر عقد میتواند کرد و با وجود آقا دیگری ولی ایشان نیست و بندگان را بی اذن آقا نکاح کردن صحیح نیست قوم سیم حاکم شرع هر گاه پدر وجد طفل نباشند یا طفل بی عقل بالغ شود چه در اینصورت حاکم شرع ولی



اوست اگر چه پدر (1) وجد او باشند و همچنین امام ولی کسی است که بعد از بالغ شدن دیوانه شود با احتیاج و صرفه ایشان در نکاح میتواند جهت ایشان نکاح کردن فصل چهارم در ذکر جماعتی از زنان که بر مردان حرام اند و ایشان بر دو قسمند قسم اول جماعتی که ایشانرا مطلقاً نمیتوان خواست و ایشان دو صنفند صنف اول جماعتی از زنان اند که بواسطه خویشی صحیح حرامند که هرگز حلال نمیشوند و اینها هفت قومند قوم اول مادر وهر چند بالا رود قوم دوم فرزند قوم سیم فرزند زاده وهر چند پائین رود قوم چهارم خواهر پدری و مادری قوم پنجم دختر خواهر و دختر برادر وهر چند پایین روند قوم ششم عمه وهر چند بالا رود چون عمه پدر و عمه مادر و عمه جد و اما عمه عمه گاه هست که حرام نیست قوم هفتم خاله وهر چند بالا رود چون خاله پدر و خاله مادر و خاله جد و اما خاله خاله گاه هست که حرام نیست و بر زنان نیز هفت جماعت حرامند اول پدر و هر چند بالا رود دوم فرزند سیم فرزند فرزند وهر چند پایین روند چهارم برادر پدری و مادری پنجم پسر برادر و خواهر وهر چند پایین روند ششم عم وهر چند بالا رود بطریقی که مذکور شد هفتم خال وهر چند بالا رود بطریقی که مذکور شد

(1) گذشت که احوط جمع است صدر دام ظلّه العالی

[ 271 ]

صنف دوم جماعتی از زنان اند که حرام شدن ایشان عارض شده و بسبب آن نکاح ایشان اصلاً جایز نیست و آنها پانزده قومند قوم اول مادر زن وهر چند بالا رود چه هر گاه کسی زنی را بنکاح صحیح ومانند آن دخول کند مادر آن زن وهر چند بالا رود برو حرام مؤید میشود اگر چه مادر رضاعی آن باشد و همچنین مادر کنیزی که با او دخول کرده باشد حرام مؤید میشود و اگر زنی را بعقد در آرد و دخول نکند آیا مادر او حرام مؤید میشود یا نه میانه مجتهدین درین خلافست اقوی آنست که حرام مؤید میشود و آیا در عقد کردن دختر میباید که اذن از هر دو طرف لازم باشد یا از یکطرف یا آنکه لازم بودن اذن در عقد لازم نیست بلکه اگر عقد فضولی کنند مادر حرام میشود میانه مجتهدین درین نیز خلافست قوم دوم دختر زن مدخوله وهر چند پایین رود چه هر گاه زنی را بنکاح صحیح دخول کند دختر او هر چند پایین رود حرام مؤید میشود اگر چه دختر رضاعی باشد خواه آن دختر بعد از دخول بهم رسیده باشد و خواه پیش از دخول و آیا دخول

بشبهه یا بزنا نیز همین حکم دارد یا نه در آن خلافت است اما زنا کردن بدختر بعد از نکاح مادر او حرام نمیسازد مادر را قوم سیم زن پدر هر چند بالا رود اگر چه پدر رضاعی باشد بر پسر حرام مؤید است اگر چه پدر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پدر باو دخول کرده باشد و همچنین حرام مؤید اند زنانی که پدر کسی یا پسر او با ایشان زنا کرده باشد قوم چهارم زن فرزند وهر چند پایین رود واگر چه رضاعی باشد بر پدر حرام است واگر چه پسر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پسر دخول کرده باشد اما اگر هر یک از پدر و پسر زن یکدیگر را بشبهه دخول کنند آیا بر دیگری حرام میشود یا نه میانه مجتهدین در آن خلافت اصح آنست که حرام نمیشود و همچنین خلافت میانه مجتهدین در اینکه کنیزی را که پدر یا پسر دست بشهوت مالیده باشند یا نگاه کرده باشند بجائی که غیر از آقا کسی دیگر دست نتواند مالیدن و نگاه کردن آیا بمجرد نگاه کردن یا دست مالیدن یکی حرام مؤید میشود بر دیگری اقرب آنست که حرام نمیشود بلکه مکروهست و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که اگر پسر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمیشود اما اگر پدر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پسر حرام (1)

میشود قوم پنجم جماعتی از زنانند که بواسطه رضاع یعنی شیر

(1) واحوط این است صدر دام ظله

[ 272 ]

خوردن طفلی از ایشان حرام میشوند و شروط شیر خوردن ده است اول آنکه شیر دهنده زن باشد پس اگر طفل شیر مردی را بخورد رضاع بهم نمیرسد دوم آنکه هر یک از شیر خورنده و دهنده زنده باشند پس اگر مرده باشند رضاع نیست سیم آنکه شیر آنزن از آبستنی بهم رسیده باشد پس اگر زنی بی آنکه حامله باشد شیر بهم رساند و بطفل بخوراند رضاع بهم نمیرسد چهارم آنکه طفل شیر خالص از پستان آنزن بمکدپس اگر چیزی در دهن آن طفل باشد که باشیر ممزوج شود و بخورد چنانکه در عرف آنرا شیر نگویند رضاع بهم نمیرسد پنجم آنکه طفل شیر از پستان آنزن بمکدپس اگر آنزن شیر خود را در ظرفی بدو شد و بخورد طفل دهد رضاع بهم نمیرسد ششم آنکه شیر آنزن از نکاح صحیح بهم رسیده باشد پس اگر از زنا باشد رضاع بهم نمیرسد و از شیریکه از دخول بشبهه بهم رسد آیا رضاع بان بهم میرسد یا نه میانه مجتهدین خلافت اقرب آنست

که بهم میرسد و رضای شوهر و آقا در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن کسی یا کنیز شخصی بی رخصت شوهر یا آقا طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین زاییدن زن حامله در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن آبستن پیش از زاییدن طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین دوام نکاح در آن زن شرط نیست پس اگر متعه شخصی که از آبستن باشد یا زن حامله که شوهرش طلاق داده باشد طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد هفتم آنکه طفل آنمقدار از شیر آنزن بخورد که استخوان اوسخت شود و گوشت بروید یا آنکه یکشبانه روز شیر بخورد یا پانزده مرتبه آنقدر که سیر شود و بخودی خود سر از شیر خوردن بردارد و پستانرا بگذارد و در حدیث صحیح وارد شده که ده مرتبه کافیهست ( 1 ) هشتم آنکه طفل در این

میانه پانزده مرتبه شیر زنی دیگر را نخورد نهم آنکه شیر خوردن طفل پیش از دو ساله شدن او باشد چه بعضی از مجتهدین برآند که اگر بعد از دو ساله شدن او شیر بخورد رضاع بهم نمیرسد دهم آنکه صاحب شیر یک کس باشد پس اگر زنی طفلی را از شیر یک شوهر خود پانزده مرتبه شیر داده باشد و طفل دیگر را از شیر شوهر دیگر داده باشد بر یکدیگر حرام نمیشوند و شیخ طوسی بر این رفته که اینها بر یکدیگر حرام میشوند و هر گاه این شروط بهم رسد زن شیر دهنده مادر آن طفل میشود و شوهر او که صاحب شیر باشد پدر او میشود و فرزندان که از ایشان حاصل

(1) پس البته ترک احتیاط نمائید صدر دام ظلّه

[ 273 ]

شده باشند یا شیر ایشان خورده باشند برادر و خواهر او میشوند و بسبب شیر خوردن هفت زن حرام مؤبد میشوند اول زن شیر دهنده و مادر او و هر چند بالا رود حرام مؤبد اند بر طفل شیر خورنده و همچنین هر زنیکه پدر و مادر و اجداد طفل را شیر داده باشند حرام مؤبد اند بجهت اینکه اینها همه بمنزله مادرند در نسب دوم هر دختری را که زن شخصی شیر دهد چه آن دختر بر آن شخص بمنزله دختر است در نسب سیم فرزندان دختری که زن او شیر داده باشد چه اینها بمنزله فرزند زاده اند در نسب چهارم هر دختری که از شوهر شیر دهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده باشد و دخترانی که زن شیر دهنده زاییده باشد بر آن طفل حرامست چه اینها بمنزله خواهرند در نسب پنجم فرزندان فرزند زن شیر دهنده

خواه نسبی و خواه رضاعی و فرزندان فرزند نسبی شیر دهنده چه ایشان بمنزله دختران خواهر و برادرند در نسب ششم خواهر شوهر زن شیر دهنده چه او بمنزله عمه است در نسب هفتم خواهر زن شیر دهنده چه او بمنزله خاله است در نسب و همچنین هفت کس از مردان بر زنان حرام مؤید میشوند بسبب شیر خوردن اول شوهر زن شیر دهنده بر دختریکه شیر او خورده باشد حرام مؤید است چه او بمنزله پدر اوست در نسب دوم پسری که شیر شیر دهنده را خورده باشد حرام مؤید است چه او بمنزله پسر اوست در نسب سیم پسرانی که از آن شیر خورنده بهم رسند چه آنها بمنزله فرزندان فرزند زاده اند در نسب چهارم پسر نسبی و رضاعی شوهر شیر دهنده و نسبی شیر دهنده بر دختر شیر خورنده چه آنها بمنزله برادرند در نسب پنجم فرزند و فرزند رضاعی و نسبی شوهر شیر دهنده چه آنها بمنزله پسران برادر و خواهرند در نسب ششم برادر شوهر شیر دهنده چه او بمنزله عم است در نسب هفتم برادر زن شیر دهنده چه او بمنزله خال اوست در نسب اما مادر رضاعی شیر دهنده و فرزندان رضاعی او که از غیر آن شیر دهنده باشند و عمه و خاله رضاعی او و خواهر و دختر خواهر و دختر برادر رضاعی او بر شیر خورنده حرام نمیشوند و در حرام شدن اولاد رضاعی شیر دهنده بر پدر طفل شیر خورنده خلافست شیخ طوسی برین رفته که حرام میشود و خواهران و برادران آن طفل که از آن زن شیر نخورده باشند میتوانند که دختران شیر دهنده و شوهر او را نکاح کنند و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانند

[ 274 ]

و حرام میسازد رضاع لاحق نکاح سابق را مثلاً اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد آن زن بر آن شخص حرام مؤید میشود و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک او را شیر دهد هر دو بر شوهر حرام میشوند هر گاه بزنی بزرگ دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد زن بزرگ حرام میشود و بس قوم ششم زنانی که شوهر داشته باشند یا در عده رجعی باشند و جمعی با ایشان زنا کنند چه در این صورت آن زنان بر آنهایی که دخول کرده اند حرام مؤید میشوند و کنیزی که آقای او با او دخول کند آیا بر آن شخص آن کنیز حرام میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست قوم هفتم زنانی که ایشانرا شوهران ایشان طلاق گفته باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشند اگر جماعتی ایشان را دانسته عقد کنند در اینصورت آن زنان بمجرد عقد کردن بر آنجماعت حرام مؤید میشوند و اگر چه دخول بآنها نکرده باشند و اگر نادانسته بآن زنان عقد کنند حرام نمیشوند تا آنکه با ایشان دخول کنند پس اگر دخول کرده باشند حرام میشوند اما اگر کسی در مدت

استبرای کنیز شخصی نادانسته آن کنیز را عقد کند آیا بر آنکس حرام مؤید میشود یا نه مثل عقد کردن زنیکه در عده باشد میانه مجتهدین در آن خلافت و اگر کسی زن شوهر دار یا متعه کسی را نا دانسته عقد کند آیا بمجرد عقد برو حرام مؤید میشود یا نه در این نیز خلافت قوم هشتم زانی که مردان در حالتی که احرام بسته باشند ایشانرا دانسته نکاح کنند چه آنزنان بر ایشان حرام مؤید میشوند و اگر نادانسته عقد کرده باشد و با ایشان دخول نکرده باشند آن عقد باطلست و حرام مؤید نمیشوند اما اگر دخول کرده باشند آیا آنزنان حرام مؤید میشوند بر ایشان یا نه میانه مجتهدین در این خلافت قوم نهم زانی که شوهران ایشان با ایشان لعان کرده باشند و لعان آنست که شخصی بزنی خود گوید که فلان با تو زنا کرده و گواه نداشته باشد پس حاکم شرع ایشان را امر میکند بآنکه یکدیگر را لعنت کنند بطریقی که زود باشد که در بحث لعان بیاید چه بعد از لعان آنزنان بر شوهران خود حرام مؤید میشوند قوم دهم زنان کر و کنگ که شوهران ایشان بایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده چه در اینصورت بمجرد این گفتن آنزنان بر شوهران خود حرام مؤید میشوند قوم یازدهم دختران عمه و خاله هر گاه که با عمه و خاله زنا کنند چه دختران ایشان بر آنکسانی که با ایشان زنا کرده باشند حرام مؤید میشوند اما اگر

[ 275 ]

بعمه و خال بشبهه دخول کرده باشند یا عقد دختران ایشان پیش از زنا با ایشان واقع شده باشد حرام نمیشوند قوم دوازدهم مادران و دختران و خواهران مردانی که با ایشان لواطه کرده باشند بغیوبت حشفه یا بعض از حشفه که در دبر ایشان غایب شده باشد چه مادران و خواهران و دختران ایشان بر لواطه کننده حرام مؤید میشوند هر گاه عقد ایشان پیش از لواطه کردن نباشد ( 1 ) و آیا مادر و خواهر رضاعی آن پسر بمجرد لواطه کردن با او حرام میشوند یا نه میانه مجتهدین خلافت و همچنین خلافت در حرام بودن مادر مادر او و دختر دختر او و اما دختر خواهر او حرام نمیشود قوم سیزدهم زنان آزادی که شوهران ایشان نه مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند چه ایشان بعد از آن حرام مؤید میشوند بر شوهران خود قوم چهاردهم کنیزان که شوهران ایشان شش مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند چه بعد از آن ایشان بر شوهران خود حرام مؤید میشوند قوم پانزدهم دختریکه نه سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند و مخرج حیض و بول یا مخرج بول و غایط او یکی شود بر شوهر خود حرام مؤید میشود اما از نفقه و کسوه و سکنی او بیرون نمیرود

وبعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بعد از آنکه هر دو مخرج او یکی شده باشد نیک شود حلال میشود و آیا اگر دختر بالغ باشد وشوهرش چون با او دخول کند او را این حال بهم رسد حرام مؤبد میشود یا نه میانه مجتهدین در آن خلافت و همچنین در اینکه اگر دختری را بانگشت بکارت او برند آیا حرام مؤبد میشود یا نه اقرب آنست که حرام نمیشود و همچنین خلافت در اینکه اگر کنیز را چنین کنند آیا حرام مؤبد میشود یا نه اقرب آنست که نمیشود قسم دوم جماعتی از زنان که حرام مؤبد نیستند بلکه بواسطه مانعی حرام شده اند چون جمع میانه دو صنف از ایشان یا غیر آن و آنها هفده اند اول جمع کردن میانه مادر و دختر بشرطیکه دخول بمادر نکرده باشد چه هر گاه مادر را طلاق دهد دختر را میتوان خواست اما جمع کردن میانه هر دو حرامست دوم جمع کردن میانه دو خواهر اگر چه بعقد متعه باشد حرامست چه تا یک خواهر را طلاق ندهد و او از عده خود بیرون نرود اگر صلاق رجعی باشد که شوهر در عده رجوع تواند کرد خواهر دیگر را نمیتواند خواست و در طلاق باین خلافت میانه مجتهدین اصح آنست که جایز است (2) سیم جمع میانه عمه و

(1) احوط عدم فرقت بین لواط سابق بر عقد و لاحق آن عقد و همچنین احوط واقوی الحاق رضاع است بنسب و همچنین اقوی الحاق مادر مادر و دختر دختر است بلکه احوط عدم فرق است در واطی مابین بالغ و غیر بالغ بلکه احوط حرمت مادر و دختر و خواهر است بر پسر واطی والله هو العالم صدر دام ظلّه العالی ( 2 ) احوط ترک است صدر دام ظلّه

[ 276 ]

خاله و هر چند بالا رونده و دختر برادر و دختر خواهر بی اذن عمه و خاله در عقد و اگر چه متعه باشد حرامست اما اگر اذن دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن میانه عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هر گاه کنیز باشند خلافت میانه مجتهدین و استاد بنده اعنی افضل المتأخرین بهاء الملة والدین محمد طاب ثراه نیز درین مسأله با ایشان متفق بودند زیرا که درین باب حدیثی بنظر نرسیده (1) چهارم جمع کردن میانه کنیز و زن آزاد بی اذن آن زن چه جمع میان ایشان حرامست و آیا با اذن او جایز است یا نه میانه مجتهدین درین خلافت پنجم جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از

چهار زن دایمی و متعه بر قول بعضی از مجتهدین ششم جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از دو کنیز و بعضی از مجتهدین جمع میانه دو کنیز را جایز نمی‌دانند هفتم جمع کردن بنده میانه سه زن آزاد یا بیشتر چه بنده را بیشتر از دو زن آزاد جایز نیست هشتم جمع کردن بنده میانه پنج کنیز یا زیاده چه بنده را زیاده از چهار کنیز حرامست نهم نکاح زن بت پرست چه کفر مانعست از حلال بودن او بر مسلمان دهم نکاح زن مسلمانی که مرتد شده باشد چه ارتداد مانعست از خواستن او یازدهم زن جهود و ترسا را بعقد دایمی خواستن اما ایشان را متعه کردن جایز است بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم زن آزادی که سه مرتبه شوهر او را طلاق دهد بر آن شوهر حرامست تا آنکه او را دیگری بعقد دخول کند و طلاق دهد آنگاه بر او حلال میشود اگر چه طلاق دهنده بنده باشد سیزدهم زن آزادی که شش مرتبه شوهر او را طلاق گوید بر شوهر او حرامست تا آنکه او را دیگری بعقد در آورده دخول کند و طلاق دهد آنگاه حلال میشود اگر چه طلاق دهنده بنده باشد چهاردهم کنیزی را هر گاه شوهر او دو مرتبه طلاق گوید بر او حرام میشود تا آنکه شخص دیگر او را بعقد دخول کند و طلاق دهد و اگر چه طلاق دهنده آزاد باشد پانزدهم کنیزی را هر گاه چهار مرتبه طلاق دهند حرام میشود بر شوهر تا آنکه دیگری او را بعقد دخول کند و طلاق دهد اگر چه طلاق دهنده آزاد باشد شانزدهم هر گاه هر یک از دو شخص دختر خود را بدیگری دهند که مهر هر یک فرج دیگری باشد حرامست و این را نکاح شقار میگویند و این نکاح باطلست هفدهم هر گاه جماعتی از زنان که شمردن ایشان ممکن باشد

(1) ولی طلاق حدیث وارد در این مقام کافی است صدر دام ظلّه

[ 277 ]

ویکی از ایشان از محارم باشد چون مادر و خواهر و مشتمه باشند نکاح کردن آنجماعت بالتمام حرامست فصل پنجم در اقسام دخول کردن و آن بر پنجاه و یک وجه است سه وجه واجب و شانزده وجه حرام و پنج وجه سنت و بیست و هفت وجه مکروه اما سه وجه واجب اول دخول کردن بعد از چهار ماه چه هر گاه چهار ماه بگذرد و بزنی خود دخول نکند واجبست که بعد از آن دخول کند بر او بی عذر شرعی دوم هر گاه شخصی قسم خورد که با زن خود دخول نکند در اینصورت آنزن معامله خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم شرع تا

چهار ماه آن شخص را مهلت می‌دهد و مخیر می‌سازد میانه دخول کردن یا کفاره یا طلاق دادن آنگاه بر او واجب می‌شود دخول کردن یا کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ایلا خواهد آمد سیم هر گاه کسی با زن خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر منست در این صورت آنزن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت می‌دهد آنگاه واجبست بر او دخول کردن یا کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ظهار خواهد آمد اما شانزده وجه حرام اول دخول کردن در حالتیکه حیض داشته باشد دوم در حالتی که نفسا باشد سیم در حالتی که هر یک از زن یا شوهر احرام حج یا عمره بسته باشد چهارم در حالتی که هر یک از ایشان روزه ء واجب چون روزه ماه رمضان یا نذر معین داشته باشد و در نذر غیر معین خلافت پنجم در حالتیکه وقت نماز تنگ شده باشد ششم هر گاه یکی از ایشان اعتکاف واجب کرده باشد هفتم در حالتی که یکی از ایشان معتکف باشد هشتم هر گاه کسی بزنی خود گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست پیش از آنکه کفاره بدهد دخول کردن حرامست نهم در حالتی که شخصی زن دیگر را بشبهه دخول کند شوهر آن زن را دخول کردن بآن زن حرام است تا آنکه از عده دخول کننده بیرون رود دهم هر گاه بسبب دخول کردن بدختر غیر بالغ که مخرج بول و غایط یا مخرج حیض و بول او یکی شود دخول کردن با او حرامست و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر نیک شود دخول کردن با او حلال می‌شود یازدهم دخول کردن بیکی از زنان در شبی که نوبت زن دیگر باشد بی اذن زنی که نوبت او باشد بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم در وقتی که زن نگذارد که شوهر با او دخول کند جهت گرفتن مهر خود پس اگر شوهر بقهر و غلبه او را دخول کند

[ 278 ]

حرامست سیزدهم در حالتی که زن را طلاق گفته باشد و شوهر را رسد که رجوع کند پیش از آنکه از عده بیرون رود دخول کردن غیر شوهر با او حرام است چهاردهم دخول کردن بکنیز حامله که خریده باشد پیش از آنکه چهار ماه از حمل او بگذرد حرامست پانزدهم دخول کردن بزنی که از دخول عاجز آید بواسطه بیماری او یا بزرگی آلت شوهر حرامست شانزدهم هر گاه کنیزی را بخرند پیش از آنکه آن کنیز یک حیض بیند یا چهل و پنجروز از وقت خریدن او بگذرد دخول کردن با او حرامست ( 2 ) و آیا در اینمدت چنانچه دخول کردن با او حرامست بوسیدن آن کنیز و دست مالیدن با او نیز حرامست یا نه میانه مجتهدین در آن خلافت و اما پنج وجه سنت اول مطلق دخول



کردن با زن خود بی آنکه ضرری باو رسد و قدرت بر آن داشته باشد دوم دخول کردن در شب اول ماه رمضان سیم دخول کردن در شب سه شنبه و دوشنبه و پنجشنبه و جمعه و بعد از خفتن چهارم دخول کردن در روز پنجشنبه در وقت ظهر پنجم دخول کردن در روز جمعه بعد از عصر و اما آن بیست و هفت وجه مکروه اول دخول کردن بعد از آنکه محتلم شده باشد پیش از آنکه وضو بسازد یا غسل کند چه در حدیث آمده که اگر کسی بعد از آنکه محتلم شده باشد وضو نساخته یا غسل نکرده با زن خود دخول کند فرزندی که حاصل شود دیوانه باشد دوم برهنه دخول کردن سیم دخول کردن در کشتی یا جائی که سقف نداشته باشد یا در زیر درختان میوه دار چهارم دخول کردن از وقت طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب پنجم دخول کردن در وقت زردی طلوع آفتاب ششم دخول کردن در وقت ظهر مگر در روز پنجشنبه که سنت است هفتم دخول کردن در آخر روز در وقتی که آفتاب زرد باشد هشتم دخول کردن بعد از غروب آفتاب تا بر طرف شدن شفق نهم دخول کردن در شب اول هر ماه مگر در شب اول ماه رمضان که سنت است چنانچه مذکور شد و همچنین مکروهست دخول کردن در اول ساعت شب دهم دخول کردن در نیمه هر ماه خصوصا نیمه ماه شعبان یازدهم دخول کردن در آخر هر ماه چه در حدیث آمده که اگر فرزندی در اول ماه یا در میان ماه یا در آخر ماه صورت بندد از شکم بیفتد و اگر نیفتد دیوانه خواهد بود دوازدهم دخول کردن در وقتی که ماه یا آفتاب گرفته باشد یا بادهای سیاه و سرخ و زرد ترسناک بوزد یا

(1) اگر فروشنده با او دخول کرده باشد چنانچه خواهند فرمود صدر دام ظلّه العالی

[ 279 ]

زلزله باشد سیزدهم دخول کردن در جائی که طفل ایشان را به بیند چه در حدیث آمده است که اگر در اینحالت فرزندی بهم رسد پس اگر پسر آید زانی باشد و اگر دختر آید زانیه باشد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر طفل ممیز باشد مکروهست و در حدیث مطلق واقع شده و همچنین مکروهست دخول کردن با زن هر گاه زن دیگر نگاه کند چهاردهم دخول کردن در حالتی که روی یا پشت بقبله یا ایستاده یا رو بافتاب باشد پانزدهم دخول کردن در سفر هر گاه آب یافت نشود و اگر در حضر نیز آب نباشد دخول کردن آیا مکروهست یا نه میانه مجتهدین در این خلافت شانزدهم دخول کردن با دختر بکر

هر گاه متعه کرده باشد چه سنت است که در این حالت بکارت او را نبرد هفدهم دخول کردن در دبر زنان و مالک نیز که یکی از علمای سنیانست بر این رفته و بعضی از مجتهدین ما این را حرام میدانند هجدهم دخول کردن بکنیز حامله بعد از آنکه از آبستنی او چهار ماه گذشته باشد نوزدهم دخول کردن بزنی که از زنا بهم رسیده باشد خواه بعقد باشد خواه بخریدن بیستم دخول کردن پیش از دادن مهر یا بعضی از آن بیست و یکم دخول کردن بزنی که مهر او را در وقت عقد کردن ذکر نکرده باشند پیش از آنکه مشخص کند بیست و دوم دخول کردن بزنی که از حیض و نفاس پاک شده باشد و غسل نکرده (1) باشد بیست و سیم دخول کردن در شب عید قربان بیست

و چهارم دخول کردن میان اذان و اقامت بیست و پنجم دخول کردن در شبی که روز آن از سفر آمده باشد بیست و ششم دخول کردن در شبیکه روزش بسفر رود بیست و هفتم دخول کردن با زنی باشتهای غیر آنزن تتمه در دخول کردن بشبهه و آن بر سه قسمست اول نسبت بکسی که دخول کرده باشد چنانچه کسی که زنی را در جامه خواب خود بیند و گمان کند که زن اوست و دخول کند دوم نسبت بکسیکه دخول باو واقع شده باشد چون دخول کردن کنیز مشترک یا مکاتب یا ام ولد سیم نسبت بماخذ حکم جهت اختلاف در آن چون دخول کردن بزنی که از زنا مخلوق شده باشد چنانچه میانه مجتهدین در حرام بودن دخول باو خلافتست پس در اینصورت اگر باو دخول کند دخول بشبهه خواهد بود و احکام دخول کردن بشبهه پنجست اول ساقط شدن حد از دخول کننده بشبهه و در کنیز بشرطیست که گمان حلیت داشته باشد چه اگر گمان حلیت نداشته باشد

(1) بلکه احوط ترک است صدر دام ظلّه

[ 280 ]

حد بقدر حصه شریک لازمست دوم ثابت شدن نسب بوطی شبهه چه اگر بزنی شخصی بگمان آنکه زن اوست دخول کند فرزندی که از او حاصل شود فرزند اوست اما اگر دانسته دخول کند نسب بهم نمیرسد سیم عده داشتن زنی که بشبهه باو دخول کنند جهت محافظت نطفه دخول کننده از ممزوج شدن بنطفه شوهر او اما اگر دانسته دخول کند عده ندارد و اگر جاهله باشد عده آیا دارد یا نه میانه مجتهدین خلافتست چهارم مهر دادن چه بر کسی که بزنی

بشبهه دخول کند مهر دادن لازمست بشرطیکه آنزن عالم نباشد پس اگر عالم باشد مهر ندارد پنجم حرام شدن مادر آنزن و دختر او بر کسی که بشبهه بآنزن دخول کرده باشد بشرطیکه زن نیز جاهل باشد و بعضی از مجتهدین در این مسأله توقف کرده اند و بر تقدیر حرمت محرمیت آنزن بهم نمیرسد باجماع مجتهدین چه محرمیت او خواص نکاح صحیح است و در هر موضعی که نگاه کردن بآن زن حرامست دست مالیدن باو نیز حرامست اما زنی را که دست مالیدن باو حرام باشد نگاه کردن باو لازم نیست که حرام باشد چه نگاه کردن بزن اجنبیه جهت گواه شدن بواسطه او حلالست و دست مالیدن او حرام اما گاه هست که دست مالیدن بزن نیز جایز است و نگاه کردن باو مکروه چون دست مالیدن بزن خود و نگاه کردن بفرج او چه مکروه است نگاه کردن بفرج چنانچه مذکور شد فصل ششم در آنچه بر عقد کردن بزن و تمکین دادن زن شوهر را بر دخول کردن باو مترتب میشود و آن صد و هفت امر است سی و یک امر از آن واجب و بیست امر حرام و دو امر سنت اما سی و یک امر واجب اول غسل کردن هر دو جهت نماز دوم تیمم کردن ایشان جهت نماز هر گاه آب نباشد سیم قضا کردن روزه واجب هر گاه در آنحال دخول کنند چهارم قضای اعتکاف واجب هر گاه در اثنای آن دخول واقع شود پنجم تمام کردن دو اعتکاف واجب یا زیاده هر گاه شرط تنابع در آن کرده باشند و بسبب دخول کردن در اثنای آن باطل نموده باشند ششم قضای حج و عمره واجب هر گاه پیش از آنکه وقوف عرفات و مشعر کرده باشند از روی عمد دخول کنند هفتم تمام کردن افعال حجیکه بسبب دخول کردن باطل کرده باشند هشتم دادن کفاره دخول کردن در روزه واجب و اعتکاف واجب و حج واجب بآنچه در بحث روزه و اعتکاف و حج مذکور شده نهم نفقه دادن بزنی که در حج باو دخول کرده باشد در سال دوم که

[ 281 ]

بجج روند و راحله او نیز بر او واجبست هر گاه فاسد گردانیدن حج از جانب شوهر باشد وزن اطاعت او نکرده باشد دهم تفرقه کردن میانه زن و شوهر در سال دوم هر گاه بآن موضعی که در سال اول دخول کرده باشد برسند باینطریق که شخصی با ایشان باشد تا آنکه افعال حج را با تمام رسانند و نگذارد که با یکدیگر خلوت کنند یازدهم هر گاه دخول در حالتی که زن حیض داشته باشد واقع شود کفاره برو واجبست چنانچه در بحث حیض مذکور شد و بعضی از مجتهدین این کفاره را سنت میدانند دوازدهم عده داشتن هر گاه بشبهه دخول واقع شود هر گاه آنزن در سن زنانی باشد که حیض نه بیند و همچنین عده لازمست هر گاه شوهر زن را طلاق دهد و باو دخول

نکرده باشد سیزدهم هر گاه شخصی زن عقدی داشته باشد وزنا کند واجبست که حاکم شرع او را سنگسار کند و اگر زن نیز شوهر داشته باشد واجبست که او را نیز سنگسار کند و اگر شوهر نداشته باشد یا مرد زن نکاحی نداشته باشد وزنا کند موجب صد تا زیانه اند و موی او را (1) باید تراشید و از شهر تا یکسال بیرون باید کرد چنانچه

عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد چهاردهم هر گاه زن آزادی را شوهر او سه طلاق دهد واجبست که شخصی دیگر انزن را نکاح کند و دخول نماید و طلاق دهد تا باز بر شوهر اول حلال شود و همچنین هر گاه شش طلاق گوید محتاج بکسی است که دخول کند تا حلال شود و همچنین در هر سه طلاق غیر عدی محتاج بمحلل است اما در طلاق عدی در نهم مرتبه طلاق حرام مؤبد میشود چنانچه مذکور شد و اگر کنیز باشد در طلاق دوم و چهارم محتاج بکسی است که بعقد دخول کند تا حلال شود پانزدهم واجب است تعزیر کردن مردی که زن مرده خود را دخول کند شانزدهم هر گاه کنیزی را بخرد بشرط آنکه بکر باشد و دخول کند و بعد از دخول ظاهر شود که بکر نبوده واجبست که ده یک قیمت کنیز را با کنیز بفروشنده او بدهد هفدهم هر گاه کنیزی را خریده باشد و بعد از آنکه باو دخول کرده باشد ظاهر شود که آبستن است واجبست که بیست و یک قیمت آن کنیز را با کنیز بفروشنده او دهد هجدهم هر گاه شخصی مرتد شود و بعد از ارتداد با زن خود دخول کند لازمست که مهر او را بدهد نوزدهم هر گاه کنیزی را که آقای او باو دخول کرده باشد شخصی بخرد واجبست که بگذارد که یک حیض به بیند

(1) موی سر آنمرد زانی خ

[ 282 ]

آنگاه باو دخول کنند اگر حیض به بیند و اگر نه بیند و در سن زنانی باشد که حیض نه بیند چهل و پنجروز باید که صبر نماید و بعد از آن باو دخول کند اما اگر آقا دخول نکرده باشد همانساعت که بخرد دخول میتواند کرد بیستم زنی را که عقد کرده باشد و پیش از دخول طلاق دهد واجبست بر شوهر که نصف مهر را باو دهد و اگر دخول کرده باشد تمام مهر او را باید داد بیست و یکم اگر در وقت عقد کردن مهر را مشخص نکرده باشد واجبست بر شوهر که مهر المثل باو دهد بیست و دوم هر گاه زن مقرر کردن مهر خود را بشوهر رجوع کرده باشد واجبست بر او که قبل از دخول مهر او را مشخص کند بیست

وسیم واجبست بر شوهر دادن مهر المثل در هر موضعی که مهر مسمی فاسد شده باشد و همچنین واجبست مهر المثل در وطی شبهه و در زنا کردن بتعدی بیست و چهارم واجبست نفقه دادن بزین عقد دایمی و اگر چه او را طلاق داده باشند تا زمانیکه از عده بیرون نرفته است و همچنین واجبست نفقه زنیکه او را طلاق گفته باشد و حامله باشد و واجبست دادن جامه که بدن خود را بان پوشند و خانه که در آن بنشینند و خادمی که خدمت ایشان کند هر گاه از جماعتی باشند که خدمتکار داشته باشند و نیز واجبست دادن فرش و چیزهائیکه بدن بان پاک سازند و ازاله بوی بد از بدن کنند و ظروفی که در آن طعام بپزند و اجرت حمام در وقت احتیاج و قیمت آب غسل کردن بر قول بعضی از مجتهدین بیست و پنجم هر چهار شب یکشب پیش زن خوابیدن چه خوابیدن یکشب از چهار شب پیش او واجبست بیست و ششم اگر بر زن ظلم کرده باشد یعنی پیش او نخوابیده باشد قضای آن واجبست بیست و هفتم اگر منی را در بیرون فرج زن دائمی بریزد بی اذن او واجبست که ده مثقال طلا باو بدهد بیست و هشتم بر زنیکه شوهر او مرده باشد واجبست ( 1 ) که بعد از فوت او تا چهار ماه و ده روز ترک زینت کند بیست و نهم واجبست بر زن تهیه آنچه دخول کردن و تمتع گرفتن موقوف بر آن باشد سی ام هر گاه زنی نفس خود را بشوهر واگذارد و نام مهر نبرد آنگاه او را پیش از دخول کردن و مشخص ساختن مهر طلاق دهد یا فسخ نکاح ایشان شود واجبست بر شوهر اگر مالدار باشد که جامه نفیسی که ده مثقال طلا ارزد یا اسبی که قیمت او ده مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا بآزن بدهد و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره

(1) در مکروهات نکاح فرمودند سنت است صدر دام ظلّه العالی

[ 283 ]

بدهد و اگر میانه باشد جامه یا اسبی که پنج مثقال طلا قیمت آن باشد یا پنج مثقال طلا بدهد و درین حکم میانه بنده و آزاد فرقی نیست سی و یکم واجبست کشتن و سوختن حیوان ماکول اللحم که با او دخول کرده باشند و همچنین واجبست قیمت آنرا بمالکش دادن و اما بیست و دوم حرام اول نماز کردن ایشان پیش از غسل دوم طواف کردن ایشان پیش از غسل سیم روزه داشتن ایشان پیش از غسل چهارم سجده تلاوت و سجده سهو کردن پیش از غسل پنجم خواندن هر یک از چهار سوره که در آنها سجده واجبست و خواندن بعض آنها

واگر چه آیتی از آنها باشد چون خواندن بسم الله الرحمن الرحيم پیش از غسل ششم داخل شدن ایشان بمسجد مکه ومدینه پیش از غسل هفتم درنگ کردن ایشان در مسجدها سوای آن دو مسجد پیش از غسل هشتم خواستن مادر زنی را که عقد کرده باشد نهم خواستن دختر زنی را که باو دخول کرده باشد دهم پدر وفرزندان شوهر آنزن بر آنزن حرامست یازدهم خواستن خواهر زنی را که عقد کرده باشند در حالتی که آنزن در نکاح او باقی باشد یا در عده رجعیه باشد دوازدهم خواستن دختر برادر یا دختر خواهر زنی را که نکاح کرده باشد بی اذن این زنان که عمه وخاله ایشانند حرام است سیزدهم معقوده هر یک از پدر وپسر بر یکدیگر حرامست چهاردهم مرد آزادی که چهار زن نکاحی داشته باشد زیاده از آن خواستن حرامست وهمچنین زیاده از دو کنیز خواستن حرامست پانزدهم بنده را زیاده از دو زن آزاد وچهار کنیز خواستن حرامست شانزدهم هر گاه شخصی زن آزادی داشته باشد کنیز خواستن او بی اذن آن زن حرامست اگر آنمرد آزاد باشد اما اگر غلام باشد آیا کنیز را بی رخصت زن آزاد میتواند خواست یا نه میانه مجتهدین در این خلافت اقرب آنست که نمیتواند وبعضی از سنیان این را جایز میدانند هفدهم رد کردن فرزند زنی را که باو دخول کرده باشد بآنکه گوید که این فرزند از من نیست هجدهم ریختن منی در غیر فرج زن آزادی که او را بعقد دوام خواسته باشد بی اذن او اما در متعه و کنیز جایز است نوزدهم عقد کردن زنی که در عقد دیگری باشد چه بمجرد عقد بر او حرام مؤبد میشود بیستم امتناع نمودن زن از دخول کردن شوهر جهت گرفتن مهر یا غیر آن بعد از دخول کردن واما آن دو امر سنت اول وضو ساختن کسی را که دخول

[ 284 ]

کرده باشد جهت خوابیدن هر گاه خواهد که غسل نکرده بخوابد واین وضوئیست که مجتهدین گفته اند که بول وغايط آنرا باطل نمیکند وهر گاه در آنحال آب نباشد که سنت است که تیمم کند جهت خواب کردن دوم برابر دانستن زنان یعنی رعایت مساوات کردن در گشاده روئی وقسمت روزها میانه ایشان وخوابیدن در شب پیش ایشان واما آن پنجاه وچهار امر باقی اول باطل شدن وضو وغسل و تیمم بدخول کردن دوم باطل شدن نماز بدخول کردن سیم باطل شدن روزه اگر عمدا دخول کرده باشد چهارم باطل شدن تتابع در روزه های نذری که در آن شرط تتابع نموده باشد هر گاه در اثنای آن دخول کرده باشد وهمچنین باطل میشود در کفاره ماه رمضان وغیر آن هر گاه دخول در ماه اول روزه واقع شده باشد پنجم باطل شدن اعتکاف بسبب دخول ششم باطل شدن حج وعمره هر گاه پیش از وقوف

عرفات و مشعر عمدا دخول کرده باشد هفتم فاسق شدن کسیکه در حالت احرام یا روزه اعتکاف واجب دانسته دخول کند هشتم غیر بکر شدن دختر بکر بسبب دخول کردن با او پس احکامی که مخصوص دختر بکر است ازو ساقط میشود مثل آنکه در بکر جهت نکاح سکوت کافی بود و در غیر بکر میباید که حرف بزند چنانچه مذکور خواهد شد نهم بیرون رفتن از عنین بودن بسبب دخول کردن دهم ملحق شدن فرزندی که بعد از ششماه یا بیشتر متولد شود بدخول کننده اگر چه دخول بشبهه باشد هر گاه آن زن شوهر نداشته باشد یازدهم در عده رجعیه رجوع کردن بسبب دخول دوازدهم لعان کردن بزنی مدخوله چه هر گاه نفی ولد کند لعان باید کرد سیزدهم ساقط شدن امتناع زن از دخول کردن شوهر جهت گرفتن مهر بعد از دخول چهاردهم ثبوت طلاق سنت و بدعت پانزدهم ثبوت مهر بوطی کنیز مشترک شانزدهم ثبوت مهر بوطی کنیز مکاتبه هفدهم کردیدن کنیز صاحب فرایش بسبب دخول کردن چه باینمضمون روایت وارد شده هجدهم قطع عده کردن هر گاه از زنا حامله باشد نوزدهم ثبوت فسخ مر مشتری کنیز را هر گاه بایع وطی کرده باشد بیستم اجازت بایع اگر مشتری با کنیز دخول کرده باشد بیست و یکم ثبوت فسخ بسبب دخول کردن کنیزی که بکسی بخشیده باشند در جایی که رجوع کردن جایز باشد بیست و دوم فسخ بیع هر گاه بایع

[ 285 ]

در قیمت عیبی یابد چون دخول کردن بکنیز بیست و سیم دلالت کردن بر اختیار نمودن چه هر گاه شخصی مسلمان شود و زیاده از چهار زن داشته باشد لازمست که از جمله آنها اختیار چهار زن کند و هر گاه دخول کند مشخص میشود که اختیار کرده و همچنین در طلاق مبهم و عتق مبهم دلالت بر تعیین میکند بیست و چهارم موقوف بودن انقضای عده هر گاه مدخوله مرتد شود مطلقا یا آنکه دخول کننده مرتد ملی باشد یا مدخوله مسلمان شود یا دخول کننده مسلمان شود و مدخوله او بت پرست باشد بیست و پنجم مانع شدن دخول کردن از رد نمودن مگر جهت آبستن بودن و غیر بکر بودن کنیز که در اینصورت دخول مانع از رد کردن آن کنیز نیست بیست و ششم ساقط شدن اختیار بعد از دخول چه اگر پیش از دخول کنیزی آزاد شود اختیار فسخ عقد خود دارد اما بعد از دخول اختیار فسخ ندارد خواه شوهر او آزاد باشد و خواه غلام بر قول بعضی از مجتهدین بیست و هفتم ممنوع بودن بسبب دخول از نکاح کردن زنان دیگر کسی که زیاده بر چهار زن کافره داشته باشد و خود مسلمان شود تا انقضای عده ایشان چه احتمال دارد که ایشان در عده مسلمان شوند اما اگر دخول نکرده باشد میتواند فی الحال زن دیگر بخواهد و همچنین

ممنوعست از خواستن خواهر زن کافره تا آنکه آن کافره از عده بیرون آید وهمچنین ممنوعست از اختیار کردن کنیز هر گاه مسلمان شود وزن آزاد کافره داشته باشد تا آنکه از عده بیرون آید بیست وهشتم واقع شدن ظهار معلق بر دخول بیست ونهم واقع شدن زن آزادی معلق بر دخول بنذر سی ام باطل شدن اختیار زن وشوهر بسبب دخول در عیبی که بعد از دخول بهمرسد مگر دیوانگی در مرد که باطل نمیشود چنانچه زود باشد که بیاید سی ویکم تغییر مهر بحسب روزها در متعه سی ودوم قرار یافتن وصحیح بودن نکاح بیمار چه اگر بیمار زنی را نکاح کند آن نکاح قرار نمیگیرد ومنعقد نمیشود مگر آنکه دخول کند که اگر دخول نکرده بمیرد نکاح باطل میشود سی وسیم ثبوت تحصین هر یک از ایشان بسبب دخول خواه بعقد دوام وخواه بملک سی وچهارم نشر حرمت رضاع چه اگر دخول نکرده باشد نشر حرمت نمیکند سی وپنجم محرم شدن دختر بسبب دخول بمادر ومحرم شدن مادر بسبب عقد دختر سی وششم امتناع فسح کردن زن نکاح

[ 286 ]

خود را بعین شدن شوهر بعد از دخول سی وهفتم محقق شدن رجوع در ایلا وظهار بدخول کردن سی وهشتم منع کردن شوهر زن را از خوردن چیزهاییکه بوی بد داشته باشد چون پیاز وسیر وازاله بوی بدن وامر کردن بپاک ساختن آنچه طبع از آن متنفر باشد چه دادن مهر تقاضای آن میکند که شوهر اینها را منع تواند کرد سی ونهم التزام نمودن زن جهودیه بغسل کردن بر قول بعضی از مجتهدین در نکاح متعه ونهی کردن او از مجاورت نجاست وشراب چهلم منع کردن مدخوله از بیرون رفتن از خانه جهت عیادتها وسفر غیر واجب چهل ویکم وفا کردن کسی که قسم خورده باشد که نکاح کند بعقد کردن چه هر گاه عقد کند وفا بنذر خود کرده وهمچنین خلاف نذر وسوگند کردن اگر قسم خورده باشد یا نذر کرده باشد که نکاح نکند چه بمجرد عقد خلاف نذر وسوگند کرده چهل ودوم بیرون آمدن دخول کننده از عذب بودن بسبب عقد چهل وسیم تمتع گرفتن از زن ونگاه کردن بجمیع بدن او ونظر کردن زن نیز بجمیع بدن مرد بسبب عقد چهل وچهارم مالک شدن طلاق وخلع وظهار وایلا ولعان بسبب عقد چهل وپنجم ثبوت فسح هر یک با عیب چهل وششم جواز سفر کردن ودور شدن از زنی که او را خواسته باشد چهل وهفتم ساقط شدن عفو ولی بعد از دخول چه پیش از دخول عفو میتواند کرد چهل وهشتم ثبوت میراث بردن زن وشوهر از یکدیگر بسبب عقد صحیح ودخول در بیماری چهل ونهم جایز بودن غسل دادن وکفن کردن هر یک از زن وشوهر یکدیگر را بسبب عقد هر گاه عقد دایمی



باشد پنجاهم مالک شدن زن نصف صداق را بمجرد عقد هر گاه پیش از دخول طلاق دهد پنجاه ویکم برانگیختن حاکم شرع دو کس از خویشان زن و شوهر را که میانه ایشان اصلاح کند گاهی که میانه ایشان نزاع باشد پنجاه و دوم قبول کردن قول شوهر هر گاه اختلاف کنند در قدر مهر و قول زن در گرفتن مهر پنجاه و سیم سوگند خوردن هر یک از زن و شوهر در تعیین مهر باختلاف ایشان پنجاه و چهارم منع کردن زن از سوگند خوردن و نذر وعهد کردن و شیر دادن هر گاه مستلزم منع حقی از حقوق شوهر باشد تتمه بدانکه جمیع این احکامی که مذکور شد قبل و دبر در آنها شریکند الا در پنج موضع که حکم مخصوص قبل است اول حلال شدن زن آزادی که او را سه طلاق داده باشد یا کنیزی که او را دو طلاق داده باشد چه موقوفست حلال شدن آنزن بر شوهر بدخول

[ 287 ]

کردن شخصی دیگر در قبل آنزن بعقد دوم کسی که ایلا کرده باشد یعنی قسم خورده باشد که با زن خود دخول نکند وقتی که دخول در قبل آنزن کند حکم ایلا بر طرف میشود سیم احصان یعنی زن داشتن مرد و شوهر داشتن زن بدخول در قبل ثابت میشود چهارم طلب سخن کردن زن در نکاح کردن هنگامی لازمست که دخول در قبل او واقع شده باشد پنجم بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است بر قول بعضی از مجتهدین اما بیرون آمدن از دبر موجب غسل نیست واحکامی که بر دخول کردن مترتب میشود میباید که در آنمقدار باشد که حشفه یا بعض از آن غایب شود و آیا این احکام نسبت بکسی که حشفه او را بریده باشند و بمقدار حشفه ازاله او غایب شود ( 1 ) مترتب میشود یا نه میانهء مجتهدین در این مسأله خلافت ظاهر آنست که این احکام درو جاری نیست مگر در حرام شدن مادر و خواهر دختری که با او دخول کند تکمله بدانکه شش حکم از خواص بکارتست اول ولایت ( 2 ) پدر و جد در نکاح بکر دوم استحباب اختیار نمودن بکر جهت تزویج کردن سیم وصیت نمودن بجاریه بکر چه اگر غیر بکر بدهند از عهده نذر بیرون نمیتوانند آمد چهارم وکیل کردن در خریدن بکر چه اگر وکیل غیر بکر بخرد صحیح نیست پنجم اکتفا کردن بسکوت بکر در وقت رخصت خواستن ازو بنکاح به خلاف غیر بکر که میباید سخن گوید ششم مخصوص بودن در وقت زفاف بهفت شب خوابیدن پیش او بخلاف غیر بکر که پیش او سه شب باید خوابید وهمچنانکه بکارت بسبب وطی بر طرف میشود بغیر وطی نیز بر طرف میشود چون جستن دختر از جائی بجائی یا چیزی برو زدن یا بیماری یا بواسطه بسیاری سن او و آیا احکام بکارت زایل میشود از

بکری که بغیر جماع بکارت او رفته باشد چون احتیاج بحرف زدن در وقت نکاح و مخصوص بودن سه شب خوابیدن نزد او در ابتدای نکاح یا آنکه آنها مخصوص غیر بکریست که بکارت او بجماع رفته باشد میانه مجتهدین در آن خلافت و بعضی از سنیان گفته اند که اینچنین زن نه داخل بکر است و نه داخل غیر بکر تتمه عادت مجتهدین امامیه این است که در کتاب نکاح خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مذکور میکنند و اگر چه بعضی از آنها دخلی بنکاح ندارد بنا بر این این بنده دعاگو نیز در این کتاب افتدا با ایشان کرده آنها را مذکور میسازد بدانکه سی و سه چیز از خواص

(1) البته رعایت احتیاط را در تمام این موارد نمایند صدر دام ظلّه ( 2 ) احتیاط بجمع بین اذن بکر و بین اذن پدر یا جد را ترک نمایند صدر دام ظلّه

[ 288 ]

آنحضرتست اول حرام بودن نکاح کنیزان بعقد دوام چه غیر آنحضرت را جایز است بدو شرط اول قدرت نداشتن بر زن آزاد خواستن دوم ترسیدن از افتادن در زنا دوم حلال بودن نکاح کردن زنان یهود و نصاری بعقد چه غیر آنحضرت را جایز نیست بر قول بعضی از مجتهدین سیم حرام شدن زنانیکه آنحضرت نگاه بر ایشان میکرده و ایشان را میخواستند بر شوهران ایشان و واجب بودن طلاق دادن شوهران ایشان را و اینحکم بر طرف شده چهارم حلال بودن زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آنحضرت را زیاده بر چهار زن جایز نبودن و حرام بودن زیاده بر نه زن خواستن و حرام بودن بدل کردن هر یک از نه زن بدیگری و اینحکم نیز نسبت بآنحضرت بر طرف شده پنجم مخیر بودن زنان آنحضرت در بودن نزد او یا مفارقت گزیدن ازو بغیر لفظ طلاق و زنان غیر او بی طلاق مفارقت نمیتوانند کرد ششم حلال بودن نکاح کردن بلفظ هبه و ووطی کردن بی مهر چه غیر آنحضرت را مثل این جایز نیست هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیر آنحضرت را واجبست که از چهار شب یکشب پیش زن خود بخوابند هشتم حرام بودن زنان آن حضرت بر غیر او نهم واجب بودن مسواک کردن بر آنحضرت دهم واجب بودن قربانی کردن آنحضرت یازدهم واجب بودن شب بر خواستن و بنماز شب قیام نمودن بر آنحضرت دوازدهم واجب بودن انکار کردن بر کسی که فعل نا مشروع کند و اظهار کردن انکار بر او واجب بود و اگر چه داند که

دیگری برو انکار کرده باشد سیزدهم حرام بودن گرفتن تصدقات واجبی بر آنحضرت و اهل بیت او بر قول بعضی از مجتهدین و تصدقات سنتی نیز برو حرام بوده چهاردهم حرام بودن چشمک زدن بر آنحضرت بر خلاف ظاهر از زدن یا کشتن که بر دیگران حرام نیست مگر در عمل حرامی پانزدهم حرام بودن چیزی نوشتن و کتابت کردن شانزدهم حرام بودن شعر گفتن هفدهم حرام بودن کندن زره از تن مبارک بعد از آنکه بقصد جنگ پوشیده باشد پیش از آنکه دشمن را به بیند هجدهم حلال بودن اختیار کردن آنحضرت آنچه خواهد از غنیمت که لشکر در جنگ بگیرند چون کنیزان خوش شکل و چاروای نیکو و جامه خوب و غیر آن چنانچه در بحث جهاد مذکور شد نوزدهم حلال بودن روزه وصال داشتن و آنچنانست که کسی یکروز و یک شب تا سحر روزه دارد و سحر افطار نا کرده

[ 289 ]

قصه روزه روز دیگر کند چه این روزه بر غیر آنحضرت حرامست بیستم حلال بودن گرفتن نان و آب از دست گرسنگان و تشنگان چه غیر آنحضرت را حرامست بیست و یکم حلال بودن مخصوص ساختن زمینها جهت چریدن چارواهای آنحضرت چه غیر او را حرام است بیست و دوم حلال بودن غنیمت بر آنحضرت و بر امت او چه پیغمبران دیگر را حلال نبوده بلکه آنها را جمع کرده باتش میسوخته اند بیست و سیم جایز بودن سجده کردن بر زمین و تیمم کردن بخاک چه پیغمبران سابق را سجده کردن بر غیر خاک و عبادت کردن بغیر از وضو و غسل جایز نبوده بیست و چهارم برانگیخته شدن آنحضرت بر تمام عالمیان بیست و پنجم باقی بودن معجزه او یعنی قرآن تا قیام قیامت بیست و ششم گردانیدن آنحضرت را خاتم پیغمبران بیست و هفتم نصرت کردن آنحضرت بترسیدن دشمنان او در جنگ از یکماهه راه بیست و هشتم نگاهداشتن امت او را از مسخ شدن و فرو رفتن بزمین بیست و نهم مخصوص بودن آنحضرت روز قیامت بشفاعت عام سی ام مخصوص بودن آنحضرت بدیدن از پشت چنانچه از پیش میدیده باین معنی که آنچه پس پشت او واقع میشد میدانست سی و یکم مخصوص بود آنحضرت بخواب کردن چشم او و بیدار بودن دل او باینمعنی که اگر آنحضرت در خواب میبود و کسی چیزی میگفت آنرا در مییافت سی و دوم مضاعف شدن ثواب زنان او و عقاب آنها سی و سیم حلال بودن داخل شدن او بی احرام بمکه چه غیر آنحضرت را حرامست مگر جماعتی را که فقهاء استثناء کرده اند چون هیمه کش و غیره فصل هفتم در بیان صدق بدانکه ذکر صدق در نکاح دائمی شرط نیست بلکه سنت است پس اگر در عقد ذکر صدق نکنند آن عقد صحیح است و با دخول مهر المثل لازمست اگر بغرض کردن مهر

راضی نشوند ولیکن سنت است که دخول نکند تا مهر را مشخص نسازد اما اگر در عقد شرط کند که مهر نداشته باشد آیا آن نکاح صحیح است یا نه مجتهدین را در این دو قول است و سنت است که صدق پنجاه مثقال طلا یا کمتر باشد و مکروهست که از پنجاه مثقال طلا زیاده باشد و سید مرتضی رضی الله عنه زیاده از پنجاه مثقال طلا را جایز نمیداند و سنت است که اگر شوهر پیش از دخول بمیرد زن یا ولی او مهر را ببخشند و مکروهست که خویشان زن بعد از مردن زن طلب صدق او کنند هر گاه در

[ 290 ]

زندگی خود طلب نکرده باشد و شروط صدق هر گاه صدق در حال عقد کردن مقرر شود شش است اول آنکه آنچه صدق میکنند چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد خواه عین باشد و خواه منفعت چون تعلیم سوره از قرآن یا تعلیم صنعتی پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک آن نتواند شد چون شراب و گوشت خوک صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که نکاح در اینصورت باطل میشود و بر تقدیری که عقد صحیح باشد آیا مهر المثل میدهد یا قیمت شراب و خوک میانه مجتهدین خلافت اقراب آنست که مهر المثل میدهد اما اگر جهودان شراب را صدق کنند صحیح است و چون مسلمان شوند و قبض نکرده باشند قیمت آنرا میدهند دوم آنکه صدق معلوم باشد بوزن یا کیل یا بدیدن و اگر چه وزن آن معلوم نباشد چون پارچه طلا یا نقره یا خرمن گندم یا آنکه آنرا وصف کند بنوعی که جهالت از آن بر طرف شود پس اگر چیزی مجهول را صدق کنند صحیح نیست و مهر المثل میدهند سیم آنکه در صدق شرطی نکنند که مخالف نکاح باشد پس اگر وعده جهت دادن صدق مقرر نمایند و شرط کنند که اگر در آن وعده ندهند نکاح باطل باشد صحیح نیست و آیا آن شرط صحیح نیست یا صدق میانه مجتهدین در این مسأله خلافت چهارم آنکه صدق چیزی نباشد که وجود آن عدم آنرا لازم داشته باشد پس اگر صدق اینچنین چیزی باشد صحیح نیست مثل آنکه شخصی برای غلام خود که تمام او یا بعض او آزاد باشد زنی نکاح کند و آنغلام را صدق آنزن کند چه در اینصورت صدق او باطل میشود و مهر المثل میباید داد پنجم آنکه صدق مقداری باشد که زن بآن راضی باشد پس اگر صدق بمقدار باشد که زن بآن راضی نباشد صحیح نیست ششم آنکه ولی طفل او را بکمتر از مهر المثل صدق نکند یا بجهت طفل صغیر خود زیاده از مهر المثل صدق کند چه اگر بکمتر یا زیاده از مهر المثل صدق کند صحیح نیست (1) و آیا در اینصورت صدق باطل است یا نه میانه مجتهدین خلافت و جایز

است که آقای کنیز کنیز خود را آزاد کند و آزادی او را مهر او گرداند و آیا در این صورت ابتدا با آزادی میکند یا بنکاح میانه مجتهدین خلافت است اقرب آنست که مهر کدام که ابتدا کند صحیح است چه هر دو بمنزله یک کلامند فصل هشتم در بیان آنکه بدخول کردن مهر مسمی واجب میشود بدانکه مسمی بدخول کردن در قبل

(1) مطلقا معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی

[ 291 ]

یا در دبر زن واجب میشود خواه بعقد صحیح باشد و خواه بشبهه و ممکن نیست که دخول بی مهر باشد الا در چهار موضع اول آنکه شخصی کنیز خود را بگلام خود عقد کند و او دخول نماید چه در اینصورت مهر نیست ولیکن سنت است که آقا بگلام خود چیزی بدهد که او بکنیز دهد تا بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیزی دادن را بر آقا در اینصورت واجب میدانند دوم آنکه زن کافره حریبه باشد که نفس خود را باعتقاد نکاح بر شوهر کافر خود وا گذاشته باشد و او دخول کند و بعد از آن هر دو مسلمان شوند چه در اینصورت زن را مهر نیست سیم آنکه زن سفیه دانسته بی اذن ولی شوهر کند و شوهر دانسته باو دخول نماید چه در اینصورت او را مهر نیست چهارم آنکه زن آزادی غلام شخصی را دانسته بی رخصت آقای غلام شوهر کند و دخول واقع شود چه در این صورت مهر ندارد و واجب نیست در یکبار دخول کردن الا یک مهر مگر در پنج موضع اول آنکه شخصی کنیز دیگری را بشبهه دخول کند و در اثبات دخول کردن آقای آن کنیز او را بفروشد و تا تمام شدن دخول در ملک آقای دوم باشد چه بعضی از مجتهدین گفته اند که دخول کننده دو مهر میدهد یکی با آقای اول و یکی با آقای دوم آنکه زن پسر را پدر بشبهه دخول کند در اینصورت بعضی از مجتهدین برآنند که پدر دو مهر میدهد یک مهر بزنی جهت دخول باو و یک مهر به پسر خود جهت فسخ نکاح میانه پسر وزن سیم آنکه شخصی زنی را نکاح کند و پسر او دختر آنزن را نکاح کند آنگاه دختر را پدر بشبهه وطی کند و مادر را پسر چه در اینصورت هر کدام پیشتر دخول کرده باشد مهر آن زنی را که بشبهه دخول کرده و نصف مهر زن خود را میدهد و آنکس که بعد از او دخول کرده نیز مهری و نصف مهر میدهد و در نصف مهر رجوع میکند بر کسیکه پیشتر دخول کرده باشد بدهد پس آنکس که پیشتر دخول کرده باشد دو مهر میدهد چهارم آنکه هر گاه شخصی دو زن را در

وقت عقد کرده باشد و با زنی که آخر عقد کرده است دخول کند آنگاه ظاهر شود که یکی مادر و دیگری دختر بوده چه در اینصورت آنزنی که بشبهه دخول باو واقع شده تمام مهر میگیرد و آنزنی که پیشتر عقد او کرده اند نصف مهر میگیرد پس بسبب دخول کردن یکمهر و نصف میدهد پنجم آنکه چون با زن یائسه یعنی زنیکه از حیض دیدن مایوس شده باشد دخول کنند و در اثنای دخول کردن او را طلاق

[ 292 ]

گویند چه در اینصورت مهر مسمی و مهر المثل بآن زن میدهند و اگر در ثانی الحال عقد کنند دو مهر مسمی بدهند فصل نهم در بیان آنکه در چند موضع نکاح فسخ میشود بدانکه در بیست و هشت موضع نکاح بر طرف میشود اول آنکه سه طلاق دهند دوم آنکه در میانه زن و شوهر زن رنجش بهم رسد و زن چیزی در عوض دهد بشوهر تا او را طلاق گوید و این را طلاق خلع و مبارات گویند سیم آنکه ولی او در حالت طفولیت او را بهم جنس نداده باشد یعنی بغیر مثل خود نکاح کرده باشد چه در اینصورت بعد از بالغ شدن میتواند ( 1 ) فسخ کرد چهارم آنکه ولی طفل او را بدیوانه یا خنثی یا خصی ( 2 ) نکاح کند چه بعد از بالغ شدن اختیار فسخ دارد پنجم آنکه زن پیش از دخول ( 3 ) مسلمان شود چه او فسخ نکاح خود میتواند کرد و بعد از دخول موقوفست بر انقضای عده پس اگر عده او منقضی شود شوهر او مسلمان نشود فسخ میکند ششم آنکه زن جهودیه که پیش از دخول از دین خود بدین اسلام انتقال کند چه نکاح او فسخ میشود اما بعد از دخول کردن موقوفست بر انقضای عده پس اگر عده او منقضی شود و شوهرش مسلمان نشود فسخ میشود و همچنین است حکم کسیکه مرتد شود و پدر او کافر بوده باشد چه بعد از دخول فسخ موقوفست و انقضای عده پس اگر در عده آنشخص رجوع باسلام کند فسخ نمیکند و کسی که پدر او مسلمان باشد و او مرتد شود بعد از انقضای عده وفات نکاح زوجه او فسخ میشود هفتم آنکه زن و شوهر را در جنگ بگیرند یا آنکه زن صغیره گرفتار شود یا شوهر بالغ به بند افتد مثل آنکه کافر باشد و گرفتار شود چه در اینصورت فسخ نکاح زن کرده میشود هشتم آنکه هر گاه آقا میانه غلام و کنیز جدائی اندازد بعد از آنکه ایشان را بیکدیگر نکاح کرده باشد نهم آنکه هر یک از زن یا شوهر راضی بنکاح شوند بادعای آنکه آن دیگری از طایفه مشخص باشد آنگاه ظاهر شود که از آن طایفه نبوده چه آن دیگری را در اینصورت ( 4 ) فسخ نکاح میرسد بر قول بعضی از مجتهدین دهم اگر شخصی از برای پسر صغیر خود دختر

صغیره برادر خود را نکاح کند وآنکه جده هر یک از زن وشوهر یکی از ایشان را شیر دهد چه ایشان بر یکدیگر حرام میشوند ونکاح ایشان فاسد میشود زیرا که شیر خورنده اگر پسر باشد عم زن خود میشود یا خال او واگر دختر باشد عمه یا خاله شوهر خود میشود یازدهم آنکه هر گاه با مادر زنی (5) دخول

(1) محتاج بمراجعه است صدر دام ظلّه العالی ( 2 ) در خنثی مشکل نکاح باطل و در واضح فسخ مشکل است صدر دام ظلّه العالی ( 3 ) ظاهرا پیش از دخول نکاح باطل میشود صدر دام ظلّه ( 4 ) در هر دو صورت محل تامل است صدر دام ظلّه (5) گذشت تفصیل آن صدر دام ظلّه

[ 293 ]

کنند نکاح دختر او باطل میشود دوازدهم خریدن زن شوهر خود را چه در اینصورت نکاح بر طرف میشود سیزدهم فروختن آقا کنیز خود را چه موجب آن میشود که آقای دوم مخیر باشد در رضای نکاح اول یا فسخ آن خواه پیش از دخول باشد وخواه بعد از دخول وخواه یکی از ایشان بنده باشد وخواه آزاد وخواه مالک واحد باشد وخواه متعدد بعضی از مجتهدین گفته اند کسی که بنده را بخرد فسخ نکاح زن آزاد او نمیتواند کرد چهاردهم آنکه هر یک از مرد یا زن پیش از عقد دیوانه باشد خواه دیوانگی او دایمی باشد وخواه دوری وخواه دخول کرده باشد وخواه نکرده باشد فسخ نکاح میتوانند کرد اما اگر بعد از عقد دیوانگی حادث شود زن نکاح او را فسخ نمیتواند کرد اما مرد را اختیار فسخ هست پانزدهم آنکه مرد خصی باشد یعنی خواجه سرا باشد پیش از عقد چه زن فسخ نکاح خود میتواند کرد اما اگر بعد از عقد حادث شود فسخ نمیتواند کرد وهمچنین است حکم کسیکه خصیه او را کوفته یا بریده باشند پیش از دخول و اگر بعد از دخول باشد در خصیه بریده مجتهدین را دو قولست واگر بعضی را بریده باشند وبعضی باشد زن اختیار فسخ ندارد شانزدهم آنکه مرد عین باشد یعنی مردی نداشته باشد بحیثیتی که از دخول کردن مطلقا عاجز باشد چه در اینصورت زن بحاکم شرع حال خود را عرض میکند وحاکم او را یکسال مهلت میدهد پس اگر چنانچه در این یکسال دخول توانست کرد خوب والا بعد از آن زنها فسخ نکاح میرسد واگر اینحال بعد از دخول کردن حادث شود زن را فسخ نمیرسد هفدهم

آنکه هر یک از زن یا شوهر جذام داشته باشد چه فسخ نکاح  
میتوانند کرد و بعضی از مجتهدین جذام را در زن عیب میدانند  
و میگویند اگر مرد جذام داشته باشد زن فسخ نکاح او نمیتواند کرد  
هجدهم آنکه هر یک از زن و شوهر برص داشته باشند چه فسخ  
نکاح میتوانند کرد و بعضی از مجتهدین برص را در مرد عیب میدانند  
و عجب از بعضی مجتهدین که جذام را در مرد عیب میدانند و برص را  
در عیب مردان ذکر نکرده اند و حال آنکه دلیل ایشان در جذام حدیث  
صحیح حنین است و در آن نیز برص مذکور است نوزدهم آنکه هر دو  
چشم زن کور باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او  
میتواند کرد بیستم آنکه زن لنگ و زمینگیر باشد چه بر قول بعضی از  
مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیست و یکم آنکه زن قرن  
داشته باشد و قرن بفتح قاف و سکون رای مهمله چیز است مشابه  
استخوان که در فرج زن

[ 294 ]

بهم میرسد و مانع از دخول کردن میشود چه در اینصورت مرد فسخ  
نکاح او میتواند کرد بیست و دوم آنکه زن عفل داشته باشد و عفل  
بفتح عین بی نقطه و سکون فا چیز است که در فرج زن بهم میرسد  
مشابه گوشت پاره که مانع دخول میشود چه در اینصورت بر قول  
بعضی از مجتهدین مرد را فسخ نکاح او میرسد بیست و سیم آنکه  
رتق داشته باشد و رتق بفتح رای مهمله و تاق بدو نقطه فوقانی  
و قاف بهم آمدن فرج و روئیدن گوشت آن است بنوعی که دخول کردن  
بان دشوار باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد در اینصورت  
فسخ نکاح او میتواند کرد بیست و چهارم آنکه مخرج بول و حیض یا  
مخرج بول و غایط زن یکی بود چه در اینحالت مرد فسخ نکاح او  
میتواند کرد بیست و پنجم آنکه هر یک از زن و شوهر خنثی باشد چه  
در اینصورت بعضی از مجتهدین گفته اند که فسخ نکاح میتوانند کرد  
بیست و ششم آنکه هر گاه کنیزی آزاد شود و شوهر او غلام باشد در  
اینصورت آن کنیز اختیار فسخ نکاح خود دارد مگر در یک صورت که  
فسخ نمیتواند کرد و آن در وقتی است که شخصی صد درهم نقد  
و کنیزی که قیمت او نیز صد درهم باشد داشته باشد و او را بصد  
درهم بدیگری عقد کرده باشد و در حال مرض موت او را آزاد کند چه  
در این صورت کنیز را فسخ نکاح نمیرسد زیرا که او آزاد نمیشود که  
فسخ نکاح خود تواند کرد بواسطه آنکه قیمت آن کنیز زیاده از ثلث  
مال آن شخص است و وصیت در ثلث اعتبار دارد بیست و هفتم  
خواستن دختر برادر و دختر خواهر زنی را بدون اذن عمه و خاله  
ایشان کسی را که عمه و خاله ایشان را نکاح کرده باشد چه در



اینصورت عمه وخاله فسخ نکاح خود میتوانند کرد بیست و هشتم (1)  
خواستن کنیز هر گاه زن آزادی داشته باشد بی اذن او چه در  
اینصورت آنزن فسخ نکاح خود میتواند کرد تتمه بدانکه خیار فسخ  
فوری است پس اگر بعد از دانستن عیب فسخ نکنند اختیار فسخ  
ندارند ودر فسخ کردن نکاح بعیب اذن حاکم شرع شرط نیست وثبوت  
عیب در چیزهایی که ظاهر باشد چون برص و جذام و جنون بدو گواه  
عادلت ودر چیزهایی که ظاهر نباشد چون عیبهای باطنی زنان  
بگواهی زنان واقرار ایشان ثابت میشود فصل دهم در بیان آنکه در  
چند موضع مهر المثل لازم است بدانکه زن در بیست و پنج ( 2 ) موضع  
مهر المثل میگیرد گاهی که دخول واقع شده باشد اول آنکه در عقد  
ذکر مهر نکرده باشند چه در اینصورت با دخول مهر المثل میگیرد واگر  
در این

(1) این موضع وموضع سابق محل اشکال وکلام است صدر دام ظله  
(2) جمله از این بیست و پنج موضع غیر از چهار موضع اول محل تامل  
است و مراعات احتیاط در همه مطلوب است صدر دام ظله العالی

[ 295 ]

صورت پیش از دخول خواهند که او را طلاق گویند واجبست که متعه  
باو دهند ومتعه آنست که اگر شوهر مالدار باشد جامه اعلی یا اسب  
اعلی که ده مثقال طلا ارزد یا ده مثقال طلا باو بدهد واگر پریشان  
ومفلس باشد انگشتری طلا یا نقره واگر متوسط باشد پنج مثقال  
طلا چنانچه مذکور شد واگر مفارقت بغیر طلاق واقع شود چون فسخ  
ولعان آنچه مذکور شد از متعه دادن سنت است وبعضی از مجتهدین  
متعه دادن را در اینصورت نیز واجب میدانند وفرقی نیست در متعه  
گرفتن میانه زن آزاد وکنیز دوم آنکه در عقد گفته باشند که آنچه هر  
یک از زن وشوهر یا اجنبی بعد از عقد مهر را مشخص کند آن مهر  
قبولست آنگاه آنمرد بعد از دخول وپیش از مشخص ساختن مهر  
بمیرد در اینصورت آنزن مهر المثل میگیرد سیم آنکه چیزی را صداق  
کرده باشند که مسلمان مالک آن نتواند شد چون شراب و خوک هر  
گاه که یکی از زن وشوهر مسلمان باشد چه در اینصورت مهر المثل  
باید داد چهارم آنکه صداق چیزی مجهول باشد چه در اینصورت مهر  
المثل میگیرد پنجم آنکه صداق مشتمل بر عیب باشد چه در اینصورت  
مهر المثل باید داد وبعضی از مجتهدین برآنند که مثل آنچه باید داد

که بی عیب باشد ششم آنکه چون زن و شوهر در قدر مهر اختلاف کنند و هر دو سوگند بخورند در اینصورت زن مهر المثل میگیرد هفتم آنکه هر گاه شخصی زیاده از چهار زن خواهد و بعد از دخول با ایشان مسلمان شود مهر المثل برو لازمست که بدهد و بعضی از مجتهدین مهر مسمی را در اینصورت واجب میدانند هشتم آنکه اگر صدق پیش از قبض کردن تلف شود و مقدار آنرا ندانند در اینصورت او را مهر المثل باید داد نهم آنکه صدق معصوب باشد پس اگر عالم بغصب آن باشند مهر المثل باید داد و اگر جاهل بغصب باشند مثل آنرا یا قیمت آن را باید داد و بعضی از مجتهدین در اینصورت نیز مهر المثل را لازم میدانند دهم آنکه در صدق شرط نا مشروعی کرده باشند چه در اینصورت نیز مهر المثل باید داد یازدهم آنکه چیزی را صدق کرده باشند که متضمن فساد نکاح باشد چون صدق کردن آقای غلام را بر زنی که بجهت او عقد کرده تا در عوض مهر شوهر او غلام او باشد چه در اینصورت مهر المثل میدهد دوازدهم آنکه اگر ولی طفل را بکمتر از مهر المثل یا زیاده از آن صدق کند در اینصورت متصرف بمهر المثل میشود

[ 296 ]

سیزدهم آنکه عقد بر خلاف آنچه زن گفته باشد واقع شود در اینصورت مهر المثل باید داد بر قول بعضی از مجتهدین چهاردهم آنکه سفیه بی اذن ولی زیاده از مهر المثل صدق کند و دخول کرده باشد چه در اینصورت متصرف بمهر المثل میشود پانزدهم آنکه هر گاه شخصی بدیگری گوید که تزویج کردم بتو کنیز خود را بشرطی که تزویج کنی بمن دختر خود را و آن کنیز را صدق او کند چه در اینصورت مهر المثل میدهد شانزدهم آنکه اگر بشبهه با زنی دخول کرده باشد در اینصورت مهر المثل میدهد هفدهم هر گاه کنیزی را پیش شخصی گرو کرده باشند و آن شخص باو دخول کند بگمان آنکه جایز است او را در اینصورت مهر المثل باید داد هجدهم هر گاه شخصی کنیزی را بی رخصت آقای او دخول کند مهر المثل باید داد نوزدهم هر گاه کنیزی را به بیع فاسد خریده باشند و باو دخول کنند مهر المثل باید داد بیستم هر گاه زنی را باکراه دخول کنند مهر المثل باید داد بیست و یکم هر گاه زنی بزرگ مدخوله شخصی زن کوچک او را شیر دهد برو لازمست که مهر المثل زن کوچک را بدهد هر گاه دانسته شیر داده باشد بیست و دوم هر گاه دو عادل گواهی دهند که فلان مرد زن خود را طلاق داده و آن زن شوهر کند و بعد از آن کذب گواهان ظاهر شود بانزن مهر المثل میدهد و رجوع بر گواهان می کند و همچنین همین حکمست در صورتی که گواهان گواهی دهند که میانه زن و شوهر او رضاع واقع شده و او بر آن شوهر حرامست

وحاکم شرع میانه ایشان تفریق کند بعد از آن آنزن شوهر کند آنگاه ظاهر شود که گواهان دروغ گفته اند در این صورت شوهر دوم مهر المثل میدهد وزن همان زن شوهر اولست بیست و سیم هر گاه دو کس بشوهر بودن یکزن دعوی کنند و آنزن تصدیق یکی از ایشان کند میباید که زن قسم بخورد جهت ساقط شدن دعوی آن شخص دیگر پس اگر زن قسم نخورد و آن شخص قسم بخورد مهر المثل میباید داد بیست و چهارم هرگاه شخصی بر زنی دعوی کند بعد از آنکه آن زن بشوهر رفته باشد و گوید که من در عده رجوع کرده ام وزن تصدیق او کند قول زن را قبول نمیکنند و او غرامت مهر المثل میکنند بیست و پنجم آنکه اگر زن دعوی کند که مهر من مقدار معین است و شوهر گوید من نمیدانم زیرا که وکیل من عقد کرده و

[ 297 ]

وکیل مرده باشد یا آنکه شوهر گوید که مرا فراموش شده در اینصورت شوهر سوگند میخورد و مهر المثل میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و معتبر در مهر المثل حال زنست بحسب شرف و جمال بشرطیکه از پنجاه مثقال طلا زیاده نباشد که اگر زیاده باشد پنجاه مثقال طلا باید داد فصل یازدهم در بیان آنکه در چند موضعست که زن را مهر نیست بدانکه در چهارده موضع زن مهر نمیگیرد اول مرتد شدن زن پیش از دخول چه او مهر ندارد دوم مسلمان شدن کافری که زیاده از چهار زن مدخوله داشته باشد چه زیاده از چهار زن مهر ندارد و همچنین اگر زن نیز پیش از دخول مسلمان شود مهر ندارد سیم مردن یکی از زن و شوهر پیش از دخول در حالتی که ذکر مهر در عقد نکرده باشند چه در اینصورت زن مهر ندارد چهارم شیر خوردن زن کوچک شخصی از پستان زن بزرگ مدخوله او بی آنکه زن بزرگ عالم باشد مثل آنکه در خواب باشد یا بیهوش باشد وزن کوچک خود سعی نموده از پستان او شیر بخورد چه در اینصورت زن کوچک مهر ندارد پنجم شوهر کردن زن آزادی غلام شخصی را دانسته بی اذن آقای او و دانسته باشد که بی اذن آقای غلام حرام است چه در اینصورت آنزن مهر ( 1 ) ندارد ششم شوهر کردن کنیزی آزادی را دانسته بیرخصت آقا چه در اینصورت مهر ندارد هر گاه عالم حرمت باشد هفتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب یکی از عیبهائی که مذکور شد که موجب فسخ نکاح است چه با وجود عیب و فسخ نکاح پیش از دخول زن مهر ندارد هشتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب حرام مؤبد بودن آنزن برو چه در اینصورت پیش از دخول مهر ندارد و بعد از دخول نیز اگر آنزن عالم بوده بحرمت مهر ندارد و بعضی از مجتهدین برآنند که در اینصورت مهر المثل دارد و بعضی گفته اند که

اگر چیزی گرفته همان چیز مهر اوست و دیگر چیزی دادن لازم نیست  
نهم فسخ کردن شوهر نکاح زنی را که بادعای آزاد بودن او را نکاح  
کرده باشد وبعد از آن ظاهر شود که کنیز است چه در اینصورت  
بفسخ کردن پیش از دخول آنزن مهر ندارد و اگر چه شوهر او بنده  
باشد دهم فسخ کردن زن نکاح مردی را که بادعای آزاد بودن او را  
نکاح کرده باشد آنگاه ظاهر شود که بنده بوده چه در اینصورت با  
فسخ کردن پیش از دخول آنزن مهر ندارد

(1) این حکم در پنجم و ششم خالی از اشکال نیست زیرا که بدون  
اذن آقا عقد فاسد و با اذن مهر ثابت است صدر دام ظلّه العالی

[ 298 ]

یازدهم فسخ کردن مرد نکاح زنی را بادعای آنکه دختر زنی بوده که  
او را مهر کرده اند آنگاه پیش از دخول ظاهر شود که دختر کنیز است  
یا فسخ کردن پیش از دخول مهر ندارد دوازدهم فسخ کردن نکاح  
کنیزی که پیش از دخول آزاد شود و شوهر او غلام باشد چه در  
اینصورت مهر ندارد سیزدهم فسخ کردن زن آزاد نکاح خود را پیش از  
دخول بواسطه خواستن شوهر او کنیزی بی اذن او چه در اینصورت  
با فسخ مهر ندارد چهاردهم فسخ کردن عمه و خاله پیش از دخول  
نکاح خود را جهت خواستن دختر برادر و دختر خواهر ایشان بی  
رخصت ایشان چه در اینصورت پیش از دخول با فسخ مهر ندارند  
فصل دوازدهم در بیان آنکه در چند موضع نصف مهر لازمست بدانکه  
در نه موضع ( 1 ) زن نصف مهر میگیرد اول طلاق دادن زن پیش از  
دخول و اگر چه متعه باشد و مدت را بزنی ببخشد نصف آنچه باو قرار  
داده بدهد و اگر زنی مهر خود را بچیزی صلح کرده باشد آنگاه پیش از  
دخول آنزن را طلاق دهد نصف مهر مسمی را شوهر از زن میگیرد نه  
نصف چیزی را که بآن صلح کرده دوم فسخ کردن نکاح زن بیکی از  
چیزهایی که در زنان عیب است پیش از دخول چه آن موجب نصف  
مهر است سیم عین بودن شوهر پیش از عقد دخول چه در  
اینصورت زن نصف مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین در اینصورت تمام  
مهر را واجب میدانند چهارم مسلمان شدن زن پیش از شوهر و پیش  
از دخول چه زن در اینصورت نصف مهر میگیرد پنجم خصی بودن  
شوهر پیش از عقد چه بر قول بعضی از مجتهدین زن نصف مهر  
میگیرد و بعضی از مجتهدین در این صورت تمام مهر را واجب میدانند  
ششم مرتد شدن شوهر چه در اینصورت پیش از دخول زن نصف

مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین تمام مهر نیز گفته اند هفتم خریدن زن شوهر خود را پیش از دخول چه بر قول بعضی از مجتهدین نصف مهر میگیرد و بعضی دیگر گفته اند که در اینصورت مهر ندارد هشتم طلاق دادن زن با تفخیز یعنی در میان زن منی ریختن چه باینعمل زن نصف مهر میگیرد بعد از طلاق و اگر بسبب اینعمل منی بفرج زن رود و حامله شود آیا زن نصف مهر میگیرد یا نه در این خلافت است اقرب آنست که نصف مهر میگیرد نهم شیر دادن زن بزرگ دانسته زن کوچک را چه در اینصورت زن بزرگ نصف مهر زن کوچک را میدهد و بعضی از مجتهدین در این

(1) جمله از اینمواضع محل تامل است پس مراعات احتیاط را ترک  
ننمایند صدر دام ظلّه العالی

[ 299 ]

صورت کل مهر را ثابت داشته اند فصل سیزدهم در بیان اختلاف میان زن و شوهر بدانکه اگر میان زن و شوهر اختلاف واقع شود در عین بودن مرد باینکه زن ادعای آن کند که شوهر او عین است و شوهر منکر باشد و گواه عادل نباشند قول قول شوهر است با قسم و در سه موضع نیز اگر زن دعوی کند که شوهر او عین است قبول نمیکنند اول آنکه شوهر او طفل باشد دوم آنکه دیوانه باشد چه احتمال دارد بعد از آنکه دیوانگی او بر طرف شود دعوی کند که دخول کرده ام سیم آنکه زن کنیز باشد بر قول جمعی از مجتهدین که شرط کرده اند در صحت نکاح کنیز بترسیدن از افتادن در زنا زیرا که اگر قول کنیز در اینصورت مسموع باشد لازم میاید که نکاح او باطل باشد و اگر میان زن و شوهر پیش از دخول اختلاف شود در اصل مهر و شوهر منکر آن باشد قول قول اوست با قسم هر گاه گواه نباشد و بعد از دخول نیز همین حکم دارد بر قول مشهور و اگر در وصف مهر یا جنس آن اختلاف کنند و گواه نباشد قول قول شوهر است با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و در وصف نیز خواه موافق مهر المثل باشد و خواه نباشد و هر گاه هر یک از زن و شوهر گواهان بر مدعای خود داشته باشند گواهان زن مقدمست ( 1 ) بر گواهان شوهر و اگر شوهر دعوی کند که مهر را بزن داده وزن منکر باشد قول قول زنست با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و در بعضی احادیث وارد شده که با دخول قول قول شوهر است با قسم و اگر اختلاف کنند در آنکه آنچه زن گرفته است مهر او

بوده وزن دعوی کند که بمن هبه کرده و عوض مهر نیست در اینصورت قول قول شوهر است با قسم ( 2 ) واگر میانه ء ورثه زن و شوهر اختلاف شود همین حکم دارد واگر زن دعوی ( 3 ) کند و شوهر منکر آن باشد پس اگر زن بکر باشد و شوهر گواهان عادل بر عدم دخول داشته باشد قول قول اوست با قسم واگر گواهان عادل نداشته باشد مجتهدین را در این دو قول است واگر زن دعوی کند که شوهر او را در دو وقت عقد کرده و دو مهر بر او لازمست و شوهر دعوی کند که دو مرتبه صیغه بواسطه منعقد شدن یک مرتبه عقد کرده ام از جهت اعتماد بر حجت عقد و یک مرتبه مهر بر من لازمست در این صورت قول قول زن است

(1) این مسأله محتاج بتامل است صدر دام ظلّه العالی ( 2 ) محتاج بتفصیلی است که منافی با وضع حاشیه است صدر دام ظلّه العالی (3) احوط صلح است در اینصورت صدر دام ظلّه

[ 300 ]

با قسم واگر اختلاف کنند در نیک شدن مرض افاضا وزن منکر نیک شدن آن باشد قول قول زنست با قسم خاتمه در بیان آنچه تعلق بنکاح دارد و در آن شش فصل است فصل اول در بیان شب خوابیدن پیش زنان بدانکه در خوابیدن شب پیش زن میانه مجتهدین خلافتست که آیا واجبست یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند که واجب نیست مگر آنکه میانه ایشان ابتدا بقسمت کند و بعضی از مجتهدین برآند که اگر کسی یک زن داشته باشد قسمت واجب نیست و مشهور آنست که واجب است پس اگر مرد زیاده از یک زن دائمی نداشته باشد بر او لازمست که در هر چهار شب یک شب نزد او بخوابد پس اگر دو زن داشته باشد دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد واگر سه زن داشته باشد سه شب پیش ایشان بخوابد و یکشب هر جا که خواهد بخوابد اگر چهار زن داشته باشد و همه ایشان دائمی باشند واجبست که هر شب پیش یکی از ایشان بخوابد تا چهار شب پیش چهار زن تمام شود و تا ضرورت نباشد بی رضائی زنی که نوبت او باشد جای دیگر نخوابد که حرامست و روز پیش زنان بودن لازم نیست و در بعضی احادیث وارد شده که پیش هر زنی که بخوابد صباح با او چاشت کند و محدثین این حدیث را بر استحباب حمل کرده اند و چاشت کردن با او را سنت

میدانند و در شب خوابیدن میانه زنان ابتدا بزنی کند که نام او بقرعه بیرون آید و آیا زیاده از یکشب قسمت کردن میانه زنان بدون رضای ایشان جایز است یا نه مثل آنکه قرار دهد که پیش هر یک سه شب بخوابد میانه مجتهدین در این خلافت اما کمتر از یکشب قسمت کردن جایز نیست و فرقی نیست در شب خوابیدن شوهر پیش زن میانه بنده و آزاد و خصی و عین و غیر اینها و همچنین میانه زن بیمار و حایض و نفسا و احرام بسته و غیر اینها زیرا که شب خوابیدن نزد ایشان جهت موانست است و غرض مجامعت نیست و متعه و کنیزی که او را عقد نکرده باشند وزن کوچک و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد وزن ناشزه یعنی زنی که از شوهر سرکشی کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد در قسمت شب خوابیدن با زنان دیگر شریک نیستند و تفاوتی در شب خوابیدن میان زنان آزاد نیست مگر در خواستن دختر بکر که چون او را بخانه شوهر آرند هفت شب

[ 301 ]

پیش او خوابیدن لازمست بر شوهر و اگر بکر نباشد سه شب پیش او باید بخوابد چنانچه مذکور شد اما در خوابیدن شب پیش کنیز و آزاد تفاوت هست چه کنیز نصف زن آزاد قسمت میبرد پس اگر کسی یکزن آزاد و کنیزی داشته باشد دو شب پیش زن آزاد بخوابد و یکشب پیش کنیز و پنج شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد و اگر شوهر بسفر رود شب خوابیدن پیش زنان ساقط میشود و آیا قضای شب خوابیدن نسبت بزنی که در سفر واجب باشد چون سفر حج واجب یا غیر واجب چون حج سنتی برضای شوهر بر شوهر واجب است یا نه میانه مجتهدین در این خلافت و زمانی که شب نوبت خوابیدن پیش او باشد نمیتواند شب خود را بدیگری بخشید مگر برضای شوهر و اگر بخشد رجوع میتواند کرد در آن پیش از تمام شدن آن شب و جایز نیست که در عوض شب خوابیدن چیزی از شوهر بگیرد پس اگر چیزی گرفته باشد رد کند و در شبی که نوبت خوابیدن پیش زنی باشد بدیدن زن دیگر نمیتواند رفت مگر بواسطه عیادت آنزنی که بیمار باشد اگر تمام شب آنجا باشد برای زن صاحب نوبت شب دیگر فضا کند و واجب در شب خوابیدن پیش زن آنست که نزدیک او بخوابد اما دخول کردن زن لازم نیست مگر در چهار ماه یکنوبت و اگر در شب خوابیدن پیش زنان بر ایشان ظلم کند واجب است که جهت ایشان قضا کند بقدر آنچه پیش ایشان نخوابیده باشد و مخیر است شوهر در خوابیدن شب پیش زنان بآنکه بخانه ایشان رود یا ایشانرا بخانه خود طلبد و کسیکه بواسطه مانعی شب پیش زنان نتواند خوابد چون پاسبانان و شبگردان روز ایشان بجای شب ایشانست (1) فصل دوم

در بیان رنجشی که میان شوهر و زن بهم رسد بدانکه اگر میانه ایشان کدورتی بهم رسد پس اگر سرکشی از طرف زن باشد چنانچه از اطاعت مرد بیرون رفته باشد بآنکه هر گاه شوهر را به بیند روی در هم کشد یا عادت خود را نسبت باو تغییر دهد باید که شوهر نصیحت او کند و اگر نصیحت کردن فایده ندهد در شب خوابیدن پشت خود را بجانب او کند و اگر آن نیز فایده نکند ازو کناره جوید و در جامه خواب دیگر بخوابد و اگر آن نیز فایده نکند او را بزند ( 2 ) بنوعیکه بعد از آن میانه ایشان اصلاح

(1) معلوم نیست صدر دام ظلّه ( 2 ) این احکام واقعست چه در مقام دعوی و انکار بآنها مأخوذ خواهد بود صدر دام ظلّه

[ 302 ]

توان کرد و باید که آنچنان نزنند که عضوی از اعضای او را مجروح سازد چه اگر عضوی از اعضای او را جراحت کند چنانکه بسبب زدن تلف شود ضامنست و اگر سرکشی از جانب شوهر باشد بآنکه بعضی از حقوق زنی را منع کند حاکم شرع شوهر او را از امتناع باز میدارد و بر دادن آن حقوق جبر میکند و اگر شوهر زن را بیگناه بزند حاکم شرع او را منع کند و اگر زن در صورت رنجیدن مرد از او بعض حقوق خود را ببخشد که باو میل پیدا کند حلالست بر شوهر قبول کردن آن و اگر سرکشی از هر دو طرف باشد و ترسند که میان ایشان جدائی رسد حاکم شرع یک کس از خویشان شوهر و یک کس از خویشان زنی را امر کند که میانه ایشان اصلاح کنند پس اگر هر دو بر اصلاح متفق شوند آنچه حکم کنند صحیح است و اگر بر جدائی میان ایشان اتفاق کنند صحیح نیست مگر باذن شوهر در طلاق دادن و اذن زن در بخشیدن صداق و بعضی از حقوق او در طلاق اگر چه خلع باشد فصل سیم در بیان لاحق گردانیدن اولاد پیدر بدانکه هر گاه از دخول کردن بزنی ششماه یا بیشتر بگذرد فرزندی که حاصل شود از آن شوهر است بشرطیکه از اقصای مدت آبستنی نگذرد و میانه مجتهدین در اقصای مدت آبستنی خلافست بعضی گفته اند نه ماهست و بعضی برآنند که ده ماه و بعضی یکسال ( 1 ) و یکماه گفته اند و اگر کمتر از ششماه طفل از شکم بیفتد و لاحق گردانیدن او پیدر ممکن باشد باو ملحق باید گردانید و بمجرد آنکه زن فاحشه باشد شوهر نمیتواند گفت که فرزندی که ازو حاصل شده باشد فرزند او



نیست و باین گفتن و مجرد فاحشه کی آنزن فرزندی آن فرزند بر طرف  
نمیشود و اگر چه زن دایمی باشد مگر آنکه میان زن و شوهر لعان  
واقع شود چنانچه زود باشد که کیفیت لعان مذکور گردد و اما اگر  
متعہ یا کنیز باشد بمجرد گفتن شوهر فرزندی آن فرزند بر طرف  
میشود و محتاج بلعان کردن نیست و همچنین جایز نیست نفی کردن  
فرزند بمجرد آنکه منی را در وقت انزال در غیر فرج زن بریزد چه  
ممکن است که منی بی شعور در فرج او ریخته شده باشد فصل  
چهارم در بیان احکام ولادت فرزند بدانکه سی امر بولادت فرزند تعلق  
دارد دو امر واجب و بیست و دو امر سنت و شش امر مکروه اما دو امر  
واجب اول مدد دادن زنان یا شوهر در وقت زاییدن زن و اگر زنان  
متعذر باشند مردان محرم مدد

(1) شهید ثانی طاب ثراه اند نقل اتفاق اصحاب فرموده که اکثر حمل  
زیاده بر یکسال نمیشود و در اخبار نیز یکسال و یکماه بنظر نرسیده  
است بلی روایت متعلق بحضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله  
اجمعین بیانی دارد که حاشیه مجال آن را ندارد صدر دام ظلہ العالی

[ 303 ]

دهند و اگر وجود مردان محرم نیز متعذر باشد غیر ایشان از خویشان  
مدد کنند دوم ختنه کردن فرزند بعد از بالغ شدن او و اما بیست و دو  
امر سنت اول غسل دادن مولود در وقت ولادت او دوم اذان در گوش  
راست او گفتن و اقامت در گوش چپ او چه از حضرت امام بحق  
ناطق امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که مکروهی بعد از  
آن بطفل نمیرسد و از ترس مرض ام صبیان محفوظ میماند و شیطان  
برو دست نمیآید سیم خاک کربلا علی ساکنها التحیه و الثنا بکام  
طفل مالیدن و اگر خاک کربلا نباشد از آب دجله و فرات و اگر آن نیز  
نباشد آب شیرین و اگر آن نیز نباشد خرما یا عسل در آب ریختن تا  
شیرین شود و بکام او مالیدن و همچنین سنت است که خرما را  
بخایند و بکام طفل بمالند چهارم تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم  
از ولادت پنجم تصدق کردن بوزن موی سر او طلا یا نقره ششم نام  
گذاشتن بر آن طفل در روز هفتم و بهترین نامها آنست که محمد یا  
احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب یا چیزی که در آن  
بندگی خدایتعالی باشد چون عبد الله و غیره اگر مولود پسر باشد نام  
گذارند و اگر دختر باشد فاطمه نام کنند چه در حدیث آمده که  
مفلسی بخانه داخل نمیشود که در آن نام محمد و احمد و علی

وحسن وحسین وجعفر وطالب وعبید الله وفاطمه باشد هفتم کنیت  
ولقب بر طفل گذاشتن هشتم ختنه کردن طفل در روز هفتم از ولادت  
او نهم سوراخ کردن گوش راست طفل را در پائین وگوش چپ را در  
بالا دهم عقیقه کردن جهت طفل در روز هفتم یعنی گوسفند یا شتر  
کشتن و دادن قیمت آن مجزی نیست و اگر طفل پیش از پیشین در  
روز هفتم از ولادت بمیرد عقیقه او ساقط میشود یازدهم آنکه  
گوسفند یا شتری که بواسطه عقیقه طفل میکشد باید که اگر فرزند  
پسر باشد گوسفند و شتر نر بکشد و اگر دختر باشد ماده دوازدهم  
آنکه میباید که در آن گوسفند صفت‌های که در گوسفند قربانی  
شرطست باشد یعنی شاخ اندرونی شکسته و کور و لنگ و لاغر  
نباشد سیزدهم آنکه چهار یک گوسفند یا شتر را بزنی که طفل را  
زایانیده باشد دهند و اگر آن زن نباشد بمادر طفل دهند که تصدق کند  
چهاردهم آنکه گوشت آنرا بپزند یا از آن طعامی سازند و بدرویشان  
دهند و اقل آن ده درویش را طعام دادندست پانزدهم آنکه عقیقه  
کردن و موی سر تراشیدن در یک

[ 304 ]

مکان واقع شود و عقیقه بعد از تراشیدن موی سر باشد شانزدهم  
آنکه در وقت کشتن گوسفند ایندعای منقول را بخواند یا قوم انی  
برئ مما تشرکون انی و جهت و جهی للذی فطر السموات والارض  
حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای  
ومماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین  
اللهم منک و لک بسم الله و الله اکبر آنکه نام طفل را ببرد و گوسفند را  
ذبح کند هفدهم آنکه اعضای آن گوسفند یا شتر را از هم جدا کند  
چه شکستن استخوان‌های آن مکروهست هجدهم عقیقه کردن طفل  
بعد از بالغ شدن بجهت خود اگر داند که پدر عقیقه او نکرده است  
نوزدهم مبارکباد گفتن کسی را که فرزندی بهم رسیده باشد برای او  
بیستم خوردن به زن حامله را چه در حدیث آمده که هر زن حامله که  
به بخورد طفل او خوب‌روی و خوش طبع باشد بیست و یکم خرما  
خوردن زن حامله در وقت دیدن نفاس چه از حضرت امیر المؤمنین  
علیه السلام منقولست که فرزند او در این حالت از حکما گردد و در  
بعضی احادیث وارد شده که اگر رطب خورد فرزند او حکیم شود  
بیست و دوم پیچیدن طفل بخرقه سفید و اما آن شش امر مکروه اول  
کنیت کردن ابوالقاسم طفلی را که نام او محمد کرده باشند و بعضی  
از مجتهدین این را حرام میدانند دوم نام طفل را حکیم یا خالد یا حارث  
یا ضرار یا مالک کردن سیم کنیت طفل را ابو حکیم یا ابومالک یا  
ابوعیسی کردن چهارم موی سر طفل را اندکی تراشیدن و اندکی  
گذاشتن پنجم از گوشت عقیقه پدر و مادر و جماعتی که عیال ایشان

باشند خوردن ششم استخوان گوسفند یا شتر عقیقه را شکستن بلکه اعضای آنرا جدا نباید کرد فصل پنجم در بیان شیر دادن طفل ومحافظت کردن او ودایه گرفتن بجهت او بدانکه چهارده امر بشیر دادن طفل ومحافظت او ودایه او تعلق دارد دو امر از آن واجب است وشش امر سنت وشش امر مکروه اما دو امر واجب اول آنکه مادر طفل شیری که اول مرتبه از پستان او بعد از زاییدن بیرون می آید بخورد طفل دهد چه اگر آن طفل آن شیر را نخورد زنده نمی ماند دوم اجرت آن شیر بر پدر از مال خود واجب است بمادر دهد اما اجرت شیر دادن در مدت دو سال از مال طفل باید داد واگر طفل مال نداشته باشد بر پدر واجبست واما شش امر سنت اول آنکه شیر دهنده مادر باشد چه بهترین

[ 305 ]

شیرها شیر مادر است واگر مادر در شیر دادن اجرت خواهد لایب است باز دادن مگر آنکه زن بیگانه بی اجرت شیر دهد چه در اینصورت اجرت بمادر دادن لازم نیست واگر نیز مادر اجرت نطلبد او اولی از بیگانه است واگر مادر زیاده از اجرت زن بیگانه خواهد زیاده دادن لازم نیست واگر پدر دعوی نماید که زن بیگانه هست که بی اجرت شیر میدهد ومادر منکر باشد قول قول پدر است با قسم دوم آنکه دو سال تمام شیر دهد چه کمتر از دو سال بدو سه ماه جایز است اما ظلم است بر طفل وزیاده از دو سال نیز جایز ( 1 ) است اما زیادتی اجرت ندارد سیم آنکه شیر دهنده عاقله باشد چهارم آنکه مسلمان باشد پنجم آنکه عقیقه باشد ششم آنکه خوش شکل باشد واما آن شش امر مکروه اول آنکه زن شیر دهنده کافره باشد اما اگر مضطر شوند زن جهودیه میتواند شیر دادن بشرطیکه او را از خوردن شراب و خوک منع باید کرد دوم آنکه شیر دهنده زن جهودیه باشد با قدرت بر غیر او وکراهت در زن مجوسیه بیشتر است سیم دادن طفل را بر زن جهودیه هر گاه که بخانه خود ببرد وشیر دهد چهارم آنکه شیر ولد الزنا باشد پنجم آنکه شیر شیر دهنده از زنا بهم رسیده باشد ودر بعضی از احادیث وارد شده که اگر کنیزی بزنا حامله شده باشد وطفلی را شیر دهد اگر آقای او شیر او را حلال کند حلال میشود والا فلا ششم آنکه شیر دهنده غیر وبد خلق واحمق باشد وبمحافظت کردن طفل در دو سالی که شیر میخورد مادر او اولیست از پدر واگر چه طفل پسر باشد وبعد از دو سال تا بالغ شدن بمحافظت کردن پسر پدر اولی است از مادر و اگر طفل دختر باشد تا هفت سال مادر بمحافظت اول اولیست از پدر وبعضی از مجتهدین تا ده سال گفته اند وبعضی برآنند که تا شوهر نکرده است مادر

اولیست از پدر در محافظت وقول اول اقویست و اگر دختر پدر نداشته باشد تا وقت بالغ شدن مادر بمحافظت او اولیست از دیگری وبعد از بالغ شدن اختیار خود دارد اما سنت است که دختر تا شوهر نکند از مادر جدا نشود و اگر یکی از پدر یا مادر طفل بمیرد محافظت او تا وقت بلوغ بآن دیگری متعلق است و هر گاه هیچیک از ایشان نباشد محافظت او بقول بعضی از مجتهدین بجد تعلق ( 2 ) دارد و اگر جد نیز موجود نباشد

(1) زیاده از یکماه یا دو ماه بدون ضرورت معلوم نیست صدر دام ظله  
(2) یعنی جد پدری و بعد از فقدان بوسی پدر یا جد وبعد بخویشان بحسب مراتب ارث وبعد بحاکم شرع وبعد بعدول مؤمنین صدر دام ظله العالی

[ 306 ]

تعلق بخویشان دارد و بعضی از مجتهدین محافظت غیر پدر و مادر را منع کرده اند و در هشت موضع محافظت مادر ساقط میشود و تعلق بپدر میگردد اول آنکه مادر کافره باشد و پدر مسلمان دوم آنکه مادر بنده باشد و پدر آزاد سیم آنکه مادر مؤمنه نباشد و پدر مؤمن باشد چهارم آنکه اگر مادر از محافظت او امتناع نماید حاکم شرع (1) پدر را بر محافظت طفل جبر میکند پنجم آنکه مادر شوهر دیگر کند ششم آنکه پدر خواهد که بسفر رود چه در اینصورت بعضی از مجتهدین گفته اند که محافظت مادر ساقط میشود و پدر پسر را همراه میبرد هفتم آنکه مادر جذام بهمیرساند چه بعضی از مجتهدین برآنند که پدر در اینصورت اولیست بمحافظت از مادر هشتم آنکه مادر دیوانه باشد فصل ششم در بیان نفقه و کسوت دادن بدانکه سه چیز سبب وجوب دادن نفقه و کسوت میشود سبب اول خویشی چه نفقه پدر و مادر هر چند بالا روند و نفقه فرزندان او هر چند پایین آیند واجبست هر گاه قادر بر دادن نفقه و کسوت باشد و سوای پدر و مادر چون برادر و خواهر و فرزندان ایشان وعم و خال و عمه و خاله را نفقه دادن واجب نیست بلکه سنت مؤکده است و بعضی از مجتهدین نفقه آنها را نیز واجب میدانند (2) و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان و عادل باشند پس اگر کافر و فاسق نیز باشند یا آنکه مغلس باشند نفقه ایشان واجبست و نفقه پدر و مادر وقتی واجبست که زیاده از قوت یکرروز و یکشب جهت خود و عیال خود داشته باشد و اگر از دادن نفقه با

قدرت بر آن امتناع نماید حاکم شرع او را بر نفقه دادن جبر میکند و آنمقدار نفقه بایشان دهد که ایشانرا کافی باشد و جامه که ایشان بپوشند و خانه که ایشان در آن ساکن باشند لازمست که بایشان دهد اما نکاح کردن جهت ایشان با وجود احتیاج او و نفقه زنان ایشان لازم نیست بلکه سنت است و همچنین با وجود احتیاج خدمتکار برای ایشان بهم رسانیدن و نفقه دادن او لازم نیست و اگر نفقه خویشان را مدتی نداده باشد قضای آن واجب نیست اما اگر ایشانرا حاکم شرع اذن داده باشد برای نفقه خود قرض کنند بواسطه آنکه خویش ایشان غایب باشد دادن آن قرض بر او واجبست و هر گاه پدر موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس باشد نفقه فرزند بر جد لازم است و هر چند بالا رود و اگر جد نیز موجود نباشد یا مفلس باشد بر اجداد مادری واجبست که بالسویه نفقه دهند و هر خویشی که نزدیکتر باشد مقدمست در نفقه دادن ایشان از آن از خویشی که دورتر باشد و پدر و مادر و فرزندان

(1) ظاهرا باید مقید بعدم امکان جبر مادر باشد صدر دام ظلّه العالی

(2) فرمایش بعضی از مجتهدین اولی و احوط است صدر دام ظلّه

العالی

[ 307 ]

در نفقه گرفتن برابرند سبب دوم زن بودن چه نفقه زن بر شوهر واجب میشود بچهار شرط اول آنکه زن دائمی باشد چه نفقه متعه واجب نیست و نفقه زنی که او را طلاق رجعی داده باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشد لازمست و آیا نفقه زن در عده وفات واجبست یا نه مجتهدین را در این دو قولست دوم آنکه زن شوهر خود را بر دخول کردن قدرت کامل دهد پس اگر بر دخول او تمکین کامل نکند نفقه او واجب نیست و همچنین نفقه زنیکه سرکشی کند نیز واجب نیست سیم آنکه زن بالغ باشد چه نفقه زن غیر بالغ لازم نیست و بعضی از مجتهدین نفقه زن غیر بالغ را نیز واجب (1) میدانند چهارم آنکه زن مرده نباشد چه نفقه مرده ساقط است و اگر چه حامله باشد بر قول بعضی از مجتهدین که نفقه را جهت غیر حمل لازم نمیدانند و هر گاه این چهار شرط بهمیرسد هشت چیز بر شوهر واجب است اول آنکه شکم او را از نان سیر کند دوم آنکه نان خورش باو دهد و اگر مدتی نان و نانخورش بزن ندهد قضای آن لازمست و اگر زن

بعضی از مدت با شوهر چیز نخورد قضای آنمدت بر شوهر لازم نیست و نمیتواند که شوهر زن را تکلیف کند که با او چیزی بخورد و هر صباح زن نفقه خود را میتواند طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست پس اگر در اثنای روز او را طلاق باین دهد نفقه آنروز را ازو باز نمیگیرد (2) اما اگر در اثنای روز سرکشی کند آیا در بعضی نفقه رجوع می کند یا نه میانه مجتهدین در آن خلافتست و زن نفقه زیاده از یکروز نمیتواند طلبید و اگر شوهر مفلس باشد او را مهلت دهد تا خدایتعالی وسعتی باو دهد و زن در اینصورت فسخ نکاح خود نمیتواند کرد و بعد از آنکه شوهر مالدار شود نفقه سابق را ازو میگیرد بشرطیکه (3) در مفلسی بقدر استطاعت ازو نفقه نگرفته باشد سیم آنکه جامه باو دهد که او را بپوشاند و آن پیراهنست و زیر جامه و مقنعه و اگر از اهل تجمل و شرف باشد جامه جهت غیر خانه او را لازمست و در زمستان زیادتی جامه برای دفع سرما لازمست و اگر در شهری باشد که پوستین پوشیدن زنان آنولایت را متعارف باشد جهت او نیز لازمست پوستین و اگر در جامه دادن مدتی تقصیر کند و جامه ندهد قضای آنمدت بر شوهر لازمست و در جنس نان و نانخورش و جامه رجوع میکنند بزنانی که مثل آنزن در آن شهر باشند چهارم آنکه خدمتکاری باو دهد اگر از اهل

(1) این قول احوط است صدر دام ظلّه العالی (2) احوط تصالح و تراضی است صدر دام ظلّه (3) مراد از این شرط خوب ظاهر نیست صدر دام ظلّه

[ 308 ]

خدمتکار باشد و لازم نیست که جهت او کنیز بخرد و زیاده از یک خدمتکار نیز لازم نیست و اگر چه آنزن از اهل زیاده از یک خدمتکار باشد و نفقه خدمتکار زن بر شوهر لازم نیست و اگر زن خدمتکاری داشته باشد که شوهر بآن راضی باشد خوب والا شوهر میتواند او را بیرون کند و دیگری را بجای او آورد و اگر زن بشوهر گوید که اجرت خدمتکار مرا بمن ده که من خدمت خود میکنم اجرت دادن بر شوهر لازم نیست و اگر زن زیاده از یک خدمتکار داشته باشد شوهر منع زیاده از یک خدمتکار را میتواند کرد و همچنین پدر و مادر آنزن راتیز از آمدن نزد او مانع میتواند شد و آیا او را از خوردن چیزهای بد بو منع میتواند کرد یا نه مجتهدین را در این مسأله دو قولست اقرب (1)

آنست که او را منع میرسد و همچنین منع میرسد او را از خوردن چیزهایی که سبب بیماری او شود و از خوردن زهر او را منع میتوان کرد پنجم خانه که زن در آنجا ساکن شود و غیر شوهر در آن تردد نکند ششم فرشی که روز بر بالای آن نشیند و لحاف و بالشی که شب در آن بخوابد و جهت خدمتکار او لحاف و بالش لازم نیست هفتم ظرفی که زن در آن طبخ کند و ظرفیکه در آن طعام بخورد و کوزه که آب از آن بیاشامد و کافیسست که آن از چوب باشد یا از گل هشتم چیزهاییکه ( 2 ) بآن بدن را از کثافت پاک کند چون شانه و روغن و صابون اما سرمه و بوی خوش و اجرت حمام لازم نیست مگر آنکه سرما باشد چه در اینصورت اجرت حمام لازم است و اجرت فصد و حجامت کننده و دوا جهت بیماری او بر شوهر لازم نیست سبب سیم مالک بودن چه نفقه بنده و علف حیوانات یا علف کرم ابریشم و زنبور عسل بر مالک واجب است و اگر بنده کسی داشته باشد جایز است که آقا نفقه او را از کسب او دهد اگر کسب او وفا بنفقه او کند و اگر وفا نکند تتمه آنرا لازمست که آقا بدهد و در نفقه بنده رجوع ببندگان مثل آن آقا کنند و هر گاه آقا مفلس باشد یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع او را جبر میکند بنفقه دادن یا فروختن آنها یا کشتن حیواناتی که قابل کشتن باشند باب دوازدهم از کتاب جامع عباسی در بیان طلاق دادن زنان و عده نگاهداشتن ایشان و خلع مبارات و ایلا وظهار و لعان با ایشان و در آن چند مطلب است مطلب اول در طلاق دادن و در آن

(1) اگر مانع از استیفاً حقوق او باشد والا خالی از اشکال نیست والله هو العالم صدر دام ظلّه ( 2 ) اقوی در نفقات ملاحظه معروف و معتاد بین الزوجاتست پس لازم است انفاق قدر معروف و متعارف و معتاد و معهود بین النساء صدر دام ظلّه العالی

[ 309 ]

چند فصل است فصل اول در اقسام طلاق دادن بدانکه طلاق بر چهار قسمست قسم اول طلاق واجب و آن بر سه قسم است اول طلاق دادن شوهر زنی را که باو گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست چه در اینصورت حاکم شرع او را سه ماه مهلت میدهد آنگاه واجبست بر او طلاق گفتن یا بعد از دادن کفاره دخول کردن دوم طلاق دادن زنیکه شوهر او قسم خورده باشد که با او دخول نکند

چه در اینصورت حاکم شرع او را چهار ماه مهلت می‌دهد آنگاه طلاق گفتن یا دخول کردن واجبست سیم طلاق دادن خویشان شوهر و خویشان زن در حالتی که اصلاح میانه زن و شوهر ممکن نباشد باذن شوهر و بعضی از مجتهدین اینقسم را سنت میدانند قسم دوم طلاق حرام و آن بر چهار قسمست اول طلاق دادن زنی که حیض یا نفاس داشته باشد هر گاه شوهر بآن زن دخول کرده باشد و حاضر باشد دوم طلاق دادن زن بالغه که حیض می‌بیند ولیکن حامله نباشد و باو شوهر دخول کرده باشد پیش از آنکه حیض بیند و پاک شود سیم زیاده از یکمرتبه طلاق گفتن در یک مجلس چه بمذهب شیعه یک مرتبه لفظ طلاق کافیتست و دوم وسیم حرامست اما در مذهب سنیان جایز است چهارم طلاق دادن زنیکه در آنشب نوبت خوابیدن پیش او باشد در آن شب طلاق گفتن حرام است بنابر قول بعضی از مجتهدین قسم سیم طلاق مکروه و آن بر دو قسمست اول طلاق دادن شوهر زن خود را در حالتی که میان ایشان التیام باشد چه در حدیث وارد شده است که خدایتعالی طلاق دادن را دشمن میدارد دوم طلاق دادن زن بیمار خود را قسم چهارم طلاق سنت و آن در حالتیست که شوهر ترسد که از عهده حقوق زن بیرون نتواند آمد یا شکمی از آن زن در دل داشته باشد و گاهی مجتهدین اینقسم طلاق را سنت میگویند و مقابل طلاق بدعت میخوانند و این طلاق را سنت بمعنی اعم میگویند و گاهی طلاق سنت میگویند و مراد ایشان آنست که چون مرد زن را طلاق دهد بشرایط طلاق و بعد از آن بگذارد که از عده بیرون رود آنگاه او را عقد کند این را طلاق سنت بمعنی اخص میگویند و طلاق سنت بمعنی اعم بر دو قسمست قسم اول طلاق باین یعنی طلاق دادنی که شوهر را بعد از ایقاع صیغه طلاق بآنزن رجوع نمیرسد و آن بر هفت قسم است اول طلاق

[ 310 ]

دادن زنیکه باو دخول نکرده باشد دوم طلاق دادن زنیکه از دیدن خون حیض مایوس شده باشد سیم طلاق غیر بالغه چهارم طلاق زنیکه چیزی بشوهر داده باشد که در عوض آن او را طلاق گفته باشد چه در اینصورت مادامیکه آنزن رجوع در آن چیزیکه داده نکند شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه او را شخصی نکاح کند پنجم طلاق دادن زن آزاد مرتبه سیم و در کنیز مرتبه دوم چه در اینصورت رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی دیگر آنزن را نکاح کند و دخول نماید ششم طلاق دادن زن آزاد مرتبه ششم و در کنیز مرتبه چهارم چه در اینصورت نیز شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی او را بعقد در آرد و دخول کند هفتم طلاق دادن زن آزاد مرتبه نهم و در کنیز مرتبه ششم چه در اینصورت نیز شوهر را رجوع نمیرسد چه اگر طلاق



عدی باشد حرام مؤبد میشود و اگر غیر عدی باشد محتاج بآنست که شخصی دیگر او را نکاح کند و دخول نماید تا حلال شود چنانچه عنقریب مذکور شد قسم دوم رجعی و آن بر دو قسمست اول طلاقى که شوهر را بعد از طلاق گفتن رجوع کردن جایز است و آن ما سواى طلاق باین است دوم طلاق عدی و آنچنانست که زنی را بشرايط طلاق طلاق دهند و در عده بانزن رجوع کنند و دخول نمایند آنگاه بگذارند که حیض به بیند دیگر طلاق دهند آنگاه در عده رجوع نمایند و باز دخول کنند و هر گاه اینچنین طلاق دهند زن آزاد را سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه شوهر را دیگر نمیرسد که باو رجوع کند و دخول باو حرامست تا آنکه شخصی دیگر آنزن را بنکاح دائمی در آورد و دخول کند و در مرتبه ششم آزاد و در چهارم کنیز نیز حرام میشود تا آنکه دیگری بنکاح دائمی باو دخول کند و در مرتبه نهم زن آزاد و در مرتبه ششم کنیز بر شوهر اول حرام مؤبد میشود و اگر همچنین طلاق بگویند و در عده رجوع نکنند بلکه بگذارند که از عده بیرون رود و عقد کنند در مرتبه نهم آزاد و در مرتبه ششم کنیز حرام مؤبد نمیشود بلکه هر گاه شخصی بنکاح دائمی با آنزن دخول کند حلال میشود و فرقی نیست در آن شخصیکه در این مراتب میانه زن و شوهر بنکاح دائمی در میاید از آنکه بنده باشد یا آزاد و اگر این شخص در حالت حیض و نفاس بانزن دخول کند بعد از مفارقت او آیا بر شوهر حلال میشود یا آنکه شرط است که در حالتی که زن از حیض پاک شود آن شخص دخول کند تا آنکه حلال شود مجتهدین درین دو قولست و شرط است که آن شخص در فرج

[ 311 ]

دخول کند پس اگر بی دخول منی خود را در فرج آنزن بریزد حلال نمیشود و همچنین اگر در غیر قبل نیز دخول کند فصل دوم در بیان شروط طلاق بدانکه شروط طلاق پانزده است اول صیغه طلاق مثل آنکه شوهر بزنی خود گوید انت طالق یعنی تو طالقى یا آنکه اشاره بزنی کند و گوید هذه طالق یعنی این زن طالق است یا آنکه بگوید زوجتى طالق یعنی زن من طالق است و سواى اینطریق پیش شیعه طریق دیگر صحیح نیست پس اگر کسی بزنی خود گوید انت طلق یعنی تو طلاقى یا تو از مطلقاتی یا تو مطلقه و مثل اینها طلاق واقع نمیشود و همچنین طلاق صحیح نیست اگر بزنی خود گوید که تو حلیه و بریه از شوهر و مثل اینها زیرا که این لفظها صریحا دلالت بر طلاق ندارند و طلاق واقع نمى شود اگر چه بان قصد طلاق کنند دوم آنکه صیغه طلاق را بغير عربی نگوید هر گاه قدرت بر عربی گفتن داشته باشد و اگر قادر بر آن نباشد بهر طریقی که قدرت بر آن دارد صحیح است سیم آنکه صیغه را بلفظ بگوید هر گاه قادر بر گفتن باشد پس

اگر بلفظ نگوید وقادر بر تلفظ نباشد وکنایت کند یعنی صیغه طلاق را بنویسد طلاق صحیح نیست خواه شوهر حاضر باشد وخواه غایب وبعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غایب باشد نوشتن صحیح است واگر قادر نباشد بر گفتن مثل آنکه گنگ باشد اشارت کافیهست ودر حدیث آمده که در اینصورت باید که مقنعه بر سر آنزن اندازد تا دلالت کند بر آنکه زن را لازمست که بعد از این رو از او بپوشاند وبعضی از مجتهدین برآند که اگر شوهر زن را مخیر سازد میانه طلاق وغیر طلاق وقصد طلاق نکند وزن اختیار طلاق کند صحیح است چهارم آنکه صیغه را معلق بر شرطی یا صفتی نسازد چون آمدن حاجیان از حج پس اگر معلق سازد صحیح نیست پنجم آنکه بعد از صیغه طلاق چیزی دیگر ذکر نکند که منافی طلاق باشد مثل آنکه بعد از آنکه گوید انت طالق بگوید نصف طلقة ششم ( 1 ) آنکه در صیغه طلاق قصد انشا کند یعنی قصد ماضی ومستقبل وحال نکند پس اگر این قصدها کند صحیح نیست هفتم آنکه طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست اگر چه ولی او را اذن دهد واگر چه ده ساله باشد وبعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله را صحیح میدانند هشتم آنکه طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست و ولی دیوانه را که تمام وقت دیوانه باشد زن او را طلاق ( 2 ) میتواند داد واما اگر دیوانگی

(1) بطریقیکه عرفا مجموع را کلام واحد گویند صدر دام ظلّه ( 2 ) واز زمان بلوغش دیوانه بوده و مع ذلک خالی از اشکال نیست صدر دام ظلّه

[ 312 ]

او دوری باشد طلاق ولی صحیح نیست نهم آنکه طلاق دهنده باختیار طلاق دهد پس اگر او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست دهم آنکه طلاق دهنده قصد طلاق کند پس طلاق مست وخته وبیهوش وغافل صحیح نیست وهمچنین اگر نام زنی طالق باشد ودر وقت صیغه گفتن طلاق قصد نام آنزن کند صحیح نیست یازدهم آنکه زنی را که طلاقش میگویند باید که زن دایمی باشد چه طلاق متعه وکنیزی که باو دخول کرده باشند بسبب مالک شدن وزنیکه بشبهه باو دخول کنند صحیح نیست دوازدهم آنکه در وقت طلاق دادن باید که زن از حیض ونفاس پاک باشد اگر باو دخول کرده باشد وحیض

میدیده باشد و حامله نباشد و شوهر او حاضر باشد پس اگر شوهر باو دخول نکرده باشد و حاضر نباشد و عالم باشد که از پاکی بیاکی دیگر انتقال کرده یا آنکه آبستن باشد طلاق دادن او در حالتی که حیض و نفاس دارد صحیح است سیزدهم آنکه زنی را که طلاق میدهند میباید که در لفظ یا در قصد معین باشد پس اگر مجهول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که طلاق در اینحالت صحیح است و تعیین آن بقرعه میشود یا آنکه شوهر تعیین میکند چهاردهم آنکه در وقت طلاق گفتن دو عادل حاضر باشند و هر دو بیکبار بشنوند پس اگر حاضر نباشند یا آنکه هر دو بیکبار نشنوند یا آنکه یک عادل بشنود و یکی نشنود یا آنکه عادل نباشند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین عدالت ظاهری را در طلاق کافی میدانند پانزدهم آنکه آن دو عادل مرد باشند چه شنیدن زنان در طلاق معتبر نیست نه تنها و نه با مردان فصل سیم در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق بدانکه رجوع کردن شوهر در طلاق رجعی جایز است و این بر دو قسمست قسم اول قولی مثل آنکه شوهر بزن گوید راجعتک و استرجعتک یعنی رجوع کردم من در نکاح تو یا آنکه انکار طلاق کند و اگر شوهر گنگ باشد اشاره او یا بر گرفتن مقنعه از سر او که رجوع از آن فهمیده شود بجای گفتن است قسم دوم فعلی چون دخول کردن بآن زن یا بوسیدن یا دست بشهوت برو مالیدن و اگر آنزن را که طلاق رجعی گفته اند در عده عقد کنند آیا عقد کردن رجوع است یا نه مجتهدین را در این دو قولست و همچنین خلافت در صحت معلق ساختن رجوع بر شرطی و در رجوع کردن

[ 313 ]

شوهر دانستن زن رجوع او را شرط نیست پس اگر زن غایب را طلاق دهند و در عده رجوع کنند صحیح است و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع کردن بلکه سنت است و حرام بودن دخول بزن چون حیض بودن آنزن مانع رجوع کردن بآن زن نیست پس اگر در حالتی که زن حیض داشته باشد یا احرام بسته باشد رجوع کند صحیح است و اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر در رجوع باو با دخول وزن منکر دخول باشد قول قول زنست با قسم و اگر زن دعوی کند بر شوهر که عده او تمام شده در زمانی که احتمال داشته باشد که راست گوید مثل آنکه بیست و شش روز و دو لحظه از طلاق گفتن او گذشته باشد قول قول زنست با قسم و ظاهر بعضی ( 1 ) احادیث دلالت بر قول مرد میکند چه قول زنی در چیزهایی که معتاد نباشد قبول نمیکند مگر گواهی دادن چهار زن عادل که بر باطن آنزن

مطلع باشند فصل چهارم در بیان عده داشتن زنان یعنی انتظار کشیدن ایشان مدتی معین را که شارع جهت ایشان قرار داده که آنمدت تا منقضی نشود شوهر نکند و آن بر دو قسم است قسم اول جماعتی از زنان که عده ایشان سه مرتبه از حیض پاک شدنست و ایشان جمعی از زنانند که عده مقرر داشته باشند که در هر ماهی چند روز معین حیض بینند و با ایشان دخول کرده باشند و حشفه در قبل ایشان غایب شده باشد اگر چه انزال منی نکرده باشند در قبل آنها پس چون ایشان را طلاق دهند باید که این طایفه سه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر این قسم زنان ذکر بریده باشد و خصیتین او باقی باشد آیا بعد از طلاق دادن عده بر ایشان واجبست یا نه مجتهدین را در این خلافتست و اگر اینقسم زنان دعوی کنند که عده ایشان تمام شده در زمانی که ممکن باشد راست گویند قول ایشانرا قبول میکنند و کمتر زمانی که زنان سه حیض به بینند و پاک شوند بیست و شش ( 2 ) روز و دو لحظه است چه ممکن است که بعد از طلاق بیک لحظه حیض دیده باشد و عادت او سه روز باشد و در میانه دو حیض ده روز پاک باشد و خلافتست میانه مجتهدین که آیا لحظه اخیره داخل عده است یا آنکه علامت بیرون رفتن زنانست از عده اصح آنست که لحظه اخیره داخل عده نیست بلکه آن علامت بیرون رفتن ایشانست از عده قسم دوم جماعتی از زنان که سه ماه عده ایشانست و ایشان چهار قومند اول

(1) عمل باین روایت احوط است صدر دام ظلّه ( 2 ) بلکه بیست و سه روز و سه لحظه ممکن است مثل آنکه بعد از وضع حمل پیش از رؤیت دم طلاق گوید بعد از آن لحظه خون نفاس آید و قطع شود و کمتر ازین نیز ممکن است و بیان آن مافی با وضع حاشیه است صدر دام ظلّه العالی

[ 314 ]

زنانی که عده مقرر در حیض دیدن نداشته باشند یا هر شش ماه یکمرتبه حیض بینند و در سن زنانی باشند که حیض میبینند و ایشان را طلاق دهند چه عده ایشان سه ماه است اگر در وقت دیدن ماه طلاقش دهند والا دو ماه هلالی و سی روز عده ایشانست دوم زنانی که بالغ نباشند چه بر قول بعضی از مجتهدین بعد از طلاق دادن واجب است بر ایشان که سه ماه عده دارند و بعضی از مجتهدین گفته اند که ایشان عده ندارند سیم زنانی که از حیض

دیدن مایوس شده باشند و او ان یأس گاهی که از طایفه قریشی یا نبطی نباشند ( 1 ) در پنجاه سالگی بهم میرسد و اگر از طایفه قریشی یا نبطی باشند در شصت سالگی چه عده ایشان بعد از طلاق بر قول بعضی از مجتهدین سه ماهست و بعضی بر آنند که ایشان عده ندارند چهارم زنان حامله که حمل ایشان از غیر شوهری باشد که ایشانرا طلاق گفته چه عده ایشان سه ماه است ( 2 ) قسم سیم جماعتی از زنان که عده ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است و ایشان دو قومند اول کنیزانی که ایشانرا عادتی مقرر باشد و بعقد با ایشان دخول کرده باشند چه عده ایشان بعد از طلاق دادن دو مرتبه از حیض پاک شدنست اگر چه شوهر ایشان آزاد باشد و کمتر زنانی که کنیزان از عده بیرون آیند سیزده روز و دو لحظه است دوم زنانیکه بعقد متعه با ایشان دخول کرده باشند چه عده ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدنست هر گاه ایشان را عادت مستقیم باشد قسم چهارم جماعتی از زنان که عده ایشان چهل و پنج روز است و ایشان نیز دو قومند اول کنیزانی که ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند و حیض نه بینند دوم زنانی که ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند و حیض نه بینند اما در سن زنانی باشند که حیض بینند چه عده ایشان نیز چهل و پنج روز است قسم پنجم جماعتی از زنان که عده ایشان نه ماهست و ایشان زنانی اند که یکمرتبه یا دو مرتبه حیض بینند و دیگر نه بینند چه بعد از طلاق عده ایشان نه ماهست و بعضی از مجتهدین گفته اند که عده اینقسم زنان ششماه است ( 3 ) قسم ششم جماعتی از زنانند که عده ایشان بزاییدن ایشان منقضی میشود و آنها زنان حامله اند چه زنان حامله را هر گاه طلاق دهند بزاییدن از عده بیرون میروند اگر چه بعد از طلاق دادن بیک لحظه بزایند بشرط آنکه حمل از کسی باشد که بجهت او عده

( 1 ) در نبطی اشکال است صدر دام ظلّه العالی ( 2 ) اگر ذات الشهود باشد و اگر ذات الاقراء باشد معلوم نیست که عده سه ماه باشد بلکه تصریح کرده اند که سه طهر است بنابر اینقسم علی حده نخواهد بود صدر دام ظلّه ( 3 ) و بعضی یکسال هم گفته اند و این احوط و اولی است صدر دام ظلّه العالی

نگاه میدارند یا احتمال داشته باشد که ازو باشد چون فرزند زنی که شوهر باو لعان کرده باشد و بعضی از مجتهدین برآنند که عده حامله در طلاق کمتر از مدت سه ماه زاییدن او است پس اگر زاییدن او کمتر از سه ماه باشد عده او زاییدن اوست و اگر سه ماه کمتر از زاییدن باشد عده او سه ماه است و اگر حمل زن از زنا باشد عده ندارد ( 1 )

و اگر زنی را در سفر طلاق دهند و خواهند که خواهر او را تزویج کنند یا خواهند که زیاده بر چهار زن بعد از طلاق یکی از ایشان در سفر تزویج کنند باید نه ماه صبر کنند چه احتمال حامله بودن زن هست قسم هفتم جماعتی از زنان که عده ایشان چهار ماه و ده روز است و ایشان جماعتی از زنانند که شوهران ایشان مرده باشند اگر چه شوهران ایشان بنده باشند چه بر ایشان لازمست که چهار ماه و ده روز عده نگاه دارند و در آن مدت ترک زینت کنند یعنی جامه نیکو نپوشند و بوی خوش بکار نبرند یعنی بر خود نزنند و سرمه نکشند و اگر احتیاج بسرمه پیدا کنند شب بکشند و روز پاک کنند و حنا نه بندند و سفید آب بروی نمالند و هر چه در عرف و عادت آنرا زینت دانند بر ایشان حرام است اما ایشان را پوشیدن لباس مخصوص لازم نیست زیرا که آن بسبب اختلاف شهرها و عاداتها مختلف میشود پس هر جامه که در عرف و عادت آنرا زینت گویند نپوشند اما سر خود را شانه زدن و بدن را از چرک پاک گردانیدن و مسواک کردن و ناخن گرفتن و در خانهای عالی بودن و بر فرشهای نیکو نشستن حرام نیست و همچنین زینت کردن فرزندان و کنیزان و زنانی که شوهران ایشان مرده باشند نیز حرام نیست و در آنچه مذکور شد فرقی میان زنان مدخوله و غیر مدخوله و کوچک و بزرگ نیست خواه در حیض دیدن عادتی مقرر داشته باشند و خواه نداشته باشند و همچنین کنیزانی که آقا بایشان دخول کرده باشد حامله باشند بعد از مردن آقا چهار ماه و ده روز عده نگاه میدارند قسم هشتم کنیزانی که شوهران ایشان مرده باشند اگر چه آن شوهران آزاد باشند چه عده ایشان بعد از مردن شوهران ایشان شصت و پنج روز است نصف عده زنان آزاد و آنچه در زن آزاد مذکور شد از ترک زینت کردن بر کنیز نیز واجبست و بعضی از مجتهدین گفته اند که عده کنیزان نیز بعد از مردن شوهران ایشان چهار ماه و ده روز است و اگر کنیز در عده آزاد شود

(1) خالی از اشکال نیست صدر دام ظلّه العالی

عده او نیز مثل عده آزاد است اما اگر در عده باین باشد همان عده رجعیه کنیزان را تمام میکند قسم نهم جماعتی از زنان که حامله باشند وشوهران ایشان مرده باشند چه عده ایشان دورترین دو مدتست از چهار ماه وده روز وزاییدن یعنی هر کدام ازیند و مدت که دورتر باشد آن عده ایشان است پس اگر کمتر از چهار ماه وده روز بزاید عده آن چهار ماه وده روز است واگر زاییدن او زیاده باشد عده او زاییدن اوست قسم دهم زنانی که شوهران ایشان گم شده باشند وخبری از ایشان ظاهر نباشد وخویشان نداشته باشند که نفقه زنان ایشان دهند واگر نفقه بایشان ندهند وآنزان از نفقه خود عاجز آیند وصبر نکنند حال خود را بحاکم شرع عرض نمایند حاکم شرع چهار سال ایشانرا انتظار میفرماید ونفقه از بیت المال بایشان میدهد ودر اینمدت چهار سال خبر از شوهران ایشان میگیرد وتفحص حال ایشان در آن جهتی که گم شده اند میکند پس اگر خبری از ایشان بهم نرسد ولی گم شده ( 1 ) ایشان را طلاق میدهد وعده ایشان چهار ماه وده روز است بر قول مشهور واگر ولی طلاق ندهد حاکم شرع خود طلاق میدهد واگر شوهر ایشان در عده پیدا شود او ولی است بزین خود واگر بعد از تمام شدن عده پیدا شود زن او نیست خواه آنکه آنزن شوهر کرده باشد وخواه نکرده باشد تتمه واجبست بر هر کسی که کنیز مدخوله را میفروشد یا کنیزی را که بخردن یا بهر نحوی که باشد مالک شود وآن کنیز جوان باشد وحیض بیند آنکه انتظار بکشد که کنیز یک حیض بیند آنگاه با او دخول کند واگر حیض نه بیند اما در سن زنی باشد که حیض می بیند واجبست بر او که چهل وپنج روز انتظار بکشد آنگاه دخول کند واگر کنیز حامله باشد آنقدر انتظار بکشد که بزاید یا آنکه چهار ماه وده روز بگذرد آنگاه دخول کند وآیا در مدت استبرا غیر از دخول کردن بوسه وغیر آن نیز حرامست یا نه مجتهدین را در آن دو قولست اقوی آنست که جایز است واگر در ایام استبرا دخول کند آیا استبرا ساقط میشود یا نه در این نیز دو قولست اقوی آنست که استبرا لازمست واگر دو عادل گواهی دهند که مالک اول استبرا کرده یا آنکه در حالتی که حیض دار باشد باو منتقل شود یا آنکه زن او بوده باشد یا آنکه مالک او

(1) البته باذن حاکم شرع احوط و اولی است صدر دام ظلّه

زنی باشد استبرا در اینصورتها واجب نیست ودر مدت عده رجعیه نفقه او بر شوهر لازمست بطریقی که در نکاح مذکور شد و حرامست بر آن زن بیرون رفتن از خانه که او را در آنخانه طلاق گفته بغیر عذر و بر شوهر نیز بیرون کردن او از خانه حرامست مگر آنکه کاری کند که مستوجب حد زدن باشد چه او را جهت حد زدن بیرون میتوان کرد یا آنکه اهل خانه او را آزار کنند چه در اینصورت نیز جایز است که او را از خانه بیرون کند و بخانه دیگر فرستد و همچنین نفقه کنیز نیز در عده رجعیه لازمست ودر عده باین نفقه لازم نیست مگر آنکه حامله باشد مطلب دوم در بیان خلع و مبارات کردن و آن چنانست که میانه زن و شوهر رنجش بهم رسد وزن تمام مهر خود را یا بعضی از آن را بشوهر ببخشد که در عوض آن او را طلاق گوید و فرق میانه خلع و مبارات آنست که خلع رنجش از طرف زنست و مبارات از هر دو طرف واقسام خلع سه است حرام و سنت و مباح اما خلع حرام و آن وقتی است که شخصی زن خود را باکراه بر آن دارد که خلع کند و همچنین حرام است هر گاه شخصی زن خود را از بعض حقوق او باز دارد تا خلع کند و اما خلع سنت آنست که زن بشوهر گوید که من کسی را بر تو بیاورم که تو از آن آزرده شوی و بعضی از مجتهدین در اینوقت خلع را واجب میدانند و اما خلع مباح و آن گاهی است که زن از مرد آزرده باشد و مالی باو دهد تا او را خلع کند و شروط خلع و مبارات زیاده بر شروطی که در طلاق مذکور شد شش چیز است اول ایجاب چون خالعتک یا بارتک یعنی شوهر گوید بزنی خود که خلع کردم با تو یا مبارات کردم با تو و آیا بعد از صیغه خلع بیفاصله طلاق باید گفت یا آنکه خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست میانه مجتهدین در این خلافت اقرار آنست که خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست اما اگر بلفظ طلاق واقع شود مستغنی از صیغه خلع است دوم قبول زن بی فاصله پیش از ایجاب یا بعد از ایجاب سیم آنکه میباید خلع باز زده گی زن واقع شود و مبارات باز زدگی شوهر وزن هر دو پس اگر خلع بی آزردگی زن واقع شود و مبارات بی آزردگی زن و شوهر واقع شود صحیح نیست و احیانا اگر بصیغه طلاق واقع شود طلاق رجعی خواهد بود و شوهر را در عده میرسد که رجوع کند چهارم آنکه چیزی که زن در عوض طلاق بشوهر میدهد باید چیزی باشد که مسلمانان مالک آن توانند

ظاهرا محتاج بیان و تقصیر است صدر دام ظلّه



شد پس اگر چیزی باشد که مسلمانان مالک آن نتوانند شد مثل شراب و گوشت خوک صحیح نیست و آن عوض مقداری معین ندارد بلکه آنچه در عوض میدهد جایز است که در خلع زیاده از مهر باشد اما در مبارات میباشد که از مهر زیاده نباشد و خلع کردن کنیز بی اذن آقا صحیح نیست اما اگر آقا اذن دهد صحیح است و آن عوض را وقتی که کنیز آزاد میشود میدهد و اگر بنده شخصی بی اذن آقا با زن خود خلع کند آن عوض ملک آقا است و خلع صحیح است پنجم آنکه صیغه خلع و مبارات را باید که دو مرد عادل بالغ بیکدفعه بشنوند بطریقی که در طلاق مذکور شد پس اگر دو مرد عادل بیکدفعه نشنوند صحیح نیست ششم آنکه خلع و مبارات مجرد از شرط باشد مگر آنکه شرطی باشد که خلع و مبارات آنرا لازم داشته باشد چون شرط آنکه هر گاه زن در آن عوض رجوع کند شوهر نیز در زوجیت رجوع نماید چه این شرط صحیح است زیرا که هر گاه عقد خلع و مبارات منعقد میشود شوهر را رجوع نمیرسد مگر آنکه زن در آن عوضی که بشوهر داده است در عده رجوع کند چه در اینصورت شوهر را نیز میرسد که در عده رجوع نماید اما اگر زن طفل باشد یا غیر مدخوله باشد یا یایسه یعنی از حیض دیدن مأیوس شده باشد در عوض رجوع نمیتواند کرد و اگر زن و شوهر در قدر عوض یا جنس آن اختلاف کنند قول زن مقدمست با قسم مطلب سیم در بیان ظهار و ایلا کردن با زن خود و در آن دو فصل است فصل اول در اقسام ظهار کردن و شروط آن بدانکه ظهار بر دو قسم است اول آنکه کفاره آن پیش از دخول کردن است و آن چنانست که شخصی بزنی خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر من است چه در اینصورت حرامست بر او دخول کردن تا آنکه کفاره ندهد چنانچه در بحث کفاره مذکور شد دوم آنکه کفاره آن بعد از دخول کردنست و آن چنانست که شخصی بزنی خود گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست اگر با تو دخول کنم پس در اینصورت اگر بآنزن دخول کند ظهار بهم میرسد و کفاره برو لازم میشود و شروط ظهار کردن نه است اول صیغه مثل انت علی کظهر امی یعنی تو بر من همچو پشت مادر منی و آیا در اینحکم غیر مادر چون خواهر و دختر از زنان محرم خواه نسبی و خواه رضاعی با مادر مساوی اند یا اینحکم مخصوص مادر است میانه مجتهدین در این خلافتست اقرب آنست که همه در اینحکم مساویند و اگر شخصی بزنی خود

گوید که پشت تو همچو پشت زن فلانکس است ظهار واقع نمیشود  
دوم آنکه ظهار کننده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست  
سیم آنکه ظهار کننده عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست  
چهارم آنکه ظهار کننده قصد ظهار کند و مختار باشد پس اگر از مست  
یا خفته یا بیهوش یا کسی که او را باکراه بر آن دارند واقع شود  
صحیح نیست پنجم آنکه بآنزن دخول کرده باشد پس اگر دخول نکرده  
باشد ظهار کردن با او صحیح نیست چنانچه در روایت فضل بن یسار  
از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده  
و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و اصح قول اولست و در  
دخول کردن دخول در دبر کافست ششم آنکه ظهار را معلق بر  
صفتی نسازد پس اگر معلق بر صفتی سازد چون طلوع آفتاب مثلا  
صحیح نیست و اگر ظهار را معلق بر شرط سازد آیا صحیح است یا نه  
مجتهدین را در این خلافت اقرب آنست ( 1 ) که صحیح است هفتم  
آنکه صیغه ظهار را دو مرد عادل بیکبار بشنوند بطریقی که در طلاق  
مذکور شد پس اگر دو مرد عادل بیکبار نشنوند صحیح نیست هشتم  
آنکه در حالتی که شوهر صیغه ظهار میگوید میباید که آنزن از حیض  
و نفاس پاک باشد هر گاه شوهرش حاضر باشد و حامله نباشد و در آن  
پاکی دخول با او نکرده باشد چنانکه در طلاق مذکور شد پس اگر ظهار  
کند در حالتی که حیض یا نفاس داشته باشد یا حامله باشد یا در آن  
پاکی با او دخول کرده باشد صحیح نیست نهم آنکه ظهار را بلفظ  
ظهر یعنی پشت واقع گرداند پس اگر بزنی خود گوید که دست تو  
همچو دست مادر منست ظهار نیست و آیا اسلام شرطست یا نه  
میان مجتهدین خلافت در این مسأله و آیا در ظهار نکاح دائمی  
شرطست و متعه را ظهار میتوان کرد یا نه مجتهدین را در این مسأله  
نیز خلافت و آیا اگر ظهار را بمدتی معین معلق دارند صحیح است  
یا نه مجتهدین را در این دو قولست اقرب آنست که صحیح است  
و همچنین مجتهدین را دو قولست در اینکه آیا حکم ظهار مکرر  
میشود بمکرر کردن ظهار یا آنکه در حکم یکمرتبه ظهار کردن است  
اقرب آنست که مکرر میشود و کفاره ظهار در قسم اول وقتی واجب  
میشود که اراده دخول کند زیرا که پیش از دخول کردن کفاره  
واجبست و جایز نیست دخول کردن پیش از کفاره و اگر پیش از کفاره  
دادن دخول کند از روی عمد و علم دو کفاره بر او واجب میشود و اگر  
مکرر دخول کند کفاره دخول کردن مکرر میشود نه کفاره ظهار اما اگر  
دخول نکند و طلاق

دهد وبگذارد که از عده بیرون رود آنگاه عقد کند ودخول کند کفاره ندارد وهمچنین کفاره ندارد اگر با کنیز ظهار کند آنگاه آن کنیز را بخرد بر قول بعضی از مجتهدین واگر شوهر از دخول کردن زنی که با او ظهار کرده امتناع نماید زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم او را سه ماه مهلت میدهد بآنکه یا کفاره دهد ودخول کند یا آنکه او را طلاق دهد وبعد از سه ماه اگر شوهر امتناع نماید حاکم او را جبر میکند بر یکی از اینها باین طریق که طعام وآب را بر او تنگ میگرداند تا آنکه اختیار یکی از اینها کند فصل دوم در ایلا کردن وآن چنانست که شخصی قسم بخورد که با زن دایمی خود دخول نکند مطلقا یا زیاده از چهار ماه بقصد ضرر رسانیدن بآنزن وشروط ایلا کردن هشت است اول آنکه آن شخصی که سوگند میخورد بالغ باشد چه سوگند طفل صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد صحیح نیست سیم آنکه قصد کند ومختار باشد پس اگر غافل یا مست یا خفته یا کسی باشد که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه بزنی که سوگند میخورد که با او دخول نکند باید که زن نکاحی او باشد چه اگر کنیز آنکه بآنزن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد صحیح نیست ششم آنکه سوگند را باسم خدایتعالی بخورد چنانچه در بحث سوگند مذکور شد پس اگر بغیر اسم خدا سوگند خورد سوگند نیست وبعربی گفتن آن لازم نیست پس اگر بفارسی با زن خود گوید که والله دیگر با تو دخول نمیکنم ایلا واقع میشود وسوگند خوردن بطلاق زن وآزادی بنده صحیح نیست خلاف مر سنیان را که ایشان میگویند صحیح است هفتم آنکه صریح بگوید که والله من آلت خود را در فرج تو غایب نکنم پس اگر بکنایه گوید مثل آنکه والله که با تو سر بر یک بالین نگذارم یا در زیر یک سقف نباشم صحیح نیست واگر چه باینها قصد ایلا کند (1) واگر گوید که والله با تو جماع نکنم یا وطی نکنم وقصد ایلا کند صحیح است هشتم آنکه سوگند خوردن را مجرد سازد از شرط وصفت پس اگر معلق بر شرطی یا صفتی سازد صحیح نیست (2) وبعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند وهر گاه این شروط بهم رسد زن در اینصورت حال خود را بحاکم شرع عرض میکند وحاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد ومخیر میسازد میانه دخول کردن وکفاره دادن یا طلاق گفتن وبعد از چهار ماه اگر از اینها امتناع

(1) البته احتیاط را ترک ننمایند صدر دام ظلّه العالی ( 2 ) البته ترک احتیاط را ننمایند صدر دام ظلّه

[ 321 ]

نماید جبرش میکند بر یکی از اینها و اگر طلاق باین دهد حکم ایلا باطل میشود و اگر در اثنای چهار ماه شوهر مرتد شود ایام ارتداد او داخل چهار ماه نیست و اگر بنده یا خواجه سرا با زن خود ایلا کند صحیح است و هر کس که اعتقاد بخدای تعالی داشته باشد و ایلا کند صحیح است و اگر کسی سوگند خورد بر ترک دخول بمدتی معین و آن مدت منقضی شود آنگاه دخول کند کفاره ندارد و اگر کسی ایلا کند با کنیزی آنگاه او را بخرد و آزاد کند و عقد کند حکم ایلا باطل میشود یا نه و آیا حکم ایلا بمجرد خریدن آن کنیز باطل میشود مجتهدین را در اینخلافست و اگر چند مرتبه ایلا کند آیا کفاره آن مکرر میشود یا همه یک حکم دارد در این نیز خلافست اقرب آنست که مکرر نمیشود مگر آنکه در زمانهای مختلف ایلا کند مثل آنکه گوید والله ششماه با تو دخول نکنم و بعد از ششماه بگوید والله که ششماه دیگر با تو دخول نکنم و کفاره با دخول کردن در ایلا وقتی واجب میشود که عمدا واقع شود پس اگر سهوا دخول کند یا بشبهه یا بجنون واقع شود کفاره ندارد و آیا حکم ایلا بسبب این دخول کردن باطل میشود یا نه میانه مجتهدین در این مسأله خلافست و اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر انقضای چهار ماه قول کسی مقدمست که دعوی ابقای آن میکند و اگر اختلاف در زمان ایقاع ایلا واقع شود قول کسی مقدمست که دعوی تاخر منقضی بودن ایلا میکند و اگر میانه جهود و نصاری ایلا واقع شود و بحاکم شرع حال خود را عرض نمایند حاکم مخیر است که میانه ایشان بطریق اسلام حکم کند یا آنکه ایشان را بملت ایشان رجوع نماید مطلب چهارم در لعان یعنی لعنت کردن شوهر و زن بطریقی که مذکور میشود و در آن سه فصل است فصل اول در چیزهاییکه سبب لعان میشود بدانکه دو امر سبب لعان میگردد امر اول نسبت دادن شوهر زن خود را بزنا و در اینصورت پنج شرط لازمست اول آنکه هر یک از زن و شوهر عاقل و بالغ باشند چه لعان طفل و دیوانه صحیح نیست و اسلام و آزادی و عدالت شرط نیست پس لعان کافر و فاسق و بنده صحیح است و بعضی از مجتهدین اینها را شرط میدانند دوم آنکه زنی که شوهر او دعوی مینماید که زنا کرده است او را بعقد دائمی خواسته باشد چه اگر متعه باشد لعان واقع نمیشود سیم آنکه زن عقیقه باشد چه اگر مشهور بزنا باشد لعان او صحیح نیست چهارم آنکه شوهر دعوی مشاهده کند یعنی گوید که من دیدم که شخصی

با او زنا میکرد بطریق میل در سرمه دان پس اگر گمان کرده باشد یا جمعی باو گفته باشند و اگر چه بحد شیاع برسد لعان صحیح نیست پنجم آنکه زن کر یا گنک نباشد چه اگر کر یا گنک باشد بی لعان کردن بر شوهر حرام مؤبد میشود هر گاه شوهر دعوی مشاهده زنا کردن با او کند و آیا دخول کردن شوهر بآنزن شرطست یا نه مجتهدین را در این سه قولست بعضی از ایشان دخول را شرط میدانند و بعضی شرط نمیدانند و بعضی گفته اند اگر سبب لعان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار ولد باشد دخول شرط است امر دوم انکار فرزند زن خود کردن چه در اینصورت نیز بچهار شرط لعان لازمست اول آنکه زن بعقد دائمی باشد چه انکار فرزند متعه وزن اجنبیه که بشبهه با او دخول کرده باشد سبب لعان نمیشود و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر انکار فرزند متعه جهت بر طرف شدن حد باشد انکار فرزند او نیز سبب لعان میشود و آیا در کنیز لعان واقع میشود مجتهدین را درین چند قول است بعضی میگویند مطلقا موجب لعان نمیشود و بعضی برآنند که مطلقا موجب لعان میشود و بعضی گفته اند که بسبب انداختن او بزنا لعان واقع میشود اما در انکار فرزند او لعان واقع نمیشود و قول اقرب آنست که در کنیزی که بملک دخول کند لعان واقع نمیشود و اگر بعقد دخول کرده باشد لعان واقع میشود دوم آنکه بآنزن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد انکار فرزند او موجب لعان نمیشود سیم آنکه از دخول کردن بآنزن ششماه یا زیاده گذشته باشد و از نه ماه یا ده ماه یا یکسال که نهایت مدت آبستنی زنانست نگذشته باشد چه اگر اینچنین نباشد انکار فرزند او سبب لعان نمیشود چهارم آنکه در وقت زاییدن آن فرزند اقرار بفرزندی او نکرده باشد چه اگر اقرار کرده باشد انکار او بعد از اقرار موجب لعان نمیشود و اگر چه اقرار بفرزندی او بکنایه ازو صادر شده باشد مثل آنکه شخصی باو گفته باشد که مبارک باشد فرزندى که خدایتعالی بتو داده و او آمین گفته باشد یا قول انشاء الله تعالی اما اگر در حالت زاییدن آنزن ساکت بوده باشد و بعد از زاییدن انکار فرزندى آن فرزند کند مجتهدین را در این مسأله دو قولست اقرب آنست که انکار او در اینصورت موجب لعان میشود فصل دوم در کیفیت لعان کردن و شروط آن بدانکه هر گاه

شخصی بزنی خود گوید که من دیدم که شخصی با تو زنا میکرد یا انکار فرزند او کند بشروطی که مذکور شد وگواهی بر مدعی خویش نداشته باشد حاکم شرع آن شخص را امر میکند که چهار مرتبه بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزنا یعنی گواه میگیرم خدای تعالی را که من از راست گوینم در آنچه این زن را انداخته ام بان از زنا کردن وبعد از آنکه چهار نوبت اینقول را بگوید امر بکند حاکم شرع او را که چهار نوبت دیگر بگوید که ان لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین یعنی بدستیکه لعنت خدای بر من باد اگر من از دروغ گوین باشم و بعد از آنکه آن شخص چهار مرتبه اینقول بگوید آنزن را امر کند که چهار نوبت بگوید اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی به من الزنا یعنی گواه میگیرم خدایتعالی را که شوهر من از دروغگوین است در آنچه انداخته است مرا بان از زنا وبعد از آنکه چهار نوبت اینقول را بگوید امر کند او را حاکم شرع که چهار نوبت دیگر بگوید ان غضب الله علی ان کان من الصادقین یعنی غضب خدای بر من باد اگر شوهر من از راست گوین باشد وهر گاه از لعان کردن فارغ شوند چهار امر ثابت میشود اول ساقط شدن حد از شوهر وزن بسبب لعان کردن واگر زن پیش از لعان کردن بمیرد لعان ساقط میشود وآن مرد از آنزن میراث میبرد اما در اینصورت حد برو لازمست وچایز است که جهت اسقاط حد با وارث لعان کند واگر وارث حاضر نباشد مانع میراث بردن او نمیشود ودر بعضی از احادیث وارد شده که در اینصورت میراث نمیرد واگر مرد پیش از لعان کردن بمیرد زن از او میراث میبرد وفرزندی که شوهر انکار او کرده بود نیز میراث میبرد واگر زن چهار مرتبه اقرار بزنا کند یا از لعان امتناع نماید حد زنا بر او ثابت میشود واگر حامله باشد او را حد نزنند تا زمانی که بزاید واگر شوهر پیش از تمام شدن لعان اعتراف بدروغ گفتن خود کند حد برو ثابت میشود واگر بعد از تمام شدن لعان اعتراف کند بدروغ گفتن خود یا بعد از لعان کردن هر دو اعتراف کنند بدروغ گفتن خود میانه مجتهدین در این مسأله خلافتست واگر شوهر بزنی گوید که من دیدم که فلان مرد با تو زنا میکرد دو حد برو لازم میشود یکی جهت زن ویکی جهت آنمرد پس چون میانه ایشان لعان واقع شود حدی که از جهت زن بر او لازم بود بلعان ساقط میگردد

[ 324 ]

اما حدی که از جهت آنمرد بر او لازم میآید ساقط نمیشود دوم زایل شدن علاقه زن و شوهری میانه ایشان سیم حرام مؤبد شدن آنزن بر آن شوهر بسبب لعان چهارم بر طرف شدن فرزندی فرزند بسبب لعان هر گاه سبب انکار فرزندی فرزند آنزن باشد فصل سیم در آنچه تعلق بلعان کردن دارد بدانکه بیست امر تعلق بلعان کردن دارد

دوازده امر واجب وهشت امر سنت اما دوازده امر واجب اول واقع گردانیدن لعان در حضور امام یا حضور کسی که امام او را نصب کرده باشد جهت حکم کردن میان خلائق یا جهت لعان کردن بخصوص واگر شوهر وزن (1) در لعان کردن بحضور یکی از مجتهدین راضی شوند جایز است اگر چه امام یا نایب امام موجود باشند دوم آنکه شهادت را بطریقی که مذکور شد بگویند پس اگر بجای اشهد احلف یا اقسام یا شهدت بالله بگوید لعان واقع نمیشود سیم آنکه لفظ الله را بگوید پس اگر آنرا برحمن یا رحیم بدل کند لعان نیست وهمچنین اگر بعضی از کلمات آنرا بگوید وبعضی را نگوید چهارم آنکه لفظ لعن و غضب را بلفظی که دلالت بر معنی آنها کند بدل نکند پس اگر چنان کند لعان واقع نمیشود پنجم آنکه در هر مرتبه که مرد شهادت را ذکر میکند باید که بگوید که فرزند که ازین زن بهم رسیده از من نیست اما بر زن ذکر خلاف آن لازم نیست ششم آنکه لفظ صدق و کذب را بطریقی که مذکور شد بگویند پس اگر گویند که اینی صادق یا کاذب یا مانند آنها ولام تأکید را بر آن داخل نسازند لعان واقع نمیشود هفتم آنکه آنچه مذکور شد از شهادت ولعن و غضب بلفظ عربی بگویند با قدرت واگر عاجز باشند غیر عربی نیز جایز است ودر اینصورت حاکم شرع را دو مرد عادل لازمست که زبان غیر عربی را داند ویک عادل را کافی نیست هشتم ترتیب بطریقی که مذکور شد بآنکه شوهر اول چهار مرتبه ابتدا بشهادت کند آنگاه لعن کند بعد از آن زن چهار مرتبه ابتدا بشهادت کند آنگاه بغضب نهم آنکه شوهر وزن هر دو در وقت ذکر شهادت ولعن و غضب میباید که ایستاده باشند وبعضی از مجتهدین برآنند که شوهر در حال ذکر شهادت ولعن میباید که ایستاده باشد اگر چه زن در آنحال نشسته باشد وزن نیز در حال ذکر شهادت و غضب میباید که ایستاده باشد اگر چه شوهر در آنحال نشسته باشد دهم مشخص ساختن زن بآنکه نام او را ذکر کند و نام پدر او را یا او را بنوعی وصف کند که احتمال غیر او نداشته باشد یا آنکه اشارت کند باو پس اگر زن

(1) محتاج بمراجعه است صدر دام ظلّه العالی

مشخص نباشد لعان واقع نمیشود یازدهم آنکه کلمات شهادت ولعن و غضب را پی در پی بگویند دوازدهم هر یک از شوهر وزن بگفتن آن کلمات وقتی شروع کنند که حاکم شرع ایشان را تلقین آن نماید پس

اگر هر يك از ايشان بي آنكه حاكم شرع ايشان را تلقين كند بگويند صحيح نيست واما هشت امر سنت اول آنكه حاكم شرع پشت بقبله كند وروى بايشان دوم آنكه شوهر بر دست راست حاكم شرع بايستد وزن بر دست چپ او سيم آنكه جماعتى از مردان در آن مجلس حاضر باشند جهت شنيدن لعان وكمتر از چهار كس نباشند چهارم آنكه حاكم شرع مرد را پيش از ذكر لعن وعظ بگويد ونصيحت كند واو را از عذاب خداى تعالى در آخرت بترساند واين آيت را بر او بخواند كه **إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا تَأْخِرُونَ آيَةَ النَّجْمِ** آنكه حاكم شرع زن را پيش از ذكر غضب نيز وعظ بگويد ونصيحت كند بطريقي كه در مرد گفته شد ششم آنكه لعان را در مكان شريفى چون ميان ركن وحجر الاسود ومقام ابراهيم عليه السلام واقع گرداند اگر در مكه باشد وميانه منبر حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله وقبر آنحضرت اگر در مدينه باشد ودر زير صخره اگر در بيت المقدس باشد ودر مشهد حضرات ائمه معصومين عليهم السلام اگر در آنجاها باشد ودر مسجد جامع اگر در شهرهاى ديگر باشد هفتم آنكه در زمانهاى شريف چون بعد از عصر واقع گرداند هشتم آنكه مردمانرا بر ايشان جمع كند باب سيزدهم از كتاب جامع عباسى در شكار كردن ودر آن چند فصل است فصل اول در اقسام شكار بدانكه شكار كردن بر پانزده وجههست يك وجهه واجب ويك وجهه سنت وهفت وجهه حرام وشش امر مكروه اما يك وجهه واجب وان وقتى است كه نفقه شخصى كه شكار ميكند و نفقه عيال او موقوف بر آن باشد چه در اينصورت شكار كردن او واجبست واما يك وجهه سنت آن وقتى است كه آن شخص نفقه داشته باشد اما وسعتى نداشته باشد واز شكار كردن قصد وسعت معاش كند چه در اينصورت سنت است شكار كردن او واما هفت وجهه حرام اول شكار كردن بالتى كه از ديگرى بقهر وتعدى گرفته باشد خواه آن آلت سگ شكارى يا شد يا سلاح يا دام چه در اينصورت شكار كردن بان

[ 326 ]

آلت حرام است اما شكار حرام نميشود واجرت آن آلت را واجبست كه بصاحب او بدهد دوم شكار كردن بالتى كه از شكار بزرگتر باشد وبعضى از مجتهدين اين را مكروه ميدانند سيم شكار كردن در خانه غيرى بي اذن او چهارم شكار كردن بغير از سگ وتير ونيزه وشمشير چون شكار كردن باز وباشه وچرخ وپارس وپلنگ وكمان گروهه وكندن سرشكار وكوفتن سر او وكشتن بتفنگ وسيد مرتضى علم الهدى نقل اجماع اماميه كرده است بر حرام بودن شكاريكه بغير از سگ معلم وتير ونيزه وشمشير كشته باشند وبعضى از مجتهدين گفته اند كه آنچه درندها چون پارس وپلنگ بكشند حلالست ودر حديث صحيح



بزنتی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرموده اند که اگر پارس شکاری را بکشد حلالست و بعضی از مجتهدین گفته که غیر از سگ شکاری بهر چه شکار کنند حرام است و اینقول ضعیف است و بعضی از مجتهدین شکار کردن بکمان گروهه را مکروه میدانند پنجم شکار کردن کافر و دشمن اهل بیت و دیوانه و طفل غیر ممیز چه شکاری را که آنها بکشند خوردن او حرامست ششم شکار کردن محرم در حالتی که احرام بسته باشد چه در آنحالت شکار او حکم مرده دارد و خوردن آن حرام است هفتم شکار کردن در حرم مکه و مدینه اما آن شش وجه مکروه اول شکار کردن بسگی که او را آتش پرست تعلیم کرده باشد دوم شکار کردن بسگ سیاه و بعضی از مجتهدین اینقسم شکار کردن را حرام میدانند ( 1 )

چه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که آنحضرت میفرمود که گوشت شکاری را که سگ سیاه گرفته باشد نباید خورد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امر بکشتن سگ سیاه کرده اند سیم شکار کردن در شب و بچه جانوران را از آشیانه‌های ایشان بیرون آوردن چهارم شکار کردن ماهی در روز و شب جمعه پنجم شکار کردن در حرم مکه و مدینه ششم شکار کردن شکاری که متوجه حرم مکه باشد فصل دوم در شروط شکار کردن بدانکه ده امر در شکار کردن شرطست اول آنکه سگیکه بآن شکار میکنند میباید که او را تعلیم کرده باشند بحیثیتی که هر گاه سردهند برود و هر گاه منع کنند باز برگردد و اگر شکار کند شکار را نکشد پس اگر آن سگ تعلیم نداشته باشد و شکار را بکشد حرامست دوم آنکه آن سگ شکار را نخورد چه اگر خوردن عادت او باشد حلال

(1) قول بحرمت احوط است صدر دام ظلّه

[ 327 ]

نیست و آن شکار را که بدست آورده چیزی باشد که گوشت او را توان خورد سیم آنکه کسیکه سگ را سر میدهد یا آنکه تیر میاندازد یا نیزه و شمشیر میزند میباید که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان چون طفل ممیز خواه مرد باشد و خواه زن پس اگر کافر باشد یا دشمن اهل بیت یا مرتد یا دیوانه یا طفل غیر ممیز آن شکار حلال نیست و اگر چه بسم الله گفته باشد و اگر آنکس جهود و ترسا باشد آیا حلالست میانه مجتهدین در آن خلافتست و اقرب آنست که حلال نیست و همچنین اگر سنی باشد آیا حلال است یا نه در این مسأله

نیز خلافت میان مجتهدین بعضی از ایشان گفته اند که اگر سنی عداوت اهل بیت داشته باشد حرامست و اگر عداوت نداشته باشد حلال و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر آن شخصی که سگ را سر میدهد مسلمان باشد و کور باشد حلال نیست و بعضی از ایشان گفته اند که اگر آنچنان کوری باشد که قصد شکار تواند کرد و فهمید حلال است و اگر با سگ مسلمان سگ غیر مسلمان نیز باشد و هر دو سگ شکار را بکشند حلال نیست چهارم آنکه کسی که سگ را سر میدهد یا تیر میاندازد یا شمشیر و نیزه میزند میباید که بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله یا هر چه ذکر باشد در آنوقت بگوید و گفتن الله تنها کافی نیست پس اگر عمدا ترک گفتن بسم الله کند آن شکار حلال نیست و همچنین اگر غیر آنکسی که سگ سر میدهد و حربه میزند بسم الله گوید حلال نیست و همچنین اگر دو سگ شکاری را بکشند که در وقت سردادن یکی از آنها بسم الله گفته باشد و دیگری عمدا نگفته باشد نیز حلال نیست اما اگر بسم الله را فراموش کرده باشد آنشکار حرام نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر در وقت سر دادن بسم الله را فراموش کنند در وقت خوردن گوشت آن شکار بسم الله باید گفت و اگر در وقت سردادن بسم الله را فراموش کرده باشند و پیش از آنکه سگ یا تیر یا نیزه یا شمشیر بآن شکار برسد بسم الله بگویند حلالست اما اگر عمدا ترک کرده باشند و پیش از رسیدن بشکار بسم الله گویند آیا حلال میشود یا نه میان مجتهدین در این خلافت و اگر آن شخص جاهل حکم باشد آیا حکم کسی دارد که عمدا ترک بسم الله کرده یا حکم کسی دارد که فراموش کرده در این مسأله نیز خلافت و آیا نام خدای تعالی را بعربی گفتن لازمست یا بهر زبانی که گویند جایز است در آن نیز خلافت میان

[ 328 ]

مجتهدین و آیا بجای بسم الله یا الله اکبر اگر اللهم اغفر لی یا اللهم صلی علی محمد و آل محمد بگویند شکار حلال میشود یا نه در این نیز میان مجتهدین خلافت پنجم آنکه بقصد شکار کردن سگ را سردهند یا تیر بیندازند پس اگر بقصد شکار کردن سگ بدود یا تیر از کمان بجهد و شکاری را بکشد حلال نیست اما اگر در اثنای رفتن سگ را بطلبند و نگاهدارند آنگاه سردهند حلال میشود ششم آنکه قصد جنس شکار کنند پس اگر در وقت سردادن سگ و انداختن تیر و نیزه قصد جنس شکار نکنند و شکاری را بکشد حلال نیست هفتم آنکه شکار بسبب جراحت دندان سگ و خوردن تیر و نیزه و شمشیر بمیرد و جراحت موضع ذبح لازم نیست بلکه هر عضوی از اعضای او را که جراحت کرده باشد و بآن بمیرد حلالست اما اگر بآن جراحت نمیرد

بلکه بواسطه تعب بسیار یا غرق شدن در آب یا افتادن از کوه یا آنکه سگ گلوی او را بگیرد بی آنکه جراحت کند بمیرد یا درنده غیر سگ بعد از جراحت سگ او را بکشد حلال نیست مگر آنکه در اینصورت جراحت سگ کشنده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شکاری که مجروح شده باشد در آب بمیرد پس اگر سر از آب بیرون آورده باشد یا آنکه آن شکار حیوانی باشد که آب او را نکشد چون قاز واردک حلالست هشتم آنکه شکار مجروح از نظر غایب نشود و در او حیات باشد که ماندن او امکان داشته باشد و اگر چه نصف یکروز بیش نماند پس اگر در اینصورت از نظر پنهان شود و او را مرده ببیند حلال نیست خواه بعد از آنکه از نظر غایب شود سگ بر سر او حاضر باشد و خواه نباشد نهم آنکه آنکس که سگ سرداده و تیر انداخته و نیزه و شمشیر زده پیش شکار حاضر نباشد چه اگر حاضر باشد و آنمقدار وقت باشد که او را تواند کشت لازمست که سرا او را ببرد که اگر بگذارد تا بمیرد حلال نیست و اگر در وقت حاضر شدن او چیزی نباشد که شکار را بان تواند کشت میانه مجتهدین در آن خلافت اقرب آنست که حرامست و بعضی برآنند که در اینصورت بگذارند که سگ آن شکار را پاره پاره کند دهم آنکه میباید که شکار آنچنان باشد که تواند گریخت خواه وحشی باشد و خواه اهلی انسی پس اگر کوچک باشد یا قدرت بر گریختن نداشته باشد حلال نیست فصل سیم در احکام شکار کردن بدانکه واجبست موضعی از شکار را که سگ بدندان گرفته باشد بآب بشویند و بعضی از مجتهدین شستن آنرا واجب میدانند و شرط نیست

[ 329 ]

در تیر انداز و نیزه گذار و شمشیر زن که تنها باشد چه اگر جماعتی شکار را به تیر یا شمشیر یا نیزه بزنند حلالست و همه در آن شکار شریکند و همچنین شرط نیست که دیگری در شکار مدد نکند چه اگر دیگری او را مدد کند حلالست و همچنین حلالست که اگر تیر بر زمین آید و از آنجا بسته بر شکار خورد و او را بکشد و اگر شخصی شکاری را بشمشیر زند و دو نصف کند بشروطی که مذکور شد حلالست خواه دو نصف مساوی شود و خواه مختلف و خواه هر دو نصف حرکت کند و خواه نکند مگر آنکه نصفی که سر با او باشد حرکتی کند مانند حرکت حیوان زنده چه در اینصورت محتاج بکشتن اوست و بعضی از مجتهدین گفته اند که حیوانی را که دو نصف مختلف کنند نصف بزرگتر حلالست و بعضی برآنند که اگر دو نصف کنند یکی حرکت کند و یکی حرکت نکند آن نصفی که حرکت کند حلالست و هر شکاریکه کسی بدست آرد یا بدام گیرد مالک آن میشود و اگر از دست او بیرون رود و دیگری او را بگیرد مالک او نمیشود و بعضی از

مجتهدین گفته اند آنکسی که اول او را گرفته بود اگر در وقت بیرون رفتن از دست او قصد بیرون رفتن از ملک خود کرده آن کسی که در ثانی الحال ( 1 ) ان شکار را گرفته باشد مالک آن میشود اما اگر

شکاری یا مرغی بخانه کسی آید یا در خانه کسی مکان کند یا ماهی از دریا بکشتی کسی درآید مالک آن نمی شود بلکه آنکس بگرفتن او از دیگری اولیست پس اگر کسی بی رخصت او بخانه او در آید و آنرا بگیرد مالک آن میشود اما فعل حرام کرده اما اگر صاحب خانه وکشتی آنها را به قصد شکار کردن ساخته باشند آیا اگر شکاری یا مرغی بانخانه یا کشتی در آید مالک آن میشود یا نه میان مجتهدین در این مسأله خلافت و اگر شکاری بدست کسی افتد که علامت ملکیت شخصی دیگر با آن باشد چون مقراض کردن بال کبوتر مالک آن نمیشود و اگر صاحب آن پیدا شود وطلب کند واجب است که بصاحبش دهند باب چهاردهم از کتاب جامع عباسی در ذبح کردن حیوانات و حلال و حرام حیوانات و غیر آن و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام ذبح بدانکه ذبح حیوانات بر دوازده قسم است چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک قسم سنت و شش قسم مباح اما چهار قسم حرام اول ذبح کردن کافر و

(1) مالک شدن ثانی با اعراض اول معلوم نیست بلی حلالست از برای او مادامی که اولی رجوع بآن ننموده والله هو العالم صدر دام ظلّه

[ 330 ]

دشمن اهل بیت و در ذبح نمودن یهود و نصاری میان مجتهدین خلافت اصح آنست که حرام است دوم ذبح کردن دیوانه سیم ذبح کردن مست چهارم ذبح کردن طفل غیر ممیز و اما یکقسم مکروه و آن ذبح کردن سنی است هر گاه مؤمن نباشد و محتاج باو شوند و اما یک قسم سنت و آن ذبح کردن مؤمن است و اما شش قسم مباح اول ذبح کردن بسلاح چون تیر و نیزه و شمشیر دوم بسگ شکاری بشروطی که در باب شکار کردن مذکور شد سیم ذبح کردن بچه که در شکم حیوانی باشد که قابل ذبح باشد چه ذبح کردن او ذبح مادر اوست هر گاه خلقت او تمام شده باشد یعنی موی بر او روئیده باشد خواه روح درو داخل شده باشد و خواه نشده باشد اما اگر از شکم زنده بیرون آید ذبح کردن او لازمست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر از شکم بیرون آید و آنقدر وقت نماند که او را بکشند اگر

بمیرد حلال است و در اینقول اشکالست و اگر خلقت او تمام نشده باشد حرامست چهارم ذبح کردن ماهی و آن زنده بیرون آوردن او از آبست و در بیرون آوردن ماهی از آب مسلمان بودن آنشخص و بسم الله گفتن او شرط نیست بلکه سنت است پس اگر کافری ماهئی از آب بیرون آورد حلالست بشرطی که مسلمانی به بیند که زنده او را بیرون آورده اما اگر نه بیند حرامست و اگر ماهی در آب مرده باشد حلال نیست و اگر مشتبه شود ماهی مرده بغیر مرده احتیاط آنست که از همه اجتناب کند پنجم ذبح نمودن ملخ و آن زنده گرفتن اوست بدست یا بالتی چون دام وغیر آن و در گرفتن ملخ بسم الله گفتن و مسلمان بودن شرط نیست چنانچه در گرفتن ماهی مذکور شد پس اگر پیش از گرفتن ملخ بدست او را باتش بسوزانند حلال نیست ششم ذبح نمودن حیوانیکه در چاه افتاده باشد یا بصحرایی گریخته باشد و ذبح نمودن آنها بطریقی که از شارع معهود شده است ممکن نباشد کشتن آنها بهر طریقی که ممکن باشد مشروع است فصل دوم در بیان آنچه بذبح نمودن تعلق دارد بدانکه بیست و پنج امر بذبح کردن متعلق است سیزده امر واجب و پنج امر سنت وهفت امر مکروه اما سیزده امر واجب اول آنکه کسیکه ذبح میکند میباید که تمیز داشته باشد چه ذبح نمودن طفل غیر ممیز حلال نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد حلال نیست سیم آنکه قصد تواند کرد پس ذبح نمودن مست و خفته و بیهوش حلال نیست چهارم آنکه مسلمان

[ 331 ]

باشد یا در حکم مسلمان چون طفل ممیز پس اگر کافر یا دشمن اهل بیت علیهم السلام یا خارجی ( 1 ) باشد حلال نیست اگر چه در وقت کشتن بسم الله گفته باشند و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافت اصح آنست که حرامست چنانچه گذشت پنجم آنکه آنحیوان قابل ذبح کردن باشند خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند پس اگر قابل ذبح نباشد چون سگ و خوک بذبح کردن پاک نمیشود و حیوانی که قابل ذبح باشد و گوشت او را نخورند بذبح کردن پوست او پاک میشود و بعضی از مجتهدین برآنند که تا پوست او را دباغت نکنند پاک نمیشود و حیوانی که مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس و غیر اینها آیا بکشتن پوست آنها پاک میشود یا نه میانه مجتهدین در این مسأله خلافت ششم آنکه چهار عضو آن حیوان را ببرند و آن مجرای خوراک و آب و حلقوم که راه نفس اوست و دورک کردن چه اگر یکی از این چهار را ببرند حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که بریدن حلقوم کافست هفتم آنکه اعضای آن

حیوانرا که میخواهند ذبح کنند بآهن چون کارد و شمشیر ونیزه ببرند اگر ممکن باشد واگر ممکن نباشد بهر چه مقدور باشد چون آبکینه وسنگ سر تیز ونی ببرند و آیا اگر بناخن و دندان ببرند حلال میشود یا نه مجتهدین را در این مسأله خلافت بعضی برآنند که بدنان وناخنی که متصل بدن وانگشتان باشد جایز است اما اگر جدا باشد جایز نیست هشتم آنکه در وقت کشتن بسم الله گویند در آنچه بسم الله گفتن شرط باشد نهم آنکه در وقت کشتن حیوان را رو بقبله کنند اگر مقدور باشد باینطریق که سرو گردن وسینه او را بطرف قبله کنند وبعضی از مجتهدین گفته اند که محل ذبح را بجانب قبله کردن کافیست پس اگر عمدا رو بقبله ذبح نکنند حرامست واگر فراموش کنند یا در حالتی باشد که مقدور نباشد رو بقبله کردن شرط نیست چنانچه مذکور شد وبعضی از مجتهدین بر این رفته اند که در صورتیکه آن حیوان را رو بقبله کردن ممکن نباشد آنکس که ذبح میکند خود رو بقبله کند دهم آنکه چهار اعضای او را بیکدفعه ببرند پس اگر بعضی را ببرند وبعضی را بگذارند که در زمان دیگر ببرند آیا حلالست یا نه مجتهدین را در این دو قولست اقرب آنست که اگر در وقتی که بعضی از اعضای آنحیوان را که بریده اند حیات داشته باشد و ممکن باشد که زنده بماند آنگاه بکشند حلالست یازدهم آنکه آنحیوان بعد از ذبح کردن

(1) یا در حکم آنها صدر دام ظلّه

[ 332 ]

حرکت کند یا خون معتدل ازو بیرون آید پس اگر حرکت یا خون معتدل نیاید حلال نیست دوازدهم آنکه مردن او بسبب کشتن او باشد پس اگر چنان باشد که در حین ذبح نمودن دیگری شکم او را پاره کند حلال نیست سیزدهم آنکه اگر آن حیوان شتر باشد نحر کنند یعنی او را به نیزه بکشند ومحل نحر کردن گودی گردن شتر است باینطریق که نیزه یا حربه در کودی که در میانه بیخ کردن وسینه اوست بزنند واگر گاو وگوسفند باشد سر او را ببرند پس اگر شتر را سر ببرند وگاو وگوسفند را بنیزه بکشند حلال نیست واما پنج امر سنت اول نحر کردن شتر ایستاده در حالتی که یکدست او را بمیانه بغل او بسته باشد وهر دو پای او را رها کند دوم بستن هر دو دست وهر دو پای گاو را در حال ذبح نمودن ودم او را رها کردن سیم بستن هر دو دست ویکپای گوسفند را در وقت کشتن ویکپای او را گذاشتن چهارم

سردادن پرنده ها را بعد از ذبح کردن پنجم بنعجیل کشتن واما هفت  
امر مکروه اول در وقت ذبح کردن بریدن نخاع یعنی مغز مهرهای  
پشت دوم پوست کندن پیش از سرد شدن سیم جدا کردن سر در  
وقت ذبح نمودن از روی عمد و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام  
دانسته اند وگوشت آنها حرام میدانند چهارم گردانیدن کارد در وقت  
سر بریدن که بطرف بالا بریده شود ودر بعضی از احادیث نهی از این  
عمل واقع شده پنجم کشتن حیوان در حالتی که حیوان دیگر نگاه  
کند ششم شب ذبح نمودن بی احتیاج هفتم ذبح نمودن روز جمعه  
پیش از زوال فصل سیم در بیان حلال و حرام و مکروه بودن حیوانات  
وآن بر چهل قسم است شش قسم از آنها حلال و بیست قسم حرام  
و چهارده قسم مکروه اما شش قسم حلال اول شتر و بعضی از  
سنیان گفته اند که مذهب امامیه آنست که گوشت شتر حرامست  
و غلط کرده اند چه آن مذهب ابوالخطاب است که او در وقتی امامی  
بوده و بعد از آن غالی شده دوم گاو اهلی و وحشی سیم گوسفند  
و قوچ و بز کوهی و آهو چهارم گور خر پنجم پرنده که دفیف او پیش از  
صیف باشد یعنی بر هم زدن بال او بیشتر از پهن داشتن آن باشد  
یا آنکه چینه دان یا سنگدان داشته باشد یا آنکه در عقب پای او  
چیزی مانند خاری باشد پس کبوتر و قمری و کبک و دراج و تیهو  
و گنجشک و آنچه بدینها ماند حلالست ششم ماهی که فلس دار  
باشد پس کنعت و ربیثا و اربیان و طمر و طمرانی از اقسام ماهی

[ 333 ]

حلالست چه ایشان فلس دارند واما آن بیست قسم حرام اول سگ  
بری و بحری دوم خوک بری و بحری سیم گربه اهلی و وحشی چهارم  
همه درندهها چون شیر و گرگ و پلنگ و پارس و کفتار و روباه و خرگوش  
و شغال و آنچه بدینها ماند پنجم موش اهلی و صحرائی و سوسمار  
ششم خز و سنجاب و سمور و فنگ هفتم حشرات چون مار و عقرب  
و خسفار و مگس و کبک و پشه و شپش و غیر آنها هشتم حیوانی که  
عادت بخوردن فضله آدمی کرده باشد چه او حرامست تا آنکه او را  
مدتی استبرا کنند یعنی اگر آن حیوان شتر باشد چهل روز او را  
ببندند و علف پاک بدهند و اگر گاو باشد بیست روز و بعضی از  
مجتهدین در گاو نیز چهل روز گفته اند و بعضی از ایشان سی روز  
و اگر گوسفند باشد ده روز و بعضی از مجتهدین در گوسفند بیست  
روز گفته اند و بعضی یک هفته و اگر مرغ خانگی باشد سه روز و اگر  
ماهی باشد یک روز و اگر اردک باشد پنج روز و بعضی سه روز گفته  
اند و در بعضی روایات شش روز واقع شده و اگر غیر آنها باشد  
واجبست که آنمقدار ایشانرا ببندند و علف دهند که آن اسم از ایشان  
بر طرف شود زهم حیوانی که گوشت او را خورند چون گوسفندی که

بشیر خوک پرورده شود و آنقدر شیر بخورد که استخوان او سخت گردد حرام میشود و هر چه از او بزاید نیز حرامست دهم حیوانیکه گوشت او را خورند و باو شخصی وطی کند چو آنحیوان ونسل او حرامست و واجبست سوزانیدن آن حیوان چنانچه زود باشد که در بحث حدود مذکور شود و اگر اینچنین گوسفندی در میان کله مشتبّه شود آن کله را دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی بماند یازدهم هر مرغ پرنده که مخلب یعنی چنگل داشته باشد چون باز و چرخ و عقاب و شاهین و باشه و غیر اینها دوازدهم کلاغ با جمیع اقسام او سوای کلاغی که در زراعت میباشد و زاغی که خاکستری رنگست که این هر دو مکروهست سیزدهم خفاش و طاووس و بعضی این هر دو را مکروه میدانند چهاردهم مرغیکه او را نشانه تیر میسازند تا آنکه میمیرد و همچنین حیوانیکه مجروحش سازند و بگذارند تا بمیرد پانزدهم ماهی که فلوس نداشته باشد چون جری و ماهی که در آب مرده باشد و هر گاه ماهی مرده ب ماهی زنده مشتبّه شود بعضی از مجتهدین بر آنند که آنرا در آب اندازند اگر بر پشت افتد حرامست و اگر

[ 334 ]

بر رو افتد حلال شانزدهم سنگ پشت هفدهم خار پشت هجدهم خر چنگ بری و بحری نوزدهم گوشتی که در زیر سپرز بریان کند زیرا که آن گوشت حرام میشود بشرط آنکه سپرز را شکافته باشند و همچنین حرام میشود اگر ماهی حلال و ماهی حرام را با هم بریان کنند بشرط که ماهی حرام بر بالای ماهی حلال باشد اما اگر ماهی حلال بر بالای ماهی حرام باشد حرام نیست و تخم هر حیوانی تابع آن حیوانست و اگر تخم حلال با حرام مشتبّه شود هر کدام که هر دو طرف او مختلف باشد حلالست و هر کدام که متفق باشد حرام است و آنچه فاسد شده باشد نیز حرامست و اما چهارده قسم مکروه اول اسب دوم خر سیم استر و بعضی از مجتهدین گوشت استر را حرام میدانند چهارم حیوانی که یکنوبت یا دو نوبت شیر خوک خورده باشد و سنت است استبرای چنین حیوانی هفتاد روز بعلف دادن اگر آن علف خورد و اگر علف نخورد نه روز شیر حیوانی را خورد که گوشت او را خورند اما اگر شراب خورده باشد گوشت او حرام نمیشود بلکه آنچه در شکم اوست بشویند پنجم حیوانیکه شیر آدمی بخورد ششم کلاغی کوچک که در حوالی زراعت می باشد و زاغی که برنگ خاکستر باشد هفتم هدهد چه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله نهی کرده اند از کشتن هدهد هشتم خطاف چه در حدیث آمده که خطاف همیشه الحمد لله رب العالمین میگوید و بعضی از مجتهدین او را حرام میدانند و مؤید قول اولست آنکه بال بر همزدن او



بیشتر از صف بستن بال اوست نهم قبره یعنی چکاوک چه در حدیث آمده که قبره را نباید خورد و بطفلان نباید داد که بآن بازی کنند زیرا که او همیشه تسبیح میگوید و لعن بر دشمنان اهل بیت میکند دهم فاخته چه در حدیث آمده که شومست نگاهداشتن فاخته یازدهم حباری دوازدهم سرد سیزدهم صوام و آن مرغیست دراز گردن گرد الود رنگ که بر درخت خرما میباید چهاردهم شقران ووجه کراهیت او آنچه در حدیث آمده آنست که او مار را میکشد فصل چهارم در بیان آنچه از حیوانات و غیر آنها حرامست و مکروه و آن بر سی و دو قسمست بیست و چهار قسم حرام و هشت قسم مکروه اما بیست و چهار قسم حرام اول هر چیز روانی که مست کند چون شراب که از شیرۀ انگور میکشند و تبعی که از عسل میگیرند و نقیعی که از مویز میگیرند مرز یعنی برزه که از ذرت میسازند و فصیحی که از خرما و جعه که از جو میگیرند و غیر اینها هر چه مست کننده

[ 335 ]

باشد خواه کم باشد و خواه بسیار و فقاغیکه از مویز و جو میگیرند حکم شراب دارد باجماع مجتهدین و اما هر چیزی که از بوی شراب آید چون رب سبب و رب به و اترج و آنچه بدینها ماند حلالست و در حکم شرابست شیرۀ انگوری که بجوشد و کمتر از دو حصه آن ناقص شود اما اگر دو حصه آن ناقص شود و اگر چه بغیر آتش باشد حلالست و اگر شیرۀ مویز را آفتاب بجوشاند آیا حلالست یا نه میانه مجتهدین خلافت اصح آنست که حلالست (1) زیرا که آفتاب زیاده از دو حصه آن ناقص کرده و همچنین کشمش و مویزیکه در طعام کنند حلالست (2) بر قول اصح و اگر شراب سرکه شود حلال میشود خواه بعلاج باشد چون نمک انداختن و خواه بی علاج و خواه آنچه که بسبب آن شراب سرکه میشود در آن مستهلک شود و خواه نشود اما اگر چیزی نجس در شراب اندازد یا کافری دست بآن رساند آنگاه سرکه شود پاک نمیشود و اگر آنمقدار سرکه در شراب ریزند که آنرا مستهلک گرداند یا آنقدر شراب باشد که سرکه را مستهلک سازد حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه اندک شرابی در سرکه ریزند استعمال آن جایز نیست تا آنکه آن شراب سرکه شود دوم خونی که از ذبح کردن حیوان آید حرامست خواه خون جهنده داشته باشد و خواه نداشته باشد چون خون کبک و غیر آن و در حلال بودن خون دل میانه مجتهدین خلافت سیم بول از هر حیوانی که باشد حرامست خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند و خواه از اعیان نجسه باشد چون سگ و خوک و خواه از غیر آن چون شیر و پلنگ سوای بول شتر جهت شفا و بعضی از مجتهدین بول

حیوانی که گوشت آنرا خورند جایز میدانند و همچنین حرامست هر حیوانی و غیر آن از اعیان نجسه و همچنین منی و فضلات ایشان از حیوان ماکول اللحم و غیر آن چون آب دهن و بینی و عرق ایشان چه خوردن اینها همه حرام است چهارم شیر هر حیوانی که گوشت آنرا نخورند و در حلال بودن شیری که در پستان حیوان مرده باشد مجتهدین را خلافت پنجم هر چیز روانی که نجاست عارض او شود خوردن آن حرامست چون آب نجس ششم طعام غیری را بی اذن او خوردن مگر جماعتی که در آیه کریمه قرآنی استثناء شده اند که ایشان بی اذن صاحب آن میتوانند خورد و اگر ایشان نیز دانند که صاحبش بآن راضی نیست بر ایشان نیز حرامست ( 3 ) هفتم اعیان نجسه چون نجاست آدمی و چیزهای پاک که نجس شده باشد بملاقات نجاست پس اگر آنچیزها

(1) البته اجتناب نمایند صدر دام ظلّه ( 2 ) اگر نجوشد یا علم بجوش آمدن او نباشد صدر الدین دام ظلّه ( 3 ) بلکه با عدم احراز رضایت احوط ترک است صدر دام ظلّه

[ 336 ]

قابل پاک کردن باشد خوردن آنها پیش از پاک کردن حرامست و همچنین نانی که آنرا بآب نجس خمیر کنند حرامست خوردن آن و روغنی که بسته باشد هر گاه نجاست بعضی از اجزای آن رسیده باشد همان موضع که نجاست بآن رسیده حرامست و باقی حلال هشتم مرده و در حکم او است هر پاره که از زنده پاره کنند چه آن نیز حکم مرده دارد و خوردن و استعمال کردن آن حرامست سوای پشم و موی و ته نشین و پیر مرغ اگر آنرا ببرند و اگر بکنند بیخ آنرا که بمرده متصل است باید شست و شاخ و سم و دندان و ناخن و استخوان و تخم هر گاه پوست بالابین را سخت کرده باشد و انفخه یعنی مایه چه بعضی از مجتهدین استعمال آنها را از مرده جایز داشته اند نهم ذکر حیوانات خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند دهم فرج حیوانات خواه ظاهر آن و خواه باطن آن یازدهم سپرز هر حیوانی دوازدهم زهره هر حیوانی سیزدهم انشین هر حیوانی یعنی هر دو خایه که منی در آن جمع میشود چهاردهم مثانه هر حیوانی یعنی محل بول او پانزدهم مشیمه هر حیوانی یعنی جائی که بچه در آن قرار میگیرد شانزدهم نخاع هر حیوان و آن مغزیست سفید که در مهرهای پشت

میباشد و عوام آنرا حرام مغز میگویند هفدهم غلیا و آن دو عصب است عریض زرد که از پس سر تا بفرج کشیده است هجدهم غدود یعنی گره‌های که در میان گوشت و پوست میباشد نوزدهم اصلهای انگشتان که متصل بعصب کف دست و پاست بیستم حدقه و آن سیاهی است که در چشم میباشد که بدان چیزی را میبیند و آنرا مردمک چشم میگویند بیست و یکم خرزه دماغ و آن مغزیست که در کله سر میباشد بقدر نخودی و بعضی از مجتهدین سوای خون و سپرز و سرگین و ذکر و فرج و انشین و مثانه چیزی دیگر را از حیوانات حرام نمیدانند بلکه مکروه میدانند بیست و دوم خاک و گل خوردن خواه پاک باشد و خواه نجس سوای خاک تربت حضرت امام حسین (ع) که بمقدار نخودی جهت شفا میتوان خورد و گل ارمنی نیز برای دوا میتوان خورد بیست و سیم زهرهای کشنده و اما چیزی که بسیار آن کشنده باشد و کم آن کشنده نباشد بسیار خوردن آن حرام است چون تریاک و سقمونیا و تخم حنظل و مانند آنها بیست و چهارم بنگ خوردن و هر گاه کسی را احتیاج باین چیزهای حرام بهم رسد مثل آنکه در صحرائی واقع شود و چیزی

[ 337 ]

نباشد که بخورد سوای آن چیزهای حرام و ترسد که اگر نخورد ضعیف شود و پیاده نتواند رفت و از همراه باز ماند و ترسد که او را بکشند یا مال او را ببرند در این صورت جایز است که آنقدر بخورد که سد رمق او شود و زیاده جایز نیست بشرطی که آن شخص بجنگ امام عادل نرود و راهزن مسلمانان نباشد چه اگر چنین شخصی باشد خوردن چیزهای حرام در حال اضطرار او را حرامست و اگر شخصی در صحرائی باشد و چیزی نداشته باشد که بخورد و ترسد که از گرسنگی بمیرد و کسی طعامی داشته باشد که بقیمت دهد و او را قدرت بر قیمت دادن آن نباشد و اجبست بر آن کس که طعام باو دهد و اگر ندهد بقهر و غلبه از او میتوان گرفت و اگر در صحرائی تشنه باشد و ترسد که بمیرد آنمقدار شراب میتواند خورد که نمیرد و اگر از تشنگی محتاج بخوردن بول باشد نیز میتواند خوردن و فرق نیست میانه خوردن بول خود یا غیر و بعضی از مجتهدین برآنند که بول خود را بخورد نه از دیگری و خوردن تریاق فاروق ( 1 ) حرامست مگر با احتیاج و اما هشت قسم مکروه اول گوشها و رگهای حیوانی که او را خورند دوم کرده حیوانی که گوشت او را خورند سیم گوشت خر و اسب و استر چهارم شیر ایشان پنجم چیزهایی که جنب و حایض و نفسا و کسی که پرهیز از نجاست نکند بر طوبیت دست بر آن نهد چه خوردن آنها مکروهست ششم پیاز و سیر خوردن کسی را که اراده

داخل شدن مسجد داشته باشد و در شب جمعه خوردن نیز هفتم آبهای گرم خوردن خصوصا آبهای که بوی کبریت از آن آید بقصد شفا هشتم شرابی که بعلاج او را سرکه کرده باشند و بعضی از مجتهدین خوردن این را حرام میدانند باب پانزدهم از کتاب جامع عباسی در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و در آن چهار مطلب است مطلب اول در بیان طعام خوردن و اقسام آن بدانکه اقسام طعام پنجست اول واجب چون طعامیکه سد رمق شود و طعام واجب النفقه و طعام کفارات با عاجز شدن از عتق دوم حرام چون طعام مایده که در آن شراب خورند سیم سنت چون طعام عروسی و خانه نو ساختن و از حج آمدن و ختنه پسر

(1) علی اطلاقه معلوم نیست و گذشت کلام در آن صدر دام ظلّه

[ 338 ]

کردن چهارم مکروه چون طعام ختنه کردن زنان و طعام صاحب تعزیت پنجم مباح و آن ما عداى طعامهائىست که مذکور شد و اما آنچه تعلق بطعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن دارد هفتاد و چهار امر است یک امر واجب و چهل و چهار امر سنت و چهار امر حرام و بیست و پنج امر مکروه اما یک امر واجب و آن گردانیدن دهن است از موضع طلا و نقره اگر در ظرف طلا کوب و نقره کوب طعام خورند و اما چهل و چهار امر سنت اول دست شستن پیش از طعام خوردن دوم پاک نکردن دست خود بمندیل بعد از دست شستن پیش از طعام چه در حدیث ائمه معصومین سلام الله عليهم اجمعین وارد شده که تا آن تری در دست باشد برکت در آن طعام هست سیم نشستن بر زانوی چپ در حالت طعام خوردن چهارم بسه انگشت طعام خوردن پنجم انگشتن خود را لبسیدن ششم طعام از پیش خود خوردن هفتم لقمه را کوچک برداشتن هشتم بسیار خابیدن نهم بمردم نگاه نکردن در حالت طعام خوردن دهم پیش از طعام خوردن بسم الله الرحمن الرحيم گفتن و همچنین سنت است گفتن بسم الله الرحمن الرحيم بواسطه هر رنگی و هر قسمی از طعام که بر سفره باشد یا بر هر ظرفی و اگر در ابتدای طعام خوردن بگوید بسم الله الرحمن الرحيم من اوله إلى آخره بر اول و آخر طعام کافىست و اگر بسم الله را فراموش کرده باشد هر وقت که بخاطرش آید بگوید و در بعضی از احادیث اهل بیت عليهم السلام آمده که اگر یکی از اهل مجلس بسم الله گوید از همه کافىست یا زدهم الحمد لله گفتن بعد از فارغ

شدن از طعام خوردن و آنچه در این زمان میانه مردمان متعارف شده است از خواندن سوره فاتحه بعد از طعام در حدیث مذکور نیست دوازدهم الحمد لله مکرر گفتن در اثنای طعام خوردن سیزدهم بعد از فارغ شدن از طعام ایندعا خواندن الحمد لله الذی اطعمنا فی جائعین وسقانا فی ظمانین وکسانا فی عارین وایدنا وانعم علینا الحمد لله الذی یطعم ولا یطعم ویحیر ولا یحار علیه ویستغنی ویفتقر الیه وهدانا فی ضالین وحملنا فی راحلین واولانا فی ضاحین وادمننا فی عانین وفضلنا علی کثیر من العالمین چهاردهم هر دو دست را شستن و اگر چه بیکی طعام خورده باشد پانزدهم هر دو دست بعد از شستن بایروهای خود مالیدن چه در حدیث اهل بیت علیهم السلام آمده که کف را از روی زایل

[ 339 ]

میگرداند شانزدهم آبهای که از دست شستن بهم میرسد در ظرفی جمع کردن هفدهم در وقت دست شستن پیش از طعام اول صاحب طعام دستهای خود را شستن آنگاه کسی که در دست راست او نشسته باشد و در دست شستن بعد از طعام ابتدا بکسی کند که در جانب دست چپ صاحب طعام نشسته باشد آنگاه آخر از همه صاحب طعام دستهای خود راه بشوید و در بعضی احادیث واقع شده که در دست شستن ابتدا بکسی کند که در جانب راست در خانه نشسته باشد خواه آزاد باشد و خواه بنده هجدهم آنکه اول صاحب طعام شروع در طعام خوردن کند نوزدهم آنکه صاحب طعام بعد از همه دست از طعام خوردن بکشد بیستم دعا کردن جهت صاحب طعام بطریقی که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که آنحضرت بعد از طعام بصاحب طعام میگفته اند طعام عندکم الصائمون واکل طعامکم الابرار وصلت علیکم الملائکه الاخیار بیست و یکم اول نماز کردن هر گاه طعام در وقت نماز حاضر شود و وقت نماز وسعت نداشته باشد مگر آنکه جماعتی انتظار او کشند بیست و دویم بعد از طعام خوردن بر پشت افتادن و پای راست را بر بالای پای چپ نهادن بیست و سیم بعد از هر سه روز یکبار گوشت خوردن بیست و چهارم خلال جهت مهمان حاضر ساختن بعد از طعام خوردن و خلال کردن بعد از طعام خوردن و بیرون آوردن آنچه در بیخ دندان مانده باشد بیست و پنجم سبزیها با طعام آوردن چه در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین میگردند بیست و ششم پیش از طعام ابتدا بنمک کردن و بعد از طعام ختم بسرکه یا نمک نمودن بیست و هفتم دهن را بعد از طعام بسعد یعنی بمشک زمین که بترکی بتلاق گویند شستن چه در حدیث آمده که دفع درد دندان و دهن را خوشبو میکند و بواسیر را نیز نافع است و قوه جماع

نیز می‌دهد بیست و هشتم جمع کردن آنچه در دستار خوان ریخته باشد اگر در خانه طعام خورده باشند و گذاشتن آنچه در آن ریخته باشد اگر در صحرا طعام خورده باشند بیست و نهم شب سیر خوابیدن مرد پیر چه در حدیث آمده که هر گاه مرد پیر شب بخوابد و شکم او سیر باشد باعث آن میشود که شب خواب کند و بوی دهن او نیک شود سی ام خوردن آنچه از طعام در دستار خوان ریخته باشد چه در حدیث آمده که سبب شفای مرضها میشود و محتاجی را زایل

[ 340 ]

میسازد و فرزند زیاد میگرداند و مرض ذات الجنب را بر طرف میکند سی و یکم ضیافت کردن مهمان و اگر نخواهند آب خوردن جهت ایشان آوردن و اگر نخواهند آب وضو برای ایشان حاضر ساختن سی و دوم اعزاز و احترام نمودن مهمانرا سی و سیم مهمان بسیار بخانه آوردن و طعام دادن چه در حدیث آمده که بسیاری دست در طعام موجب برکت طعامست سی و چهارم آنچه در خانه حاضر باشد جهت مهمان آوردن سی و پنجم تکلف نکردن جهت مهمان اگر خود آمده باشد و تکلف کردن اگر او را طلبیده باشد سی و ششم بسیار طعام پختن اگر مقدور او باشد و کم پختن اگر مقدورش نباشد سی و هفتم در روز اول و دوم مهمانرا تواضع و خوش روئی نمودن و آنچه خواهد جهت او حاضر نمودن چه روز سیم مهمان چون اهل خانه اینکس میشود سی و هشتم صاحب طعام خود با مهمان خوردن سی و نهم اجابت کردن دعوت مسلمان بطعام خوردن و اگر چه بمسافت پنج میل باشد اما اگر کافر بطلبد اجابت او لازم نیست چهل باشتهای عیال خود طعام خوردن چه در حدیث وارد شده که مؤمن باشتهای عیال خود طعام میخورد و کافر باشتهای خود چهل و یکم آنکه بعد از حاضر شدن نان بر دستار خوان انتظار چیزی دیگر نکشد و شروع در خوردن کند چهل و دوم کوچک پختن نان چه در حدیث آمده که با هر نانی برکتی هست چهل و سیم بعد از گذاردن نماز خفتن چیزی خوردن چه آن از عادت پیغمرانست چهل و چهارم خوردن پارچه نان که در راهها یافته باشند چه در حدیث آمده که هر کس آنرا بخورد حسنه در دیوان اعمال او بنویسند و اگر نجس باشد و آنرا بشوید و بخورد هفتاد حسنه در دیوان اعمال او نوشته میشود و اما چهارم امر حرام اول بسیار خوردن بحدیکه ضرر رساند چه هر گاه چیزی خورده باشند و دیگر چیزی خورند باعث امتلا میشود و مرضها از این بهم میرسد و در حدیث آمده که چیزی خوردن در حالتی که سیر باشند باعث مرض برص میشود دوم رفتن بمجلس ضیافتی که او را نطلبیده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سیم

خوردن طعام در مایده که شراب یا هر چه مست کننده باشد (1) خوردن چهارم در ظرف طلا و نقره طعام خوردن و اما آن بیست و پنج امری که مکروهست اول شکم را از طعام پر ساختن دوم تکیه کرده طعام خوردن سیم بعد از طعام هر گاه

(1) بلکه احوط الحاق هر معصیتی است صدر دام ظلّه

[ 341 ]

آروغ زند سر بسوی آسمان کردن چهارم مربع نشستن در وقت طعام خوردن چه در حدیث آمده که مربع نشستن را خدایتعالی دوست نه میدارد پنجم پسر خود را همراه بردن هر گاه او را تنها بمهمانی طلبیده باشند (1) ششم طعام خوردن بدست چپ با اختیار هفتم طعام خوردن در حالتی که راه روند هشتم اجابت کردن دعوت طعامی که جهت ختنه دختران پخته باشند نهم نان را بکارد یا غیر آن بریدن یا در زیر کاسه نهادن دهم پاک کردن استخوان از گوشت چه در حدیث آمده که جنیان را در آن نصیبی هست پس اگر تمام گوشت او را بخورند آنچه در آنخانه بهتر است میبرند یازدهم هر روز گوشت خوردن و در خوردن روزی دو مرتبه کراهت بیشتر است دوازدهم زیاده از چهل روز ترک خوردن گوشت کردن سیزدهم گوشت نیم پخته خوردن چهاردهم مرد پیر را گرسنه خوابانیدن در شب پانزدهم فراخ دستی کردن در معاش هر گاه مفلس (2) باشد شانزدهم مهمان را خدمت فرمودن هفدهم ترک کردن چیزی خوردن در وقت شام چه در حدیث آمده که آن موجب خرابی بدن میشود و نیز در حدیث آمده که هر کس که شب شنبه و شب یکشنبه شام چیزی نخورد قوت از او میرود و تا چهل شبانروز باز نمیآید هجدهم بدو انگشت طعام خوردن با اختیار نوزدهم در ظرفهای نقره کوب طعام خوردن بیستم خلال کردن بحوص درخت خرما و نی وریحان چه خلال کردن به نی وریحان سبب مرض جذام می شود و همچنین خلال کردن بچوب شاهسپرم و آس و گز و انار بیست و یکم ماهی خوردن چه در حدیث آمده که خوردن آن گوشت بدن را میریزاند بیست و دوم پنیر بیمغز گردو و گردو بی پنیر خوردن بیست و سیم گوشت قاق خوردن بیست و چهارم گوشت گنبدیده خوردن چه آن باعث خرابی بدن میشود بیست و پنجم از چیزی که موش از آن خورده باشد خوردن مطلب دوم در بیان منافع طعامها و میوهها بطریقی که از

حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقولست نان شعیر بدانکه نان جو خوردن از شعار پیغمبرانست ودر حدیث وارد شده که در هیچ شکمی قرار نگیرد الا هر مرضی که در آن باشد بیرون کند وقوت پیغمبرانست نان برنج در حدیث آمده که جهت مبطون یعنی کسیکه غایت او همیشه بیرون آید نافعترین دواهاست ودباغت معده میکند گوشت در حدیث آمده که خوردن گوشت گوشت را در بدن میرویانند و

(1) بلکه در بعضی احوال شاید حرام بوده باشد صدر دام ظلّه (2)  
بلکه در بعضی اوقات شاید حرام بوده باشد صدر دام ظلّه

[ 342 ]

سید طعامهاست در دنیا و آخرت و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله گوشت سر دست را دو ستر میداشتند و گوشت قالیچه بدترین گوشتهاست چه بمحل بول نزدیک تر است گوشت کبک ساقهای پای را قوی میکند و تب را میراند گوشت مرغ از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که گوشت مرغ بچه بهترین گوشتهاست گوشت قطاة از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که گوشت قطاة مبارکست و صاحب یرقان را کباب آن نافع است گوشت حباری از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که گوشت حباری بواسیر و درد پشت را نافعست و قوت باه میدهد گوشت میش و گاو از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که گوشت میش شنوائی و بینائی را زیاد میکند و گوشت گاو با برگ چغندر خوردن برص را بر طرف میسازد هریسه در حدیث آمده که هریسه نفع بسیاری دارد و سبب قوت باه میشود تخم مرغ در حدیث آمده که خوردن آن سبب بسیاری فرزند میشود غسل شغای بیماریست که سبب آن بلغم باشد عدس بریان کرده تشنگی را مینشاند و قوت معده میدهد و شغای هفتاد مرض است و عدس دل را نازک میکند و اشک چشم را زیاده میگرداند آرد گندم بریان کرده طعام پیغمبرانست و خوردن آن گوشت را میرویانند و استخوانها را سخت میسازد و قوت باه میدهد پنیر با مغز گردو در حدیث آمده که هر دو با هم شفاست و هر یک تنها مرض است شکر نافع است از همه چیزها و ضرر ندارد سرکه و زیب طعام انبیاست و منافع آن بسیار است چه ذهن را روشن میگرداند و عقلا را زیاد میکند و صفرا را کم میسازد و دل را زنده میدارد و کرمهاییکه در شکم آدمی باشد میکشد



وشهوت زنان را بر طرف میسازد وزیتون بادها را میشکند روغن آن دواست خصوصا در تابستان شیر گوسفند سیاه نافعتر است از گوسفند سرخ وشیر گاو سرخ بهتر است از گاو سیاه شیر وعسل جهت آب پشت نافع است زنیان هاظم طعام است برنج بهترین چیزهاست برای قطع بواسیر نخود بریان کرده جهت درد پشت نافع است وهفتاد پیغمبر آنرا دعا کرده با قلی مغز ساق را زیاده میکند و فربه میسازد وأبرا در دماغ زیاده میگرداند واگر با پوست بخورند دباغت معده میکند لوبیا بادها را از شکم میراند ماش مرض بهق را زایل میگرداند کدو باعث

[ 343 ]

زیادتی مغز دماغ میشود مویز سرخ هر صباح ناشتا بیست ویکعدد خوردن آن دفع مرضها میکند انجیر شبیه ترین میوههاست بمیوههای بهشت بعضی از مرضها را نافعست وقطع بواسیر ونقرس میکند انار سید میوههاست وحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله او را بهترین میوهها گفته سیر را گرسنه میسازد وگرسنه را سیر میکند ودر هر اناری دانه از بهشت است ولهذا بعضی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام انار را تنها میخورده اند ودانه انار را با پیه او خوردن دباغت معده میکند ووسوسه شیطانرا از دل میبرد واگر کسی در روز جمعه پیش از آنکه چیزی بخورد یک انار بخورد چهل روز دل او را نورانی میکند واگر دونار بخورد هشتاد روز واگر سه انار بخورد صد و بیست روز واز وسوسه شیطان خلاصی یابد ودود کردن چوب انار جانوران را میکریزاند سیب نافعست جهت زهر وسحر ودیوانگی وزیادتی بلغم وخوردن آن خون از بینی آمدن را بر طرف میسازد به رنگ را نیکو میگرداند واگر زن در آبستنی بخورد فرزند او را نیکو رو میسازد وغم را میبرد وکسی که آنرا همیشه بخورد کلام او تمام حکمت میشود وشجاعت میآورد امرود دل را جلا میدهد ومعده را دباغت میکند خصوصا در وقتی که طعام خورده باشد آلو اطفای حرارت میکند وصفرا را ساکن میسازد وخشک آن جوشش خون را فرو مینشانند ومرض را میراند اترج بعد از طعام خوردن نافعست وحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله ترنج سبز را دوست میداشته اند سنجد دباغت معده میکند وبواسیر را زایل میسازد و ساقین را قوی میکند وتقطیر بول را نافعست کاسنی امانست از قولنج هفت ورق از آن وبر هر ورقی از آن قطره از آب بهشت است وباه را زیاده میکند وفرزند را نیک میسازد ودر آن شفای هزار مرض است بادروج یعنی ریحان کوهی سده را میگشاید واشتهای طعام میآورد وسل را میبرد وهضم طعام میکند وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنرا دوست میداشته اند کند تا جهت

سپرز نافعیست و اگر سه روز بخورند بوی دهن را خوش میگرداند و بادها را دفع میکند و قطع بواسیر میکند و امانست از جذام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنرا با نمک میخورده اند کرفس طعام الیاس و یوشع و یسع پیغمبرانست باعث زیادتی حافظه میگردد و دل را پاک میکند

[ 344 ]

و جنون و جذام و برص را بر طرف میسازد خرفه حضرت فاطمه علیهم السلام آنرا دوست میداشته اند کاهو خون را صاف میکند سداب عقل را میافزاید چغندر از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که آن دفع جذام میکند و شفای مرضهاست و استخوان را سخت میگرداند کماة آب آن شفای درد چشم است ترب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که در آن سه خصلت است ورق او بادها را میشکند و مغز او بول را میراند و اصل او بلغم را بر طرف میسازد کزر امانست از قولنج و بواسیر و باه را قوی میگرداند شلغم جذام را میبرد بادنجان مرض را میبرد و طبیعت را باصلاح میآورد پیاز قوت باه میدهد و بلغم را میبرد و پشت را سخت میگرداند و تب را زایل میکند و مرض و بارا بر طرف میسازد سعتر خوردن آن پیش از طعام رطوبتها را دفع میکند مطلب سیم در آداب آب نوشیدن بدانکه بیست و سه امر باب نوشیدن تعلق دارد یک امر واجب و سیزده امر سنت و یک امر حرام و هشت امر مکروه اما یک امر واجب گردانیدن دهن از موضع طلا و نقره اگر ظرف نقره کوب یا طلا کوب باشد چنانچه مذکور شد و اما سیزده امر سنت اول آنکه در وقت آب خوردن ایندعا بخواند الحمد لله منزل الماء من السماء و مصرف الامر کیف یشاء بسم الله خیر الاسماء دوم آنکه بعد از آب خوردن ایندعا بخواند الحمد لله الذی سقانی فاروانی و اعطانی فارضانی و عافانی بذنوبی اللهم اجعلنی ممن تسقیه فی المعاد من حوض محمد صلی الله علیه و آله و تسعده بمرافقته برحمتک یا ارحم الراحمین سیم آنکه آب را بمکد چهارم آنکه آب را بهر دو دست بنوشد پنجم آنکه بسه نفس بنوشد اگر آب دهنده غلام باشد ششم آنکه بیکنفس بنوشد اگر آب دهنده آزاد باشد هفتم آنکه آب بسیار بنوشد چه بسیار نوشیدن آب ماده جمیع مرضهاست هشتم آنکه از نزدیک دسته کوزه و از موضع شکسته آب بنوشد نهم آنکه در وقت آب نوشیدن حضرت امام حسین (ع) را یاد نماید و صلوات فرستد و قاتلان او را لعن کند چه اگر آنحضرت را یاد نماید و بر قاتلان او لعن فرستد صد هزار حسنه در دیوان اعمال او ثبت میشود و صد هزار گناه از

از ناودان خانه کعبه فرود آید نوشیدن چه سبب شفای مرضها در  
آنست یازدهم آب زمزم نوشیدن چه در آن شفای مرضهاست  
دوازدهم آب باران نوشیدن چه سبب شفای امراض است سیزدم  
هدیه بردن آب زمزم بشهرها و اما یک امر حرام و آن در ظرف طلا  
ونقره آب نوشیدنست و اما هشت امر مکروه اول آب نیل مصر  
نوشیدن چه در حدیث آمده که آن دلرا میمیراند دوم آنکه بیکنفس آب  
نوشیدن اگر آب دهنده غلام باشد سیم آنکه بسه نفس آب نوشیدن  
اگر آب دهنده آزاد باشد چهارم بیکبار سر کشیدن و فرو بردن آب چه  
آن باعث مرض کباد میشود و آن مرضی است در جگر پنجم شب  
ایستاده آب نوشیدن ششم آنکه از نزدیک دسته کوزه و از موضع  
شکسته آب نوشیدن هفتم بسیار آب نوشیدن هشتم تگرگ خوردن  
مطلب چهارم در آداب رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن و انگشتری  
بدست کردن و کفش و موزه و نعلین در پای کردن و در آن دو فصل  
است فصل اول در اقسام رخت پوشیدن بدانکه رخت پوشیدن جهت  
تجمل بر پنج قسمست قسم اول رخت پوشیدن واجب چون رخت  
خوب پوشیدن زن هر گاه شوهر او خواهد و رخت پوشیدن والی هر  
گاه باعث خوف و ترس عدو شود قسم دوم رخت پوشیدن سنت چون  
رخت خوب پوشیدن زن جهت شوهر خود اول دفعه و رخت خوب  
پوشیدن مرد برای زن خود و رخت خوب پوشیدن والی جهت تعظیم  
شرع و رخت خوب پوشیدن علما جهت تعظیم علم قسم سیم رخت  
پوشیدن حرام چون حریر پوشیدن مردانرا در غیر جنگ و ضرورت  
چنانکه مذکور خواهد شد قسم چهارم رخت پوشیدن مکروه چون  
پوشیدن رخت خوب زن در وقت مردن شوهر چنانچه در بحث طلاق  
مذکور شد هر گاه اراده زینت نکند قسم پنجم رخت پوشیدن مباح  
و آن رخت خوب پوشیدنست سوای آنچه مذکور شد چه رخت خوب  
پوشیدن مباح است فصل دوم در آنچه بر رخت پوشیدن متعلق است  
بدانکه چهل و سه امر بر رخت پوشیدن متعلق است یک امر واجب  
و شش امر حرام و بیست و شش امر سنت و ده امر مکروه اما یک امر  
واجب آنکه جامه پاک باشد در حالتی که نماز میکند چه در جامه  
نجس نماز صحیح نیست و اما شش امر حرام اول پوشیدن مردان  
حریر محض در غیر جنگ و ضرورت دوم پوشیدن زنان حریر محض در  
حالت احرام و در وقت نماز کردن خلافت سیم پوشیدن

پوست مرده چهارم پوشیدن رختی که غصب کرده باشند پنجم رخت خوب پوشیدن زن اجنبیه بقصد آنکه با او زنا کنند ششم انگشتری طلا در انگشت کردن مردانرا واما بیست و شش امر سنت اول رختی که میپوشند قیمتی باشد بجهت تحمل وزینت دوم آنکه سفید باشد واز پنبه باشد چه در حدیث آمده که جامه پنبه پوشیدن لباس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وائمه معصومین علیهم السلام بوده سیم آنکه کوتاه باشد چهارم آنکه آستین آن جامه از انگشتان درازتر نباشد پنجم آنکه جامه خانه غیر جامه بیرون رفتن باشد ششم آنکه در حالت پوشیدن جامه کوزه نورا پر آب سازند و سوره انا انزلنا را سی و دو بار بر آن بخوانند ویدمند و قدری از آن بر جامه پا شیند چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که سبب فراخی نعمت میشود مادامیکه از آنجامه اثری باقی باشد هفتم در حالت پوشیدن جامه نو ایندعا را بخواند که محمد بن مسلم بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که گفت پرسیدم از آنحضرت که کسیکه جامه نو بیوشد چه کار کند آنحضرت فرمودند ایندعا بخواند که اللهم اجعله ثوب یمن وتقی وبرکة اللهم ارزقنی فیه حسن عبادتک وعملا بطاعتک واداء شکر نعمتک الحمد لله الذی کسانى ما اوارى به عورتى واتجمل به فى الناس هشتم آنکه در وقت عمامه پیچیدن ایندعا بخواند اللهم سومنی بسیماء الایمان وتوحنی بتاج الکرامة وقلدنی حبل الاسلام ولا تخلع ربقة الایمان من عنقی نهم آنکه ایستاده عمامه بندد چه در حدیث از نشسته پیچیدن عمامه نهی وارد شده دهم آنکه همیشه تحت الحنک ببندد یازدهم آنکه در وقت زیر جامه پوشیدن ایندعا بخواند اللهم استر عورتی وامن روعتی واعف فرجی ولا تجعل للشیطان فى ذلک نصیباً ولا له الی ذلک وصولاً فیصنع لی المکاند ویهیجنى لارتکاب محارمک دوازدهم آنکه زیر جامه را رو بقبله بیوشد سیزدهم آنکه موزه وکفش ونعلین را نشسته بیوشد چهاردهم آنکه در وقت پوشیدن نعلین وموزه پای راست را پیش از پای چپ در آن کند ودر وقت کندن اول از پای چپ بکند پانزدهم آنکه در وقت نعلین وموزه پوشیدن ایندعا بخواند بسم الله وبالله اللهم صل علی محمد وآل محمد ووطئ قدمی فى الدنيا والاخرة وثبتهما علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام شانزدهم آنکه

در وقت کندن نعلین وموزه ایندعا بخواند بسم الله والحمد لله الذى  
رزقنى ما اواقى به قدمى من الاذى اللهم ثبتهما على صراطك ولا  
تزلهما عن صراطك السوى هفدهم آنکه نعلین وموزه زرد بپوشد چه  
در حدیث آمده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند  
کسیکه نعلین زرد بپوشد همیشه خوشحال خواهد بود تا کهنه شود  
هجدهم نعلین سفید پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه  
السلام منقولست که نعلین سفید اگر کسی بپوشد کهنه نشود تا  
مالی بدست پوشنده آن آید ونعلین زرد لباس پیغمبرانست نوزدهم  
پوشیدن موزه بیستم پوشیدن پیراهن کتان چه در حدیث آمده که  
پوشنده را قربه میکند بیست و یکم انگشتری بدست کردن بیست  
ودوم انگشتری بدست راست کردن بیست وسیم انگشتری عقیق  
بدست کردن چه در حدیث آمده که امانست از هر بلائی بیست  
وچهارم انگشتری که نگین آن از یاقوت باشد در دست کردن چه در  
حدیث آمده که مفلسی را میرد بیست وپنجم انگشتری که نگین آن  
فیروزه باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که کسی که در  
دست او انگشتری باشد که نگین آن فیروزه باشد هرگز محتاج  
نمیشود بیست وششم انگشتری که نگین آن جزع یمانی یا بلور  
باشد در دست کردن واما ده امر مکروه اول پوشیدن موزه سرخ در  
حضر اما در سفر مکروه نیست دوم پوشیدن نعلین سیاه چه در  
حدیث آمده که بچشم ضرر میرساند وغم میآورد واما کفش سیاه  
پوشیدن مکروه نیست سیم پوشیدن جامه مصور بتخصیص در نماز  
چهارم جامه سیاه پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه  
السلام منقولست که حق تعالی وحی فرستاد به پیغمبری از  
پیغمبران که بمؤمنان بگو که لباس دشمنان مرا نپوشند یعنی جامه  
سیاه پنجم جامه شهرت پوشیدن (1) که بسبب آن انگشت نما باشد  
چه در حدیث آمده که کسی که جامه بپوشد که بسبب آن جامه  
مشهور شود خدایتعالی او را جامه از آتش دوزخ بپوشاند ششم  
جامه سرخ پوشیدن مگر در عروسی هفتم پوشیدن جامه که زرد  
باشد یا بزعفران رنگ کرده باشند مگر در عروسی چه در حدیث آمده  
که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که رنگ کردن جامه  
زعفران خاصه بنی امیه است ودر حدیث آمده که آنحضرت وقتی  
قبای زرد پوشیده اند واز آن عذر گفته که من چونعروسی کرده ام  
جهت آن قبای زرد پوشیده ام هشتم آنکه یک کفش یا یک نعل  
پوشیده براه

(1) احوط حرمت پوشیدن لباس شهرة است صدر دام ظلّه العالی

روند مگر آنکه یکی را بدوختن داده باشند چه در حدیث آمده که هر که در یک نعل راه رود اگر شیطان ضرری باو رساند کسی او را ملامت نکند مگر نفس خود را نهم انگشتی از آهن در دست کردن دهم عمامه را نشسته پیچیدن باب شانزدهم از کتاب جامع عباسی در قضا پرسیدن و آداب آن و در آن چند مطلب است مطلب اول در اقسام آن وصفات قاضی و در آن سه فصل است فصل اول در اقسام قضا پرسیدن و آن بر دو قسمست قسم اول قضا پرسیدن عام یعنی حکم کردن میانه مسلمانان و آن وظیفه امامست یا نایب او و بر امام واجبست که در قطری از اقطار و در هر مصری از امصار قاضی نصب کند و هر قاضی جامع الشرایطی که امام جهت قضا پرسیدن تعیین کند بر او واجب عینی است و بعضی از مجتهدین با تعیین نیز واجب عینی نمیدانند هر گاه جمعی دیگر باشند که بآن قیام توانند نمود و اگر امام تعیین نکند واجب کفائست مگر آنکه منحصر یک شخص باشد چه در اینصورت با عدم تعیین امام نیز بر آنکس واجب عینی است و اگر امام عالم بحال آنکس نباشد بر او واجبست که حال خود را بعرض امام رساند تا امام عالم بحال او شود و در حال غیبت امام فقیه جامع الشرایط را لازمست حکم کردن و واجبست بر مردمان رفع قضایای خود باو نمودن چنانچه بر قاضی منصوب از جانب امام لازم بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در حالت غیبت امام نبودن فقیه جامع الشرایط قضای فقیه عادل امامی اگر چه مجتهد نباشد کافست (1) و حکم او حکم فقیه جامع الشرایط است و هر گاه جماعتی که اهلیت قضا در ایشان باشد بسیار باشند یا قضا پرسیدن ایشان سنت است یا نه مجتهدین را در این خلافست اقرب آنست که اگر کسی که بر خود اعتماد داشته باشد که بآن قیام تواند نمود سنت است که متکفل آن شود و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر مفلس باشد سنت است که قضا پرسد و از بیت المال رزق گیرد و اگر بفضل مشهور نباشد سنت است که مرتکب قضا شود تا مشهور بفضل گردد و اگر مشهور بفضل باشد یا آنکه محتاج نباشد مکروهست قضا پرسیدن و جایز است از جانب حاکم ظالم قاضی شدن هر گاه داند که حکم شرع را بطریق حق جاری میتواند ساخت و حکمی که قاضی منصوب از جانب حاکم ظالم

(1) معلوم نیست بلکه ظاهر عدم کفایت است صدر دام ظلّه

کند صحیح نیست و اگر چه آن ظالم صاحب شوکت باشد اما ترافع جهت ضرورت بآن قاضی جایز است (1) و اگر قاضی حکمی کند جهت شخصی بگرفتن مال خود آن شخص را جایز است گرفتن آن و جایز است متعدد بودن قاضی در یک شهر و در اینصورت مردمان در دفع کردن قضای خود بهر کدام که خواهند مخیرند هر گاه در جامعیت شرایط مساوی باشند و اگر مساوی نباشند رفع با علم باید کرد و اگر در علم مساوی باشند با ورع و اگر یکی اعلم باشد و یکی اورع اعلم مقدمست بر اورع و اگر در این صورت میانه مدعی و مدعی علیه نزاع واقع شود و هر یک از ایشان بقاضی راضی شوند قاضی که مدعی خواهد مقدمست بر قاضی مدعی علیه و جایز است که امام در هر محله قاضی نصب کند یا آنکه هر قاضی را بنوعی از قضا مخصوص گرداند مثل اینکه یکی را جهت قضا پرسیدن میانه مردان تعیین نماید و دیگری را جهت زنان و آیا جایز است که شرط کند که هر دو مثلا در حکم واحد متفق شوند میانه مجتهدین در این مسأله خلافت و کسیکه جاهل باحکام شرعی باشد و شرایط قضا در او متحقق نباشد قضا پرسیدن برو حرامست چه در حدیث از حضرت امیر المؤمنین (ع) منقولست که قاضی بر چهار قسم است سه از ایشان در دوزخ اند و یکی در بهشت اول آنکه دانسته حکم بیاطل کند دوم آنکه حکم بیاطل کند و نداند که باطل است سیم آنکه حکم بحق کند و نداند که حق است این هر سه بدوزخ میروند اما چهارم آنکه حکم بحق کند و داند که حقست این قاضی ببهشت میرود قسم دوم قضا پرسیدن خاص و آن در صورتیست که مدعی و مدعی علیه بشخصی راضی شوند که میانه ایشان حکم کند و حکم این شخص بر ایشان جاریست اگر چه امام یا کسی از جانب او جهت قضا پرسیدن عام موجود باشد و شرطست در این قاضی آنچه در قاضی منصوب از جانب امام شرطست از صفاتی که مذکور خواهد شد و آیا رضای مدعی و مدعی علیه بعد از حکم این قاضی شرطست مجتهدین را در آن خلافت و اگر یکی از ایشان پیش از حکم یا در اثنای حکم رجوع کند حکم آن قاضی بر او نافذ نیست و حکم این قاضی از مدعی و مدعی علیه تعدی نمیکند پس اگر حکم بدیت کند در خطائی عاقله دیت نمیدهد فصل دوم در صفات قاضی بدانکه بیست و هفت صفت میباید که در قاضی موجود باشد دوازده صفت واجب و پانزده صفت سنت اما دوازده صفت واجب اول آنکه بالغ باشد چه قضای طفل

صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد چه قضای دیوانه صحیح نیست  
سیم آنکه مرد باشد چه قضای زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین  
گفته اند که قضای زن در مواضعیکه گواهی مسموع باشد صحیح  
است چهارم آنکه مؤمن باشد چه قضای غیر مؤمن صحیح نیست  
پنجم آنکه عادل باشد ( 1 ) یعنی گناه کبیره نکند و گناه صغیره از او  
بسیار سرزنند چه قضای فاسق صحیح نیست ششم آنکه حلال زاده  
باشد چه قضای ولد الزنا صحیح نیست هفتم آنکه قدرت بر چیزی  
نوشتن داشته باشد بمذهب بعضی از مجتهدین هشتم آنکه آزاد  
باشد بر قول بعضی از مجتهدین نهم آنکه کور نباشد بمذهب بعضی  
از مجتهدین اما اگر کر باشد صحیح است دهم آنکه فراموشی او  
زیاده از یاد بود او نباشد چه اگر فراموشی او غالب باشد قضای او  
صحیح نیست یازدهم آنکه کسی باشد که گواهی او بر مدعی علیه  
مسموع باشد پس اگر چنین نباشد چون قضای فرزند بر پدر و بنده بر  
آقا و عدو بر عدو صحیح نیست دوازدهم آنکه در احکام شرعیه و اصول  
آن اجتهاد کرده باشد و اجتهاد بدانستن هفت علم حاصل میشود اول  
علم کلام بدلیل تفصیلی چه دلیل اجمالی کافی نیست ( 2 ) و آن

علمی است که بحث کرده میشود در آن از شناختن خدای تعالی  
وصفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و حکمت او و نبوت پیغمبر و امامت امیر  
المؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام و معاد و اما معرفت آنچه در  
کتب حکمت مذکور میشود از جواهر و اعراض و دفع شبهاتی که کرده  
اند و کنند واجب کفائست دوم علم اصول فقه و آن علمی است که  
بحث میشود در آن از دلایل احکام شرعی از امر و نهی و عموم  
و خصوص و اطلاق و تقیید و اجمال و بیان و غیر اینها سیم علم نحو  
ضروری و آن علمی است که بحث میشود در آن از احوال آخر کلمه  
و کلام از حیثیت اعراب و بنا اما استیفای مسایل نحو لازم نیست  
چهارم علم صرف ضروری و آن علمی است که بحث میشود در آن از  
احوال بنای کلمه پنجم علم بلغت عرب آنمقدار که قرآن و احادیث  
حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام را تواند فهمیدن  
ششم علم منطق و آن علمیهست که فهم را از خطای در فکر نگاه  
میدارد و از علم منطق دانستن شرایط حد و برهان و معرفت اشکال  
اقترانیه و استثنائیه کفایست هفتم دانستن چهار اصل اول آیات  
قرآنیه دوم احادیث نبویه صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که  
از آنها احکام شرعیه مستنبط میشود و در دانستن آنها



(1) یعنی عدالت آنستکه در بیان شهادت خواهند فرمود صدر دام  
ظله العالی (2) دلیل اجمالی کافی است علی الاقوی صدر الدین  
دام ظله العالی

[ 351 ]

دانستن بیست و پنج امر لازمست و آن دانستن ناسخ و منسوخ  
آنهاست وعموم و خصوص و امر و نهی و اطلاق و تقیید و محکم  
و متشابه و اجمال و بیان و ظاهر و مآول و قصد الفاظ و کیفیت دلالت  
و مقاصد الفاظ و متواتر و واحد و مسند و مرسل و مقطوع و حال روایت  
و تعارض ادله و قوت استخراج و آیات قرآنی که احکام شرعی از آن  
مستنبط میشود قریب بپانصد آیه است و حفظ آنها شرط نیست بلکه  
فهمیدن معانی آنها و استحضار آنها هر گاه محتاج بآنها شود کافیست  
و در احادیث اعتماد بر اصل مصححی از چهار اصل مشهور که آن  
کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار است که بسند متصل  
از عدول تا امام روایت کرده اند کافیست سیم احاطه بمسائل  
اجماعیه تا آنکه اجتهاد بخلاف آن نکند اما معرفت مسایل اجماعی  
و خلافی واجب نیست چهارم دلیل عقلی از استصحاب و برآه اصلیه  
در جائی که محتاج بدلیل عقلی میشود و آنجا آیات قرآنی و احادیث  
نباشد و دانستن قیاس پیش امامیه حجت نیست اما نزد سنیان  
حجت است و مراد بدانستن این علوم آنست که او را قوت آن باشد  
که رد فرع باصل تواند کرد و استنباط فرع از اصل تواند نمود چه  
تحصیل اینعلوم چنانچه در این زمان متعارف است سهل است اما  
بهم رسانیدن آن قوت بغایت مشکل است تا آنکه توفیق الهی شامل  
حال کدام سعادت مند گردد ع اینکار دولتست کنون تا کرا رسد و اما  
پانزده صفت سنت اول آنکه قاضی زاهد و متورع و امین باشد دوم  
آنکه اعمال صالحه بسیار کند سیم آنکه از هوای نفس شدید العفه  
باشد چهارم آنکه بتقوی حریص باشد پنجم آنکه بی عنف و تعدی  
صاحب قوت باشد و بی ضعف و سستی ملایم باشد تا آنکه قوی در  
باطل او طمع نکند و ضعیف از عدل او مایوس نشود ششم آنکه حلیم  
باشد هفتم آنکه فهیم باشد بمزایای امور هشتم آنکه ضابط باشد  
نهم آنکه چیزها را زود بشنود دهم آنکه قوت در بصر و بصیرت او  
باشد یازدهم آنکه دانا باشد بزبان اهل آنشهری که در آنجا قاضی  
است دوازدهم آنکه از طمع منزّه باشد سیزدهم آنکه صادق القول

باشد (1) چهاردهم آنکه صاحب رای سخت باشد پانزدهم آنکه جبار نباشد تتمه قاضی بودن شخصی بسبب تعیین امام بسه طریق ثابت میشود اول شنیدن از امام که بشخصی بصیغه ء ماضی گوید ولایتک فی الحکم یعنی والی گردانیدم ترا در حکم کردن

(1) صدق در قول و جایز نبودن از صفات واجبه است در قاضی صدر دام ظلّه

[ 352 ]

یا استنتک فی الحکم یعنی نایب گردانیدم ترا در حکم کردن یا بصیغه امر گوید چون احکم بین الناس یعنی حکم کن تو میان مردمان دوم گواهی دادن دو مرد عادل بر قول امام در تعیین او سیم گواهی دادن جماعتی که از گواهی دادن ایشان ظنی حاصل شود (1)

و بشیاع برسد و قول قاضی در تعیین از جانب امام بی این سه طریق کافی نیست اگر چه قرینه بر آن دلالت کند و آیا کافی است خط امام در قبول کردن قول او میانه مجتهدین در این مسألة خلافت و عزل قاضی از منصب قضا بچهار چیز میشود اول دیوانه شدن قاضی یا فاسق شدن یا بیهوش شدن او یا غالب شدن نسیان بر او و بعد از عزل او باین سببها اگر اینها زایل شود قضا نمیکند دوم مردن امامی که آن قاضی را نصب کرده سیم ساقط شدن ولایت کسیکه او را تعیین کرده چون فاسق شدن یا بیهوش گشتن او چهارم عزل کردن امام او را جهت مصلحتی و آیا امام او را بی مصلحتی عزل میتواند کرد یا نه مجتهدین را در آن خلافت اقرب آنست که میتواند و در عزل علم قاضی بعزل او شرطست پس اگر پیش از علم بعزل حکمی کرده باشد صحیح است و اگر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم قول او را قبول نمیکند مگر بگواه گذرانیدن و اگر پیش از عزل دعوی کند قولش مقبولست فصل سیم در آنچه تعلق بقضا پرسیدن دارد بدانکه شصت و هفت امر تعلق بقضا پرسیدن دارد شانزده امر واجب سی و شش امر سنت و چهار امر حرام و یازده امر مکروه اما شانزده امر واجب اول حاضر ساختن مدعی علیه و اگر چه تحریر بر دعوی او نکرده باشد بخلاف غایب که او را تکلیف حضور نکند مگر با تحریر دعوی و تکلیف حضور وقتی لازمست که از ولایت او باشد و اگر در ولایت دیگر باشد بعد از ثبوت حکم میکند و گواه (2) میگیرد و اگر مدعی علیه زنی باشد که از خانه

بیرون نیامده باشد قاضی کسی پیش او تعیین کرده بفرستد که وکیل او شود اگر او وکیل تعیین نکرده باشد و اگر حکم قسم خوردن باشد امین خود را با دو گواه بفرستد که او را قسم دهند و اگر خصم او حاضر شدن پیش از قاضی امتناع نماید قاضی حکم باحضر او میکند و اگر قاضی خواهد که او را تعزیر کند جایز است و قاضی معزول نیز اگر مدعی علیه را بطلبد لازمست رفتن پیش او و اما اولی آنست که تحریر دعوی کند آنگاه مدعی علیه را بطلبد دوم برابر دانستن مدعی

(1) اکتفا بظن ثابت نیست صدر دام ظلّه ( 2 ) والغائب علی حجتّه  
صدر دام ظلّه

[ 353 ]

و مدعی علیه خواه هر دو مسلمان باشند و خواه هر دو کافر و در نظر کردن و گوش بر سخنان ایشان دادن و جواب کلام ایشان گفتن و در جای دادن و تعظیم کردن و عدل نمودن در حکم و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند اما اگر یکی از ایشان مسلمان باشد و دیگری از اهل کتاب جایز است که مسلمان را در مجلس بر اهل کتاب مقدم دارد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مجلس شریح در پهلوی او نشست و جایز است که کافر ایستاده باشد و مسلمان بنشیند اما تسویه در میل قلبی در هیچکدام واجب نیست سیم مقدم داشتن کسیکه پیشتر بدعت آمده باشد مگر آنکه متاخر ضرورتی داشته باشد چون مستعجل و کسیکه بسفر رود یا زن باشد چه در اینصورت واجبست که اینها را مقدم دارد و اگر در آمدن مساوی باشند قرعه بنام ایشان بزند پس بنام هر کسی که بیرون آید او را در یک دعوی مقدم دارد و بس چهارم شنیدن سخن کسیکه پیشتر سخن کند از خصمین و اگر هر دو ابتدا بسخن کنند از کسی بشنود که در دست راست خصم بوده باشد و شیخ طوسی ره در این مسأله نقل اجماع کرده و بعد از آن قرعه بزند خلاف مر سنیان را که ایشان گفته اند که میباید هر دو قسم بخورند که کدام مدعی است و کدام مدعی علیه و صرف دعوی ایشان کنند یا صلح نمایند و حاکم در اینصورت در مقدم داشتن مخیر است پنجم زجر کردن کسی که از طریق شرع در مجلس او تعدی کند باینطریق که اول باهستگی و نرمی دفع او نماید پس اگر بآن متنبه نگردد درشتی و اگر محتاج بزدن باشد بزند اما اگر حق از قاضی باشد سنت است که عفو کند

مادامیکه بفساد نکشد ششم تلقین کردن یکی از مدعی و مدعی  
علیه را بچیزی که ضرر دیگری در آن نباشد و هدایت کردن یکی از  
ایشان را بحجت او هفتم رشوه نگرفتن پس اگر گرفته باشد  
واجبست که بصاحبش رد کند با وجود آن و بدل آن با تلف شدن آن  
هشتم آنکه قاضی در اثبات گواهی دادن گواه یا بعد از آن چیزی  
نگوید که گواه آنرا وسیله گواهی خود سازد و گواهی خود را بان  
درست نماید یا او را دلیر گرداند و ترغیب نماید بر گواهی دادن هر گاه  
در گواهی دادن متردد باشد و همچنین اگر مدعی علیه خواهد که بر  
حقی اقرار کند حکم شرع او را چیزی نگوید که باعث انکار کردن او  
گردد مگر در حدود نهم حکم کردن هر گاه مدعی التماس حکم کند  
و موجب حکم پیش او ثابت شده باشد پس در اینصورت بگوید که  
حکمت یا قضیت یا انغذت

[ 354 ]

و آنچه بدینها ماند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه حق مدعی  
را تسلیم او کند یا او را بگرفتن آن عین یا فروختن آن امر نماید  
کافیست و احتیاج بحکم کردن نیست و کافی نیست که بگوید مدعی  
تو پیش من ثابت شده یا دعوی تو ثابت است چه در اینصورت نقض  
آن جایز است بخلاف امر کردن بگرفتن عین چه نقض آن جایز نیست  
دهم حکم خود را بر طرف کردن هر گاه خلاف آن بقرآن یا حدیث  
متواتر یا اجماع یا خبر واحد صحیح ظاهر گردد خواه او حاکم باشد  
و خواه غیر او و خواه تنفیذ حکم او کرده باشد جاهل بان و خواه نکرده  
باشد یازدهم نوشتن حکم و محضر و همچنین واجبست نوشتن  
تمسک جهت اقرار کننده هر گاه خصم او التماس کند و آنکس معروف  
باشد یا کسی باشد که او را بشناساند و قیمت کاغذ تمسک از بیت  
المال باید داد و با تعذر آن کس که التماس میکند بدهد دوازدهم جبر  
کردن محکوم علیه بر بیرون آمدن از عهده حق اگر انکار کند و اگر  
ادعای مفلسی نماید و اصل مال ظاهر نداشته باشد یا آنکه اصل  
دعوی مال نباشد او را سوگند بدهد و سردهد و اگر اینچنین نباشد او  
را حبس کند تا آنکه مفلسی او بگواهی که مطلع بر ظاهر و باطن او  
باشد ظاهر شود یا آنکه خصم او تصدیق افلاس او کند و اگر مال  
ظاهری داشته باشد امر کند حاکم بفروختن آن مال و اگر از فروختن  
امتناع نماید او را بر فروختن جبر کند یا آنکه بنیابت او خود بفروشد  
سیزدهم سؤال کردن از گواه هر گاه مدعی علیه منکر حق باشد  
پس اگر مدعی دعوی گواه کند او را بحاضر گردانیدن ایشان امر نماید  
و بعد از آنکه گواه را حاضر گرداند حاکم از ایشان سؤال نکند مگر  
بالتماس مدعی یا آنکه گوید هر کس پیش او گواهی هست بگوید  
پسی اگر هر دو گواه متفق گویند و مطابق دعوی مدعی باشد

وعدالت ایشان نزد حاکم ثابت شده باشد حکم کند بالتماس مدعی و بعضی از مجتهدین برآنند که بی اذن مدعی حکم میتواند کرد لیکن واجبست که گواهانرا بر خصم عرض کند تا آنکه اگر خصم فسق ایشان را داند ظاهر گرداند پس اگر خصم جهت جرح کردن مهلتی طلبد سه روز او را مهلت دهد وبعد از آن حکم کند واگر حاکم حال گواهان را نداند معدل از مدعی طلب کند واگر مدعی گوید که گواه ندارم خاطر نشان مدعی کند که او را قسمی بر مدعی علیه میرسد پس اگر مدعی طلب قسم نماید حاکم او را قسم دهد چهاردهم سؤال کردن از حال گواهان از عدالت و فسق ایشان اگر عالم

[ 355 ]

نباشد واگر چه مدعی علیه از آن ساکت باشد وموقوف نیست واجب بودن تزکیه گواهان بر طعن در ایشان وآیا وجوب تفحص حال گواهان ساقط میشود باقرار کردن مدعی علیه بعدالت ایشان مجتهدین را در این مسأله دو قولست پانزدهم آنکه در حالتی که مدعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید حاکم یکمرتبه باو بگوید که اگر قسم نمیخوری مدعی قسم میخورد وحق خود را باز یافت مینماید وهمچنین واجبست بر حاکم قسم دادن مدعی بر غایب ومیت وغیر اینها شانزدهم آنکه تا یکی از مدعی علیه حاضر نباشد حکم نکند چه اگر اینها نباشند وحاکم حکم کند حکم او صحیح نیست ( 1 ) واما سی و ششش امر سنت اول بمسجد جامع رفتن در وقت آمدن بشهر ودو رکعت نماز تحیت مسجد کردن وسؤال نمودن از خدایتعالی توفیق وعصمت واعانت را وسلام کردن بر آنکسی که اول پیش او آید دوم نزول کردن در میان شهر سیم گرفتن صورت تمسکات ومحضرها وقبالها را از قاضی معزول چهارم سؤال کردن از احوال آن شهر وشناختن اهل آن محتاج بشناختن باشد پنجم منادی کردن بآمدن او در وقت در آمدن بشهر وخواندن چیزی که امام جهت او نوشته باشد ششم آنکه ابتدا کند باحوال آنهائیکه در حبس قاضی معزول باشند پس اگر محبوس اقرار کند بواسطه خصم او را نگاهدارد تا آنکه حق را بدهد واگر منکر باشد سؤال از خصم کند پس اگر خصم اعتراف کند بآنکه او را بغیر حق حبس کرده اند رها کند واگر محبوس گوید مرا خصمی هست اما نمیشناسم او را نگاه دارد تا خصم او پیدا شود واگر گوید خصم ندارم حال خصم او را بمنادی کردن تحقیق نماید پس اگر بعد از منادی کردن خصم او ظاهر نشود او را سردهد واگر گوید که حبس من بغیر حق واقع شده مجتهدین را در این دو قول است اقرب آنست که قولش مقبول نیست چه متضمن فدح در قاضی اولست بلکه تفحص حال او باید کرد واو را قسم باید داد ببری

الذمه بودن او آنگاه او را سردهد و آیا کفیل گرفتن از او در اینصورت لازمست یا نه در آن خلافت و اگر گوید که خصمی دارم اما مرا بظلم حبس کرده بود در این نیز میانه مجتهدین خلافت اقرب آنست که قول او مقبول نیست چنانچه در مسأله سابق گذشت هفتم نگاه کردن در اموال اطفال و دیوانگان پس حکم کند میانه ایشان بآنکه به بیند که اطفال اگر بالغ و عاقل شده اند مال ایشانرا بایشان تسلیم کند و ولی ایشان اگر از ولایت معزول شده باشد حکم باسقاط ولایت او

(1) اقوی صحت حکم است بر غائب الا انه علی حجتہ صدر دام ظلہ

[ 356 ]

کند و همچنین نظر کند در حال اوصیا و اخراج حقوق پس اگر ایشان خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده باشند تصرف ایشان را باطل گرداند و بدل ایشان جماعتی دیگر تعیین کند و اگر ضعیف باشند دیگری را بایشان ضم کند هشتم نظر کردن در امینان قاضی اول و لقطه و جعاله و قباله و ضاله پس هر گاه امینان خاین شده باشند امانت‌های مسلمانانرا از ایشان بازگیرد و لقطه و ضاله که در معرض تلف باشد یا آنکه نفقه آنها برابر قیمت آنها شده باشد بفروشد آنها را و ما عداى آنها را نگاهدارد یا آنکه بکسی دهد که آنها را یافته باشد نهم فکر کردن در محرران و قسمت کنندگان املاک و کسانى که گواهان را تزکیه کنند و مترجمان و کسانیکه قاضی اگر کر باشد یا بلغت ایشان عالم نباشد سخنان مدعی و مدعی علیه را بقاضی بفهمانند پس هر کدام از اینها که فاسق شده باشند بدیگری تبدیل کند دهم نشستن جهت قضا در جائی که آمدن پیش او باسانی میسر گردد یازدهم آنکه روی بقبله بنشیند و بعضی از مجتهدین برآنند که قاضی پشت بقبله بنشیند و بر خاک و بوری بنشیند بلکه جهت او فرشی بیندازند دوازدهم آنکه وضو بسازد و جامه خوب بپوشد سیزدهم آنکه بسکینه و وقار از خانه بیرون آید چهاردهم آنکه بسیار گشاده روئی نکند بحیثیتی که مردم در سخن گفتن پیش او جرأت کنند و چندان گرفته نیز نباشد که مانع از سخن گفتن پیش او شود پانزدهم آنکه خالی باشد از آنچه او را مشغول سازد و باعث پراکندگی خاطر او گردد چون غضب و گرسنگی و تشنگی و خوشحالی بسیار و غم بیشمار و بیماری و بیخوابی و آنچه بدینها ماند شانزدهم حاضر گردانیدن علما در مجلس قضا تا آنکه او را آگاه

گردانند بر مأخذ حکم یا خطائی که از او واقع شود هفدهم حاضر گردانیدن جماعتی از عدول را در مجلس قضا جهت ترتیب خصوم در دعوی و جماعتی که بر اقرار نمودن مردمان و حکم کردن قاضی گواه شوند و کاتبی عادل و قاسمی امین هجدهم ترغیب نمودن قاضی مدعی و مدعی علیه را بصلح کردن پس اگر از صلح امتناع نمایند حکم کند و اگر آن مسأله بر قاضی مشتبه باشد از خصمین مهلت طلبد ( 1 ) تا بر او ظاهر شود و اجتهاد در تحصیل آن کند نوزدهم متفرق ساختن گواهان هر گاه در آن قضیه شک و ریبی داشته باشد اگر گواهان از اهل فضل و علم نباشند بیستم آنکه کسی که اقرار بحدی نماید قاضی او را چنان کند که شاید او انکار آن کند و از حد خلاص گردد چنانچه حضرت

( 1 ) و این البته واجبست صدر دام ظلّه العالی

[ 357 ]

رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نسبت بما عز کردند بیست و یکم امر کردن بنشستن مدعی و مدعی علیه در برابر او و جایز است آنکه هر دو بایستند اما ایستادن یکی از ایشان جایز نیست مگر آنکه ایستاده کافر باشد و نشسته مسلمان باشد بیست و دوم آنکه در وقت قضا پرسیدن دربان نداشته باشد بیست و سوم آنکه قاضی خود متوجه خریدن و فروختن جهت خود نشود بیست و چهارم حاضر نشدن قاضی بضيافت مدعی و مدعی علیه و ضیافت نکردن یکی از ایشان را بیست و پنجم آنکه هر گاه مدعی و مدعی علیه از سخن کردن ساکت باشند بایشان بگوید که سخن گوئید یا مدعی شما سخن گوید بیست و ششم آنکه در ساقط گردانیدن حق یا ابطال دعوی شفاعت نکند بیست و هفتم عیادت مدعی و مدعی علیه کردن و بر جنازه ایشان حاضر شدن بیست و هشتم اجتهاد کردن در آنکه مدعی و مدعی علیه را برابر خواهد اگر ممکن باشد بیست و نهم سؤال کردن از عدالت گواهان در نهانی چه آن از تهمت دورتر است و هر گاه مدتی بگذرد که در گواهان تغییر حال ممکن باشد مجدداً از حال ایشان سؤال کردن و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه ششماه بر ایشان بگذرد از حال ایشان سؤال باید کرد سی ام آنکه قاضی در وقت قسم دادن و عطا گوید سی و یکم آنکه قضایای هر روز و هر هفته و هر ماه و هر سال هر یک را در جائی جمع کند و تاریخ آنها را بنویسد تا آنکه از تغییر محفوظ باشد سی و دوم آنکه بر حکم کردن

قاضی در هر قضیه گواهان عادل بگیرد سی وسیم عفو کردن قاضی از کسی که درشتی با او کند سی وچهارم ترک کردن قاضی گرفتن چیزی از بیت المال جهت رزق اگر احتیاج بان نداشته باشد وهمچنین است حکم کاتب و مترجم قاضی ومعلم قرآن ومدرس آداب وغیر آن وصاحب دیوان وکیال وگواهانی که گواهی دهند مگر آنکه برای سفر کردن ومؤنت سفر محتاج بان باشند چه در اینصورت گرفتن چیزی جهت مؤنت سفر جایز است سی وپنجم آنکه سه نوبت بکسی که قسم متوجه اوست بگوید که اگر قسم نمیخوری حکم میکنم بحق جهت دیگری سی وششم سوگند مغلظه دادن در اموالی که زیاده از ربع دینار باشد واما چهار امر حرام اول چیزی دادن (1) جهت قاضی شدن وبعضی از مجتهدین برآنند که آنکسی که اراده قاضی شدن دارد اگر میان مردمان مشهور نباشد سنت است که چیزی دهد وقاضی شود تا آنکه بعلم وفضل

(1) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی

[ 358 ]

مشهور گردد دوم رشوه گرفتن قاضی در قضا پرسیدن وهمچنین رشوه دادن بقاضی حرامست مگر آنکه داند که اگر رشوت ندهد مالش فوت میشود چه در اینصورت جایز است سیم اجرت گرفتن قاضی (1) با عدم تعیین وعدم احتیاج از مدعی ومدعی علیه وغیر ایشان اما با احتیاج مکروهست چهارم تلقین کردن قاضی مدعی ومدعی علیه را بچیزی که مستلزم ضرر دیگری باشد واما یازدهم امر مکروه اول دربان نگاهداشتن قاضی در وقت قضا پرسیدن وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند جهت آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله نهی از آن کرده دوم قضا پرسیدن در وقت گرسنگی وغضب سیم خریدن وفروختن قاضی بنفس خود چیزی را جهت خود چهارم بسیار گشاده رو بودن قاضی که بسبب آن هیبت او از دلها ساقط شود پنجم بسیار مقبوض بودن قاضی بحیثیتی که مردم از آن متأدی شوند ششم تعیین کردن جماعتی مشخص جهت گواه شدن هفتم شفاعت کردن قاضی جهت اسقاط حقی یا ابطال دعوی هشتم متفرق ساختن گواهان هر گاه از اهل فضل باشند ووعظ گفتن ایشان نهم سخن کردن با یکی از مدعی ومدعی علیه وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند دهم در مسجد قضا پرسیدن وبعضی



از مجتهدین این را حرام میدانند یازدهم رزق گرفتن قاضی (2) با عدم احتیاج وعدم تعیین از بیت المال مطلب دوم در بیان تحقیق نمودن دعوی وجواب گفتن وکیفیت حکم حاکم ودر آن چند فصل است فصل اول در تحقیق نمودن دعوی بدانکه مدعی کسی است که هر گاه او ترک دعوی کند کسی با او کاری نداشته باشد یا آنکه خلاف اصل یا خلاف ظاهر را دعوی کند ومدعی علیه مقابل اوست وشش چیز در مدعی شرطست اول آنکه بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مسموع نیست دوم آنکه عاقل باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست سیم آنکه مختار وجایز التصرف باشد چه دعوی غافل ومست وبیهوش وخفته وکسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه دعوی را جهت نفس خود کند یا جهت کسیکه ولی یا وصی یا وکیل او باشد یا حاکم شرع او را امین او کرده باشد پس اگر کسی بغیر آنها دعوی کند صحیح نیست پنجم آنکه آنچه دعوی کند چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس دعوی شراب وگوشت خوک کردن مسلمان صحیح نیست واگر چه دعوی بر جهود باشد ششم آنکه دعوی او

(1) تفصیلی دارد که مجال ذکر آن نیست صدر دام ظلّه العالی (2) احوط ترک است صدر دام ظلّه

[ 359 ]

بحسب شرع لازم باشد پس اگر شخصی دعوی نماید که فلان ملک را فلان شخص بمن بخشید این دعوی مسموع نیست تا آنکه بگوید که بمن بخشیده وبتصرف من داده چه در بخشیدن تا قبض ندهند لازم نمیشود وجواب مدعی علیه بر سه قسمست قسم اول آنکه اقرار کند بآنچه مدعی دعوی میکند پس در اینصورت هر گاه مدعی علیه بالغ وعاقل ومختار وجایز التصرف باشد لازم میشود بر او ادای حق کردن واگر در اینصورت مدعی از حاکم التماس نماید که بر اقرار مدعی علیه چیزی بنویسد یا گواه بگیرد حاکم چیزی بر آن بنویسد وگواه بگیرد بشرطی که مدعی علیه را بشناسد یا دو گواه عادل گواهی دهند که بر حاکم حال او ظاهر شود چنانچه گذشت واگر بر این مدعا گواه نباشد ومدعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم چیزی بنویسد ودر آن نوشته شکل مدعی علیه را بنویسد وبمجرد قول اقرار کننده چیزی بنویسد واگر چه مدعی تصدیق او کند زیرا که ممکنست که هر دو با یکدیگر ساخته باشند جهت لازم ساختن حقی

بر غیری واگر مدعی علیه در صورتیکه اقرار بمال مدعی کند دعوی مفلسی نماید و بگواه آنرا ثابت سازد مهلتش باید داد تا چیزی بهم رساند واگر مفلسی خود را ثابت نسازد حاکم او را حبس کند تا حال او معلوم شود قسم دوم آنکه مدعی علیه انکار دعوی مدعی نماید پس در اینصورت اگر حاکم شرع عالم باشد بحق مدعی حکم کند بر مدعی علیه بدادن آن حق بمدعی واگر عالم نباشد طلب گواه از مدعی کند پس اگر گواهان عادل بگذرانند که بر حاکم حال ایشان ظاهر باشد حکم کند واگر گواهانی بگذرانند که حال آنها بر حاکم مجهول باشد حاکم طلب ظاهر ساختن عدالت گواهان از مدعی و طلب جرح در ایشان از مدعی علیه نماید واگر مهلت خواهند سه روز ایشان را مهلت دهد پس اگر مدعی گوید که گواهان من غایب اند حاکم او را مخیر میسازد میانه قسم دادن مدعی علیه وصبر کردن تا گواهانرا حاضر گرداند ودر اینصورت بر مدعی علیه لازم نیست که کفیل بدهد واگر مدعی گوید که گواه ندارم حاکم خاطر نشان او نماید که او بر مدعی علیه قسمی است پس اگر طلب قسم کند حاکم مدعی علیه را قسم بدهد وحاکم بیرضای مدعی مدعی علیه را قسم نمیتواند داد ومدعی علیه نیز بی رضای مدعی نزد حاکم شرع اگر قسم بخورد اعتبار ندارد وبعد از آنکه مدعی علیه قسم بخورد دعوی ساقط میشود پس اگر بعد از آن مدعی مالی از مدعی علیه بیابد حرامست که آنرا بعوض مال خود بردارد

[ 360 ]

مگر آنکه مدعی علیه بعد از قسم گوید که قسم دروغ خورده ام واگر مدعی بعد از قسم خوردن مدعی علیه گواه بگذرانند حق او در اینصورت ثابت میشود یا نه میانه مجتهدین در این مسأله خلافت اصح آنست که ثابت نمیشود ودر اینصورت که قسم متوجه مدعی علیه باشد اگر از قسم خوردن امتناع نماید آیا بمجرد امتناع حاکم را میرسد که حکم کند بان حق جهت مدعی یا آنکه مدعی هر گاه قسم بخورد جهت او حکم کند مجتهدین را در این نیز خلافت اقرب آنست که مدعی باید که قسم بخورد آنگاه برای او حکم کند واگر در اینصورت مدعی نیز از قسم خوردن امتناع نماید آیا دعوی او بالکلیه ساقط میشود یا در آن مجلس دعوی او ساقط میگردد در این نیز میانه مجتهدین خلافت ومشهور آنست که بالکلیه دعوی او ساقط میشود مگر آنکه بر مدعی خود گواهان عادل بگذرانند واگر مدعی از قسم خوردن در اینصورت مهلت طلبد حاکم او را مهلت میدهد بخلاف مدعی علیه که اگر او در قسم خوردن مهلت طلبد مهلتش نمیدهد ودر صورتیکه قسم متوجه مدعی باشد آیا میرسد او را که طلب حاضر گردانیدن حق خود کند مجتهدین را در این خلافت اقرب

آنست که لازم نیست وقسمیکه باعث اسقاط دعوی مدعی میشود آنست که باسم خدایتعالی باشد یا بصفات مختصه او چنانچه در بحث سوگند خوردن گذشت واگر حاکم داند که جهود را اگر قسم بمذهب او دهد بیشتر میترسد قسم بمذهب او دهد مگر آنکه مشتمل باشد مذهب او بقسم دادن بر فعل حرامی وسنت است که حاکم در حقوق سوگند مغلظه بدهد مگر آنکه در ربع دینار باشد که سوگند مغلظه خوردن بر مدعی لازم نیست وسنت است که حاکم سوگند خورنده را پیش از سوگند خوردن وعظ گوید وقسم خوردن میباید که در مجلس حاکم شود مگر کسی که معذور باشد چون زنیکه عادت او نباشد که از خانه بیرون آید یا بیماری که بمجلس حاکم نتوانند حاضر شد وسوگند خوردن گنگ باشارت او است وبعضی از مجتهدین گفته اند که دست او را بر اسم خدایتعالی نهند وبعضی گفته اند که صورت قسم را بر چیزی بنویسند وبگنگ دهند که بخورد اگر بخورد دعوی او ساقط میشود واگر نخورد آنچه مذکور شد بر او حکم میکند وکافیست منکر را سوگند خوردن بر نفی استحقاق مدعی واگر چه جواب مدعی را بانکار چیزی مشخص داده باشد وسوگند خوردن بر قطع باید در فعل نفس خود ودر ترک آن

[ 361 ]

باشد ودر فعل غیر ونفی آن بر نفی علم است وقسم خوردن بر دو قسم است قسم اول بر نفی وآن وظیفه منکر است چنانچه مذکور شد قسم دوم در اثبات وآن در پنج موضعست که مدعی در آنها قسم میخورد جهت اثبات حق خود یا اثبات دفع ضرری از خود اول لعان بمذهب جماعتی از مجتهدین که لعان را قسم میدانند دوم قسم خوردن مدعی برگشتن وقسم خوردن خویشان او سیم قسم خوردن مدعی هر گاه دو گواه نداشته باشد چهارم قسم خوردن مدعی هر گاه مدعی علیه رد کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد پنجم قسم استظهاری هر گاه دعوی بر میت یا طفل یا دیوانه یا غایب باشد چه مدعی در اینصورتها قسم میخورد جهت اثبات مال خود ودر چهار موضع مدعی قسم میخورد اول آنکه مدعی علیه قسم را رد کند چه در اینصورت مدعی قسم میخورد چنانچه مذکور شد دوم آنکه مدعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید چه در اینصورت مدعی قسم میخورد سیم آنکه مدعی یک گواه داشته باشد چنانچه مذکور شد چه در اینصورت مدعی قسم میخورد چهارم آنکه مدعی دعوی کشتن یا لوٹ بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد آمد چه در اینصورت قسم متوجه مدعی است ودر سه موضع رد قسم بر مدعی ممکن نیست اول آنکه هر گاه وصی یتیم مالی را بر شخصی دعوی کند وآن شخص منکر باشد و

از قسم خوردن امتناع نماید چه در اینصورت رد قسم بر وصی یتیم نیست دوم آنکه وصی یتیم بر وارث دعوی نماید که میت مرا بچیزی برای فقرا وصیت کرده یا بخمس یا زکوة یا حج وصیت نموده و وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در اینصورت حبس منکر لازمست تا آنکه سوگند خورد یا اقرار کند سیم آنکه امام وارث میت باشد چه سوگند خوردن امام نا مشروع است بلکه حبس منکر میکند تا سوگند خورد یا حکم بنکول کردن او کند و در پنج موضع امام قسم نمیتواند داد اول آنکه شخصی منکر باشد تمام شدن سال را بر مال او در زکوة دوم آنکه شخصی منکر باشد رسیدن مال او بنصاب سیم آنکه شخصی که دعوی اخراج زکوة از مال خود کند چهارم آنکه شخصیکه دعوی ناقص بودن خرص معتاد کند پنجم آنکه جهودی که دعوی اسلام کند پیش از تمام شدن سال تا آنکه از دادن جزیه خلاص شود قسم سیم آنکه مدعی علیه از جواب ساکت باشد و سبب آن اگر از افت گنگی باشد حاکم او را بهر طریقی که تواند عالم گرداند تا آنکه جواب

[ 362 ]

او از اقرار وانکار معلوم او شود و اگر سبب سکوت او عناد و عداوت باشد او را حبس کند تا جواب مدعی گوید یا آنکه حاکم حکم کند بنکول کردن او یعنی قسم نخوردن او و بعد از آنکه حاکم شرع جواب را باو ظاهر کند و او جواب اقرار وانکار را بگوید مدعی را بقسم خوردن امر کند اگر قسم خوردن او ممکن باشد و حکم کند جهت مدعی بحق و فصل دوم در آنچه سبب حکم حاکم میشود بدانکه امام حکم میتواند کرد در حقوق الله و حقوق الناس بعلم خود و غیر امام از قاضیان جامع الشرايط در حقوق الناس بعلم خود حکم میتوانند کرد و آیا در حقوق الله نیز حکم بعلم خود میتوانند کرد یا نه مجتهدین را در این خلافت اقرب آنست که حکم میتوانند کرد اما بمجرد خط خودشان حکم نمیتوانند کرد هر گاه کیفیت آن حکم در خاطر ایشان نباشد و بعضی از مجتهدین حکم کردن قاضی را بعلم خود در چهار موضع جایز داشته اند و در ما سواى آن منع کرده اند اول عدالت گواهان و جرح ایشان چه اگر قاضی عالم باشد بعدالت یا فسق ایشان حکم بان میتواند کرد و اگر عالم نباشد بعدالت یا فسق ایشان واجب است بر او که از حال گواهان سؤال کند اگر چه مدعی علیه از آن ساکت باشد دوم اقرار کردن در مجلس حاکم اگر چه غیر او نشود سیم حکم کردن با علم یقینی بخطا کردن گواهان یا کذب ایشان چهارم تعزیر کردن کسیکه در مجلس قضا بی ادبی کند و اگر چه غیر او بان عالم نباشد و بعضی از مجتهدین زیاده کرده اند موضع پنجم را که قاضی بعلم خود حکم میتواند کرد و آن در صورتیست که

در واقعه که یک گواه باشد وقاضی خود گواه دیگر باشد چه در اینصورت قاضی حکم میتواند کرد وقاضی حکم میکند در حقوق الناس برعایت از مجلس ( 1 ) حکم خواه دور باشد وخواه نزدیک بشرط آنکه مدعی قسم بخورد بر بقای حق خود چه در اینصورت قسم دادن مدعی واجبست هر گاه مدعی جهت خود دعوی نماید اما اگر از جهت موکل یا مولی باشد بر او قسم نیست بلکه مال را تسلیم او میکند یا کفیل میدهد تا آنکه غایب حاضر شود ودر دعوی بر طفل ومیت ودیوانه قسم خوردن لازمست واما اگر در شهر باشد واز آمدن بمجلس حکم متعذر آیا قاضی حکم در آن میکند یا نه مجتهدین را در این خلافت اقرب آنست که حکم میکند اما بعد از آنکه حاضر شود ودعوی ادای حق یا ابرای آن کند وبگواهان عادل ثابت سازد حاکم حکمی را که جهت او کرده باشد رد کند وقاضی در حق الله بر غایب حکم نمیتواند کرد اما اگر چیزی باشد که مشتمل باشد بر

(1) این مسائل محتاج بتفصیل و بیان است صدر دام ظلّه

[ 363 ]

حق الناس وحق الله چون دزدی کردن غایب حکم میکند بر غایب برد مال اما بر دست بردن او حکم نمیتواند کرد وبسبب نوشته قاضی که بقاضی دیگر نوشته باشد حکم نمی تواند کرد اگر چه مهر کرده باشد اما اگر قاضی قاضی دیگر را بحکم کردن خبر دهد انفاذ حکم او میتواند کرد واگر قاضی بقاضی دیگر گوید که این دعوی پیش من ثابت شده است بر آن دیگری انفاذ آن لازم نیست فصل سیم در کیفیت حکم کردن حاکم بدانکه هر گاه مدعی ومدعی علیه دعوی کنند چیزی را که در دست هر دو باشد وگواه نداشته باشند حاکم هر یک را بر نفی استحقاق آن دیگری سوگند میدهد وبالسویه آن چیز را میانه ایشان قسمت مینماید وهمچنین است حکم آن اگر هر دو از قسم خوردن امتناع نمایند واگر یکی از ایشان سوگند خورد ودیگری نخورد حاکم آنرا بکسی دهد که سوگند خورد پس اگر سوگند خوردن آنکس بعد از سوگند نخوردن آن دیگری باشد حاکم او را یک سوگند میدهد ومیانه نفی واثبات جمع میکند واگر پیش از قسم خوردن آن دیگری باشد حاکم شرع او را جهت اثبات قسمی دیگر میدهد و همچنین بالسویه میانه ایشان قسمت میکند هر گاه هر دو گواه داشته باشند وانچه در دست هر یک باشد حاکم از او میگیرد

و دیگری می‌دهد ( 1 ) و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد آنچه  
تعلق باو دارد با قسم پس اگر یکی از ایشان خانه را متصرف باشد  
و دیگری را گواه نباشد قسم متوجه او است خواه آنکس که  
متصرفست گواه داشته باشد و خواه نداشته باشد و گواه از قسم  
خوردن او کافی نیست و اگر یکی از ایشان که متصرف باشد دعوی  
جمع آن چیز کند و دیگری دعوی نصف آن کند و گواه داشته باشد  
حاکم نصف را بکسی می‌دهد که دعوی کل میکند بی منازعتی و نصف  
دیگر را قرعه میزند ( 2 ) باسم هر یک که بیرون آید از او است بعد از  
آنکه قسم بخورد جهت نفی استحقاق دیگری و اگر از قسم خوردن  
امتناع نماید دیگری قسم بخورد و اگر او نیز امتناع نماید نصف را در  
میان ایشان دو قسم سازد پس مدعی کل سه ربع میبرد و مدعی  
نصف یک ربع و اگر ایشان گواه نداشته باشند میان ایشان بالمناصفه  
قسمت میکند بعد از آنکه مدعی نصف را قسم بدهد و اگر هر دو  
متصرف باشند و گواه نداشته باشند حاکم آنرا میان ایشان بدو قسم  
منقسم میسازد و مدعی قسم میخورد و بر مدعی علیه قسم نیست  
و اگر در اینصورت هر دو گواه داشته باشند حاکم نصف را بمدعی کل  
می‌دهد و در نصف دیگر چون

( 1 ) بنابر قول جماعتی و خالی از اشکال نیست صدر دام ظلّه ( 2 )  
قرعه در اینصورت خالی از اشکال نیست صدر دام ظلّه

[ 364 ]

گواهان متعارض شده اند و در جمیع امور مساوی اند مجتهدین در  
این اختلاف کرده اند جهت آنکه آیا گواهان داخل معتبر است یا  
گواهان خارج پس بمذهب جمعی که گواهان داخل را اعتبار کرده اند  
آن نصف را بمدعی کل باید داد و بمذهب جمعی که گواهان خارج را  
اعتبار کرده اند آن نصف را بمدعی نصف باید داد و در صورتی که  
گواهان متعارض شوند حاکم عمل بقول اعدل گواهان میکند و اگر در  
عدالت مساوی باشند اگر تاریخ گواهان مختلف باشد آنچه در تاریخ  
مقدم باشد حکم بآن مقدم کردن مقدمست و اگر در تاریخ نیز مساوی  
باشند قرعه بزند و حکم بآن کند و هر گاه گواهان بعد از گواهی دادن  
و پیش از حکم کردن رجوع کنند حاکم حکم بآن نمیتواند کرد و اگر بعد  
از حکم کردن رجوع کنند حکم او باطل نمیشود ولیکن اگر دعوی مال  
باشد گواهان آنمال را ضامن اند خواه آن عین باقی باشد و خواه

نباشد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر عین باقی باشد آنعین را میگیرد و اگر دعوی کشتن یا زخم کردن یا دست بریدن یا جراحی کردن باشد و رجوع کردن گواهان پیش از استیفای آنها باشد استیفای آن جایز نیست و در قصاص بعضی بر آن رفته اند که منتقل بدیت میگردد و بعضی از ایشان گفته اند که ساقط میشود و اگر رجوع کردن ایشان در اینصورتها بعد از استیفای آنها باشد و اعتراف کنند که عمدا بدروغ گواهی داده اند گواهان را قصاص میتوان کرد اما زیادتی دیت ایشان را باید داد و اگر اعتراف کنند که بخطا گواهی داده اند قصاص نیست بلکه دیت میدهند و اگر بعضی گویند که عمدا گواهی دروغ داده ایم و بعضی گویند که بخطا گواهی داده ایم بر آنهایی که عمدا گواهی داده اند قصاص است و آنهایی که خطا کرده اند تتمه دیت آنها را میدهند و اگر دعوی بر طلاق زن باشد و بعد از طلاق شوهر رجوع کند میانه مجتهدین در آن خلافت بعضی از ایشان گفته اند که حاکم آنزن را بشوهر اول رد کند و مهتری که شوهر ثانی داده گواهان غرامت کشند و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر بعد از دخول شوهر ثانی رجوع کرده گواهان غرامت نمیکشند بلکه شوهر ثانی بسبب دخول مهر را میدهد و زن تعلق بثانی دارد چه حکم را بعد از وقوع باطل نمیدانند و اگر پیش از دخول رجوع کند گواهان نصف مهر را غرامت میکشند و اگر دروغ گفتن گواهان بر حاکم یقین شود حکم او باطل است در جمیع این صورتها و تعزیر

[ 365 ]

ایشان میکند خواه ثبوت آن پیش از حکم باشد و خواه بعد از حکم و گواهان ضامنند در صورتهای مذکوره بتفصیلی که مذکور شد فصل چهارم در بیان قسمت کردن میانه شریکان و آن تمیز کردن حصه یکی از شریکان است از حصه دیگری بدانکه سنت است بر حاکم شرع که در هر شهری شخصی تعیین کند که چیزهایی که میانه شریکان مشترک باشد قسمت نماید و رزق قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان بدهد و شروط قسمت کننده پنجست اول آنکه بالغ باشد دوم آنکه عاقل باشد سیم آنکه مؤمن باشد چهارم آنکه عادل باشد پنجم آنکه عالم باشد بمعرفت حساب و اگر شریکان متفق شوند بر شخصی که میان ایشان قسمت کند غیر آن شخصیکه حاکم شرع تعیین کرده جایز است و در آن شخصی که شریکان باو راضی شده باشند سوای آنکه مکلف باشد هیچ شرطی از شروط مذکوره لازم نیست که درو باشد چه اگر بقسمت کردن کافری راضی شوند صحیح است و قسمت کردن بر دو قسمست قسم اول قسمت اجباری یعنی اگر هر یک از شریکان از قسمت امتناع نماید حاکم شرع بجبر و قهر میانه ایشان قسمت میکند و آن نیز بر دو قسمست

اول آنکه چیزی (1) که میانه شریکان حاکم بجبر قسمت میکند میباید که حصه هر یک مساوی باشد یا آنکه مختلف باشد اما توان مساوی ساخت و در قسمت کردن ضرر بدیگری نرسد و مراد بضرر آنست که در قسمت کردن قیمت واقعی آن نقصان فاحش بهم رساند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر قسمتی که مستلزم نقصان باشد و اگر چه اندک باشد بی رضای شریک حاکم قسمت نمیتواند کرد و بعضی از مجتهدین بر آنند که هر قسمتی که سبب آن شود که شریک از حصه خود منتفع نشود قسمت لازم نیست و بعضی گفته اند که وقتی قسمت لازمست که شریک بطریقی که پیش از قسمت کردن ارتفاع از حصه خود میبرد بعد از قسمت نیز همان ارتفاع گیرد و بهترین اقوال قول اولست دوم آنکه شریکی که باو ضرر نرسد بسبب قسمت کردن و راضی بقسمت نشود چه در اینصورت نیز حاکم بقهر میانه ایشان قسمت میکند قسم دوم قسمت تراضی یعنی قسمتی که بجبر و قهر حاکم نمی تواند کرد بلکه تا شریکان بآن راضی نشوند صحیح نیست و آن نیز بر دو قسمست اول آنکه بسبب قسمت کردن ضرر بشریک رسد و از آن منتفع نشود چون قسمت کردن دکانچه که قابل قسمت نباشد یا آنکه بقسمت کردن ضایع شود چون شکستن یاقوتی که میانه

(1) هر دو قسم محتاج بتامل است صدر دام ظلّه

[ 366 ]

دو شخص مشترک باشد دوم آنکه قسمت کردن مستلزم آن باشد که یکی از ایشان چیزی بدیگری دهد تا حصه مساوی شود پس در اینصورت تا ایشان راضی نشوند حاکم شرع بقهر نمیتواند میانه ایشان قسمت کرد و در صورت قسمت اجباری و غیر اجباری اگر یکی از شریکان طلب قسمت کردن باجزا یا بزیان کند جایز است اما اجابت او آن دیگری را لازم نیست و اگر اجابت کند و فاء بآن واجب نیست بلکه هر یکرا میرسد که فسخ کنند و در قسمت غیر اجباری هر گاه حصه شریک هر یکرا باجزا قسمت کنند در صورتیکه اجزا مساوی باشد و متفق شوند بحصه خود بی قرعه لازم میشود و اگر متفق نشوند حاکم میانه ایشان قرعه زند باینطریق که اسمهای ایشانرا بر رقعها بنویسد و بکسی دهد که مطلع بر آن نباشد و او را امر کند به بیرون آوردن اسم هر یک را بر حصه ایشان یا حصه را بر اسم هر یک از ایشان آنچه بیرون آید بدان عمل کند و اگر بر حاکم



ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع شده قسمت باطل میشود و اگر یکی از ایشان دعوی غلط نماید و بگواهان ثابت نتواند ساخت شریک دیگر را قسم باید داد پس اگر قسم بخورد قسمت صحیح است و اگر قسم نخورد و مدعی قسم بخورد قسمت باطلست و اگر حصه ، بعضی از شریکان ظاهر شود که مال گیری بوده و اجزای آن مساوی باشد قسمت باطل نمیشود و اما اگر اجزا مختلف باشد قسمت باطل میشود (1) مطلب سیم در شهادت یعنی گواهی دادن و در آن چند فصل است فصل اول در واجب بودن آن و شروط آن بدانکه گواهی دادن واجب کفائی است باجماع مجتهدین با قدرت بر آن خواه او را جهت گواه شدن طلبیده باشند و خواه نطلبیده باشند مگر با خوف ضرر بر خود یا بر بعضی از مؤمنین و اجرت گرفتن بر آن حرامست مگر مؤنت سفر جهت ادای شهادت و گاه هست که واجب عینی میشود و آن در صورتیست که گواه منحصر در یک شخص باشد و شروطی که در گواه میباید یازده است شروط اول آنکه بالغ باشد پس گواهی دادن طفل مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی اطفال در جراحی که سرایت بمردن نکند مقبولست (2) بشرط آنکه ده سال داشته باشند و متفرق گواهی ندهند و بر چیزی مباح مجتمع شده باشند و بعضی از مجتهدین گواهی اطفال را مطلقا مقبول نمیدانند شرط دوم آنکه عاقل باشد چه گواهی دیوانه صحیح نیست اما اگر دیوانگی او دوری باشد در آن حالتی که دیوانه نباشد صحیح است شرط سیم آنکه مسلمان باشد

[ 367 ]

چه گواهی کافر صحیح نیست و اگر چه جهت کافری گواهی دهد و بعضی از مجتهدین برآنند که گواهی جهود جهت جهود مقبولست و بعضی گواهی اهل ذمه را در حق یکدیگر جایز داشته اند و اگر چه در مذهب مختلف باشند چه گواهی دادن جهود جهت ترسا و گواهی دادن غیر جهود باجماع جایز نیست و گواهی دادن جهود نیز جهت مسلمان جایز نیست مگر در وصیت کردن هر گاه مسلمانان عادل نباشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی دادن ایشان در وصیت وقتی مقبولست که در سفر باشند (1) و بعضی گواهی دادن ایشانرا در وصیت وقتی مقبول میدانند که بعد از نماز عصر قسم بخورند بر وصیت شرط چهارم آنکه مؤمن باشد یعنی قایل بامامت دوازده امام علیهم السلام باشد پس گواهی غیر مؤمن صحیح نیست شرط پنجم آنکه عادل باشد و عدالت قولیست نفسانی (2) که باعث ملازمت تقوی و مروت میگردد و عدالت بکردن گناهان کبیره

ومصر بودن بر گناهان صغیره زایل میشود ومجتهدین عدد گناهان کبیره را در کتب خود مختلف ذکر کرده اند بعضی از ایشان بیست چیز ذکر کرده اند اول اثبات شریک جهت خدایتعالی کردن دوم مسلمان را بغیر حق کشتن وبغیر حق زخم زدن سیم زنا کردن چهارم لواطه کردن پنجم از جنگ گاه گریختن هر گاه در رکاب امام باشد ودشمن کمتر از دو مثل باشند مگر بدو طریق که در بحث جهاد مذکور شد ششم سحر کردن هفتم ربا خوردن هشتم زنان شوهر دار را بزنا نسبت دادن نهم مال یتیم بغیر حق خوردن دهم غیبت مسلمان کردن یازدهم سوگند بدروغ خوردن دوازدهم گواهی دروغ دادن سیزدهم شراب وهر چه مست کننده باشد مثل بنگ وغیره خوردن چهاردهم استحلال کعبه معظمه یعنی حلال داشتن اموری که در حرم کعبه اقدام بآن حرامست مثل کشتن صید وصید کردن کبوتران حرم وترک کردن احرام در وقت داخل شدن در آن سوای جماعتی که ایشانرا استثنا کرده اند پانزدهم دزدی کردن شانزدهم بیعتی را که با خدا یا رسول خدا یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بسته شده باشند شکستن هفدهم کافر شدن ویدبار کفر رفتن بعد از مسلمان بودن هجدهم از رحمت خدایتعالی نومید بودن نوزدهم از مکر خدایتعالی ایمن بودن ودر حکم این هر دو است اعتراض بقضا وقدر الهی کردن بیستم عاق شدن یعنی از اطاعت مادر وپدر در هر موضعی که

(1) اعتبار سفر بعداز نماز عصر احوط است صدر دام ظله (2) وحسن ظاهر کاشف از اوست صدر دام ظله

[ 368 ]

اطاعت ایشان لازم باشد بیرون رفتن وبعد از آنکه این بیست چیز را ذکر کرده اند گفته اند که این بیست چیز صریحا در احادیث مذکور است که اینها گناهان کبیره اند وبعضی دیگر از مجتهدین بر آنچه مذکور شد هجده چیز دیگر زیاده کرده اند اول قیاده یعنی میانه زنان ومردان وسیله شدن وایشانرا بیکدیگر بحرام رسانیدن دوم دیوث بودن سیم بیرون آوردن کسی که پناه بکعبه ومدینه برده باشد مگر آنرا که مجتهدین استثنا کرده اند چهارم غصب مال مسلمان کردن پنجم سخن چینی نمودن ششم قطع صله رحم کردن هفتم کم کشیدن وکم پیمانہ کردن برای فروختن وزیاده کشیدن وزیاده پیمانہ کردن برای خریدن هشتم باهل ظلم نفع رسانیدن نهم ترک کردن

نماز و روزه و زکوة و حج در سالی که واجب شده باشد دهم با زن خود  
ظهار کردن یازدهم گوشت مرده و خوک بی احتیاج خوردن دوازدهم  
راه مسلمانان زدن سیزدهم سرود مستان شنیدن و بان طریق  
خواندن چهاردهم قمار باختن پانزدهم هجو مسلمانان کردن  
شانزدهم مردانرا حریر محض و طلا پوشیدن هفدهم کبر و حسد  
و بغض مؤمنان در دل داشتن هجدهم وصیت کردن جهت گیری بقصد  
ضرر رسانیدن بوارث و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدد گناهان  
کبیره هفتاد است و در بعضی از احادیث آمده که عدد گناهان کبیره  
بہفتصد نزدیکتر است که بہفتاد و بعضی از مجتهدین برآند که  
گناهان کبیره آنست که شارع جهت کردن آنها حدی قرار داده باشد  
پس هر چه حد نداشته باشد گناه کبیره نیست و بعضی از مجتهدین  
گفته اند که گناه کبیره هر گناهی است که کننده آنرا در قرآن یا در  
حدیث بعقاب سخت وعید داده باشند و بعضی از مجتهدین برآند که  
گناه کبیره هر گناهیست که از کردن آن فهمیده شود که کننده آن  
بمذهب و ملت کم اعتقاد است و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه  
صغیره نمیباشد بلکه همه گناهان کبیره اند اما نظر بیکدیگر کرده  
بعضی از آنها صغیره اند مثل آنکه نظر کردن بزنان اجنبیه صغیره  
است نسبت ببوسیدن ایشان و بوسیدن ایشان صغیره است نسبت  
بزنا کردن بدیشان و این قول خالی از قوتی نیست ( 1 ) چه در حدیث  
آمده که نگاه بخوردی گناه مکنید بلکه نگاه بزرگی کسی کنید که  
نسبت باو گناه واقع میشود و در بعضی از احادیث آمده که هر  
گناهی عظیم است و همچنین عدالت بترک

(1) این قول ضعیف است بلکه قول باینکه کبیره هر گناهی است که  
در نزد شارع مقدس و در شریعت مقدسه عظیم و بزرگ باشد و بگویند  
که این گناه بزرگست خالی از قوت نیست و بعضی احادیث معارض با  
کثر عددا و اصح سنداً و اوضح دلالة است والله هو العالم صدر دام  
ظله العالی

[ 369 ]

مروت نیز زایل میگردد و آن هر چیزی است که سبب سبکی اینکس  
شود چون طعام خوردن غیر بازاری در بازارها و سر برهنه راه رفتن  
و چیزهایی که سبب خنده شود بسیار گفتن و با وجود علم و فضل  
لباس لشکریان پوشیدن و غیر اینها و عدالت گواهان بسه چیز ثابت  
میشود اول علم حاکم بان بمعاشرت باطنی کردن باو دوم گواهی

دادن دو عادل بعدالت او و باید که گواهان آن شخص را بنام او و نام پدر او در حضور مدعی و مدعی علیه تعریف کنند چه ممکنست که میانه شاهد و مدعی شرکته باشد یا میانه او و مدعی علیه عداوتی باشد سیم شیاع بمذهب بعضی از مجتهدین که شیاع را در اثبات مجروح ساختن گواه کافی میدانند و اگر گواهان عدالت و گواهان غیر آن متعارض شوند گواهان فسق مقدم اند ( 1 ) بر گواهان عدالت هر گاه مطلق گواهی دهند و سبب آنرا مذکور نسازند و اگر ذکر سبب کنند بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهان جرح مقدمند و بعضی برآنند که گواهان عدالت و آیا عدالت گواهان باقی ثابت میشود برد کردن مدعی بعدالت او میانه مجتهدین خلاف است و اگر بعد از گواهی دادن گواهان عادل بر عدالت شخصی حاکم را شکی باشد سنت است که میانه گواهان تفریق کند هر گاه از اهل فضل نباشند و عدالت گواهان در وقت گواهی دادن معتبر است نه در وقت گواه شدن مگر در طلاق که عدالت گواهان طلاق در وقت شنیدن معتبر است نه در وقت گواهی دادن شرط ششم آنکه حلال زاده باشد چه شهادت ولد الزنا مقبول نیست و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که شهادت فرزند زانیه را در چیزی اندک قبول میتوان کرد و گواهی ولد الزنا وقتی مردود است که حال او بحسب شرع مشخص باشد پس اگر میانه مردمان بخلاف آن مشهور باشد گواهی آن مقبول است شرط هفتم آنکه در گواهی دادن متهم نباشد چه اگر در گواهی او رسیدن نفعی یا دفع ضرری متصور باشد چون شهادت شریک جهت شریک خود و شهادت وصی در آنچه جهت او وصیت کرده باشند و شهادت قرض خواهان جهت مفلسی بمالی و شهادت آقا جهت غلام و شهادت عاقله بفسق گواهانی که گواهی دهند برکشتن شخصی دیگری را بخطا و شهادت قرض خواهان مفلس بفسق قرض خواهان دیگر شرط هشتم آنکه میانه ایشان عداوت دینوی نباشد چه گواهی عدو بر عدو مسموع نیست اما جهت عدو صحیح است هر گاه عداوت متضمن

(1) تقدم جرح بر معدل یا بعکس محتاج بتفصیلی است که مجال ذکر آن در حاشیه نیست صدر دام ظلّه

فسق نباشد و عداوت دینی مانع نیست جهت آنکه گواهی دادن مؤمن بر جمیع اهل ملتها صحیحست شرط نهم آنکه گواهان (1)

بسیار سهو نکنند تا حدیکه ضبط آنچه در آن گواه شده اند در حفظشان نمایند شرط دهم آنکه در حقوق الناس بسر خود گواهی ندهند تا آنکه حاکم شرع از ایشان گواهی نطلبد پس اگر بسر خود گواهی دهند گواهی ایشان در آن معامله که بسر خود جهت آن گواهی داده باشند مقبول نیست (2) اما اگر در معامله دیگر باشد

مقبولست اگر در آن بسر خود گواهی ندهند اما اگر گواهی دادن ایشان در حقوق الله بسر خود باشد مسموع است شرط یازدهم آنکه گواهی را بلفظ بگویند با قدرت چه اشارت کافی نیست اما در گنگ اشاره که دلالت بر مقصود کند کافیهست و شرط نیست در گواه آنکه بیگانه باشد چه گواهی خویشان نیز مقبولست و آیا گواهی پسر بر پدر مقبولست میانه مجتهدین درین خلافتست اقوی آنست که صحیح نیست (3) و میباید که گواهان در وقت گواهی دادن باین

شروطی که مذکور شد متصف باشند پس اگر این شروط در وقت گواه شدن در ایشان نباشد و در وقت گواهی دادن متصف بآنها شوند گواهی ایشان مقبولست مگر در گواهان طلاق که میباید در وقت گواه شدن بر طلاق باین شروط متصف باشند چنانچه مذکور شد فصل دوم در آنچه سبب گواه شدن میشود بدانکه گواه گواهی نمیتواند داد تا آنکه او را علم قطعی حاصل نباشد بآنچه بر آن گواهی میدهد و آن بدو چیز حاصل میشود (4) اول دیدن در آنچه آنرا

توان دید چون دیدن غصب کردن و دزدی نمودن و کشتن و شیر خوردن و زائیدن و زنا کردن و لواطه نمودن و گواهی دادن کسیکه کر باشد در اینها مسموعست هر گاه شروطی که مذکور شد در او باشد و جایز است دیدن گواه روی زن اجنبیه را جهت گواه شدن بر او مگر آنکه آواز او را بشناسد چه در اینصورت دیدن روی او جایز نیست دوم شنیدن در آنچه قابل شنیدن باشد چون شنیدن عقود و ایقاعات و دیدن خط خود کافی نیست و اگر چه عادل گواهی دهد و آنچه سنیان نسبت بامامیه داده اند که ایشان قایلند بجواز گواهی دادن بدروع جهت برادر مؤمن خود غلط است زیرا که امامیه نقل اجماع کرده اند بر آنکه این گواهی دادن جایز نیست و تصریح نموده اند که این قول مذهب محمد بن علی شلمغانیست که داخل غلاة است و سبب غلط افتادن سنیان این است که آنمرد وقتی مذهب امامیه داشته و بعد از آن داخل غلاة شد

(1) علی اطلاقه معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (2) علی الاحوط صدر دام ظلّه العالی (3) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (4) حصول علم موقوف بدیدن و شنیدن نیست بلکه بغیر اینها نیز حاصل میشود و بهر نوع که حاصل شد علم شرعا کافی است صدر دام ظلّه العالی

[ 371 ]

وگواه تا آنکه نسب شخصی را وعین او را نشناسند گواهی جهت او نمیتواند داد پس انتساب او کافی نیست چه تزویر ممکن است و اگر حال آن مرد بر گواه مجهول باشد و دو عادل حال او را بر او مشخص کنند صحیح است فصل سیم در بیان تفصیل حقوقیکه بگواهان عادل ثابت میشوند و آنها بر نه قسم اند قسم اول آنکه بگواهی چهار مرد عادل ثابت میشود و آنها سه چیزند اول زنا دوم لواطه سیم سحوق قسم دوم آنکه بگواهی چهار مرد عادل یا سه مرد و دو زن ثابت میشود و آن زنائست که موجب رجم است چه آن بگواهی سه مرد و دو زن که همه عادل باشند نیز ثابت میشود قسم سیم آنکه بگواهی چهار مرد عادل یا دو مرد و چهار زن ثابت میشود و آن زنائست که موجب جلد است چه آن بگواهی دو مرد و چهار زن نیز ثابت میشود قسم چهارم آنکه بگواهی دو مرد عادل ثابت میشود و آن بیست و دو چیز است اول مرتد شدن دوم بزنا نسبت دادن زنان سیم خوردن هر چه مست کننده باشد چهارم حد کسی که دزدی کرده باشد پنجم زکوة ششم خمس هفتم نذر هشتم کفارات نهم مسلمان شدن دهم بالغ شدن یازدهم ولای عتق دوازدهم تعدیل جرح سیزدهم عفو کردن از قصاص چهار دهم طلاق پانزدهم عده زنان شانزدهم خلع هفدهم وکالت هجدهم وصیت کردن بشخص غیر مال نوزدهم نسبت بیستم دیدن ماه هر گاه در آسمان ابر باشد بیست و یکم دخول کردن با حیوان بیست و دوم کشتن آدمی که موجب قصاص باشد یعنی بعمد کشته باشد قسم پنجم آنکه بگواهی دو مرد عادل یا یکمرد و دو زن یا یکمرد با قسم ثابت میشود و آن هر چیز است که مال باشد یا عرض ازو مال باشد و آن هجده چیز است اول دین و فرض دوم غصب سیم قراض چهارم بیع پنجم صلح ششم اجاره هفتم مزارعه هشتم مساقات نهم شرکت دهم رهن یازدهم وعده کردن در بیع دوازدهم وصیت بمال سیزدهم خیارات چهاردهم شفعه پانزدهم فسخ عقد کردن شانزدهم گرفتن مال کتابت هفدهم هبه معوضه هجدهم کشتن که موجب دیت باشد و دیت جراحتهای و همچنین کشتن پدر پسر خود را و کشتن مسلمان کافر را یا آزاد بنده را چه در اینصورتها دیت ثابت میشود و خلافت

آنست که بیکمرد و دو زن ثابت میشود و نیز خلافت در وقف اقرب  
آنست که هر گاه وقف خاص باشد ثابت میشود قسم ششم آنکه  
بگواهی مردان تنها و زنان تنها و با اجماع هر دو ثابت میشود وقاعده  
در آن آنست که در هر موضعیکه اطلاع مردان بر آن دشوار باشد  
غالباً گواهی زنان در آن کافیهست و آن هشت چیز است اول بکارت  
دوم زائیدن سیم آواز کردن طفل در وقت زائیدن چهارم عیوب باطنی  
زنان پنجم رضاع بر قول قوی ششم وصیت بمال چه وصیت بمال  
بگواهی چهار زن ثابت میشود و بگواهی دو زن نصف وصیت  
و بگواهی سه زن ربع وصیت و آیا بگواهی یکمرد نصف وصیت ثابت  
میشود مجتهدین را در این خلافت و اشکال در خنثی اقوی است  
و اگر زن داند که شخصی جهت شخصی وصیت بمال کرده آیا جایز  
است که او وصیت را در گواهی دادن زیاده گوید یا آنکه ربع آنرا که  
موافق اصل وصیت باشد بگوید میانه مجتهدین در این خلافت  
هفتم انقضای عده هشتم حیض و نفاس قسم هفتم آنکه بگواهی  
پنجاه کس ثابت میشود چون دیدن ماه هر گاه در آسمان ابر نباشد  
بقول بعضی از مجتهدین قسم هشتم آنکه بگواهی یک کس ثابت  
میشود چون عزل وکیل چه هر گاه وکیل را بگواهی یکمرد عادل  
ظنی حاصل شود عزل میشود چنانچه در بحث وکالت مذکور ( 1 ) شد  
و چون دیدن ماه بقول سلار که او در اول ماه یک گواه عادل کافی  
میداند قسم نهم آنکه بقسم تنها ثابت میشود چون کشتن چه  
مدعی و خویشان او هر گاه گواه نداشته باشند پنجاه قسم میخورند  
تا کشتن ثابت میشود فصل چهارم در بیان تفصیل حقوقی که بشیاع  
ثابت میشوند بمذهب جماعتی از مجتهدین که شیاع را کافی میدانند  
و شیاع اخبار جماعتی است که حاکم شرع را بآن ظن غالب حاصل  
شود و در ذکر تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود میانه مجتهدین  
خلافت بعضی از ایشان هفت چیز ذکر کرده اند اول نسبت پسر  
و مادر دوم مردن شخصی سیم ملک طلق چهارم وقف صدقات پنجم  
نکاح ششم آزادی و بندگی هفتم ولایت از قبل امام و بعضی از  
مجتهدین زیاده بر هفت چیز مذکور پانزده چیز دیگر را بشیاع ثابت  
میدانند اول عزل دوم ولای عتق سیم رضاع چهارم ضرر رسانیدن بز  
پنجم تعدیل گواه ششم جرح کردن گواه هفتم مسلمان بودن هشتم  
کافر بودن نهم رشید بودن دهم سغیه بودن

یازدهم حامله بودن دوازدهم زائیدن سیزدهم وصایت چهاردهم آزاد بودن پانزدهم تهمت در کشتن شخصی دیگر را وبعضی از مجتهدین زیاده بر این بیست و دو چیز پنج چیز دیگر ذکر کرده اند اول غصب کردن دوم دین سیم آزاد کردن بنده چهارم مغلس بودن پنجم دیدن ماه ( 1 ) فصل پنجم در تفصیل حقوقی که بگواهی دادن گواهان عادل بر گواهی گواهان ثابت میشود واینقسم را گواهی بر گواهی میگویند و آیا در اینقسم گواهی دادن زنان بر گواهی مردان مقبولست یا نه مجتهدین را در آن خلافتست اقرب آن است که مسموع نیست و اگر چه در جاهائی باشد که گواهی زنان در آنها مقبول باشد و باین قسم گواهی یازده چیز ثابت میشود اول قصاص دوم طلاق سیم نسب چهارم آزادی پنجم قرض و دین ششم عقود هفتم عیوب زنان هشتم زائیدن نهم آواز کردن طفل در وقت زائیدن دهم وکالت یازدهم وصیت کردن بمال و غیر آن وقاعده کلیه در اینقسم آنست که هر چه حق الناس است باین گواهی ثابت میشود اما حق الله ثابت نمیشود و گواهی دادن اینقسم گواهان مشروط بچهار شرط است اول آنکه میباید که گواهان فرع آنقول را از گواهان اصل بشنوند و بر هر یک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی دهند پس اگر بر هر یک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی ندهند مسموع نیست دوم آنکه گواهان اصل حاضر نباشند مثل آنکه بیمار یا مرده یا در سفر یا در حبس باشند یا از ترس ظالمی بیرون نتوانند آمد چه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند گواهی گواهان فرع مسموع نیست سیم آنکه شروطی که در گواهان اصل مذکور شد باید که در گواهان فرع باشد پس اگر آن شرطها نباشد گواهی ایشان مسموع نیست چهارم آنکه گواهان اصل را معین سازند در وقت گواهی دادن بآنکه نام ایشانرا ذکر کنند پس اگر نام ایشانرا مذکور نسازند گواهی ایشان مقبول نیست و اگر گواهان فرع بر گواهان اصل گواهی دهند و ایشان منکر باشند میانه مجتهدین در این خلافتست اصح آنست که گواهی گواهان فرع در اینصورت مسموع نیست وبعضی از مجتهدین گفته اند که اگر گواهان فرع اعدل باشند قول ایشان مسموعست و یا مساوی بودن در عدالت گواهی ایشان مسموع نیست وبعضی برآنند که با مساوی بودن



گواهی ایشان مسموعست و مراتب اینقسم گواهی دادن سه است  
اول اعلام و آن چنانست که گواهان اصل بگواهان

(1) ثبوت این امور بشیاع سواری معدودی از آنها معلوم نیست  
صدردام ظلّه العالی

[ 374 ]

فرع بگویند که گواه باشید بر آنکه ما گواهیم که فلان شخص نزد  
فلان کس مبلغی دارد دوم آنکه گواهان فرع اینقول را از گواهان  
اصل در حضور حاکم شرع بشنوند سیم آنکه گواهان فرع  
اینقول را در غیر مجلس حاکم شرع از گواهان اصل بشنوند و در  
قسم سیم میانه مجتهدین خلافتست اقرب آنست که مسموعست  
وگواهان در قسم اول چنین ادای شهادت کنند که گواه گرفته اند ما  
را فلانیان و در قسم دوم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانیان  
گواهی دادند و در قسم سیم شنیدیم که فلانیان چنین میگفتند باب  
هفدهم از کتاب جامع عباسی در اقرار کردن و وصیت نمودن و در آن  
دو مطلب است مطلب اول در اقرار کردن و آن بر دو قسمست اقرار  
بحق کردن و اقرار بخوبیش کردن و در آن چند فصل است فصل اول در  
اقرار بحق کردن و شروط آن چهارده است اول آنکه اقرار کننده بالغ  
باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست اما اقرار ببلوغ باحتلام با امکان  
آن صحیح است بدون گواه و قسم اما اگر اقرار ببلوغ بسال کند در  
اینصورت تا بگواه ثابت نسازد مقبول نیست دوم آنکه عاقل باشد چه  
اقرار دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی او دوری باشد اقرار او در  
حالت غیر دیوانگی صحیح است سیم آنکه اقرار را بچیزی معلق  
نسازد چون موت زید و شهادت عمرو پس اگر معلق سازد صحیح  
نیست و صحیح است اقرار کردن بصیغه عربی و فارسی و غیر آن  
چهارم آنکه قصد اقرار کند چه اقرار کسی که قصد نداشته باشد  
چون مست و خفته و سهو کننده و غلط کننده صحیح نیست و بعضی از  
مجتهدین گفته اند که اگر مستی مست بسبب خوردن غیر حرامی  
باشد اقرارش صحیح است و باقرار خود مواخذ است پنجم آنکه اقرار  
کننده آزاد باشد چه اقرار بنده آنچه تعلق بمولی دارد از نفس او  
و مال او صحیح نیست بلکه آنچه اقرار بمال ازو واقع میشود برو  
لازمست که بعد از آزاد شدن از عهده آن بیرون آید اما اگر بنده از آقا  
مأذون باشد در تجارت کردن و آنچه بدان متعلق است پس اگر اقرار  
بچیزی از او واقع شود که متعلق بتجارت باشد صحیح است

و همچنین صحیح است اقرار او بچیزی که غیر مال باشد چون طلاق  
زوجه ششم آنکه مختار باشد پس اقرار کسیکه او را باکراه بر آن  
دارند صحیح نیست هفتم

[ 375 ]

آنکه جایز التصرف باشد پس اقرار سفیه در غیر جنایتی که موجب  
قصاص باشد و در غیر طلاق و نکاح صحیح نیست و همچنین اقرار  
مفلسی که حاکم شرع بواسطه قرضخواهان او را از مالش منع  
کرده باشد در عین صحیح نیست اما در دین صحیح است و اقرار بیمار  
در زیاده از سه یک مالش ( 1 ) برای اجنبی با تهمت بورثه صحیح  
نیست اما اگر تهمت نباشد یا جهت وارثی باشد از اصل بیرون میرود  
هشتم آنکه کسی که اقرار جهت او میکند میباید که اهلیت آن  
داشته باشد که جهت او چیزی اقرار کند چه اگر برای ملک یا دیوار یا  
زمین اقرار کند صحیح نیست و اگر جهت چاروائی اقرار کند در  
آنخلافت بعضی از مجتهدین گفته اند که احتمال بطلان دارد  
و بعضی برآنند که احتمال استفسار دارد یعنی سبب آنرا ازو پرسند  
پس اگر گوید بسبب آن بعضی گفته اند که بمالک او متعلق است  
واقرب استفسار است پس اگر تفسیر کند بارش جنایت بر شخصی  
آنرا ازو قبول میکند و اگر چه تعیین آن نکند بر قول اقرب و طلب تعیین  
ازو میکند و احتمال بطلان نیز در اینصورت میرود و اگر اقرار کند جهت  
بنده متصرف بمولای او میشود و اگر جهت مسجدی یا مدرسه اقرار  
کند و ذکر سبب ممکن آن نماید چون وصیت یا وقف یا مطلق گوید  
صحیح است و اگر سبب محال ذکر کند آن سبب لغو است اما آن  
اقرار درست است بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی اقرار را نیز در  
اینصورت باطل میدانند و اگر جهت حمل اقرار کند همچنین است و اگر  
مرده بیفتد باطل است اگر وصیت کرده باشد و از باقی ورثه است اگر  
نسبت بارث داده باشد و اگر حمل متعدد باشد قسمت کنند بطریق  
میراث اگر وصیت نباشد چه در وصیت با عدم تنصیص بزیاده و نقصان  
همه مساویند زهم آنکه کسی که جهت او اقرار میکند تکذیب اقرار  
کننده نکند چه اگر تکذیب او کند مستحق چیزی نمیشود مگر آنکه  
بعد از تکذیب تصدیق کند یا آنکه تکذیب او اقرار را جهت غیر یا آزادی  
غلام را لازم داشته باشد چه بر قول شیخ اگر شخصی بنده را جهت  
شخصی اقرار کند و او منکر شود آزاد میشود دهم آنکه آنچه بان  
اقرار میکند جهت کسی باید که چیزی باشد که او مالک آن تواند شد  
پس اگر بجهت مسلمانی بخوک یا شراب یا جهت کافری بمصحف یا  
بنده مسلمانی اقرار کند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار در  
صورت آخر را جایز داشته اند

وگفته اند که حاکم شرع ایشان را بفروختن آنها جبر میکند یازدهم آنکه آنکسیکه برای او اقرار میکند میباید که او را صلاحیت آن باشد که مالک چیزی تواند شد پس اگر اقرار کند بآزادی جهت غلام کسی صحیح نیست و همچنین اگر اقرار بفضله انسان یا پوست مرده کند مگر آنکه پوست را جهت حلال داننده مرده اقرار کند چه در این صورت صحیح است و اگر اقرار کند جهت شخصی بحبه از گندم یا پوست جوزی لازمست که بآنکس بدهد و اگر چه آنرا مال نگویند دوازدهم آنکه آنچه را ملک اقرار کننده باشد پس اگر گوید که ملک من از فلانست صحیح نیست سیزدهم آنکه چیزی باشد که احکام اقرار دادن جاری باشد پس اگر کسی را بحسب شرع ثابت شده باشد که چیزی بر او وقف کرده باشند و او آنچیز را بجهت غیری اقرار کند صحیح نیست چهاردهم آنکه چیزی که اقرار بان میکند میباید که در دست او باشد پس اگر اقرار بمال غیر کند صحیح نیست فصل دوم در اقرار کردن بخویشی بودن بدانکه شروط اقرار بخویشی کردن زیاده بر آنچه مذکور شد سه چیز است اول ممکن باشد الحاق اقرار بمقر به پس اگر اقرار کند به بنوت معروف بنسبت یا به بنوت بزرگتر از خود یا مساوی بخود یا کمتر از خود که عادت بر آن جاری باشد باطلست و همچنین باطلست نسبت اقرار بکسی که شرعا ممنوع باشد چون ولد الزنا و ولد اللعان و اگر چه در اینصورتها فرزند میراث نمیرد و اگر اقرار کند که این ولد نیست از زنا خلافتست که اقرار باین از قبیل تعقیب اقرار بمنافیست که قبول نمیکند و اول آنرا قبول میکند دوم تصدیق مقر به در غیر ولد صغیر و مجنون و مست چه در صغیر انکار اعتبار ندارد و اگر چه بعد از بلوغ باشد و اگر دو شخص یا بیشتر تصادق کنند بر نسب غیر ولد چون اخوت صحیح است و تعدی نمیکند از مصادقات بورثه ایشان سیم عدم منازعت در نسب پس اگر دو کس در فرزندی نزاع کنند اعتبار بگواهست و اگر عم اقرار کند برادری مال میت را برادر میدهند و اگر زوجه اقرار کند بولدی و برادران تصدیقش کنند مال را بفرزند میدهند و اگر تکذیبش کنند زیاده از هشت نصیب خود را باو میدهند و اگر برادران گویند که فرزندی هست و زوجه منکر باشد آنچه زیاده از ربع است برادران باو میدهند و اگر فرزند بفرزند دیگر اقرار کند نصف را

باو میدهند و اگر هر دو بتالثی اقرار کنند ثلث را باو میدهند و با عدالت هر دو نسب و میراث هر دو ثابت میشود فصل سیم در احکام اقرار کردن بدانکه هر گاه شخصی برای شخصی بمال معینی اقرار کند لازمست بر او دادن آنمال بآن شخص و هر گاه اقرار کند بچیزی مجهول تعیین آن بر متعارف بلد اقرار کننده است و هر گاه متعدد باشد بآنچه غالب باشد ( 1 ) در استعمال و اگر غالب نباشد تعیین آن باقرار کننده تعلق دارد و هر گاه اقرار بمجهول کند صحیح است و حاکم التزام نماید اقرار کننده را به تفسیر آن مثل آنکه اقرار کند بمال یا بشئی یا مال بسیار یا مال عظیم یا کثیر یا نفیس ( 2 ) بشرط آنکه آنرا در عرف مال گویند پس در اینصورت اگر اقرار بیوست با دام یا حبه از گندم کند صحیح نیست و شیخ طوسی رحمه الله گفته که مراد بمال کثیر هشتاد است زیرا که در بعض احادیث وارد شده که کثیر را حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بهشتاد تفسیر کرده اند و در اینقول اشکالست چه این حدیث در نذر کردن واقع شده و حمل نذر بر اقرار کردن قیاس است و اقرار مجهول بر پانزده وجه است اول اقرار کردن بشئی و آن بر اعم از مالست پس اگر آنرا بحد قذف یا شفعه تفسیر کند حاکم آنرا قبول میکند و اگر بسرگین نجس تفسیر کند قبول نمیکند و بعضی از مجتهدین این را نیز جایز داشته اند ( 3 ) دوم اقرار بمال پس آنچه آنرا در عرف مال گویند بر او لازمست و اگر چه قلیل باشد پس اگر مال نباشد چون سرگین نجس داخل نیست و آیا تفسیر مال بحبه گندم جایز است ( 4 ) یا نه در آن خلافت چنانچه مذکور شد سیم اقرار باسمای اجناس چون زیت و ذهب و فضه و قول قول مقرر است در تفسیر اینها با قسم ( 5 ) چهارم اقرار بصیغه جمع و آنرا حمل میکنند بر سه یا بیشتر و اگر گوید که من از این اقرار دو میخواستم که اقل جمع منطقی است در آن خلافت اقرب آنست که قبول میکنند ( 6 ) با قسم پنجم اقرار بصیغه عدد چون صد و هزار و تفسیر آن تعلق بمقرر دارد و اگر چه تفسیر بحبه گندم ( 7 ) کند ششم ابهام در صله چون له علی من واحد الی عشرة یعنی فلانی راست بر من از یک تا ده چه این احتمال هشت دارد و احتمال ده و نه دارد و احتمال پنج نیز دارد هفتم ابهام در وصف چون له علی درهم ناقص و همچنین اگر گوید له علی مال عظیم جلیل نفیس هشتم ابهام

(1) معیار در اقرار ظهور لفظ و کلام اقرار کننده است که کاشف از مراد او است اگرچه بحسب قرائن عامه یا خاصه بوده باشد و غلبه در استعمال من حیث هو یکی از اسباب ظهور است صدر دام ظله العالی (2) این شرط در اقرار بشی من حیث هو معلوم نیست صدر دام ظله العالی (3) اگر قابل تعلق حق اختصاص با او است فرمایش بعض از مجتهدین بعید نیست صدر دام ظله (4) ظاهر کلام سابق ترجیح جواز بود صدر دام ظله (5) الزام بقسیم مشکل است صدر دام ظله (6) گذشت که الزام بقسم مشکل است صدر دام ظله (7) حبه گندم بعید است مگر بقرائن خاصه صدر دام ظله

[ 378 ]

در جزو چون نصف مثلا و تفسیر میکنند بنصف آنچه معمول باشد و اگر اقرار کند بدرهمی و نصفی بعضی از مجتهدین میگویند که نصف راجع بدرهم میشود نه ابهام بکذا پس اگر گوید له علی کذا مثل آنست که بگوید له علی کذا درهم برفع یا نصب یا جر اقرب آنست (1) که مراد واحد است چه رفع ببدلیت است و نصب بتمیز و جر باضافه و در جر بعض درهم نیز احتمال دارد و بعضی گفته اند که در نصب احتمال بیست دارد و در جر احتمال صد دارد چه اقل عددی که ممیز در آن مجرور است صد است و اگر کذا کذا درهم باشد مثل اولست در حالت نصب و جر و بعضی برآنند که در نصب احتمال یازده دارد و اگر با حرف عطف باشد در حالت نصب بیست و یک است دهم ابهام بعطف و مانند آن چون له علی درهم و درهم و درهم چه احتمال دارد که مراد سه درهم باشد و اگر گوید که مراد بثانی تاکید اولست صحیح است (2) یازدهم ابهام بطرفیت و مانند آن چون له زیت فی جرة او سمن فی عكة او قماش فی عیبة او الف فی صندوق طرف داخل نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر چه بی طرف نمیشد اقرار بان اقرار بطرف آنست و اقرار بچاروا اقرار بزین اوست اما اقرار به بنده که عمامه بر سر و جامه در بردارد اقرار بعمامه و جامه نیست دوازدهم ابهام در اعیان (4) چون له هذا الثوب او هذا العبد مطالبه تعیین میکند پس با تعیین اگر مقر له منکر باشد سوگندش میدهند و انتزاع میکند حاکم مقر به را یا در دست مقر میگذارد پس اگر مقر له تصدیق کند بعد از انکار قبول میکند سیزدهم ابهام مستخرج و آن بطریق استخراج مجهولست و این وقتی معتبر

است که مقر له عالم باشد بآن عبارت پس اگر عامی را تلقین کنند حکم بر آن مترتب نمیشود مثلا بطریق جبر ومقابله اگر گوید زید را بر من مالیست و نصف مال عمر وعمره را بر من مالیست و نصف مال زید پس مال هر یک بطریق جبر ومقابله چهار است وبهر یک از ایشان شش میباید داد ودر تفسیر جنس رجوع باقرار کننده باید کرد چهارم ابهام ممکن استخراج و بی حساب و رجوع بمقر کنند چون له علی من الفضة بوزن هذه الصخرة او بقدر ثمن عبد زید پانزدهم ابهام از حیثت عموم چنانچه گوید زید راست جمیع آنچه در دست منست واگر گوید فلان شخص را بر من زیاده از مال فلانست او را زیاده از قدر

(1) معلوم نیست پس اقرب آنست که با ظاهر نبورن لفظ در چیزی اقتصار بقدر متیقن نمایند وچنین است حرف عطف در حالت نصب صدر الدین دام ظلّه العالی (2) معلوم نیست صدر دام ظلّه (3) تمام مطلب این وجه معلوم نشد گویا نسخ مغلوط بوده باشد صدر دام ظلّه

[ 379 ]

مال او باید داد واگر در اینصورت دعوی کند که من مال او را کم پنداشتم سوگندش میدهد واقرار بعین ودین صحیح است پس اگر گوید که عینی که بر ذمه بکر است تعلق بزید دارد ونام من در تمسک عاریت است صحیح است واگر گوید برتست هزار واو در جواب گوید بلی یا نعم یا اجل یا من مقرم بآن در اینصورت هزار بر او لازمست واگر در جواب گوید وزن کن یا نقد کن یا گوید که من مقرم ونگوید مقرم بآن در اینصورت لازم نیست چه در عرف در دو صورت اول احتمال استهزاء دارد ودر صورت آخر احتمال آن (1) دارد که من مقرم بآن حق جهت تو یا دیگری فصل چهارم در منافی اقرار وآن بر دو قسمست قسم اول مقبول بدو شرط اول بعد از اقرار کردن بچیزی استثنای زیاده بر آن یا مساوی آن نکند بلکه بکمتر از آن استثنا کند مثل آنکه بگوید فلانی راست بر من ده درهم الا دو درهم چه در اینصورت اقرار بهشت درهم کرده دوم آنکه استثنا متصل باشد چنانکه اگر در مثال مذکور بی فاصله گوید الا دو درهم صحیح است اما اگر بعد از مدتی استثنا کند صحیح نیست واستثنا از اثبات نفی است باجماع واز نفی اثبات خلاف مر ابوحنیفه را که او بر این

رفته که استثنا از نفی اثبات نیست و اگر استثنا متعدد باشد بحرف عطف یا آنکه استثنای سیم زیاده از دوم باشد هر دو استثنا از اول بیرون میروند مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم الا سه درهم پس در اینصورت چهار درهم اقرار کرده و اگر بحرف عطف نباشد و استثنا از جنس باشد صحیح است بشرط آنکه متفرق نباشد و اگر استثنا بتدرید باشد مثل آنکه گوید فلانی راست بر من دو درهم الا سه درهم یا چهار درهم صحیح است و در این دو احتمالست چه احتمال شش دارد و احتمال هفت ( 2 ) نیز دارد و اگر گوید فلانی راست بر من دره‌می بلکه دره‌مین میانه مجتهدین در اینقول خلافست اقرب قوی آنست ( 3 ) که بیکدرهم کرده مگر آنکه گوید مراد من دو درهم است و اگر بعد از جمله استثنا واقع شده باشد مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم و جامه الا دره‌می میانه مجتهدین در اینخلافست بعضی از ایشان بر این رفته اند که عاید بجمله اخیر است و بعضی گفته اند که عاید بهر دو جمله است ( 4 ) قسم دوم مردود مثل آنکه گوید فلانی راست بر من هزار دینار قیمت شراب یا گوشت خوک یا متاعی که قبض نکرده ام یا اقرار کند جهت مسلمانی شراب یا خوک چه در اینصورت منافی اقرار مقبول نیست ( 5 ) مطلب دوم در وصیت نمودن و در آن سه فصل است فصل اول در وصیت کردن بمال و شروط آن بدانکه وصیت

( 1 ) در صورت اولی دور نیست قرینه نوعیه بر استهزا باشد ولی در صورت آحر بعید است بلکه ظاهر اقرار است و فرقی میان گفتن بآن و نگفتن آن بنظر نمیرسد صدر دام ظلّه العالی ( 2 ) پس قدر متیقن اقرار بشش است صدر دام ظلّه ( 3 ) معلوم نیست صدر دام ظلّه ( 4 ) و بعضی اگر بگویند عاید باولست نیز مانعی ندارد صدر دام ظلّه ( 5 ) اگر عرفاً کلام واحد باشد عدم قبول علی اطلاقه معلوم نیست صدر دام ظلّه

مالک گردانیدن کسی است شخصی را بر عین یا منفعتی بعد از مردن و بعضی از مجتهدین گفته اند که وصیت مسلط ساختن شخصی است بر تصرف در چیزی بعد از مردن و شروط آن دوازده

است اول ایجاب چون اوصیت لفلان بكذا او افعلا کذا بعد وفاتی یعنی وصیت کردم جهت فلان شخص بفلان چیز مثلا یا آنکه گوید که فلان مبلغ بتصدق دهید وبفلان مبلغ حج اجاره کنید بعد از وفات من و آنچه بدینها ماند وصیغه عربی در وصیت لازم نیست و اگر چه قادر بر آن باشد و وصیت گنگ و کسی که از نطق عاجز باشد با اشاره و کنایتست و اگر قادر بر نطق باشد و بنویسد یا اشاره کند عمل بآن واجب (1) نیست و اگر چه در حال نوشتن او حاضر باشند دوم قبول کسی که وصیت برای او میکند خواه بلفظ باشد چون قبلت و خواه بفعل باشد چون تصرف کردن در آن و این در جائی شرطست که محصور باشد اما در غیر محصور چون فقرای بنی هاشم یا مسجد یا قنطره قبول شرط نیست و بعضی از مجتهدین (2) گفته اند که قبول صحیح نیست مگر بعد از وفات و در قبول اتصال بایجاب شرط نیست پس اگر بعد از وفات واقع شود صحیح است و اگر رد کرده باشد وصیت را در حیات موصی آیا بعد از وفات او رجوع میتواند کرد و قبول کرد خلافت مشهور آنست که جایز است اما اگر بعد از وفات و پیش از قبول رد کند باطلست و اگر پیش از قبول و بعد از قبض رد کند لغو است باجماع و اگر بعد از قبول و پیش از قبض رد کند خلافت و اگر پیش از قبول موصی له بمیرد وارث را قبول میرسد خواه پیش از مردن موصی باشد و خواه بعد از مردن موصی و بعضی از مجتهدین بر آنند که در اینصورت وصیت باطلست و بعضی گفته اند که اگر غرض موصی تعلق بمیت داشته باشد باطل میشود و اگر نه صحیح است و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر موصی له بعد از موصی بمیرد تعلق بوارث او میگیرد و اگر پیش از او بمیرد باطل است و در قبول ورد ورثه موصی له حکم او دارند و اگر موصی له وارث نداشته باشد راجع بورثه موصی میشود و بعضی گفته اند (3) که بامام میرسد سیم آنکه موصی بالغ باشد چه وصیت طفل صحیح نیست و در وصیت طفل ممیز و طفلی که ده ساله باشد خلافت بعضی از مجتهدین گفته اند که وصیت کمتر از ده ساله در ابواب البر صحیح است و بعضی گفته اند که اگر مرد است وصیت هشت ساله صحیح است

(1) عدم وجوب منسوب بمشهور است ولی معلوم نیست صدر دام ظلّه (2) اگر مراد بعضی از مجتهدین آنستکه لازم نیست چنین است که فرموده اند صدر دام ظلّه العالی (3) محل تامل و محتاج بتفصیل است صدر دام ظلّه



واگر زن است هفت ساله چهارم آنکه عاقل باشد چه وصیت دیوانه صحیح نیست ( 1 ) پنجم آنکه رشید باشد پس وصیت سفیه صحیح نیست مگر در ابواب البر و معروف نزد بعضی از مجتهدین و بعضی مطلقاً صحیح میدانند و همچنین کسیکه خود را زخم زده باشد و در آن زخم خوف مردن باشد چه او نیز حکم سفیه دارد ششم آنکه قصد کند چه وصیت مست و خفته و بیهوش صحیح نیست هفتم آنکه موصی له در حال وصیت موجود باشد پس اگر وصیت کند جهت حمل وجود او در حال وصیت معتبر است و اگر مشکوک ( 2 ) باشد در وجود وصیت او صحیح نیست هشتم آنکه صحیح باشد که مالک شود یعنی صلاحیت مالک شدن چیزی داشته باشد چه وصیت جهت ملک و چاروا و دابه صحیح نیست مگر آنکه در دابه قصد علف او کند نهم آنکه موصی و موصی له آزاد باشند چه وصیت بنده جهت بنده صحیح نیست و اگر چه قایل باین شویم که بنده مالک چیزی میشود و آیا وصیتی که در حال رقیت کرده بعد از آزادی او نافذ است یا نه در آن خلافت اولی نفوذ است هر گاه وصیت را بر آزادی خود معلق ساخته باشد و اگر موصی له بنده موصی باشد وصیت او صحیح است و منصرف ( 3 ) با آزادی او میشود هر گاه ثلث مال موصی وفا بآن کند دهم آنکه وصیت بر موصی له جایز باشد پس وصیت بر ظالمان و نوشتن کتب ضلال و کافر حربی صحیح نیست و اگر چه ذی رحم باشد و بعضی از مجتهدین در ذی رحم جایز داشته اند و وصیت بر جهودان صحیح است و بعضی از مجتهدین مطلقاً جایز میدانند و در کسیکه وصیت میکند اسلام شرط نیست پس وصیت کافر جهت مسلمان بچیزی که مالک آن تواند شد صحیح است اما اگر شراب جهت مسلمان وصیت کند صحیح نیست یازدهم آنکه وصیت بچیزی باشد که مالک آن تواند شد پس وصیت بشخص آزاد و وقف ام ولد و گوشت میت و سرگین نجس و فضلات و حشرات صحیح نیست و همچنین وصیت بشراب و خوک در مسلمانان صحیح نیست اما اگر هر دو جهود باشند صحیح است دوازدهم آنکه ثلث مالی که در حال وفات باشد وفا بوصیت کند پس اگر بزیاده از ثلث مال باشد زیاده باطلست مگر آنکه وارث اجازت دهد و اجازت وارث بعد از وفات موصی معتبر است باجماع و قبل از آن اعتبار ندارد بنابر قول اکثر و بعضی از مجتهدین اجازت

(1) محل تامل است در مالیات صدر دام ظله ( 2 ) در مشکوک فیه  
محتمل است که مدعی باشد بوجود حین الوصیه صدر دام ظله  
العالی (3) علی اطلاقه معلوم نیست صدر دام ظله

[ 382 ]

پیش از وفات را منع نموده اند و خلافت میان مجتهدین که آیا  
اجازت وارث در اینصورت با تنفیذ آن چیز است که موصی وصیت  
کرده یا بابتدای عطیه است فصل دوم در اقسام وصیت کردن واحکام  
وصیت مطلق بدانکه وصیت بر چهار قسم است اول وصیت واجبه  
چون وصیت کردن جهت ادای حقوق واجب خواه حق الله باشد  
وخواه حق الناس دوم وصیت مستحبه چون وصیت کردن بمال کم  
پس وصیت بخمس مال کردن بهتر است از ربع وربع بهتر است از  
ثلث وثلث بهتر است از نصف و بعضی از مجتهدین وصیت ثلث را با  
استغناى وارث بهتر میدانند و اگر حال ورثه متوسط باشد وصیت ربع  
را بهتر میدانند و خمس را با فقر بهتر میدانند و چون وصیت بشهادتین  
واقرار به نبوت پیغمبر و امامت ائمه علیهم السلام و جمیع آنچه  
پیغمبر خبر داده سیم وصیت حرام چون وصیت کردن بشراب  
وگوشت خوک و غیر آن چهارم وصیت مکروه چون وصیت کردن بمال  
بسیار و هر گاه وصیت جهت جماعتی مطلق واقع شود تقاضای  
تسویه میکند مگر بارش کردن بر تفاوت و در بعضی از احادیث  
صحیحه وارد شده که وصیت در عم و خال بطریق میراثست و جهت  
خویشان و موالی و مستحق زکوة و سیل الله بطریقی است که در  
بحث وقف مذکور شد و وصیت بمجهول و غیر موجود صحیح است  
و تعیین آن بعد از وفات متعلق بوارث است پس اگر وصیت بمال یا  
نصیب یا مال قلیل یا عظیم کند تعیین آن بوارث تعلق دارد هر گاه  
بدانند از مورث قدر معین را و مراد بجز و عشرات چنانچه در روایت  
حسن ابن ابان بن تغلب از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه  
السلام وارد شده و در بعضی روایات صحیحه نیز ایراد یافته که مراد  
بجز و سبع است و در بعضی دیگر آمده که ثلث است و در روایت  
صحیحه وارد شده که مراد بسهم ثمن است و در بعضی روایات  
ضعیفه سدس وارد شده و شئی سدس است و اگر وصیت بمال بسیار  
کند پیش بعضی از مجتهدین هشتاد درهم ( 1 ) است چنانچه در  
بعضی احادیث وارد شده در نذر که مذکور شد و اگر کسی جهت  
شخصی شمشیری وصیت کند در بعضی احادیث وارد شده که  
غلاف و زیور آن داخل است و در وصیت بصندوق آنچه از اموال در آن  
باشد داخل است و همچنین در وصیت کشتی آنچه از طعام در آن

باشد داخل است فصل سیم در بیان وصی ساختن و آن والی گردانیدن شخصی است

(1) در جمیع موارد این نحو از اخبار خصوصا با تعارض ترک احتیاط را نمایند صدر دام ظله العالی

[ 383 ]

برای اخراج حقی یا استیفای حقی بر طفل و مجنون و پدر و جد طفل بالاصاله مالک ولایت اند و وصی که پدر و جد جهت طفل تعیین کنند صحیح است و اگر وصی را اذن دهند در وصی گرفتن جایز است و اگر او را نهی کنند از وصی گرفتن نمیتواند گرفت و با اطلاق خلافت و مکاتبه صفار (1) از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مؤید جواز است و شروط وصی هشت است اول آنکه عاقل باشد پس وصی گردانیدن دیوانه صحیح نیست و اگر بعد از آن دیوانگی بهم رسد وصایت او باطل میشود و اگر دیوانگی او بر طرف شود آیا وصایت او عود میکند میانه مجتهدین در آن خلافت و اگر دیوانگی او دوری باشد نیز در آن خلافت اقرب آنست که در وقت غیر دیوانگی صحیح است دوم آنکه بالغ باشد هر گاه تنها باشد پس وصی گردانیدن طفل منفرد بی آنکه بالغی را با او ضم کند صحیح نیست و تصرف بالغ نافذ است تا زمانی که طفل بالغ شود آنگاه هر دو شریکند سیم آنکه مسلمان باشد هر گاه موصی مسلمان باشد پس هر گاه مسلمان نباشد یا کافر باشد وصی بودن او بر اطفال مسلمانان جایز نیست چهارم آنکه عادل باشد بر قول مشهور پس وصایت فاسق باطل است و اگر چه بعد از فوت موصی فاسق شود و بعضی گفته اند که در اینصورت باطل نمیشود پنجم اذن مولی اگر بنده شخصی را وصی کند و آیا بنده، خود را وصی میتواند کرد در آن خلافت ششم آنکه کسی نباشد که اولی از وصی باشد چون پدر و جد پس اگر شخصی را غیر از پدر یا جد وصی گرداند صحیح نیست هفتم آنکه وصی تواند که از عهده وصایت بیرون آید پس اگر عاجز باشد از تصرف بسبب مرض یا پیری یا آنکه سفیه باشد آیا باطل است یا صحیح و حاکم کسی را با او ضم میکند یا نه میانه مجتهدین خلافت و اگر عجز در اثنا بهم رسد حاکم شخصی را با او ضم میکند هشتم آنکه صیغه (2) بگوید چون اوصیت الیک یعنی وصایت را بتو رجوع نمودم یا امر فلان طفل خود را بتو تفویض کردم یا تو وصی

منی و این شروط در حال وصیت معتبر است تا حین فوت پس اگر یکی از این شروط خلل رساند وصایت باطل است (3) و بعضی گفته اند که در حال وصیت کافیت و بعضی برآنند که تا حین وفات میباید و شرط نیست در وصی ذکوریت پس زن و خنثی را با اجتماع شرایط وصی میتوان گردانید و شیخ طوسی اجماع شیعه را بر این نقل کرده و همچنین بصر شرط نیست و آنچه در روایت سکونی

(1) روایت مذکوره ظاهر الدلالة بر جواز نیست پس قول بمنع ظاهرا اقوی است صدر دام ظله (2) لزوم صیغه معلوم نیست صدر دام ظله (3) معلوم نیست صدر دام ظله

[ 384 ]

منع از آن واقع شده محمول بر کراهیت یا تقیه است و اتحاد وصی نیز شرط نیست و با اطلاق هر دو با هم تصرف میکنند و با امتناع حاکم جبر میکند ایشانرا بر اجتماع و واجب نیست بر وصی قبول کردن وصیت بلکه رد میتواند کرد بشرط آنکه موصی در حیات باشد و این خبر باو برسد پس اگر خبر باو نرسد و بمیرد مشهور آنست که وصی را قیام بامور وصایت لازمست مگر آنکه عاجز باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه عالم بوصیت نباشد تا آنکه بمیرد رد میتواند کرد و وصی امین است و ضامن نیست مگر با تعدی و تقرب و در جائی که عادت جاری بتوکیل باشد جایز است وصی را که وکیل بگیرد و در غیر عادت بآن جاری نباشد خلافت اقوی آنست که جایز است و جایز است وصی را استیفای دین خود از آنچه که در دست اوست بی اذن حاکم و همچنین ادای دین غیر نیز با علم خود میتواند کرد بعد از آنکه آن قرضخواه را سوگند دهد و بعضی برآنند که تا نزد حاکم شرع ثابت نشود نمیتواند داد و این قول اقوی ( 1 ) است و باید که وصی اقتصار کند بر آنچه جهت او تعیین کرده اند پس اگر بر مال موجودی او را وصی کرده باشند در مالی که بعد از آن بهم رسد دخلی ندارد و اگر مطلق باشد همه داخل است و هر گاه کسی بمیرد و وصی جهت اطفال خود تعیین نکند بر حاکم شرع لازمست که تعیین کند و حاکم مالک عزل آن وصی است هر گاه خواهد و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذر مراجعت او جایز است و احاد مؤمنین عدول را تصرف در وصیت مادامیکه زنده باشد و وصایت رجوع ثابت نمیشود مگر بشهادت دو مرد مسلمان عادل باب هجدهم از کتاب جامع

عباسی در قسمت کردن ترکه ومیراث وآن منتقل شدن مالیست یا حقی از شخصی بعد از فوت او بورثه بیکی از وجوهی که مذکور خواهد شد بشرطیکه یکی از اموری که مانع میراث بردن آنها شود چنانچه مذکور خواهد شد در آنها نباشد ودر آن شش مطلب است مطلب اول در بیان آنچه سبب میراث بردن میشود وآن بر هفت وجه است وجه اول خویش بودن وآن باتصال شخصی است

(1) اگر عالم نبوده باشد صدر دام ظلّه العالی

[ 385 ]

بدیگری بولادت یا بانتهای آن هر دو بدیگری بر وجه شرعی وآن بر سه قسمست قسم اول دو قومند که با یکدیگر میراث میبرند اول پدر ومادر دوم فرزندان وهر چند پائین روند واین دو قوم با یکدیگر میراث میبرند وبا ایشان سوای زن وشوهر دیگری میراث نمیرد پس هر گاه شخصی بمیرد وپدری داشته باشد تمام مال او تعلق بپدر دار و همچنین اگر مادری داشته باشد تمام مال تعلق بمادر دارد واگر پدر ومادر هر دو جمع شوند سه یک مال میت (1) تعلق بمادر دارد وتتمه

تعلق بپدر واگر با پدر ومادر پسری جمع شود هر یک از پدر ومادر شش یک مال را میبرند وتتمه آن تعلق بپسر دارد واگر با پدر ومادر دختری جمع شود هر یک از ایشان شش یک مال را میبرند ونصف مال را دختر میبرد وتتمه میانه ایشان ودختر پنج حصه میشود بشرطی که میت دو برادر یا یک برادر ودو خواهر پدر ومادری یا چهار خواهر پدر ومادری نداشته باشد چه اگر اینها موجود باشند تتمه مال میانه دختر وپدر بچهار حصه منقسم میشود چنانچه مذکور خواهد شد واگر دو دختر با ایشان جمع شوند دو ثلث مال تعلق بدختر آن دارد وثلث آن بپدر ومادر واگر یکی از ایشان با دختران جمع شود دختران ثلثان میبرند وشش یک از پدر است یا از مادر وتتمه میانه ایشان به پنج سهم یا چهار سهم منقسم میگردد وهر گاه شخصی بمیرد وپسری داشته باشد تمام مال از اوست واگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت میکنند واگر پسر ودختر جمع شوند دختر نصف پسر میراث میبرد وهر گاه شخصی بمیرد وبیکدختر داشته باشد تمام مال او از آن دختر است واگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت میکنند وهر گاه میت فرزندان نداشته باشد وفرزند زاده داشته باشد آن فرزند زادهای بجای فرزندان حصه میبرند بطریقی که مذکور شد خواه تنها باشند وخواه با پدر ومادر میت جمع

شوند و هر یک از ایشان حصه کسی را میبرد که باو میرسد پس دختر دختر حصه دختر میبرد و دختر پسر حصه پسر میبرد و ذکور وانات هر یک از ایشان بطریق میراث پسر دو برابر دختر میراث میبرند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اولاد دختر از ذکور وانات در میراث بردن مساوی اند قسم دوم نیز دو قومند اول برادران و خواهران و اولاد ایشان با عدم ایشان دوم جد و جده هر چند بالا روند و این دو

(1) اگر حاجب نداشته باشد چنانچه خواهد آمد صدر دام ظلّه

[ 386 ]

قوم وقتی از میت میراث میبرند که در قوم مرتبه اولی نباشد چه اینها با پدر و مادر و فرزند و فرزند زادگان میراث نمیبرند پس اگر شخصی بمیرد و یک برادر داشته باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق باو دارد و اگر چه برادر پدری یا مادری باشد و اگر دو برادر یا زیاده داشته باشد مال او میانه ایشان بالسویه منقسم میگردد و همچنین اگر یک خواهر یا زیاده داشته باشد و اگر برادر و خواهر جمع شوند برادر دو حصه میبرد و خواهر یک حصه چنانچه در میراث پدر و دختر مذکور شد و هر گاه برادر و خواهر پدر و مادری باشند برادر و خواهر پدری میراث نمیبرند و اگر برادر یا خواهر مادری یا پدر مادری جمع شوند اگر واحد باشد شش یک مال تعلق باو دارد و اگر زیاده از واحد باشد سه یک مال بایشان تعلق دارد و تتمه آن از برادران و خواهران پدر مادریست و بعضی از مجتهدین برآنند که هر گاه با خواهر پدر مادری خواهر مادری جمع شود نصف از خواهران پدر مادریست و شش یک از خواهر مادری و باقی میانه ایشان بچهار حصه میشود سه از خوار پدریست و یک حصه از خواهر مادری و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه برادر و خواهر مادری با برادر و خواهر پدری تنها جمع شوند تتمه رد بر همه قسمت میشود و هر گاه جد و جده میت و برادر و خواهر او با یکدیگر جمع شوند جد مساوی برادر میراث میبرد و جده مساوی خواهر و جد و جده پدری چون برادر و خواهر پدریست و جد و جده مادری چون برادر و خواهر مادریست لیکن جد پدر مادری جد پدری را از میراث منع نمیکند چنانچه برادر و خواهر پدری و مادری منع برادر و خواهر پدری میکنند و فرزندان برادر و خواهر در وقتی که پدران و مادران ایشان موجود نباشند با جد و جده حصه پدران و مادران خود را میگیرند و هر گاه شخصی بمیرد و ازو جد پدری یا مادری مانده باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام

مال تعلق باو دارد خواه جد پدری باشد و خواه جد مادری و هر گاه جد و جد جمع شوند جد یک حصه میبرد و جد نیم حصه اگر هر دو پدری باشند و برابر حصه میبرند اگر هر دو مادری باشند و اگر از دو طرف باشند جد یا جد مادری اگر تنها باشد شش یک میبرد و تتمه تعلق بجد و جد پدری دارد و اگر زیاده باشند سه یک مال تعلق بایشان دارد و تتمه تعلق بجد و جد پدری و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر کسی مادر مادری و مادر پدری بگذارد مال او

[ 387 ]

میان ایشان بچهار حصه میشود یک حصه مادر مادری بر میدارد و سه حصه مادر پدری و جد قریب بمیت جد بعید را منع میکند از میراث پس جد بعید با وجود جد قریب میراث نمیبرد و میت را در مرتبه اولی چهار جد ممکنست که باشند پدر و مادر و پدر او و پدر مادر او و در مرتبه دوم هشت جد و جد ممکنست و در مرتبه سیم شانزده و در مرتبه چهارم سی و دو و همچنین هر چند بالا رود پس اگر شخصی هشت جد و جد بگذارد اجداد و جدات مادری ثلث مال را میبرند بالسویه و تتمه باجداد و جدات پدری متعلق است باینطریق که ثلث تتمه پیدر و مادر و مادر پدر متعلق است ذکر دو مثل انثی و دو ثلث تتمه پیدر و مادر و پدر پدر متعلق است ذکر دو مثل انثی پس سهام اجداد و جدات مادری چهار است و سهام اجداد و جدات پدری نه است پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم میگردد جهت تباین چنانچه در مبحث تصحیح قسمت ترکه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین گفته اند ثلث ثلث پیدر و مادر مادر میرسد بالسویه و دو ثلث ثلث پیدر و مادر بالسویه میرسد و ثلث دو ثلث باقی پیدر و مادر مادر پدر متعلق است بالسویه و باقی پیدر و مادر پدر پدر تعلق دارد ذکر دو مثل انثی و در اینصورت سهام خویشان مادری شش است و سهام خویشان پدری هجده پس فریضه ایشان از پنجاه و چهار منقسم میگردد جهت تداخل چنانچه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین برآنند که ثلث ثلث از پدر و مادر مادر است بالسویه و دو ثلث ثلث از پدر و مادر پدر است ذکر دو مثل انثی میبرد و این قول از پنجاه و چهار منقسم میگردد و قول اول اقوی است قسم سیم نیز دو قومند اول عم و عمه و هر چند بالا روند دوم خال و خاله و هر چند بالا روند و این دو قوم با عدم در مرتبه ثانیه میراث میبرند پس هر گاه شخصی بمیرد و عم بگذارد میراث باو متعلق است و همچنین است عمه و اگر هر دو جمع شوند یکحصه عم میبرد و نیم حصه عمه بشرط آنکه هر دو پدر و مادری یا پدری باشند اما اگر مادری باشند بالسویه میراث میبرند و اگر عم و عمه و پدر مادری و عم و عمه مادری جمع شوند ثلث مال از خویشان مادرست هر گاه زیاده از واحد باشند و سدس مال اگر واحد باشد

وتتمه بخویشان پدری متعلق است ذکر ضعف انثی واگر شخصی بمیرد وازو خال بماند تمام مال او تعلق بخال او دارد وهمچنین است خاله خواه پدری

[ 388 ]

باشد وخواه مادری که تعلق باو دارد وفرقی نیست میانه خال وخاله در میراث چه همه برابر میراث میبرند واگر خال وخاله پدر ومادری یا خال وخاله مادری جمع شوند خویشان مادر سدس میبرند اگر واحد باشند واگر متعدد باشند ثلث بالسویه وباقی از خویشان پدر مادری یا پدریست با عدم خویشان پدر مادری وایا ذکر ایشان در اینصورت دو مثل انثی میبرد میانه مجتهدین در این خلافت اصح آنست که همه برابر میراث میبرند واگر متفرق باشند سدس ثلث تعلق بخال یا خاله دارد وثلت ثلث با تعدد وتتمه بخال وخاله پدر متعلق است واگر عم وعمه وخال وخاله جمع شوند سدس با واحد بودن ایشان بایشان متعلق است واگر متعدد باشند ثلث بالسویه وتتمه بعم وعمه تعلق دارد واولاد عم وعمه وخال وخاله با وجود ایشان میراث نمیبرند وهر گاه ایشان موجود نباشند میراث میبرند واعمام واخلال میت اولی اند بمیراث از اعمام واخلال پدر ومادر او واگر عم وعمه وخال وخاله مادر او جمع شوند ثلث ترکه متوفی بالسویه بخویشان مادری متعلق است بر قول مشهور ودو ثلث دیگر تعلق بخویشان پدری دارد باینطریق که ثلث دو ثلث بخال وخاله پدری متعلق است بالسویه ودو ثلث دیگران بعم وعمه متعلق است ذکر دو مثل انثی میبرد پس فریضه ایشان از صد وهشت منقسم میگردد وبعضی از مجتهدین گفته اند که خال مادر وخاله او ثلث ثلث بالسویه میبرند ودو ثلث ثلث از عم وعمه مادر است پس در اینصورت فریضه ایشان از پنجاه وچهار منقسم میگردد وبعضی برآنند که احوال اربعه ثلث را بالسویه میبرند وثلت ثلثانرا عمه وعم مادری میبرند بالسویه ودو ثلث ثلثان بعم وعمه پدری متعلق است ذکر دو مثل انثی میبرد ودر اینصورت فریضه ایشان از صد و هشت منقسم (1) میگردد تتمه اقرب بمیت از هر صنفی ابعداز آن صنف را از اصل میراث منع میکند وآن بر شش وجه است وجه اول منع طبقه اولی ثانیه را لیکن سنت است پدر ومادر را که سدس بجد وجده بدهند با نصیب اعلی خواه جد وجده پدری باشند وخواه مادری وهر گاه پدر ومادر موجود نباشند دادن سدس سنت نیست دوم منع طبقه ثانیه طبقه ثالثه را سیم منع نزدیکتر از هر مرتبه بپدر ومادر خویشان پدری تنها را در آن مرتبه چهارم منع طبقه ثالثه معتنق را پنجم منع معتنق ضامن



(1) در محل خلاف بین العلما احتیاط را در ارث اجداد و اعمام و احوال ترک ننمایند زیرا که بسیار از آن دلیل واضحی ندارد والله هو العالم صدر دام ظلّه

[ 389 ]

جریره را ششم منع ضامن جریره غیر او را واقرب از هر صنفی منع ابعداً از صنف دیگری نمیکند چون خواهران مادری وجد قریب پدری میت چه در اینصورت جد قریب دو ثلث مال میبرد و خواهران مادری ثلث را و همچنین جد مادری و پسر برادر مادری یا برادر پدری چه در اینصورت جد پسر برادر را حاجب نیست و مزاحمت برادر پدری نیمرساند و میراث میبرد با جد و این قاعده تخلف نمیکند مگر در هشت موضع اول میراث بردن پدر و مادر با فرزند زاده چه پدر و مادر نزدیکترند از فرزند زاده بمیت دوم میراث بردن اجداد با فرزند زاده بر قول محمد بن بابویه که مستند شده است بحدیثی که از حضرت امام موسی (ع) نقل کرده اند که اگر شخصی بمیرد و ازو دختر دختر وجد و جدّه بمانند سدس مال را جد و جدّه میبرند و باقی از ایشانست سیم میراث بردن برادر مادری یا پسر برادر پدر مادری بر قول بعضی از مجتهدین و مستند شده اند بآنکه چون در پسر برادر پدر مادری دو سبب جمع شده و در برادر مادری یک سبب سدس از برادر مادریست و تتمه از پسر برادر پدر مادری و این قول ضعیف است چه همین علت را در برادر پدری و برادر پدر مادری جاری میتوان ساخت و حال آنکه مانعست برادر پدر مادری برادر پدری را از میراث بردن بمذهب صاحب اینقول چهارم در صورتیکه شخصی بمیرد و پسر عم پدر و مادری بگذارد و عم پدری چه باجماع مجتهدین شیعه مال آن میت تمام تعلق به پسر عم دارد و عم را در مال او دخلی نیست و اینحکم تغییر نمییابد در متعدد بودن هر یک از پسر عم پدر مادری و عم هر دو و همچنین حکم تغییر نمییابد بموجود بودن زوج و زوجه با ایشان و آیا بذکوریت و انوثیت حکم تغییر مییابد مثل آنکه دختر عم پدر مادری با عم پدری جمع شود یا پسر عم پدر مادری با عمه پدری جمع شود میانه مجتهدین در این خلافت احواد آنست که حکم تغییر مییابد و مال در اینصورت تعلق بعم یا عمه پدری دارد و همچنین خلافت میانه مجتهدین در این که هر گاه با پسر عم و عم مذکور خال جمع شود بعضی گفته اند که مال تعلق بعم و خال دارد بطریق میراث و بعضی برآنند که میانه عم و خال منقسم میگردد بطریق میراث و بعضی گفته اند که تعلق بخال دارد و قول اول اقوی ( 1 ) است و اگر

یکی از پسر عم و عمه خنثی باشد یا هر دو خنثی باشند احتمال تغییر حکم دارد و احتمال آن نیز دارد که ایشان را ذکر فرض کنیم پنجم میراث بردن اجداد پدری و مادری با مادر بر قول

(1) رعایت احتیاط در مسائل متعلق باین عم پدری و مادری ترک  
نمایند صدر دام ظلّه

[ 390 ]

بعضی از مجتهدین ششم منع کردن جد پدری فرزند فرزند را بر قول بعضی از مجتهدین هفتم میراث بردن عمه مساوی جد هر گاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین تکمله هر گاه با پدر و مادر فرزند جمع شود ایشان را از بردن زیاده از دو سدس مال منع میکند مگر آنکه فرزند یکدختر باشد چه یکدختر پدر و مادر را منع زیاده از دو سدس نمیکند بلکه با یکدیگر میراث میبرند بطریقی که مذکور شد و همچنین دو دختر یا یکی از ایشان و فرزندان شوهر زن را از نصیب اعلی ایشان که نصف و ربع است منع میکنند و هر گاه برادران میت با مادر او جمع شوند مادر را منع زیاده از سدس میکنند بهفت شرط اول آنکه پدر ایشان موجود باشد چه اگر پدر ایشان موجود نباشد مادر را منع نمیکند دوم آنکه دو برادر یا یک برادر و خواهر با چهار خواهر باشند چه اگر اینچنین نباشد مادر را منع نمیکند و خنثی در اینصورت چون انثی است و احتمال قرعه اینجا اقوی است سیم آنکه برادران پدر مادری یا پدری باشند چه برادران مادری میت منع مادر نمیکند چهارم آنکه در برادران یکی از چیزهایی که مانع ارث است موجود نباشد چه اگر موانع ارث در ایشان موجود باشد منع مادر نمیکند پنجم آنکه برادران میت در آنوقت موجود باشند چه اگر در شکم مادر باشند مادر را از زیاده از سدس منع نمیکند ششم آنکه زنده باشند چه اگر مرده باشند منع نمیکند و همین حکم دارد اگر برادران میت و میت در یکزمان بمیرند و تقدیم و تاخیر مشخص نباشد و بعضی از مجتهدین در غرقى و مهدوم علیه توقف کرده اند هفتم آنکه میانه حاجب و محجوب مغایره باشد چه اگر متحد باشند منع نمیکند مثل آنکه مادر کسی خواهر پدری باشد چنانچه در بحث میراث مجوس خواهد آمد یا در وطی شبهه اتفاق افتد چه اگر کسی بشبهه دختر خود را وطی کند و دختر بزاید مدخوله هم مادر و هم خواهر پدری خود خواهد بود وجه دوم که سبب میراث بردن میشود و آن زن شوهریست که بعقد دوام باشد وزن آزاد باشد و دخول شرط

نیست مگر آنکه شخصی در حالت بیماری زنی را عقد کرده باشد چه در اینصورت اگر دخول نکرده بمیرد میراث نمیرد و هر یک از زن و شوهر یا اصحاب مراتب ثلث سابقه میراث میبرند هر گاه مانعی از موانع میراث بردن در ایشان نباشد و ایشانرا دو نصیب است اول اعلی و آن در شوهر نصف مالست و در زن چهار یک و اگر چه زنان متعدد باشند هر گاه میت را فرزندی باشد وجه سیم ولای آزادی چه هر گاه

[ 391 ]

کسی بنده خود را آزاد کند از او میراث میبرد بچهار شرط اول آنکه او را برضا و رغبت آزاد کرده باشد یعنی آزاد کردن بر او واجب نباشد چون آزاد کردن برای کفاره چه در اینصورت میراث نمیرد دوم آنکه کاری نکرده باشد که بنده بسبب آن آزاد شود چون بریدن گوش و بینی او چنانچه در بحث عتق مذکور شد چه اگر چنین کرده باشد از آن بنده میراث نمیرد و بنده آزاد کرده از آقا بولا میراث نمیرد مگر در ولای دایر و شیخ ابن بابویه فرموده که در ولای عتق بنده آزاد کرده شده از آقا میراث میبرد سیم آنکه از گناهان و جنایاتیکه از بنده صادر میشود در وقت آزاد کردن او خود را بری نساخته باشد چه در اینصورت میراث نمیرد چهارم آنکه میراث خواری سوای او نداشته باشد چه اگر میراث خواری داشته باشد میراث نمیرد و هر گاه باین شروط مردی بنده آزاد کند و آن بنده بمیرد آزاد کننده از آن بنده میراث میبرد و اگر آزاد کننده موجود نباشد میراث بنده تعلق باولاد آزاد کننده دارد خواه ذکور باشند و خواه (1) اناث و اگر اولاد نباشند میراث او برادران و خواهران پدری و اجداد و جدات و اعمام و عمات و احوال و خالات و اولاد ایشان تعلق دارد و خویشان مادری را در اینصورت میراث نمیرسد و اگر آزاد کننده خویشان کسی باشد که آزاد کننده را از آزاد کرده باشد میراث از او میبرند و همچنین هر چند بالا روند و اگر آزاد کننده زن باشد خود میراث میبرد و با عدم او خویشان پدری آن زن باشند پس در اینصورت بسبب خویشی پدر آن زن میراث میبرند و هر گاه بنده کنیزی را که آزاد کرده باشند نکاح کند ولای اولاد ایشان تعلق بکسی دارد که مادر ایشان را آزاد کرده باشد پس اگر بعد از آزادی مادر ایشان کسی جد ایشان را آزاد کند ولای اولاد بکسی منتقل میشود که جد آزاد کرده باشد و اگر بعد از آزادی پدر ایشان را آزاد کنند ولای ایشان بکسی منتقل میشود که پدر ایشانرا آزاد کرده باشد و وجه چهارم ولای ضامن جریره و آن چنان است که شخصی غیر وارث جنایتهای گناهان مرد آزادی را ضامن شود شرط کند که از او میراث برد میراث از او میبرد هر گاه میراث خواری نداشته باشد اما او از آن

شخص میراث نمیرد مگر آنکه او نیز ضامن او شده باشد وجه پنجم  
(2) ولای کسی که کافری را مسلمان کرده باشد چه هر گاه آن کافر  
مسلمان شده بمیرد و هیچکس

(1) ارث بردن اولاد اناث خالی از اشکال نیست و مراعات احتیاط خوب  
است صدر دام ظلّه ( 2 ) وجه پنجم و ششم مورد روایت است ولی  
رعایت احتیاط را بجمع با وجه هفتم ترک ننمایند صدر دام ظلّه العالی

[ 392 ]

نداشته باشد حتی ضامن جریره آنکسی که او را مسلمان کرده ازو  
میراث میبرد وجه ششم ولای مستحقین زکوة چه هر گاه بنده را از  
زر زکوة بخرند و آزاد کنند و آن بنده بمیرد و میراث خواری نداشته باشد  
میراث او از مستحقان زکوة است وجه هفتم ولای امامت چه هر گاه  
کسی بمیرد و هیچیک از جماعتی که مذکور شد نداشته باشد میراث  
او از امامست و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه شخصی  
بمیرد و ازو یک زن بماند چهار یک آن از زنت و تتمه آن ( 1 ) در حالت  
حضور تعلق بامام دارد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میراث  
کسی را که میراث خوار نداشته در زمان خود بفقیران شهر  
و همسایگان مفلس خود میداده و در حال غیبت امام در آن چند  
قولست بعضی از مجتهدین برآنند که آنرا نگاه دارند تا ظهور امام  
و همچنین وصیت بورثه خود کنند در رسانیدن آن بامام و بعضی گفته  
اند که در زمین دفن کنند و بعضی بر آن رفته اند که بر فقرا قسمت  
نمایند و استاد بنده اعنی افضل المتأخرین بهاء الملة و الدین محمد  
عاملی طاب ثراه ترجیح اینقول ( 2 ) کرده اند و اگر ظالمی آنرا بتعدی  
بگیرد کسی ضامن آن نیست اما دادن آن بظالم بی خوف جایز  
نیست و همچنین اگر کافر حربی یا ذمی بمیرد و میراث خواری  
نداشته باشد میراث او نیز از امامست مطلب دوم در بیان آنچه فی  
الجملة میراث خوار را از میراث بردن مانع میشود بدانکه بیست و سه  
امر مانع از میراث بردن فی الجملة میشود اول بنده بودن چه بنده  
میراث نمیرد خواه میت آزاد باشد و خواه بنده و میراث میت در  
اینصورت تعلق بمیراث خوار آزاد دارد و اگر چه دور باشد چون ضامن  
جریره و اگر بعض ازو آزاد باشد و بعض بنده بمقدار آنچه آزاد است  
میراث میبرد پس اگر شخصی بمیرد و فرزندى داشته باشد که نصف  
او آزاد باشد و برادر آزادی داشته باشد مال او میانه پسر و برادر بدو

قسم منقسم میشود و اگر برادر نصف آزاد باشد نصف مال از پسر است و چهار یک آن از برادر و اگر با ایشان عم آزادی باشد چهار یک آن از برادر است و نیمه را او میبرد و اگر نصف او آزاد باشد هشت یک میبرد و اگر شخصی بمیرد و میراث خوار نداشته باشد سوای بنده حاکم شرع آن بنده را میخرد و آزاد میسازد و نیمه مال میت را با او میدهد خواه آن بنده پدر و مادر و فرزند میت باشد و خواه غیر آنها از خویشان باشد

(1) بملاحظه اخباریکه در اینمقام وارد شده رعایت احتیاط را نمایند اگر چه در زمان غیبت بوده باشد صدر دام ظلّه (2) رجوع بمجتهد جامع الشرائط حی کنند و بفرموده او عمل نمایند انشاء الله تعالی صدر دام ظلّه

[ 393 ]

و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای پدر و مادر و فرزند کسی دیگر را نمیخرند دوم کافر بودن چه کافر از مسلمان میراث نمیبرد و اگر چه نزدیک باشد تا آنکه ضامن جریره اولی از پسر کافر است اما مسلمان از کافر میراث میبرد و ورثه کافر او را از میراث بردن منع میکند و اگر چه نزدیک باشند اما اگر ورثه مسلمان موجود نباشند ورثه کافر میراث میبرند و فرقی میانه کافر حربی و ذمی و خارجی و ناصبی و عالی نیست در میراث بردن از یکدیگر و بعضی از مجتهدین برآنند که ناصبی و عالی از غیر خود از کفار میراث میبرند و در عکس میراث نیست اما در میانه مبتدعه از مسلمانان و اهل حق توارث جایز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که مؤمن از اهل بدعت میراث میبرد اما او از مؤمن میراث نمیبرد و ورثه کافر اگر پیش از قسمت ترکه مسلمان شوند همه شریکند اگر مساوی باشند و تمام مال را میبرند اگر اولی باشند خواه میت مسلمان باشد و خواه کافر و ورثه اطفال در میراث بردن تابع پدر و مادرند در اسلام و کفر چه بحسب اسلام میراث میبرند سیم کشنده بودن چه کشنده را از مال میت میراثی نیست و اگر جمعی در قتل شریک باشند همه از میراث ممنوعند اگر عمدا کشته باشند و در آنکه اگر بخطا باشد خلافت مشهور آنست که از دیت او ممنوعند و اگر شبهه عمدا باشد در آن نیز خلافت بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شخصی پسر خود را جهت تادیب بزند چنانچه بمیرد میراث از او میبرد و همچنین اگر جراحت کسی از خویشان خود را ببندد یا بدوزد که بمیرد میراث از او میبرد

واگر طفلی یا دیوانه کسی را بکشد میراث میبرد و منع میراث مخصوص قاتلست پس فرزند قاتل میراث میبرد مگر در صورتیکه آقا غلامی را آزاد کند آنگاه آنغلام را بکشد و آقا را پسری باشد چه در اینصورت بعضی از مجتهدین گفته اند که اینجا پسر مولی از غلام میراث نمیبرد زیرا که انتقال ولایت پسر بعد از مردن پدر است و پدر پیش از مردن ولای او ساقط شده و بعضی برآنند که در اینصورت نیز میراث میبرد زیرا که ولا منتقل میشود از اقرب بابتعد با عدم او و در اینحال معتق در حکم عدمست و همچنین خلافت در آنکه هر گاه معتق کافر باشد و بگریزد و بدار حرب برود و او را بگیرند و بنده کنند و او فرزندی داشته باشد آنگاه غلامی که معتق آزاد کرده بود بمیرد بعضی گفته اند که در اینصورت ولد معتق میراث

[ 394 ]

ازو نمیبرد بلکه تعلق به بیت المال دارد و بعضی برآنند که میراث میبرد چه معتق در اینصورت در حکم معدومست و دیت مقتول را کسی میبرد که وارث مالست و بعضی از مجتهدین منع قرابت ( 1 ) مادری کرده اند و بعضی از ایشان منع خواهران پدري کرده اند چهارم لعان کردن چه بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر میراث نمیبرند و فرزندی که بسبب انکار از لعان واقع شده او از پدر و پدر ازو میراث میبرند و در بعضی از روایات ( 2 ) وارد شده که او از خال میراث نمیبرد اما خال ازو میراث میبرد اقرب آنست که هر دو میراث میبرند و اگر پدر بعد از لعان اعتراف بفرزندی او کند او ازو میراث نمیبرد و آیا در اینصورت خویشان پدر ازو میبرند در آن خلافت پنجم زنا کردن چه فرزند زنا میراث از پدر نمیبرد و پدر ازو و خویشان او نیز ازو میراث نمیبرند اما پسر او و زوجه و معتق و ضامن جریره و امام ازو میراث میبرند ششم بری شدن پدر از گناهان پسر نزد حاکم شرع چه این نیز مانع میراث بردن اوست از پسر بر قول بعضی از مجتهدین و اکثر برآنند که منع میراث نمیکند هفتم بری ساختن پدر پسر خود را از میراث چه در اینصورت پسر از ثلث ترکه محرومست ( 3 ) هشتم مشکوک بودن نسب مثل آنکه زنی یا کنیزی را که مولی یا شوهر دخول کرده باشد اجنبی باو دخول کند در طهر واحد چه فرزندی که در اینحالت حاصل شود مشکوک فیه خواهد بود چه در این صورت پدر از پسر و پسر از پدر میراث نمیبرد و میراث پسر او از فرزندان اوست و سنت است که پدر جهت او حصه از مال خود بیرون کند و بعضی از مجتهدین انکار اینقسم نیز کرده اند نهم غیبت مقطعه یکی از میراث خوار چه آن مانعست از میراث بردن او تا آنکه زندگی او بگواه دانسته شود یا بگذشتن مدتی که آنقدر مدت کسی زنده

نتواند بود و بعضی از مجتهدین ( 4 ) گفته اند که در اینصورت چهار سال مال او را نگاه دارند و در این چهار سال او را طلب کنند پس اگر یافت نشود مال او را میانه ورثه قسمت کنند دهم قرضی که تمام ترکه را فرا گرفته باشد یازدهم دو کس بیکدفعه مردن یا آنکه مشتبه شده باشد تقدم و تاخر هر یک بغير سبب غرق یا حرق یا هدم (5) چه در اینصورت چنانچه عنقریب مذکور میشود از یکدیگر میراث نمیبرند و مال هر یک از ورثه از احیای اوست دوازدهم در شکم بودن طفل چه تا از شکم زنده بیرون نیاید میراث نمیبرد

(1) الله ترک احتیاط نخواهند نمود صدر دام ظلّه ( 2 ) در مورد ورود روایات ترک احتیاط را ننمایند صدر دام ظلّه ( 3 ) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی ( 4 ) فرمایش بعض از مجتهدین خالی از وجه نیست ولی الاحتیاط سبیل النجات صدر دام ظلّه ( 5 ) الحاق حرق بهدم و غرق معلوم نیست صدر دام ظلّه

[ 395 ]

پس اگر مرده یا نطفه بیفتد میراث نمیبرد سیزدهم ابعده درجه با وجود اقرب از کل میراث یا بعضی چنانچه مذکور شد چهاردهم مریض بودن مرد در وقت عقد زن و دخول نکردن با او و مردن در آن مرض چه بر قول مشهور زن را میراث نیست پانزدهم منع طفلی که از شکم افتد از بعض میراث مثل آنکه جمعیکه بگواهی ایشان کل میراث ثابت نشود گواهی دهند چون گواهی دادن یکن بر او از دادن طفل چه در اینصورت آن طفل میراث نمیبرد مگر چهار یک مال شانزدهم مشتبه شدن وارث آزاد و بنده و در بعضی ( 1 ) روایات وارد شده که بقرعه آزاد را بیرون آرند و میراث باو دهند هفدهم قدر قیمت کفن و خرج دفن کردن میت چه ورثه از آن میراث نمیبرند هجدهم وصیت کردن میت سه یک مال خود را برای کسی چه در اینصورت ورثه از سه یک مال او میراث نمیبرند نوزدهم مالی را که میت وقف کرده باشد چه ورثه از آن نیز میراث نمیبرند بیستم جنایت کردن بنده از روی عمد بر کسی چه در اینصورت اگر او را بکشند وارث از قیمت آن محرومست اما اگر جنایت بنده خطا باشد محروم نیست چه در اینصورت مخیر است میانه دادن غلام یا دادن دیت جنایتی که در

شرع جهت آن جنایت مقرر باشد بیست و یکم فرزند ( 2 ) داشتن زن چه آن زن از شوهر دو یمین میراث نمیرد بیست دوم حرام مؤبد شدن زن مدخوله بر شوهر بواسطه شیر دادن زن کوچک چه در اینصورت او میراث نمیرد ودر غیبت اگر از طرف مرد باشد خلافت واین دو امر را مجتهدین در موانع ارث در کتاب میراث ذکر نکرده اند واز خواص این کتابست بیست و سیم قدر حبوه که تعلق به پسر بزرگ دارد ووارثان دیگر از آن محرومند وحبوه در کلام عرب بمعنی عطیه است وآن چنانست که هر گاه شخصی بمیرد انکشتی وشمشیر و مصحف و رختهای بدن او تمام تعلق به پسر بزرگ دارد ودر بعضی روایات آمده که زره و کتابها و راحله و سلاح او نیز از پسر بزرگست و آیا این اجناس اگر متعدد باشند همه از پسر بزرگست یا نه میانه مجتهدین خلافت اقرب آنست که جامها چون بلفظ جمع در حدیث وارد شده تمام از اوست واجناس دیگر که بلفظ واحد وارد شده یکفرد از آن تعلق به پسر بزرگ دارد وبعوض این عطیه لازمست به پسر بزرگ که نماز و روزه که بسبب بیماری یا سفر از پدر او فوت شده باشد و با وجود قدرت بر قضا (3) آن اهمال کرده باشد قضا کند

(1) بملاحظه ورود بعضی روایت ترک قرعه و احتیاط را نه نمایند صدر دام ظله ( 2 ) در فرزند داشتن ترک احتیاط بتصالح و تراضی ننمایند صدر دام ظله ( 3 ) گذشت که فوت روزه در سفر قدرت بر قضا او شرط نیست والله العالم صدر دام ظله

[ 396 ]

واین خاصه مذهب امامیه است ودر مذهب سنیان نیست وشرط حبوه شش است اول آنکه پسر بزرگ موجود باشد که اگر کسی پسر بزرگ نداشته باشد حبوه نیست و اگر پسر بزرگ متعدد باشند مجتهدین را در آن خلافت اقرب آنست که حبوه میانه ایشان منقسم میشود دوم آنکه پسر بزرگ بی عقل و سفیه نباشد بر قول بعضی از مجتهدین سیم آنکه بالغ باشد بر قول بعضی از مجتهدین چهارم آنکه غیر از حبوه میت چیزی دیگر داشته باشد چه اگر چیز دیگر نداشته باشد حبوه نیست پنجم آنکه میت قرضی نداشته باشد که مستغرق تمام مال او باشد چه اگر چنین قرضی داشته باشد حبوه نیست اما اگر بعضی از ورثه قرض میت را از مال خود بدهند آیا



حبوه تعلق به پسر بزرگ دارد یا نه مجتهدین را در این خلافت اقرب آنست که تعلق باو دارد وهمچنین اگر در صورتی که قرض میت مستغرق ترکه باشد وپسر بزرگ قرض او را از مال خود بدهد آیا جایز است که متصرف حبوه شود یا نه در آن نیز خلافت اقرب آنست که جایز است ششم آنکه فضای روزه و نماز پدر کند بر قول بعضی از مجتهدین چنانچه مذکور شد چه اگر آنها را قضا نکند حبوه تعلق باو ندارد و خلافت میانه مجتهدین که آیا حبوه را بیسر بزرگ دادن واجبست یا نه اکثر مجتهدین بر این رفته اند که واجبست و اگر فرزند بزرگ میت دختر باشد نیز حبوه تعلق به پسر بزرگ دارد و خلافت میانه مجتهدین که آیا قیمت حبوه را از حصه میراث او کم میکنند یا نه اکثر مجتهدین برآنند که کم نمیکنند و اگر میت حبوه را جهت دیگری یا برای صرف مصلحتی از مصالح مسلمانان وصیت کرده باشد میانه مجتهدین خلافت اقرب آنست که اگر مساوی ثلث ترکه است در آنچه تعیین کرده صرف باید کرد و اگر زیاده از ثلث باشد موقوفست بر اذن پسر بزرگ و اگر نصیب هر وارثی کمتر از حبوه باشد مجتهدین را در آن خلافت بعضی گفته اند که ممنوع نیست پسر بزرگ از حبوه و بعضی برآنند که ممنوعست مطلب سیم در بیان تفصیل صاحبان فروض و قرابت و سهام ایشان و در آن دو فصل است فصل اول در تفصیل صاحبان فرض و قرابت بدانکه آنچه در قرآن مجید از تصریح حصه هر یک از میراث خواران وارد شده آنرا فرض ایشان گویند و آنچه حصه ایشان از عموم قرآن استنباط کرده اند آنرا قرابت گویند پس بدین سبب وارث منقسم میشود بسه قسم اول جماعتی که بفرض تنها میراث میبرند چون مادر و برادران و خواهران

[ 397 ]

پدر مادری یا مادری و شوهر در صورتی که فریضه متضمن ردی نباشند وزن بنا بر قول اصح ( 1 ) که بر او رد نمیشود قسم دوم جماعتیکه گاهی بفرض و گاهی بقربت میراث میبرند چون پدر و دختران و خواهران پدری قسم سیم جماعتی که بقربت تنها میراث میبرند و آنها سوای جماعتی اند که مذکور شد چون جد و جد و عم و عمه و خال و خاله و اولاد ایشان پس اصحاب در مرتبه اولی اصحاب فروض اند سوای پدر با عدم فرزند و پسر هر گاه با او دختر نباشد و اجداد و جدات از هر طرف باشند و اصحاب مرتبه ثالثه بقربت میراث میبرند سوای خویشان مادری چه ایشان صاحب فرضند و آنچه از میت میماند صاحب فرض خود را میبرد و اگر متعدد باشند هر یک حصه خود را میگیرند و آنچه زیاده میماند باز بصاحبان فرض رد

میشود چنانچه مذکور خواهد شد و در رد بر شوهر هر گاه میراث خواری سوای آن نباشد خلافت اصح آنست که بر او رد میشود و در رد بر زن نیز خلافت اصح آنست که رد نمیشود ( 2 ) چنانچه مذکور شد خواه در غیبت امام باشد و خواه در ظهور او هر گاه میراث خواری سوای او نباشد و اگر در وارثی چند امر نسبی یا سببی که بآن میراث براد جمع شود بهمه آن میراث میبرد و هر گاه هر یک از آن مانع دیگری باشد بهمه آن میراث نمیبرد و آن بهشت وجه است اول آنکه در شخصی دو امر نسبی جمع شود بهر دو میراث میبرد چون عم که خال باشند دوم آنکه در شخصی زیاده از دو امر نسبی جمع شود بهمه میراث میبرد چون پسر پسر عم که پسر پسر خال باشد که پسر دختر خاله باشد سیم آنکه در شخصی دو امر نسبی جمع شود که یکی از آنها منع دیگری کند بیک امر میراث میبرد چون برادری که پسر عم باشد برادری میراث میبرد چهارم آنکه نسبی و سببی در یک شخص جمع شود که یکی مانع دیگری نباشد اما غیر آنها یکی از آنها را مانع باشد چون شوهری که پسر عم باشد زن را برادری یا پسر برادری باشد چه در اینصورت برادر یا پسر برادر پسر عم را مانعند از میراث بردن پس نصف میراث از شوهر است و نصف از برادر یا پسر برادر پنجم آنکه دو نسب در شخصی و یک نسب در شخصی دیگر جمع شود چون دو پسر عم که یکی از ایشان پسر خال نیز باشد چه یکی بهر دو نسب میراث میبرد و آن دیگری بیک نسب ششم آنکه دو سبب در یک شخص جمع شود که هر یک مانع دیگری نباشد بهر دو سبب میراث میبرد چون شوهری که معتق یا ضامن جریره

(1) گذشت که ترک احتیاط را نمایند صدر دام ظلّه ( 2 ) گذشت احتیاط در آن صدر دام ظلّه

[ 398 ]

باشد هفتم آنکه دو سبب در شخصی باشد و یک نسب در شخصی دیگر که یکی از آنها را منع کند چون شوهر که معتق باشد زن را پسری یا برادری باشد چه در اینصورت شوهر بشوهری میراث میبرد اما بمعتق بودن میراث نمیبرد هشتم آنکه دو سبب جمع شود در شخصیکه یکی مانع باشد دیگری را از میراث بردن چون امام هر گاه غلامی را که آزاد کرده باشد بمیرد بولای عتق میراث از آن غلام میبرد نه بولای امامت فصل دوم در بیان تفصیل سهام مفروضه

وصاحبان فروض بدانکه فروض در قرآن مجید بر شش قسم است  
قسم اول نصف و آن نصیب سه قوم است اول نصیب شوهر هر گاه  
فرزند و فرزند زاده نداشته باشد دوم نصیب یکدختر هر گاه با او  
پسری نباشد سیم نصیب یک خواهر پدر مادری یا پدري با عدم  
خواهر پدر مادری هر گاه برادر نباشد قسم دوم ربع و آن نصیب دو  
قومست اول شوهر هر گاه فرزند یا فرزند زاده باشد دوم نصیب زن  
هر گاه فرزند و فرزند زاده نباشد قسم سیم ثمن و آن نصیب یکزن یا  
چند زنست هر گاه فرزند یا فرزند زاده موجود باشد قسم چهارم ثلث  
و آن نصیب دو قومست اول نصیب مادر هر گاه میت فرزند یا برادران  
نداشته باشد دوم نصیب دو کس یا بیشتر از خویشان مادری خواه  
ذکر باشند و خواه انثی قسم پنجم ثلثان و آن نصیب دو قومست اول  
نصیب دو دختر یا بیشتر هر گاه پسر با ایشان نباشد دوم نصیب دو  
دختر یا بیشتر هر گاه با ایشان برادر نباشد قسم ششم سدس و آن  
نصیب سه قومست اول نصیب پدر و مادر است هر گاه فرزند یا فرزند  
زاده موجود باشد دوم نصیب مادر هر گاه میت دو برادر یا یک برادر یا  
چهار خواهر پدر و مادری یا پدري داشته باشد سیم نصیب یکی از  
خویشان مادری و مرکبات فروض سته هر یک با دیگری بعد از سقوط  
مکررات آنها بر بیست و یک و چهست چهارده ترکیب از آن ممکنست  
وهفت ترکیب ممتنع اما چهارده ترکیب ممکن اول جمع شدن نصف با  
نصف مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و خواهر پدري و مادری یا پدري  
داشته باشد دوم جمع شدن نصف با ربع مثل آنکه زنی بمیرد  
و شوهری و دختری داشته باشد یا مردی بمیرد و زنی و خواهری  
پدري مادری یا پدري داشته باشد سیم جمع شدن نصف با ثمن مثل  
آنکه شخصی بمیرد و دختری یا زنی داشته باشد چهارم جمع شدن

[ 399 ]

نصف با ثلثان اما قسمت نمیشود بلکه نقص بر خویشان پدري  
میشود مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و دو خواهر پدر مادری یا پدري  
داشته باشد چه در اینصورت نصف از شوهر آن زنست و ما بقی از  
خواهران او پنجم جمع شدن نصف و ثلث مثل آنکه زنی بمیرد و دختر  
و شوهری و مادری داشته باشد ششم جمع شدن نصف و سدس  
مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری و مادری داشته باشد هفتم جمع  
شدن ربع و ثلثان مثل آنکه مردی بمیرد و زنی و دو خواهر پدر مادری یا  
پدري داشته باشد هشتم جمع شدن ربع و ثلث مثل آنکه مردی بمیرد  
و زنی و مادری داشته باشد نهم جمع شدن ربع و سدس مثل آنکه  
شخصی بمیرد و زنی و یک خواهر مادری داشته باشد دهم جمع  
شدن ثمن با ثلثان مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و دو دختری داشته  
باشد یازدهم جمع شدن ثمن و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی

و فرزندى و پدرى داشته باشد دوازدهم جمع شدن ثلثان با ثلث مثل آنکه شخصى بميرد و دو خواهر پدر مادري يا پدرى و دو خواهر مادري داشته باشد سيزدهم جمع شدن ثلثان با سدس مثل آنکه شخصى بميرد و دو خواهر پدر مادري يا پدرى و يك خواهر مادري داشته باشد چهاردهم جمع شدن سدس با سدس مثل آنکه شخصى بميرد و پدر و مادري و فرزندى داشته باشد و اما هفت تركيب ممتنع اول جمع شدن ربع با ربع چه ربع فريضة شوهر است با فرزند و فريضة زنست با عدم فرزند دوم جمع شدن ربع با ثمن چه ربع فريضة زنست با عدم فرزند و ثمن فريضة اوست با وجود فرزند و ثلث جمع شدن ثمن با ثلث چه ثمن فريضة زنست با وجود فرزند و ثلث فريضة مادر است با عدم فرزند چهارم جمع شدن ثلثان با ثلثان پنجم جمع شدن ثلث با ثلث ششم جمع شدن ثلث با سدس چه ثلث فريضة مادر است با عدم فرزند و سدس فريضة ، اوست با وجود فرزند هفتم جمع شدن ثمن با ثمن مطلب چهاردهم در قواعد حسابيكه در قسمت تركه احتياج بانها ميشود و در آن دو فصل است فصل اول در بيان نسبتهاى كه ميان سهام ورثه و عدد رؤس ايشان بهم ميرسد بدانكه نسبتهايكه ميان اعداد غير واحد ممكن است كه بهم رسد چهار قسمست قسم اول تماثل و آن چنانست كه دو عدد مثل يكديگر باشند قسم دوم تداخل

[ 400 ]

و آن چنانست كه دو عدد بر وجهى باشند كه عدد اقل را چون يكمرتبه يا چند مرتبه از عدد اكثر ببنوازند عدد اكثر را فانى سازد و بايد كه هر عدد اقل از نصف عدد اكثر بيشتر نباشد چون سه و شش و اينقسم را متداخلان گویند قسم سيم توافق و آن چنانست كه دو عدد بر وجهى باشند كه عدد اقل را چون از عدد اكثر ببنوازند عدد اكثر را فانى نسازد عددى ثالث غير از ايشان هر دو را فانى سازد و اين عدد ثالث مخرج كسرى باشد كه آن هر دو عدد در آن موافق آيد چون چهار و شش كه هر دو شريكند در عدد دو كه مخرج نصف است كه هر دو را فانى ميسازد و گاه هست كه فقها جهات كمى عدد فريضة متداخلان را متوافقان بمعنى اعم ميگویند زيرا كه البته متداخلان در كسرى موافق هستند و اين را ميانه رؤس سهام اعتبار ميكنند چنانچه زود باشد كه در مسائل انكسار مذكور گردد قسم چهارم تباین و آن چنانست كه دو عدد بر وجهى باشند كه اقل اكثر را فانى نسازد و عدد ثالث غير از واحد نيز ايشانرا فانى نكند چون سه و پنج فصل دوم در بيان كسورى كه در فريضة باشند و مخارج مشتركه آنها بدانكه كسر آنست كه چون واحدى را باجزاء معينه قسمت كنند تمام آن اجزا را مخرج ميگویند و بعضى از آنها كسر و كسر بر پنج قسمست اول كسر مفرد چون ثلث دوم كسر

مکرر چون ثلثان سیم کسر مضاف متحد چون نصف ثلث چهارم کسر مضاف متعدد چون نصف سدس و ربع پنجم کسر معطوف چون ثلث و ربع و مخرج کسر مفرد اقل عددیست که آن کسر از صحیح بیرون آید پس مخرج نصف دو است و مخرج ثلث و ثلثان سه است و مخرج ربع چهار است و مخرج ثمن هشت است و مخرج سدس شش است پس مخارج فروض سته پنج است و نصف و ثلث و ربع و ثمن و سدس و مخرج کسر مضاف حاصل ضرب مخرج مضافست در مخرج مضاف الیه مثلا مخرج ثلث ثمن بیست و چهار است و مخرج نصف سدس ربع چهل و هشت است و مخرج کسر معطوف تباین حاصل ضرب مخرج کسر معطوفست در مخرج کسر معطوف علیه اگر میانه ایشان تباین باشد چون ثلث و ثمن که مخرج ایشان بیست و چهار است و اگر توافق باشد حاصل ضرب مخرج کسر معطوفست در جزء وفق کسر معطوف علیه چون ربع و سدس که مخرج ایشان دوازده است و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر از دو مخرج مفرد آنها باید کرد چون ربع و ثمن که مخرج ایشان هشت است و قاعده مخرج کسر

[ 401 ]

معطوف ثلاثی یا بیشتر آنست که نظر کنی در نسبت میانه مخرج کسر معطوف ثنائی و ثلاثی پس اگر تباین باشد ضرب کنی حاصل ضرب مخرج را که سه است و اگر توافق باشد در جزء وفق ضرب کنی و حاصل ضرب مخرجست و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر کنی چنانچه مذکور شد پس مخارج فروض سته بیست و چهار است زیرا که میانه مخرج نصف دو است و مخرج ثلث و ثلثان که سه است چون تباین بود ضرب کردیم دو را در سه و نظر کردیم میانه شش و چهار توافق بنصف بود نصف احدی را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد و نظر کردیم میانه دوازده و هشت نیز توافق بر ربع بود احدی را در یکدیگر ضرب کردیم بیست و چهار شد و چون میانه بیست و چهار و شش تداخل بود اکتفا به بیست و چهار کردیم مطلب پنجم در بیان دانستن نصیب هر وارثی از ترکه بعلم حساب و آن بر پنج طریقت طریق اول آنکه در میانه ورثه صاحب فرضی نباشد و همه در یک مرتبه باشند عدد رؤس ایشان سهام ایشان خواهد بود و اگر با ایشان دختران جمع شوند هر دو دختر را یک پسر حساب کند و بر ایشان قسمت نماید و اگر در میانه ورثه صاحب فرضی باشد و همه در یک مرتبه نباشند طلب عددی باید کرد که سهام مفروضه صاحبان فروض را داشته باشد و بر ایشان قسمت باید کرد و ترکه میت نسبت به سهام ورثه بر سه قسمست قسم اول آنکه ترکه بقدر سهام ورثه باشد و آن بر چند وجهست اول آنکه بی کسری بر ورثه منقسم شود مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و چهار دختر داشته باشد چه

اقل عددی که سدس دارد شش است سدسان او که دو است پیدر و مادر متعلق است و چهار باقی بچهار دختر دوم آنکه با کسری منقسم شود پس خالی از آن نیست که بر یک فرقه منکسر است یا بر زیاده اگر بر یک فرقه منکسر باشد پس در اینصورت اگر میانه رؤس و سهام ایشان تباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و سه دختر داشته باشد اصل فریضه شش است دو از پدر و مادر است و چهار سهم از سه دختر است چون بر ایشان منکسر است میانه سهام و عدد رؤس ایشان تباین است ضرب باید کرد سه را در شش هجده میشود پس پدر و مادر شش سهم میبرند و هر دختری چهار سهم و اگر میانه عدد رؤس و سهام ایشان توافق باشد جزء وفق عدد

[ 402 ]

رؤس را با جزء وفق سهام در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و شش دختر داشته باشد حصه پدر و مادر دو سهم میشود و حصه شش دختر چهار سهم و میانه چهاروشش توافق بنصف است نصف عدد رؤس ایشان را که سه است در اصل فریضه ضرب باید کرد هجده میشود شش سهم از پدر و مادر است و هر یک از دختران را دو سهم میرسد و اگر زیاده از یک فرقه منکسر باشد پس خالی از آن نیست که انکسار مستغرق جمیع فرقسست یا مخصوص بعضی دون بعضی است و بر هر تقدیر اگر میانه رؤس هر فرقه منکسره و سهام ایشان توافق هست رد باید کرد رؤس ایشان را بجزء وفق و اگر میانه رؤس و سهام ایشان توافق نیست بحال خود باید گذاشت و اگر میانه رؤس سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رؤس و سهام بعضی از ایشان توافق نباشد رد کند رؤس ایشان را بجزء وفق و آنچه میانه ایشان توافق نباشد بر حال خود بگذارد آنگاه نظر کند میانه عدد رؤس جمیع فرق پس اگر میانه ایشان تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در اصل فریضه و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر ایشان باید کرد و اگر توافق باشد جزء وفق فرقه را در عدد رؤس فرقه دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقه ثالثه و همچنین هر چند فرقه که باشد و اگر تباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس هر فرقه را در عدد رؤس فرقه دیگر و حاصل را در عدد فرقه ثالثه و همچنین هر چند فرقه که باشد و بعد از امعان نظر در آنچه مذکور شد ظاهر میشود که مسائلی که بر انکسار سهام بر ورثه دایر باشد بیست و چهار است از آنجمله دوازده صورت که انکسار آنها مستغرق جمیع فرقسست و امهات مسایل انکسار است در این رساله مذکور میگردد اول آنکه میانه سهام جمیع فرق و عدد رؤس ایشان توافق باشد و میانه رؤس جمیع

فرق تماثل باشد ورؤس هر فرقه را بجزء وفق رد باید کرد و عدد رؤس یکفرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن وهشت خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است سه سهم نصیب شش زنست و چهار سهم نصیب خواهران مادری و پنج سهم نصیب خواهران پدری و چون میانه سهام وزوجات ورؤس ایشان توافق بثلت بمعنی اعم بود رد کردیم رؤس ایشانرا بثلت که دو بود و میانه سهام خواهران مادری ورؤس ایشان توافق برربع بمعنی

[ 403 ]

اعم بود رؤس ایشان را برربع که دو بود رد کردیم و میانه رؤس خواهران پدری و سهام ایشان توافق بخمس بمعنی اعم بود رد کردیم رؤس ایشان را بخمس که دو بود چون روس جمیع فرق بعد از رد آنها بجزء وفق متماثل شد یکی از آنها را در اصل فریضه ضرب کردیم بیست و چهار شد پس حصه هر یک از زنان یکسهم شد و حصه هر یک از خواهران مادری و خواهران پدری یکسهم دوم آنکه میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رؤس ایشان تماثل باشد همان رؤس یکفرقه را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و هفت زن و هفت خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد چه اصل فریضه ایشان دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است بر رؤس ایشان منکسر و میانه آنها تباین است و حصه خواهران مادری چهار سهم است بر رؤس ایشان منکسر و میانه آنها تباین است و حصه خواهران پدری پنج سهم است بر رؤس ایشان منکسر و میانه آنها تباین است و چون رؤس جمیع متماثل بود رؤس یکفرقه را در اصل فریضه زدیم هشتاد و چهار سهم شد پس حصه هر یک از زنان سه سهم شد و حصه هر یک از خواهران پدری پنج سهم و حصه هر یک از خواهران مادری چهار سهم سیم آنکه میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رؤس و سهام بعضی دیگر توافق نباشد و میانه رؤس جمیع فرق تماثل باشد رؤس آن بعضی را که میانه سهام ورؤس ایشان توافق باشد بجزء وفق رد باید کرد و همان رؤس یکفرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و سه زن و نه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهم است حصه زنان یک سهم و حصه خواهران سه سهم و چون میانه سه و نه توافق بثلت بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشان را بسه و سه را در اصل فریضه زدیم دوازده شد حصه زنان سه سهم شد و حصه هر یک از خواهران پدری یکسهم چهارم آنکه میانه روس و سهام جمیع فرق توافق باشد و میانه رؤس ایشان تداخل باشد رؤس هر فرقه را بجزء وفق رد باید کرد و اکثر را

در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و شانزده خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است حصه زنان سه است با رؤس ایشان چون توافق بثلت بود بمعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را بدو که ثلث شش است و حصه خواهر مادری چهار است با رؤس ایشان

[ 404 ]

متوافق بریع بود بمعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را ربع که چهار است و حصه خواهران پدری پنجست با رؤس ایشان متوافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را بخمس که دو است و چون میانه رؤس جمیع فرق تداخل بود اکتفا بچهار کردیم و چهار را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت شد حصه هر یک از زنان چهار سهم شد و حصه هر یک از خواهران مادری یکسهم و حصه هر یک از خواهران پدری دو سهم پنجم آنکه میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رؤس ایشان تداخل باشد همان رؤس یکفرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و سه زن و شش پسر داشته باشد اصل فریضه ایشان هشت سهم است یک سهم حصه زنان و میانه آن و رؤس ایشان تباین و هفت سهم حصه پسران و میانه آنها نیز تباین و چون میانه رؤس هر دو فرقه تداخل بود اکتفا بشش کرده شش را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت سهم شد حصه هر یک از زنان سه سهم شد و حصه هر یک از پسران هفت سهم ششم آنکه میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رؤس و سهام بعضی توافق نباشد و میانه رؤس ایشان تداخل باشد رؤس آن بعضی را که با سهام ایشان موافقند بجزء وفق رد باید کرد و اکثر را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش برادر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهمست حصه زنان یکسهم شد و حصه برادران سه سهم و چون میانه ایشان توافق بثلت بود بمعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را بثلت که دو است و چون میانه دو و چهار تداخل بود چهار را در اصل فریضه ضرب کردیم شانزده شد حصه زنان چهار سهم شد و حصه هر یک از برادران پدری دو سهم هفتم آنکه میانه رؤس جمیع فرق و سهام ایشان توافق بمعنی اعم باشد و میانه رؤس ایشان توافق باشد رؤس ایشان را بجزء وفق رد باید کرد و جزء وفق رؤس فرقه را در فرقه دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقه ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و دوازده زن و بیست و چهار خواهر مادری و پنجاه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه دوازده سهم است حصه زنان سه سهم بود چون میانه رؤس سهام ایشان



توافق بمعنی اعم بود رد کردیم رؤس ایشان را بثلت یعنی چهار  
وحصه خواهران مادری چهار سهم بود میانه

[ 405 ]

رؤس وسهام ایشان توافق برع بود رد کردیم رؤس ایشان را برع  
یعنی شش وحصه خواهران پدری پنج بود میانه رؤس وسهام ایشان  
بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را بخمس یعنی ده وچون میانه  
رؤس وفرقه اولی وثانیه توافق بثلت بود ضرب کردیم دو را در شش  
دوازده باشد ومیانه حاصل ورؤس فرقه ثالثه توافق بنصف بود ضرب  
کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد آنگاه شصت را در اصل  
فریضه که دوازده بود ضرب کردیم هفتصد وبیست سهم شد حصه  
زنان صد وهشتاد سهم شد وحصه خواهران مادری دویست وچهل  
سهم وحصه خواهران پدری سیصد سهم هشتم آنکه میانه رؤس  
وسهام جمیع فرق توافق نباشد ومیانه رؤس ایشان توافق باشد  
جزء وفق فرقه اولی را در فرقه ثانیه ضرب باید کرد وحاصل را در  
اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد وچهار زن وده برادر پدری  
داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهم است حصه زنان یک  
سهم و حصه برادران پدری سه سهم وچون میانه رؤس ایشان  
توافق بنصف بود رد کردیم رؤس ایشان را بنصف پس دو را در ده  
ضرب کردیم بیست شد وبیست را در چهار ضرب کردیم هشتاد شد  
حصه زنان بیست سهم شد وحصه برادران پدری شصت سهم نهم  
آنکه میانه رؤس بعضی از فرق وسهام ایشان توافق باشد ومیانه  
سهام ورؤس بعضی توافق نباشد رؤس آن بعضی را که توافق دارد  
میانه رؤس وسهام ایشان رد باید کرد بجزء وفق وضرب باید کرد وجزء  
وفق فرقه اولی را در فرقه ثانیه وحاصل او را در فرقه ثالثه  
وهمچنین حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد وشش  
زن ودوازده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار است  
حصه زنان یکسهم است وحصه خواهران پدری سه سهم ومیانه  
سهام ورؤس ایشان توافق بثلت است بمعنی اعم رد کردیم روس  
ایشان را بثلت که چهار است وچون میانه رؤس هر دو فرقه توافق  
بنصف بود سه را در چهار ضرب کردیم حاصل را که دوازده است در  
چهار که اصل فریضه است زدیم چهل وهشت سهم شد حصه زنان  
دوازده سهم شد وحصه خواهران پدری سی وشش سهم دهم آنکه  
میانه سهام وروس جمیع فرق توافق باشد ومیان رؤس ایشان تباین  
رؤس ایشانرا بجزء وفق رد باید کرد وضرب باید کرد رؤس هر فرقه را  
در دیگر وحاصل را در عدد رؤس فرقه ثالثه وهمچنین حاصل را در  
اصل فریضه مثل آنکه شخصی

بمیرد و شش زن و دوازده خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است سه سهم حصه زنان و چون میانه رؤس ایشان و سهام ایشان توافق بثلت بود بمعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را بثلت که دو است و حصه خواهران مادری چهار است و چون میانه رؤس و سهام ایشان توافق بثلت بود رد کردیم رؤس ایشان را بثلت یعنی چهار و حصه خواهران پدری پنجست و چون میانه رؤس و سهام ایشان توافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشانرا به پنج آنگاه دو را در سه ضرب کردیم و حاصل آنرا در پنج زدیم و همچنین حاصل آنرا در دوازده که اصل فریضه است ضرب کردیم سیصد و شصت سهم شد حصه زنان نود سهم شد و حصه خواهران مادری صد و بیست و حصه خواهران پدری صد و پنجاه یازدهم آنکه میانه رؤس سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه روس جمیع فرق تباین باشد رؤس هر فرقه را در دیگری ضرب باید کرد و حاصل را در عدد رؤس فرقه ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و دو زن و پنج خواهر مادری داشته باشد واصل فریضه دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است و حصه خواهران مادری چهار سهم و حصه خواهران پدری پنج سهم و چون میانه سهام و رؤس جمیع فرق توافق بود ضرب کردیم دوازده را در پنج و حاصل آنرا در هفت و همچنین حاصل را در اصل فریضه هشتصد و چهل سهم شد حصه زنان دویست و ده سهم شد و حصه خواهران مادری دویست و هشتاد سهم و حصه خواهران پدری سیصد و پنجاه سهم دوازدهم آنکه میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رؤس و سهام بعضی نباشد و میانه رؤس جمیع فرق تباین باشد رؤس متوافقین را بجزء وفق رد باید کرد و رؤس فرقه اولی را در فرقه ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در فرقه ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است حصه زنان سه سهم و حصه خواهران مادری چهار سهم و حصه خواهران پدری پنج سهم و چون میانه سهام و رؤس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم رؤس ایشانرا بنصف که سه باشد و چون میانه رؤس جمیع فرق تباین بود ضرب کردیم چهار را در سه و حاصل را در اصل فریضه یک هزار و

هشت سهم حاصل شد حصه زنان دویست و پنجاه و دو سهم شد و حصه خواهران مادری سیصد و شش سهم و حصه خواهران پدری چهار صد و بیست سهم قسم دوم آنکه ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضه صاحبان فروض پس زیادتی را بر صاحبان فروض رد باید کرد سوای زوجه که اصح آنست که مطلقا بر او رد نمیشود و در زوج خلافت اصح آنست که رد میشود چنانچه مذکور شد و سوای مادر با حاجب بخلاف مذهب سنیان که ایشان قایلند بآنکه آنچه از حصه صاحبان فروض زیاده میماند از خویشان پدریست و این را تعصیب میگویند و تعصیب پیش شیعه باطل است و از عادت فقهای امامیه رضوان الله علیهم آنست که هر گاه ترکه زیاده از فروض صاحبان فرض باشد اول قسمت فروض ایشان مینمایند آنگاه تتمه را نیز بر ایشان رد میکنند و حضرت سلطان المحققین و برهان المدققین نصیر الملة والحق والدین محمد طوسی قدس سره در رساله میراثیه خود بیکدفعه بر صاحبان فرض قسمت میکند با وجود آنکه طریقه قسمت خواجه اخصر از طریقه قسمت ایشانست و احادیث حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نیز بر طبق آن وارد است چنانچه در روایت صحیحه محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شده که گفت که آنحضرت علیه السلام صحیفه میراثیه که بخط حضرت امیر المؤمنین (ع) و املائی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بود بمن نمود دیدم که نوشته بود که شخصی مرده و دختری و مادری گذاشته حصه دختر نصف است و حصه مادر سدس پس مال بر چهار سهم قسمت باید کرد سه حصه از آن تعلق بدختر دارد و یکحصه بمادر و همچنین محمد بن مسلم نقل کرده که در آن صحیفه دیدم بخط حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و املائی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نوشته بود که مردی فوت شده و دختری و پدری و مادری گذاشته حصه دختر نصف است سه سهم و حصه هر یک از پدر و مادر یک سهم پس مال را بر پنج قسمت باید کرد سه حصه آن تعلق بدختر دارد و دو حصه بپدر و مادر تکمله بدانکه جمیع مسائلی که مشتمل بر رد بر صاحبان فروض است در طبقه اولی و طبقه ثانیه نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقه ثانیه رد را جایز میدانند یازده قسمست اول آنکه شخصی مرده باشد و دختری و یکی از پدر یا مادر داشته باشد بطریق سلطان المحققین اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم میشود دوم آنکه

شخصی مرده باشد و دختری و پدري و مادري داشته باشد اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم میشود سیم آنکه شخصی مرده باشد و سه دختر یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر داشته باشد اصل فریضه ایشان از شانزده سهم منقسم میشود پنجم آنکه مردی مرده باشد و دختری و یکی از پدر یا مادر وزنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از سی و دو سهم منقسم میگردد ششم آنکه مردی مرده باشد و پدري و مادري وزنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهل سهم منقسم میگردد هفتم آنکه شخصی مرده باشد و دو دختر یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر وزنی داشته باشد اصل فریضه ایشان نیز از چهل سهم منقسم میگردد هشتم آنکه شخصی مرده باشد و یک خواهر مادري و یک خواهر پدري داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم میشود نهم آنکه شخصی مرده باشد و دو خواهر مادري و دو خواهر پدري یا بیشتر داشته باشد اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم میگردد دهم آنکه شخصی مرده باشد و دو خواهر مادري یا بیشتر و یک خواهر پدري داشته باشد اصل فریضه ایشان نیز از پنج سهم منقسم میشود یازدهم آنکه شخصی مرده باشد و یک خواهر مادري و یک خواهر پدري وزنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از شانزده سهم منقسم میگردد و اگر در این یازده صورت اصل فریضه بر ایشان صحیح منقسم نشود رعایت نسبتهایی که در ما سبق مذکور شد باید کرد تا بر ایشان صحیح منقسم شود و رد نیز بر دو قسم است اول رد اخماسی و آن چنانست که آنچه از فرض صاحبان فروض زیاده میآید بر پنج سهم منقسم میگردد مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری و پدري و مادري داشته باشد اصل فریضه ایشان شش سهم است دو سهم تعلق بپدر و مادر دارد و سه سهم تعلق بدختر دارد و تتمه بر ایشان رد میشود به پنج سهم دوم رد ارباعی و آن چنانست که تتمه بچهار سهم منقسم میشود مثل آنکه شخصی بمیرد و جماعت مذکوره دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر یا مادري یا پدري داشته باشد چه در اینصورت بر مادر رد نمیشود بلکه تتمه میانه دختر و پدر بچهار سهم منقسم میگردد و بعضی از مجتهدین در اینصورت نیز به پنج حصه منقسم میکنند و حصه مادر را بپدر میدهند پس پیش ایشان رد بر یک قسم است قسم سیم آنکه ترکه از سهام صاحبان فروض ناقص باشد

و سبب آن دو امر است اول داخل شدن شوهر مثل آنکه زنی بمیرد و دختری و پدري و مادري و شوهری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است چهار سهم حصه پدر و مادر است و سه سهم حصه شوهر پس پنج سهم باقی ماند و سهام مفروضه دختر شش است

چون اینجا شوهر داخل باشد حصه او ناقص میشود و نقص بر او واقع باشد و هر جا که در ترکه نقصی بهم رسد بر پدر ( 1 ) و دختران و خواهران پدر و مادری یا پدریست خلاف مر سنیانرا که ایشان بر فریضه زیاده میکنند تا نقص بر کسی واقع نشود و این را عول میگویند و عول در مذهب حق امامیه باطلست دوم داخل شدن زن مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر مادری و یک خواهر پدر مادری یا پدری وزنی داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است ثلث آن که چهار است حصه خواهران مادری است و ربع آن که سه است حصه زن و پنج باقی حصه خواهر پدر مادری یا پدریست و سهام مفروضه ایشان شش باشد اینجا نقص بر زن واقع میشود طریق دوم آنکه سهام هر وارثی را از فریضه نسبت دهند پس بان نسبت از ترکه میگیرند و این نزدیکست بفهم هر گاه نسبت واضح باشد مثل آنکه شخصی بمیرد و ازو زنی و پدری و مادری بماند و مادر را حاجب نباشد چه فریضه ایشان از دوازده سهم منقسم میشود زن ربع ترکه که سه است میبرد و مادر ثلث ترکه که چهار است میبرد و باقی که پنجست و ربع و سدس ترکه است پیدر متعلق است و گاه هست که نسبت واضح نیست و آسان نمیشود مگر بضرب مثل آنکه ترکه پنج دینار باشد و ورثه جماعت مذکوره باشند چه در اینصورت محتاجست که پنج را در عدد سهام فریضه ضرب کند تا شصت حاصل شود آنگاه هر دیناری را بدوازده جزء باید کرد تا منقسم شود پس زوجه را پانزده جزء میرسد که یکدینار و ربع دینار باشد و مادر را بیست جزء که یکدینار و نیم و سدس دینار باشد و پدر را بیست و پنج جزء که دو دینار و نصف و سدس دینار باشد طریق سیم آنکه ترکه را بر فریضه قسمت نمایند بعد از آن خارج قسمت را در سهام هر یک از ایشان ضرب کنند آنچه بهم رسد نصیب هر یک باشد و این نزدیکست بفهم چه قسمت در اینصورت سهل است مثلا هر گاه فریضه مذکوره باشد و ترکه شش دینار باشد بعد از قسمت بر دوازده هر یک سهم را نصف دینار میرسد پس نصف دینار را در سهام زوجه که سه است ضرب کنند یکدینار و نصف دینار

(1) از برای پدر موردی که این حکم ترتب بر او شود نیست صدر دام  
 ظلّه

بهم میرسد و نصف دینار را در سهام مادر که چهار است ضرب کنند دو دینار حاصل می‌آید و نصف دینار را در سهام پدر که پنجست ضرب کنند دو دینار و نصف میشود طریق چهارم مستعمل میانه دو فریضه و آن بر دو قسمست اول آنکه در ترکه کسر نباشد چون دوازده دینار چه سهام هر وارثی را از فریضه باید گرفت و در ترکه ضرب کرد آنچه حاصل شود بر اصل فریضه قسمت باید نمود پس خارج قسمت نصیب آن وارثست مثل آنکه سه زن و پدر و مادر و دو پسر و یک دختر باشند چه فریضه ایشان بیست و چهار است منکسر میشود نصیب اولاد بر پنج و فوق بیست و پنج را ضرب باید کرد در اصل فریضه صد و بیست حاصل میشود پس سهام هر یک از زوجات پنج بود آنرا ضرب باید کرد در دوازده که اصل فریضه است شصت شد آنگاه قسمت باید کرد بر صد و بیست نصف دینار خارج قسمت است نصیب هر یک از زوجات و سهام هر یک از پدر و مادر بیست است چون آنرا در دوازده ضرب کنند دویست و چهل میشود بعد از قسمت بر صد و بیست خارج قسمت دو دینار میشود آن نصیب هر یک از پدر و مادر است و سهام هر پسر بیست و شش است چون آنرا در دوازده ضرب کنند و بر صد و بیست قسمت نمایند خارج قسمت دو دینار و سه و خمس دینار میشود نصیب هر دختری دیناری و سه و عشر دینار میشود دوم آنکه در ترکه کسر باشد پس بسط باید کرد تا از جنس کسر گردد و کسر را بر آن بیفزایند و چنانچه مذکور شد در آن عمل کنند پس در مثال مذکور هر گاه ترکه دوازده دینار و نصف باشد آنرا بیست و پنج باید کرد و اگر ثلث باشد سی و هفت و همچنین هر گاه ممکن باشد بقیراط و حیات قسمت باید کرد و آن عمل نمود و دیناری بیست قیراطست و قیراطی سه حبه و حبه چهار ارز و بعد از ارز اسم خاصی نیست طریق پنجم مناسخات و آن چنانست که شخصی بمیرد و قسمت میراث او نشده یکی از ورثه او بمیرد چه در اینصورت قسمت هر دو فریضه را از یک اصل باید کرد و آن بر دو قسمست قسم اول آنکه وارث و استحقاق واحد باشد چون شش برادر و شش خواهر از شخصی بعد از فوت او بماند و پیش از قسمت ترکه یکی از برادران بمیرد و بعد از آن یک خواهر بمیرند تا آنکه یک برادر و خواهر بماند مال میت میان ایشان اثلاثا حصه میشود اگر برادران و خواهران پدری باشند و بالسویه میبرند اگر برادران و خواهران مادری باشند قسم دوم آنکه وارث و استحقاق

[ 411 ]

مختلف باشد یا یکی از آنها پس اگر نصیب میت ثانی بر ورثه ایشان منقسم شود هر دو مسأله از مسأله اولی منقسم میگردد مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و چهار خواهر پدری داشته باشد آنگاه

شوهر بمیرد و پسری و دو دختر بگذارد فریضه اولی هشت است حصه شوهر چهار است و بر ورثه او منقسم میشود و اگر منقسم نشود پس اگر نسبت میانه نصیب میت ثانی و سهام ورثه او توافق باشد وفق فریضه ثانیه را و وفق نصیب را در فریضه اولی ضرب میکنند مثل آنکه کسی بمیرد و پدری و مادری و پسری داشته باشد بعد از آن پسر بمیرد و ازو دو پسر و دو دختر بماند فریضه اولی شش است نصیب پسر چهار است و سهام ورثه او شش و میانه سهام ورثه و رؤس ایشان توافق بنصف است سه را در شش ضرب میکنند هجده میشود و اگر تباین باشد فریضه ثانیه را در اولی ضرب میکنند چون پدری و مادری و پسری باشد و پسر بمیرد و دو پسر و یک دختر ازو بماند فریضه اولی شش است و حصه پسر چهار است و سهام ورثه او پنج و میانه رؤس و سهام ایشان تباین است پنج را در شش ضرب باید کرد سی میشود و اگر یکی از میراث خوار میت ثانی پیش از قسمت بمیرد عمل واحد است و همچنین اگر فرض کثرت تناسخ کند مطلب ششم در لواحق میراث و در آن چهار فصل است فصل اول در میراث جماعتی که بیکدفعه در دریا غرق شوند یا دیواری بر سر ایشان افتد و همه بمیرند از یکدیگر میراث میبرند بچهار شرط اول آنکه هر یک مال داشته باشد چه میراث در مالست پس اگر در میانه ایشان کسی باشد که مال نداشته باشد میراث نمیرد و ازو میراث نمیرند شرط دوم آنکه از یکدیگر میراث برند پس اگر از یکدیگر میراث نبرند مثل آنکه دو برادر غرق شوند و یکی از ایشان را فرزندی باشد چه برادر با وجود فرزند میراث نمیرد شرط سیم آنکه تقدیم و تاخیر مردن هر یک بر دیگری مشخص نباشد چه اگر تقدیم و تاخیر مشخص باشد مقدم میراث نمیرد شرط چهارم آنکه مردن ایشان بسبب غرق یا هدم باشد پس اگر دو کس بیکدفعه باجل خود بمیرند میراث از هم نمیرند و بعضی از مجتهدین برآنند که هر سببی که باعث اشتباه شود این حکم دارد و بعضی از ایشان گفته اند که اگر جماعتی را در آتش اندازند یا بکشند از یکدیگر میراث میبرند و هر گاه این چهار شرط

[ 412 ]

بهم رسد میراث از همدیگر میبرند از جمیع چیزهای یکدیگر مگر از آنچه از یکدیگر میراث میگیرند که از آن میراث نمیرند زیرا که لازم میآید (1) که شخص مرده را زنده فرض کنند و این محالست و بعضی از مجتهدین گفته اند که از آن نیز میراث میبرند و خلافت میانه مجتهدین که آیا در اینصورت تقدیم میراث بردن کسی که نصیب او کمتر باشد واجبست یا نه اقرب آنست که واجب نیست لیکن سنت

است پس اگر پدری وپسری بیکدفعه غرق شوند اول فرض مردن پسر باید کرد وحصه پدر را از ترکه پسر باید داد وبعد از آن فرض مردن پدر باید کرد وحصه پسر را از متروکات پدر بیرون آورد سوای آنچه از پسر بمیراث برده چه از آن میراث نمیرد آنگاه آنچه هر یک از ایشان میراث برده است بمیراث خوار زنده او میرسد واگر یکی از ایشان میراث خوار نداشته باشد میراث او بکسی میرسد که با او غرق شده وازو بورثه زنده او میرسد فصل دوم در میراث خنثی یعنی کسیکه هم آلت مرد داشته باشد وهم فرج زن وقاعده در تحقیق حال او چنان است که به بیند آخر از کدام منقطع میشود وبعضی از مجتهدین گفته اند که حکم بر آن کنند که پیشتر منقطع میشود واگر هر دو در ابتدا وانقطاع مساوی باشند در این صورت خنثی مشکل است ودر حکم او میانه مجتهدین خلافت بعضی برآنند که پهلوهای او را بشمارند پس اگر هجده ضلع داشته باشد زنست واگر هفده باشد باینطریق که نه ضلع از جانب راست او باشد وهشت ضلع از جانب چپ مرد است وبعضی گفته اند که قرعه بزنند وبر آن حکم کنند وبعضی برآنند که اگر علامتی از لchie یا بول یا حیض یا احتلام یا جماع درو باشد بآن عمل نمایند ( 2 ) واگر این علامتها نباشد میراث مرد باو دهند ومشهور در میراث او آنست که نصف میراث مرد ونصف میراث زن بآنکه ترکه را یکمرتبه بر تقدیر ذکوریت منقسم سازند ویک مرتبه دیگر بر تقدیر انوئیت آنگاه ضرب کنند یکی را در دیگری در تباین یا در جزء وفق در توافق یا در اکثر در تداخل وحاصل را در دو ضرب کنند یا آنرا تضعیف نمایند آنگاه هر وارثی را نصف آنچه حاصل میشود از دو فریضه بدهند پس هر گاه میت پسری ودختری و خنثائی بگذارد فریضه ایشان از چهل منقسم میشود چه فریضه ذکوریت پنجست وانوئیت چهار وچهار در پنج بیست میشود وبیست را که در دو ضرب کردیم چهل شد

(1) تعلیل خالی از مناقشه نیست واولی استدلال بوجود نص معتبر است مثل صحیحه عبد الرحمن ابن الحجاج وغیرها صدر دام ظلّه ( 2 ) اگر بامارات علمیه زن یامرد بودن خنثی معلوم نشد رعایت احتیاط را در هر موردی نمایند صدر دام ظلّه العالی



حصه ذکر بر تقدیر ذکوریت خنثی شانزده میشود و حصه انثی بر تقدیر انوئیت خنثی بیست میشود و نصف هر دو هجده است و حصه خنثی سیزده میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریت شانزده است و بر تقدیر انوئیت ده و حصه دختر نه میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریت خنثی هشت میشود و بر تقدیر انوئیت او سیزده میشود و در صورت مذکوره اگر شوهر با زن جمع شود مخرج نصیب ایشان را در فریضه ضرب باید کرد و نصیب او را بیرون باید آورد آنگاه تتمه را باید قسمت کرد بر چهل سهم هر سهمی بسه سهم اگر شوهر باشد و هفت سهم اگر زن باشد و اگر با پدر و مادر خنثی جمع شود فریضه ذکوریت شش است و فریضه انوئیت پنج و حاصل ضرب پنج در شش سی است و هر گاه سی را در دو ضرب کردیم شصت میشود پدر و مادر بیست و دو میبرند چه حصه ایشان بر تقدیر ذکوریت بیست است و بر تقدیر انوئیت بیست و چهار و خنثی سی و هشت میبرد بر تقدیر ذکوریت چهل میبرد و بر تقدیر انوئیت سی و شش و اگر با پدر و مادر دو خنثی جمع شوند در این هر دو صورت اکتفا بشش باید کرد و اگر یکی از پدر و مادر با خنثی جمع شوند فریضه ذکوریت شش است و فریضه انوئیت چهار و میانه ایشان توافق است نصف هر یک را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد باز دوازده را در دو ضرب کردیم بیست و چهار شد پس حصه یکی از پدر و مادر پنج باشد و حصه خنثی نوزده و اگر دو خنثی با یکی از پدر و مادر جمع شوند فریضه ایشان نیز مثل فریضه پدر و مادر با خنثی است که مذکور شد اما شصت را در دو ضرب کردیم صد و بیست میشود و اگر با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج مسأله انوئیت را در هجده مسأله ذکوریت ضرب کردیم نود میشود و نود را که در دو ضرب میکنیم صد و هشتاد میشود حصه یکی از پدر و مادر سی و سه میشود بر تقدیر ذکوریت سی و شش میبرد و بر تقدیر انوئیت سی و حصه دختر شصت و یک و حصه خنثی هشتاد و شش پس در اینصورت از حصه پدر نصف رد افتاده است زیرا که مردود بر تقدیر انوئیت هر دو شش است که فاضل است بر تقدیر ذکوریت و اگر پدر و مادر یا یکی از ایشان با خنثی جمع شود نصیب مادر ایشان بر فریضه ایشان زیاده نمیشود و همچنین دو خنثی با پدر و مادر و اگر برادران پدر مادری یا پدر

[ 414 ]

خنثی باشند چون اولادند و اما برادران مادری مساوی اند و اعمام همچون برادران پدریست و احوال چون برادران مادری فصل سیم در بیان میراث کسیکه هیچیک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد و میراث کسیکه دو سر داشته باشد و میراث فرزندی که در شکم باشد و میراث فرزندی که پدر او با مادرش لعان کرده باشد و میراث ولد الزنا

اما میراث کسیکه هیچیک از فرج ذکر وانثی نداشته باشد یا کسیکه یکی از مخرج قبل ودبر داشته باشد یا کسیکه هیچکدام نداشته باشد و آنچه بخورد قی کند یا کسیکه بول و غایط او هر دو از یکموضع بیرون آید همه بقرعه بیرون باید آورد باینطریق که بر پارچه کاغذی بنویسند عبد الله وبر پارچه دیگر امة الله وآنرا در سهام مبهمه بگردانند واین دعا بخوانند که اللهم انت الله لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیہ یختلفون بین لنا امر هذا المولود کیف یورث ما فرضت له فی کتابک بعد از آن سهام را مشوش سازند وقرعه بیرون آورند پس اگر عبد الله بیرون آید میراث پسر میگیرد واگر امة الله بیرون آید میراث دختر وتحقیق میراث کسیکه دو سر ودو بدن بر یک کمر داشته باشد باینطریق است که یکی از ایشان را بیدار کنند اگر هر دو بیکدفعه بیدار شوند میراث یک کس میبرند واگر یکی بیدار شود وبکی در خواب باشد میراث دو کس میبرند ومیراث فرزندی که در شکم باشد وقتی ثابت میشود که زنده از شکم بیرون آید وحرکت کند حرکت احیا اما احتیاطا حصه دو پسر باید گذاشت پس اگر مرد زاییده شود ورثه قسمت کنند ومیراث ولد ملاءنه از مادر وفرزند وزوجه اوست وبا عدم ایشان از خویشان مادری اوست بالسویه واو نیز از خویشان مادری میراث میبرد ومیراث ولد الزنا از طرفین از فرزند وزوجه اوست و پدر ومادر ازو میراث نمیبرند ونه کسیکه بایشان نزدیک باشد وهر گاه زوجه و فرزند مفقود باشد ضامن جریره میراث ازو میبرد وبا عدم او امام علیه السلام وولد الزنا از یکطرف منع مخصوص بانطرف است دون طرف دیگرفصل چهارم در بیان میراث مجوس بدانکه میانه مجتهدین خلافت در میراث ایشان بعضی گفته اند که میراث میبرند بسبب صحیح وسبب صحیح بفاسد نمیبرند وبعضی برآند که بهر دو

[ 415 ]

میبرند خواه صحیح باشد وخواه فاسد وبعضی گفته اند بنسب صحیح وفاسد میراث میبرند وبسبب صحیح میبرند نه بسبب فاسد وآنچه در احادیث وارد شده مؤید قول دوم است چه سکونی از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که فرمودند مجوسی از مادر وخواهر ودختر میراث میبرد برای آنکه مادر اوست وهم زن اوست وحضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام بکسی دشنام مجوسی میداده که مادر خود را خواسته بود فرمود که نمیدانی که این پیش مجوسی نکاحست پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند وازو دختری بهم رسد زوجه او نصیب دختری وزنی را میبرد ونصیب دختران دیگر میبرد واگر خواهر مادری خود را که جده پدري او باشد یا خواهر پدري را که جده مادری

باشد بخواهد بهر دو میراث میبرد و اگر یکی از آنها منع دیگری کند ارث بمانع میرسد چون دختر که خواهر مادری باشد و عمه که خواهر پدری باشد و عمه که دختر عمه باشد و خواهری که مادر باشد و اما غیر مجوس حکم ایشان حکم مسلمانانست و مسلمانان بسبب فاسد میراث نمیبرند باجماع اما بنسب فاسد چون وطی بشبهه میراث میبرند باب نوزدهم از کتاب جامع عباسی در بیان حدودی ( 1 )

که جهت دزدی وزنا ولواطه و سحوق و غیر آن در شرع مقرر است و تعزیرهایی که اهل شرع جهت بعضی از گناهان قرار داده اند بدانکه حد در لغت عرب بمعنی منع آمده و بجهت شرع عقوبت خاصی است متعلق بازار بدن کسی که گناهی از او صادر شده باشد و شارع جهت آن مقداری معین کرده بحسب هر فردی از افراد حدود و در آن سه مطلبست مطلب اول در بیان اقسام حدود و آن چهارده است و در آن چند فصل است فصل اول در بیان قسم اول از اقسام حدود و آن بریدن دست راستست در مرتبه اولی و پای چپ در مرتبه ثانیه و حبس مخلد در مرتبه سیم و کشتن در مرتبه چهارم و این حد دزدیست و شروط آن چهارده است اول آنکه دزد بالغ باشد چه اگر طفل دزدی کند تادیش باید کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در مرتبه اولی دزدی او را عفو باید کرد و در مرتبه دوم تادیب او باید کرد و در مرتبه

(1) چون حدود و قصاص در این ازمه متروک گردیده و دیده و شنیده نشده کسی متصدی آن گردد الا نادرا لهذا حواشی بر آنها نوشته نشد انشاء الله تعالی اخوان مؤمنین وفقهم الله تعالی پیوسته در درگاه حضرت قاضی الحاجات تضرع مینمایند و مدام در مظان استجابت دعوات مشغول دعا میباشند که ظهور موفور السرور حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه و سهل مخرجه را نزدیک فرماید و مؤمنین را از ظلمت غیبت برهاند انشاء الله تعالی والبتة ایندعا را از اعظم قربات خواهند شمرد و پیوسته منتظر ظهور موقود السرور خواهند بود انشاء الله تعالی وفقنا الله تعالی و جمیع المؤمنین لذلك صدر دام ظلّه العالی فابین مقام ملا حظّه مثدو الله هو الموفق للصواب

سیم سرهای انگشتانش را آنقدر باید تراشیدن که خون آلوده شود و در مرتبه چهارم سرهای انگشتان او را قطع باید کرد و در مرتبه

پنجم دست راست او را بطریق بالغ باید برید دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را تأدیب باید کرد و اگر چه مکرر ازو دزدی صادر شود اما اگر جنون او دوری باشد و در حالت غیر دیوانگی دزدی کند حد از او ساقط نمیشود سیم آنکه مختار باشد پس اگر کسی او را باکراه بر آن دارد بر او حدی نیست چهارم آنکه آنچه دزدیده است مال باشد پس اگر مال نباشد بر او حدی نیست مثل آنکه طفل آزادیرا بدزدد و اگر چه جامهای او زیاده از ربع یکمقال طلا بوده باشد حد ندارد اما اگر بالغی را بدزدد و جامهای او ربع مثقال طلا باشد حد دارد و اگر غلام کوچک شخصی را بدزدد حد دارد و اگر غلام بزرگ کسی را بدزدد حد ندارد مگر آنکه در خواب باشد یا مست باشد و در دزدیدن مال فرقی میانه جامه و طعام و میوه و نان و نمک و برف و خاک و کل ارمنی و حیوان و غیر آن نیست پنجم آنکه آنمال بنصاب رسیده باشد و نصاب چهار یک مثقال شرعی طلائی خالص است که مضروب بسکه معامله باشد یا هر چه قیمت آن ربع مثقال باشد پس دزدیدن چیزی که قیمت آن کمتر از این باشد حد ندارد و اگر انگشتی که وزن آن شش یک مثقال باشد و قیمت آن چهار یک مثقال بدزدد حد دارد اما اگر وزن آن چهار یک مثقال باشد و قیمت آن شش یک مثقال حد ندارد و اگر مالی را که قیمتش ربع مثقال باشد بدزدد بگمان آنکه ربع مثقال نیست حد دارد و اگر جامه بدزدد که قیمت آن کمتر از ربع مثقال باشد و در جیب آن جامه ربع مثقال طلا باشد و عالم بآن نباشد و بعد از دزدیدن آنجامه بر او ظاهر شود آیا حد دارد یا نه میانه مجتهدین در آن خلافت و آیا دزدیدن نصاب بیک دفعه شرطست یا نه در این نیز خلافت اقرب آنست که شرطست و همچنین خلاف کرده اند در آنکه اگر دو شخص ربع یک مثقال طلا بدزدند آیا قطع بر ایشان لازم است یا نه اقرب آنست که لازم نیست ششم آنکه آنمال مال فرزند و بنده نباشد چه اگر پدری مال فرزند خود را بدزدد و آقا مال بنده خود را و اگر چه مکاتب باشد بر این هر دو شخص قطع نیست اما اگر پسر مال پدر را بدزدد قطع لازمست و همچنین اگر مادر مال پسر را بدزدد هفتم آنکه آنچه دزدیده باشد از طعام در سال قحط نباشد

[ 417 ]

چه اگر در سال قحط طعام بدزدد قطع نیست هشتم آنکه تمام آنمال مال غیر دزد باشد چه اگر مال خود را که باجاره داده باشد از مستاجر بدزدد قطع نیست و همچنین قطع نیست اگر مال مشترک را یا مال خود را بگمان آنکه مال غیر است بدزدد و همچنین قطع نیست هر گاه پیش از بردن از حرز یا بعد از بیرون آوردن از حرز و پیش از آنکه بحاکم عرض کنند و حکم بقطع او کند مالک او شود بهبه یا بمیراث یا بخردن زهم آنکه توهم حلیت نباشد پس اگر توهم حلیت باشد مثل

آنکه کسی توهم کند که آنچه برده است ملک اوست و اگر چه بمجرد دعوی باشد قطع نیست دهم آنکه انمال دزدیده از محرمان نباشد پس دزدیدن شراب و گوشت خوک باعث قطع نمیشود و اگر چه میانه او و جهود مشترک باشد لیکن در اینصورت از جهت جهود غرامت باید کشید و اگر سگی را که قیمت آن ربع مثقال باشد بدزدد مجتهدین را در آن خلافت اقرب آنست که سبب قطع میشود و اگر آلات لهُو چون طنبور یا ظروف طلا و نقره را بدزدد بقصد شکستن قطع نیست و اگر بقصد دزدیدن بردارد و قیمت آن ربع دینار باشد در آن خلافت اقرب آنست که قطع لازمست و اگر مال کافر حربی را بدزدد باعث قطع نمیشود اما اگر مال جهود را که بشرایط ذمه باشد بدزدد باعث قطع میشود یازدهم آنکه انمال را از حرز بدزدد و مراد بحرز جائی است که مال را بواسطه محافظت و نگاهداشتن در آن گذارند و آن مختلف باختلاف اموال است پس صندوق مقفل حرز ازو جواهر است و دکان در بسته حرز متاع و غیر آن و خانه و باغ حرز میوه و طویله حرز چاروا و قبر حرز کفن و اگر در دکان گشاده باشد و صاحب دکان نگاه میکرده باشد آیا اگر چیزی بدزدد موجب قطع میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلافت و درخت حرز میوه نیست پس اگر میوه از درخت بدزدد قطع نیست و اگر در مسجد را بدزدد یا کفن را از قبر برارد قطع لازمست و آیا شرطست که قیمت آنها ربع یکمثقال باشد یا نه مجتهدین را در آن خلافت و اگر غیر کفن چیزی با میت در قبر گذارند و کسی آنها بدزدد قطع نیست و در دزدیدن جامه خانه کعبه معظمه یا پاره از آن مجتهدین را خلافت و اگر چیزی را از غیر حرز چون صحراها و آسیاها و راهها و مسجدها بدزدد قطع نیست دوازدهم آنکه دزد در بیرون آوردن انمتاع از حرز منفرد باشد پس اگر حرز را بشکند و دیگری آنها بیرون آورد بر هیچکدام قطع نیست سیزدهم آنکه دزد متاع را بنفس خود بیرون برد پس اگر بر چاروائی بار کند و بیرون آورد یا طفلی را همراهی برد که آنها بردارد قطع نیست چهاردهم آنکه دزد

[ 418 ]

به پنهانی به برد چه اگر بظاهر بقهر و غلبه یا غیر آن ببرد قطع نیست و در دزد مسلمانان و آزادی و ذکوریت و بینائی شرط نیست پس اگر کافری یا بنده یا زنی یا کوری چیزی بدزدد قطع بر ایشان لازمست و بعد از آنکه شروط مذکور متحقق شود واجبست بر دزد که آنچه دزدیده همان را یا مثل آنها یا قیمت آنها اگر تلف شده باشد بصاحبش دهد اما رد کردن مال دزدیده بصاحب آن مانع از قطع دست او نمیشود و حد او آنست که حاکم شرع بعد از ثبوت در مرتبه اول چهار انگشت دست راست او را ببرد و کف و انگشت شصت او بگذارد و در

مرتبه دوم پای چپ او را تا عقب ببرد و عقب را بگذارد و در مرتبه سیم او را حبس مخلد کند و در مرتبه چهارم اگر دزدی کند مثل آنکه در حبس اگر چیزی بدزدد حاکم او را میکشد و غیر حاکم را جایز نیست و اگر دست راست دزد بعد از دزدی و پیش از قطع تلف شود یا شل باشد دست چپ او را بعوض دست راست او نمیتوان برید و سنت است که دست و پای دزد را بعد از بریدن بروغن زیت داغ کنند فصل دوم در بیان قسم دوم از اقسام حدود و آن بریدن دست راست و پای چپ یا عکس و کشتن و از حلق کشیدنست و در این حد میانه مجتهدین خلافتست که آیا امام میانه آنها مخیر است که بترتیب همه را بفعل آورد یا نه بعضی از مجتهدین بترتیب قایلند و همچنین خلافت در اینکه آیا زنده از حلق باید کشید یا اول بکشد و بعد از آن از حلق بکشد و این حد محاربت و محارب کسی است که در شهر یا در صحرا یا در دریا یا در شب یا در روز بقصد ترسانیدن مسلمانان شمشیر برهنه کند خواه مرد باشد و خواه زن و خواه ضعیف باشد و خواه قوی و خواه از جماعتی باشد که گمان برند که راه مسلمانان میزنند یا نه و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مردان ساخته اند و بعضی گفته اند که اگر کسی را کشته باشد و مال او را برده باشد دست راست و پای چپ او را باید برید آنگاه او را باید کشت و اگر همین مال برده باشد و کسی را نکشته باشد دست راست و پای چپ او را باید برید و از شهر بیرون کرد و چیزی از او باید برید که از مصاحبت و مجالست و نکاح کردن با او اجتناب کنند و او را از داخل شدن بیلاذ شرک منع نمایند و اگر ایشان او را در بلاد خود جای دهند قتال کردن با ایشان لازم است تا آنکه او را سردهند و از شهر خود بیرون کنند و اگر آنکس را جراحت کرده باشد قصاص نیز بر او لازمست و اگر اقتصار بکشیدن شمشیر و سلاح کرده باشد و کسی را نکشته و جراحتم

[ 419 ]

نکرده باشد و مال کسی را نیز نبرده باشد حد او آنست که او را از آن شهر بیرون کنند و اگر آنشخص محارب پیش از گرفتن او توبه کند حد از او ساقط میشود اما اگر مال کسی را برده باشد از او میگیرند و اگر کسی را جراحت کرده باشد قصاص نیز بر او لازمست و اگر کسیکه سلاح ظاهر کرده است طلیع بوده باشد یعنی کسی باشد که از دشمن خود ترسد و همیشه جهت دفع شر او با شمشیر برهنه گردد او را حدی نیست چه او محارب نیست و همچنین کسیکه مدد محارب کند اما باعث کشتن و ایذای مردمان نشود چه بر او نیز حدی نیست و سنت است که بعد از بریدن دست و پای محارب بروغن زیت داغ کنند فصل سیم در بیان هشت قسم از اقسام حدود و آن حد زنا

است و شروط آن هفت است اول آنکه هر یک از زن و مرد بالغ باشند چه طفل را حدی نیست بلکه تعزیرش میکنند دوم آنکه عاقل باشند چه بقول اقوی بر مجنون حدی نیست سیم آنکه مختار باشند چه بر کسیکه باکراه او را بر آن دارند حدی نیست چهارم آنکه آن زنیکه با او دخول کرده بر آن مرد حرام باشد پس اگر حلیله او باشد حدی ندارد پنجم آنکه آن زن را عقد نکرده باشد یا مالک او نباشد چه اگر عقد کرده باشد یا مالک او شده باشد حدی نیست ششم آنکه بآن زن بشبهه دخول نکرده باشد بلکه عالم بتحریم باشد پس اگر بشبهه دخول کرده باشد حدی نیست هفتم آنکه آلت خود را در فرج زن غایب ساخته باشد خواه در قبل او و خواه در دبر او و غیوبت حشفه کافیست پس اگر غیوبت نشود حد زنا ندارد و در اول اسلام حد زنا بکر آن بود که او را سر زنش مینموده اند و سخنان درشت باو میگفته و اگر زنا با غیر بکر بوده حبس مخلد میکردند و آنگاه نسخ شد و اقسام حد زنا هشت است قسم اول رجم کردن یعنی تا کمر در زمین نشاندن و سنگسار کردن و این حد هر یک از مرد جوان آزاد بالغ عاقلی است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و هر صبح و شام او را رسیدن بآن زن ممکن باشد و همچنین حد هر یک از زن جوان آزاد بالغ عاقلی است که شوهر داشته باشد و زنا کند و بعضی از مجتهدین گفته اند که در اینصورت جمع میانه صد تازیانه و سنگسار باید کرد و اگر یکی از مرد یا زن شوهر یا زن داشته باشد این حد تعلق باو دارد و آن دیگری حد دیگر دارد چنانچه مذکور خواهد شد و همچنین است حد زنی که شوهر

[ 420 ]

باشد و دیوانه با او دخول کند قسم دوم جمع میانه حد تازیانه زدن و سنگسار کردن و آن حد دو قومست اول حد مرد پیر آزاد بالغ عاقلی است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و زن پیر اجنبیه که شوهر داشته باشد و زنا کند پس در اینصورت ابتدا بتازیانه باید نمود آنگاه سنگسار باید کرد و اگر یکی از ایشان بطریق مذکور باشد آن حد تعلق باو دارد دوم حد مردی که در میان پایهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن داشته باشد و در اینها فرقی نیست میانه بنده و آزاد و مسلمان و کافر محض و غیر محض قسم سیم صد تازیانه است و آن حد هفت قومست اول حد مرد وزن آزادی که زن و شوهر نداشته باشند و زنا کنند دوم حد زن آزادی که عقد واقع شده باشد اما شوهر با او دخول نکرده باشد و زنا کند سیم حد مردیست که زنا بزنی صغیری یا دیوانه کند چهارم حد زنیکه شوهر داشته باشد و طفلی باو زنا کند برضا و رغبت او پنجم دو زن که در زیر یک لحاف برهنه بخوابند و دو مرتبه ایشانرا تعزیر کرده باشند ششم حد

کسیکه در میان پایهای مردی دیگر منی خود را بریزد وزن نداشته باشد هفتم زنیکه با زنی مساحقه کند و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شوهر داشته باشند ایشانرا سنگسار باید کرد قسم چهارم صد تازیانه و تراشیدن موی سر واز شهر بیرون کردن است و آن حد مرد آزادیست که بکر باشد یعنی زن نخواسته باشد وزنا کند و بعضی تفسیر بکر چنین کرده اند که زن داشته باشد اما باو دخول نکرده باشد چه حد او آنست که صد تازیانه بزنند و سرش را بتراشند و یکسال او را از آن شهر بیرون کنند و بر زن تراشیدن موی سر و بر مرد از شهر بیرون کردنست قسم پنجم پنجاه تازیانه است و آن حد بنده بالغی است که زنا کند خواه زن شوهر داشته باشد و خواه نداشته باشد و بر بندگان تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست قسم ششم هفتاد و پنج تازیانه است که سه ربع حد است و آن حد دو گروهست گروه اول حد جماعتی که نصف ایشان آزاد باشد و نصف ایشان بنده وزنا کنند در اینصورت نصف حد آزاد که پنجاه تازیانه است و نصف حد بنده که بیست و پنج تازیانه است بر او میزنند هر گاه زن و شوهر بطریقی که در آزاد مذکور شد نداشته باشند گروه دوم حد جماعتی که زنان را بمردان بزنا وصلت دهند یا مردانرا بمردان جهت لواطه رسانند قسم هفتم ضعت است

[ 421 ]

یعنی جمع کردن تازیانه و جمیع آنها را بیکبار بر آنکس که زنا کرده است زدن و آن حد بیماریست که طاقت تازیانه نداشته باشد قسم هشتم حد با زیادتی تعزیر و آن حد جماعتی است که در شهر رمضان یا در کعبه زنا کنند فصل چهارم در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود و آن حد لواطه است یعنی جماع کردن مردان با یکدیگر و شروط آن سه چیز است اول آنکه بالغ باشند چه غیر بالغ را حدی نیست بلکه تعزیر لازمست دوم آنکه عاقل باشند چه دیوانه را تعزیر باید کرد و اما اگر یکی از ایشان بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل و دیوانه حد بر بالغست و تعزیر بر طفل و دیوانه سیم آنکه مختار باشند پس اگر کسی را با اکراه بر آن دارند حد بر او لازم نیست و بعد از آنکه این شروط بهم رسد حد لواطه آنست که ایشانرا بشمشیر بکشند یا بسوزانند یا سنگسار کنند یا دیواری بر سر ایشان فرود آرند یا از کوه بلندی ایشانرا بیندازند و امام مخیر است میانه آنکه هر دو را بسوزاند یا سنگسار کند یا یکی از ایشان را بسوزاند و یکی را سنگسار کند و فرقی نیست میانه بنده و آزاد و بنده و مسلمان و کافر و فاعل و مفعول و میانه آنکه زن داشته باشند یا نداشته باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر زن داشته باشند ایشانرا سنگسار باید کرد بطریق حد زنا و اگر نداشته باشند صد تازیانه باید زد و اگر بعد از آنکه



نزد حاکم شرع لواطه شخصی بگواهان ثابت شود توبه کنند حد از ایشان ساقط نمیشود و اگر بعد از آنکه پیش امام اقرار کرده باشند آنگاه توبه کنند امام مخیر است میانه حد زدن و عفو کردن فصل پنجم در بیان قسم دوازدهم از اقسام حدود و آن هشتاد تازیانه است و آن حد دو قوم است قوم اول حد کسی که دشنام بکسی دهد باینطریق که تو زنا میکنی یا لواطه میکنی و هر چه بدینها ماند و شروط آن هفت است اول آنکه بالغ باشد چه طفل را تعزیر باید کرد دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را تأدیب باید کرد سیم آنکه کسی را که دشنام میدهد آزاد باشد چهارم آنکه کسی را که دشنام میدهد مسلمان باشد پنجم آنکه عقیف باشد چه اگر زانی یا کسی را که بفسق مشهور باشد بآنچه در ایشانست دشنام دهد حد ندارد ششم آنکه کسی را که دشنام میدهد فرزند او نباشد چه اگر فرزند باشد پدر را حد نمیزند هفتم آنکه دشنام دهنده عالم باشد بدشنامی که میدهد چه اگر بلغتی دشنام دهد که معنی آنرا نداند او را حد نمیزند و هر گاه این شروط متحقق شود دشنام دهنده را هشتاد

[ 422 ]

تازیانه باید زد و او را در میان مردمان مشهور باید ساخت تا گواهی او را قبول نکنند و در اینحکم میان آزاد و بنده فرقی نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بنده دشنام دهد چهل تازیانه حد اوست و اگر دشنام دادن نسبت بجماعتی متعدد باشد حد نیز متعدد میشود و اگر جمعی را دشنام دهد و ایشان در طلب حد بیکدفعه جمع شوند او را یک حد باید زد و اگر متفرق بطلب حد آیند حد نیز متعدد بر او باید زد و اگر شخصی را گوید که ای پسر زانی وزانیه در اینصورت دو حد بر او لازمست و اگر بکسی دیوث گوید پس اگر در عرف دشنام دهنده این لفظ دشنام باشد او را حد میزنند و اگر نه تعزیرش باید کرد و اگر کافری را که مادرش مسلمان باشد گوید که ای پسر زانیه حد بر او لازمست اما اگر زن بمیرد حد از او ساقط میشود و بچهار امر نیز ساقط میشود اول بتصدیق مقذوف دوم بگواه گذرانیدن سیم بعفو کردن چهارم بلعان کردن و این حد میراث برده میشود و اگر بعضی از ورثه عفو کنند حد ساقط نمیشود و هر گاه کسی را سه مرتبه حد بزنند و توبه نکند در مرتبه چهارم میکشند و هر گاه قذف مکرر کرده باشد و او را حد نزده باشند یک حد باید زد قوم دوم حد شخصی که شراب یا هر چه مست کننده باشد خورد و همچنین شیره انگور که بجوشد و دو ثلث آن کم نشود نیز حکم شراب دارد و شروط آن چهار است اول آنکه شراب خورنده بالغ باشد چه طفل را حدی نیست دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را حدی نیست سیم آنکه مختار باشد چه

اگر کسی را باکراه شراب دهند یا آنکه بخوردن آن مضطر باشد مثل آنکه در جائیکه آب نباشد ولقمه در گلوئی او مانده باشد آنمقدار شراب میتوان خورد که آن لقمه را فرورد چهارم آنکه عالم باشد بحرمت و نجاست آن چه اگر جاهل باشد حد ندارد و هر گاه این شروط متحقق گردد حد او هشتاد تازیانه است و در اینحکم میانه کافری که بظاهر شراب خورد و میان مسلمان و بنده و آزاد فرقی نیست و بعضی از مجتهدین حد بنده را چهل تازیانه مقرر کرده اند و اگر شراب خمر را مکرر حد بزنند و باز بخورد در مرتبه چهارم او را بکشند و اکثر مجتهدین برآنند که در مرتبه سیم او را باید کشت و اگر مکرر شراب بخورد و او را حد نزده باشند یک حد بر او لازمست و اگر پیش از آنکه بنزد حاکم شرع شرابخوردن او بگواه ثابت شود توبه کند حد ازو ساقط است اما اگر بعد از ثابت شدن توبه کند ساقط نمیشود و اگر ثبوت آن باقرار خود باشد امام مخیر است در حد زدن بر او و عفو کردن ازو و اگر شراب خوار را اعتقاد این باشد که شراب

[ 423 ]

حلالست و پدر او مسلمان باشد حد او کشتن است اگر مرد باشد و توبه او مقبول نیست چه او مرتد است و بعضی از مجتهدین گفته اند که توبه او در اینصورت قبولست و کسی که فروختن شرابرا حلال داند او را توبه باید داد و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و اگر فروختن آنرا حلال نداند تعزیرش باید کرد و حکم کشتن بر کسی که غیر شراب را حلال داند جاری نیست و کسیکه شراب خورده باشد اگر دعوی نماید که جماعتی باکراه بخورد من داده اند حد ازو ساقط میشود بشرطیکه گواهان عادل تکذیب او نکنند و اگر دعوی کند که من عالم بحرمت شراب نبودم قولش مقبولست چه احتمال دارد که جدید الاسلام باشد فصل ششم در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم اقسام حدود و آن حبس مخلد است و کشتن اما حبس مخلد و آن حد چند جماعتست اول حد کسیکه امر بکشتن کسی کند دوم حد کسی که در مرتبه سیم دزدی کند بعد از آنکه دست راست و پای چپ او را بریده باشند سیم حد زنیکه مرتد شده باشد و اما کشتن و آن حد بیست و پنج قومست اول حد دزدی که در مرتبه چهارم بعد از حبس مخلد دزدی کند دوم حد کسیکه با مادر یا خواهر یا دختر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا عمه یا خاله زنا کند سیم حد جهودی که با زنان مسلمان زنا کند خواه بشرایط ذمه باشد و خواه نباشد و خواه زن اطاعت کرده باشد و خواه باکراه زنا کرده باشد چهارم حد کسیکه با زنی باکراه زنا کند پنجم حد کسی که بزنی پدر یا کنیزی که پدر باو دخول کرده باشد زنا کند ششم حد کسیکه او را جهت تفخید یعنی منی ریختن در میان ران مردان سه مرتبه تعزیرش

کرده باشند هفتم حد زنانیکه ایشانرا سه مرتبه جهت سحق تعزیر کرده باشند هشتم حد کسانی که جهت دشنام دادن ایشانرا سه مرتبه حد زده باشند نهم حد کسی که شراب خورده باشد و او را سه مرتبه حد زده باشند دهم حد کسی که شرابرا حلال داند وتوبه نکند یازدهم حد کسی که فروختن شراب را حلال داند وتوبه نکند دوازدهم حد کسی که محرمات اجماعی را حلال داند هر گاه پدر او مسلمان باشد سیزدهم حد کسیکه بکشتن کسی آید وگریختن او ممکن نباشد چهاردهم حد کسی که بقصد بردن مال کسی آید و بغیر از کشتن دفع او ممکن نباشد پانزدهم حد کسی که حضرت پیغمبر وامیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را سب کند چه او را باید کشت واگر چه بی اذن امام باشد مادامیکه متضمن فتنه نباشد شانزدهم حد کسی که دعوی پیغمبری

[ 424 ]

کند و شک در نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله داشته باشد هفدهم حد کسیکه تصدیق نماید دعوی آنکسی را که دعوی پیغمبری کند هجدهم حد مسلمانی که ساحر باشد وسحر کند نوزدهم حد کسی که با زن شخصی زنا کند چه شوهر را کشتن او جایز است ودر این کشتن کفاره بر او لازم نیست اما اگر بحسب شرع زناى او را ثابت نسازد قصاص بر او لازمست بیستم حد مرتد فطری یعنی مردی که پدر او مسلمان باشد و او کافر گردد بیست ویکم حد مرتد ملی یعنی مردی که پدر او کافر باشد و او مسلمان شود وبعد از اسلام کافر گردد چه او را توبه باید فرمود و تا سه روز مهلت باید داد پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت واگر اینچنین شخصی سه مرتبه توبه کند وباز کافر شود در مرتبه چهارم او را باید کشت ومرتد شدن یا بقول است چون گفتن چیزی که دلالت بر کفر او کند یا بفعل است چون سجده کردن بت ودر نجاست انداختن مصحف بقصد استهزا واستخفاف وشروط مرتد ملی وفطری چهار است اول آنکه بالغ باشد چه اگر طفلی مرتد شود تعزیرش میکنند دوم آنکه عاقل باشد چه مرتد شدن دیوانه را تعزیر لازمست سیم آنکه مختار باشد چه اگر باکراه او را مرتد سازند چیزی بر او لازم نیست چهارم آنکه قصد داشته باشد پس اگر بی قصد از او واقع شود چیزی بر او لازم نیست وتوبه مرتد فطری بحسب ظاهر مقبول نیست وتصرفات او چون هبه وعتق و تدبیر ووصیت صحیح نیست وزن او في الحال عده وفات نگاه میدارد واگر چه باو دخول نکرده باشد بر قول اقوی ومیراث خوار ترکه او را میانه خود قسمت میکنند واگر چه او را نکشته باشند واگر زن مرتد شود او را نمیتوان کشت بلکه حبس مخلد باید کرد ودر اوقات نماز او را باید زد ولباس خشن

در او پوشانید تا آنکه توبه کند یا بمیرد ومرتد ملی را توبه باید داد  
واگر از توبه کردن امتناع نماید او را بکشند واین مرتد را تا نکشند  
ورثه او میراث او را قسمت نمیکنند و تصرفات او صحیح نیست تا آنگاه  
که مسلمان نشود وزن او عده طلاق نگاه میدارد نه عده وفات پس  
اگر در عده طلاق توبه کرد همان زن اوست واگر بعد از عده توبه کرد  
زن او نیست وتوبه مرتد آنست که اقرار کند بآنچه اقرار کرده بود  
ونماز کردن او کافی نیست واگر بعد از مرتد شدن دیوانه شود کشتن  
او جایز نیست وولایت او بسبب مرتد شدن ساقط میشود پس  
نمیتواند که دختر صغیر خود را جهت دیگری عقد کرد یا جهت پسر  
صغیر خود زنی خواست وهمچنین کنیز خود را بشوهر نمیتواند داد

[ 425 ]

وبعضی از مجتهدین برآنند که میتواند داد بیست ودوم حد کسی که  
بخانه کسی نگاه کند بعد از آنکه او را منع کرده باشند چه او را قبل  
از منع نمیتوان کشت بیست وسیم حد آفائی که بکشتن غلامان خود  
عادت کرده باشد بیست وچهارم حد مسلمانیکه بکشتن جهود عادت  
کرده باشد بیست وپنجم حد کسیکه مؤمنی را از روی عمد بظلم  
کشته باشد چه او را در عوض او قصاص باید کرد چنانچه در باب  
بیستم مذکور خواهد شد مطلب دوم در آنچه تعلق بحدود دارد ودر  
آن دو فصل است فصل اول در آنچه حدود بان ثابت میشود بدانکه  
دزدی سه چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن دو عادل پیش حاکم  
شرع دوم بگواهی دادن یکعادل با قسم خوردن صاحب مال سیم  
باقرار کردن دزد دو مرتبه ومحارب بودن یعنی شمشیر کشیدن بقصد  
ترسانیدن مسلمانان واستمنی کردن یعنی بحرکت دست منی بیرون  
آوردن وبا حیوان دخول کردن واینها بدو چیز ثابت میشود اول بگواهی  
دادن دو مرد عادل دوم باقرار کردن یکمرتبه ولواطه بدو چیز ثابت  
میشود اول بگواهی دادن چهار مرد عادل دوم باقرار کردن چهار  
مرتبه وسحق وقیاده وشراب خوردن ودشنام دادن بدو چیز ثابت  
میشود اول بدو گواه عادل دوم باقرار کردن دو مرتبه وببوی شراب  
آمدن از دهن کسی که شرب او ثابت نمیشود چه احتمال مضمضه  
نیز دارد وزنا بدو چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن چهار مرد عادل  
یا دو مرد عادل یا چهار زن عادله دوم باقرار کردن چهار مرتبه  
وشروطی که در گواهان زنا ولواطه میباید سه است اول آنکه  
گواهان دعوی مشاهده کنند بطریقی که میل در سرمه دان باشد  
دوم آنکه گواهان متفق گواهی دهند بحسب زمان ومکان وهیئت  
سیم اتفاق گواهان در وقت گواهی دادن چه اگر متفرق گواهی  
دهند صحیح نیست وبعد از آنکه زنا ولواطه بطریقی که مذکور شد  
پیش حاکم شرع ثابت شود اقامت حدود بر ایشان میکند وغیر از امام

یا نایب او دیگر متولی حد نمیتواند شد و در اقامت کردن آقا حد را بر غلام و کنیز خود هر گاه خود بیند مجتهدین را خلافت و همچنین در اقامت نمودن پدر و شوهر حد را بر پسر و زن خود هر گاه خود به بیند نیز خلافت است اما اگر پیش ایشان بگواه ثابت شود حد نمیتواند زد مگر برخصت امام و امام مخیر است میانه حد زدن جهودان بطریق اهل اسلام و میانه دادن ایشان باهل ملت خود تا بطریق خود حد بر او بزنند و در اقامت کردن حد حضور گواهانیکه بگواهی ایشان حد ثابت شده لازم نیست چه اگر آن گواهان بمیرند

[ 426 ]

یا غایب باشند حد میتوان زد و سنت است امام را تلقین انکار کردن کسی را که اقرار میکند چه مکروهست حریص ساختن اقرار کننده را بر اقرار مگر کسی را که عالم بحال او باشد فصل دوم در آنچه تعلق بحدود دارد و آن سی امر است دوازده امر واجب و پنج امر حرام و هفت امر سنت و شش امر مکروه اما دوازده امر واجب اول اقامت حدود بر حق الله و حق الناس بعد از مطالبه صاحب حق دوم حاضر شدن شهود و بعضی از مجتهدین حاضر شدن جمعی را برای اقامت حد واجب میدانند و اقل ایشان یک است و بعضی گفته اند که اقل جماعتی که حاضر شوند باید که ده کس باشند و بعضی سه کس نیز گفته اند و بعضی این حاضر شدن را سنت میدانند سیم امر کردن کسی را که میخواهند سنگسار کنند بغسل میت کردن و کفن پوشیدن و اگر غسل نکرده باشد واجبست که بعد از رجم یا حد او را غسل دهند و کفن کنند چهارم نماز گذاردن بر او و دفن کردن او بعد از کشته شدن پنجم آنکه گواهانی که بزنا کردن او گاهی داده اند اول ایشان سنگ بزنند هر گاه موجود باشند ششم آنکه امام ابتدا بزدن سنگ کند اگر بغیر گواه پیش او ثابت شده باشد هفتم آنکه اگر بر شخصی رجم و جلد واجب شود اول او را تازیانه بزنند آنگاه رجم کنند هشتم آنکه در سنگسار کردن زنا را تا سینه و مرد را تا کمر در زمین پنهان کنند و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند و اگر بعد از آنکه ایشانرا در زمین پنهان کرده باشند بگریزند پس اگر ثبوت آن بگواه شده ایشانرا بر گردانند و اگر باقرار آن ثابت شده اگر سنگ بر او خورده برگردانیدن او لازم نیست نهم آنکه زانی را برهنه کرده سنگسار کنند بر قول بعضی و بعضی گفته اند بطریقی که در حالت زنا کردن بوده بزنند دهم پوشیدن عورتین مرد واجبست وزن را با رخت بزنند یازدهم سخت زدن تازیانه و بعضی میانه گفته اند دوازدهم اجتناب کردن از زدن تازیانه بر سر و رو و فرج ایشان و اما پنج امر حرام اول افعال کردن در دفن کسیکه او را سنگسار کرده باشند دوم اقامت حد غیر قتل بر زنی که بیمار باشد و امید نیک شدن او

باشد یا زنی که نفاس یا استحاضه داشته باشند چه این هر دو بیمارند تا آنکه بهتر شوند و اگر مصلحتی تقاضا کند که اقامت حد باید نمود حد ضغث باید زد چنانچه مذکور شد سیم اقامت حد بر زنی که حامله باشد تا آنکه بزاید و طفل او مستغنی از او شود اگر کسی نباشد که محافظت او کند و شیر دهد چهارم اقامت حد در حرم کعبه کسی را که ملتجی بحرم کعبه شده باشد پنجم گذاشتن کسی که او را از حلق

[ 427 ]

حلق کشیده باشند زیاده از سه روز اما هفت امر سنت اول آنکه امام مردمانرا خبر کند و امر بحاضر شدن ایشان نماید جهت اقامت حد دوم آنکه سنگهائی که میزنند کوچک باشد تا آنکه او را زود نکشد و بسیار کوچک نیز نباشد که او را دیر بکشد سیم آنکه مردانرا ایستاده حد بزنند و زنانرا نشسته و زنان مخدره در خانه بزنند چهارم حد را بردن او متفرق گردانیدن یعنی بر یکجای بدن او نزدن پنجم آنکه در بریدن دست و پای بنوعی ببرند که آسان باشد ششم آنکه بعد از بریدن بروغن زیت داغ کردن هفتم آنکه دست بریده را در گردن او آویختن اما شش امر مکروه اول حاضر شدن کسیکه حد بر او باشد دوم اقامت حد در مساجد سیم اقامت حد در حین سختی گرما و سرما پس در تابستان در صبح و شام باید زد و در زمستان در میانه روز چهارم ضامن شدن کسیکه حدی بر اوست پنجم شفاعت کردن در اسقاط حد از او ششم مؤخر داشتن حد ببعذر مطلب سیم در بیان تعزیر کردن و آن در لغت عرب بمعنی تأدیب است و بحسب شرع عقوبتی است یا اهانتی متعلق بجماعتی که گناهانیکه مستوجب حد نباشد از ایشان بوقوع آمده باشد و شارع مقدار آنها را معین نکرده مگر در پنج موضع که مذکور خواهد شد که مقدار تعزیر آنها را مقرر ساخته بدانکه گناهانی که سبب تعزیر کننده آنها میشود بر سی و پنج قسم است اول کسی که در روز ماه رمضان با زن خود جماع کند چه سه امر بر او لازمست اول قضای آن روزه دوم کفاره سیم بیست و پنج تازیانه دوم کسیکه زن آزادی داشته باشد و کنیزی را بی رخصت او بعقد در آورد و دخول کند چه او را دوازده تازیانه و نصف تازیانه که هشت یک حد زناست باید زد و نصف تازیانه را بدست گیرند و به نصف دیگر بزنند سیم دو مرد بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه ایشان را از سی تازیانه تا نود تازیانه باید زد چهارم مردی وزن بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه ایشانرا از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد و بعضی در اینصورت حد بر ایشان لازم میدانند پنجم کسیکه بکارت دختریرا بانگشت برد چه او را از سی تازیانه تا هفتاد و هفت تازیانه باید زد بر قول بعضی از

مجتهدین و بقول بعضی از سی تا هشتاد و بعضی از سی تا نود و نه گفته اند ششم کسیکه اقرار بحدی کند آنمقدار تازیانه بر او میزنند که او خود گوید که تمام شد بشرط آنکه از صد تازیانه تجاوز نکند هفتم کسیکه یک مرتبه اقرار بلواطه یا سحق کند

[ 428 ]

هشتم کسیکه پسری را بشهوت ببوسد نهم دو زن برهنه بیگانه که در زیر یک لحاف باشند دهم کسیکه دشنام بکسی دهد که در عرف آنرا دشنام گویند یازدهم کسیکه بکنایه چیزی گوید که سبب آزردهگی دیگری شود مثل آنکه بکنایه گوید که من حرام زاده نیستم دوازدهم کسیکه بزنی خود گوید که من ترا بکر نیافتم سیزدهم دشنام دادن طفل یا دیوانه چهاردهم آنکه دو مردی که زن داشته باشند یکدیگر را بزنی دشنام دهند پانزدهم کسیکه ترک واجبی کند و تعزیر او برای امام منوطست بشرط آنکه از حد آزاد و بنده نگذرد شانزدهم کافریکه سحر کند هفدهم طفل و دیوانه که شراب خورند هجدهم کسیکه شراب بفروشد اما نداند نوزدهم کسیکه حرام کند و حلال نداند بیستم کسیکه بظاهر بقهر و غلبه مال کسی را بگیرد و بگریزد بیست و یکم کسیکه بخفیه مال کسی را بردارد و بگریزد بیست و دوم کسیکه بحیله و تزویر اموال مسلمانان را ببرد و کتابتها و نوشتها بسازد بیست و سیم کسیکه بنک یا داروی بیهوشی بخورد کسی دهد بیست و چهارم کسیکه بحرکت دست منی بیرون آرد چه در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اینچنین شخصی را آنمقدار تازیانه بر کف دست او زده بود که کفش سرخ شده بود بیست و پنجم کسی که غلام خود را بکشد بیست و ششم مسلمانی را که جهودی را بکشد بیست و هفتم کسیکه در مجلسیکه شراب یا آنچه مست کننده باشد خورند برود و با اختیار بنشیند یا طعام خورد بیست و هشتم کسیکه ماهی که فلوس نداشته باشد بخورد بیست و نهم کسیکه حیوان زنده را بخورد سی ام کسیکه سپرز حیوانات را بخورد سی و یکم کسی که پسر خود را بکشد سی و دوم طفل و دیوانه که زنا کنند سی و سیم دزدی کردن طفل و دیوانه سی و چهارم طفل و دیوانه که مرتد شوند سی و پنجم دخول کردن با چهار پایان چه در اینصورت پنج امر بر او لازمست اول تعزیر او بآنچه رأی امام باشد و بعضی گفته اند که بیست و پنج تازیانه او را باید زد و بعضی صد تازیانه که حد است قرار داده اند و بعضی حکم بکشتن کرده اند دوم ضامن قیمت آنحیوانست که بصاحبش دهد سیم حرام شدن گوشت آنحیوان و آنچه از او متولد میشود اگر گوشت او را خورند چهارم کشتن و سوزانیدن آن حیوان اگر گوشت او را خورند پنجم بیرون آوردن آنحیوان از آنجائی که دخول کرده بشهر دیگر اگر گوشت

او را نخورند و آیا در آنکه قیمت آنرا بصاحبش می‌دهد یا خود متصرف  
میشود یا تصدق میکند میانه مجتهدین خلافت و اگر آنحیوان  
بحیوانات دیگر مشتبه شود دو

[ 429 ]

قسم کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی بماند تنمه بدانکه فرق میانه حد  
و تعزیر بده امر میشود اول مقدار معین نداشتن تعزیر در طرف قلت  
مگر در پنج موضع که مذکور شد دوم مساوی بودن آزاد و بنده در  
تعزیر سیم موافق بودن تعزیر با گناهان در بزرگی و کوچکی چه حد  
مسمای فعل کافست چهارم آنکه تعزیر تابع مفسده است و اگر چه  
معصیت نباشد چون تأدیب طفل و دیوانه بخلاف حد که تابع معصیت  
است پنجم آنکه هر گاه معصیت حقیر باشد تعزیر او نیز حقیر است  
و اگر چه فایده ندهد و بعضی از مجتهدین برآنند که این تعزیر عبث  
است چه قلیل فایده نمیدهد و کثیر جایز نیست ششم ساقط شدن  
تعزیر بسبب توبه بخلاف حد چه بعضی از آنها بتوبه ساقط نیست  
هفتم داخل شدن تخیر در تعزیر بحسب انواع تعزیر بخلاف حدود که  
در آنها تخیری نیست مگر در محارب و لواطه هشتم اختلاف تعزیر  
بحسب اختلاف فاعل و مفعول و جنایت بخلاف حدود که مختلف  
نمیشود باختلاف آنها نهم آنکه اگر سبب تعزیر نسبت بدو شهر  
مختلف شود در هر شهری تفاوت آنشهر را رعایت باید کرد بخلاف  
حدود دهم آنکه تعزیر بر چند قسمست حق الله چون دروغ گفتن  
و حق الناس چون دشنام دادن بفحش و حق هر دو چون دشنام  
صلحائی که مرده باشند بخلاف حد که حق الله است الا حد قذف که  
در آن خلافت باب بیستم از کتاب جامع عباسی در بیان خونبهای  
قتل آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای قطع اعضای  
او و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ یا  
زراعت کند و در آن چند مطلب است و خاتمه مطلب اول در بیان آنچه  
موجب کشتن است و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام  
کشتن و در آن پنج قسمست قسم اول واجب چون کشتن کافر  
حربی هر گاه مسلمان نشود و جهود و ترسا و آتش پرست هر گاه  
التزام دوازده شرطی که در بحث جهاد مذکور شد نکنند و مسلمان  
نیز نشوند و کشتن بیست و پنج کس که در بحث حدود مذکور شد  
و کشتن مسلمانی که کافران در جنگ ایشانرا اسیر خود کرده باشند  
و فتح ممکن نباشد مگر بکشتن ایشان قسم دوم حرام چون کشتن  
مومنی بغیر حق و کشتن جهود و ترسا و آتش پرست هر گاه التزام  
دوازده شرطی که در بحث جهاد مذکور شد



کنند و کشتن کافرانی که امام جهت مصلحتی بمدت معینی بایشان عهد کرده باشد و کشتن کافریکه او را امان داده باشند و کشتن زنان اهل حرب و اطفال ایشان مگر با ضرورت و کشتن اسیرانیکه بعد از جنگ بدست آیند و کشتن کافر در ماههای حرام هر گاه حرمت آنها را دانند قسم سیم مکروه چون کشتن کسیکه جهاد میکند پدر خود را بدست خود قسم چهارم سنت چون کشتن کسیکه بجهت قصاص رود هر گاه ترسد که اگر قصاص نکند او را ایذا کنند چه در اینصورت ممکنست که مستحب باشد قسم پنجم مباح چون کشتن کسی که بسبب حد یا بسبب قصاص در هر جراحت و کشتن آدمی باعتبار سبب او منقسم میشود بشش قسم اول آنکه موجب قصاص ودیت و کفاره و گناه نباشد چون کشتن واجب سوای کشتن مسلمانانی که کافران ایشانرا در جنگ اسیر کرده باشند چه در آن کفاره لازمست و کشتن مباح دوم آنکه موجب قصاص ودیت و کفاره نباشد اما گناه داشته باشد چون کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز آید و کشتن جهاد کننده کسی را بی اذن امام یا پیش از آنکه امام ایشان را دعوت باسلام کند سیم آنکه موجب قصاص و کفاره باشد چون کشتن مؤمنی مثل خود را از روی عمد بغیر حق چهارم آنکه موجب دیت و کفاره باشد چون کشتن پدر پسر خود را و کشتن مؤمن مثل خود را از روی خطا یا شبهه عمد چنانکه مذکور خواهد شد پنجم آنکه موجب دیت باشد و موجب کفاره نباشد چون کشتن جهود و ترسا و آتش پرست ششم آنکه موجب کفاره باشد و موجب دیت نباشد چون کشتن بنده خود را هر گاه مسلمان باشد و کشتن آدمی باز منقسم بسه قسمست اول خطای محض که کشنده در فعل و قصد خطا کند مثل آنکه قصد داشت که تیری بر کبوتری اندازد خطا شد و بر آدمی خورد و او را کشت دوم شبهه بعمد که کشنده آن کار را کرده باشد اما بقصد کشتن نکرده باشد چون زدن طفل جهت تأدیب بچیزی که غالباً بکشد سیم عمد محض که کشنده کسی را بقصد بکشد و اینقسم موجب قصاص است یعنی کشنده را در عوض کشته شده باید کشت فصل دوم در بیان احکام قتل عمد و جراحی که کسی بر کسی زند و در آن چند فصل است فصل اول در بیان مواضعیکه قصاص در آنها لازمست بدانکه در پانزده موضع قصاص باید کرد اول کشتن مؤمنی بغیر حق از روی عمد دوم جراحت کردن هر گاه داند که آن جراحت سرایت

میکنند بکشتن اما اگر بسحر کردن کسی را بکشید آیا موجب قصاص است یا نه میانه مجتهدین در این خلافت اقراب آنست که در این صورت دیت لازمست مگر آنکه کشنده اقرار کند که من او را بسحر کشتم سیم بسیار زدن که احتمال آن نتوان کرد چهارم زدن اندک که بسبب آن بیمار شود و بمیرد پنجم تیری یا سنگ سرتیزی زدن که بآن بمیرد ششم گلوی کسی را گرفتن و نگاهداشتن تا بمیرد هفتم خود را از بلندی بر سر کسی انداختن و او را کشتن یا او را از بلندی انداختن هشتم کسی را در آب یا در آتش انداختن بشرطیکه داند که بشنا کردن بیرون نتواند آمد نهم آنکه طعام زهر دارد دانسته بخورد کسی دادن که خورنده نداند که زهر دارد اما اگر آنکس خود دانسته بخورد یا بیرخصت بخانه او آید و بخورد قصاص نیست دهم کسی را در دریا انداختن که ماهیان و جانوران دریا او را بخورند و اگر چه قصد نکرده باشد بقول بعضی از مجتهدین یازدهم چاه کندن در راه و طلبیدن کسی را تا در آن بیفتد و بمیرد و سگ درنده را بر گرفتن کسی حریص کردن تا آنکه او را بکشد بشرطیکه آنکس را ممکن نباشد خلاص شدن دوازدهم پیش شیر انداختن کسی را بشرطی که مذکور شد سیزدهم پیش مار انداختن کسی را تا آنکه او را بگذرد و بمیرد چهاردهم در چاه انداختن کسی را که در آن چاه بمیرد پانزدهم گواهی دادن بدروغ بکشتن کسی جهت قصاص و کشتن آنکس بگواهی او بشرط آنکه ولی که قصاص کرده نداند که او دروغ گفته اما اگر داند قصاص بر ولی است فصل دوم در بیان شروط قصاص کردن بدانکه در قصاص هفت امر شرطست اول مساوی بودن هر دو در آزادی و بندگی پس مرد آزاد را بعوض بنده نمیکشند مگر آنکه آزاد بنده بسیار بکشد که در اینصورت او را میکشند و مرد آزاد را جهت مرد آزاد و جهت زن آزاد میکشند بعد از آنکه رد کنند یعنی نصف دیت مرد را بورثه او دهند و زن آزاد را بعوض زن آزاد و مرد آزاد میکشند اما رد نمیکند بر قول اقوی و بعضی قصاص میکنند بجهت آزاد و بنده از بنده دوم مساوی بودن در دین پس مسلمان را جهت کافر قصاص نمیکند بلکه اگر جهود را کشته باشد تعزیرش میکنند و دیت میدهد چنانچه خواهد آمد و اگر عادت کند بکشتن جهود قصاص لازمست چنانچه مذکور شد بعد از آنکه زیادتى دیت مسلمانرا رد کند و ذمی را جهت ذمی میکشند و ذمی را جهت ذمیه میکشند با رد و ذمیه را جهت ذمی و ذمیه میکشند و رد نیست و ذمی را جهت مسلمان میکشند و مال و فرزندان کوچک تعلق بولی مقتول دارد

بر قول بعضی از مجتهدین واگر کافری کافری را بکشد و مسلمان شود قصاص از او ساقط میشود بلکه دیت میدهد اگر مقتول ذمی باشد واگر ذمی مرتدی را بکشد او را قصاص میکنند سیم آنکه کشنده پدر وجد نباشد چه پدر وجد را جهت پسر و پسر زاده نمیکشند بلکه ایشانرا تعزیر میکنند و کفاره ودیت بر ایشان لازمست واگر پدر و بیگانه در کشتن پسر شریک باشند بیگانه را میکشند و پدر نصف دیت بیگانه را بورثه او میدهد چهارم آنکه کشنده بالغ باشد چه اطفال را قصاص نیست ودیت بر عاقله ایشانست چه عمد ایشان خطا است ودر اینمقام شیخ شهید قدس سره اشکال کرده که اصحاب گفته اند که عمد اطفال در کشتن خطا است با وجودیکه تصریح کرده اند بآنکه حیوانی را که طفل ممیز بکشد و شکاریکه او بزند حلالست و حال آنکه در این هر دو امر قصد شرطست پس چون قصد آنها را در کشتن اعتبار نکرده اند ودر ذبح کردن و شکار نمودن اعتبار کرده اند پنجم آنکه کشنده عاقل باشد چه اگر مجنون باشد قصاص نمیکند اما اگر عاقل باشد آنگاه دیوانه شود قصاصش میکنند ششم آنکه کسی را بکشد که کشتن او جایز نباشد پس اگر کشتن او بحسب شرع مباح باشد یا واجب شود قصاص نیست هفتم آنکه کشنده بنفس خود یا بشراکت دیگری بکشد چه اگر امر بکشتن کند قصاص نیست بلکه او را حبس مخلد باید کرد فصل سیم در بیان آنچه قصاص بسبب آن لازم میشود بدانکه بیکی از سه چیز ثابت میشود اول اقرار کردن عاقل مختار آزاد و خلاف است میانه مجتهدین که بیکمرتبه اقرار کردن ثابت میشود یا بدو مرتبه و اقرار بنده صحیح نیست مگر آنکه آقای او تصدیق کند و اقرار سفیه و محجور و مفلس در آنچه موجب قصاص باشد صحیح است اما در آنچه موجب خونبها باشد صحیح نیست واگر یکی از دو کس اقرار کند که شخصی را بعمد کشته و دیگری اقرار کند که او را بخطا کشته ولی مقتول مخیر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد واگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته آنگاه شخصی دیگر گوید که من کشته ام این مسأله ایست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه امام حسن علیه السلام را بجواب آن مأمور ساخته اند و آنحضرت فرموده که قصاص از هر دو ساقط است و خونبهای مقتول را از بیت المال باید داد و باین روایت اکثر مجتهدین عمل کرده اند و بعضی گفته اند که ولی مقتول در اینصورت مخیر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد دوم گواه گذرانیدن چه هر گاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخصی دیگررا کشته قصاص ثابت میشود و بگواهی زنان یا دو زن

ویکمرد ثابت نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که بگواهی یکمرد و دو زن خونبها ثابت میشود و اینقول ضعیف است و میباید که گواهی دادن گواهان متفق باشد بحسب زمان و مکان و آلت و خالی باشد از احتمال چه اگر مختلف باشد بحسب زمان و مکان و آلت یا آنکه محتمل باشد مثل آنکه گویند ما دیدیم که او را جراحات کرده قصاص ثابت نمیشود سیم قسامه و آنچه نیست که هر گاه بر کسی دعوی کنند که تو کس ما را کشته و گواه نداشته باشند میباید که خویشان او پنجاه قسم بخورند اگر دعوی قتل عمد نمایند باجماع مجتهدین و در قتل خطا و شبهه خلافت اقوی آنست که در آن نیز پنجاه قسمست و بعضی در قتل خطا بیست و پنج قسم گفته اند و این قسم خوردن در وقتی است که توان گفت که مدعی راست میگوید مثل آنکه شخصی دعوی نماید بر سلاح داری که سلاحش بخون آلوده باشد که کس ما را تو کشته یا کشته در خانه او افتاده باشد یا در کوچه که غیر مردم آن کوچه از آنجا تردد نکنند یا در دیهی که دیگران در آن تردد نکنند یا در میانه دو دیه که غیر مردم آن دو دیه از آنجا تردد نکنند و کشته در میانه حقیقی آن دو دیه افتاده باشد چه اگر یکی از آن دو دیه نزدیک باشد بآن نزدیک گمان بردن اولیست از دور یا آنکه بر طبق دعوی مدعی یکعادل یا جماعت فساق گواهی دهند بشرط آنکه ظن او شود که مدعی راست میگوید و اما اگر کشته در مسجد جامع یا در راهی که جماعتی در آن تردد کنند یا در صحرا یا در مکانیکه ازدحام خلق باشد یا بر بالای پلی یا کنار جسری افتاده باشد قصاص نیست بلکه خونبهای او را از بیت المال میدهند و آیا بمظنه صدق مدعی در تفصیل دعوی چون تعیین قاتل و نوع قتل شرطست یا نه مجتهدین را در این خلافت و هر گاه مدعی در اینصورت چهل و نه کس خویش داشته باشد هر یک قسمی میخورند که فلانی خویش ما را کشته است تا پنجاه قسم تمام شود پس قصاص ثابت میشود و اگر زیاده از پنجاه کس باشد اگر پنجاه کس اقتصار میکنند که یکی از ایشان مدعی باشد و ولی مقتول در اینصورت مخیر است میانه تعیین قسم خوردگان و اگر کمتر از پنجاه کس باشند یا بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند تتمه مکرر قسم بخورند تا پنجاه قسم تمام شود و اگر خویشان مقتول قسم نخورند یا خویش نداشته باشد مدعی خود پنجاه قسم بخورد و اگر مدعی از قسم خوردن امتناع نماید مدعی علیه و خویشان او پنجاه قسم میخورند و دعوی ساقط میشود و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر مدعی علیه قسم نخورد در اینصورت قصاص ثابت میشود و بعضی

وبعضی و بعضی از مجتهدین در اینصورت گفته اند که اگر مدعی یک قسم بخورد ثابت میشود و سنت است که حاکم شرع پیش از قسم دادن ایشان را وعظ گوید و آیا در این قسم خوردن پی در پی پنجاه قسم شرطست یا نه مجتهدین را در این خلافت و حاضر بودن مدعی علیه در وقت قسم خوردن پیش شیعه شرط نیست و در قسم خوردن شرطست ذکر کردن کشنده و کشته شده و مخصوص بودن کشنده و شریک بودن او و نوع کشتن او از عمد و خطا و شبه بعمد فصل چهارم در احکام قصاص و استیفای آن بدانکه هر گاه در کسی شرایط قصاص متحقق شود و کسی را بکشد قصاص بر او لازم میشود و اگر چه کسی او را با کراه بر آن داشته باشد اما اگر طفل غیر ممیز و دیوانه را با کراه کسی بر کشتن دارد یا مأمور گرداند در اینصورت قصاص بر امر کننده است نه بر ایشان و اگر جماعتی بر کشتن شخصی شریک باشند ولی مقتول میتواند که همه را بکشد و زیادتی خونبهای ایشان را بورثه ایشان دهد و اگر دو زن یکمرد را بکشند هر دو را بعوض مرد میکشند چه دو زن بعوض یکمرد حساب میشود و اگر یک زن مردی را بکشد آن زن را بعوض مرد میکشند و آیا نصف خونبهای مرد را میگیرند خلافت اقوی آنست که چیزی از او نمیگیرند و اگر دو خنثی مردی را بکشند هر دو را میکشند و نصف خونبهای مرد را بورثه ایشان میدهند و اگر یک مرد و یک زن مردی را کشته باشند هر دو را میتوان کشت و نصف خونبهای آنمرد را بورثه او باید داد و اگر در این صورت همین مرد را بکشند زن نصف خونبهای مرد را بورثه او میدهد و اگر همین زن را بکشند مرد نصف خونبهای او را میدهد و اگر مردی زنی را بکشد مرد را بعوض زن میکشند بعد از آنکه نصف خونبهای او را بورثه او دهند و اگر بنده آزادی را بکشد آنگاه آزاد شود قصاص لازمست و در اینصورت ردی نیست و اگر جماعتی از بندگان آزادی را بکشند ولی مقتول مخیر است که همه را بکشد و زیادتی قیمت ایشان را از خونبهای کشته شده باقاهای ایشان دهد و بنده را در عوض بنده قصاص لازمست و آیا در بندگان تساوی در قیمت شرطست مجتهدین را در آن خلافت و اگر بنده و آزادی آزادی را بکشند ولی مقتول هر دو را میکشد و نصف خونبهای آزاد را به ورثه او میدهد و زیادتی قیمت غلام را از نصف خونبها آقای او میدهد و سنت است حاضر ساختن دو عادل در وقت استیفای قصاص و اعتبار آلت قصاص که زهر آلود نباشد خصوصا در قصاص عضوی پس اگر در اینحالت آلت قصاص زهر آلوده باشد ضامنست

وقصاص نمیتوان کرد مگر بشمشیر و در وقت استیفای قصاص کردن را باید برید نه جای دیگر را و اگر جنایت کننده سر او را بریده جدا کرده

باشد آیا قاتل سر او را جدا میتواند کرد اقرب آنست که میتواند اما اگر قاتل سر مقتول را جدا نکرده باشد میانه مجتهدین خلافت اقرب آنست که نمیتواند و جایز نیست گوش و بینی بریدن یا بآب غرق کردن یا باتش سوزانیدن و اگر چه جنایت باینطریق واقع شده باشد بلکه بشمشیر باید کشت و بعضی از مجتهدین گفته اند بطریقی که کشته او را میتوان کشت و حرامست کشتن بشمشیر کند جهت دشواری اما اگر بآن بکشد چیزی بر قصاص کننده بغیر از گناه لازم نیست و قصاص کردن زن حامله جایز نیست تا آنکه بزاید و طفل خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که او را شیر دهد و اجرت کسیکه قصاص میکند از بیت المال باید داد و اگر در بیت المال چیزی نباشد یا باشد و صرف ضروریات دیگر شود از مال ولی مقتول باید داد و کسی را قصاص کردن میرسد که میراث خوار مقتول باشد مگر زن و شوهر که ایشان را قصاص نمیرسد و بعضی از مجتهدین برآنند که قصاص کردن مخصوص پدر و خویشان پدریست و مادر و خویشان او را دخلی نیست و بعضی گفته اند که آنانرا مطلقا دخلی نیست و ولی بی اذن امام قصاص میتواند کرد اما با اذن امام سنت است خصوصا در قصاص عضو و بعضی از مجتهدین اذن امام را در قصاص کردن واجب میدانند و اگر ولی متعدد باشند محتاج باذن جمیع ایشان نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که حاضرینا قصاص میرسد و اگر ولی مقتول طفل باشد و آن طفل پدری و جدی داشته باشد ایشان قصاص او را نمیتوانند کرد بلکه صبر کنند تا آن طفل بالغ شود و بعضی برآنند که اگر مصلحت در تعجیل قصاص باشد قصاص باید کرد چه ممکن است که تاخیر سبب فوت قصاص شود و اگر بعضی از اولیا راضی بقصاص شوند و بعضی بخونبها آن بعضی را بشرطی قصاص میرسد که حصه جماعتی را که بخونبها راضی شده اند بدهند و شرط نیست در قصاص کردن آنکه در دار اسلام قصاص کنند چه اگر در دار کفر مسلمانانی را از روی عمد بکشند قصاص لازم است و جایز است محجور و مغلس را استیغای قصاص کردن هر گاه بالغ و عاقل باشند و قرض خواهان را نمیرسد که ایشان را از قصاص کردن مانع شوند و وکیل کردن در قصاص جایز است پس اگر وکیل را عزل کند او پیش از آنکه عالم بعزل شود قصاص کند چیزی بر او لازم نیست فصل پنجم در قصاص اعضای آدمی بدانکه موجب قصاص اعضای

آدمی تلف کردن آن عضو است یا آنچه در حکم تلف کردن باشد بجزی که غالبا تلف کند و اگر چه قصد تلف نداشته باشد یا بغیر آنچه غالبا تلف کند با قصد تلف کردن و ثبوت آن نیز بیکی از سه چیز است که در قصاص نفس مذکور شد اما در سوگند خوردن جهت قصاص

اعضا میانه مجتهدین خلافت بعضی گفته اند که در جایی که خونبها در آن ثابت شود شش قسم باید خورد و اگر کمتر از خونبها باشد قیاس بر شش قسم کنند یعنی اگر نصف خونبها باشد چون یکدست سه قسم باید خورد و اگر خونبهای اعضا کمتر از شش یک خونبها باشد چون انگشت یک قسم باید خورد و بعضی از مجتهدین برآنند که در قصاص اعضا نیز پنجاه قسم باید خورد بشرط آنکه در آن خونبها ثابت شود و اگر کمتر از دیت باشد بیست و پنج قسم باید خورد و شروط قصاص اعضا همان شروط قصاص نفس است با زیادتی یک شرط دیگر و آن مساوی بودن اعضا است در صحت و عدم آن پس دست صحیح را بعوض دست شل نمیتوان برید اما اگر صاحب دست صحیح راضی شود که دست شل را بعوض دست صحیح او ببرند جایز است بشرطیکه از سرایت نترسد چه با خوف سرایت جایز نیست پس اگر قصاص کنند و سرایت کند ضامنست و بعوض دست راست چپ را نمیتوان برید مگر آنکه دست راست نداشته باشد چه در آنحالت دست چپ او را بعوض دست راست ببرند و اگر هیچیک از دست راست و چپ نداشته باشد پای او را بعوض دست راست ببرند و اگر کسی یکچشم داشته باشد یک چشم شخصی را که دو چشم داشته کور کند آن یک چشم او را بعوض چشم او کور میتوان کرد و در صورت عکس یک چشم صحیح را بعوض یکچشم او کور باید کرد و بعضی گفته اند که نصف خونبها نیز بدهد زیرا که یک چشم او بجای دو چشم است پس در کور کردن آن کل خونبها لازمست و اگر کسی چنان کرده باشد که بینائی چشم کسی رفته باشد و حدقه بجای خود باشد کیفیت قصاص او بطریقی که در حدیث وارد شده آنست که قدری پنبه را تر کنند و بر پشت چشم او بگذارند و او را در برابر آئینه گرمی که او را رو بافتاب کرده باشند بدارند تا آنکه بینائی چشم او برود و حدقه بماند و اقوی در کیفیت قصاص در اینصورت آنست که بهر طریقی که ممکن باشد که بینائی چشم او را کم کنند چنانکه حدقه بحال خود بماند جایز است و گوش صحیح را بعوض گوش کر و بینی صحیح را بعوض بینی کسی که بویها نشنود و ذکر مرد جوانرا بعوض ذکر مرد پیر و ختنه کرده را بعوض ختنه نا کرده میتوان برید و کسی که دندان دیگری را

[ 437 ]

کنده باشد مثل آن دندان او را باید کند بشرطیکه دندان آنکس را که کنده است بیرون نیاید اما اگر بیرون آید قصاص نمیتوان کرد و رجوع در این باهل خبثت باید کرد پس اهل خبثت گویند که دندان کنده شده او دیگر بیرون نمیاید و بعد از قصاص کردن بیرون آید بخلاف عادت بر او چیزی نیست و اگر دندان کسی را که اهل خبثت گویند که

بیرون می‌آید و او قصاص کرده باشد ارش بر او لازمست و اگر دندان طفل را کنده باشد انتظار بیرون آمدن آن باید کشید پس اگر بیرون نیاید قصاص لازمست و اگر بیرون آید ارش باید گرفت جهت زمانی که دندان نداشته و اگر متغیر شده بیرون آید نیز ارش میگیرد و اگر پیش از بیرون آمدن دندان یا پس از مایوس شدن از بر آمدن دندان طفل بمیرد در این هر دو صورت ارش لازمست و دندان اصلی را جهت دندان زیادتی نمیتوان کند و همچنین دندان زیادتی را بعوض دندان زیادتی که در غیر مکان باشد نمیتوان کند و اگر کسی انگشت شخصی را بریده باشد و دست دیگری را پس انگشت او را باید برید آنگاه دست او را اگر بریدن انگشت سابق باشد و اگر بریدن دست سابق باشد دستش را ببرند و خونبهای انگشت را بصاحب انگشت دهند و هر عضوی که قصاص در آن واجب باشد هر گاه یافت نشود خونبهای آنرا باید داد و قصاص ثابت میشود در هر خارصه یعنی زخمی که پوست سر را بشکافد و در باضعه یعنی زخمی که در گوشت سر فرو رفته باشد و در سمحاق یعنی زخمی که از گوشت سر گذشته باشد و بیوست نازکی که بر استخوان سر پیچیده رسیده باشد نیز قصاص میرسد و در استیفای قصاص در این زخمها طول و عرض را رعایت باید کرد اما قدر نزول اعتبار ندارد چه اعضا در فربهی و لاغری متفاوتست و قصاص ثابت نمیشود در زخمی که استخوان را شکسته باشد یا آنرا از جایی بجائی نقل کرده باشد برای آنکه استیفای آن بی زیاده و نقصان ممکن نیست زیرا که البته در قصاص زیادتی و نقصانی واقع میشود و در حال قصاص هر دو طرف زخم را نشان باید کرد و از نشان اول تا نشان دوم باید برید در هوای معتدل تا آنکه از سرایت محفوظ باشد و قصاص بغیر آن جایز نیست و اگر در قصاص سرایتی بهم رسد ضامن نیست و جایز است قصاص کردن پیش از نیک شدن جراحت و اگر چه صبر کردن تا نیک شدن بهتر است و بعضی از مجتهدین برآنند که پیش از نیک شدن جراحت قصاص جایز نیست جهت آنکه احتمال سرایت بمردن دارد چه در اینصورت در قصاص نفس داخل میشود و هر گاه

[ 438 ]

شخصی را زخمی زنند بعوض شخصی و او از زخم خوردن بیمار شود و بمیرد و حال او مشبه شود که مردن او بسبب زخم بوده یا بواسطه مرض در آن قصاص نیست بلکه قصاص عوض ثابت است مطلب دوم در بیان خونبهای آدمی و در آن چند فصل است فصل اول در بیان آنچه موجب خونبها میشود بدانکه در شصت و هشت موضع خونبها باید داد اول کشتن آدمی هر گاه از روی خطا واقع شود مثل آنکه شخصی تیری بقصد حیوانی بیندازد ناگاه بر آدمی خورد و او را



بکشد دوم کشتن آدمی از روی شبهه بعمد مثل آنکه شخصی را بواسطه ادب کردن بچیزی بزند که غالباً کشته نباشد و اتفاقاً او را بکشد سیم کشتن آدمی از روی عمد هر گاه از هر دو جانب بخونبها راضی شوند جایز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول مخیر است میانه قصاص کردن و خونبها گرفتن یا عفو نمودن و بعضی برآنند که هر گاه ولی مقتول بخونبها راضی شود بر قاتل واجبست که خونبها بدهد چهارم کسی که چاهی بکند و دیگری نداند که چاهست و او را در آن اندازد آنکس که چاه کنده خونبها میدهد پنجم هر گاه دو کس سبب شوند و یکی سابق باشد آن سابق ضامن خونبها است مثل آنکه سنگی بر جایی بگذارد و دیگری چاهی بکند پس پای کسی بر سنگ خورد و در چاه افتد سابق ضامنست و اگر یکی از ایشان در ملک خود سنگ گذاشته یا چاه کنده باشد ضامن خونبها نیست ششم طبیب ضامن خونبهاست از مال خود آنچه را از نفس یا عضو بعلاج تلف کند و اگر چه احتیاط کرده باشد و بیمار نیز اذن داده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طبیب سعی تمام کرده باشد و حاذق باشد ضامن خونبها نیست و اگر بیمار پیش از مردن ابرای ذمه طبیب کند آیا خونبها ساقط میشود مجتهدین را در این دو قولست هفتم کسیکه خواب آلوده باشد و کسی را بکشد یا عضو کسی را تلف کند عاقله او ضامن خونبهاست و بعضی از مجتهدین برآنند که او خود ضامن خونبهاست از مال خود هشتم بر دارنده متاع هر گاه بر کسی بخورد و بکشد یا عضو او را تلف کند ضامن است از مال خود نهم کسی که زن خود را بنوعی در بغل گیرد یا جماع کند که بمیرد ضامن خونبهای اوست از مال خود دهم کسیکه غافل فریاد کند و بسبب آن طفلی یا دیوانه یا بیماری یا صحیح المزاجی بمیرد ضامن خونبهای ایشانست از مال خود و بعضی از مجتهدین برآنند که عاقله او ضامن است یازدهم کسیکه بر کسی افتد که او را بکشد ضامن خونبهای اوست از مال خود و اگر خود

[ 439 ]

بمیرد خون او هدر است و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر در افتادن مضطر باشد خونبها بر عاقله است و اگر باد او را بیندازد خون هر دو هدر است دوازدهم هر گاه طفلی را از بلندی بر سر کسی اندازد و قصد کشتن نکند و غالباً آن انداختن موجب کشته شدن نباشد و اتفاقاً بکشد خونبهای او را از مال خود ضامنست سیزدهم هر گاه کسی در راه تنگ در جایی که مکان ایستادن نباشد بایستد و کسی بر او خورد و کشته شود ضامن خونبهای اوست چهاردهم هر گاه کسی شخصی را شب از خانه بیرون آورد و صباح او را کشته بیابند

ضامن خونبها اوست هر گاه گواه نداشته باشد که باز او را بخانه او رسانیده یا دیگری او را کشته و اگر او را مرده بیابند آیا خونبهای او بر او لازمست مجتهدین را در این خلافست و اگر بیرون آوردن بالتماس مقتول باشد بیرون آورنده ضامن نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که در اینصورت نیز ضامنست اما اگر شخصی را بطلب و دیگری از خانه بیرون آید ضامن نیست پانزدهم هر گاه زن شیر دهنده در خواب بر طفلی بیفتد و او را بکشد عاقله او ضامن خونبهای آن طفلست و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شیر دادن را جهت افتخار قبول کرده خونبهای او را از مال خود بدهد و اگر جهت احتیاج قبول کرده عاقله او میدهد واقوی آنست که در هر دو صورت عاقله میدهد شانزدهم آنکه اگر شیر دهنده طفل شخصی را بگیرد که شیر دهد و در وقت رجوع نزاع شود میانه ولی آن طفل و آنزن در آنکه آن شخص گوید که این فرزند من نیست و شیر دهنده گوید فرزند تست آنگاه ظاهر شود که دروغ گفته در اینصورت هر گاه فرزندی که او بشناسد حاضر نسازد ضامن خونبهای آن طفلست هفدهم هر گاه کسی بر کسی سوار شود و شخصی دیگر یکی از ایشانرا بگذرد و او از آن نفرت کند و سوار را بیندازد و کشته شود مجتهدین را در اینصورت سه قولست اول آنکه خونبها بر آنکس است که گزیده و این از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست دوم آنکه هر یک از گزنده و کسی که بر او سوار بوده ثلث خونبها دهند و ثلث دیگر ساقط است چه او خود بلعب سوار شده سیم آنکه اگر گزنده لجاج کرده باشد آنکس را در انداختن بحیثیتی که بی اختیار نفرت کرده خونبها بر گزنده است و اگر چنین نباشد خونبها بر کسی است که انداخته و اینقول سیم اقوی است هجدهم زن شخصی دیگر را در خانه پنهان کرده باشد و بعد از آنکه بر شوهرش ظاهر شود آن شخص را بکشد خونبهای او را آنزن میدهد بر قول

[ 440 ]

بعضی از مجتهدین واقوی آنست که خون آن شخص هدر است نوزدهم هر گاه شخصی طفلی را باذن ولی خواهد که شنایاد دهد پس او را غرق کند ضامن خونبهای آن طفل است خواه تقصیر کرده باشد و خواه نکرده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر تقصیر نکرده ضامن نیست بیستم هر گاه کسی در راه مسلمانان بنائی احداث کند یا سنگی بگذارد چنانکه راه تنگ شود و شخصی بسبب آن کشته گردد ضامن خونبهای آن شخص است هر گاه بی اذن امام احداث کرده باشد اما اگر راه گشاده باشد و امام اذن داده باشد ضامن نیست بیست و یکم هر گاه دیوار کج شده بر سر کسی افتد و او را بکشد بشرطیکه صاحب دیوار عالم بافتادن آن باشد و ممکن

بوده که آنرا اصلاح کند و نکرده ضامن خونبهای اوست بیست و دوم هر گاه ناودان یا پنجره خانه شخصیکه بر راه مسلمانان باشد با علم صاحب آن بیفتد و کسی را تلف کند ضامن خونبهاست و اگر بیعلم صاحب خانه و تقصیر او کسی را تلف کند مجتهدین را در آنخلافت اقرب آنست که ضامن نیست بیست و سیم هر گاه کسی زیاده از قدر احتیاج آتش در ملک خود روشن کند در غیر روزی که باد باشد و سرایت بتلف دیگری کند ضامن خونبهای کسی است که بسوزد و همچنین اگر در روز یا در شب باد آتش در ملک خود روشن سازد و همچنین اگر در غیر ملک خود آتش روشن کند چنانکه سرایت بدیگری کند بیست و چهارم هر گاه در حفظ چاروای خود تقصیر کند و آن چاروا کسی را بکشد ضامن خونبهای آنکس باشد چه واجبست بر صاحبان چاروای مست شده و درنده محافظت آنها کردن بیست و پنجم هر گاه کسی شخصی را بضیافت طلبد و سگ او آن شخص را تلف کند ضامن خونبهای اوست و اگر چه نداند که سگ او درنده است بیست و ششم هر گاه کسی بر چاروائی سوار باشد یا او را بدست میکشیده باشد و صاحبش همراه نباشد و آن چاروا بسر و دستها کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست و اما آنچه بپاها تلف کند ضامن نیست بیست و هفتم هر گاه کسی بر چاروائی سوار باشد یا او را بدست گرفته ایستاده باشد و آن چاروا بدست یا سر یا پا کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست و اگر دو کس سوار باشند هر دو در ضامنیت خونبها مساویند هر گاه یکی طفل یا بیمار نباشد بیست و هشتم هر گاه صاحب چاروا کاری کند که چاروای او رم کند و کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست بیست و نهم هر گاه کسی کاری کند که عقل کسی زایل شود ضامن خونبهای اوست و اگر بعد از

[ 441 ]

گرفتن خونبها عقل آن بحال خود باز آید خونبهارا ازو باز نمیتوان گرفت سی ام هر گاه کسی کاری کند که گوشهای کسی کر شود و چیزی نشنود بشرطیکه مایوس نشوند از شنیدن او خونبهای او را باید داد و اگر از شنیدن او مایوس نشوند بلکه ممکن باشد که بعد از مدتی بشنود انتظار باید کشید سی و یکم هر گاه کسی کاری کند که هر دو چشم کسی چیزی نه بیند خواه حدقه بحال خود باشد و خواه نباشد ضامن خونبهای اوست سی و دوم هر گاه کسی کاری کند که هیچ بوئی را نشنود ضامن خونبهای اوست و اعتبار حال او ببویهای خوش و بد میتوان کرد و اگر باینها معلوم نشود بقسامه عمل کنند و در بعضی احادیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده که لته را بسوزند و پیش دماغ او برند اگر چشم او پر آب شود دروغ میگوید والا راست است سی و سیم آنکه کسی کاری

کند که ذائقه شخصی بر طرف شود ضامن خونبهای اوست بقول بعضی از مجتهدین سی و چهار آنکه کسی کاری کند که شخصی در حال جماع منی او بدشواری بیرون آید سی و پنجم آنکه کسی کاری کند که زن او حامله نشود سی و ششم آنکه کسی کاری کند که همیشه بول از شخصی آید و منقطع نشود بر قول بعضی از مجتهدین سی و هفتم آنکه کسی کاری کند که شخصی حرف نتواند زد و زبان داشته باشد و اگر چه بعضی از حروف را تواند گفت و بعضی را نتواند گفت قیاس بر بیست و هشت حرف باید کرد سی و هشتم آنکه کسی هر دو استخوانی که دندانها آدمی بر آن نشسته و گوشت روئیده بشکند هر گاه دندانها با آن نباشد سی و نهم آنکه کسی گردن شخصی را بشکند و همچنان کج بماند چهل آنکه کسی کاری کند که چیزی بگلولی شخصی فرو نرود چهل و یکم آنکه کسی هر دو دست کسی را از بند دست که آنرا زند گویند برد چهل و دوم آنکه کسی در استخوان دست کسی را که ذراع گویند تا مرفق جدا کند چهل و سیم آنکه کسی هر دو بازوی کسی را تادوش جدا از دست برد چهل و چهارم آنکه کسی پشت شخصی را بشکند و همین حکم دارد اگر کسی را کرز پشت کند بحیثیتی که قادر بر نشستن باشد چهل و پنجم آنکه کسی زخمی بر دیگری زند چنانکه مغزی که در مهرهای پشت است بریده شود چهل و ششم آنکه کسی هر دو پستان مرد یا زن را برد و همین حکم دارد بریدن سرهای پستان ایشان بقول بعضی چهل و هفتم کسی ذکر کسی را از بیخ یا از حشفه برد و اگر چه عنی باشد چهل و هشتم آنکه شخصی خصیه کسی را برد چهل و نهم آنکه کسی هر دو طرف فرج زنی را برد خواه صحیحه باشد آنزن و خواه علت دار چون رتقا و خواه بکر باشد و خواه غیر بکر و خواه کوچک

[ 442 ]

و خواه بزرگ پنجاهم آنکه کسی زنی را دخول کند چنانکه موضع بول و غایط یا مخرج بول و حیض او را بدراند و هر دو راه را یکی کند خواه شوهرش باشد و خواه اجنبی و خواه بالغ باشد و خواه غیر بالغ اما در بالغه هر گاه شوهر او باشد خونبها ساقطست پنجاه و یکم آنکه کسی هر دو نشستگاه کسی را برد که با استخوان رسد پنجاه و دوم آنکه کسی هر دو پای شخصی را برد تا مفصل ساق پنجاه و سیم آنکه کسی انگشتان هر دو دست شخصی را برد و کفها را بگذارد پنجاه و چهارم آنکه کسی انگشتان هر دو پای کسی را برد و باقی را بگذارد پنجاه و پنجم آنکه کسی هر دو پایهای کسی را تا زانو جدا کند پنجاه و ششم آنکه کسی هر دو زانوی کسی را برد تنها اما اگر با ساقین برد در هر یک خونبها دادن لازمست پنجاه و هفتم آنکه کسی

استخوان کون آدمی را بشکند و سبب آن شود که همیشه غایب ازو آید پنجاه و هشتم آنکه کسی بکارت بگری را بانگشت ببرد چنانکه مئانه او دریده شود بر قول بعضی از مجتهدین پنجاه و نهم آنکه کسی بینی کسی را ببرد یا بشکند و فاسد شود شصتم آنکه کسی کاری کند که موی سر کسی بیرون نیاید شصت و یکم آنکه کسی پلکهای هر دو چشم کسی را ببرد شصت و دوم آنکه کسی کاری کند که موی ریش کسی را بریزاند شصت و سیم آنکه کسی مویهای مژه هر دو چشم کسی را بریزاند که دیگر بیرون نیاید شصت و چهارم آنکه کسی هر دو لب کسی را ببرد شصت و پنجم آنکه کسی زبان کسی را از بیخ ببرد شصت و ششم آنکه کسی بیست و هشتم دندان کسی را بشکند شصت و هفتم آنکه کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که متحرک شده باشد از شکم زنی بیفتد شصت و هشتم آنکه کسی شخصی را در ماههای حرام بکشد چه در اینصورت جهت کشتن خونبها باید داد و جهت کشتن در ماههای حرام ثلث خونبها و همین حکم دارد در حرم مکه بر قول بعضی از مجتهدین فصل دوم در بیان خونبهای اعضای آدمی و آن بر سی و چهار قسم است قسم اول آنچه سبب نصف خونبها میشود و آن بیست و یکم است اول آنکه کاری کند که مویهای ابروی شخصی برود دوم آنکه یکچشم کسی را کور کند سیم آنکه یکدست کسی را تا زند ببرد چهارم آنکه ذراع کسی را تا مرفق ببرد پنجم آنکه یک بازوی کسی را تا کتف ببرد هر گاه اینها را تنها ببرد و اگر یکدفعه اینها را تا کتف ببرد نیز موجب نصف خونبهاست بر قول بعضی از مجتهدین ششم آنکه یکپای کسی را تا زانو ببرد و اگر یکدفعه یکپای را تا زانو ببرد آن نیز موجب نصف خونبهاست هفتم آنکه یک ساق پای کسی را تا زانو ببرد هشتم آنکه

[ 443 ]

زانوی کسی را ببرد و اگر یکدفعه یکپا را تا زانو ببرد هم موجب نصف خونبهاست نهم آنکه یک استخوان روی را که دندانها دروست بشکند یا ببرد دهم آنکه یکی از لبهای شخصی را ببرد بر قول بعضی از مجتهدین یازدهم آنکه یک پستان زنا ببرد دوازدهم آنکه یک خصیه شخصی را ببرد بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم آنکه یکطرف فرج زنی را ببرد چهاردهم آنکه یکطرف نشستگاه کسی را ببرد پانزدهم آنکه کاری کند که یک گوش کسی چیزی نشنود شانزدهم آنکه یک گوش کسی را ببرد هفدهم آنکه کاری کند که یک چشم کسی چیزی نه بیند هجدهم آنکه کاری کند که مژه یک چشم کسی برود نوزدهم آنکه کاری کند که کسی از یکسوراخ بینی بوی نشنود بیستم آنکه دو سوار آزاد یا دو پیاده در اثنای دویدن بر یکدیگر خورند

وهر دو کشته شوند ورثه هر یک نصف خونبها از یکدیگر میگیرند  
قسم دوم آنکه موجب خونبها ودو ثلث خونبهاست وآن در صورتیست  
که کسی نشستگاه کسی را بشکند و سبب آن شود که هر دو پای  
او شل شود قسم سیم آنچه دو خونبها در آن باید داد وآن پنج امر  
است اول شکستن هر دو استخوانی که دندانها در اوست با دندانها  
دوم هر گاه پشت کسی را بشکند که از جماع کردن بیفتد سیم هر  
گاه چیزی بر شخصی زنند که عقل او را ببرد چهارم هر گاه چیزی بر  
گوش کسی زنند که کر شود یا هر دو گوش کسی را ببرند و بعد از  
آن کر شود پنجم هر گاه بینی کسی را ببرند که دیگر بوی چیزی  
نشنود قسم چهارم آنچه موجب خونبها وزیادتی ارش است وآن  
وقتی است که پستان زیادتی زن را ببرند که شیر آن منقطع شود  
قسم پنجم آنچه سبب دو ثلث خونبها میشود وآن چهار امر است اول  
بریدن لب پائین شخصی بر قول بعضی از مجتهدین دوم هر گاه کاری  
کنند که هر دو لبهای شخصی سست شود واز خلقت طبیعی درازتر  
کردد سیم هر گاه پلکهای بالای چشم کسی را زایل کنند بر قول  
بعضی از مجتهدین چهارم بریدن خصیه چپ شخصی بر قول بعضی  
از مجتهدین قسم ششم آنچه موجب ثلث خونبهاست وآن چهارده  
امر است اول بریدن لب بالائین بر قول بعضی از مجتهدین دوم زایل  
ساختن پلکهای پائین چشم شخصی بر قول بعضی از مجتهدین  
سیم بر طرف کردن حایلی که میانه دو سوراخ بینی است چهارم  
زبان گنگ را بریدن پنجم تیر از دو سوراخ بینی شخصی گذرانیدن که  
سوراخ آن بهم نیاید ششم هر گاه پشت کسی را بشکند آنگاه نیکو  
شود هفتم آنکه کاری کند که بول کسی منقطع شود آنگاه

[ 444 ]

نیک شود هشتم بریدن ذکر عنی نهم بریدن خصیه راست کسی بر  
قول بعضی از مجتهدین دهم هر گاه بکارت زنی را بانگشت ببرند  
چنانکه بول و غایط او بند نشود یازدهم هر گاه چیزی بر شکم کسی  
نهند که بول و غایط او بیرون آید دوازدهم بریدن انگشت ابهام یعنی  
انگشت نر خواه از دست باشد و خواه از پا بر قول بعضی از مجتهدین  
سیزدهم هر گاه کسی زخمی بر کسی زند که باندرون شکم او  
برسد چهاردهم آنکه زخمی بر کسی زند که بخریطه دماغ او برسد  
بر قول بعضی از مجتهدین قسم هفتم آنکه موجب رفع خونبها  
میشود وآن سه امر است اول تراشیدن یکی از دو ابرو دوم بریدن هر  
دو پستان سیم بر طرف ساختن موی مژه یکی از دو چشم قسم  
هشتم آنکه موجب خمس خونبها میشود وآن دو امر است اول هر  
گاه تیری از دو سوراخ بینی کسی بگذرانند و بعد از آن جراحی او بهم  
آید دوم هر گاه شش کس در آبی شنا کنند و یکی از ایشان غرق

شود بر هر یک از آن پنج کس خمس خونبهای غرق شده واجبست بر قول بعضی از مجتهدین قسم نهم آنکه سه خمس خونبها در آن لازمست چون شکستن دوازده دندان پیش شش از پائین که ابتدای آن از دندان پیشتر باشد و انتهای آن از دندان پستر وشش از بالا بطریق مذکور قسم دهم آنچه در آن دو خمس خونبها در آن لازمست و آن دو امر است اول شکستن شانزده دندان که از دندانها پیش نباشد دوم هر گاه کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود قسم یازدهم آنچه در آن چهار خمس خونبها لازمست و آن در صورتیست که کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود چنانکه قادر بر آن نباشد که در وقت رفتن پایها را نزدیک گذارد قسم دوازدهم آنکه موجب سدس خونبهاست و آن در صورتیست که چیزی از یک سوراخ بینی شخصی بگذرانند آنگاه آن جراحی نیک شود قسم سیزدهم آنچه موجب عشر خونبهاست و آن پنج امر است اول بریدن پنج انگشت خواه از دست باشد و خواه از پا دوم چیزی از سوراخ بینی کسی گذرانیدن و بعد از آن جراحی نیک شود سیم آنکه کسی کاری کند که طفلی که خلقتش تمام شده باشد اما هنوز بحرکت نیامده باشد از شکم زن بیفتد خواه آن طفل مرد باشد و خواه زن خواه جهود باشد و خواه نصاری خواه آزاد باشد و خواه بنده چه در اینها عشر خونبها دادن لازمست چهارم بریدن سر مسلمان مرده پنجم آنکه زخمی بر کسی زنند که باستخوان رسیده آنرا شکسته

[ 445 ]

باشد قسم چهاردهم آنچه در آن نصف عشر خونبهاست که پنجاه مثقال طلا باشد چون شکستن یکی از دوازده دندان پیش شش از بالا وشش از پائین که ابتدای آنها از دندان پیشتر باشد و انتها از دندان پستر قسم پانزدهم آنچه در آن نصف عشر خونبهاست که بیست و پنج مثقال طلا باشد و آن دو امر است اول شکستن یکی از شانزده دندان غیر از دندانها پیش که مذکور شد دوم شکستن ضلعی که نزدیک دل باشد قسم شانزدهم آنچه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازمست و آن ده امر است اول آنکه کاری کند که چشم کور کسی فرو رود چه در آن ثلث خونبهای چشم صحیح است دوم بریدن نرمه هر دو گوش چه در حدیث آمده که خونبهای آنها خونبهای گوشهاست سیم مثله ساختن بینی شخصی چهارم کندن دندان زیادتی شخصی چه در آن ثلث خونبهای دندان اصلی است هر گاه تنها کنده باشد اما اگر با دندان اصلی کنده باشد چیزی در آن لازم نیست پنجم بریدن انگشت نر بر قول بعضی از مجتهدین ششم بریدن انگشت زیادتی چه در آن ثلث خونبهای انگشت اصلی است هفتم مثله کردن انگشت کسی چه در آن ثلث خونبهای انگشت

صحيح آن عضو لازمست هشتم كوفتن استخوان هر عضوی چه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازمست نهم شكافتن هر دو لب آدمی بطریقی كه دندانها نمایان شود چه در آن ثلث خونبهای هر دو لب لازمست خواه تمام لبها شكافته شده باشد وخواه بعضی دهم شكافتن یکی از لبها ودر آن ثلث خونبهای لب لازمست قسم هفدهم آنچه در آن دو ثلث خونبهای آن عضو لازمست وآن چهار امر است اول شل گردانیدن انگشتان صحيح خواه از دست باشد وخواه از پای دوم كندن ناخن انگشتان وبيرون آمدن آن سیاه سیم شكستن استخوان عضوی چنانكه آن عضو باطل شود چهارم هر گاه كاری كند كه شخصی را تا نصف روز بول منقطع شود قسم هجدهم آنچه در آن خمس خونبهای هر عضوی لازمست وآن چهار امر است اول شكستن هر عضوی دوم هر گاه زخمی بر عضو شخصی بزند كه استخوانرا ظاهر سازد چه در آن خمس خونبهای شكستن آن عضو لازم است سیم آنكه كاری كند كه لبهای کسی شكافته شود وبعد از آن نيك شود چه در آن خمس خونبهای لبهاست چهارم شكافتن يك لب كه بعد از آن نيك شود چه در آن خمس خونبهای يك لب است قسم نوزدهم آنچه در آن خونبهای خمس هر عضوی لازمست وآن دو

[ 446 ]

امر است اول هر گاه استخوان عضوی را بشكنند آنگاه نيك شود دوم هر گاه استخوان عضویرا بكوبند وبعد از آن نيك شود آنگاه خمس خونبهای كوفتن لازمست قسم بیستم آنچه هشت يك خونبها در آن لازمست چون بریدن يكسر پستان مرد قسم بیست ویکم آنچه در آن يكنفر شتر لازمست چون خارصه وآن زخمی است در سرکه پوست را بشكافد قسم بیست و دوم آنچه در آن دو نفر شتر لازمست چون دامیه وآن زخمیست در سرکه از پوست گذشته بگوشت رسیده باشد و بسیار فرو نرفته باشد قسم بیست و سیم آنچه در آن سه نفر شتر لازمست چون باضعه وآن زخمیست در سرکه در گوشت فرو رفته باشد و آنرا مثلا نیز گویند قسم بیست و چهارم در آنچه چهار نفر شتر در آن لازمست چون سمحاق بكسر سین و سكون میم وآن زخمیست در سرکه از گوشت گذشته پیوست نازکی كه استخوان را پوشیده است رسیده باشد قسم بیست و پنجم آنچه در آن پنج نفر شتر لازمست چون موضحه وآن زخمی است در سرکه با استخوان رسیده باشد و آنرا ظاهر کرده باشد قسم بیست و ششم آنچه در آن ده نفر شتر لازم است چون هاشم وآن زخمیست در سرکه با استخوان رسیده آنرا شكسته باشد واز جانی بجائی دیگر نقل کرده باشد قسم بیست و هفتم آنكه در آن سی



وسه نفر شتر لازمست چون مامومه وآن جراحی است در سرکه  
بحریطه دماغ که آنرا ام الراس میگویند رسیده باشد وبعضی از  
مجتهدین خونبهای آنرا سی وسه شتر وثلت شتر گفته اند قسم  
بیست وهشتم آنچه در آن سی نفر شتر وزیادتی ارش لازمست  
چون دامغه وآن زخمیست در سرکه خریطه دماغ را بشکافد ودور  
است که آدمی با این زخم زنده بماند قسم بیست ونهم آنکه در  
خونبهای آن قیاس بهمان عضو باید کرد چون خارصه دست مثلا چه  
در آن نصف شتر باید داد قسم سی ام آنچه در آن ده مثقال طلا  
لازمست وآن سه امر است اول شکستن ضلعی که نزدیک بازو  
باشد دوم منی را بیرخصت زن آزاد دائمی بیرون فرج او ریختن چه در  
اینصورت برو لازمست که ده مثقال طلا بآن زن دهد سیم آنکه کسی  
کاری کند که سبب آن شود که منی خود را در خارج فرج بریزدقسم  
سی ویکم آنچه در آن بیست مثقال طلا لازمست وآن آنست که  
کسی کاری کند که بعد از آنکه نطفه در رحم زن

[ 447 ]

قرار گرفته باشد بیفتد قسم سی ودوم آنچه در آن چهل مثقال طلا  
لازمست وآن چنانست که کسی کاری کند که بعد از آنکه نطفه در  
رحم زن علقه شده یعنی خون بسنه باشد بیفتد قسم سی وسیم  
آنچه در آن شصت مثقال طلا لازمست وآن آنست که کسی کاری  
کند که بعد از آنکه نطفه در رحم زن مضغه یعنی مانند گوشت خائیده  
شده باشد بیفتد قسم سی وچهارم آنچه در آن هشتاد مثقال طلا  
لازمست وآنچنانست که کسی کاری کند که از شکم زنی طفلی که  
استخوان داشته باشد وخلقت او تمام ومتحرک نشده باشد بیفتد  
واگر مادر آنطفل خود انداخته باشد بر او لازمست که خونبهای آنرا  
چنانکه مذکور شد بپدر طفل بدهد مطلب سیم در بیان آنکه در چند  
موضع تمام خونبها ساقط میشود ودر دو موضع نصف خونبها اما آن  
بیست ودو موضعیکه تمام خونبها ساقط است اول آنکه ولی مقتول  
خونبها را بقاتل عفو کند واگر ولی نداشته باشد امام ولی اوست وایا  
امام را میرسد که عفو کند یا نه میانه مجتهدین خلافت دوم آنکه  
هر گاه شخصی که تیر میاندازد بشخصی گوید که بر حذر باش  
وآنشخص حذر نکند وتیر بر او خورد وبکشد سیم آنکه دو بنده پیاده  
یا سواره در اثنای دویدن بر یکدیگر خورند وهر دو بمیرند چهارم آنکه  
باد کسی را از بلندی بیندازد ودر زیر کسی را بکشد پنجم آنکه کسی  
خود را بر سر کسی اندازد وخود کشته شود ششم آنکه کسی که  
بدزدی کردن بخانه کسی آید وکشته شود هفتم آنکه دزدان بر سر  
راه مسلمانان آیند وکشته شوند هشتم آنکه کسی را که جهت  
قصاص بکشند نهم آنکه هر گاه مقتول کافر حربی یا ذمی باشد که

بشرایط جزیه عمل نکند دهم آنکه مسلمانی را که کفار اسیر کرده باشند و فتح ممکن نباشد مگر بکشتن او یازدهم آنکه هر گاه زن شخصی را در خانه پنهان کرده باشد و شوهر او واقف شده او را بکشد دوازدهم آنکه شخصی در راه واسعی باذن امام بنائی احداث نماید یا سنگی نصب کند که بسبب آنها کسی کشته شود سیزدهم آنکه ناودان یا پنجره خانه شخصی که بر سر راه نصب کرده باشند بیعلم او بیفتد و کسی را بکشد چهاردهم آنکه کسی روزی که باد نباشد در ملک خود بقدر احتیاج آتش روشن کند و سرایت بسوختن کسی کند پانزدهم آنکه چاروای شخصی که برو سوار شده باشد یا او را میکشیده باشد بپاها کسی را بکشد شانزدهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را قطع

[ 448 ]

کرده باشد آنگاه آنکس او را از روی عمد بکشد پس هر گاه در اینصورت ولی مقتول عفو کند خونبها ساقط میشود هفدهم آنکه شخصی هر دو دست شخصی را ببرد و دستهای او را عوض آن ببرند چنانکه سرایت بکشتن کند پس هر گاه ولی مقتول عفو کند خونبها ساقط میشود هجدهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را ببرد و خونبها بگیرد آنگاه سرایت بمردن کند چه ولی مقتول او را میتواند کشت اما اگر عفو کند خونبها ساقط میشود نوزدهم آنکه شخصی دستهای کسی را ببرد آنگاه دستهای آنکس را بعوض آن ببرند و سرایت باولی کند و بثنای سرایت نکند چه در اینصورت ولی او را میتواند کشت اما اگر پیش از کشتن بمیرد ولی خونبها از مال او نمیتواند گرفت بر قول بعضی از مجتهدین بیستم هر گاه دو دست غلامی را که خونبهای او هزار مثقال باشد ببرند آنگاه آنغلام آزاد شود و بعد از آن بمیرد ورثه غلام قصاص میتوانند کرد اما اگر عفو کند خونبها نمیتواند گرفتن زیرا که خونبهای دستهای او مال آقای اوست بیست و یکم هر گاه کسی خود را بکشد بیست و دوم هر گاه کسی از روی عمد بظلم کسی را بکشد آنگاه بمیرد و مال نداشته باشد بر قول بعضی از مجتهدین خونبها از او ساقطست و اما آن دو موضعی که نصف خونبها ساقط است اول آنکه دو مرد از سوار یا پیاده که در دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو کشته شوند چه هر یک از ورثه نصف خونبها بورثه دیگر میدهند دوم آنکه زنی دست مردی را ببرد بعوض آن هر دو دست زن را ببرند آنگاه سرایت کند و آنمرد بمیرد بعد از آن ولی مرد زن را از کشتن عفو کند نصف خونبها ساقط میشود مطلب چهارم در بیان مقدار خونبها و قتل عمد و خطا و شبیه بعمد و آن بر هفت قسمست قسم اول خونبهای مرد مسلمان و اگر چه طفل باشد بدانکه خونبهای مرد مسلمان در صورتیکه کسی او را بغیر حق

عمدا کشته باشد و از هر دو طرف بخونبها راضی شوند یکی از شش چیز است اول صد نفر شتریکه پنجسال یا بیشتر داشته باشند و علت دار ولاغر نباشند و قیمت هر شتری ده مثقال طلا یا صد و بیست درهم باشد دوم دویست رأس گاو که در عرف آنها را گاو گویند سیم دویست حله و هر حله دو جامه از برد یمانیست و معتبر آنست که اسم جامه بر آن صادق آید چهارم هزار فرد گوسفند بطریقی که در گاو مذکور شد و میباید که قیمت هر بیست گوسفند ده مثقال طلا یا صد و بیست درهم باشد

[ 449 ]

پنجم هزار مثقال طلای شرعی خالص ششم ده هزار درهم شرعی نقره و در این شش چیز فرقی میانه قتل عمد و شبیه بعمد و خطا نیست مگر بسه چیز اول صد شتر چه در صورتیکه بخطا کشته باشد صد نفر شتر باینطریق باید داد که در حدیث صحیح تصریح بان وارد شده که بیست شتر ماده یکساله و بیست شتر نر دو ساله و سی شتر نر دو ساله و سی شتر سه ساله و در شبیه بعمد آنچه در صحیح وارد شده چهل شتر پنجساله و سی شتر سه ساله و سی شتر دو ساله دوم آنکه در صورتی که بعمد یا شبیه بعمد کشته باشد خونبها را از اصل مال خود میدهد و در صورتی که بخطا کشته باشد عاقله میدهند و زود باشد که معنی عاقله مذکور شود سیم آنکه در قتل عمد خونبها را در مدت یکسال میگیرند و ابتدای سال از وقت کشتن است تا آخر سال و در زیاده از یکسال دادن جایز نیست مگر برضای ورثه مقتول بخلاف قتل خطا که در سه سال هر سال ثلث خونبها را تا آخر سال از عاقله باید گرفت و در شبیه بعمد در دو سال از مال قاتل باید گرفت تا آخر سال و در خونبهای ولد الزنا هر گاه اظهار اسلام کند خلافت بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل خونبهای مسلمانانست و بعضی برآنند که مثل خونبهای جهودانست و آن هشتصد درهم است قسم دوم خونبهای زن مسلمان و آن نصف خونبهای مرد است یعنی پنجاه نفر شتر یا صد رأس گاو یا پانصد فرد گوسفند یا صد حله یا پانصد مثقال طلا یا پنجهزار درهم نقره و در خونبهای اعضا چنانکه مذکور شد تفاوتی میانه مرد و زن نیست تا آنکه خونبهای آن عضو بثلث خونبهای مرد برسد آنگاه خونبهای عضو زن نصف خونبهای عضو مرد میشود قسم سیم خونبهای خنثی و آن سه ربع خونبهای مرد است قسم چهارم خونبهای زنی که حامله باشد چه خونبهای او نیز سه ربع خونبهای مرد است قسم پنجم خونبهای مردان جهود و آن هشتصد درهم شرعیست قسم ششم خونبهای زنان جهود و آنچهار صد درهم شرعیست قسم هفتم خونبهای غلام و آن قیمت اوست بشرط آنکه از خونبهای آزاد زیاده

نباشد و خونبهای اعضای غلام بطریقست که در خونبهای اعضای آزاد مذکور شد پس هر چه سبب نصف خونبهای اعضای آزاد باشد در غلام نصف قیمت او میشود و همچنین در هر عضوی که در آزاد بحسب شرع خونبها مقرر باشد آنرا قیاس بقیمت غلام باید کرد پس آنچه در غلام قیمت کنند در آزاد آن را باید داد و اگر غلام شخصی از روی خطا زخمی بر کسی زند که خونبهای آن مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار

[ 450 ]

دارد در آنکه غلام را بدهد یا خونبهای او را و اگر کسی غلام شخصی را زخمی زند که خونبهای او مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد که غلام را بدهد و قیمت آنرا بگیرد یا آنکه غلام را نگاهدارد و چیزی نطلبد مطلب پنجم در بیان آنچه سبب ارش میشود یعنی تفاوتی که میانه صحیح و غیر صحیح بودن عضو آدمی است بدانکه در شانزده موضع ارش لازمست اول آنکه کسی کاری کند که بسبب آن چیزی بگلوئی شخصی فرو نرود دوم آنکه کسی پشت دیگری را بشکند آنگاه نیک شود سیم آنکه کسی کاری کند که موی مژه کسی بریزد بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی در اینصورت خونبها را لازم میدانند چهارم آنکه کسی بعد از بریدن انگشتان شخصی کف او را نیز ببرد پنجم آنکه شخصی بعد از بریدن دست کسی از استخوان زند او نیز چیزی ببرد ششم آنکه کسی دست زیادتی کسی را ببرد هفتم بریدن سرهای پستان بر قول بعضی از مجتهدین هشتم بریدن ركب و آن چیزست در زن که مثل پشت زهار است در مرد نهم آنکه چیزی بر شکم کسی نهند که بول یا غایط از او بیرون آید دهم آنکه کسی کاری کند که گوش کسی چیزی نشنود آنگاه نیک شود یازدهم آنکه کسی کاری کند که بول کسی منقطع شود آنگاه نیک شود دوازدهم آنکه پستانهای زنی را ببرند که شیر از او منقطع شود یا دیر بیرون آید چه در اینصورت خونبها با زیادتی ارش باید داد سیزدهم هر گاه کسی زخمی بر شخصی زند که خریطه دماغ او را بشکافد چه در اینصورت ثلث خونبها با زیادتی ارش باید داد چهاردهم هر گاه سیلی بر روی کسی زند که روی او سرخ یا سیاه یا زرد شود بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی برآنند که اگر سرخ شود یکمقال و نیم طلا باید داد و اگر سیاه شود شش مقال و اگر زرد شود سه مقال و بعضی گفته اند که اگر اینها در بدن واقع شود نصف آنچه مذکور شد باید داد و اطلاق روایت شامل مرد و زنست پانزدهم آنکه حیوان کسی را شخصی عیناک کند چه در این صورت تفاوت عیناکی او را میدهد شانزدهم هر گاه شخصی حیوان کسی را بکشد و آن بر دو قسم است قسم اول آنکه قابل کشتن باشد و آن

بر دو قسم است اول آنکه گوشت او را خورند چه در اینصورت تفاوت قیمت میانه کشته وزنده او باید داد و آیا مالک را در اینصورت میرسد که بکشنده بگوید که کشته را تو بردار و قیمتی که آنرا خریده ام بمن ده مجتهدین را در این دو قولست و اگر تفاوت نداشته باشد مثل آنکه گوسفندی را در صحرائی بکشند که کسی از گوشت او منتفع نشود قیمت آنرا باید داد دوم

[ 451 ]

آنکه گوشت او حرام باشد چه قیمت موی وپشم ووبر او را بطریق قیمت روزی که کشته است میدهد پس اگر در روزی که قیمت میدهد موی وپشم ووبر او قیمت دار باشد زیادتی آنرا کم کند اگر غاصب نباشد و اگر غاصب باشد بقول بعضی از مجتهدین قیمت اعلای آنرا از روز غصب تا روز تلف میدهد قسم دوم آنکه قابل کشتن نباشد و آن بر پنج قسم است اول سگ شکاری و در آن چهل درهم لازمست بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی بر آنند که قیمت آنرا باید داد دوم سگیکه محافظت گله میکند و در آن یکدرهم بر او لازمست و بعضی از مجتهدین بیست درهم گفته اند و بعضی بر قیمت آورفته اند سیم سگی که محافظت باغ میکند و در آن بیست درهم لازمست بر قول مشهور و بعضی از مجتهدین بر آنند که قیمت آنرا باید داد چهارم سگی که محافظت زراعت میکند و در آن وقری یعنی خروار از گندم باید داد و در غیر این چهار سگ چیزی لازم نیست پنجم خوک کسی که خوردن گوشت او حلال داند چه قیمت آنرا باید داد و همچنین قیمت شراب او را اگر تلف کند باید داد خاتمه در بیان کفاره قتل و تحقیق عاقله و در آن دو بحث است بحث اول در کفاره قتل بدانکه در کشتن مسلمان بنا حق و آنکه در حکم مسلمان باشد از اطفال ایشان و اگر چه در شکم باشند و دیوانگان و غلامان ایشان از روی عمد یا خطا یا شبیه بعمد واجبست کفاره بدهد چنانچه در بحث کفاره مذکور شد و اگر ولی مقتول بخونبها راضی نشود و او را عوض مقتول بکشد آیا کفاره واجبست یا نه در آن خلافتست اقرب آنست که واجب است و از مال او بیرون باید کرد و همچنین هر گاه کسی کاری کند که بسبب آن شخصی کشته شود مثل آنکه سنگی در جایی که ملک او نباشد انداختن یا کاردی آنجا گذاشتن موجب کفاره است و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک شوند بر هر یک از ایشان کفاره علیحده واجبست و همچنین در کشتن مسلمانی که میان کفار باشد و ندانسته کشته شود نیز کفاره واجبست و در کشتن جهودان و ترسایان و غیر ایشان از اصناف کفار خواه بشرایط ذمه گردن نهاده باشند و خواه نباشند کفاره واجب نیست و همچنین بر کسی که خود را بکشد یا کاری کند که بچه از شکم زن حامله بیندازد بشرط آنکه

بچه در حرکت نیامده باشد و خلقت او تمام نباشد کفاره واجب نیست  
بحث دوم در تحقیق عاقله بدانکه عاقله جمعی اند که خونبهای  
کسی را که خویش ایشان از روی خطا کشته باشد میدهند چون پدر  
و فرزندان و خویشان

[ 452 ]

پدری و شروط عاقله ده است اول آنکه پدر یا خویشان پدری باشند  
پس بر مادر و خویشان مادری خونبها دادن واجب نیست دوم آنکه  
مرد باشند چه بر زنان واجب نیست سیم آنکه بالغ باشند چه بر طفل  
واجب نیست چهارم آنکه عاقل باشند چه بر دیوانه واجب نیست  
پنجم آنکه در وقت دادن خونبها مالدار باشند چه اگر مفلس باشند در  
آنوقت بر ایشان واجب نیست و اگر چه در وقت کشتن مالدار باشند  
ششم آنکه کشتن را به گواهان عادل بثبوت رسانیده باشند پس اگر  
کشنده اقرار کند یا با ولی مقتول صلح نماید خونبها بر عاقله واجب  
نیست هفتم آنکه بخطا باشد پس اگر عمدا کشته باشد خونبها بر  
عاقله نیست هشتم آنکه کشنده آزاد باشد چه اگر بنده باشد عاقله  
چیزی نمیدهد نهم آنکه کشته شده جهود نباشد چه جهود را عاقله  
نیست دهم آنکه کشنده آزاد باشد چه بنده را عاقله نیست و آقای او  
مخیر است در آنکه خونبها دهد یا غلام را بولی مقتول سپارد و هر  
گاه این شروط متحقق شود واجبست بر خویشان قاتل که خونبهای  
مقتول را بدهند و اگر چه ایشان در آنحال از قاتل میراث نمیرند و اگر  
خویشان موجود نباشند عاقله قاتل کسی است که او را آزاد کرده  
باشد و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او کسی است که نزد حاکم  
شرع گفته باشد که هر جنایتی که از او سر زند او ضامن باشد و اگر او  
نیز موجود نباشد عاقله او امامست و در کشتن عمد و شبیه عمد  
چیزی از خونبها بر عاقله لازم نیست مگر آنکه کشنده مرده یا گریخته  
باشد چه در اینصورت بعضی از مجتهدین گفته اند که خونبها را  
خویشان نزدیک او میدهند هر گاه مالی نداشته باشد و همچنین  
عاقله را خونبها دادن لازم نیست هر گاه چاروای کسی کسی را  
بکشد بلکه در اینصورتها از مال قاتل باید داد و جهودان عاقله ندارند  
بلکه قاتل خود متعهد خونبهای کشته شده است خواه بعمد واقع  
شده باشد و خواه بخطا و اگر جهودان چیزی نداشته باشند امام  
عاقله ایشان است زیرا که او جزیه از ایشان میگیرد پس خونبها را  
نیز او بحسب رای خود بر عاقله قسمت میکند و بعضی گفته اند که  
مالدار ایشان نیم مثقال طلا میدهد و فقیر ایشان چهار یک مثقال  
و قول اقرب آنست که امام آنرا بحسب رای خود بطریق مراتب میراث  
بر عاقله ایشان قسمت میکند پس اگر فرزندان از عهده خونبها بیرون  
نوتوانند آمد یا چیزی نداشته باشند و برادران یا فرزندان ایشان بر آن

ایشان نیز عاجز باشند اعمام پدر او و اولاد ایشان واگر ایشان نباشند  
اعمام جد و اولاد ایشان واگر ایشان نباشند آزاد کننده واگر او نباشد  
ضامن جریره واگر او نیز نباشد امام میدهد و خویشان حاضر و غایب  
هر دو در خونبها شریکند پس در اینصورت حاکم شرع آنشهر چیزی  
بحاکم شهر غایب بنویسد که خونبها را بر ایشان قسمت کند واگر  
حاکم شرع در حکم یا در اجتهاد خطا کند خونبها را از بیت المال  
میدهد و در غیر حاکم از روی خطا عاقله او میدهدنکته داعی دولت  
قاهره نظام ساوچی گوید که از استاد خود اعنی افضل المتأخرین  
بهاء الملة والحقیقة والدین محمد عاملی طاب ثراه شنیده شد که  
روزی نواب اعلی که هزار جان گرامی فدای نامش باد در مجلس  
درس ایشان حاضر شده بودند و بحث عاقله در میان بوده نواب اعلی  
پرسیده اند که عاقله چه معنی دارد ایشان گفته اند که عاقله  
جماعتی اند که هر گاه کسی از روی خطا کسی را بکشد خونبهای  
کشته شده را ایشان میدهند نواب اعلی فرموده باشند که حکمت  
در این چه باشد که دیگری کسی را بکشد و جمعی دیگر خونبها  
بدهند ایشان در جواب گفته اند که ظاهراً حکمت در این آنست که  
چون ایشان دانند که هر گاه یکی از خویشان ایشان کسی را بکشد  
ایشان خونبها میدهند ایشانرا نگذارند که هرزه گردی نمایند  
و همیشه در محافظت ایشان باشند تا کسی را نکشند حضرت اعلی  
فرموده اند که حکمت در این خواهد بود که چون خویشان جرمانه  
گناه او را میکشند آنشخص همیشه شرمنده ایشان باشد و دیگر  
اینچنین کاری نکند امید که ایزد تعالی مغایب و خواتیم این پادشاه  
جوانبخت سر افراز تخت را بمیامن برکات بی انتهای خویش و بانواع  
ظفر و نصرت و خرمی و کامرانی مقرون دارد و ربع معمور از بسیط  
زمین این پادشاه را مسلم کرده اعدای دین و دولت او را همیشه  
مقهور و منکوب گرداناد و بحق النبی واله الامجاد (ع) یا رب دعای  
خسته دلان مستجاب کن و ختم این کتاب برد دعای دولت ابد قرین  
کرده شد امید که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع اقدس  
اعلی گردیده سبب حصول مطالب و مقاصد اینداعی کشته در باقی  
عمر از فواضل انعامات این پادشاه که در دولت مخلد و بر اعدا مظفر  
باد بهره مند شده در یکی از مشاهد مشرفه بطاعت و عبادت الهی  
ووظیفه دعا گوئی دوام دولت ابد قرین شاهی ظل الهی قیام  
واقدام تواند نمود ولله الحمد علی فواضل نعمائه و نوایل میراته

# وحسناته وجزایل الائه وهیاته التی من علی بالتوفیق فی اتمام هذا الکتاب المستطاب بعون لله الملك الوهاب

نوشته های دیگران (2)  
نویسنده من فول: < محمدی از دانشجویان ( سه شنبه 1386/9/13 :: ساعت 8:6 عصر )

« لیست کل یادداشت های این وبلاگ  
مبانی فقه الحدیثی (1)  
[عناوین آرشیو شده]